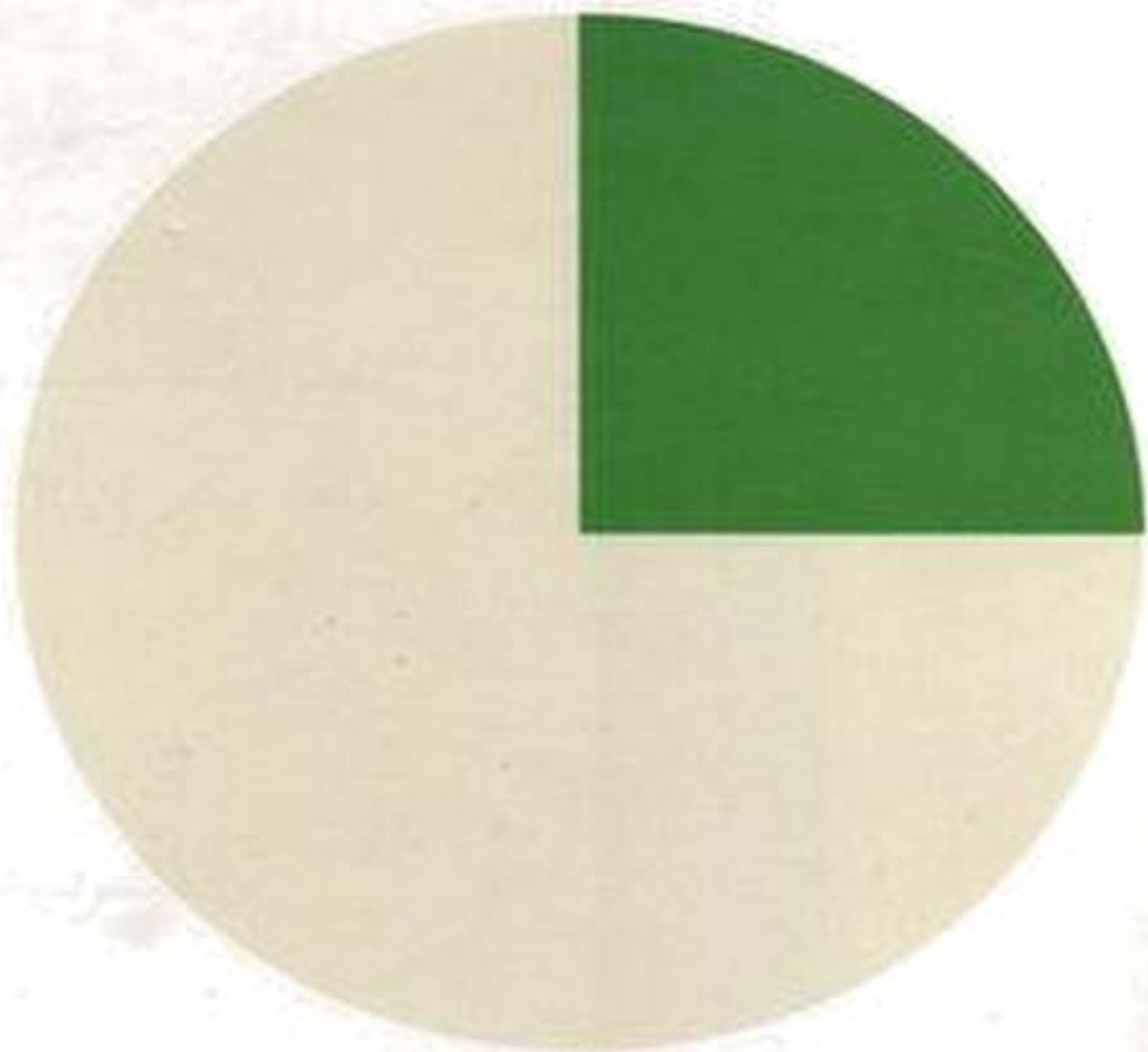


تاریخ تحلیلی  
شعر نو

شمس لنگرودی



# تاریخ تحلیلی شعر نو

جلد چهارم

۱۳۴۹-۱۳۵۷ ه. ش.

شمس لنگرودی

(محمدتقی جواهری گیلانی)

# تاریخ تحلیلی شعر نو

۴



نشر مرکز



# تاریخ تحلیلی شعر نو

جلد چهارم

۱۳۴۹-۱۳۵۷ ه. ش.

شمس لنگرودی

(محمدتقی جواهری گیلانی)



نشر مرکز

جواهری گیلانی، محمدتقی، ۱۳۳۰.	۸ تا ۱
تاریخ تحلیلی شعر نو / شمس لنگرودی. - تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۰ -	۱۶۰۹
۴ ج. معصوم. - (نشر مرکز، شماره نشر ۱۸۱)	ت ۸۱۹ ج
ص. ع. به انگلیسی: Shams Langaroodi (M. T. J. Gilani)	
An Analytic History of Persian Modern Poetry	
مدرجات: ج ۱. (۱۲۸۴-۱۳۳۲ ه. ش.). - ج ۲. (۱۳۳۲-۱۳۴۱ ه. ش.)	
ش. ۱. - ج ۳. (۱۳۴۱-۱۳۴۹ ه. ش.). - ج ۴. (۱۳۴۹-۱۳۵۷ ه. ش.)	
ج ۱: (روایش دوم): ۱۳۷۷.	
ج ۲: ۱۳۷۷.	
ج ۳: ۱۳۷۷.	
ج ۴: ۱۳۷۷.	
۱. شعر آزاد - تاریخ و نقد. ۲. شعر فارسی - قرن ۱۴ تاریخ و نقد، الف.	
عنوان.	



## تاریخ تحلیلی شعر نو

جلد چهارم

از ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷

شمس لنگرودی (محمدتقی جواهری گیلانی)

طرح جلد از ابراهیم حقیقی

حروفچینی و صفحه‌آرایی مهناز حکیم‌جوادی

چاپ اول ۱۳۷۷، شماره نشر ۱۸۱/۴

۱۸۰۰ نسخه، چاپ معدی

کلیه حقوق برای نشر مرکز محفوظ است

نشر مرکز، تهران، صندوق پستی ۵۵۴۱-۱۴۱۵۵

شابک: ۹۶۴-۳۰۵-۳۶۲-۸ ISBN: 964-305-362-8

شابک دوره چهار جلدی: ۹۶۴-۳۰۵-۳۷۴-۱ ISBN SET: 964-305-374-1

۶. گسترش مدرنیسم در زندگی سنتی، رفاه‌نمایی اقتصادی، تشدید  
دوگانگی فرهنگی، بحران سیاسی، انقلاب

۲	.....	اوضاع سیاسی - فرهنگی ایران در سال‌های ۱۳۲۹-۱۳۵۷
۱۴	.....	شعر سیاه‌کل (شعر جنگل) و مشخصات آن
۱۹	.....	۱۳۲۹ ه. ش. ....
۲۰	.....	نشریات
۲۰	.....	سهند (فصلنامه هنر و ادبیات تبریز)
۲۵	.....	کتاب ارک
۲۹	.....	چاپار
۳۷	.....	دفترهای زمانه
۳۷	.....	فصلی در هنر
۳۸	.....	سایبان
۳۹	.....	مجموعه‌های شعر نو در سال ۱۳۴۹
۴۲	.....	شکفتن در مه / احمد شاملو
۴۴	.....	حریق باد / نصرت رحمانی
۵۲	.....	مصیبتی زیر آفتاب (و) گل بر گستره ماه / رضا پراهنی
		از صدای سخن عشق (و) بر بام گردباد (و) زان رهروان دریا /
۵۹	.....	اسماعیل خوئی

- ۷۵ ..... سعوری / نعمت میرزازاده (م. آزر)م
- ۷۹ ..... عبور / علی موسوی گرمارودی
- ۸۳ ..... طنین در دلتا / طاهره صفارزاده
- ۸۷ ..... زوبینی بر قلب پائیز / جواد مجابی
- ۹۰ ..... جهان و روشنائی های غمناک / علی باباچاهی
- ۹۵ ..... نعره جوان / سیروس مشفق
- ۹۹ ..... این سوسن است...، تنهایی زمین و خواب درخت / منصور اوجی
- ۱۰۶ ..... رایا و راز گل سرخ / محمدرضا فشاهی
- ۱۰۹ ..... نفس زیر لختگی / احمدرضا چه کهنی
- ۱۱۱ ..... انسان شیشه‌ئی / هوشنگ صهبا
- ۱۱۶ ..... سرخی گیلاس های کال / فرهاد شیانی
- ۱۱۹ ..... مرگ ماهی ها / نعمت‌الله اسلامی
- ۱۲۲ ..... اضطراب در کعب دیواره‌های شیشه‌ئی / ضیاءالدین ترابی
- ۱۲۴ ..... الف. ل. م. / علیرضا نوری‌زاده
- ۱۲۷ ..... جدال قلم: شعر متمد، شعر غیرمتمد
- ۱۲۸ ..... پایگاه شعر
- ۱۲۸ ..... (شعر مقاومت، شعر تسلیم)
- ۱۳۹ ..... عبور از شعر حجم
- ۱۵۰ ..... جایزه کتاب شعر (تلویزیون ملی ایران)
- ۱۵۱ ..... ۱۳۵۰ ه. ش.
- ۱۵۲ ..... نشریات
- ۱۵۳ ..... سهند
- ۱۶۵ ..... چاپار
- ۱۷۴ ..... فلک‌الافلاک
- ۱۷۶ ..... کتاب امروز
- ۱۷۶ ..... بررسی کتاب



۱۷۷	..... جنگ سحر
۱۷۸	..... دفترهای زمانه
۱۷۹	..... رودکی (ماهنامه)
۱۷۹	..... مجموعه‌های شعرنو در سال ۱۳۵۰
۱۸۳	..... وضع شعرنو در سال ۱۳۵۰ (و نیمه اول دهه پنجاه)
۱۸۵	..... در کوچه باغ‌های نشابور / شفیع کدکنی
۲۰۱	..... دیروز، خط فاصله / منوچهر نیستانی
۲۰۹	..... من فقط سفیدی اسب را گریستم / احمد رضا احمدی
۲۱۲	..... رنگ آب‌ها / بیژن جلالی
۲۱۶	..... سد و بازوان / طاهره صفارزاده
۲۲۴	..... آن سوی چشم انداز / کاظم سادات اشکوری
۲۲۸	..... چه کسی سنگ می‌اندازد / مینا اسدی
۲۳۰	..... حنجره زخمی تغزل / حسین منزوی
۲۳۵	..... آئینه در باد / جلال سرفراز
۲۳۷	..... توطئه آب / غلامحسین نصیری پور
۲۴۳	..... میکائیل و گاواهن مغموم / محمود سجادی
۲۴۷	..... دیدار در مسلخ / رضا شبیری معالی
۲۵۳	..... از صبا تا نیما / یحیی آرین پور
۲۵۴	..... جایزه کتاب شعر (تلویزیون ملی ایران)
۲۵۶	..... جایزه ادبی فروغ
۲۵۷	..... ۱۳۵۱. ش.
۲۵۸	..... نشریات
۲۵۸	..... امسال (کتاب جدید)
۲۷۲	..... باران
۲۷۲	..... صدا
۲۷۶	..... کتاب مرجان

## هشت تاریخ تحلیلی شعرنو

۲۷۶	.....	مجموعه‌های شعرنو در سال ۱۳۵۱
۲۷۸	.....	وضع شعرنو در سال ۱۳۵۱
۲۸۳	.....	شرقی‌ها / محمد حقوقی
۲۸۶	.....	مشت در جیب / محمد زهری
۲۸۹	.....	خواب لیلی / بتول عزیزپور
۲۹۲	.....	شعر جنوبی / محمود سجادی
۲۹۵	.....	آواز قناری تنها / کامبیز صدیقی
۲۹۷	.....	پرچین / پرویز کریمی
۳۰۰	.....	آواز عاشقان قدیمی / اصغر واقدی
		اسماعیل نوری علاء، شعرک‌ها و مقدمات شعر تجسمی یا
۳۰۳	.....	شعر پلاستیک
۳۰۶	.....	شعرنو از آغاز تا امروز / محمد حقوقی
۳۰۹	.....	مختصری درباره هنر / ایرج مهدیان
۳۱۰	.....	سیاست شعر، سیاست هنر / خسرو گل‌سرخی
۳۱۶	.....	شب‌های شعر انستیتو گوته
۳۱۸	.....	جایزه ادبی فروغ
۳۲۰	.....	۱۳۵۲. ش. ش.
۳۲۱	.....	نشریات
۳۲۱	.....	کتاب الفبا
۳۲۲	.....	کتاب پیام
۳۲۲	.....	کتاب امروز
۳۲۲	.....	جنگ اصفهان
۳۲۳	.....	کتاب سیاوشان
۳۲۳	.....	فلک‌الافلاک
۳۲۶	.....	مجموعه‌های شعرنو در سال ۱۳۵۲
۳۲۸	.....	ابراهیم در آتش / احمد شاملو

- ۳۴۰ ..... با من طلوع کن / م. آزاد
- ۳۴۵ ..... سندباد غائب و شش شعر دیگر / محمدعلی سپانلو
- ۳۴۹ ..... از نسل آفتاب / علی باباچاهی
- ۳۵۱ ..... گریه در آب / عمران صلاحی
- ۳۶۰ ..... از پنجره به هرم شهرها / عبدالله کوثری
- ۳۶۳ ..... دشت ناامید / آتش
- ۳۶۶ ..... شعر تجسمی، شعر پلاستیک
- ۳۷۲ ..... شب شعر انستیتو گوته
- ۳۷۵ ..... مرگ هوشنگ ایرانی (نخستین شاعر سوررئالیست ایران)
- ۳۷۶ ..... قتل خسرو گلبرخی
- ۳۸۹ ..... ۱۳۵۳ ه. ش.
- ۳۹۰ ..... نشریات
- ۳۹۱ ..... مجموعه‌های شعر نو در سال ۱۳۵۳
- ۳۹۱ ..... عطش از دریچه آفتاب / محمدعلی شاکری یکتا
- ۳۹۴ ..... در این شرابسال / سیاوش مطهری
- ۳۹۷ ..... ۱۳۵۴ ه. ش.
- ۳۹۷ ..... نشریات
- ۳۹۸ ..... مجموعه‌های شعر نو در سال ۱۳۵۴
- ۳۹۹ ..... ظل‌الله / رضا براهنی
- ۴۰۸ ..... بر آب‌های مرده مروارید / ضیاء موحد محمدی
- ۴۱۱ ..... فردا اولین روز دنیا است / میرزا آقا عسکری
- ۴۱۳ ..... ۱۳۵۵ ه. ش.
- ۴۱۳ ..... نشریات
- ۴۱۳ ..... بنیاد
- ۴۱۴ ..... مجموعه‌های شعر نو در سال ۱۳۵۵
- ۴۱۵ ..... ... به سرخی آتش، به طعم دود / شبان بزرگ امید [سیاوش کسرائی].

- ۴۲۲ ..... از دم صبح / کاظم سادات اشکوری
- ۴۲۳ ..... من با آب‌ها رابطه دارم (منظومه) / میرزا آقا عسکری
- ۴۲۶ ..... شعر ناب، تماشا و منوچهر آتشی
- ۴۲۸ ..... در لحظه‌های زمرد افعی
- ۴۳۳ ..... به جستجوی کلید جادو
- ۴۳۸ ..... تاریک از خلوص بر تربت حرف‌ها
- ۴۴۱ ..... خطی میان ماه و غزل
- ۴۴۷ ..... گریه پاره‌های ماه
- ۴۵۰ ..... ۱۳۵۶ ه. ش. ....
- ۴۵۱ ..... نشریات
- ۴۵۱ ..... الفبا
- ۴۵۳ ..... مجموعه‌های شعرنو در سال ۱۳۵۶
- ۴۵۵ ..... دشنه در دیس / احمد شاملو  
مثل درخت در شب باران (و) از بودن و سرودن /
- ۴۵۹ ..... شفیمی کدکنی (م. سرشک)
- ۴۶۲ ..... فراتر از شب اکنونیان / اسماعیل خوئی
- ۴۶۵ ..... سفر پنجم / طاعره صفارزاده
- ۴۷۷ ..... سفرنامه مرد مالیخولیائی رنگ‌پریده / کیومرث منشی‌زاده
- ۴۸۵ ..... پرواز در مه / جواد مجابی
- ۴۹۰ ..... با آب‌ها و آینه‌ها / میمنت میرصادقی
- ۴۹۲ ..... ماسه‌های ساحلی / کاظم سادات اشکوری
- ۴۹۴ ..... ایستگاه بین راه / عمران صلاحی
- ۴۹۵ ..... جالیزیان / عظیم خلیلی
- ۴۹۷ ..... قصیده‌های هارویه / محمد مختاری
- ده شب (شب‌های شاعران و نویسندگان در انجمن فرهنگی  
ایران - آلمان) ..... ۵۰۲

۵۳۲	..... ش. هـ ۱۳۵۷
۵۳۵	..... مجموعه‌های شعرنو در سال ۱۳۵۷
۵۳۹	..... وقت سکوت نیست / شبان بزرگ امید [سیاوش کسرائی]
۵۴۱	..... آوازهای بند و کشتارگاه / سعید سلطان‌پور
۵۴۹	..... سرود آن که گفت: «نه‌ا» (و) آوازهای تبعیدی / علی میرنظروس
۵۵۷	..... نبض وطنم را می‌گیرم / محمدعلی سپانلو
۵۶۰	..... از فرق تا خروسخوان / سیاوش کسرائی
۵۶۷	..... دوزخ، اما سرد / مهدی اخوان‌ثالث
۵۷۰	..... آخر بازی
۵۷۴	..... یادداشت‌ها
۵۸۳	..... فهرست راهنما
۶۱۰	..... کتاب‌ها (مراجع و مآخذ)
۶۳۸	..... مهم‌ترین نشریات نوپرداز در فاصله سال‌های ۱۲۹۹-۱۳۵۷ هـ. ش.
۶۴۵	..... گزیده مقالات



جلد چہارم

۱۳۵۷-۱۳۴۹





۶. گسترش مدرنیسم در زندگی سنتی،  
رفاه نسبی اقتصادی، تشدید دوگانگی  
فرهنگی، بحران سیاسی، انقلاب

---

---

---

## اوضاع سیاسی - فرهنگی ایران در سال‌های ۱۳۴۹-۱۳۵۷

«بر من بینشای، ای عشق!

من

دیگر دلی به سینه ندارم

جز مشت واری خون‌آلود

که می‌تپد به کینه ندارم.»

فرا تر از شب اکتونیان

اسماعیل خوئی

آه، ای کینه، تو هم مانند محبت مقدس هستی!

ما نمی‌توانیم محبت خود را به مردم ثابت کنیم

مگر اینکه به دشمنان مردم کینه بورزیم. تو با

ریختن خون ظالم، به ستم‌دیدگان محبت

می‌نمایی.

صعدی‌بهرنگی-کوراخلو و کچل حمزه

دهه بیست دهه شکل‌گیری شعر نو، دهه سی دهه شکفتگی، دهه چهل

دهه تثبیت و آغاز زوال، و دهه پنجاه دهه توقف و بی‌حرمتی شعر نو بود.

دهه پنجاه که طبق برنامه و قول شاه و امیرعباس هویدا نخست‌وزیر

سال‌های چهل و پنجاه ایران قرار بود دهه رفاه و رسیدن به «دروازه تمدن

بزرگ» باشد، به سبب تجددگرایی شتابان و رفاه نسبی، دهه اختلاط و

اختلاف شدید طبقاتی، خفقان و نگرانی‌های سیاسی، تعطیل نشریات، سانسور شدید، گسترش جنبش چریکی، جنگ‌های سیاسی - جامعه‌شناختی، کتاب‌های باریک و «کنسرو فلسفه»<sup>۱</sup> شادخواری‌های تلخ و شبگردی‌های شرمسارانه میامیون منفعل، و بی‌اعتنائی و خوارشماری هنر غیرشعاری شد. و شعر نو که سراسر دههٔ چهل را درگیر بحث بی‌پایان تعهد و عدم تعهد به سر برده بود، در اوایل دههٔ پنجاه، کارکرد و حرمتش را در جامعه از دست داد و سراسر دههٔ پنجاه را - به رغم‌های و هوی فراوان - در حاشیهٔ زندگی به سر بُرد.

پیشتر (در تاریخ میاسی - فرهنگی دههٔ چهل) نشان داده‌ایم که چگونه جامعه به مرور به سوی مبارزهٔ حاد کشیده شد و انقلابیونی که پس از چند دوره سرکوب، دیگر تحمل مبارزهٔ آرام در احزاب و گروه‌های پارلمانتاریستی را نداشتند، از سازمان و حزب مربوطه بیرون آمده و دست به اسلحه بردند. این مبارزات مسلحانه بطور پراکنده ادامه داشت تا بهمن مال ۱۳۴۹، که ماجرای سیاهکل پیش آمد.

ماجرا بدین قرار اتفاق افتاد که در روزگاری که رژیم از کوچکترین حرکت سیاسی جلوگیری به عمل می‌آورد، روزی در چند اتوبوس، بین راه چند روستای مُنتهی به سیاهکل (از توابع لاهیجان)، اعلامیه‌هایی ضد رژیم منتشر شد، و در روز ۱۹ بهمن، گروهی انقلابی مسلح، به ژاندارمری سیاهکل حمله برده و با بجا گذاشتن عده‌ئی کشته و مجروح از طرفین، به جنگل‌ها گریختند.

خبر به سرعت در سواسر ایران پخش شد و جنگ چریکی که از سال‌ها پیش بطور پراکنده در ایران آغاز شده و هیجانی در میان روشنفکران سیاسی ایجاد کرده بود، با حرکت متشکل و دور از انتظار اخیر، کشور را کاملاً در جو انقلابی فرو برد.

جنبش سیاهکل که به ناگهان در برابر حکومت پهلوی همچون حامی و مُنجی شکست‌ناپذیری با چهرهٔ فوق بشری در منظر مردم ظهور کرده بود،

ترس ملت را از نیروی امنیتی (که پس از کودتای ۲۸ مرداد، و سرکوب ۱۵ خرداد، همچون موجودی مرموز و شکست‌ناپذیر به نظر می‌رسید) فرو ریخت. اگرچه دستگیری عده‌ئی از انقلابیون جنگل و محاکمه و اعدام‌شان و مصاحبه با چند تن از روستائیان که در دستگیری چریک‌ها دست داشتند، برای مدت کوتاهی اثر نامطلوبی بر اذهان باقی گذاشت، ولی وقتی که بلافاصله، در ۱۸ فروردین ۱۳۵۰ دادستان اداره دادرسی ارتش - سرتیپ فرسیو - به انتقام اعدام چریک‌ها، به ضرب گلوله در تهران کشته شد، تصور مردم از شکست‌ناپذیری چریک‌ها به یقین بدل شد و هیجانات انقلابی با قدرت بیشتری گسترش یافت و مبارزان شکست‌ناپذیر پنهان سیاسی در هاله‌ئی از تقدس دست‌نیافتنی، بت‌های جوانان سیاسی شدند، و دفاع از خط‌مشی چریکی ارزش شد. پس روشنفکران در مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها و ادارات علناً به دفاع از مبارزات چریکی برخاستند، دستگیری‌ها افزایش یافت، و زندان‌ها که از هواداران مقاوم چریک‌ها می‌انباشت، به آموزشگاه و مرکز عضوگیری هسته‌های چریکی بدل شد؛ آموزشگاه‌هائی که ادبیاتش؛ همه در ستایش از چریک‌ها، بویژه چریک‌های جنگل بود.

روند تشکیل هسته‌های چریکی شدت یافت. و دو گروه - گروه جزئی و گروه احمدزاده - در فروردین همین سال (۵۰)، همزمان با اعدام فرسیو، به هم پیوسته و «سازمان چریک‌های فدائی خلق» را بنیاد نهادند. بیژن جزئی، در ده سالگی - به سال ۱۳۲۶ - به عضویت سازمان جوانان حزب توده ایران درآمد. او پس از کودتا، دو سال در زندان به سر برده؛ طی سالیان ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۸ برای بازسازی حزب منهدم شده تلاش کرده؛ سال‌ها سازماندهی و رهبری تظاهرات دانشجویی را عهده‌دار بوده، بعد از فراندوم سال ۱۳۴۱ به مبارزه قهرآمیز روی آورده و در فروردین ۱۳۴۲ نخستین هسته چریکی را به همراه محمد چوپان‌زاده تشکیل داده بود و بدین منظور، «پدر سازمان» خوانده می‌شد.

بیژن جزینی (که در این مدت دکترای فلسفه را از دانشگاه تهران دریافت داشته بود) در زمستان سال ۱۳۴۶ دستگیر شد؛ شکنجه‌های موهن و طاقت‌سوز ساواک را تاب آورد و اسرار سازمانی را حفظ کرد، و به رغم رأی دادگاه که او را به پانزده سال حبس محکوم کرده بود، در فروردین سال ۵۴، در حالی که سه سال به پایان محکومیتش مانده بود، به همراه هشت تن زندانی دیگر، به اتهام فرار از زندان، بر تپه‌های اوین تیرباران شد.

معود احمدزاده فعالیت سیاسی خود را از سال‌های ۴۶، ۴۷ در جبهه ملی، شاخه مشهد آغاز کرده بود. او پس از ورود به دانشگاه صنعتی تهران، به مارکسیسم گرویده و پس از مدت کوتاهی به تشکیل گروهی مخفی برای مبارزه مسلحانه روی آورده بود.

در پائیز سال ۱۳۵۰، در چنین جوی، در اوج مبارزات چریکی، حکومت پهلوی اعلام می‌کند که به مناسبت سالگرد دو هزار و پانصدمین سال حکومت شاهنشاهی در ایران، جشن بی‌مانندی در تخت جمشید برپا خواهد کرد.

جشن در میان تمسخر و نفرت روشنفکران و توده مردم برگزار می‌شود. در طول مدت جشن، «همه راه‌هایی که به پرسپولیس [تخت جمشید، محل برگزاری جشن] منتهی می‌شود به وسیله نیروهای نظامی و امنیتی بسته شده و صدها تن، زن و مرد ایرانی که نسبت به آنها سوءظن می‌رود دستگیر شده و یا تحت نظر قرار می‌گیرند.»<sup>۱</sup> و چندی نمی‌گذرد که بسیاری از اینان، گیج و منگ، با صورت شکسته برای مصاحبه و اعتراف به خرابکاری به تلویزیون آورده می‌شوند. هزینه جشن بیش از دوست میلیون دلار (در سال ۵۰) برآورد می‌شود. بیست پادشاه و امیر عرب و شانزده رئیس‌جمهور از شصت کشور به همراه فوجی از مهمانان خارجی به ایران دعوت می‌شوند.<sup>۲</sup> اما جشنی چنین در سرزمینی پر از تراخم و انگل و زاغه که پول سرشار نفت می‌توانست مرهمی به

جراحاتش باشد، به جای شگفتی و تمجید مورد تمسخر جهان متمدن قرار می‌گیرد، و «جرج بال» - معاون سابق وزارت امور خارجه آمریکا می‌گوید که: «[شاه] در کشوری که درآمد سرانه مردم آن ۲۵۰ دلار در سال است، مانند یک امپراتور جشن برپا کرده و با ادعای رفورم و نوگرایی، البسه و پوشاک دوران استبداد باستانی را به نمایش می‌گذارد.»<sup>۴</sup> چند روزی از هفته جشن نگذشته بود که ساواک (سازمان امنیت و اطلاعات کشور) اعلام می‌کند که گروهی که قصد انفجار سیستم اصلی برق سراسری تخت جمشید را، در روز اول جشن داشتند، دستگیر شده‌اند.

پس از تحقیقات، سر نخ، به نهضت آزادی و جبهه ملی می‌رسد. ولی وقتی که بر اثر خیانت یکی از سیاسیون سابق که اکنون به خدمت ساواک درآمده بود، افراد مؤثر گروه دستگیر می‌شوند، طی محاکمه‌شان معلوم می‌شود که افراد اخیر، عضو سازمان جدیدی به نام «مجاهدین خلق ایران» هستند که به تازگی شروع به فعالیت کرده‌اند. بدین ترتیب، در بهمن سال ۱۳۵۰، نام سازمان مجاهدین برای نخستین بار به طور علنی در روزنامه‌های کشور اعلام می‌شود. و شهرت می‌یابد که محاکمه شوندگان با سرفروزی به عضویت خود در سازمان مجاهدین برای سرنگونی رژیم اعتراف کرده‌اند.

البته مجاهدین از سال‌ها پیش - از سال ۱۳۲۴ - فعالیت‌شان را آغاز کرده بودند. سعید محسن، مهندس تأسیسات؛ علی اصغر بدیع‌زادگان، مهندس شیمی؛ حنیف‌نژاد، مهندس ماشین‌های کشاورزی، از رهبران اولیه سازمان، از همان زمان دانشجویی (اوایل دههٔ چهل)، پس از قیام ۱۵ خرداد، از جبهه ملی بیرون زده و هسته‌های چریکی تشکیل داده و منتظر فرصت مناسب بودند، و می‌گفتند که بسا اگر برای جبران شکست جنبش سياهکل نبوده، دیرتر وارد عمل می‌شدند. آنها بعدها اعلام کردند که نمی‌خواستند فریاد چریک‌های جنگل بی‌جواب بماند.

در هر صورت، اینان که از یک سو به سبب باورهای مذهبی از پشتیبانی بازاریان برخوردار بودند، و از دیگر سو، همچون پیشگامان فدائی از درسخواندگان دانشگاه‌ها و مورد حمایت روشنفکران بوده‌اند، باعث وحشت هر چه بیشتر آمریکا و رژیم پهلوی می‌شوند، تا جایی که «جان استمپل» معاون بخش سیاسی سفارت آمریکا، در گزارش سری به واشنگتن، در تشریح موقعیت سازمان چریک‌ها و خطری که از جانب آنها متوجه شاه و آمریکا می‌شود، می‌گوید:

«گروه‌های تروریستی به خاطر قتل شش تن آمریکائی و تعداد زیادی از ایرانی‌ها از حمایت بسیاری برخوردار شده‌اند [...] مجاهدین به صورت مرکز مخالفت مسلحانه محافظه‌کار و مذهبی با شاه درآمده و خود را منتسب به جناح مذهبی جبهه ملی قدیمی می‌دانند [...] و خطری بسیار جدی علیه آمریکائی‌ها به حساب می‌آیند.»<sup>۵</sup>

در چنین روزهایی است که دولت عراق که از سال‌ها پیش رژیم پهلوی را دشمن بالقوه خود می‌دانست، فرصت را مفتهم شمرده، دو ایستگاه رادیویی به چند جریان عمده انقلابی واگذار می‌کند تا آنها بدینوسیله اخبار فعالیت‌شان را در گوشه و کنار کشور به گوش شنوندگان بشمارشان برسانند. رادیوی انقلابیون ضمن گزارش از حرکت‌های انقلابی در ایران و فلسطین، و تدریس تئوری انقلاب مسلحانه و رد تئوری بقا و لزوم درک اصول مخفی کاری، در فاصله درس‌ها و خبرها، اشعاری تبلیغی - تهییجی در دفاع از انقلاب مسلحانه و خط‌مشی چریکی دکلمه می‌کند؛ اشعاری که غالباً از رهبران و یا هواداران شناخته شده چریک‌ها (چون علیرضا نابدل، مرضیه اسکوئی، سعید سلطانی‌پور، م. راما (محمدامین لاهیجی)...) و یا از شاعران سیاسی مشهوری چون سیاوش کسرانی است. این شعرها که عموماً وصف حماسه جنگل و مقاومت چریک‌ها در زیر شکنجه در زندان‌هاست چنان اثر عمیقی بر شنوندگان جوان و جو عمومی جامعه می‌گذارد که پس از مدت کوتاهی عملاً هر شعری جز

شعر چریکی در محافل و نشریاتِ روشنفکری با بی‌اعتنائی و گاه تمسخر مواجه می‌شود.

«انتقاد از خود» در میان روشنفکران سیاسی تشدید می‌شود. بسیاری از شاعران انقلابی، نخست اشعار خصوصی و عاشقانه، و سپس هرگونه شعر غیرسیاسی را به عنوان پدیده‌ئی بی‌مصرف، یا مصارف بورژوائی، رها کرده و با اشتیاق به سمت کتاب‌های جامعه‌شناسی و تاریخ و فلسفه مادی - که به زعم‌شان علوم مفیدی در معرفت تحولات تاریخ و انقلاب است - می‌روند. پس، نشر کتاب‌های تاریخی - اجتماعی با گرایش مادی بالا می‌گیرد. و به بهانه آموزش جوانان، کتب باریک و کنسرو شده‌ئی به بازار می‌آید که به طرفه‌العینی همه مشکلات تاریخ بشر را از ابتدا تا انتها حل می‌کند. (که علی‌الاصول ترجمه فهرست‌وار کتبی اساسی بایستی بوده باشد.)

جنگ‌ها و مجلات روشنفکری که در دهه‌های سی و چهل پراز شعر و مقالات و مجادلات ادبی بود، در دهه پنجاه - در کنار شعارهای منظوم - آکنده از مقالات تاریخی، جامعه‌شناختی و فلسفی می‌شود.

شاعران زیادی به چریک‌ها می‌پیوندند. عده‌یی به رغم اعتقاد قلبی به خط مشی چریکی، از آن‌جا که توان جسمی و یا روحی لازم را ندارند، برای اثبات صمیمیت خود تا آنجا که می‌توانند به شعار دادن می‌پردازند و معمولاً پس از مدتی به نوشتن تاریخ و جامعه‌شناسی و فلسفه روی می‌آورند. و عده‌ئی اندک‌تر چون شاملو که بالفطره شاعرند و وجودشان سرشته به شعرست اما به تبدیل شعر به شعار اعتقادی ندارند، در برابر شجاعت و جانفشانی معصومانه انقلابیون جوان، آغشته به پنهانی‌ترین شرمساری‌ها، صمیمانه می‌نویسند:

«ما بی‌چرا زندگانیم، آنان به چرا مرگی خود آگاهان‌اند» و انگار که به توجیهی، معصومانه اعلام می‌دارد: «درگاه خونین و فرش خونالوده شهادت می‌دهد که برهنه پای / بر جاده‌ئی از شمشیر گذشته‌ایم.»



کتر هنر و هنرمندی را رهائی از این وضع ممکن می‌شود. حتی ترانه‌سرایی که تا چندی پیش چیزی جز اشعاری لطیف، عاشقانه، عارفانه و یا بازاری نبود، سمت و سوی سیاسی می‌گیرد. و در ترانه‌ها علناً صحبت از جنگل و دشته و تیر و تفنگ می‌شود. و شاعران نوپرداز جوانی چون شهیار قنبری، ایرج جنتی عطائی، اردلان سرفراز، عباس صفاری، مسعود هوشمند،... که عده‌ئی از آنان شاعران بنامی بودند به ترانه‌سرایی روی آورده و برای خوانندگان پاپ، ترانه‌های سیاسی می‌نویسند که بعضاً همراه با آوازخوانان، در زمره‌ هواداران چریک‌ها دستگیر و روانه زندان‌ها می‌شوند. و همین زمان است (در دهه پنجاه) که سعید سلطان‌پور - یانی شعر چریکی ایران - در کنار شاعران فراوانی که به همراه او برای جنگل شعر می‌سرایند، جایگاه ویژه‌ئی در میان روشنفکران می‌یابد و زیانش، الگوی شاعران انقلابی می‌شود، و جنگ‌ها و کتاب‌ها، سرشار از خون و خنجر و زندان و شقایق، و یا نمادهای افشا شده دیگر می‌گردد. و این همه وقتی به اوج می‌رسد که خسرو گل‌سرخ، شاعر و روزنامه‌نگار جوان، در فروردین سال ۱۳۵۲، به اتهام قصد ترور چند تن از افراد خاندان سلطنتی دستگیر و در بهمن همین سال اعدام می‌شود.

در این سال‌ها بسیار کسان را به دلایل واهی می‌گشتند، اما دادگاه خسرو گل‌سرخ بطور غیرمنتظره‌ئی از تلویزیون سراسری پخش می‌شود، و مردم می‌بینند که او چگونه مظلومانه و شجاعانه از افکار و راه انقلابیون و چریک‌ها دفاع می‌کند؛ چندان که محاکمه‌کنندگان مجبور به سکوت می‌شوند. این امر چنان محبوبیتی برای او فراهم می‌آورد که از پانزده خرداد ۴۱ تا آنروز، اثر هیچ اتفاقی بر توده مردم چنین شگفت و عظیم نبوده است. عمل گل‌سرخ، حجت را بر روشنفکران متزلزل انقلابی تمام می‌کند. و از این زمان است که سانسور به شکلی بیمارگونه بر کتب و مطبوعات اعمال می‌شود و آوردن نام گل‌سرخ و خار و سیم خاردار و دیوار و کوه و جنگل و دریا (که به جنگل میاهکل نزدیک است) در

شعر ممنوع می‌شود. و کار به جایی می‌رسد که مجموعه شعر ما روی زمین هتیم از احمدرضا احمدی بانی موج نو و از مخالفین اولیه شعر سیاسی هم در سال ۱۳۵۲ در چاپخانه توقیف می‌شود. و عده زیادی از شاعران و نویسندگان ممنوع‌القلم می‌شوند، و ممنوع‌القلم شدن، ارزش و اعتبار می‌شود، و بسیاری می‌کوشند که بدین مقام در هنر نائل آیند.

با این اوصاف، ناگفته پیداست که در چنین جوی، سخن مدافعین هنر غیرمتعهد - به رغم حضور دائم‌شان در نشریات رسمی - دیگر نمی‌تواند بردی داشته باشد. بدین سبب است که از هرج و مرج موج نو دهه چهل به مرور و به ناچار کاسته می‌شود، تا در سال ۱۳۵۲ که اسماعیل نوری علاء می‌کوشد، در مجله فردوسی، در صفحه‌ئی که تحت نام «کارگاه شعر» می‌گشاید، با نام شعر تجسمی، سر و سامانی بدان بیخشد؛ همان طور که چندی بعد، در سال ۱۳۵۶، موج‌تر و شفاف‌تر، تحت نام شعر ناب، در مجله تماشا زیر نظر منوچهر آتشی قرار می‌گیرد.

اما حرمت شعر در جامعه با نام شاعران گروه نخست است؛ شاعرانی چون شفیعی کدکنی، م. آزر، سعید سلطان‌پور، میاوش کسرائی، علی میرفطروس، محمد امینی‌لاهیجی (م. راما)، رضا مقصدی، خسرو گل‌سرخ، ...

و بدین ترتیب حکومت پهلوی که از نیمه دوم دهه چهل، جذب روشنفکران را در مرلوحه برنامه‌های خود قرار داده و بدین منظور موسسات فراوانی را تأسیس کرده و زبده‌ترین هنرمندان و ادبا و جامعه‌شناسان را برای تألیف کتب درسی و تدریس در دانشگاه‌ها دعوت می‌کرد، تحت فشار همه سویه انقلابیون، در یورش ناگهانی، در سال ۱۳۵۳، قریب به اتفاق روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ها و ماهنامه‌ها را تعطیل و بخش چشمگیری از روشنفکران سیاسی را دستگیر و زندانی می‌کند. و برای کنترل کامل ملت و اطمینان از اوضاع، در یازده اسفند ۱۳۵۳ اعلام می‌کند که حزب فراگیری به نام حزب رستاخیز تأسیس کرده و همه آحاد

ملت موظف‌اند که به عضویت آن حزب درآیند، و اگر نه، از ایران خارج شوند. این حرکت شاه، که عملی سخت‌سخیف و نسنجیده بود، مردمی که علاقه‌ئی به دخالت در امور سیاسی نداشتند را نیز، به نوعی به مخالفت با وی برانگیخت؛ چراکه آنان در صورت نپیوستن به حزب کجا باید می‌رفتند؟ اما می‌دانستند که نتیجه نام‌نویسی اجباری در حزبی فرمایشی و خلق‌الساعه، تشکیل سازمانی منفعل خواهد بود که بود و نبودش یکی است. پس بسیاری با طنز و تمسخر شروع به نام‌نویسی در حزب رستاخیز می‌کنند.

آنان نمی‌خواستند زندگی‌شان را - که از نیمه دوم دهه چهل، با بالا رفتن درآمد نفتی بهبودی یافته بود - بر سر هیچ و پوچ بیازند. اکنون مردم که تا دهه‌یی پیش، در روابط فتودالی، از هرگونه حقی محروم بودند، از بسیاری امکانات رفاهی - چون بیمارستان، حمام، هتل، جاده، مدرسه،... - برخوردار بودند. فرزندان‌شان که تا چندی پیش در نوعی روابط کاهنده «کاستی»، ناگزیر به زندگی فلاکت‌بار در روستاها بوده‌اند، در پی اصلاحات ارضی به شهر آمده، و عموماً به تحصیل اشتغال داشتند؛ و برتر از این، بسیاری از مدارس مهم خصوصی (که هزینه بالائی داشت) زیر نظر مستقیم دولت قرار گرفته و ملزم به پذیرش دانش‌آموزان فعال و فقیر بوده‌اند. در تمام مدارس ایران، صبح به صبح، دانش‌آموزان سراسر کشور با شیر و موز و میوه‌های مقوی دیگر تغذیه می‌شدند و برای دانشجویان بی‌بضاعت داخلی کشور، مبلغی به عنوان کمک هزینه تحصیلی در نظر گرفته شده و ماهانه بدانان می‌پرداختند. «کلیه دانشجویان ایرانی خارج از کشور می‌توانستند با ارائه گواهی نامه ثبت‌نام در یک موسسه آموزش عالی از حداقل کمک هزینه دولت - در انگلستان ۲۱۰ پوند برای سه ماه - برخوردار شوند؛ و کسانی که در دانشگاه‌ها ثبت‌نام کرده بودند می‌توانستند از کمک هزینه کامل ۷۵۰ پوند برای سه ماه، به علاوه شهریه و سایر مخارج بهره‌مند شوند».<sup>۶</sup>

و مردم نمی‌خواستند بیخود و بی‌جهت امکاناتی چنین دیرباز و اتفاقی را چنین ساده و سهل از کف بدهند.

پس حزب فراگیر، در واکنشی شتابزده نسبت به حرکات رعب‌انگیز چریک‌های شهری (که بعدها معلوم شد اکثراً دستگیر شده و در زندان به سر می‌بردند) تشکیل شد، و اتحاد ملت، به ناگزیر و با بی‌تفاوتی در آن نامنویسی کردند، و شاه که به موازات ازدیاد درآمد نفت و تحقق پاره‌ئی برنامه‌ها و رؤیاهای خود را در لب‌های کوروشی امروزی، حاکم بر ایرانی مدرن می‌دید، قول اسیرعباس هویدا نخست‌وزیر وقت را مبنی بر قرار گرفتن ایران در ردیف کشورهای بزرگ جهان در سال ۱۳۵۸ محقق دانسته و در حالی که می‌پنداشت «ایران جزیره ثبات و آرامش است»، آمادگی کامل خود را برای رهبری منطقه اعلام داشت. او در پی چنین ادعائی، علیه چریک‌های ظفار (که برای سرنگونی رژیم بدوی سلطان قابوس می‌جنگیدند) به عمان نیرو فرستاد؛ در جریان استقلال‌یابی دولت‌های کوچک منطقه دخالت آشکار کرد؛ بر سر تسلط بیشتر بر آب‌های خلیج فارس به عراق حمله کرد؛ و سرانجام علناً و رسماً رو به آمریکا اعلام کرد که: «ما دیگر به چشم آبی‌ها باج نمی‌دهیم.»

در تاریخ ۱۲ آبان ۱۳۵۵ جیمی کارتر، از حزب دموکرات، به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شد. او مدافع سرسخت رعایت حقوق بشر در جهان سوم بود، لذا از شاه خواست که اصول حقوق بشر را در جزیره ثبات و آرامش ایران نیز به اجرا درآورد. شاه با این استدلال که در مقام پدر ملت ایران، می‌داند که هنوز ملت ما ظرفیت آزادی و استعداد استقرار حقوق بشر را ندارد از اجراء آن طفره رفت. ولی برنامه‌روند دموکراتیزه کردن جهان سوم برای آمریکا جدی بود و شاه نیز مستثنی از این امر نبود. اصرار شاه سودی بخشید و نخستین نشانه‌های فضای باز سیاسی، در فضائی پراز خشم فروخورده روشنفکران تحریک شده و سوء تفاهم و بی‌اعتمادی و بی‌ایمانی مردم نسبت به دولتمردان، در تابستان سال ۱۳۵۶ در ایران ظاهر شد.

نخست، دولتمردان در روزنامه‌ها و رادیوها شروع به انتقاد از دولت کردند، اما مردم که مطلقاً اعتمادی بدانان نداشتند، انتقاد آنان را (آنهم بدینگونه ناگهانی و بی‌هنگام) جدی نگرفتند و هیچ عکس‌العملی نشان ندادند، تا حدی که یکی از وزراء (گویا هوشنگ انصاری) از بی‌تحرکی و بی‌تفاوتی مردم حیرت نمود و به‌گونه‌ئی آنان را دعوت به اعتراض و انتقاد از عملکرد دولت کرد.

مذاکرات مجلس - که پس از کودتا هرگز هیچ صدائی از آن شنیده نشده بود - ناگهان از رادیو تهران پخش شد. و مدت چندانی نگذشت که نمایندگان از مجلس با سخنانی تند و گیرا در میان مردم محبوبیتی یافتند. جنب و جوش در ایران آغاز شد.

در خرداد سال ۱۳۵۶ دکتر علی شریعتی که از زندان آزاد شده و ظاهراً برای معالجه به انگلستان رفته بود، به‌طور مرموزی در یکی از بیمارستان‌های لندن درگذشت. دکتر شریعتی که دکترای جامعه‌شناسی را از فرانسه دریافت کرده و به سال ۱۳۴۸ به ایران بازگشته بود، مؤثرترین و بانفوذترین و محبوب‌ترین سخنران انقلابی اسلامی ایران در اواخر دههٔ چهل و نیمهٔ اول دههٔ پنجاه بود. او ظاهراً عضو شاخهٔ فرعی و نیمه مخفی «نهضت آزادی» با نام «نهضت آزادی ایران» در خارج از کشور بود. «این سازمان را در سال ۱۹۶۳ (۱۳۴۲)، علی شریعتی، ابراهیم یزدی و مصطفی چمران که در آن زمان در فرانسه و آمریکا تحصیل می‌کردند، بنا کرده بودند. شریعتی بزودی سازمان را ترک گفت و به ایران برگشت و بعدها در [ایران] با کانون آموزشی مُتَنفِذِ اسلامی به نام حسینیهٔ ارشاد همراه شد.»<sup>۷</sup> و حسینیه، سال‌ها فعال بود تا اینکه به همراه سایر ارگان‌ها و انجمن‌ها مجبور به تعطیل شد.

در همین فضای باز سیاسی و مرگ مشکوک کسانی چون شریعتی و هیجاناتی از ایندست، نخستین حرکت جمعی اهل قلم، با برگزاری شب‌های شعر و سخنرانیِ اعضاءِ کانونِ نویسندگانِ ایران در انستیتو گوته

تهران آغاز شد. این شب‌ها که در عرصه هنر، بعد از کنگره نویسندگان ایران در سال ۱۳۲۵ از هر نظر بی‌نظیر بود در تحرک سیاسی روشنفکران تأثیر عمیقی داشت.

کانون نویسندگان ایران که در سال ۱۳۴۹ به دنبال کوشش عده‌ئی از هنرمندان و روزنامه‌نگاران تشکیل شده و چندی بعد در پی دستگیری چند تن از نویسندگان، تحت فشار سازمان امنیت و اطلاعات کشور تعطیل شده بود، در تابستان سال ۱۳۵۵ با جمع‌آوری اعضا پراکنده و جذب اعضا جدید و تشکیل جلسات پنهانی هفتگی، فعالیت مجدد خود را آغاز کرده و در مهر ماه سال ۱۳۵۶ شب‌های شعر و سخنرانی را برپا کرد. در اول آبان همین سال (۵۶)، مصطفی خمینی، فرزند آیت‌الله خمینی که به همراه وی در نجف به حال تبعید به سر می‌برد، به طور غیرمنتظره‌یی در آن شهر درگذشت؛ و دو ماه و نیم بعد، در روز ۱۷ دی، با چاپ مقاله توهین‌آمیزی به آیت‌الله خمینی در روزنامه اطلاعات، نخستین جرقه شورش در قم در گرفت، عده‌ئی کشته و مجروح شدند، و چهل‌م از پس چهل‌م، ایران، در شورش و آتش انقلاب فرورفت.

در مدت کمتر از یکسال، چهار نخست‌وزیر و کابینه تعویض شد.

در روز ۲۶ دیماه ۱۳۵۷ شاه به بهانه معالجه از ایران خارج شد.

و در روز ۲۲ بهمن خاندان پهلوی از حکومت ساقط شد.

### شعر سیاهکل (شعر جنگل) و مشخصات آن

شعر سیاهکل شاخه‌ئی از شعر چریکی در ستایش از چریک‌های جنگل بود، بی‌آنکه به مبارزان سیاهکل محدود شده باشد؛ چرا که پیش از حادثه سیاهکل نیز شاعرانی چون سیاوش کسرانی و خسرو گل‌سرخ‌ی و سعید سلطان‌پور و جعفر کوش‌آبادی تحت تأثیر رزم جنگلی چریک‌های بولیوی، در ستایش از چه‌گوارا سخن گفته بودند و اشتیاق سیاسیون

انقلابی به جنگ‌های چریکی جنگل چندان بود که نام میرزا کوچک‌خان که تقریباً نامی فراموش شده و به تاریخ پیوسته بود دوباره بر سر زبان‌ها افتاده بود، تا جایی که جعفر کوش‌آبادی (از پیشگامان شعر جنگل) منظومه‌ئی در ستایش از میرزا به نام برخیز کوچک‌خان در سال ۱۳۴۸ به چاپ رسانده بود، با اینهمه، با واقعه جنگل و اعدام چریک‌ها بود که شعر سیاهکل به عنوان بخشی از شعر چریکی رسمیت یافت و همه‌گیر شد و یک دهه از شعر نو سیاسی ایران را پوشاند.

در دهه پنجاه کمتر شعر سیاسی (و گاه غیرمتعهد) یافت می‌شد که متأثر از واقعه جنگل نباشد و نامی از جنگل در آن نیاید. اما چیزی که پس از واقعه جنگل اهمیت یافت، نه شعر سیاهکل، بلکه به حرکت درآوردن نیروهای بالقوه سیاسی بود که از پس چند شکست پی‌درپی و بر اثر نومییدی و ترس و بی‌عملی، به مرز فلجی رسیده بودند.

شعر چریکی، به رغم دهه‌ئی تلاش فرهنگی چریک‌ها، هرگز بدین پایه از مقبولیت و محبوبیت عام در جامعه دست نیافته بود که با حرکت چند روزه چریک‌های سیاهکل بدان دست یافت. تأثیر واقعه سیاهکل بر ادبیات ما چندان بود که فی‌المثل شاعری مثل احمد شاملو که بنا به نوع زیبایی‌شناسی و درک و انتظار خود از هنر، مخالف با اشعار چریکی آشکار بود و به قول سعید یوسف در کتاب ارزشمند نوعی از تقلد بر نوعی از شعر حتی با شنیدن نام سعید سلطان‌پور و به یاد آوردن شعرش حالت اشمزاز به او دست می‌داد،<sup>۸</sup> پس از واقعه سیاهکل، درخشان‌ترین و عمیق‌ترین اشعار را در ستایش از چریک‌ها سرود و در مجموعه ابراهیم در آتش - که ظاهراً در بزرگداشت مجاهد خلق، مهدی رضائی سروده بود - بیست و دو بار واژه خون را به کار برد؛<sup>۹</sup> اتفاقی که در اشعار پیشینش سابقه نداشت.

اما مهم‌ترین تفاوت شعر جنگل (به عنوان شاخه‌ئی از شعر چریکی) با کل شعر چریکی، وجود فضای جنگلی شعرها بود.

ویژگی های عام شعر سیاهکل، طبق جمع بندی سعید یوسف در کتاب نوعی از نقد بر نوعی از شعر به قرار ذیل بود:

«۱. در شعر سیاهکل، امید بر یأس و صبح بر شب غلبه می کند. اگر از شب سخنی به میان آید، شبی است میرنده که با آن مبارزه می شود.  
۲. این شعر، ستایشگر مبارزه و انقلاب و قهرمانان است، و «وصف شکنجه ها و زندان ها و میدان های اعدام» در آن جای ویژه ای دارد. مفهوم تعهد در شعر گوئی عوض می شود و همسویی و همصدائی با مبارزه مسلحانه یگانه شکل تعهد شناخته می شود. این در واقع همان «تحول معیار ارزش ها» است؛ و شفیع کدکنی نیز اشاره می کند که مبارزه مسلحانه ای که در سیاهکل آغاز شد (توأم با مبارزه بعدی مُجاهدین) «مفهوم مبارزه و بینش اجتماعی نسل جوان، یعنی اکثریت جامعه ما را، دگرگون کرد.»

۳. شعر قبل از سیاهکل در وجه غالب از مردم و دردهای آنان به دور بود، و اگر هم در مضمون شعر از مردم یادی می شد با دیدی تحقیرآمیز بود (جز در شعر آن معدود و «منادیان سیاهکل»). اما در شعر سیاهکل اگر هم توده ها هنوز غایب اند، دست کم از تحقیر آنان نیز خبری نیست؛ و در عوض قهرمانان نقش برجسته ای یافته اند. و شاید به تعبیری بتوان گفت که توده ها در وجود قهرمانان ستایش می شوند: بواقع قهرمان همان توده است، با همان محرومیت و دردها و بار ستم و تحقیر.

۴. در این دوره، شاعر یا خود جزئی از مبارزه است، یا ستایشگر آن است؛ و در این حالت اخیر افسوس می خورد یا خود را ملامت می کند که چرا نقشی فعال در مبارزه ندارد. (شاید یکی از دلایل برجسته کردن قهرمانان نیز توجیه ناتوانی خود از همپائی و همراهی با آنان باشد؟)

۵. همچنان که موارد فوق نشان می دهند، دگرگونی های شعر در دوران سیاهکل بطور عمده در محدوده محتوای شعر و روحیه حاکم بر اشعار است. شفیع کدکنی می گوید: «زبان و موسیقی و تخیل و فرم شعر [در



دوران میاهکل] در حقیقت ادامه همان دوره [ی قبل] است زیرا ظرفیت آن گونه تجربه‌ها، بی‌مایه گرفتن از محیط زیست شاعران به پایان رسیده است و اینک هنگام آن رسیده که یک قرن تجربه شعری در خدمت زندگی درآید و درآمده است. عوامل اجتماعی این تحول، آغاز مبارزه مسلحانه است و عوامل اقتصادی‌یی که جنگ مسلحانه را تنها راه مبارزه می‌شناساند. به لحاظ فرهنگی نشر مقدار دیگری از ترجمه شعر فرنگی و نیز ادبیات زیرزمینی و گروهی، ادبیات به معنی وسیع کلمه. «ادوار شعر فارسی، ص ۸۹»

۶. در عین حال، وقتی شفیمی‌کدکنی از «دریا و موج و صخره و بیشه و ارغوان و شقایق و ستاره قرمز و توفان و تفنگ» و «انفجار و درهم شکستن» و غیره، به عنوان «عناصر مازنده ایماژهای شعری این دوره» نام می‌برد، این خود به معنای قبول نوعی تحول در زبان شعری این دوره - دست کم در محدوده واژگان - است: از نظر زبانی، میلی از واژه‌های حماسی و خشن و توفانی در شعر این دوره سرازیر می‌شود، و برخی واژه‌ها نیز که به نحوی با اشاره به جنگل و بحر خزر و غیره می‌توانستند یادآور میاهکل باشند به صورت سمبل‌های ثابت شعر درآمدند. مروری بر کاربرد این واژه‌ها قبل و بعد از میاهکل ما را به نتایج جالبی خواهد رساند.

۷. در زبان شعر گرایشی به صراحت دیده می‌شود، و حتی به کار بردن آن واژه‌های سمبلیک نیز، به خاطر آن که واژه‌هایی «لورفته» محسوب می‌شدند، دلیل شهامت و شجاعت بود و نه میل به پوشیده‌گوئی.

۸. این شعر، شعر شور و تهییج است، بویژه در چهره‌های جدید این دوران، و از این نظر در مرز «شعار» قرار دارد. اگر از نظر هنری ضعیف باشد چیزی جز شعار نیست. در شعر می‌توان شعار هم داد، اما هر شعاری شعر نیست.

۹. در ضمن، این شعر، شعر عشق و ایثار و فداکاری نیز هست. عشق،

که همواره مضمون عمده شعر بوده است، اکنون نیز، حتی با قدرت بیشتر، خودنمایی می‌کند و تنها چهره معشوق تغییر کرده است: اکنون یک طبقه، یک آرمان، یک حزب یا سازمان، یا یک رفیق قهرمان به صورت معشوق تصویر می‌شود. (مثلاً به اشعار سعید از قبیل «غزل رفیق» نگاه کنید.) عشق، بُعدی جدید یافته، سمت و سوئی متفاوت پیدا کرده، و به ایثار و فداکاری گره خورده است. (و نباید انکار کرد که غالباً، از کانال همین ایثار و فداکاری، در تحلیل نهانی به عرفان و بنیادهای اندیشه دینی بازمی‌گردد، هر چند چپ بنماید، و این اگر در مورد آغازگران مبارزه و نسل اول کمتر صادق باشد - یا اصولاً نباشد - در نسل‌های بعد کاملاً آشکار می‌شود.)

۱۰. یا از دیدگاهی دیگر، شاید چنین به نظر آید که در این شعر، تعقل و خرد نقشی حتی برجسته‌تر از عشق دارد: این شعر، شعر تأمل و راهجویی است، شعر تلاش برای نفی یک چیز و اثبات چیزی دیگر است، بویژه برای شاعرانی که خود درگیر در این مبارزه بوده‌اند یا چنین توانی در خود دیده‌اند. و به این تعبیر، شاید تبلور ناب‌تر عشق را در شعر این دوره باز هم در شعر امثال شاملو بتوان دید که از نزدیک با مبارزه عملی درگیر نشدند، و در نتیجه ستایش پرشورشان از قهرمانان و قهرمانی‌ها فارغ از تأملات خاص سیاسی و راهجویی و صدور مانیفست بود.

۱۱. یکی از نتایج مهم شعر این دوره آن بود که هم قُرمالیست‌ها و هم نومیدان مجبور شدند یا تکانی بخورند و با موج جدید همراهی کنند، یا با اعلام ورشکستگی دکان خود را تخته کنند و از صحنه محو شوند. اکثراً راه دوم را برگزیدند. م. امید پرچمدار نومیدان اصولاً با شعر (یعنی با شعر خوب) وداع کرد، و بدالله رؤیائی پرچمدار قُرمالیست‌ها بساطش را جمع کرد و راهی اروپا شد. اولی تنها به یمن اشعار خوب قدیمش در یادها مانده است (و خواهد هم ماند)؛ دومی دارد بالکل از خاطر می‌رود و نسل

جدید تقریباً هیچ شناختی از او ندارند. حتی سپهری، تنها چهره نماینده گرایش «عرفان جدید» در شعر امروز، از همان سال‌ها تقریباً کار شاعری را به کنار می‌گذارد، و آخرین آثار او نیز مانند اخوان - اگرچه نه به آن شدت - نوعی آفت و تنزل را به نمایش می‌گذارد.

در اینجا این احتمال را نیز می‌توان در نظر گرفت که کنار رفتن این چهره‌ها تنها یک همزمانی تصادفی با سياهکل داشته و تحت تأثیر مستقیم سياهکل و کلاً وقایع سیاسی - اجتماعی آن سال‌ها نبوده است؛ اما، بفرض قبول این نظر نیز، مسئله اینجاست که حتی در صورت ادامه کار این افراد، دیگر «زمان» شعر آنان به سر رسیده بود و در دوره جدید این نوع شعر نمی‌توانست خریدار زیادی داشته باشد.

نکته دیگر آن است که اگر موارد فوق را بعنوان خصوصیات عمده شعر در دوران سياهکل قبول کنیم، با بررسی شعر سعید سلطان‌پور در می‌یابیم که اگر نه در همه آن موارد، در بیشتر آنها شعر سعید شاخص‌ترین، اما نه لزوماً بهترین، نمونه است.<sup>۱۰</sup>

## ۱۳۴۹ هـ. ش.

اگر چه انشعاب شعر نو به دو جبهه موج نو و شعر چریکی (شعر متمهد و غیر متمهد) از مدت‌ها پیش آغاز شده و در سال ۱۳۴۷، با انتشار کتاب صدای میرا قطعیت یافته بود، ولی سخن پیرامون این دو گونه شعر، هنوز بسیار کلی، و عمده اشعار متشره نیز هنوز ترکیبی از هر دو گونه شعر بود. از سال ۱۳۴۹ بود که مبارزات تئوریک، به سود شعر چریکی تشخیص یافت و اینگونه شعر ارزش شد و جنگ‌ها علناً رنگی چریکی گرفت و حتی در این راه از هم سبقت جستند و سخنرانی‌هایی در دفاع از این نوع شعر در دانشگاه‌ها برگزار شد که مطرح‌ترین‌شان، سخنرانی «م».

آزرم» با نام «شعر مقاومت، شعر تسلیم» در دانشکده فنی دانشگاه تهران بود.

در همین سال نیز بود که جنگ چریکی، که از اوایل دههٔ چهل، انقلابیون چشم به راهش بودند، آغاز شد.

در سال ۱۳۴۹، بیش از پنجاه مجموعه شعرنو و بیش از بیست و پنج جنگ منتشر شد که جز یکی دو جنگ، باقی... با همهٔ ارزش و اعتبارشان... به لحاظ ارزش علمی فرق چندانی با جنگ‌های گذشته نداشتند.

## نشریات

مطرح‌ترین نشریات سال ۴۹ عبارت بوده است از:

سهند، چاپار، آبنوس، پژواک (ژغند)، هیرمند، از شعر تا قصه، جنگ اصفهان، فردوسی، نگین، کاوه، جهان نو، فرهنگ و زندگی، پست ایران، تماشا، جشن هنر، دست، دفترهای زمانه، کتاب هنر، بررسی کتاب، اشتراخ، هیرمند (نامهٔ اهل خراسان)، نجوای روستا، صفحهٔ هنر روزگیلان (ضمیمهٔ کیهان سراسری)، سیاه مشق، زمانه، ارک، شعر دیگر، دفتر روستا.

## سهند (فصلنامهٔ هنر و ادبیات تبریز)

مشهورترین جنگ سیاسی نیمهٔ دوم دههٔ چهل و دههٔ پنجاه، جنگ سهند بود. سهند، دو شماره، به همت دانشجویان تبریز، به سردبیری علی میرفطروس منتشر شد و علناً مدافع خط‌مشی چریکی بود.

در شمارهٔ اول سهند که در بهار ۱۳۴۹ منتشر شد اشعاری می‌خوانیم از: نیما، سعید سلطان‌پور، خسرو گل‌سرخ، میاوش کسرائی، رضا مقصدی، سیروس مشفق، مفتون‌امینی، محمود پاینده، نجد سمیعی، محمد زهری، م. راما، سهراب سپهری،... و مقالاتی از: جلال آل‌احمد، غلامحسین ساعدی، امیرحسین آریان‌پور، رضا براهنی، پله خائف (به

ترجمهٔ منوچهر هزارخانی)،...؛ و چندین قصه، که همگی آشکارا جهت مشخص سیاسی (چریکی) دارند؛ تا جایی که شعر مشهور سپهری با نام «پشت دریاها شهریست» نیز چنان در آن مجموعه جا می‌افتد که انگار به «شوروی سابق» - که برای بخش قابل توجهی از روشنفکران آن سال‌ها، مظهر عدالت و آزادی بود - اشاره دارد.

اما نکتهٔ جالب توجه در سهند این است که پاره‌ئی از اشعار آن، در ستایش از جنگ چریکی - جنگلی است، و این در حالی است که حادثهٔ سیاهکل (که چند ماه بعد اتفاق افتاد) هنوز به وقوع نپیوسته بود، و امکان نیز نداشت که خبر چنین ماجرائی، پیش از اقدام، به بیرون از هسته‌های مبارزاتی درز کند. فقط احتمال دارد که چریک‌ها پیش از شروع مبارزه، حرکت تبلیغی - تهبیجی وسیعی را در میان گروه‌های پراکندهٔ دانشجویی مستعد آغاز کرده بودند و این شعرها، بازتاب همان تبلیغات بوده باشد. با این اوصاف، دور نیست اگر سهند را نخستین «جنگ سیاهکل» - که متعاقباً از آن سخن خواهیم گفت - بدانیم. و پس از این - یا همزمان با این جنگ است - که «مسابقهٔ تندروی» در میان جنگ‌ها و روشنفکران شایع و تشدید می‌شود. و شعر سیاسی، دیگر نه اشعار سمبولیک، بلکه شعارهای صریح و هریان، و یا بیان نمادهای آشکار شدهٔ سیاسی است که حتی برای ساواک هم روشن است.

سهند در محافل روشنفکری چون بمبی منتشر شد.

چند شعر از این جنگ را می‌خوانیم.

## دامون

خسروگل سرخی

دشنه نشست، میان کلامم

در چشم آن کلام سبز مقدس

که راهی جنگل بود

و انتظار پرنده

در وعده گاه پیام، پریشان شد.

اینک، در سوی شانه من

رگبار بال تیر خورده

بر مه جنگل

رنگین کمان بلندی ست

سرخگونه، سیال در رودهای خون.

دشنه نشست، میان کلامی

تا در میان جنگل دیگر

رنگین کمان سرخ برافرازد.

۲

بالام -

بالام پاتاوانی\*

آنام

آنام آبکناری\*

گمناام خفته به جنگل

در آن ستیز سرخ ماکلوان\*\*

بر شما چگونه گذشت

که پوزخند حریفان

نشست

در میانه رود سیاه اشک

و دست‌های ویرانگر

به جای خفتن بر ماشه

به دست شما استفائده گر آمد.

\* بالام پاتاوانی و آنام آبکناری دو تن از مردان جنگل.

بالام  
بالام پاتاوانی  
آنم  
آنم آبکناری

بر تپه‌های گسکره\*\*

میان سنگرها

چه انتظار دور و شیرینی احاطه کرد شما را

که دلیر، بی دلبر

شادمانه درو کردید، بی وقفه

رگان هرزه در را.

در چشم‌های تان

آیا خفته آینه صبح

که دست حریفان در آن

رنگ خویش باخت

وانگشت‌ها تفنگ رها کرد

جنگل به یاد فتح شما همیشه سرسبزست

بالام  
بالام پاتاوانی  
آنم  
آنم آبکناری

بی خود، بی سلاح

در آن ستیز سرخ ماکلوان\*\*

---

\*\* ماکلوان و گسکره نام مناطقی در گیلان.

بر شما چگونه گذشت  
 گلو نده <sup>\*\*\*</sup> رود، صدای گام شما را  
 هنوز  
 در تداوم جاریش زمزمه دارد.

### در پایگاه رعد

سعید سلطان پور

سخت و سترگ  
 با قلبی از سپیده و جویبار  
 بر پهنهٔ زمانه  
 بر پهنهٔ زمان  
 چون جنگلی تناور  
 خشمنده و مهیب و چرخانم  
 روی ستیغ گفتن

و با هزار شاخهٔ گریان  
 - جویبارهای روشن آوندهای خویش -  
 عریان‌تر از تفضل بارانم

در خلوت نهفتن  
 اندوه در عمیق‌ترین سایه‌های من  
 در خاستگاه خاکی شیرابه‌های خشم  
 انبوه ریشه‌های مکنده است  
 آینده بر بلندترین قله‌های من  
 در پایگاه رعد

---

\*\*\* گلونده، اسم رودی در پای ماکلوان.  
 دامون: پناهگاه، انبوهی و سیاهی جنگل.



تبدیل گریه‌های هماره  
به نعره‌های تازه توفنده‌ست.

اسطوره‌ئی ز عشق و خشونت  
در جبههٔ شیشه  
در سنگر لزوم  
دستی پر از ترنم جوبار  
دستی پر از حماسهٔ جنگل  
پر از هجوم

اسطوره‌ئی چو توفان پیچنده بر فراز  
پیچنده بر فراز چو توفان آفتاب  
بگشوده بال بر تو، غضبناک  
زنداد سرزمین من  
ای خاک.

پلئیز ۴۸

در شمارهٔ نخستِ سهند، نقدی راجع به آبی، خاکستری، سیاه، اثر  
حمید مصدق نوشتهٔ علی میرفطرومی چاپ شده بود که ذیل همین  
مجموعه آمده است.

### کتاب ارک

کتاب ارک نیز چون سهند از تبریز منتشر شد. سردبیر ارک، غلامحسین  
فرنود بود. از جمله مطالب خواندنی این جنگ در حوزهٔ کار ما،  
«پیش‌نویس مقدمهٔ سخنرانی احمد شاملو، در دانشکدهٔ ادبیات تبریز» بود  
که ذیلاً خواهیم خواند. اهمیت این پیش‌نویس، در تلقی شاملو از «تعهد»

در روزگاری بود که معنای مسلط «تعهد»، چیزی جز کشتن دشمن نبود. اما در پیش‌نویس سخنرانی شاملو درباره «تعهد» می‌خوانیم که:

«... من خودم به عنوان یک شاعر، جز پرداختن به شعر خویش و وظیفه‌ای نمی‌شناسم، و سخن گفتن به عنوان یک فرد را نیز حد خود نمی‌دانم. با این همه آیا می‌توان درباره شعر امروز سخن گفت بی‌آنکه پیشاپیش میان‌گوینده و شنونده بر سر مفهوم هنر توافقی حاصل آمده باشد؟ یا دست کم شنونده بداند که سخنگو با کلمه «هنر» می‌خواهد چه مفهومی را برساند و معیار و محکی که قوت و ضعف یک اثر هنری را بدان می‌سنجد چیست؟»

شاید در گذشته چنین چیزی امکان می‌داشته است، شاید تا اندکی پیش میسر بوده است که درباره شعر سخن بگویند بی‌آنکه به تعریف یا شناسائی مفهوم هنر احساس نیاز کنند.

اما دیگر امروز چنین امکانی موجود نیست و اگر پرسید چرا، جواب من این جمله شاید به ظاهر جسورانه است که: «شعر امروز ادامه منطقی شعر دیروز نیست!»

دیروز برای سنجش شعر، همین معیار حقیر فقیرانه بس بود که: «شعر، کلام موزون و مخیل است.»

چیزی که برای سنجش شعر امروز، اگر نخواهیم گفته باشیم که «یکسره به کار نمی‌آید» لاجرم می‌باید گفت که تعریفی نارساست.

امروز هنوز چیزهایی در مجله‌ها و کتاب‌ها به چشم می‌خورد که - بلی - ادامه منطقی شعر دیروز است، اما بگذارید من اینجا در برابر شما اعتراف کرده باشم که مرا با این دنباله‌های منطقی کاری نیست.

در گذشته شاعر محرومی را که برای رسانیدن ابیات غزل خویش به تعداد مقرر چیزی از این قبیل: بالای او به سرو سهی ماند - گیسوی او به بخت... ماند، به غزل خویش می‌افزود و کار را خاتمه یافته می‌پنداشت، یا نقاش گرسنه‌ئی که به خاطر لقمه نانی برای تالار غذاخوری «پای تا سرشکمان»

تصویر سکنجبین و کاهو می‌کشید، نه در ظاهر و نه در باطن رشتهٔ رابطی نبود، حال آنکه امروز نقاش و شاعر با دیگر مردم — که نه نقاش‌اند و نه شاعر — دانه‌های یک تسبیح‌اند. به گفتهٔ آن متفکر بزرگ فرانسوی: — امروز دیگر هنرمند تماشاچی میدان سیرک نیست. او دیگر بر سکوه‌های گرد میدان به تماشای نبرد بردگان نشسته است، بلکه خود در پهنهٔ میدان قرار دارد و دوراه بیش در برابر او نیست: شکست و مرگ، یا پیروزی!

امروز، شاعر با رسالتی پا به جهان می‌گذارد. جهانی که در آن مفهوم زندگی، مبارزه است. اما اگر در اعصار باستانی رم، گلادیاتورها با شمشیر یا حربه‌های دیگر می‌جنگیدند و جنگ ایشان تنها از برای «نجات خود» بود، هنرمند که گلادیاتور قرن است در این میدان وحشت خوف و فریب، با حربهٔ خویش می‌باید به مدافعه از «همگان» برخیزد، به عبارت دیگر:

امروز، شعر حربهٔ خلق است

زیرا که شاعران

خود شاخه‌ای ز جنگل خلق‌اند

نه، یاسمین و سنبل گلخانهٔ فلان

بیگانه نیست شاعر امروز

با دردهای مشترک خلق:

او با لبان مردم لبخند می‌زند

درد و امید مردم را

با استخوان خویش

پیوند می‌زند.

شاعر با سرودن شعر قیام می‌کند و اگر قصد یا وجوبی در کار نباشد، شعری ندارد که بگوید، قیام او با هر شعر علیه توحش است. عشقی، فرخی، لورکا، روبردستوس... اینها به قتل رسیدند — تیرباران شدند —

شهیدان جنگ عاطفه...، انسانیم، وجه تمییز انسان به حیوان، به رغم آنچه گفته‌اند، قوه ناطقه نیست، چرا که قوه ناطقه، تنها وسیله‌ی است برای ابراز داشتن. اما ابراز داشتن چه؟ پس وجه تمییز ما و جانوران تنها در چیزی است که قوه ناطقه وسیله ابراز آن است، وجه تمییز ما داشتن قوه اندیشه و ابتکار، داشتن عواطف عالی است - پس آنکه عاطفه عالی ندارد و از «انسان» فقط قالب مثلی است، نقشی متحرک است که لاجرم جایی را در فضا اشغال می‌کند و ملغمه‌ای است از میمون و طوطی در تقلید حرکات و در تقلید گفتار. شاعر (خواه شاعر به وسیله کلمات باشد یا صدا، یا نقش یا...) نمونه انسانی است که عواطف پنهانی و دست‌نیافتنی را به بروز و ظهور می‌رساند، پس او پرچمدار انسانیت است.

نیروها و نام‌های تاریخی می‌آیند و می‌روند - (ابزار کثافت سیاست و بعد): اما آنچه موزه انسانی و انسانیت را تشکیل می‌دهد، کتاب‌ها و آثار هنری است... پیروی از سیاست یعنی پیروی از قانون جنگل، از قانون جهنم، از قانون شیطان. چه، اگر دو دشمن سیاسی به پاس منافع خویش در لحظاتی جامی به سلامت یکدیگر می‌توشند، شاعران هرگز از وجود این نرمش آگاهی ندارند. جنگ اینان تا نفس آخر است: اسکندر در پایتخت ایران، از مستی شراب و پیروزی عربده می‌کشید و به بهانه جهاد یونانیان و انتقام آنان آتش به کاخ‌های تخت جمشید می‌افکند، حال آنکه یونانیان خود علیه او سر طغیان افراشتند. سیاستمداران، مظاهر فریب و دروغ‌اند. آنکه انسانیت را پیامی می‌آورد شاعر است.

مسأله دیگر، مسأله «اله‌مان» شعری است: امروز شعر به چیزی اطلاق می‌شود که دیروز نبود و آنچه دیروز بود امروز تعبیر به نظم می‌شود. دیروزی‌ها این کلمه را می‌شناختند، می‌دانستند نظم چیست اما آن را به کار نمی‌بردند؛ زیرا به همان نظم بود که شعر اطلاق می‌شد. امروز همه آنچه را که دیروزیان شعر می‌نامیدند - بجز در چند مورد - نظم می‌نامیم، زیرا شعر تازه شناخته شده است. هنگامی که دردهای جنگ دوم قلب‌های

روشنفکر را فشرده و هنگامی که «دسنوس» در بازداشتگاه‌های نازی به خاک هلاک افتاد... در میان این دردها بود که شعر حقیقی جوشید و از میان ظلمت چون آفتابی طالع شد. در برابر آفتابی که بالاسی آیدزانو بزیم.»<sup>۱۱</sup> از جنگ ارک فقط یک شماره، در تابستان ۱۳۴۹ منتشر شد.

### چاپار

از چاپار دو شماره منتشر شد. انتشار شماره اول در زمستان ۱۳۴۹ بود. چاپار هم چون اکثر جنگ‌های سیاسی آن سال‌ها گرایش آشکار به چپ افراطی داشت.

سر دبیر چاپار احمد رضا دریائی بود.

در صفحه اول چاپار، از حافظ آمده بود: «شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حایل»، که کنایه روشنفکرانه باب روز آن سال‌ها به حاکمیت بود. و در صفحه بعد از قول «امیر شائو» به «خاقان چین - لی وانگ» می‌خواندیم که:

«خاقانی فن حکومت کردن می‌داند که در زمانش سخنسرایان به آزادی شعر سرایند و مردم به بازی و نمایش پردازند و تاریخ‌گزاران حقیقت را باز گویند و وزیران از اندرز باز نایستند و تهیدستان از خراج شکوه کنند و دانشجویان به آواز بلند درس خوانند و کارگران مهارت خود را ستایند و کار خواهند و همگان در هر باره دم زنند و سالخوردهگان بر همه چیز خرده گیرند.»

چاپار مثل بسیاری از نشریات آن سال‌ها (که فاقد تاریخ و فهرست دقیق بود) فهرستی نداشت، اما در اوراق آن این نام‌ها به چشم می‌خورد: پله خانف، گورکی، غلامحسین متین، آتوان چخوف، رایا نوزادیان، یوگنی یفتوشنکو، سرگی یسین، آنا آخمتوا، محمدرضا فشاهی، احمد رضا دریائی، احمد محمود، نورالدین نوری، جواد مجابی، امین فقیری، ابوالقاسم فقیری، خسرو گل‌سرخ، نصرت رحمانی، منوچهر

آتشی، محمد حقوقی، کاظم سادات اشکوری، منصور اوجی، فرهنگ رزاقی، پرویز کریمی، عبدالحسین موحد، فریدون گیلانی، فرخ تمیمی، هارولد پیتر، م. ف. آستیم، دیلن تامس، برتولد برشت، ج. م.، جانی چیرو تانزاکی، مهدی سالچی، لوئی آراگون، شهر آشوب امیرشاهی، ادیب جان سرور، رافائل آلبرتی، کاظم شجاعی، لی پو، توفو، امیرحسین آریان پور.

در شماره اول چاپار، مطلبی که مستقیماً به شعرنو ایران مربوط باشد، مصاحبه‌ئی بود با خسرو گلسرخی، شاعر و روزنامه‌نگار انقلابی و مشهور آن سال‌ها.

خسرو گلسرخی - که چند سال بعد، به اتهام توطئه ریودن فرزند محمدرضا پهلوی دستگیر و اعدام شد - شهرتش از همین سال‌ها آغاز می‌شود. او مثل بسیاری از شعرای جان برکف انقلابی دیگر، مظهر صمیمیت و شجاعت و راستی بود، اما مثل قریب به اتفاق هم آنان، انگار، بیقراری، مانع تأمل و تدقیق او بود. ما در همین گفت و شنود مفصل چاپار با او، می‌بینیم که چگونه الفاظ و ترکیبات و تعابیر خام و اندک، قادر به بیان ضمیر شوریده او نیست. و می‌بینیم که چگونه او بی آنکه بی‌واسطه به منابع اصلی و سرچشمه‌های نقد مارکستی راهی داشته باشد، با اندک الفاظ و ترکیبات و جملات مغلوط و مترجم هضم نشده، قاطعانه تلاش می‌کند که سخن جان دردمندش را بگوید. و این امر، مشکلی جدی بسیاری از روشنفکران و هنرمندان انقلابی سال‌های چهل و پنجاه بود که کم و بیش در بیشتر نشریات آن سال‌ها به چشم می‌خورد.

پیش از مصاحبه، چاپار، طی یادداشتی درباره گلسرخی نوشته بود که: «خسرو گلسرخی بدون هیچ تردید یکی از چهره‌های مشخص ادبیات معاصر در دهه اخیر است. او طی این مدت هرگز به مصاحبه‌گردن ننهاد، و چاپار که برای نخستین بار با او به گفت و شنودی نشست، سخنان این فوزانه را مفتنم می‌شمارد.»

و بعد مصاحبه گر می پرسد؛

چاپار: آقای گل سرخی! از دوازده سال پیش بدین سوی، شما را با شعرهای تان می شناسیم و در چند سال اخیر توسط نقدهای شما بر آثار هنری، در این فرصت می خواهیم نقطه نظرهای شما را در خصوص نقد بدانیم و اینکه شما نقد را چگونه توجیه می کنید، در جامعه چه نقشی می تواند به عهده نقد باشد و انتقاد در جریان های اجتماعی و هنری هر عصری چه تأثراتی بر جای می گذارد و منتقد چه کسی است با چه انگاره هایی؟

گل سرخی می گوید: نقد نوعی شناسائی است در عوامل تشکیل دهنده یک پدیده، و این عوامل همواره اسیر موقع تاریخی خویش هستند. آنچه که نقد را از غیرنقد جدا می کند، بار سنگینی است که به دوش می کشد و این بار چیزی جز وظیفه نقد نیست که به مثابه آینه دورو می نماید. یک سوی آن ویرانگری است و سوی دیگرش اگر بشود گفت مازندگی - زیرا هر نقدی مازنده نیست. - نقد به مفهومی شاید بهتر دیدن و برتر دیدن باشد که می شکافد، در استتار مانده ها را عریان می کند، جهت می دهد و یا هر حریق کاذبی را جابه جا خاکستر می کند [...] آنچه که تار و پود نقد را پیوند می دهد تا به عنوان عنصری دینامیک عرضه شود، چیزی جز شناخت صمیمانه منتقد از عوامل بازدارنده نیروی طبقات در جهت جریان واقعی و اصیل خویش نیست. [...] در این جای جهان، منتقد نمی تواند بدون ایدئولوژی باشد چون در آن صورت منتقد به موقع تاریخی خویش پشت می کند و به هنر بورژوازی و طبقه ثنی کردن هنر دامن می زند. [...] نقد واقعی هیچگاه در خدمت نظام حاکم بر جامعه و در جهت منافع آن قرار نمی گیرد، اگر قرار گیرد، نقد وظیفه ثنی که به عهده دارد را فرور می نهد و یک عامل معیشتی می شود و نقدی که تا حد یک عامل معیشتی سقوط کرد، نظام حاکم بر جامعه تا حد امکان از منتقد در جهت منافع خویش بهره می گیرد و در این میان واقعیت کلی تر، یعنی اکثریت و لمس

واقعگرایانه می‌تواند عامل جهش باشد و چون نظام حاکم بر جامعه (فی‌المثل بورژوازی) از هرگونه جهشی در هراس است، با اسیر کردن انتقاد مثل هر پدیده‌ی دیگر که اسیر می‌کند جهش را خاموش می‌کند. [...] چاپار: آقای گل‌سرخ‌ی! شما در این جا از نقش نقد در جابه‌جائی نظام‌ها یاد کردید، آیا شما فکر نمی‌کنید به همانگونه که نقد رو به موقع تاریخی خویش است برای هنر نیز این توجه الزام‌آور است؟ در جوامع بورژوازی شما هنرمندان را چگونه می‌بینید، بویژه شاعر را که مورد نظر ماست! هر چند گفت و گوی ما بر مبنای نقطه نظرهای شما در نقد به مفهوم وسیع آن است ولی چون شما به عنوان یک شاعر هم سخن می‌گوئید، بد نیست که در خصوص معضلات هنر بویژه شعر در جوامع بورژوازی و نیز چگونگی تأثیرپذیری هنرمند در اینگونه جوامع حرف بزنید.

گل‌سرخ‌ی: هیچکس نمی‌تواند هر پدیده‌ی را به واقع بررسی کند بی‌آنکه آن را با زمان، ضرورت و دیالکتیک آن منطبق نماید و من با این اعتقاد هنر را بازتاب‌کنش‌های اجتماع و برای اجتماع می‌بینم و بررسی آن را نیز الزاماً چنین می‌دانم. [...] در جوامع بورژوازی هنر از اصل خود و وظیفه‌ی که در ارتباط با فرهنگ اجتماعی دارد، جدا می‌شود و وسیله‌ی می‌گردد بی‌هدف و یکی از عناصر روابط معیشتی هنرمند. در چنین شرایطی نظام حاکم بر جامعه از هنرمند در جهت تحکیم منافع خویش مدد می‌گیرد، زیرا اینگونه نظام‌ها در پی نوعی هماهنگی برای ادامه‌ی سلطه‌ی خویش هستند، و برای ایجاد این هماهنگی، روشنفکران و هنرمندان را با جذبه‌های رفاه‌شکار می‌کنند. در نتیجه هنرمند به طور اعم و شاعر به طور اخص که در این جا از آن حرف می‌زنیم برای مقابله با اینگونه نظام‌ها باید جبهه بگیرد و خود را وابسته به گروه‌هایی از جامعه ببیند که هیچ به حساب نمی‌آیند. [...] هنرمندان [مردمی] با زیرکی بدین اصل واقف شده‌اند که بازده کار هنرمند در جامعه بورژوازی اگر مزیت نوازش روحیه



سوداگری را نداشته باشد، مطرودمست. [...] تاریخ معاصر به ما می‌گوید: تکنولوژی در برابر نیروی ایمان انسانی بسیار زبون است.

چاپار: در این نگاهی که منتقد به اطراف خودش می‌کند به نظر شما تا کجاها را باید ببیند؟ کوچه خودش را، خیابان خودش را، شهر خودش را، کشور و یا جهان خودش را، تا چه حد به نظر شما دامنه فکر و نگاه او باید وسعت داشته باشد، آیا کافی است که ما فقط به فقط [و فقط] به مسائلی در چند قدمی خودمان پردازیم یا اینکه فکرمان بازتر باشد چه از نظر زمان و چه مکان...؟

گل‌سرخ: [...] برای شناسائی فرهنگ هر قومی منتقدان ویژه‌ئی وجود دارند که باید فرهنگ همان قوم را بررسی کنند، زیرا اگر چنین بررسی وجود نداشته باشد و چگونگی و کم و کیف فرهنگ قومی ارزشیابی نشود و جابه‌جائی نظام‌های آن در هر دوره مشخص و معلوم نشود فرهنگ و شعور اجتماعی آن قوم دچار عفونت می‌شود، برای هرگونه مراجعه به دوره‌های مختلف اجتماعی و یا حتی فرهنگی به آثار و نوشته‌های شرق‌شناسان و آدم‌هائی چنین روی می‌آوریم، آیا این چیزی جز عدم داشتن منتقدان و کارشگران ویژه است؟ [...] با توجه عمیق به فرهنگ میراثی منتقد همواره در پی پویائی فرهنگ خویش است. او با شناسائی فرهنگ بومی بیراهه روی آن را سد می‌کند تا با فرهنگ جهانی آن را همگام کند، زیرا منتقد مترقی می‌بیند که عقب‌ماندگی فرهنگی، برابر است با استثمار شدن.

چاپار: در نتیجه منتقد باید پیش از هر چیز سرزمینی باشد...

گل‌سرخ: بله، ابتدا منتقد متعلق به خاک خویش است، بعد به جهان خویش. از سوئی منتقد برای مبارزه با استثمار فرهنگی هم باید جهان - وطن باشد و هم جهان - شمول.

چاپار: خوب آقای گل‌سرخ، فهمیدیم که نقد به هر حال اسیر ضابطه‌های اجتماعی و موقعیتی ویژه است. از نظر نقد، ما در کجا

ایستاده‌ایم، و به طور کلی نقد امروز ما با توجه به موقع ما، به اجتماع ما از نظر تاریخی و غیره از چه چیزهایی باید برخوردار باشد. و در یک نقد و نگرش که اگر از آنطرفش نگاه کنیم، شما به عنوان یک منتقد از یک اثر چه انتظاری دارید؟

گلسرخی: [...] اینک متداول شده است و هر کس که زیان فارسی می‌داند، نقد شعر هم می‌نویسد، نقدی که اصل آن بر مبنای فرهنگی جداگانه، ملتی جداگانه و شعری بیگانه با شعر ما استوار است و پشت جهان‌بینی شاعر و جهانی شدن شعر خود نگاهداشته و شاعر را فریب می‌دهد با استعارات زیبا، کلمات جذاب و مقوله‌دهان پرکن: شاعر و جهان او در اینجا هیچکس نیامده که بگوید: آقایان! منتقدان! دلسوزان ادبیات پارسی! این طرز تلقی و برداشت ما از آثار آن مرحوم انگلیسی دوستدار مسیحیت [منظور ایوت است] به درد محک زدن شعر ما نمی‌خورد، چرا می‌آئید خودتان را به زحمت می‌اندازید و آثار آن مرحوم و پدر و پسر او را در کتاب‌های فارسی و نشریات، به نام خودتان ثبت می‌کنید؟ نقد دشوار است و نقد شعر همیشه کار را دشوارتر می‌کند، چون شعر جان عجیبی دارد که نمی‌شود زیاد سر به سرش گذاشت و انتظاری از آن داشت که فی‌المثل در رمان یا سینما و تأثر می‌رود. [...] اگر شعری نقد می‌شود در شعر بودن آن شک نباید کرد. یک منتقد این انتظار را می‌تواند از آثار هنری داشته باشد، که ضرورت‌های تاریخی به خدمت خلاقیت و والائی هنر گرفته شده باشد، زیرا اگر هنرمندی خلاقیت هنری و اصولاً هنر را در شکل و قالب انسانی آن [۹] ببیند نه در هیأت مجردش، کار او خود به خود به سوی ارزش‌ها و باورهای انسانی در شرایط زمان و مکان ویژه می‌آید و بدون اندک کاستی، بازده کار او خود به ضرورت‌ها و نیازهای تاریخی او پاسخ می‌گوید. [...] در زمانه‌ئی که شاعران در پی کشف ذهنیات و ورود اشیاء به شعر هستند و مثلاً درگیری‌شان به این نکته است که کدامیک جاسیگاری یا پلاستیک را زودتر وارد شعر کرده‌اند، غلو نیست

اگر بگویم که نقد سازنده و پویا، هنرست. عموماً نقد واقع‌گرایانه در جهات مختلف اجتماعی می‌تواند نقشی برتر از هنر ایفا کند. [...]

چاپار: همانطور که اشاره کردید واقعاً باید قضاوت ما متکی بر فرهنگ ما باشد، اما چیزی که من می‌خواهم پرسیم این است که به نظر شما تعهد چیست؟ اگر چه من فکر می‌کنم که در این زمینه تعریف قاطعی نمی‌شود برایش پیدا کرد، اما برایم جالب است که بدانم شما تعهد را چه می‌دانید، در برابر که و در برابر چه چیز؟ آیا این تعهد، تعهدی است که ما در برابر وجدان خودمان داریم، یا در برابر فرهنگ و یا در برابر زبان و یا اجتماع؟

گل‌سرخ: مسئله صداقت است و دروغ نگفتن به خود. تعهد در اینجا بدجوری تعبیر و تفسیر شده و وسیله‌ئی برای خودنمایی‌های فردی و شهیدنمایی شده است. تعهد در اینجا دو گروه را از یکدیگر مجزا کرده و نوعی مبارزه کاذب پنهانی و آشکار میان آنان پدید آورده است. گروه اول که از «روشنفکران اخته» هستند با شادمانی و افاده پوزخند می‌زنند و خرسندند که آدم‌هایی هستند که به ریش آنان می‌توان خندید. به هنر آزمایشگاهی و تفتنی روی آورده‌اند، و بدون آنکه مفهومی از هنر را حس و ادراک کرده باشند، با کاوش بی‌صمیمیت در ذهن، خود را از طبقه مقابل جدا می‌کنند و بدین وسیله برای خود کسب رفاہ می‌نمایند و این خودخواهی‌های بورژوازی، زیبونی‌های آنان را در برابر نارسائی زبان‌شان در برابر اجتماع ترسیم می‌کند. گروه دوم که به اصطلاح از تعهد چیزی نمی‌فهمند، به جای آنکه تعهد را ادراک و تفهیم کنند، آن را وسیله‌ئی برای ارضای سرخوردگی‌های خود قرار داده‌اند و برای شهیدنمایی و وجیهه المله کردن خود برای دلشان ماندولین می‌زنند و تنها کارشان این است که به سوی گروه نخست گاه خرناس می‌کشند. در نتیجه می‌بینیم که تعهد و بی‌تعهدی در اینجا وسیله‌ئی شده، تقسیم میان دو گروه از روشنفکران و هنرمندان که هر کدام سر به دنبال منافع فردی خویش هستند، و نه دل گروه اول برای هنر می‌سوزد و نه دل گروه دوم برای اجتماع.

یک نویسنده در شکل مجردش با عواطف و وجدان خود در ارتباط است و محصول کارش نیز همسایگی نزدیک با اجتماع و فرهنگ دارد، بنابراین آن چیزی که به نام تعهد برای ما مطرح می‌شود باید در محدوده عواطف و وجدان او تجلی کند، زیرا تعهد هیچوقت به آدم داده نمی‌شود. انسان یا هنرمند [۹] تعهد را در کشاکش زندگی کسب می‌کند، با توجه به تضادها و منافع طبقاتی. تعهد چیزی نیست که در حد یک برگه یا یک جواز باشد که آدم با دست یافتن به آن وارد جرگه متعهدان شود، بل تعهد چیزی است که باعث می‌شود نویسنده جهت بگیرد، جبهه بگیرد.

چاپار: هیچکس بی‌جهت نیست...

گلرخی: بله هیچکس بی‌جهت نیست، ولی در اینجا ما به تقسیم‌بندی طبقات می‌رسیم [...] خوب حالا که فهمیدیم تعهد در اینجا چطور مثله شده است و به جای آنکه به صورت نیروی در جهت آگاهی طبقاتی درآید، به شکل یکی از مکاتب ادبی دقیق تجلی کرده و پیوندهای خود را با کنش‌های اجتماع قطع کرده است. ادبیات متعهد مفهوم خاصی دارد که در بند اول این مفهوم بدون هیچ شکی مبارزه نوشته شده، پس به این نتیجه می‌توانیم برسیم که ادبیات متعهد به وجود آمده که مبارزه کند، مبارزه با فرهنگ استثمارگر، مبارزه با سیستم ناهمسان اجتماعی، مبارزه با طبقه‌یی شدن فرهنگ و بالاخره مبارزه با اقلیت استثمارگر و جانبداری از اکثریت محروم با بهره‌گیری از روابط اجتماعی و تیغ کشیدن به دمل‌های کور آن هنرمند وقتی مبارزه‌ئی در پیش ندارد [...] چطور هنرمند می‌تواند به آسودگی چرت بزند و در فاصله چرت‌های طولانی خود دهن دره کند و بگوید: ادبیات متعهد؟ اگر این ادبیات متعهد را یک نیروی زنده به حساب می‌آوریم در جهت آگاهی طبقات این یک ضرورت است، ضرورتی که ممکن است بعدها به آن نیازی نداشته باشیم. ممکن است فکر کنید که در این دوره چرا اینقدر با هنر آزمایشگاهی، با فرم و آبستره و

مفزه‌های ظریف و مثبت‌کاری موافق نمی‌توانیم باشیم، می‌دانید چون این یک ضرورت است و من و شما هم از جبهه‌ئی که حرف می‌زنیم اسیر این ضرورت هستیم و این اسارت ما نیکبختی ماست.<sup>۱۲</sup>

### دفترهای زمانه

دفتر سوم دفترهای زمانه در بهار سال ۱۳۴۹ منتشر شد. از جمله مطالب خواندنیِ زمانه در این سال، ترجمهٔ نقدی بر آخر شاهنامه، از سرور سروری بود که در شمارهٔ دوم و سوم، از دورهٔ دوم فصلنامهٔ تحقیقات ایرانی، چاپ لوس‌آنجلس کالیفرنیا، در تابستان سال ۱۹۶۹، به چاپ رسیده بود.

### فصلی در هنر

از فصلی در هنر، چهار شماره از پائیز ۱۳۴۹ تا تابستان ۱۳۵۰ منتشر شد. ناشرِ فصلی در هنر «گالری قندریز» بود. و به نظر می‌رسد که بعد از گالری ضیاءپور که خروس جنگی را در سال‌های نزدیک به ۳۰ منتشر می‌کرد، «گالری قندریز» دومین کارگاه نقاشی بود که به انتشار جُنگ‌هائی در ادبیات و هنر نیز می‌پرداخت.

از مقدمهٔ دفتر اول جُنگ چنین برمی‌آید که مسئولین (یا مسئول) جُنگ از درکی عمیق نسبت به تاریخ ایران (و بطور عموم، جهان سوم) برخوردار بوده‌اند. در بخشی از این مقدمه می‌خوانیم:

«جوامعی که در روند تکامل تاریخی خود یک دوران نسبتاً طولانی رکود فرهنگی را پشت‌سر گذاشته‌اند، در نوسازی فرهنگی، الزاماً، با مسایل پیچیده‌یی مواجه می‌گردند که غالباً در شرایط رشد‌گند جامعه لاینحل می‌ماند. این فرهنگ نو، علیرغم ظاهر آن، ذاتاً ماهیت نو ندارد؛ چرا که هنوز ریشه‌هایش از روابط کهنهٔ اجتماعی آب می‌خورد. در چنین شرایطی، هر نوع فعالیت فرهنگی - نظیر هنر - در یک روال نامنظم و

مفشوش و اغلب غیرانسانی گسترش می‌یابد، و نقش اجتماعی آن بطور ناقص اعمال می‌شود.

در این جوامع، از سویی، هنری بی‌مایه و مبتذل که حاکی از هیچ انگیزهٔ خلاق نیست، تودهٔ مردم را به خود مشغول می‌دارد و نه تنها آن را به هدفی متعالی رهنمون نمی‌گردد، بلکه فکر و ذوق منحرفی را اشاعه می‌دهد. از سوی دیگر، هنر روشنفکرانه در یک کمیت محدود، با کیفیات متناقض، رشد آهستهٔ خود را طی می‌کند: برخی با پناهجویی در «گذشته»، و یا فارغ از واقعیت «حال» فضای امن و بی‌دغدغی را برای پرداختن به «من» بی‌سامان خویش می‌یابند، و برخی از «همه» بی‌سخن می‌گویند که پیدا نیست در «کجا» و «چگونه» می‌زید. گروهی مستکزار و خشک اندیشه و گروهی نوجو و آتشین، عده‌ی مدافع اصالت هنر و عده‌ی پیرو هنر در خدمت جامعه هستند. و در این اغتشاش، همگی با اشاره به وظیفهٔ دفاع از فرهنگ راستین، در واقع از موقعیت زندگی خویش دفاع می‌کنند. و نتیجهٔ آن است که خلاقیت‌ها در یک درخشش آتی و زودگذر، بی‌آنکه حاصلی به بار آورد، به فراموشی سپرده می‌شود و هنرمند پس از چند صباحی تلاش به منظور اثبات خود و اندیشه‌اش، غالباً، با نامرادی به خلوت خویش می‌خزد [...]»<sup>۱۳</sup>

گرایش عمومی فصلی در هنر، به چپ بوده است و فعالین آن: سعید سلطان‌پور، نیاز یعقوب‌شاهی، نسیم خاکسار، باقر مؤمنی و ناصر مؤذن بوده‌اند.

## سایبان

از سایبان دو شماره در زمستان ۱۳۴۹، به مدیریت محمدتقی صالح‌پور منتشر شد.

سایبان، ویژهٔ هنر و ادبیات، در واقع ادامهٔ بازار، ویژهٔ هنر و ادبیات بود که پس از ۲۰ اردیبهشت ۱۳۴۵ (شمارهٔ ۱۲)، متوقف مانده بود.

سایبان نیز چون بازار، پر بار و شکیل بود، و به غیر از چند شعر نو، مهم‌ترین مطلب در ارتباط با حوزه تحقیق ما، نقدی از خسرو گل‌سرخ‌بی بر اشعار اسماعیل خوئی بود که ذیل نقد و نظر بر آثار این شاعر می‌خوانیم. محمدتقی صالح‌پور در دومین شماره، ذیل «سخن آشنا» نوشته بود که: «از فروردین سال ۵۰، همه تلاش‌مان را به کار خواهیم برد تا پایان هر ماه دیداری با شما داشته باشیم.»

این نیت ماست و اشتیاق ما که حتی «ماه» را در این دیدارها دور می‌دانیم و به «روز» - هر روز - آرزویش می‌کنیم. ولی با حادثه سیاه‌کل، که دستگیری بخش وسیعی از روشنفکران شمال را در پی داشت، انتشار سایبان نیز متوقف شد.

### مجموعه‌های شعر نو در سال ۱۳۴۹

اخوان ثالث، مهدی / برگزیده شعرهای مهدی اخوان ثالث. - تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۲۱۱ ص.

اسلام‌پور، پرویز / پس حس خداوند نجاتم می‌دهد. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۱۳۸ ص.

اسلام‌پور، پرویز / سطح ثبح در سفر پاک. - بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۴۹. اسلام‌پور، پرویز / پرویز اسلام‌پور [نام مجموعه]. - تهران: بی‌نا، مرداد ۱۳۴۹، ۱۳۸ ص.

اسلامی، نعمت‌الله / مرگ ماهی‌ها. - تهران: پندار، ۱۳۴۹، ۸۰ ص. افراسیابی، امیرحسین / حرف‌های پائیزی. - اصفهان: ۱۳۴۹، ۱۱۰ ص. امیری، فاروق / با چشم‌های تماشائی شما. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۴۴ ص. امین، بهمن / مسیر. - بابل: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۱۵۸ ص.

اوجی، منصور / این سوسن است که می‌خواند. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۱۵۱ ص.

- اوجی، منصور / تنهایی زمین و خواب درخت. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹، ۱۶۳ ص.
- باباچاهی، علی / جهان و روشنائی های غمناک. - تهران: بی نا، ۱۳۴۹، ۸۷ ص.
- براهنی، رضا / گل برگستره ماه. - تهران: بی نا، ۱۳۴۹، ۷۲ ص.
- براهنی، رضا / مصیبتی زیر آفتاب. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹، ۱۵۰ ص.
- بنیاد، شاپور / دفتر اول: خطبه‌ئی در هجرت و چند شعر دیگر. - شیراز: بی نا، ۱۳۴۹، ۸۰ ص.
- بیات، سیامک / بذر تهور رگهایم. - تهران: پندار، ۱۳۴۹، ۹۰ ص.
- پورکاظم، حسن / حجم زخم. - تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۱۳۵ ص.
- ترابی، ضیاءالدین / اضطراب در کعب دیواره‌های شده‌ئی. - تهران: ارغنون، ۱۳۴۹، ۹۷ ص.
- جلالی، محمد مهدی / هبوط. - تهران: بی نا، مرداد ۱۳۴۹.
- جلیلی، دکتر رکنی / ای زندگی. - تهران: بی نا، ۱۳۴۹، ۶۳ ص.
- چه‌کهنی، احمد رضا / نفس زیر لختگی. - اهواز: بی نا، ۱۳۴۹، ۹۰ ص.
- خوئی، اسماعیل / از صدای سخن عشق. - تهران: رز، ۱۳۴۹، ۱۱۲ ص.
- خوئی، اسماعیل / بر بام گردباد. - تهران: رز، ۱۳۴۹، ۱۰۱ ص.
- خوئی، اسماعیل / زان مروان دریا. - تهران: رز، ۱۳۴۹، ۱۱۱ ص.
- دستغیب، مینا / ماه در کاریز. - تهران: فرهنگ، ۱۳۴۹، ص.
- دولت آبادی، پروین / شوراب. - تهران: کتابخانه سخن، ۱۳۴۹، ۲۰۱ ص.
- رحمانی، نصرت / حریق باد. - تهران: زمان، ۱۳۴۹، ۱۲+۱۳۳ ص.
- رستگار، مهدی / منظومه ده و دوازده و آهوی غریب. - بی جا، بی نا، ۱۳۴۹، ۵۶ ص.
- رمزی، داود / ظهر درد. - تهران: اشرفی، شهریور ۱۳۴۹، ۱۵۷ ص.
- رهنما، علی / من، تنهاییم و زمزمه‌هایم. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹، ۸۹ ص.
- ذکائی، مهدی / باغ باران. - تهران: مولف، دی ۱۳۴۹، ۱۲۵ ص.



- شاملو، احمد / شکفتن در مه. - تهران: زمان، ۱۳۴۹، ۳۵ ص.
- شاهرودی، اسماعیل / م و می درسا. - تهران: پیام، ۱۳۴۹، ۷۲ ص.
- شیبانی، فرهاد / سرخی گیلاس های کال. - تهران: جوانه، ۱۳۴۹، ۱۴۱ ص.
- صفارزاده، طاهره / طنین در دلتا. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹، ۱۲۶ ص.
- صهبا، هوشنگ / انسان شیشه‌ئی. - تهران: رز، ۱۳۴۹، ۲۰۵ ص.
- عرفان، حمید / آبناز. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ص.
- عطارزاده، صالح (نغمه) / تصویرهای وحشت و درد. - تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۱۴۴ ص.
- فرازمند، مجید (ماهان) / از خانه تا میخانه. - تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۹۳ ص.
- فریدونی، عطاالله / آوازهای جنگلی باد. - تهران: دریاچه، ۱۳۴۹، ۱۳۱ ص.
- فشاهی، محمدرضا / رایا و راز گل سرخ. - تهران: بی‌نا، اسفند ۱۳۴۹، ۱۰۰ ص.
- کریمیان، کاظم / اطراق در پشت دیوارهای کوتاه. - تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۱۰۴ ص.
- کسری، لایلا (افشار) / در جشنواره اینسوی پُل. - تهران: مروارید، ۱۳۴۹، ۱۶۹ ص.
- کیانوش، محمود / آب‌های خسته. - تهران: پیام، ۱۳۴۹، ۹۴ ص.
- مجبایی، جواد / زوینی بر قلب پائیز. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹، ۲۰۸ ص.
- محبی‌کرمانی، مهدی / صبح نارنجستان. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۹۰ ص.
- مشفق، میروس / نعره جوان. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹، ۱۰۱ ص.
- مشیری، فریدون / برگزیده شعرها. - تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۲۰۶ ص.
- مظاهری، علی / این لحظه‌ها. - اصفهان: تأئید، ۱۳۴۹، ۱۹۲ ص.
- موسوی‌گرمارودی، علی / عبور. - تهران: توس، ۱۳۴۹، ۱۲۰ ص.
- مهدویان، ایرج / گل‌های آفتاب‌گردان و آورد پلی گون. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۹۶ ص.

میرزاده، نعمت (م. آزر م) / سحوری. - تهران: رز، ۱۳۴۹، ۱۷۳ ص.  
 میلانی، فروغ / آبی. - تهران: نیل، بی تا، (بی فهرست و بی شماره صفحه).  
 نادرپور، نادر / گیاه و سنگ نه، آتش. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹.  
 نادرپور، نادر / برگزیده اشعار. - تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۲۸+۲۲۸ ص.  
 نصیری پور، غلامحسین / موزه های برهوت. - تهران: بامداد، ۱۳۴۹،  
 ۲۰۴ ص.

نگاه، ف. الف / فریبرز ابواهییم پورا / روستای قرمز محدود. - کرمانشاه،  
 بی تا، ۱۳۴۹، ۸۰ ص.

نوری زاده، علیرضا / الف. ل. م. - تهران: پنداره، ۱۳۴۹، ۱۰۱ ص.  
 نیما یوشیج / قلم انداز. - تهران: دنیا، شهریور ۱۳۴۹، ۱۳۳ ص.  
 همایونی، صادق / دشت ها تشنه اند. - شیراز: کانون تربیت، ۱۳۴۹،  
 ۸۵ ص.

هنرور شجاعی، تقی / خنیا و خون. - تهران: اندیشه، ۱۳۴۹، ۱۰۴ ص.

شعر دیگر [جنگ شعر، دفتر دوم] با آثاری از: یدالله رؤیائی، پویز  
 اسلام پور، بهرام اردبیلی، بیژن الهی، هوشنگ چالنگی، فریدون رهنما،  
 محمود شجاعی، فیروز ناجی. - تهران: مروارید، اردیبهشت ۱۳۴۹.  
 گورگین، تیمور / امروز چه کسی می تواند شاعر باشد. - تهران: آتروپات  
 (و) متین، ۱۳۴۹، ۴۰۸ ص.

### شکفتن در مه / احمد شاملو

شاملو، احمد / شکفتن در مه. - تهران: زمان، ۱۳۴۹، ۳۵ ص.  
 شکفتن در مه، مجموعه هشت شعر از احمد شاملو است.  
 جدا از شعر اول که قصیده غزائی است و به گفته شاعر در سال ۱۳۲۳  
 در زندان متفقین سروده شده است، دیگر اشعار، بویژه چهار شعر  
 عقوبت، صبحی، رستگاران، سرود برای مرد روشن که به سایه رفت، از

جمله بهترین اشعار شاملو، و درست محصول روزگاری است که تحت فشار انواع پریشانی‌های روحی و مادی، همگان - و ظاهراً خود شاعر حتی - می‌پنداشتند که آخرین روزهای شاعری او خواهد بود؛ چندان که گفته بود:

«[...]

هم برقرار منقل ارزیز آفتاب  
خاموش نیست کوره

چودیسال:

خاموش

خود

منم!

مطلب از این قرار است:

چیزی فسرده است و نمی‌سوزد

امسال

در سینه

در تنم!»

ولی همین مجموعه و اشعار بعدی نشان داد که به قول جلال آل‌احمد او کرگدنی است که به قول فروغ فرخزاد، همیشه امید برخاستن او را باید داشت.

شعری از این مجموعه را می‌خوانیم.

دستکاران

در غریب سنگین ماشین‌ها و اختلاط اذان و جاز

آواز قمری کوچکی را

شنیدم،

چنان که از پس پرده‌ئی آمیزه ابر و دود  
تابش تک ستاره‌ئی.

آنجا که گنهکاران

با میراث کمرشکن معصومیت خویش  
بر درگاه بلند

پیشانی درد

بر آستانه می نهند

و باران بی حاصل اشک

بر خاک

و رهائی و رستگاری را

از چارسوی بسیط زمین

پای در زنجیر و گمکرده راه می آیند،

گوش بر هیبتِ توفانی فریادهای نیاز و اذکار بی سخاوت بسته

دو قمری

بر کنگره سرد

دانه در دهان یکدیگر می گذارند

و عشق

بر گرد ایشان

حصاری دیگر است.

حریق باد / نصرت رحمانی

رحمانی، نصرت / حریق باد. - تهران: زمان، ۱۳۴۹، ۱۲ (مقدمه)  
+ ۱۳۳ ص.

حریق باد مجموعه‌یی از سی و سه شعر رحمانی بود که به قول شاعر  
از اشعار سالیان پیشتر برگزیده شده بود.

رحمانی می‌نویسد:

«انگیزهٔ این کار، محتوی آنهاست که در یک میر فکری مشخص پیش می‌روند و از یک پشتوانه بهره یافته‌اند. به همین دلیل، اغلب اشعار در یک وزن و با یک زبان، آراسته و پیراسته گشته‌اند. [...] با آگاهی کامل، هر جا که در پندم بوده است دنبال وزن را رها کرده یا بر سر نیم مفصل، آنها را شکسته‌ام. گاه ترتیبی در بی‌ترتیبی پاره‌ئی از بندها داده‌ام. گاه با سخته‌یی قبیح یا سسکه‌یی ملیح کوشیده‌ام تا وزن را از جریان ضربه‌های متداوم و مرتب بازدارم. نه تنها بازی با اوزان، تا آنجا که در توانم بوده است، با کلمات بازی کرده‌ام تا شاید بتوانم با کلمه‌یی در خط موزون شعر انحراف به وجود آورم. باشد تا از کوره راهی به راهی دست یابم یا از شاخه‌یی به شاخ دیگر.»

اگرچه حریق باد به لحاظ قالب و محتوا، تحولی در کار رحمانی به شمار بود، ولی واقعیت این است که در گرماگرم جنگ شعر متعهد و غیرمتعهد، و به هنگام تسلط چشمگیر شعر چریکی بر فضای روشنفکری ایران، چنین اشعاری، با این عطا و لقا و تلخی دردناک کم‌عمق و بی‌ثمرش، دیگر کمتر جذابیتی داشت. و حریق باد، محبوبیتی نیافت.

بر حریق باد، یکی دو نقد نوشته شد که یادداشت خسرو گل‌سرخی را خواهیم خواند. ولی پیشتر، دو شعر از آن را بخوانیم:

## تاول ۴

بهار موسم گل نیست

بهار فصل جدائی و بارش خون است

بهار بود که روید لاله از دل سنگ

بهار نیست موسم خرمن

بهار بود که درد مرا درو کردند

بهار نقطهٔ آغاز هیچگاه نبود

بهار نقطه فرجام بی سرانجامی است  
 بهار بود که گهواره گور یاران شد  
 من از تعهد گهواره‌ها و گورستان  
 غمین و خونینم  
 اگرچه می‌دانم  
 که نیست تجربه هرگز تمامت معیار  
 به من نگاه مکن  
 ز لاشه‌ام بگذر  
 چهار تاول چرکین  
 چهار جیب بزرگ

بدوز بر کفنت  
 سکوت کن، بگذر  
 وگر نه این تو و این من  
 وگر نه این تو و این مرزهای ویرانی  
 بهار بود که من ماندم و پریشانی  
 به من نگاه مکن

## تاول ۷

ترا نمی‌بخشند.  
 مرا نبخشیدند.  
 ترا نمی‌بخشم.

ترا که تشویشی  
 ترا که تردیدی  
 ترا که پیچ زیر لیبی و رخنه ذهن.

ترا نمی بخشند  
به تهمت دیدن  
به جرم زمزمه کردن  
و عشق ورزیدن.  
به اتهام شنودن  
و بازگو کردن.  
مرا نبخشیدند.  
ترا نمی بخشند.  
که بی گناهی و بخشش سزای پاکان نیست.  
بر آستان دنائت بسای پیشانی،  
به من نگاه مکن،  
وگرنه این تو و آغاز بی سرانجامی.

حریق باد مرا سوخت  
سوخت  
آیم کرد.

حریق هیچی و پوچی!  
حریق بی هدفی تشنه سرابم کرد.  
هنوز می سوزم  
هنوز...

چهار تاول چرکین  
بدوز بر قلبت.  
چهار جیب بزرگ  
بدوز بر کفنت.  
ز لاشه ام بگذر

که من  
ز دودمان منقرض اشک و خون و یخ هستم  
چو سنگوارهٔ ماموت.

اگرچه می دانم  
که نیست تجربه هرگز تمامی معیار،  
اگرچه می دانی  
که از تعهد شمشیر و قلب بیزارم  
اگرچه می دانند  
هنوز بیدارم  
هنوز...

#### نقد و نظر

گلسرخی در نقدی تحت نام «گذر از میان کورانی داغ» بر حریق باد، می نویسد:

«چگونه شاعری از یک نسل منقرض می تواند خود را با خواست های مردم امروز ما همگام نشان دهد؟ این سوالی است که همواره در خصوص تعدادی از شاعران نسل پیش مطرح می شود. [...]

جمعی از شاعران نسل پیشرو وقتی در چهار پاره سرائی و شعرهای رماتیک سرشار از اروتیسم، ناکامیاب شدند (و زمان خیلی زود در خصوص عدم ارزش کارشان، به داوری نشست) به توجه مردم به شعر اجتماعی وقوف یافتند. این شاعران، ناگهان بدون شناخت و دریافت های اصیل اجتماعی، به جریان شعری روز روی آوردند و برای آنکه مورد سرزنش قرار نگیرند شعر اجتماعی گفتند.

از این عده چند تن توانستند خودشان را با زمان تطبیق دهند، بدین معنا که به مسئلهٔ روزپسند آگاهی کامل یابند، اما از آنجائی که بنیاد کارشان



متحول نبود، شعرشان (با آنکه بهره از مضامین اجتماعی گرفت) در حد صراحت‌گوئی احساسات توخالی و فریادهای استغاثه و نومیدی باقی ماند. نصرت رحمانی که بتازگی از او دفتر شعر حریق باد نشر یافته است، مثال صادق آن است. او با آنکه خود را با زمانش همراه کرده، ولی شعرش بی بهره از تأثیرپذیری‌های قشری و لایه‌های بی دوام کم عمق نیست. [...] شعر رحمانی یک شعر سریع و گذراست؛ چون نگاهش بر مسائل تکیه نمی‌کند و نیز با گره خوردن‌های طولانی با عمق نیز آشتی ناپذیر است، شعرش با همان حالت عصبی و ابتدائی به بیرون پرتاب می‌شود و در نتیجه از اندیشه‌ای قوام نیافته و به زلال نرسیده بار می‌گیرد، حالات ساده و بی غل و غش، چنانچه همه حس می‌کنند و یارای گفتش را دارند، به هیأت شعر می‌نشیند. رحمانی در حالی که والائی هنر را فرو می‌گذارد ولی از سوی دیگر شعر او شعری است جاندار، به یک مفهوم: از نظر بهره‌گیری از هیجانان و مسائل روز:

در دست‌های مان صداقت بدرود

در بال‌های مان هلاکت پرواز

در مینه‌های مان قفس تنگ

در معبر قفس،

تردید چه‌چ‌چه می‌زد!

رحمانی گزارشگر است، اصولاً اساس کار او بر مبنای گزارشگری است. گزارش او هشدار می‌دهد، هشدار به سقوط در پرتگاه، تیغی که به گردنت نزدیک می‌شود و سکوتی که تو را چون مرداب می‌گنداند - مگر این نیست که آدم در مسلخ تیغ را فراموش نمی‌کند؟

نصرت رحمانی ذهنی پرخاشگر، انتقامجو و برانگیزاننده دارد و این از خصائص اوست. شعر او لبالب از تلخی است، یک تلخی گزنده و طاعونزده، و بیشترش تب و تاب و فوران است:

چهار تاول چرکین / بدوز بر قلبات / چهار جیب بزرگ، بدوز بر

کف‌نات / ز لاشه‌ام بگذر / که من، ز دودمان منقرض اشک و خون و یخ  
هستم - چو سنگواره ماموت».

ذهن‌رحمانی، آن ذهن آرام نیست که حادثه‌ای در آن رسوب کند و بعد  
از تجربه به هیأت شعر نمایان شود. ذهن او یک دورین است که پی در پی  
عکس می‌گیرد، و شعر او شعر آئینت‌هاست؛ محصول لمحاتی از درگیری  
روح آدمی است با هستی و نگرش گذرا بر آنچه که اینک بر او می‌گذرد.  
رحمانی که با عمق شعری بیگانه است پس چگونه این نفرت عمیق را  
حفظ کرده است؟ نفرت شاعر حریق باد یک نفرت ریشه‌دار فردی است  
از هستی و نه از شرایطی خاص در محدوده‌ای از زمان و مکان - این را ما  
در شعرهای گذشته رحمانی در دفترهای گذشته او به وضوح می‌بینیم:  
کوچ، کویر و ترمه.

نفرت و تب‌زدگی رحمانی در دفتر میعاد در لجن پوست می‌اندازد و به  
خطابه‌ای عصبی مبدل می‌شود که اعتراضی و هیجان‌آفرین است. اینک  
که حریق باد دفتر شعرهای تازه او را می‌کشایم با این انزجار و  
طاعون‌زدگی به گونه‌ای درهم شکسته‌تر و ذهنی‌تر رودررو هستیم. در  
گذشته رحمانی شاعر تصویری بود که مردم کوچه داشتند، و چنان  
دل‌بستگی به مسائل مردمی به صورت رئالیستی نشان می‌داد که همه را  
شگفت‌زده کرده بود و او را به خاطر جسارت‌های شاعرانه‌اش ستایش  
می‌کردند، اما این رحمانی، آن رحمانی سابق نیست که تابلوهای غم‌انگیز  
زندگی مردم را شلاق‌وار در چشم می‌نشانده، اینک او در ذهن خود  
کندوکاو می‌کند تا چیزی فراهم کند برای مردمی که او را ستایش  
می‌کردند. رحمانی در خاکستری می‌دمد که آتش خفته‌ای در زیر آن  
هستی ندارد، مرگ و نابودی تو را به رخت می‌کشد تا لحظاتی کدر شوی.  
او چون تو به تباهی خویش اعتراف می‌کند و در انتظار فرداست.

بیا ز راه مترس

اگرچه در پی هر گام، چنبر دامی ست

و راه‌ها همه مختومه‌اند بر سرِ دار  
 بیا به اشک پیوند، جوی باریکی است  
 سپس به رود، اگر در هوای دریائی

نصرت رحمانی در کار شعر، همه همتش این بوده که خود را شاعر  
 باب روز جلوه دهد و در این راه کوشش چندان بی‌ثمری هم نکرده است.  
 [...]

سی و دو قطعه حریق باد را که می‌خوانی در ابتدا متوجه نظر مثبت  
 رحمانی به فرم می‌شوی و تلگرافی سخن گفتن او. رحمانی در گذشته  
 تجربه‌هایی در این گونه شکل شعری داشت ولی اینک در حریق باد آن را  
 به گونه کاملتری در میان می‌گذارد که بیشتر در محاوره است ولی گاه  
 پاراگراف‌هایی از شعر او با پس و پیش کردن چند کلمه جان می‌گیرد: «ای  
 امتداد / آیا، در انحراف، نقطه پایان نهفته است؟ ای انحراف به تحریف /  
 تحریف، تحریف انحراف».

سراغ چنین نمونه‌هایی را در حریق باد به فزونی می‌توان گرفت.  
 حریق باد آخرین تلاش رحمانی در دنبالهٔ پرخاشجویی او در میعاد در  
 لجن است. این دفتر شعر از محتوایی تازه و جدا از میعاد در لجن به ما  
 نوید نمی‌دهد. همان حرف‌هاست متهمی به گونه‌ای دیگر، با این تفاوت که  
 در دفتر شعر تازه اندوهی نیز همراه خشم شاعر راه می‌سپرد که در آن  
 تازگی‌هایی می‌توان جست. [...]

رحمانی در اغلب سروده‌های دفتر شعر تازه‌اش سخت به واضح گفتن  
 و خبر دادن نشسته است. نشان نمی‌دهد. هر چیزی را که طرح کرده،  
 پایانش را نیز اعلام می‌کند، بدین ترتیب حس قضاوت را از خواننده باز  
 می‌گیرد. با این حال رحمانی شاعر صمیمیت‌هاست و این صمیمیت را در  
 هر مصرع از شعر خویش باز می‌گوید و شاید خصیصهٔ شعر او همین  
 صمیمیت زیاده از حد او باشد. [...]

نصرت رحمانی بدون شک در ردیف شاعرانی است که شعر معاصر

نمی‌تواند تأثیرات او را نادیده بگیرد. کار او، شگردهایش در ارائه تصاویر فکری مردم، دست‌شستن از فصاحت و بلاغت بیمارگونه و کلمات تراشیده شده، فراموش ناشدنی است.

بها نه در رگ سن شیهه می‌کشید:

— نخواب

زمان بیداری ست

هنوز بیدارم

هنوز... ۱۲

### مصیبتی زیر آفتاب و گل برگستره ماه / رضا براهنی

براهنی، رضا / مصیبتی زیر آفتاب. — تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹، ۱۵۰ ص.

براهنی، رضا / گل برگستره ماه. — تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۷۲ ص.

رضا براهنی از شاعران مشهور شعر متعهد در این سال‌ها بود؛ بدون آنکه اعتقادی به تبدیل شعر به شعار داشته باشد. پاره‌ئی از اشعار این دو کتاب تحول چشمگیری نسبت به کتاب‌های پیشین او داشت، ولی تأثیری بر زبان شاعران هم‌عصرش نداشت.

دو شعر از مصیبتی زیر آفتاب، و سپس بخش‌هایی از نقد محمدعلی سپانلو و پاسخ دکتر رضا براهنی را می‌خوانیم.

### مرگ یک مرد

در رثاء غ. ت. [غلامرضا تختی که شهرت داشت توسط خانواده

شاه به قتل رسیده است.]

چه یادگار سیاهی نهاد بر درگاه

کسی که نعره خود را به آفتاب رساند

و هیچ رحم نکرد

به چشم خویش، به آن آفتاب خرمائی

که هیچ رحم نکرد

و مثل آب رها کرد بازوانش را

که بر سواحل تابانِ شانه‌های بلند

حمایلی ز افق‌های روشنائی بود

غروبِ گونه‌ نابش، هزار مردمک دیده را پریشان کرد

و در حواشی آئینه‌های پیرو کدر

کسی که سایه‌ خود را به آفتاب رساند

به خویش خیره شد و در هراس باقی ماند

و پشت کرد

به این رذالت گسترده بر بساط زمان

و خلق، خلق شهید از کرانه نالیدند:

«به روز واقعه تابوت ما ز سرو کنید

که مرده‌ایم به داغ بلند بالائی»

چه یادگار سیاهی نهاد بر درگاه

کسی که رحم نکرد

کسی که ماتم خود را به آفتاب رساند.

**از آن بلندی گل‌ها**

از آن بلندی گل‌ها مرا نگاه بکن

که در تمام خیابان به جز جماعتی از خارهای تازه فرورفته در نگاه

نمی‌بینم

کسی که باز تواند مرا نجات دهد

کسی که باز تسلی دهد

فضای سرخ تهی را که قلب می‌خوانند

پرنده پر تواند زدن در این تنگی  
شفاعتی بکن این در قفس هراسان را  
و از بلندی گل‌ها مرا نگاه بکن

کشیده‌ایم دو تا خط، دو خط راست، موازی، کنار یکدیگر  
و هیچگاه چرا ما کنار یکدیگر  
نمی‌رمیم به آن دست‌های یکدیگر؟

در این نهایت یأس  
شبانه از حرکات تو آفتاب بزرگی  
طلوع کرد  
در این فضای تهی، سرخ، یأس، یأس بزرگ  
دو خط ساده مسعود در نگاه شکفت؛  
دو خط ساده مسعود  
که از تلاقی باران پدید آمده بود  
به من حکومت خورشید را نمایان کرد.

نمی‌رمیم به آن دست‌های گسترده  
شفاعتی بکن این در قفس هراسان را  
و از بلندی گل‌ها مرا نگاه بکن

### نقد و نظر

محمدعلی سپانلو نقدی تحت عنوان «مصیبت، مصیبت» بر مجموعه مصیبتی زیر آفتاب نوشت که در فردوسی چاپ شد. در بخش‌هایی از این نقد می‌خوانیم:

«...[من می‌خواهم از بالای شانه کتاب مصیبتی زیر آفتاب با گروهی از جوانان شاعر و خوانندگان جوان شعر که دچار «عوارض مشترکی» هستند

صحبت کنم تا خسران عجول بودن، سرسری گرفتن و خود را چشم بسته به ثوری‌ها پرتاب کردن بررسی شود و بینیم چگونه قریحه و جرعه‌های شعور ذاتی آدم در این میان فروکش می‌کند. و اما کتاب براهنی هم گاه‌گاه جرعه می‌زند و من ابتدا نمونه‌هایی نشان می‌دهم:

ماه سبکی است به مقیامس جدید شعر / [که] از تنهایی شب می‌شکند  
 الهامش (ص ۷). و رنگ‌ها به ساعت صدضلمی / خورشید / مشتاق‌وار  
 می‌نگرند از دور (ص ۶۵). و ماهی که تبعیدی عصرها بود، سوی جهان  
 بازگشته است (ص ۴۴).

این جرعه‌ها در آخرین کتاب شعر براهنی نسبت به گذشته‌اش فزونی گرفته اما ضعف اصلی که «ناشی از شتابزدگی» است به جا مانده، و در قدم اول ما با نوعی پراکندگی در بیان و از دست دادن بلاغت کلام روبه‌رو می‌شویم. [...]

منتقد، در جریان بررسی «از دست دادن بلاغت کلام»، موضوع غلط‌های وزنی در شعر براهنی را پیش می‌کشد و پس از اینکه موارد اقتضای خارج شدن از وزن را برمی‌شمرد، می‌نویسد:

«اما براهنی در بسیاری اوقات، وزن را از دست می‌دهد بی‌آنکه ضرورتی در کار باشد و با کمی تغییر می‌توان وزن شعرش را اصلاح کرد؛ مثلاً: «دنیای این پرنده بیمار را / چگونه توانی تفسیر کردن؟» (ص ۲۱)، مصرع دوم دچار غلط وزنی است و به سادگی می‌توان آن را اینطور نوشت: «چون می‌توان مفسر بود؟» یا: «حتی اگر تمامی خود را جوگل ... / بر روی صفحه کاغذ نگاه داشته باشی» (ص ۲۲) که مصرع دوم را به راحتی می‌توان مثلاً اینطور نوشت، یا چند جور دیگر، «بر کاغذی سفید مصور کنی». یا در این جا: «من ز درویشان خسته / و سیاستمداران ساحر / و مجانین غافل (!) پرسیدم.» که مصرع دوم دچار غلط فاحش وزنی است [...]. این غلط‌های وزنی قابل اصلاح، کم نیست، اما شاعر در مواردی که ستوجه بوده و خواسته وزن را درست عمل بیاورد با افزودن کلمات بیکاره

به مصرع‌ها، شعر را از معنی انداخته است. مثلاً در اینجا که از چهره‌های مُتَلون نسل امروز سخن می‌گوید: «پشت خاموشی باران زده پنجره‌ها / نسل چشمک به زنان شب هرجائی» یعنی نسلی که به زنان هرجائی (هنگام) شب، چشمک (می‌زند)، در حالی که اینجا صفت هرجائی برای شب آمده و فعل (زدن) هم از چشمک حذف شده و به هیچ قرینه‌ئی نمی‌شود از نظر دستور زبان فارسی، یعنی زبانی که بقال و چقال و ادیب و اریب با آن حرف می‌زنند، معنائی برای شعر یافت. [...]

غلط‌های وزنی آنقدر ایرادی نداشت چنانچه خود، مقدمه یک تشریح دیگر، یعنی از دست دادن کلیت منطقی شعر نبود. [...] در این کتاب مصیبتی زیر آفتاب، این پریشانی به آنجا کشیده که ما مثلاً استعاره کلیشه‌ئی می‌بینیم. یک کلمه داریم مثلاً «آهو»، جلوی آن چند تا نقطه گذاشته‌ایم. مَهر را می‌گوییم. استعاره درست می‌شود. آهوی راهبه، آهوی ضمیر،... برای این مقصود، من در ثلث اول کتاب مصیبتی زیر آفتاب، دو شعر را انتخاب می‌کنم: «مصیبت سلسله گل»، «مصیبتی زیر آفتاب»، به این دلیل که شاعر قبلاً آنها را مورد پسند خویش و طرفدارانش اعلام کرده بود. و اتفاقاً، شاعر خوب انتخاب کرده، چون دو شعر نمونه کامل سبک، و روحیه صاحب خویش است. [...]

منتقد، این دو شعر را تمام و کمال بررسی می‌کند و با تأکید بر این که حضور کلمات و اشیاء و آدم‌ها و مکان‌ها در شعرهای براهنی، نه در پی ضرورتی شعری، بلکه از روی ندانم‌کاری است، می‌نویسد:

«می‌خواهم خطاب به جوانانی که در این بلبشوی معیارها، ارزش کلمات را فراموش می‌کنند، بگویم: کلمات، پله‌های ظریف آسمان است نه علف خرمس که بشود با جوال بارش کرد و جوال‌ها هم با یکدیگر فرق نداشته باشند.»

بخش آخر نقد، به کثیف‌نمایی در شعر براهنی اختصاص دارد. و سپانلو در این مورد می‌نویسد:



«از عوارضی که مُبتلا به شعر جوان ما شده، یکی هم این است که شاعران تصور می‌کنند برای منعکس کردن خشونت و زشتی زمانه کافی است از کلمات مُستهجن و موقعیت‌های کثیف، هر چقدر هم بی‌ربط به محمول باشد، استفاده کنند. در واقع برای نشان دادن کثافت، خودشان کثافت‌کاری می‌کنند. من نمونه این تصور را از همین شعر «مصیبتی زیر آفتاب» می‌آورم که با کلمات تف و سفلیس و سوزاک می‌خواهد خشونت و بیرحمی روزگار را نشان بدهد:

وزنی که تُف سفلیسی خود را انداخت روی آواز (!) کبوترها. (ص ۳۸)

[...] ۱۵

و در شماره بعد مجله فردوسی، «پامخ دکتر رضا براهنی به انتقادات سپانلو، درباره مجموعه مصیبتی زیر آفتاب، تحت عنوان «دفاع از اسطوره انسان تاریخی، در شهر معاصر» چاپ می‌شود. او در بخش‌هایی از مقاله‌اش، می‌نویسد:

«[...] آن نوشته، بیشتر یک غرض داشته – که بیشتر به یک مرض شباهت دارد تا یک غرض – و آنهم اینکه آقای سپانلو کوشیده است – و سخت به جان و به تن و به دل – تا ثابت کند که آقای سپانلو، غرض از شعر و مفردات و ترکیبات آن را از قبیل شکل و محتوا و مضمون و استعاره و وزن کلمه و غیره را نمی‌فهمد. و چون آقای سپانلو – که این قبیل عوالم و عوامل را درک نمی‌کند – قلم به دست گرفته، درباره اینان حرف و سخن رانده است و آنهم سخت، به جد، لازم است که اولاً ثابت شود که چرا او این حرف و سخن‌ها را رانده، و آنهم درباره من ناچیز و شعر ناچیزتر من؛ و ثانیاً ثابت شود، و سخت دقیق و روشن و صریح، که چگونه او از مقوله ادراک شعر، بطور کلی، و شعر من بالاخص پرت است. و ثالثاً چگونه می‌شود مسائلی را به صورت فنی و دقیق پیرامون شعر مطرح کرد تا اگر کسی خواست داوری بکند به اصول و عقاید مراجعه کند نه ادا و اطوار و لجاجی‌های بچگانه. [...]»

او دربارهٔ مورد اول می‌نویسد که:

«در سال ۴۳ یا ۴۴ که منظومهٔ خاک آقای سپانلو درآمد، در همین فردوسی یادداشتی نوشتم به اعتراض که نفس نمی‌تواند پنجاه طول فاعلاتن را یکجا ادا کند، [...] از آن پس تاکنون آقای سپانلو این شیوهٔ مرضیه را پیشهٔ خود کرده است و هنوز با مصرع‌های نسبتاً کوتاه شعر می‌گوید. در آن زمان علت وجود تشتت در خاک را هم گفتم، ولی آقای سپانلو به جای آنکه از این کار عبرت بگیرد، همینکه شبی از نیمروز درآمد، بلافاصله کوشید طی مقاله‌ئی مفصل جواب بدهد. [...]»

سپس به یک‌یک ایرادات سپانلو پاسخ می‌دهد و می‌نویسد:

«هم «چگونه توانی تفسیر کردن؟» و هم «بر روی صفحهٔ کاغذ نگاه داشته باشی» نه از اول مطوب بلکه از وسط صفحه شروع شده‌اند و به همین دلیل از نظر وزنی در ادامهٔ وزن سطر اصلی هستند. حالا این دو سطر را تقطیع می‌کنیم و فقط برای سهولت، تمام کلمات آنها را در ادامهٔ هر یک از سطرها می‌نویسیم:

دنیای این پرندهٔ بیمار را چگونه توانی تفسیر کردن

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلات

حتی اگر تمامی خود را، چو گل، بزرگ‌ترین گل، بر روی صفحه  
کاغذ نگاه داشته باشی

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلات

فعلون

«[...]»

و دربارهٔ ایراد سپانلو به مصرع «نسلِ چشمک به زنان شب هرجائی»

می‌نویسد:

«این معنی کردن صرفاً از روی بی‌شموری و بیهوشی است. این شب،

شبِ زمانه و شبِ عصر ماست که هرجائی است. من اصلاً به زنان

هرجائی کاری نداشته‌ام. [...]». و پس از اینکه به این نتیجه می‌رسد که: «۱.

آقای سپانلو ذات شعر را نمی‌فهمد؛ ۲. آقای سپانلو وزن شعر را نمی‌فهمد؛ ۳. آقای سپانلو زبان فارسی را خوب نمی‌داند؛ ۴. آقای سپانلو شیطننت و تقلب می‌کند؛ ۵. آقای سپانلو شعر را به گز نثر می‌سنجد.» می‌نویسد:

«حالا می‌رسم به تصور غلط او از شعر مصیبتی زیر آفتاب»<sup>۱۶</sup>

البته بحث به همین جا خاتمه نمی‌یابد. در شماره بعد (۱۰۲۲)، دوباره آقای سپانلو پاسخ می‌دهد و می‌نویسد که براهنی از شرم حضور دیگران سوءاستفاده کرده و من می‌خواهم تکلیفش را روشن کنم. بعد منوچهر آتشی علیه براهنی وارد عمل می‌شود و نقد براهنی را لجبازی بچگانه و بی‌ادبانه‌نی می‌داند،...

از دیگر نقدهای خواندنی برگل برگستره ماه، یادداشت خسرو گل‌سرخ‌ی بود که در بخش «عیارسنجی کتاب» در روزنامه آیندگان چاپ شد.<sup>۱۷</sup>

از صدای سخن عشق و بر بام گردباد و زان رهروان دریا / اسماعیل خوئی  
خوئی، اسماعیل / از صدای سخن عشق. - تهران: رز، ۱۳۴۹، ۱۱۲ ص.  
خوئی، اسماعیل / بر بام گردباد. - تهران: رز، ۱۳۴۹، ۱۰۱ ص.  
خوئی، اسماعیل / زان رهروان دریا. - تهران: رز، ۱۳۴۹، ۱۱۱ ص.

پیش از این تاریخ، دو مجموعه از خوئی با نام‌های بی‌تاب - در سال ۱۳۳۵ - و بر خنگ راهوار زمین - در سال ۱۳۴۶ - منتشر شده بود، که مجموعه نخستین، نازل و مجموعه دوم - به رغم بسیاری ارزش‌های ادبی - آشکارا متأثر از زبان مهدی اخوان‌ثالث بود. اسماعیل خوئی با مجموعه‌های سه‌گانه چهل و نه، به زبانی مستقل و مشخص دست می‌یابد و مطرح‌ترین و فعال‌ترین شاعر دهه پنجاه می‌شود.

اگرچه خوئی در این سه مجموعه نیز هنوز در پاره‌ئی از اشعار تحت تأثیر زبان اخوان است و همچون شاعران اجتماعی آن سال‌ها، هنوز زبانی

کنایی و تمثیلی دارد و به قول خود او: «باز گویا باید / گفتنم مثلِ نگفتن باشد / باز باید در صندوقِ خیالم را بگشایم / و بینم در آن / قامت دیدن را، از ململِ پوسیده تمثیل / گودگون پیره‌نی آیا هست؟» ولی با همین مجموعه‌هاست که شعرش، به سبب گسترش صبغه فلسفی در آن؛ به مرور از جنبه کنائی و تمثیلی دور می‌شود و همخوان با محتوای فلسفی - تفزلی، وزنی نرم و مُنعطف و دلپذیر می‌یابد و زیانش به استقلال و تشخیص روشن می‌رسد.

زیان خوئی - چه در آنوقت‌ها که کاملاً تحت تأثیر زیان اخوان ثالث بود، و چه بعدها که استقلالی یافت - همواره زبانی پیراسته، و درست و فخیم بوده است؛ ولی فلسفه که در شعرش برجسته و آشکار می‌شود، زیانش هر چه بیشتر به توصیف و توضیح و نثر می‌گراید، - که البته به نفع جوهر شعرش نیست.

پس از انتشار مجموعه‌های اخیر خوئی، چندین نقد بر آنها نوشته شد که ما پس از خواندن چند شعر از وی، نقد خسرو گل‌سرخ‌ی را که تحت نام «شاعری در کشاکش تضادها و دل‌بستگی‌های خویش» در روزنامه آیندگان، در همین سال چاپ شد، می‌خوانیم.

شعری از مجموعه زان رهروان دریا:

### در آفتاب بزرگ

- «عجیب از خود دور افتاده‌ئی!»

هماره ناشناخته‌ئی در من

با من می‌گفت:

- «عجیب از خود دور افتاده‌ئی!»

و گر گذارم بر دریا بود...

به موج‌ها می‌پیوستم.

به سوی ساحلِ همواره پیش می‌راندم

و سوی ساحلِ همواره

سوی بودن بود.

هماره می خواندم:

— «ماندن نبودن است؛

بودن روانه بودن...»

و بود و بود... تا آن آفتاب دیگر در من دمید.

خوشا

هزارگانه نبودن؛

خوشایگانه شدن با خویش.

به نیمروزی ژرف و بلند چون تابستان،

باری،

دیگریار،

از آسمانی آرام چون پذیرفتن

بر دره‌های افتادن تا فتم؛

و ذات خود را،

بر بستر حقیرترین رودهای سرگردان در شنزار

بزرگ، چون دریا، یافتم.

— «عجیب از خود دور افتاده‌ام!»

به خود گفتم.

و آفتابی دیگر در من دمیده بود.

در آفتابی حقیر

مثل شکفتن در بهار دهکده‌یی  
 که باغ‌هایش تنها گنجایش سرایش گنجشکی را دارند،  
 صعود دریا تا ابر  
 باران گشته بود؛  
 سقوط دریا از ابر  
 جوی؛  
 و سال‌ها بود - از گمشدن -  
 که جوی‌های پریشان بودند:  
 هزارگانه  
 و بیم دیداری ناگوار با مانداب...

در اوج تابستان، اما  
 ناگاهان،  
 دیگر بار

حقیقت آمد؛  
 و زیر ایثار ناگهانی‌ی رگبار  
 دوباره جنگل توفان بارآور شد:  
 و سیل‌های خروشان در یکدیگر آویختند،  
 درهم ریختند؛

و بار دیگر  
 در آفتابی بزرگ چون جاویدی  
 دریا دریا شد:

من من شدم.  
 بیست و نهم تیر ۴۹ - تهران

شعری از مجموعه بر بام گردباد:

### در امتداد خیابان

زردپوشان به چه می اندیشند؟  
صف به صف

ستوار

استاده به جای،

چون ستون‌هایی از پولاد

که بر آنها بامی از باد...

به چه می اندیشند این مردان؟

می تواند بود

آیا

کانسوی دانستن

دردی انداخته باشد چنگ

با دل این بیدردان؟

— بیدردان؟! —

— آری:

اینچنین، از دور که بینی‌شان، پنداری

در نگاه هر یک

چنبره ساکت بی حسی هولی ست:

همچنان ماری افسرده ز سرمای زمستانی.

وای —

وای اگر سر بردارند!

پدران‌شان در مزرعه دارند دیانت می‌کارند

و نگاه هو یک

— قواره‌ئی از حیرت،

بر شده تا دل افلاک —

گوئیا می‌گوید:

— «ابرها، این همه ابر، این همه ابر،  
آخر از چیست که امسال نمی‌بارند؟...»

آه، باید، به حقیقت باید،  
باید اینان بپذیرند  
آن صدا را، کز غرش هر رعد به گوش آید:

— «ابرها گاو‌ان‌اند.  
شیرشان را می‌خواهی نوشید؟  
آستین‌ها را باید بالا بزنی،  
و پذیرا باشی امکان لگد خوردن را:  
ابرها را باید دوشید.  
ورنه از اشک بر افروزی اگر صد فانوس  
تیرگی‌های افق را، در چار جهت  
همچنان خالی خواهی دید،  
ور نکوتر نگری  
پس هر بارش مصنوعی نیز  
خشکسالی خواهی دید...»

پدران‌شان در مزرعه دارند دیانت می‌کارند.  
و برادرهاشان، در غربت شهر،  
میهمانانی ناخوانده،  
گیج، گم، سرگودان،  
رانده،



وامانده.

و شگفتا! دردا!

مثل این است که این بیدردان:  
زردپوشان را می‌گوییم...

[اینک آن لحظه که باید گفت.

اینک آن لحظه که باید عربان گفت.

شعر خوب

مثل دیدن عربان است.

آه، اما من

با حروف سربی پیمانی دارم

و حروف سربی

دیرگاهی است که از عربانی می‌ترسند.

باز گویا باید

گفتم مثل نگفتن باشد.

باز باید در صندوق خیالم را بکشایم

و بینم در آن

قامت دیدن راه، از ململ پوسیده تمثیل

گردگون پرهنی آیا هست؟

هست:]

... زردپوشان را می‌گفتم:

مثل این است که این بیدردان

هم از این خاک نروئیدند؛

هم از این آب ننوشیدند؛

و - همانگونه که من -  
هر یکی برگی از این باغ نیند.

مرگ خود را،  
باغ  
فوج جراری از زرد می آراید.  
باورم نیست، خداوندا!  
خواب می بینم پنداری:  
بنگر، آن روح خزان است که، با دندان‌های زردش،  
می خندد و می آید.

لحظه‌ئی سرخ  
- که می دانی -  
در راه است.

دیر یا زود  
خشمی از دوزخ خواهد گفت:  
- «آتش!»

گل یاس غمگینی را دیدم  
رسته بر ساقه بیداری  
نگران در زردان:  
- «با که بگویم  
(می خواند و سری می جنباند)  
که دلم خونین است؛  
و که می سوزم، می سوزم، می سوزم از این  
که چرا چونین است،

و چرا چونین اند اینان:  
این خطرناک‌ترین مسکینان  
وحشت‌انگیزترین فوج ندانستن  
و توانستن...»

شانزده آذر ۱۳۴۶ - تهران

شعری از از صدای سخن عشق:

### غزلوارهٔ ۵

در ازل پرتو خُسنت ز تجلی دم زد  
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد  
حافظ

در من امشب ترنم غزلی است.  
دلم امشب ستاره باران است.  
واژه‌ها را خیر کنید.

واژه‌ها را خیر کنید  
تا که با کوزه‌های خالی خورش  
بشتابند سوی من  
کامشب

در من است آنچه در دف باران  
و آنچه در نای چشمه‌ساران است.

عشق پیدا شده است

پرنیانِ وزیدنش

در باد

گونه‌ام را نواخت.

عطر او بود در طراوت صبح،  
عشق پیدا شده است  
می دانم  
عشق پیدا شده است بار دیگر.

آی دل  
آی خاکستر غریب  
وزش شعله را بنوش  
بنوش!

مژده، پائیز جان!  
کان پرستوی رفته برگشته است  
باز، در دشت های خاکستر  
جام آلاله شعله ور گشته است.

مژده، شب جان!  
بال بگشوده نور  
«همه آفاق پر شرر» گشته است.

مژده، خاموشی لطیف!  
شعر سرشار!  
در من امشب ترنم غزلی است  
دل من دل شده است دیگر بار.

ازلی دیگر است این پیوند  
پرتو حسن تو مست

## و تجلی و

نردبام سرور.

دیگر آن به که هیچ دم نزنم.

## نقد و نظر

خسرو گل سرخی در بخش هائی از یادداشت مغشوش و مخدوشی (که به نظر می رسد آکنده از اغلاط چاپی هم باشد)، دربارهٔ مجموعه های اخیر اسماعیل خوئی، می نویسد:

«...[این سئوالی است که ما همواره از خویش می کنیم: چرا شعر ما از عنصر دینامیکی عاری شده، و چرا نه جذبه دارد و نه ما را منقلب می کند؟ شاید یکی از عوامل مهم آن، این نکته باشد که شعر ما با سرعت به سوی «طبقه ای» شدن به پیش می تازد و اسیر ضابطه ها و منافع و خودخواهی های قشر به اصطلاح روشنفکر شده است:

این اواخر بیش از هر چیز دیگر در ادبیات، شعر داشته ایم و راستی یک منظر از این انبوه کتاب های شعر را به یاد می آوریم، که شما را ولو لمحاتی بس کوتاه منقلب کرده باشد؟ و بتوانید با آن به عنوان یک بازتاب از جامعه خویش خلوت کنید؟ این جذبه های ناشی از عوامل تولید در ارتباط با معیشت، این مالکیت های کوچک و این جامعه مصرف در حال تکوین، شاعر را تفاله کرده، او با اصل خویش، با وجدان خویش، و با آنچه که موقع تاریخ به او سپرده، بیگانه و مهجور مانده است و روز به روز گام برداریش به جلو، در خود جمع شدن است. سال های پیش را به یاد آورید که چگونه یک شعر زمزمه می شد، به میان توده ها می رفت و چگونه با فرهنگ عامه پیوند می خورد... و اینک بُرد شعر از درگاه کافه ها، فراتر نیست. سه دفتر شعر از اسماعیل خوئی را ورق می زنیم: بر بام گردباد، زان رهروان دریا، از صدای سخن عشق. اسماعیل خوئی در مجموع این سه

دفتر با توجه به انتظاری که از شعر در اینجا سخن آن می‌رود، شاعر کامیابی نیست، تنها با درنگ به تکه‌هایی از شعرهای از سال «چهل» به بعد اوست که در این مقاله ارزشی فراهم می‌آورد تا کار او را به داوری بخوانیم. قبل از هر چیز باید کارنامه چندین ساله شعر خوئی را دید. اسماعیل خوئی شاعری است وابسته به نئورمانتیک‌ها، و از سوی دیگر، به سنت‌گرایان افراطی شعر امروز، شعر او در گذشته، شعری است که در خور هیچگونه ارجگذاری نیست، تنها می‌توان آن را به عنوان ابتدائی‌ترین تجربیات یک شاعر تحمل کرد.

خوئی در بر خنگ راهوار زمین گام در جای پای اخوان‌ثالث می‌گذارد و این کتاب او با توجه به نفوذ اخوان‌ثالث، فاقد هرگونه آزادگی، حس و جهان‌بینی یک شاعرست، شعرهایی است بسیار حسابگرانه، از پیش اندیشیده شده، که نه تنها عنصر پویایی ندارد، بل همه عوامل شناخته شده شعر اجتماعی و غیراجتماعی اخوان‌ثالث را در خود فراهم آورده است. در نتیجه ما می‌توانیم به آسانی از گذشته او در تجربه و طبع آزمائی شعر، با توجه به نقطه‌نظرها و جبهه‌گیری‌هایی که برای خود به تازگی فراگرد آورده، درگذریم.

اسماعیل خوئی شاعری است که او را باید در تضادهای طبقاتی‌اش جستجو کرد، با همه مختصات و ویژگی‌های آن. او همه سرگردانی‌ها و درماندگی‌های نسل خویش را در گزینش یک راه و روش به دوش می‌کشد و بدین لحاظ است که او گاه، رها در باد، رقص صوفیانه می‌کند و گاه کشتن و منقلب به عوامل و بنیادهای اجتماعی راه می‌برد. راه خوئی کدامست؟ بدون شک راه دوم است، زیرا این حقیقت را با سروده‌های واپسین‌اش در میان می‌گذارد.

باید دید خوئی بیشتر به کار شاعرانه خود، به طبع آزمائی خود و یا اصولاً به هدفی که در شعر سراغ آن را می‌گیرد، عشق می‌ورزد؟ همچنان که هدف او را در شعر نباید انکار کرد - با آنکه گاه سروده‌هایش واقعاً

سست است - باید این نکته را نیز یادآور شد که بیشترین سهم را در سه دفتر شعر اخیر او، کارهای صرفاً «شاعرانه» و نیز طبع آزمائی و تفتن با خود برده است.

کار خوئی که از جنبه‌های استتیک چندان در خور توجه نیست، این سؤال را مطرح می‌کند: که چرا شاعری که می‌خواهد استتیک را فدا کند، تا بدین پایه دچار خودبینی و شرر و جذبه درویش مسلکی می‌شرد؟ چرا دفترهایش سرشار از شر و شررش یک شاعر اجتماعی نیست؟ چرا در برابر دوبیتی‌هایی که فی‌المثل در «لندن» سروده چنان تسلیم شده که به آن اجازه ورود به دفترهای شعرش داده است؟ آیا این یک دل‌بستگی بسیار سطحی به کار شعر، جدا از هدف نیست؟ خوئی در آخرین سروده‌هایش در چند سال اخیر با مفهومی تازه از شعر اجتماعی آشنا می‌شود، شاعری که در سال ۳۵ سروده:

«بُود رخساره‌ات آئینه من، خیالت همدم دیرینه من، دلم خواهد شبی چون ماه بر آب، بلفزد سینه‌ات بر سینه من» و اینک می‌سراید، «وسیل می‌گوید: تمام گودی‌ها را باید پر کرد و کوه و دره نباید باشد» - یا: «جنوب شهر ویران خواهد شد، و جای هیچ غمی نیست: جنوب شهر را آوار آب ویران خواهد کرد، شمال شهر را - ویرانی جنوب...».

خوئی با آنکه در چشم‌اندازش حقایقی از جامعه مطرح شده، و آن را به جد می‌گیرد - و در صمیمیت او هیچ شکی نیست - ولی گاه چنان کارش فرومی‌افتد، و چنان تزلزل می‌گیرد که اگر خوئی کشن و ناباور، آن خوئی که تضادها و ویژگی‌های نسل سرخورده خود را به دوش می‌کشد، از یاد می‌رود، شاعری در چشم می‌نشیند بسیار رماتیک، آسیب‌پذیر و بسیار سطحی. شاعری که از چشم‌گردانی‌های خود در زندگی، تنها دل‌پذیری لحظات خصوصی - که لامحاله نمی‌تواند شمع آن، بُرد آن عمومیتی را در برگیرد - می‌بیند، به زمزمه شاعرانه می‌نشیند، و بدون آنکه به معضلات و عوامل جدی پردازد عوامانه می‌سراید: «شاید آن

صحنه پیکار بگیرد ما را - نه بدان جرم که «اسرار هویدا» کردیم [...] - سنت پرستی خوئی دست او را در گزینش راهی واقعی بسته است و او گوئی جز مکاتب غزل سنتی ما، چیزی را پیش روی ندارد و «اجباری» راهی او را ملزم می کند که این مکاتب را هرگز از یاد نبرد. در حالیکه شعر تغنی و چنگ، چیزی به او نمی افزاید، و او را در ورطه ای رهنمون می کند که از جبهه گیری خویش مهجور می ماند. عوامل بنیادی اینگونه سروده های خوئی چیزی نیست که در ذهن او رسوب کرده باشد و به صورت زلالی شفاف که ناشی از تجربیات و کندوکاو اوست باشد. گوئی شعرهایی است موروثی، که فرزند با توجه به میراث پدر، ملزم به حفظ آن است. خوئی را باید جدا از این معضلات و ضایعات شعری دید، زیرا او با سرایش های اواخر خود، این جدا دیدن را باعث می آید. خوئی شاعری است اگر چه جهش نمی کند، ولی لنگان لنگان راه را هموار می کند. [...]

اسماعیل خوئی، شفیمی کدکنی و نعمت میرزازاده را باید از فرزندان خلف شعر اخوان ثالث دانست، زیرا این هر سه از شیفتگان و غرق شدگانی هستند در زوایای پنهان و آشکار شعر ثالث؛ و اگر شعرشان گاه بی امضاء باشد با شعر ثالث ممکن است اشتباه گرفته شود و این نه در تمامت کار اینان، بل در قسمت بزرگی از کارشان موج می زند. منتهی در این میان اسماعیل خوئی ذهنی گیرنده و باز دارد، اگر از زبان شعری خوئی درگذریم، شعرش نگاهی بازگوبنده روابط خاصی از جامعه است، با واقعگرایی و ایجاد شکاف در دمل های کور که گاه خواننده را به درد می آورد و او را جابجا می کند. ولی زبان او آن سان برانگیزاننده و قاطع و برنده نیست، درویش وار و پریشان است. - اگر این را بپذیریم که شعر اجتماعی نیاز به زبانی پویا دارد و انگاره های خاص و طرز تلقی ویژه ای می طلبد. خوئی در پی زبانی پویا نیست و این بی ارتباط با جهان بینی او نیست.

آنچه که بیش از همه افق و دید خوئی را پر کرده است، «بودن» یا «نبودن» است. فاصله این دو، چندان به چشم او نمی نشیند، و همین است



که او را اسیر فلسفه‌های خشک و بی‌جان می‌یابیم. خوئی می‌خواهد به نوعی، شعر را با فلسفه کلی هستی آشتی دهد و چون پرداخت به چنین چشم‌اندازی از شعر دشوار است، (و در شعر مستی ما سرشار است و اشراق و شور و جذبه کافی به همراه دارد) شعر او عامیانه کشش می‌شود، زیرا ابزار کار خوئی بسیار ابتدائی و متروک است. ارائه چنین فلسفه‌ای، زبانی به غایت رसा می‌خواهد و باید چنان شاعر به استتیک توجه کند که خواننده سنگینی و بار خشک محتوای شاعر را تحمل کند. در حالیکه خوئی فلسفه را با شعر می‌آمیزد و بدون توجه بدین نکته که آشتی چنین فلسفه‌ای خشک با شعر آسان نیست، راه می‌سپرد.

بیشترین سهم را در سه دفتر شعر خوئی، شعرهای خیام‌وار او با خود می‌برد. خوئی چون «خیام» زندگی آسان را همواره در جدائی از اصل دردناک خویش می‌جوید. و برای او «انسان» انسان است و مهم نیست که در کجاست. [...] یک شاعر همواره در برابر سرنوشت تحمیلی قومش قد می‌افرازد و پنجه در پنجه آن می‌افکند و به عنوان یک فرد از یک قوم که بار موقع تاریخ بر دوش اوست، به ستیز برمی‌خیزد تا موج‌های عملی جامعه علیه «تحمیل» ایجاد شود و خوئی اغلب متأسفانه، این نیست. این شاعری که باید باشد. شاعری است که در حقیقت جوئی‌های خود اهمال می‌کند. به شور کاذب پناه می‌برد. و شبانه‌ها و شبگردهای او شگفت‌آورترین لحظات زندگی اوست، با همه صمیمیت‌ها و تلخی‌های آن. این «توقع» را خود خوئی با سرایش چند شعر به غایت واقعگرایانه و اجتماعی، در آدم به بار می‌آورد که او با شاعر «درویش مسلک»، «میخانگی» و مسائلی در این ردیف نمی‌تواند باشد. زیرا شکل او در قالب یک شاعر مردم‌گرا و اجتماعی است:

«باور کنید مردم - باور کنید - باور کنید - از ما سخن بگوئید - ما را بزرگ بدارید - ما استکان اول خود را - هر شب به افتخار شما می‌نوشیم»  
این تکه را با واقعیت موجود برابر نهد. آیا واقعیت موجود آن نیست که

همواره ورطه و شکاف میان توده‌های مردم و طبقه خاص روشنفکر ایجاد شده است؟ آیا این سخن شاعر، صراحتی نیست از این حقیقت دردناک که ما را دیگر با مردم سروکار نیست و در دل از این ناباوران نفرت می‌پرورانیم، و تنها هنگامی که «ابر ودکا می‌بارد» همین مردمی که ما را به هیچ می‌انگارند، چنان جذابیت به خود می‌گیرند، که ما از آنان ملتسمانه می‌خواهیم باورمان کنند.

ما در کجا هستیم؟ برای که شعر می‌گوئیم؟ برای خودمان؟ به طور حتم هدف ما این نیست که برای خودمان بسرائیم. ما می‌خواهیم دیگران باورمان کنند و درد همینجاست.

خوئی را از سوی دیگر می‌بینیم در از صدای سخن عشق که خود را به سوی تغزل می‌کشانند. تغزل خوئی به استثنای دو «غزلواره»، تغزلی است بسیار متروک که علاوه بر آنکه از جهان‌بینی یک شاعر امروزی عاری است، از جنبه‌های زیباشناسی نیز در خور تعمقی فراوان نیست. کلمات خوئی در تغزل، همان کلمات متروک، مکرر و خاک‌خورده شعرهای سستی است و پیوند کلماتش گاه خواننده را عصبانی می‌کند و آن‌گیرائی خاص شعر تغزلی را ندارد. یک شعر گیرا همیشه چیزی دارد پنهانی و نهانی و خفته در شکل و درون خویش، که وجه مشخص و معلومی ندارد، تا بتوان انگشت بر آن نهاد، این هیأت نامرئی شاید همان گرمائی و شور و شورش شاعر بست در لحظه‌ی سرودن و بی‌خویشی. این هیأت نامرئی هر چند در شعرهای تغزلی خوئی تجلی می‌کند، ولی عمرش در طول خواندن یک شعر بسیار کوتاه است. در هر «بن‌بست» شور غنا می‌تواند به مدد شاعر بیاید تا مردم که در بچه‌های امید ساز به روی‌شان بسته است، توجه‌شان به عواطف والای بشری معطوف شود و با برابر نهادن آن با زندگی روزمره شکننده، که حتی فرصت اندیشیدن را از آنان باز می‌گیرد، نوعی نتیجه که آن روی زندگی است، نشانه گیرند، همچنان که «سخن عشق» در اردوگاه‌های نازی، اسیران را به مقاومت واداشت. این نکته را

نباید انکار کرد، در تغزل، خوئی راه نیامده‌ای را نیز هموار کرده است ولی خود در کشاکش این راه گرفتار سنت آمده و آن والائی را که جابجا با آن در تکه‌هایی از صدای سخن عشق مواجهیم، فرو نهاده و به تاریکی‌های مشخص غزل پیش رفته است.

ارزش خوئی در این نیست که او هرگونه شعری را برای هرگونه پسندی ارائه داده است، ارزش خوئی در پویائی اندیشه اوست که در انتظار یک تن‌پوش به غایت رسا، همچنان عریان باقی مانده و با همه عریانی خود، می‌گزد و می‌سوزاند.

خوئی را باید شاعر بی‌باوری‌ها، تضادها و ارزش و باورهای مسخ شده دانست. او شاعری است وابسته به همهٔ آمال و خواست‌های سرخورده بینابین دو نسل. نسلی در برزخ، که سرش را می‌تواند به هر دری بزند تا دریچه‌ای گشوده شود. اسماعیل خوئی با آنکه از نظر عناصر تشکیل بخش شعری، ضعیف می‌نماید و اهمال او در گزینش سروده‌هایش لطمهٔ فراوانی به موقع او زده است، ولی به او می‌توان به عنوان یک شاعر مقاوم، که می‌تواند راه بکوبد و هموار کند و آگاهی هنر و وظیفه را درهم آمیزد دل بست.

نگاه‌های رها

— هماره عاشق پرواز دور و بلند —

اگر غبار نفس‌های من گذشت؛

و دسته‌دسته ز دیوارهای شیشه گذشتید،

دگر به غربت این آشیانه باز نگردید.<sup>۱۸</sup>

سحوری / نعمت میرزازاده (م. آزرَم)

میرزازاده، نعمت (م. آزرَم) / سحوری. — تهران: رَزا، شهریور ۱۳۴۹، ۱۷۳ ص.

اگرچه سعید سلطان‌پور، بانی شعر چریکی ایران و صدای میرا

نخستین مجموعه شعر چریکی در ایران بود، ولی نخستین مجموعه از ایندست که در ایران شهرت فراوان یافت، سحوری بود.

به نظر می‌رسد که علت شهرت بیشتر سحوری نسبت به صدای میرا (که پرشور و خروش‌تر و پُر صلابت‌تر از سحوری بود) چهارچیز بوده است:

۱. موضع تند ضد غربی (غربزدگی) شاعر، به تأسی از جلال آل‌احمد، مرشد بخش اعظم روشنفکران سستی آن سال‌ها.

۲. نفخه دینی اشعار، (بویژه که بیشتر، شعر بلند پیام در قالب قدمائی و مضمون مذهبی از شاعر سحوری چاپ شده و او را به عنوان شاعری مذهبی با گرایش تند میاسی می‌شناختند).

۳. زبان پخته‌تر و لحن فخیم خراسانی آزرم که تسلط او را بر ادب قدیمه نشان می‌داد؛ اگرچه سعید سلطان‌پور نیز خراسانی بود.

۴. اوضاع زمانه و رشد تمایلات چریکی در بخش عظیمی از روشنفکران که قابل سنجش با دو سال پیشتر نبود.

بدین ترتیب، بعد از از زبان برگ از شفیمی‌کدکنی که در بهار ۱۳۲۷ منتشر شد، سحوری به همراه عبور از علی موسوی‌گرمارودی، نخستین مجموعه‌های مذهبی شعر نو قابل اعتنا، از آغاز پیدایش شعر نو تا سال ۱۳۴۹ بوده‌اند که نشر می‌یافت. این چند مجموعه، بویژه سحوری، بعد از از زبان برگ، عامل نزدیکی بیشتر ستگرایان ادبی - مذهبی ایران با شعر نو بوده است.

ظاهراً سحوری در فاصله اندکی بعد از چاپ توقیف شد. ولی دست‌نوشته‌های متعدد آن، بلافاصله تکثیر شد و دست به دست گشت و به علاقه‌مندان رسید.

چنان‌که پیشتر نیز گفته شد، محل نقد مجموعه‌های میاسی، عموماً نه مجلات، که جُنگ‌ها و بویژه محافل روشنفکری بود. چنین بود که در نشریات رسمی کشور در آن وقت، هیچ نقدی بر سحوری چاپ نشد. دو شعر از این مجموعه را می‌خوانیم.

## بارعام

[به مناسبت جشن‌های دو هزار و پانصد ساله

شاهنشاهی و ورود میهمانان خارجی]

به شادمانی این سالروز تاریخی

تمام خلق گرمه

میان سفره فقری

— به طول و عرض فلات —

به صرف وعده

— غذای یگانه ملی —

درون خانه خود

میهمان ما هستند.

مشهد، ۴۸

## مجسمه آزادی

در شهر برج و باروی آن آسمانخراش

آنجا که هر بنای مهییش

خود، گاو صندوقی است عظیم

— ز پولاد —

تا غارت سراسر آفاق را

— به شکل دلار —

در خود بیاکند،

و حفره‌های سیر ناشده‌اش

هر روز منتظر کشف سفره‌ئی است؛

آنجا

غولی خشن — به صورت بانوئی معصوم —

بر تلی از دلار ستاده است  
 دستی فراز کرده، نگهدار مشعلی  
 در آستین دیگرش اما  
 دانسته نیست، چیست  
 این پیکره مبشر آزادی ست:  
 آزادی ربودن  
 آزادیِ هجوم.

بر تلی از دلار ستاده است  
 در دست مشعلی ش فروزان  
 غولی خشن - به چهره قدیسی -  
 با مشعلی عظیم که با آن  
 اعماق بیشه بولیوی را  
 روشن کند  
 و آنگاه  
 با دست دیگرش «چه گوارا» را  
 خنجر به قلب فرود آورد  
 و ندر نهان جنگل کنگو  
 آتش دمد به جان لومومبا.

بر تلی از دلار ستاده است  
 با مشعلی عظیم که با آن  
 آتش پراکند به ویتنام  
 با مشعلی عظیم که بر آن  
 دزدان بازگشته ز غارت را  
 بر عرشه های سرکش کشتی ها

از دورتر سواحل دریای نفت  
وز آن سوی کرانه الماس و کائوچو  
— چون رهنما — به خویش فراخواند،

بر تلی از دلار ستاده است  
این پیکره مبشر آزادی است:  
آزادی ربودن  
آزادی هجوم.

اینک هزار کشتی تاراج  
از چار سوی پهنه گیتی  
خشنودی فرشته آزادی را  
— با ارمغان آنچه توان یافت —  
رو سوی این گرسنه روان اند.

ای غول! ای مزور قدیس!  
ای مشعل!  
ای چراغ شب رهنمان دریائی!  
با باد شرق  
بر تو

سرانجام می وزم.

مشهد — آذر ۴۶

عبور / علی موسوی گرمارودی

موسوی گرمارودی، علی / عبور. — تهران: توس، اردیبهشت ۱۳۴۹، ۱۲۰ ص.  
گفتیم که علی موسوی گرمارودی به همراه نعمت میرزا زاده (م. آزر) و

شفیعی کدکنی نخستین شاعرانی بودند که با رویکردی مذهبی (اسلامی) به سرودن شعر در قالب‌های نیمائی و نو قدمائی پرداختند. با این تفاوت که آزر، به سبب گرایش تند به خط‌مشی چریکی، کمتر در مجامع فرهنگی و مجلات حضور پیدا می‌کرد و شهرتش عمدتاً محفلی بود، و گرمارودی با پاره‌ئی از مجلات موجه روشنفکری همکاری نزدیکی داشت و اشتهاش عام‌تر بود؛ و این اشتها، بویژه هنگامی گسترش یافت که در مسابقه شعرنو، به مناسبت آغاز پانزدهمین قرن بعثت پیامبر اسلام، که مجله یغما در مهر ماه سال ۱۳۴۷، برگزار کرده بود، شعر «خاستگاه نور» او، در میان اشعار رسیده از سراسر کشور، برنده بهترین شعر شد، در نشریات فراوانی به چاپ رسید و در کنگره‌ها و محافل مذهبی زیادی خوانده شد. البته گرمارودی در عبور - به رغم زبان سالم و زنده - هنوز تشخیص نافذ و استقلال زبانی لازم را نداشت که شعرش به تنهایی شاخه‌ئی تحت نام شعرنو مذهبی به وجود آورد.

بخشی از شعر «خاستگاه نور» را از عبور می‌خوانیم:

غروبی سخت دلگیر است

و من بنشته‌ام اینجا، کنار غار پرت و ساکتی، تنها

که می‌گویند: روزی، روزگاری، مهبط وحی خدا بوده‌ست.

و نام آن «حرا» بوده‌ست.

و اینجا سرزمین کعبه و بطحاست

و روز از روزهای حج پاکِ ما مسلمان‌هاست...

برون از غار...

ز پیش روی و زیر پای من، تا هر کجا سنگ و بیابان‌ست

هوا گرم است و تبارست اما می‌گراید سوی مردی، سوی

خاموشی،



و خورشید از پس یکروز تب، در بستر غرب افق، آهسته می‌میرد...  
و در اطراف من از هیچ سوئی، ردپائی نیست  
و دُورِ من، صدائی نیست.  
فضا خالی است.

و ذهن خسته و تنهای من، چون مرغ نوبالی،  
- که هر دم شوق پروازی به دل دارد -  
کنار غار، از هر سنگ، هر صخره  
پرد بر صخره‌ئی دیگر...

و می‌جوید به کاوش‌های پیگیری، نشانی‌های مردی را  
- نشانی‌ها که شاید مانده بر جا، دیر دیر: از سالیانی پیش -

و من همراه مرغ ذهن خود، در غار می‌گردم  
و پیدا می‌کنم گوئی نشانی‌ها که می‌جویم:  
همان‌ست، اوست!

کنار غار، اینجا، جای پای اوست، می‌بینم.  
و می‌بویم توگوئی بوی او را نیز.  
همان‌ست، اوست:

یتیم مکه، چوپانک، جوانک، نوجوانی از بنی‌هاشم  
و بازرگان راه مکه و شامات  
امین، آن رامتین، آن پاکدل، آن مرد.  
و شوی برترین بانو، خدیجه

نیز، آنکس که سخن جز حق نمی‌گوید

و غیر از حق نمی‌جوید  
و بت‌ها را ستایشگر نمی‌باشد  
و اینک: این همان مرد ابرمرد است  
«محمد» اوست.

## در سوگ آن درخت که ایستاده مرد

در سوگ جلال

... و روزگاری بود

و فصل زرد و زبون، از برون بهاری بود

کنار خانه دل‌های ما که بارو داشت

درخت لاغری آرام رُست و ریشه دوآند

به ناگهان نه ولی از همان نخست بلند

و از همان آغاز

چه بادها که وزید از چهار سوی درخت

که ریشه کن‌گندش

ولی «درخت» به پای ایستاد و ریشه دوآند

و باز ریشه دوآند

درون خانه دل‌های ما گشود رهی

و ما، برخی

ز خون خویش به رگ‌های ریشه‌اش دادیم

و ما، برخی

بلند باروی اطراف قلب‌ها مان را

ز پیش روی درخت بلند، برچیدیم

و آن درخت از آن پس درست در دل ماست

و آن درخت همیشه درست در دل ماست.

کنون دریغ از آن سودها که رفت... که نیست:

— به شاخه شاخه آن، آشیان مرغان بود

— به سایه‌های بلندی که می‌فکند به خاک

— و در نسیم نجیبی که می‌وزید از آن.

حرارت و عرق تند چهره، می خشکید.  
- هزارها قلم از شاخه‌های نازک آن  
به هر کویر نشانند و بارور گردید،  
کنون دریغ از آن سودها که رفت، که نیست.

کنون دریغ تو، ای خوب، ای بلندترین  
دریغ تو

تو ای نجیب‌ترین و تو ای اصیل‌ترین، ...  
تو ای تناور گشن

دریغ تو

تو ای تجسم پاک اصالت و رادی

تو ای مجسمه رامتین آزادی

دریغ تو

تو ای فریاد!

...

### طنین در دلتا / طاهره صفارزاده

صفارزاده، طاهره / طنین در دلتا. - تهران: امیرکبیر، آذر ۱۳۴۹،  
۱۲۶ ص.

نخستین مجموعه شعر طاهره صفارزاده، رهگذر مهتاب، مجموعه‌ئی  
نوقدمائی و سست بود که جلب نظری نکرد، ولی طنین در دلتا که پس از  
بازگشت طولانی مدت شاعر از سفر مطالعاتی آمریکا منتشر شده بود و به  
طور غیرمنتظره‌ئی همسخ موج نو و بسیار مدرنیستی بود، توجه فراوانی  
برانگیخت.

نام بخش‌های چندگانه و نام اشعار مجموعه، بخوبی نشاندهنده این  
نوگرایی است. در فهرست اشعار می‌خوانیم: سفر اول، سفر زمزم، شعر

کانکریت، میزگرد مروت، زندگی آسانسور، شیرها که با توپ نقره بازی می‌کنند، در جشن تولد ولادیمیر، مه در لندن، نهنگ‌ها با من مهربان بودند...

اشعار طنین در دلتا همچون ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد فروغ، محصول درک تازه و امروزی از شعر بود، ولی برخلاف شعر فروغ، بیش از اینکه جوششی باشد، اشعاری کوششی بود. سیلان صمیمانه و اثرگذار شعر فروغ نشان می‌دهد که نوآوری فروغ از سر نیاز و ضرورت ناگزیر بوده، ولی طنین در دلتا فقط غیر معمول و بدیع است و به نظر می‌رسد که بیشتر محصول درک تازه و شیفتگی و شگفتی شاعر بوده است تا نیاز ناگزیر درونی.

طنین در دلتا، اگر چه همچون همه آثار موج نوئی و فرمالیستی (به همان معنای معمول آن سال‌ها) بازتاب چندانی در جامعه (حتی جامعه کتابخوان) نداشت، ولی به سبب غیرمنتظره بودنش، غوغائی در مجامع شعری برانگیخت، و سال بعد که مجموعه سد و بازوان از همین شاعر منتشر شد، غوغا به مجلات نیز کشیده شد.

در اینجا فقط تکه‌ئی از نوشته محمد حقوقی پیرامون طنین در دلتا را می‌آوریم و خوانندگان را به تفسیر مفصل حقوقی بر نخستین شعر این مجموعه، در پایانه چاپ اول شعر نو از آغاز تا امروز ارجاع می‌دهیم.

حقوقی درباره طنین در دلتا نوشته بود:

«... پس از این زمان است [دهه چهل] که ما هیچ جریان تازه‌ئی را در شعر امروز نمی‌بینیم تا وقتی که کتاب طنین در دلتای طاهره صفارزاده منتشر می‌شود. و به نظر نگارنده این سطور، با زبانی کاملاً اختصاصی و انحصاری شاعری که اگر چه قبل از این نیز در رهگذر مهتاب سابقه شاعری داشت، با شعرهایی به پسند مردم شعرخوان همچون شعر «کودک قرن»، اما با عبور از مرزی که نشانه‌های آن را در دفتر دوم طنین در دلتا می‌توان دید، حاصل تجربیات و مطالعات چند ساله خود را در



۳

استحاله

او

ما

او

ما

او

ما

او

او ما

او ما

او ما

او ما

او ما

او ما

او ما

او ما

او ما

او ما

او ما

عاشقانه

صبح آمده است

تورفته‌ئی

عشق آمده است

تو نیستی

چه می شود کرد  
رنگ دیوار به پرده‌ها نمی خورد  
رنگ قالی به هیچکدام  
امروز تولد دوک الینگتون است  
در کاخ سفید هم رادیو می گفت جشنی برپاست  
شکر که کلاه سفیدها دوک را نخوردند  
شکر که دوک گذری به آلاباما نکرد  
شکر که اگر تو نیستی تنهائی هست  
شکر که فصل پائیزه این فصل  
دوره گرد می خواند انار نوبر پائیزه انار  
من هم می خواهم به سلامتی دوک گیلانی بزنم  
و بزنم زیر گریه  
همه توی این ملک مثل هم اند  
چه فرق می کند  
آدم صبح می بزند یا شب

### زویینی بر قلب پائیز / جواد مجابی

مجابی، جواد / زویینی بر قلب پائیز. - تهران: امیرکبیر، آبان ۱۳۴۹،  
۲۰۷ ص.

شعر مجابی از دفتر اول - فصلی برای تو - تا مجموعه حاضر،  
تحولی کیفی می یابد. دفتر اول، مجموعه‌ئی ساختگی و بی حس و حال،  
پر از اغلاط وزنی و تصویری بود، حال آنکه دفتر دوم، عموماً حاوی  
اشعاری خوش ساخت، زبانی سالم، و تصاویری منسجم و معنی دار  
است.

مجابی که ظاهراً سرایش شعر را در دههٔ چهل و با تأثیرپذیری از موج  
نو آغاز کرده بود، با تلاش فراوان توانست پس از چندی جنبه‌های منفی

این موج را تا حدی کناری بگذارد و به زبانی مشخص و متشخص دست یابد که حاصلش کتاب زویننی بر قلب پائیز بود. با اینهمه، زویننی بر قلب پائیز - که ظاهراً نقد و نظری به دنبال نداشت. - چون بسیاری از آثار هنری تجربی، نتوانست خوانندگانی را که جلب کرده بود برای مدتی طولانی با خود نگه دارد؛ زیرا ظاهراً بیش از اینکه کارِ دل باشد، کار دست بود. دو شعر از این مجموعه را می خوانیم:

### در سطح شیشه های هیاهو

در راهگونه مه

با چتر و با کلاه پشمی

می رفتیم

و فصل تازه می آمد

از آسمان ابری پائین

باران

باران گفتگو

و عبور از چهارسو.

در راهگونه باران بود

و موجه های چتر

در ابر ازدحام گذر کرد.

باران که ایستاد

زن در بلوز سبز

زیر درخت های خزان گم شد.

...

ما در پیاده روها بودیم



سیگار می کشیدیم و

روزنامه نمی خواندیم.

با دست های گاهی پریشانی

و فکرهای مرطوب

در سطح شیشه های هیاهو

در روشنای پوک گذشتند مردمان

آرام.

زن با سگش دوباره گذشت از کنار من

در آن هزار بار

- که یکبار -

آن گیسوان پریشان شد.

در بیکرانِ درهم مه

در آه.

در کوچ عابراهه چه می افتاد

آیا کدام خط درشت سرخ

ما را ز عمق حادثه هشیار داده بود؟

صد بود یا هزاران

آن مردمان باز نگشته

کز پشت شیشه ها رفتند

در انتهای فصل - دری بود نیمه باز.

ما در کنارِ ویرین ها بودیم

در خواب بیفروغ عروسک ها

و دانه های تارِس رؤیا را

در باد کاشته بودیم.

می رفتم

در روشنای کاذبِ فصلِ سرد  
و در پیاده‌روها  
مریم سپید می‌شد.

### گل‌های مریم

از سفری دراز  
با خورجینی ترکمنی  
پر از گل‌های مریم  
به خانه می‌آیم  
می‌آسایم،  
بر دیوار سفید می‌آساید  
خورجینی با گل‌های بیگانه.

مریم در غبار روزها می‌پوسد  
این بار که آمدم  
مشت غباری خواهم آورد.

### جهان و روشنائی‌های غمناک / علی باباچاهی

باباچاهی، علی / جهان و روشنائی‌های غمناک. - تهران: [زمان]، تابستان  
۱۳۴۹، ۸۷ ص.

مجموعه اول علی باباچاهی (چون مجموعه‌های اول سیروس  
مشفق، بهمن صالحی، علی قلیچ‌خانی، رضا شبیری،...) کم‌اثرتر و  
بی‌مایه‌تر از مجموعه‌های اول فروغ فرخزاد و شاملو نبود، اما راهی که آن  
دو (شاید به کمک فریدون رهنما و ابراهیم گلستان) یافتند، به جوهره شعر  
می‌رسید، در حالیکه علی باباچاهی، در مجموعه دوم نیز هنوز در گردباد  
شور جنونی شاعرانه در چرخش است، و جهان و روشنائی‌های غمناک

نیز چون در بی تکیه گاهی مجموعه اشعاری خطابی - تصویری، غرق در شدت عاطفی است که به عمقی نمی رسد.  
یک شعر و سپس یادداشتی باین مجموعه را - که به نوشته شاعر، از یادداشت های خسرو گل سرخی است - می خوانیم.

آری، مگری!

اینک ستاره ها، همه بر سنگفرش جاده ظلمت  
نجواکنان

پیایی می پرسند:

این کیست؟!

این مرد

این پریشان دفتر،

این نامپاس در به در

این زخمی صحاری سوزان کیست؟

ای چاکران من!

ای توده شیاطین!

امیبی که در صحاری شب شیهه می کشید، کجامست؟

می خواهم این حکایت را

با دوست در میان بگذارم

می خواهم این سکوت اماطیری را

پشت هزار کوه میاه

ویران کنم...

می خواهم این جواحت شمشیر پر شقاوت دشمن را

با دوست

با دوست در میان بگذارم،

می خواهم

اما...

امبی که در صحاری شب شیهه می کشید، کجاست؟!

لیلای من!

لیلای خوبِ جنوبیِ من!

وقتی دلت گرفت

وقتی دلت سیاه شد از من

مگری

پشت خرابه های تفکر بنشین

گیسویه بادهای مهاجر بیچار

و مثل خواهران عزیزت ستاره های طلائی پیرس:

این کیست؟

این ناسپاس دربه در

این زخمی صحاری سوزان کیست؟

آری

مگری

بگذار هر چه می گذرد بر من

زهر سیاه شمشیری باشد

کامسان به دست دشمن افتاده بود...

### نقد و نظر

خسرو گل سرخی در بخش هایی از یادداشتی بر جهان و روشنائی های غمناک می نویسد:

«وقتی لبانت را می بوسم / دنیا بسان پنجره ای ست که از آن / تنها صدای پای غزالان کوهی را می شنوم / وقتی لبانت را می بوسم / گویا تمام زندان ها خالی ست / گویا تمام مردم آزادند.»

آیا که عشق ما را نجات خواهد داد؟»

جهان و روشنائی‌های غمناک حدیث عشق و شوریدگی است. تکاپوئی ست برای پیوستن به صداقتی خالص که اینک سنگ گور آن را آماده نصب می‌کنیم. [...]

«ابر سیاه خستگی»، «از تمام برج و باروها»، «شعر خداحافظی»، سه شعر نخستین این دفتر، گویای طرز کار باباچاهی در گذشته است که شعرهای بدی است، و سروده‌های دیگر جهان و روشنائی‌های غمناک که جدائی اوست از حیطة گذشته، طلیعة او، و راه آمدن او را در شعر نشان می‌دهد.

باباچاهی شاعری است که همه آینه‌های خود را رو به تغزل برده است، و این تغزل همه تب و تاب او را در بر می‌گیرد و می‌نماید. شکوه او، شکوه تنهائی انسان است، پریشانی و واماندگی اوست در کشاکش بودن؛ مهرورزی به یک دنیای سیال عاشقانه است که شاعر در پی گشایش دریچه‌ای به سوی این دنیا است.

شاعر جهان و روشنائی‌های غمناک سرخورده است، نوید و تحقیر شده است. بر مرگ زیبایی مرثیه می‌سراید. و به زمین و آسمان دشنام می‌دهد که چرا دنیای بی‌غل و غش و صمیمانه را از او باز گرفته است، و آن فرصت دستیاب را بدو نداده تا به آسانی «خوب» باشد. به سخن دیگر، شعرهای او، رجعتی است به بدویت و در اصالت این مهجوری از زندگی جمعی خود را رها ساختن، و بدون هیچگونه پای بندی دل به مهر دلدار «جنوبی» سپردن.

چنین است که از چشم او جامعه اعتراف به حقیقت و زیبایی نمی‌کند. و نویدوار می‌سراید:

انسان همیشه تنهاست  
این راز را شقایق سرخی  
وقتی بر آب خم شد

## در گوش موج‌های خرامان گفت

بگذار تا حقیقت و زیبایی

پیوسته بر زبان گیاهان باشد.

باباچاهی نه بودن در کنار «معشوق» که پیوستن به او برایش نهایت هر چیزست، او در برابر همه عوامل نابودکننده و بنیادهای فاسد و روابطی که این بنیادها را شکل می‌دهد، زانو می‌زند، عجز می‌کند، و بالاخره احساس خردی بیش از حد او را احاطه می‌کند: که بی شک دلزدگی ایجاد می‌کند. و او را از پرداختن به معبود و بازگو کردن هیجانات صمیمی باز می‌دارد. [...] شعر باباچاهی را باید شعر منطقه‌ای نامید، زیرا از یک سلسله عواملی تشکیل یافته که رو به سوی جنوب دارد. [...]

راهگشای این نوع شعر سنجهر آتشی است. [...] اینک باباچاهی است که نه پای در جای پای آتشی، بلکه با وام‌گیری‌ها و تاثراتی از فروغ پای در پهنه‌های خویش نهاده است. [...]

شعر باباچاهی شعری است فروتنانه که از اعتراف به آسیب‌پذیری دریغ ندارد. شعر او شعری است که با آمیزه کم‌رنگی از رمانس به سوی غنای واقعی می‌تازد و از جانی گیرا برخوردار است که والاایش احساس شور منتقل کردن و در جذب گرفتن ذهن است.

شعر او شعر زمزمه است. باید زمزمه‌اش کرد. شعر برنده و دشنه‌وار نیست، ولی اندوه دربه‌دری و مرگستگی نسلی را با خویش حمل می‌کند، و چون زبان او ظرفیت چنین حسیاتی را ندارد دچار واماندگی و کاستی می‌شود. شعر از دالان‌های درونی و پیوستگی خود جدا می‌شود و در سطح جریان می‌گیرد و تنها لفظ می‌شود. همین شعر (در آستانه کوچ بهار و چند شعر دیگر) نمونه صادق این گونه سروده‌های باباچاهی است که می‌توانست همراه سه شعر بد آغاز کتاب نیاید.

تغزل باباچاهی در مجموع تغزل کاذب نیست، و تغزل ناسپاسی معشوق. تغزل او نوعی استمداد است. ولی گاه که به نفوذ شعری دیگران

در سروده‌های خود گردن می‌نهد، عاری از صمیمیت تغزل شعری می‌شود، زیرا ویژگی تغزل او، نوعی تغزل ولایتی است و تکیه بر روابط و آلام شهرستانی، بدین لحاظ است که او را در دو شعر «نام نیک و زلف بلند، و «اهل جنوب» صمیمی‌تر می‌یابیم.

جهان و روشنائی‌های غمناک هر چند تکامل یافته و در فروبسته به شعر دیگران نیست، ولی بدون شک راهگشای خوبی برای باباچاهی است.<sup>۲۱</sup>

### نعره جوان / سیروس مشفق

مشفق، سیروس / نعره جوان. - تهران: امیرکبیر، شهریور ۱۳۴۹، ۱۰۱ ص. نوشته بودیم:<sup>۲۱</sup> وقتی که نخستین مجموعه شعر مشفق با نام پشت چهرهای زمستانی منتشر شد، دفترهای روزن نوشت که «نخستین دفتر شعر سیروس مشفق از طلوع شاعری خبر می‌دهد که خواهد توانست در افق گسترده شعر امروز ایران جایی شایسته بیابد.» ولی جوهره استعداد و قدرت مشفق در روحیه نوستالژیک او بود، و در آن سال‌ها که روزگار خیزش‌های قاطع انقلابی و اوجگیری اشعار شعارآلود و آغاز موج انتحار سیاسی انقلابیون از جان گذشته بود، مقاومت در برابر شجاعت و صمیمیت و معصومیت‌شان برای روحيات شکننده اما جامعه‌گرایی چون شاعر پشت چهرهای زمستانی و پائیز، به دشواری ممکن بود، لذا شاعرانی با روحيات و تفکر مشفق، با سرزنش مداوم خود، به سختی می‌کوشیدند تا از خود - از روح محزون و غریب خود - دوری گزینند، تا اگر در عمل قادر به حرکت انقلابی نیستند، دست کم با سرودن اشعاری انقلابی، از زیر بار خفت شرمساری در برابر آن قهرمانان رهائی یابند. و چنین بود که مشفق - بی آنکه به توانائی‌های لازم زبانی دست یابد - با سال‌ها تلاش توانست با کنار نهادن روحیه نوستالژیک - که جوهره استعداد او در آن نهفته بود - نعره جوان را بنویسد تا خدمتی به جنبش خلق کرده باشد؛ و بدین ترتیب، شعرش را نابود کرد.

نعره جوان، اگر چه از صمیمیت پیشین شاعر خالی نبود، ولی اشکالات آشکاری در آن به چشم می‌خورد که در دفترهای پیشین شاعر نبود؛ چنانکه در شعر «در بازگشت»، «دشت» با صفت «طولانی» توصیف شده. و «درختان»، به جای پائیز و زمستان، در بهار و تابستان می‌جنگند.

یدالله رؤیائی در دیماه همین سال، در بیانیه «عبور از شعر حجم»، در اعتراض به اینگونه حرکت شاعرانی چون سیروس مشفق نوشتی بود:

«همه جنایت‌ها را می‌توان اغماض کرد و تنها جنایتی که نمی‌توان به شاعر بخشید این است که شعر را از زندگی شعر محروم کند. دفترهای سال ۴۹ را که ورق می‌زنم، اندوه این پراکندگی می‌گیرم: آنچه شاعران می‌بینند یا «نمایش خویش» است در مسابقه‌ی کسالت‌آور برای افزایش خواننده و تحسین دست‌ها و یا سوختگی جان است در خلوتی تنها و دور، مهجور از طبیعت حرکت. آن دسته از شاعران را نفس منتقدان بد گمراه کرده است تا قلمروی تحمیلی برای محتوای شعر خود ثبت کنند، و رها از دلستگی به مرنوشت شعر، میراث شاعران متوسط نسل پیش از خود را تکرار می‌کنند تا خوشایند منتقد بد باشند. می‌خواهند صدای جامعه باشند و تا صدای جامعه باشند، بی‌هیچ دردی ناله می‌کنند که روستاها را کارخانه‌ها تصرف کرده‌اند و چمن‌ها را چکمه‌ها ویران، ... [...]

من آن جنایتی را که گفتم به شاعر نمی‌بخشم، به مثل، سیروس مشفق [را] نمی‌بخشم. [...]

شعری از نعره جوان، که هنوز خصوصیاتش از اشعار گذشته مشفق را در خود دارد، می‌خوانیم:

### در بازگشت و در پایان

زخم‌های تن من

که نشان دارد از ایام مصائب در زندان‌ها

باد و باران را با وحشت می‌نوشند



و صدای تند من اکنون، یادآور غرض شیران است  
در اسارتگاه مخفی جنگل‌ها.

سفری طولانی بود  
من چنان غرقه در آب و آتش و آهن می‌راندم  
که نمی‌دانستم این جاده طولانی را پایانی نیست  
من نمی‌دانستم  
که شب اینگونه سماجت خواهد داشت  
و بلا این‌گونه، در این غربتگاه  
پایداری خواهد کرد.

من می‌اندیشیدم  
در روزنه خاموش یک کلبه  
سوسوی فانوسی، باری  
می‌تواند راهی باشد.

من می‌اندیشیدم، از سینه و لگردی‌هایم  
آن تپش را که نمی‌دانستم در چیست  
می‌توانم، باری، فریادی بکنم.

من درختان راه، یاران بلا دیده صف در صف می‌دانستم  
مثل یارانی در سنگر یک جبهه  
که بهار و تابستان را می‌جنگند  
من نمی‌دانستم دشت تفرقه طولانی است  
که در آن  
گل به گل، گل‌های تفرقه روئیده است

دست‌هایم، آمادهٔ پیوستن با سنگ  
دست‌هایم، آمادهٔ پیچیدن با توفان بود

۲

مثل خورشید سراسیمهٔ صبح تابستان می‌آیم  
و تنت را، تن آغشته به خوناب و نسیم و خاکت را  
بار دیگر در آتش یک بوسهٔ طولانی می‌سوزانم

در سفرهای درازی که من از آنها برمی‌گردم  
همه جا یاد تو با من بود  
یاد تو همواره  
عطر رنگین هوایی بود که در سینهٔ من جاری می‌شد  
یاد تو

بادبان‌های برافراشته سوی مشرق بود  
بادبان‌های بلند و پهن و طولانی  
که مرا تا گردنهٔ دریاها می‌بردند،

در سفرهای درازی که من از آنها برمی‌گردم  
همه جا نام تو با من بود.

ملوانان مجرب می‌دیدند  
که به نام تو چه توفان‌هایی را می‌خوابانندیم  
چه نهنگان هجوم آور سهم‌آگینی  
صید سرنیزهٔ بالندهٔ ما می‌گشتند  
ما به یاد تو جهان را می‌گشتیم  
ما به یاد تو به دنیا می‌پیوستیم  
و نمی‌دانستیم، گل‌های خاطره خشکیده است.

کینه در ما دریائی بود  
خشم دریا، در ما، دریاها

ای زمان وحشت!

ای مغلوبی!  
پنجه‌هایم آماده پیوستن با سنگ است  
پنجه‌هایم آماده پیچیدن با توفان.

ای زمان وحشت!

ای مغلوب!

انفجاری

باید

شاید

انفجاری

باید

شاید

این سوسن است... و تنهایی زمین و خواب درخت / منصور اوجی  
اوجی، منصور / این سوسن است... - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۱۵۱ ص.  
اوجی، منصور / تنهایی زمین و خواب درخت. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹،  
۱۶۳ ص.

منصور اوجی از شاعران فعال و بنام دههٔ چهل بود که از مجموعهٔ  
اول تا مجموعه‌های اخیر، تحول قابل توجهی در شعرش آشکار شده  
بود.

مجموعه‌های اخیر اوجی، حاوی اشعاری پرشور بود که عموماً به  
تخیلی چشمگیر و زبانی سنجیده نیز مجهز بود، ولی تکیه فراوان او بر

شکل و لذا توجه آشکار به همنوایی الفاظ، همسنخی کلمات و ایجاز تعمدی، محسنات شعرش را ضایع می‌کرد بطوری که کمتر به کار خلوت و دل می‌آمد و به زمزمه تبدیل می‌شد.

با اینهمه، اوجی در گزینه این سوسن است که می‌خواند به استقلال زبانی می‌رسد. این نکته بویژه در شعری که بدین نام است، آشکارتر است؛ شعری صمیمانه برای صدای سوسن. - وگفتنی است که سوسن، خواننده‌ئی کوچک - بازاری و کاباره‌ئی بود که با صدای گرفته و اندوهبار و تحریر ویژه‌اش، شهرت فراگیری در میان خواص و عوام، در آن سال‌ها پیدا کرده بود.

دو شعر از مجموعه‌های فوق و یادداشتی از اسماعیل نوری علاء را بر مجموعه اول می‌خوانیم.

منصور منم، منم، منم منصور

چرخشت، ز چرخشش فرو افتاد.

ترسی که مرا گرفت جادو بود؛

ترسی که مرا در اوج جادو برد -

اوراد شگفت را شنیدم من

از لجه خون کسی گذر می‌کرد.

از لجه خون و

آتش و

چرخش،

خون بود که می‌گذشت و می‌چرخید؛

خونی که هنوز در تغنی بود.

اسطوره عشق،

بر عرشه عرش و خاک و شیدائی،

کف کرده دهان و

دست و

پا، افشان.

با جذبۀ روح مولوی در رقص -

بر بال سماع،

اسطوره عشق بود و

می رقصید.

دیدند، هراسخوردگان، دیدند

دستار ز گرد سر فروافکنند.

در بین زمین و آسمان

ناگاه -

کف را ز دهان ربود و

«یا من» کرد:

- «منصور منم،

منم،

منم منصور...»

خورشید به چاه آسمان افتاد.

در سیل شراب،

در مرگ،

هراس را،

رها کردیم.

با سرعت نور

آنگاه تمام لجه را پیمود.

وقتی که گذشت  
پهنای افق هنوز  
از نعره او هنوز می لرزید.

(اوراد شگفت را شنیدم من  
در لحظه انفجار در چرخشت)

در شارع شرق  
در جاده نور و خون و ابریشم  
مردان سپید موی میخواره  
منصور هزار ساله را دیدند.

این سوسن است...

اندیشه‌های خنجر  
غیر از هجوم و کشتن چیست؟  
غیر از هجوم و کشتن –  
حتی اگر به زنگ نشیند؟  
اتراقگاه ما را جارو کنید  
جارو کنید!

این قلب کیست  
این که تکه تکه می شود از درد؟  
این قلب کیست؟  
اتراقگاه ما را جارو کنید!

در ارتفاع روز  
اینجا چرا، چراغ می افروزید

اینجا چرا، چراغ؟...  
شب‌های اضطراب  
شب‌های خاک را چه کسی دیده است؟  
اینک که در کسوف، خطایم توئی  
باید لباسی از ستاره بپوشم.

اتراقگاه ما را جارو کنید!  
آبی بر آن پاشید  
این سوسن است  
جارو کنید!  
جارو کنید!  
این سوسن است  
شب‌های اضطراب را  
بر دره‌های برف  
زیر هزار خنجر  
این سوسن است  
این سوسن است...

### نقد و نظر

ذیلاً بخش‌هایی از یادداشتی از اسماعیل نوری‌علاء، بر مجموعه این سوسن است که می‌خواند را می‌خوانیم. نوری‌علاء می‌نویسد:  
«[...] به اعتقاد من از سال ۱۳۴۰ به بعد ما در آستانه تحول ایستاده‌ایم. سیر حوادث خارجی و داخلی به ما نشان می‌دهد که زمینه فکری گذشته انسان این خاک دیگر قدرت رشد و نمو ندارد و حیات آن در آستانه خطری جدی قرار گرفته است. اما اگر برسید که پس از مرگ این زمینه

انسان امروز به کدام قلمرو از تفکر دست خواهد یافت و کدام مسائل تازه، زمینه‌ی اساسی اندیشه‌ی او را خواهد ساخت؟ خواهیم گفت نمی‌دانم. خواهیم گفت که ما در همان برزخ تغییر گرفتاریم و هنوز ابر مردی ظهور نکرده است تا چون نیما یوشیج زمینه‌های اساسی اندیشه‌ی جدید را کشف کند و آنها را به مدد ایمان و شناخت خویش شکل ببخشد و بنمایاند، اما شواهد تغییر بسیار است.

همین جا یک نکته را بگویم. تغییری که در زمینه‌ی فکری رخ می‌دهد لزوماً آنچنان که این روزها خیلی‌ها ادعا می‌کنند - به معنی به دور افتادن شعر از مسائل اجتماعی و سیاسی نیست. معنی این تغییر آن است که از این پس مسائل اجتماعی و سیاسی - که تاکنون عنصر غالب شعر بوده‌اند - فقط به عنوان یکی عنصر در بین عناصر جدید شعری وجود خواهد داشت؛ به عبارت دیگر سیر شعر دهه‌ی اخیر ما به سوی غیرسیاسی شدن نبوده است، بلکه به دلایل بسیار - و از جمله نبودن امکان ابراز صراحت و در نتیجه عدم قابلیت تماس با مخاطبین بیشتر و نیز ثبات بالنسبه‌ی سیاسی و رشد سریع بورژوازی که به خاطر امکانات خویش از یکسو بیشتر قادر به درک زبان پیچیده شعر امروز است و از سوی دیگر مسائل روشنفکرانه را نیز به عنوان یکی از تفریحات خود می‌پذیرد و به آن روی خوش نشان می‌دهد و در نتیجه شاعر، مخاطب خود را و نیز راحت‌های مادی زندگی خود را بیشتر در این جبهه می‌یابد - این سیر و حرکت به سوی دور شدن شعر از وسیله قرار گرفتن برای رسیدن به مقاصد سیاسی است. [... اما] امروز دیگر - جز در مواردی بسیار محدود - نظیر شعر سپانلو نمی‌توانیم به شعرهای سیاسی خوبی بر بخوریم که در جهت همان مقاصد ساخته شده باشند و اینگونه اشعار، به علت فقدان ایمان در مرحله‌ی اول و به عنوان شناخت در مرحله بعدی، از «فرصت‌طلبی» و «عوام‌فریبی» سازندگان‌شان حکایت می‌کنند.

گفتم که در جبهه‌ی پیشرفته و متعالی شعر امروز ایران شواهد بسیاری از



این تغییر حکایت می‌کند، وجود پاره‌ای از اشعار فروغ فرخزاد، اقبال به اشعار مه‌راب سپهری و گرایش به سوی یدالله رؤیائی، همه و همه نشانه‌ای از این تغییر است. اکنون اینان بر مسندی تکیه می‌زنند که پیش از اینها نیما یوشیج و شاملو بر آن نشسته بودند، تازه اینان طلایه‌داران تغییرند. تغییر راه نفوذ خود را در شاعران جوان‌تر، شاعرانی که از همان سال ۴۰ به جامعه معرفی شده‌اند، جستجو می‌کند. از میان آنها می‌توان به محمد حقوقی، احمدرضا احمدی، اسماعیل خوئی، منصور برمکی و منصور اوجی اشاره کرد.

شعر اینان معرف حضور و رشد زمینه جدیدی برای تفکر است، زمینه‌ای که با مسائل سیاسی بدرود نگفته است. اما این مسائل را همسنگ و هم‌ارزش و هم‌ردیف بسیاری از مسائل دیگر قرار می‌دهد. [...] انتشار این سوسن است که می‌خواند می‌تواند از این بابت فرصتی محسوب شود، و اکنون اگر من هنوز در ادای دین به دو کتاب بسیار در خور توجه محمد حقوقی که سال گذشته منتشر شده است قصور می‌ورزم، و یا بطور کامل به تحقیق خود درباره اشعار احمدرضا احمدی ادامه نمی‌دهم و یا درباره منصور برمکی سخن نمی‌گویم، و نیز رسیدگی به حساب و کتاب کار شاعری اسماعیل خوئی را - که صد البته در اینجا بیشتر اندیشه او مطرح است تا شاعریش، چرا که او را با همه جلالت مآبی و تبختر خراسانی شاعر خوبی نمی‌دانم - به آینده موکول می‌کنم، می‌خواهم از این فرصت استفاده کنم و در این سوسن است که می‌خواند غوطه‌ای بزنم، شاید از این رهگذر به شواهد ادله‌ای در خور اعتناء برخوردارم.

اشعار منقول از کتاب چاپ نشده صدای همیشه، آثار یک شاعر عارف است. اوجی به منزلی از منازل سلوک دست یافته است و همین زمینه فکری تازه، او را چنان به سنت عارفانه شاعری ما مرتبط می‌سازد که در او رویش دانه‌های مرده شعر گذشته را باز می‌یابیم. شور و شیفتگی به او امان عشق ورزیدن می‌دهد، و اوجی با زبانی شیرین - و در عین حال

آشناتر از همیشه - از این پس است که زمینه فکری خود را و ایمان خود را به دست می آورد و به سوی مجهز شدن به شناختی می رود که جوهر به دست آمده از آن زمینه و ایمان را شکل ببخشد.

شاعری واقعی اوجی از صدای همیشه آغاز می شود و این کتاب، کتاب تولد دیگر اوست. [...]

برای معرفی زمینه فکری اوجی، فکر می کنم همینقدر کافی باشد. می شد درباره تمثیل های شعر او بیش از این سخن گفت، می شد در جستجوی این برآمد که کلماتی نظیر زخم، چاه، برف، دایره، شراب، گیاه، آب، بهار، غریب و خورشید در شعر او به چه معانی گوناگونی به کار می روند. می شد بر او عیب گرفت. می شد نداشتن کلمات کافی، ابزار لازم، کمبود مضمون، پرداختن به تمثیل های قدیمی و برداشت های قدیمی را به رخ کشید. می شد به بعضی موارد استفاده از کلمات، به بعضی تصاویر معشوش، به بعضی ساختمان های بی تناسب، به بعضی بی دقتی ها و نظایر آن اعتراض کرد. می شد به او گفت که باید نگران زبان بازاری و رایج شعر امروز باشد. می شد نشان داد که چگونه از زبان اخوان آغاز کرده است و از فروغ فرخزاد و سهراب سپهری گذشته است، زبان روایی را تجربه کرده است، با زبان سپانلو آشنائی یافته است و به قلمرو آزاد پا گذاشته است.

اما بر این همه نیازی نبود، چرا که برای آشنا شدن با شعر اوجی همین مقدار کافی به نظر می رسد. بقیه بسیاری از این زحمات می ماند برای خواننده. به اوجی تبریک می گویم، [...] به شرط آنکه ایمانش را در روزنامه بازی و احیاناً شهرت طلبی بر باد ندهد. انشاء الله.»<sup>۲۳</sup>

رایا و راز گل سرخ / محمدرضا فشاهی

فشاهی، محمدرضا / رایا و راز گل سرخ. - تهران: بی نا، اسفند ۱۳۴۹، ص ۱۰۰.

از شاخه های بارآور موج نو، یکی، رایا و راز گل سرخ بوده است؛ اگر

چه فشاهی در پاره‌ئی از مقاله‌ها به شعر موج نو و حتی شاعران آن می‌تازد و شعرشان را هذیبانی بی‌ربط می‌داند. ولی واقعیت تطور شعر نو نشان می‌دهد که حتی اگر فشاهی در سرودن اشعار رایا، نه تحت تأثیر موج نو، بلکه مستقیماً متأثر از شعر فدربکوگاریسیا لورکا بوده باشد، نوعی از این تأثیر، پیشتر از او، در شعر شاعران موج نوئی بروز کرده بود. با این تفاوت که آنان فقط سوررئالیسم منطق‌گریز را در اشعار لورکا دیده بودند؛ و فشاهی، خونی را هم که در اشعار متلاطم لورکا جاری بوده است دیده بود.

او - چنانکه در مقالات و مصاحبه‌ها و کتب تاریخش پیداست - مدافع شعر متعهد جامعه‌گرا بود و نمی‌توانست شعری بی‌محتوای هدفمند را بپذیرد. شعر او، (بی‌آنکه به خودی خود ارزشی شمرده شود) مرز شعر متعهد و غیرمتعهد، و برآیند زیبایی‌شناسی دو گونه شعر دههٔ چهل بود. و بدین لحاظ با شعر مجید نفیسی همانند بود.

دو شعر از مجموعهٔ رایا را می‌خوانیم:

۱

آنگاه

که بر صندلی سپیده

آرسیده‌ای آرام

و زنجیر

بر پایت حلقه می‌بندد.

آنگاه

که بر صندلی سپیده

آواز باد و باغ

می‌خوانی

و عطر شمعدانی

خود خاطره‌ای است

به بارهٔ عشقی

در بعد از ظهر.

این باغ خاکستر می‌ریزد

آرام می‌ریزد

بر بام فریادت،

مانوشاک!

پس

چشم می‌گشائی در باد

آفیلیا،

و در می‌یابی

دیری است

هملت آرمیده

و غبار خون

بر دست‌هایت می‌نشیند.

سپیده‌دم

برای بهمن روشن

حق گریستن تو

در سپیده‌دم تیرباران بود

مردها با عطر و گل می‌گذشتند

تا تن مشبک‌شان را

در آفتاب عتیقه کنند.

حق گریستن تو

در سپیده‌دم تیرباران بود

شب با قطارها می آمد  
و شراب های خانگی کهنه می شد  
عمر باطل می شد  
گل قرنفل رنگ نداشت  
و مرگ، عزیزم!  
نارنج و شکوفه نمی شناخت.

شب با قطارها می آمد  
شراب های خانگی کهنه می شد  
که ناگهان  
همه شاعران  
از بالکن ها  
افتادند.

حق گریستن تو  
در سپیده تیرباران بود  
عمر باطل می شد  
گل قرنفل رنگ نداشت  
و مرگ، عزیزم!  
نارنج و شکوفه نمی شناخت.

نَفْسِ زَیْرِ لَخْتِگی / احمدرضا چه که نی

چه که نی، احمدرضا / نَفْسِ زَیْرِ لَخْتِگی. - اهواز: بی نا، ۱۳۴۹، ۹۰ ص.  
احمدرضا چه که نی از شاعران مطرح و محبوب شعر حجم بود و نَفْسِ  
زَیْرِ لَخْتِگی از معتبرترین کتاب ها برای شاعران این گروه به شمار می رفت.  
نَفْسِ زَیْرِ لَخْتِگی، شامل سی و یک شعر بود که در صفحه فهرست،

زیر عنوان «تپش‌ها در روند زمان» از آنها نام برده شده بود؛ اشعاری که آشکار می‌کند «شعر حجم» نام دیگر «موج نو» است. شعری از این مجموعه را می‌خوانیم.

مرگ، هشتی

باد گُشنده

از پنجره به سوت ناپایای اشباح نیم شب

خم شده است

و دو معبر از سوزندگی عرق قطره قطره

در خاطره عصر

جان می‌گیرد.

دست‌هایی که با لمس تنها یک مهتاب

کبود شده‌اند

— بر دیوار —

اکنون

درین لابه‌لایی سکوت بر

با دم باد می‌جنبند

آویخته رنج

از شاخه‌های نظم گرفته ستارگان

با ترنج‌هایی از الوان سیال!

بوها با تصاویر متصاعد می‌شوند

آنچه می‌برند

زایش تردیدهای یکسره

از دل‌های بی‌افسون

و رفتگی ست -  
صدای نرم لبانی که باز ایستد  
غم چشم‌ها را جلا دهد  
در غروب‌های پیوسته  
فراز  
بام‌های گنبدی بدانند و درنگ کند.

اینک چشم‌های گدازه‌گیر من  
که گردش مداوم سحر شده‌شان  
- سفر جاذب واقعیت رؤیا -  
از نفس‌های خشکیده است

گیاه رشته گیاه رشته  
شکل‌های درهم شونده از پیش خواب.

چه آرام  
با وزش باد  
دودی از تصویر نابودی برخاست  
و در درون شگفت‌بودی  
- که جنبشی نافذ داشت -  
نشست!

### انسان شیشه‌ئی / هوشنگ صهبا

صهبا، هوشنگ / انسان شیشه‌ئی. - تهران: رز، پائیز ۱۳۴۹، ۲۰۵ ص.  
انسان شیشه‌ئی، مجموعه‌ئی از اشعار نیمائی، رباعی و موج نو (یا شعر  
حجم) بود با تمام خصوصیات شعر حجم همان زمان که پیش از این به  
تفصیل از آن صحبت شد.

شعر صهبا مورد تأیید گردانندگان شعر حجم بود.  
دو شعر از این مجموعه را می خوانیم.

### شعری برای زمزمه

۱

اکنون مرا فرود بیاور  
زیرا معراجی در کار نیست  
و نفیس تنفس در میان یاس های عطرآلود ابر  
هر سینه‌ئی را که احتمالاً علیل باشد هراسناک می سازد  
زیرا  
اسحاق نیوتون  
مرا  
به زمین  
مصلوب  
کرده  
است

و هر پرنده‌ئی  
به خاک  
برمی‌گردد

۲

اکنون  
ای مهربانی  
ای ادامه  
رگ های آبی من  
در مهتاب



ای  
ژر  
فا  
ی  
ژرف  
ترین  
ژر  
فا  
ها

ای که چشمانت از سکوت بود  
و لبانت طعم گس گیلان‌های نورسیده را به من می‌بخشید  
اکنون گیاهی شده‌ام یا جمادی یا حیوانی که  
در سکوتی ابدی  
صدای مهربانی تو را می‌شنود

مرا - عروج اگر نه - عزیمتی اعطا کن

۳

اکنون  
حیات جنگلی‌ام را  
به باد مهمان کن  
زیرا که دست بلند باد  
مرا تا کرانه  
خواهد بُرد

۴

اکنون میان رودخانه موسیقی

مرا سرودی کن که نام ندارد  
و هیچ حافظه‌ئی را به خود نمی‌خواند.

۵

اکنون

مرا

درین مصب هماوازی

از دست خاک‌ها

رهائی ده

تا سبز عاشقانه چشمانت را

در تمام آب‌های جهان

زمزمه کنم.

### سرود آخر

۱

در فصل بنفش هستم که مرگ

از تالارهای آبی می‌گذرد

تا

گیسوانم را

با یاس‌ها و یاسمن‌ها

بیاراید

۲

از پنجره‌ام به آفتاب نگاه می‌کنم

که خمیازه می‌کشد. دندان‌های

پوسیده‌اش را می‌بینم.

اسم همه میوه‌ها را

فراموش می‌کنم.

۳

مرگ، موسیقی را در خورجینش  
می‌گذارد. می‌آید بر نیمکت‌های  
عمومی کنار من می‌نشیند. می‌گوید  
بتهوون همیشه در فضا جریان دارد.

۴

مرگ می‌خواهد گل‌های سرخ شعرهای  
مرا بچیند. می‌گویم گل‌ها را فراموش  
کن ساعت‌ها را بشکن.

۵

زمین چون زخمی عمیق بر کهکشان  
فرود می‌آید و من در فصل بنفش  
هستم که از پنجره‌ام به آفتاب  
نگاه می‌کنم.

۶

و آفتاب، سه‌سالاری خسته  
است که از کارزار می‌گریزد،  
همچون پناهگاهی که خود پناه بجوید.

۷

نگاه کن:  
خاکستر مرا تسخیر می‌کند  
از تالارها پیرس:  
تابوت من کجاست.

۸

تشنه‌ام. تشنه‌ام  
انسان که پنداری

از نمکزار می‌گذرم.

۹

مرگ برآیم شیر قهوه می‌آورد  
می‌گوید همه رنگ‌ها را تجربه کن.

۱۰

شفاف می‌شوم.

مجموعه‌های دیگری که در سال ۱۳۴۹ مورد توجه قرار گرفتند، عبارت بودند از:

سرخ‌گیلاس‌های کال از فرهاد شیبانی، مرگ ماهی‌ها از نعمت‌الله اسلامی، اضطراب در کعب دیواره‌های شیشه‌ئی از ضیاء‌الدین ترابی، الف. ل. م. از علیرضا نوری‌زاده، که از هر مجموعه چند شعر می‌خوانیم:

سرخ‌گیلاس‌های کال / فرهاد شیبانی

شیبانی، فرهاد / سرخ‌گیلاس‌های کال. - تهران: جوانه، فروردین ۱۳۴۹، ۱۴۰ ص.

در خوشه‌های سوگلی زیتون

در من هزار طاقه پریدن هست

می‌خواهم

با هفت حرف آبی

فواره‌ها بنا کنم از آواز

یادت هست

آن شب که آسمان مه‌آلوده

چریان گله‌های سپید ستاره بود

من تو سن جوان ضرورم را  
هی کردم؟

آه ای نیاز سوگلی  
چندانکه دیدگان تو تمنا کند  
بر بام خانه موکب باران‌هاست

ای خواهر  
ای در پناه یاد تو شادی‌ها  
در خوشه‌های سوگلی زیتون  
آن سایه‌بان سبز شفاعت را  
بریاکن  
تا این پرنده - بال و پرش خونین -  
تا التیام زخم بیاماید

با من حکایت از گذر آهوان مدار  
آن دشت‌های سبز قبا بر دوش  
در خاطر صحرای سوزان‌ست  
بگذار بوسه - واژه نازای زخم و خنجر -  
بنشانند اشتیاق گلوگاهم

گو! داریست نور برافرازند  
کان سرو تابناک  
گذر دارد.

**آشتی را مژده‌ئی فرمای**

یاد تو خیزابه‌های وحشی دریا  
 هر زمان گهواره جنبانم  
 بی تو آن پائیز غمگینم که با نجوای گرم موکب باران  
 گوش خوابانده  
 بی تو آن گم کرده ساحل زورق بی بادبانم من  
 غرقه در گوداب رؤیاها

ای شبان واژه‌های من  
 با فلوت اشتیاقم نغمه خوانی کن  
 قصه‌های روستای مهربانی را

ای توام باران پائیزی  
 با کویر خشک اندوهم برانگیزان  
 رویش گلپونه‌های شادمانی را

**آشتی را مژده‌ای فرمای**

چشم‌های خیره بر راهم  
 برگ‌های زرد باران خورده را ماند  
 در گذار باد پائیزی

آه

می شود آیا؟

می شود آیا که تو بر سینه بنشانی گل داودی قرمز

و دوباره سوی من آئی؟  
من فلوت اشتیاقم را پر از آوازهای بوسه خواهم کرد  
تا به هنگامی که چونان ابرهای سرخ پائیزی  
با افق‌های سیاه دیدگانم

راه می‌جویی

بر درختان سهی قد

نیاز من

فرود آئی

من یکایک برگ‌هایم را  
در حفاظ شاخه‌هایم لانه خواهم ساخت  
تا به هنگامی که چونان بادهای چابک مزده  
در کنار مهربانم

راه می‌پوشی

دوستی را خیمه افرازم و از هر در به گرمی گفتگو داریم

دردانگیز است

زردیِ برگانِ باران خورده‌ام بی غمگسار باد

آشتی را مزده‌ای فرمای

آشتی را مزده‌ای فرمای

پائیز ۴۵

مرگ ماهی‌ها / نعمت‌الله اسلامی

اسلامی، نعمت‌الله / مرگ ماهی‌ها. - تهران: پندار، بهمن ۱۳۴۹،  
ص ۸۰.

## وصلت

برای جلال آل احمد

وصلتی نیست مرا

با شمایان که وقیحانه به من می نگرید

با شمایان که مرا می پائید

چشم هاتان پر از آتش بادا...!

چه شکوهی ست

— در این خانه که می جنبانید

همه سرهاتان را

مثل بز

ابله وار

که نه از بارانید

و نه هیارانید

— گرچه از طایفه طراران —

من به «نفرین زمین» معتادم

تو به نفرین غروب

و غروب‌ی که هیولائی بود

لنگر انداخته در وسعت شهر

لنگر انداخته در شهر غروب

لنگر انداخته در من فریاد

من چه مایوسم و

مایوسم و

مایوسم، حیف!

تو چه تنهائی و



## تنهائی و

### تنها هستی

من چه بد می میرم

زیر باران که غمستان شما را پر کرد

تو چه بد می مانی

با هوائی که تو را

تا در دروازه فریاد رساند

و صدای قدمت گفت که:

— زنجیرستان...

من دلم سخت فروریخت

گریست.

## دختر و ماهی

ابرهائی که پر از باران بود

کوچ کردند و زمین

از هوس باران سوخت

و درختان و چمن

و آنچه از خاک سر آورده برون

همه افسرده کنون

چشم در چشمه خشکیده نشست

و من از پنجره همسایه

مرگ ماهی ها را

به وضوح دیدم، دیدم

حوض خالی شده بود

دخترک در پی ماهی می گشت

اضطراب در کعب دیواره‌های شیشه‌ئی / ضیاءالدین ترابی  
ترابی، ضیاءالدین / اضطراب در کعب دیواره‌های شیشه‌ئی. - تهران:  
ارغنون، زمستان ۱۳۴۹، ۱۰۰ ص.

خورشید را غربال می‌کردند

در نیمروز چشم گربه‌ای

ایستاده‌ام

و سایه‌ام

به سایبان چرمی کفش‌هایم

می‌اندیشد.

اضطراب سرانگشتانم را

به دیواره‌های شیشه‌ای سلولم می‌بخشم

دیواره‌های شیشه‌ای می‌لرزند.

خورشید را غربال می‌کردند

به گاه

که در استوای مردمک گمنامی

جوانه زدم

خورشید را

غربال

می‌کردند.

در تاریکی رگ‌هایم

سپی سرخ روئید،

به مردمک‌های زن پناه بردم  
و زن  
گیسوانش را بر من بارید.

در گیسوان افشان  
خورشید را  
گم کردم.

وقتی که سیب پوسید  
و گیسوان پریشان با باد رفت  
به مردمک چشم گریه  
پناه آوردم.

زنی  
برهنگیش را  
بر رگ‌هایم بارید  
و سیب سرخ سقوط کرد.

در مردمک چشم گریه ایستاده‌ام  
و دیواره‌های شیشه‌ای  
از اضطراب سرانگشتانم  
می‌لرزند.

از سفر خورشیدی  
در فرصت شکفتن یک گل  
پرنده‌ای با بال‌های خونین

از سفر خورشیدی می آید،  
و کودکی  
نان شیرینیش در دست  
با سنگان و لگرد  
از خواب های سنگی مادر بزرگش  
می گوید.

در فرصت شکفتن یک گل  
یک قطره خون  
از بال های پرندۀ خورشیدی  
نان شیرینی کودک را  
رنگین می کند

و سگ ها  
پارس کنان  
به دنبال سایه پرندۀ می روند.  
آنگاه،  
با صدای سرفه های مادر بزرگ  
ذهن کودک  
از بال های پرندۀ خورشیدی  
به روی نسخه پزشک  
می ریزد.

الف. ل. م. / علیرضا نوری زاده

نوری زاده، علیرضا / الف. ل. م. - تهران: بی نا، ۱۳۴۹،

## فصل تو

فصل تو می نشیند در گل  
فصل تو با هوای تب آلوده  
و مهتر شهیدان  
آن رند آفتاب نظر  
در شامگاه بادیه تکرار می شود

چون دست می برم  
بر دفتر قدیمی تاریخی  
شکلی از انبعاث  
تحریر می شود

- فصل تو می نشیند در من -

و من،

- این قیسی خواب رفته -

شعر بلند و محکم اهرام را

می خوانم

پیروز می رود

این مهتر شهیدان

روی لبش نشسته «مزامیر»

و انعکاس چشمش

در شهر مردگان اساطیری

و مومیایان دل افسرده

خورشید می شود

این نصرت خجسته فرخ فال

شعر لطیف بادیه،

از اشتیاق چشم که لبریز می شود،  
 همراه دوست در سفر عشق می رویم  
 و دوست  
 آن مهتر شهیدان  
 سر می دهد به نغمه چاووشی  
 خوابی چنین که سینا دارد  
 دردی چنین که  
 - دریا -

این شاعران خسته چه می گویند؟  
 این شاعران مست صحاری  
 از سینه های خفته به تاریکی<sup>۱۰</sup>  
 «آن شعله های جادویی آرزو می آید»

اکنون تمام قافله سالاران  
 در سایه ساریاد تو اطراق می کنند  
 تا مهتر شهیدان  
 در میل اشک  
 حزن تن شکسته خود را  
 برگیرد

### مؤخره

ابر شکوفای چشمت، آب ندارد  
 و اینهمه اندوه،  
 راه گریزی به سوی خواب ندارد

\* در میان تاریکی مطلق، شعاع آرزو، بالا می رود؛ لحظه ای از خطا - ابو خالد.

مرحمت دست‌های مردمی تو،

«سدره» شکسته

گرمی دست تو را، شهاب ندارد.

شوکت تاریخ گیسوان تو شبگون

دست مرزاد،

عمر فراق تو را، حباب ندارد.

لمحه‌ای از آفتاب در تو نشسته

دست به رخ گیر روز وصل که شبکور

بهر نظر کردن تو تاب ندارد.

رزم لبان ترا نظاره گرم من

این گل خونروی

جز لب گرم من، احتجاب ندارد.

### جدال قلم: شعر متعهد، شعر غیرمتعهد

در سال ۱۳۴۹ بحث شعر متعهد و شعر غیرمتعهد در مجلات و محافل روشنفکری به اوج می‌رسد. نشریات رسمی، عمدتاً عرصه فعالیت هواداران هنر غیرمتعهد، و کانون‌های دانشجویی و دانشگاه‌ها و مدارس مدارس عالی، محل فعالیت هواداران هنر متعهد و سخنرانی هنرمندان انقلابی در دفاع از شعر متعهد می‌شود.

از دفاعیات جالب توجه شعر مجرد و غیرمتعهد، مقاله یدالله رؤیائی با نام عبور از حجم در بررسی کتاب؛ و از سخنرانی‌های مشهور آن سال‌ها در دفاع از شعر متعهد، سخنرانی نعمت میرزازاده (م. آزر) تحت نام پایگاه شعر - یا شعر مقاومت، شعر تسلیم، در دانشکده فنی دانشگاه تهران بود. تاریخ نگارش عبور از حجم، دیماه ۱۳۴۹؛ و تاریخ سخنرانی شعر مقاومت، شعر تسلیم، بهمن ماه همین سال بود.

به دلیل اهمیت مقالات مذکور در شناخت بی‌واسطه دو نظر، بخش اعظم این مقالات را ذیلاً می‌آوریم. نخست پایگاه شعر، مقاله م. آزرَم را می‌خوانیم.

## پایگاه شعر

### شعر مقاومت، شعر تسلیم

(در دفاع از شعر متعهد)

م. آزرَم

بهمن ماه ۱۳۴۹

«موضوعی که می‌خواهم در اینجا راجع به آن صحبت کنم توضیحات مختصری است درباره شعر فارسی معاصر و برخی مسائل مربوط به آن که فکر می‌کنم عنوان کردن آنها برای روشن شدن چند سوء تفاهم در مسائل شعری معاصر بی‌فایده نباشد. انتخاب این موضوع به این جهت است که در دهساله اخیر، گرایش به شعر - چه به لحاظ حجم و چه به لحاظ زمینه‌های مساعد تجلی آن در روزنامه‌ها و مجلات و مجالس شعرخوانی - فزونی مطلق شعر را به دیگر فرم‌های ادبی نشان می‌دهد. به طوری که ظاهراً تولید شعری ما هم در مقایسه با دهه‌های پیش و هم در مقایسه با دیگر فرم‌های ادبی، وجه شاخص پدیده‌های ادبی ما بوده است و به لحاظ حجم، در شعر، کلی تولید اضافی هم داشته‌ایم، به قیاس درآمد سرانه ملی. و معلوم است که در چنین سال‌هائی، خواه و ناخواه، اینجا و آنجا حد و رسم‌هائی هم درباره شعر معاصر اظهار شده و گفتگوهای درباره ماهیت شعر، محتوی و فرم، ارزش‌های ذاتی و ارزش‌های غیرذاتی در شعر، شعر روز و شعر همیشه، شعر و شعار، مخاطب شاعر و این قبیل، درگرفته و خود این مقوله نقد و مصاحبه‌ها نیز جایی تقریباً هم حجم شعر برای خود دست و پا کرده است. بنابراین حالا که به هر تقدیر چنین



واقعیتی به صورت یک ابتلاءِ ذهنی در سطح تقریباً تمامی نثریات به وجود آمده است، جا دارد به اختصار مشخصات کلی این پدیده، یعنی شعر معاصر را همانطور که هست، بشناسیم؛ لااقل از نقطه نظری که من می‌خواهم مطرح کنم، بشناسیم. فعلاً کاری به این نداریم که چه باید باشد. همین قدر که معلوم شود شعر معاصر چه می‌گوید، و آنچه می‌گوید رابطه‌اش با جامعه چگونه رابطه‌ای است و نتیجتاً در خدمت کدام جهان‌بینی است، منطقی‌تر راه برای نتیجه‌گیری‌های بعدی هموار خواهد بود. چون شعر به هر تقدیر به عنوان جزئی از فرهنگ جامعه، با اثر وجودی خودش، ارزش‌هایی را خلق و ارزش‌هایی را نفی می‌کند، می‌خواهیم بدانیم سنگرهای آن کدام است، و چون در شعر معاصر به نسبت شعر گذشته فارسی، تحولی در جهت‌گیری آن به وجود آمده که به نظر من موجب اصلی کشمکش‌هایی است که در تعاریف و حدود شعر به وجود آمده است، همین تحول و جهت‌گیری است، و من این دوگانگی در جهان‌بینی شعر معاصر را، به شعر مقاومت و شعر تسلیم، تعبیر می‌کنم. می‌خواهیم ضمناً حرف حسابِ اصحابِ دعوا نیز روشن شود. [...] در توضیح این دو اصطلاح قراردادی می‌توانیم به جای عنوان شعر تسلیم بگوئیم، شعر ستایش قدرت‌های حاکمه، شعر ارتجاعی، شعر غم‌های بی‌غمی، شعری که نتیجتاً از عوامل بازدارنده فرهنگی است و به جای شعر مقاومت می‌توانیم شعر سازنده، شعر متعهد، شعر مردمی، شعر غم‌های ضروری؛ شعری که نتیجتاً در حرکت تکاملی جامعه موثر است. در تمام طول عمر هزار و صد ساله شعر فارسی بعد از اسلام این تفکیکی موضوعی معتبر است. البته به لحاظ تقسیم‌بندی تاریخی دوره‌هایی داریم که شعر مقاومت به اعتبار داشتن شاعران بزرگ غلبه معنوی دارد، مانند قرن چهارم و پنجم (فردوسی و ناصر خسرو)؛ یا دوره مشروطیت. منظور این است که در اینجا نمی‌خواهیم بگوئیم در چه دوره‌ای مطلقاً شعر مقاومت داشته‌ایم و در چه دوره‌ای مطلقاً شعر تسلیم.

تقسیم‌بندی زمانی برای اینکار معتبر نیست؛ چرا که همزمان با فردوسی به عنوان شاعری که بیش از دیگر شاعران برای ما تاریخ ساخته است (اینکه می‌گویم تاریخ ساخته است منظورم سرودن شاهنامه نیست، بلکه آن شکل از جامعه ایرانی است که تأثیر شاهنامه در به وجود آمدنش انکارناپذیر است) همزمان با چنین شاعری، عنصری‌ها و فرخی‌ها و منوچهری‌ها نیز داشته‌ایم و همزمان با ناصرخسرو، انوری‌ها و باباطاهرها.

خیلی روشن است که اقلیتِ حجمی شاعرانِ مقاومت نسبت به شاعران تسلیم در طول این هزار و صد سال نشان دهنده این واقعیت است که اساساً حوزه فرهنگی جامعه با قدرت‌های حاکمه سازش و تبانی داشته، نه اینکه چون مبارزه‌ای در بطن اجتماع وجود نداشته یا کمتر وجود داشته، به این جهت شاعر مقاومت نداشته‌ایم؛ یا کم داشته‌ایم، وقتی تاریخ کشورمان در دست است و سراسر این تاریخ فریادنامه بطن محروم جامعه ماست، وقتی سراسر این تاریخ گواهی می‌دهد که شورش‌ها و نهضت‌ها و مبارزات خشنی در بطن محروم جامعه نسبت به قدرت‌های حاکمه وجود داشته، آنوقت چگونه می‌توانیم ادعا کنیم که کم داشتن شاعرانِ مقاومت، به علت فقدان درگیری‌های اجتماعی بوده است؟ جای چانه زدن نیست که شاعران در این دوران طولانی - مانند دوران معاصر - به عنوان یک انسان در قشر فرهنگی جامعه برای خود رسم و راهی داشته‌اند. البته در دو جهت مخالف: راهی به قصر و راهی به کوچه. این جریان، یعنی این دو جهان‌بینی در شعر فارسی تا به امروز نیز هست. با این تفاوت که از مشروطیت به بعد، به علت سرایت بیشتر مبارزه در حوزه فرهنگی جامعه و نتیجتاً در شعر، مسئله تعهد و بررسی رابطه شاعر با مسائل اجتماعی در نقدالشعر کم و بیش مطرح شده است. والا قرن‌های قرن شاعران تسلیم با تلقی شغلی از شعر، یا مشغول مدح‌گستری قدرت‌های حاکمه بوده‌اند و یا برای خودشان دلی دلی می‌خوانده‌اند و به

هر تقدیر اساساً مسئله به این صورت مطرح نبوده است که کسی مزاحم آنها بشود و اعتراض بکند، اگر هم اعتراضی نسبت به نحوه جهان بینی شاعر بوده این اعتراض اثر وجودی اش در سطحی نبوده که شاعر تسلیم و قدرت های پشتیبانش نیازی به توضیح و توجیه داشته باشند. حالا با این شمای کلی که از شعر فارسی به لحاظ تفکیک موضوعی به دست داریم، با تاکید اینکه ملاک این تفکیک البته از جهت نوع رابطه با مسائل اجتماعی است، می توانیم به موضوع اصلی صحبت برگردیم، یعنی به آنچه در ابتدا گفتیم، می پردازیم به چند مسئله درباره شعر معاصر که درباره آنها سوء تفاهماتی وجود دارد.

این سوء تفاهمات چیست؟ از کجا ناشی شده؟

برای روشن شدن بیشتر مطلب تاکید می کنم که چون شعر مقاومت در زمان ما از طرفی با اقبال روشنفکران اخته نشده و از طرفی با اقبال عمومی در برابر شعر تسلیم عرض اندام می کند، خیلی طبیعی است که شعر تسلیم به دفاع از خود برخیزد و درست از نظر تاریخی همین جاست که مسائلی به عنوان شعر و شعار، شعر روز و شعر همیشه، تعهد، مخاطب شاعر در نقد الشعر مطرح، و ارزش های هنری مورد ارزیابی مجدد قرار می گیرد.

شعر مقاومت با خودش ارزش های تازه ای در نقد الشعر داخل می کند و شعر تسلیم می کوشد اعتبار این ارزش ها را تکذیب کند. طرفین متخاصم که البته ناسازگاری آنها با یکدیگر خیلی هم طبیعی است، هر کدام برای اثبات ارزش های خود دلایلی عنوان می کنند. مثلاً شعر مقاومت می گوید: شعر خارج از مسائل اجتماعی نمی تواند وجود داشته باشد. شعر تسلیم پاسخ می دهد: ارزش های ذاتی شعر برایش کافی است، مسائل اجتماعی به عنوان ارزش های خارجی برای شعر خوب الزامی نیست. شعر مقاومت می گوید: تو بدون من اصلاً وجود نداری، یعنی هیچ آفرینش هنری جدا از روابط اجتماعی نمی تواند به وجود بیاید. شعر تسلیم پاسخ می دهد: این حرف درست است، متها تأثیر من از جامعه

همین است که می‌بینی. شعر مقاومت می‌گوید: اینگونه تأثیر پذیرفتن از یک قسمت محدود جامعه نگرش انتزاعی است و به اکثریت ترکیبی جامعه هیچ ربطی ندارد. شعر تسلیم پاسخش از قبل آماده است، می‌گوید: مخاطب شاعر، شاعر است، هنر متعال را هیچوقت اکثریت جامعه هضم نکرده است و تو حرف مرا نمی‌فهمی. شعر مقاومت می‌گوید: آخر فلسفه وجودی تو چیست؟ شعر تسلیم می‌گوید: خودم. شعر مقاومت می‌گوید: پس بحث مسئولیت چه می‌شود؟ شعر تسلیم پاسخ می‌دهد: شعر به جز شعار است.

و ستازعاتی از این قبیل که به این دعاوی رسیدگی خواهیم کرد. به این دعاوی از این جهت باید رسیدگی شود که روشن شدن این دعاوی در جهت‌گیری شعر معاصر بی‌تأثیر نیست، مخصوصاً اینکه دعوا در شرایط نامساوی جریان دارد؛ یعنی شعر مقاومت چنانکه می‌دانید برای عرضه خودش و بیانی نظریش مجال مساعدی ندارد، اما شعر تسلیم همه تریبون‌های رسمی و ظاهراً غیررسمی را در اختیار دارد. مکان‌های کتبی و شفاهی آن محتاج نام بردن نیست. حالا مسائل مورد اختلاف را مطرح می‌کنیم، یا به تعبیری عام‌تر، مسائلی که در منازعه شعر مقاومت با شعر تسلیم در حوزه معاصر باید حل شود، می‌خواهم به این مسائل مورد تنازع پاسخ داده شود:

۱. آیا شعر می‌تواند در عین حال که به عنوان یک سلاح مبارزه فرهنگی به کار گرفته می‌شود، شعری دیرمان هم باشد، یعنی هم شعر روز باشد و هم شعر همیشه؟
۲. آیا مطرح شدن مسائل اجتماعی در شعر به زیبایی آن و در نتیجه به حوزه تأثیرش صدمه می‌زند؟
۳. شعار در شعر چیست و آیا این اصطلاح - که حربه شعر تسلیم علیه شعر مقاومت است - اساساً ناظر به کیفیت بیانی موضوع است یا خود موضوع.

۴. و سرانجام آیا اصولاً با مبانی زیبایی‌شناسی فرهنگی ارتجاعی می‌توان پدیده‌های هنری ضد این ساختمان را ارزیابی کرد.

حالا می‌پردازیم به پاسخ این سئوالات:

سئوال اول این بود که آیا شعر می‌تواند در عین حال که به عنوان یک سلاح مبارزه فرهنگی به کار می‌رود، دیرمان باشد؛ یعنی هم شعر روز باشد و هم شعر همیشه.

قبل از هر چیز تأکید می‌کنم، این وسواس جاودانگی در شعر، جوری یقه شعر معاصر را چسبیده است و او را از خیلی کارهای ضروری بازداشته، در حالیکه اساساً هیچ چیز به تعبیر فلسفی‌اش نمی‌تواند جاودانه باشد.

اما در پاسخ این سئوال، آری مشروط می‌گویم؛ آری مشروط یعنی چه. اینجا باید مقدماً توضیحی بدهم. توضیح اول اینکه خود این سئوال مربوط به کیفیت بیانی یا قدرت هنری بیان است. نه خود موضوع؛ چرا که صحبت از شعر است. هیچ موضوعی در شعر به اعتبار نفس موضوعی‌اش نه الزاماً می‌تواند دیرمان باشد و نه می‌تواند زود مرگ. یعنی اینکه این موضوعات نیستند که شعر را - توجه داشته باشید، فقط شعر را می‌گویم - زندگی طولانی می‌بخشد یا زود مرگی، بلکه کیفیت بیان شعری و میزان توانائی‌های هر شاعر است که می‌تواند در این قضیه نقشی داشته باشد. مثالی می‌زنم: شعر ناصر خسرو، هم سلاح مبارزه روز بوده است و هم تا امروز یعنی نهمصد سال متوالی خودش را به ملاک ارزش‌های شعر کلاسیک حفظ کرده است. در حالیکه همگان او از این بخت برخوردار نبوده‌اند. شعر ناصر خسرو هم سلاح زمان بوده و هم به نسل من رسیده است. صدای او را در شعرش شحنه نیشابور شنیده است و البته به گوشش گران آمده که دستور داده راوی شعرش را تکه پاره کنند. چرا، چون شعر ناصر خسرو سلاح مبارزه فرهنگی او بوده. به خاطر این که اگر مخاطب شاعر، تنها شاعر می‌بود (که گروه اندکی از قشر روشنفکران

است) منطقاً نمی‌باید شعر ناصر خسرو چنان ورد زبان شود و قدرت‌های حاکم از حوزه نفوذ شعر او چندان متوحش باشند که با راوی شعرش چنان کنند که گفتم. از طرف دیگر می‌بینیم شعر او به اعتبار قدرت‌ها و جوهرهای شعری در طول زمان خودش را حفظ کرده و به نسل ما رسیده است.

مثالی دیگر: تاریخ شعر فارسی گواهی می‌دهد که هم پیش از فردوسی و هم بعد از فردوسی شاعرانی به سرودن موضوعات حماسی و افسانه‌های ملی پرداخته‌اند. بهترین پیشینیان او دقیقی و برترین اقتداکنندگان او اسدی طوسی است. اما زبان فارسی، از مردم کوچک و بازار تا فضلالی ریش و میلیل‌دار، هیچ طبقه‌ای به جز فردوسی کسی را به عنوان گزارشگر بزرگ مقولات حماسی و میهنی نمی‌شناسد. می‌پرسم چرا؟ مگر نه این است که او و همگانش در موضوعاتی یکسان سخن گفته‌اند.

تاریخ حماسه‌مراثی در شعر فارسی گواه است که از شاهنامه ابوشکور بلخی پیش از فردوسی تا شاهنامه فتحعلی خان صبا نزدیک به زمان ما، کارنامه‌های فراوان میهنی سروده شده است، اما حتی نام بسیاری از آنها را من و شما نشنیده‌ایم. چرا؟ فردوسی شعرش سلاح مبارزه بوده، زیرا می‌دانیم کار عظیم او هم از نظر قدرت مسلط زمانه - یعنی دربار غزنه - مطرود شده است و خود او آواره و مختفی و هم قدرت روحانی زمان حتی بعد از مرگش به جرم رافضی بودن نمی‌گذارد در قبرستان مسلمین دفن شود.

این دو مثال از شاعران بزرگ گذشته که دیدیم شعرشان هم سلاح مبارزه زمان بوده و هم به برکت قدرت‌های خلاقه هنری و بیانی در زبان فارسی مخلد شده‌اند. و از طرف دیگر، شاعرانِ همدوره‌شان، شعرشان نه سلاح مبارزه بوده و نه در طول زمان توانسته است پایه‌های شعرایان تا نسل ما پیش بیاید. [...]

سؤال دوم این بود که آیا مطرح شدن مسائل اجتماعی در شعر به زیبایی آن صدمه می‌زند و از حوزه تأثیرش می‌کاهد؟ این سؤال را که پاسخ آن تا حدود زیادی ضمن پاسخ سؤال اول داده شد، بیشتر از آن جهت جداگانه طرح کردم که بارها شنیده و خوانده‌ایم که شعر تسلیم در توجیه برکناری خود از مسائل اجتماعی، به شعر دوره مشروطیت استناد می‌کند و می‌گوید: شعر مشروطیت به خاطر اینکه به مسائل اجتماعی روز پرداخته و این مسائل را عریان مطرح کرده است فاقد جوهر شعری شده و به همین علت به دوره ما نرسیده است و شاعران معروف آن دوره، مثل نسیم شمال، عشقی، عارف، فرخی یزدی، و لاهوتی شعرشان به ما نرسیده است، در حالیکه مثلاً شعر حافظ از ششصد سال پیش هنوز صدایش به گوش ما می‌رسد. ظاهراً حرف درستی است، اما فقط ظاهراً درست است. یادم هست این جمله را عیناً یکی از شاعران معاصر به من گفت که بله من صدای شعر حافظ را می‌شنوم اما صدای شعر مشروطیت را نمی‌شنوم. در پاسخ او گفتم بله این به خاطر آن است که در دوره شاه شجاع به سر می‌بری نه ستارخان؛ مگر از آن دوره چه چیزش باقی مانده که منطقیاً شعرش باقی بماند؟ پاسخ دیگر اینکه اگر گمان می‌کنی شعر شاعران مشروطیت به خاطر ابتلاء به مسائل اجتماعی از جوهر شعری دور افتاده و به همین علت به ادعای تو به دوره ما نرسیده است من می‌گویم در همان دوره شاعرانی بوده‌اند که شعرشان برکنار از این مسائل بوده و آنطور که تو می‌خواهی به نفس شعر و ارزش‌های ذاتی شعر پرداخته‌اند، آنها را به عنوان شاعران مطرح به من نشان بده. آنها کدام جهنم‌دره هستند؟ وصال شیرازی؟ رضاقلی خان هدایت، لله‌باشی یا فروغی بسطامی؟ - چند سال پیش و پس اهمیتی ندارد - چرا، ممکن است جایی مطرح باشند، چنانکه هستند، در خیل دیگر شاعران تسلیم، در جعبه آینه گل‌های کاغذی که همان برنامه گل‌های به اصطلاح جاویدان باشد.

می‌رسیم به سؤال سوم.

شعار در شعر چیست و آیا این اصطلاح که حربۀ شعر تسلیم علیه شعر مقاومت است اساساً ناظر به کیفیت بیانی شعر است یا خود موضوع. اینجا به سوء تفاهم یا مغلطۀ بزرگی می‌رسیم. مغلطه به این جهت که معنی شعار به طوری که این کلمه مورد استفاده قرار می‌گیرد این است که کسی موضوعی را صریح و عریان اظهار کند. توجه داشته باشید، این تعریف به چگونگی موضوع مربوط نیست، با نحوه بیان مطلب کار دارد. بنابراین وقتی شعر تسلیم به شعر مقاومت می‌گوید تو شعار هستی نه شعر، ضمناً دارد می‌گوید به این علت به تو حمله می‌کنم که حرفت را صریح می‌زنی در حالی که زبان شعر کنایی و غنی باید باشد، نه زبان روزنامه خبری. اما مسئله این است که اگر موضوعی را با زبان صریح و عریان عنوان کردن شعار است و نه شعر، بنابراین شعر تسلیم در زمان ما یکسره شعار است چرا که از همه تربیون‌های شفاهی و کتبی مجاز، سرگرم بیان عریان مسائلی رختخوابی است. چطور شد وقتی تو شعر تسلیم درباره مسائلی از سر به پائین به فصح‌ترین زبان که چه عرض کنم، به فجیع‌ترین بیان، که هیچ روسپی حاضر نیست واژه‌هایت را به زبان بیاورد با صدای بلند اندامت را به حراج می‌گذاری، اینها شعار نیست، اما اگر شعر مقاومت از مسائلی مربوط به سر و مغز سخن گفت آنوقت می‌شود شعار و نه شعر. اگر این شعار است پس معلوم می‌شود تو با شعارهای سازنده دشمنی و نسبت به شعارهای جنسی موافق. اینجا است که معلوم می‌شود تو به عنوان هنر شعر، داری نان به کدام تنوری می‌زنی.

سؤال چهارم و آخرین این بود که آیا می‌توان با مبانی زیبایی‌شناسی

فرهنگی ارتجاعی، پدیده‌های هنری ضد این ساختمان را ارزیابی کرد؟

پاسخ یک کلمه است: «نه»؛ زیرا هم اساساً مبانی زیبایی‌شناسی مانند

دیگر جلوه‌های فرهنگی و ذوقی مبتکر است و هم اینکه هنری را که

اماساً با ساختمان جامعه تو طرف است، چگونه می‌خواهی با معیارهای



خودت ارزیابی کنی. مخاطب شاعر هم الزاماً شاعر نیست، یعنی هیچ لازم نیست شعر تسلیم از شعر مقاومت خوشش بیاید، مخاطب شاعر همه مردم هستند که به زبان فارسی سخن می‌گویند.

اینها مسائلی بود که می‌خواستم روشن بشود. و به عنوان آخرین توضیحات اضافه می‌کنم که مخالفت با نیما هم که در آغاز با شدت و همراه با تمسخر انجام می‌شد و هنوز هم به نوعی می‌شود از مقوله مخالفت شعر تسلیم با شعر مقاومت است نه از مقوله مخالفت شعر کهن با شعر نو، به اعتبار فرم تازه آن؛ یعنی نیما به خلاف مشهور، به خاطر سنت‌شکنی در فرم شعر فارسی - که البته بسیار هم لازم بوده - مورد مخالفت و ناسزاهای اعوان و انصار قدرت‌های حاکم قرار نگرفته بلکه به خاطر مضمون و جهان‌بینی شعرش باید طرد می‌شده است. والا قدرت‌های حاکمه آنقدر افعال لازم دارند که به افاعیل عروضی کار نداشته باشند. او نسبت به مضمون و جهان‌بینی شعر حساسیت دارد نه به فرم آن. و یادمان باشد که شعر امروز فارسی در مجموع از شعر نیما به لحاظ مفهوم، خیلی دور شده است. و اگر می‌بینید با شعر امروز ظاهراً مخالفتی آنچنان نمی‌شود بلکه برای اکثریت آن که شعر تسلیم باشد مجال هم می‌دهند، به خاطر همین خاصیت بی‌خاصیتی اوست، به خاطر بی‌آزار بودن اوست، به خاطر تسلیم بودن اوست به خاطر اشتغال اوست به مفاهیمی که برایش درست کرده‌اند، والا به مجرد آنکه چموشی کند حق حیات نخواهد داشت. نمونه‌هایش را می‌دانید.

پیش از آنکه حرفم را تمام کنم این نکته را هم بگویم که شعر تسلیم حواسش را جمع کند که زمانه خیلی عوض شده است؛ یعنی اگر تا ده سال پیش در برابر شعر مقاومت لبخندی فیلسوفانه به لب می‌آورد که شعر را با مسائل اجتماعی کاری نیست و همه سیکل دوم دبیرستان‌ها را من در اختیار دارم و مرتباً دیوان‌های بستریات بیرون می‌داد و با اقبال نسبی نوجوانان و جوانان مواجه می‌شد، حالا در عمل دچار اشکال شده

است. [...] زیرا هم مشتریان آنها که با تصور لذات جوانی در شعر تسلیم دلخوش بودند حالا برای شان هزارگونه واقعیّت عینی همان لذات را درست کرده‌اند - و آنجا که عیان هست به بیان احتیاج نیست - و هم به علت تشدید تضادها و درگیری‌های اجتماعی، بسیاری از همان مشتریان نیز به گروه کثیر جوانانِ درست‌اندیش و فهیم و مسئولیت‌شناس پیوسته‌اند که دردها و غم‌های ضروری و انسانی دارند و لاجرم خوراک فکری مناسب می‌خواهند. کتاب‌های شعری که شما دانشجویان می‌خرید و می‌خوانید می‌تواند آمار خوبی در صدق این واقعیّت و هشدار جدی به شعر تسلیم باشد.

با اجازه‌تان حرف‌هایم را خلاصه می‌کنم و به این عرایض پایان می‌دهم:

۱. شعر می‌تواند در عین حال که به عنوان یک سلاح فرهنگی به کار می‌رود، دارای ارزش‌های شعر باشد.

۲. وسوای شعر تسلیم از اینکه مسائل اجتماعی به زیبایی شعر صدمه می‌زند و باعث جوانمرگی می‌شود پنداری نادرست است و در واقع توجیه‌گریز خودش از تن دادن به مسئولیت است.

۳. شعار در شعر ناظر به کیفیت مبانی است. هم شعر تسلیم می‌تواند شعار باشد و هم شعر مقاومت، و از این جهت نباید به شعر اجتماعی حمله کرد.

۴. مخاطب شاعر تنها شاعر نیست بلکه همه مردمی هستند که با همان زبان سخن می‌گویند.

۵. شعر معاصر به اعتبار مفهومی در سطوح بسیار وسیعی از شعر نیمائی دور افتاده است. و منرا انجام، شعر زمان ما و شعر همیشه، شعر مقاومت است، نه شعر تسلیم.<sup>۲۴</sup>

مقاله دوم، در دفاع از شعر غیر متعهد، و از یدالله رؤیائی است. همو

که نوشته بود: «شعر حجم | موج نو، شعر غیرمتعهد | از دروغ ایدئولوژی و از حجره تعهد می‌گریزد».

یدالله رؤیائی بانی نقد فرمالیستی در ایران و یکی از آگاه‌ترین متقدین دههٔ چهل بود.

## عبور از شعر حجم

یدالله رؤیائی

دیماه ۱۳۴۹

«شعر به زندگی خودش ادامه می‌دهد و تنها است. درهای سیاه و دردهای سیاه. در او و با او است که کسی چهرهٔ واقعی‌اش را باز می‌یابد. با اینهمه همه از شعر بی‌خبرند و گویا به شوخی‌اش گرفته‌اند. پس اینکه خودش را خوب برافراشته و نگه داشته است خبر از چیزی مرموز است. با وجود ثقل سنگین دنیائی که دوست داشتش دیگر چندان آسان نیست، باز شاعران از پا نشسته‌اند و در همه سوئی تونل‌هاشان را حفر می‌کنند. ادیبان پاسدار و دریانان ادبیات آرامند و آنچه مانده‌اند که انگار همیشه حق با آنهاست. و کاملاً حق با آنها است. و در این میان آنچه از شعر برمی‌جهد و از شاعرانی که به شعر زندگی می‌دهند، کشف نقطه‌هائی در اوج است که بر آن تپش‌هائی اصیل و نیالوده، حیاتی مشترک دارند.

برای من انبوه دفترهای شعر ماه‌های اخیر را فرستاده‌اند و دریغ پراکندگی در چهارسوی کشور را. و ناگاه اولین خطی که از برابر چشم می‌گذرد: شاعران تنه‌ایند و نمی‌دانند چگونه همدیگر را بیابند. در خوب‌ترین شعرها خلاء ارتباط هست. چه خبر است؟ آیا از این پس شاعران واقعی خاموش می‌شوند؟ و چه کس؟ نفس در دهان کیست صدا می‌شود؟

بزرگ‌ترین نقش را در شعر شاعران سال‌های ۴۰، دومی‌هاشان و حشر و نشرهاشان بازی می‌کرد. تحسین‌هائی که برای هم داشته‌اند، و

قضایوت‌هایی که وهم نبوغ را از آنها می‌گرفت، مستقیماً از «شخص»‌شان می‌گذشت و در آثارشان می‌نشست. این دوستی‌ها در میان همه گروه‌هایی که وجودشان را حقیقتی اسیر کرده بود، همیشه بود. اولین کویست‌ها و اولین دادائیت‌ها به هم مهر می‌ورزیدند و دوستی‌شان اولین شرط وحدت عمل‌شان بود. و هم حالا، شاعران «نسل خلسه»، «بیت نیک»‌ها هم در چهارگوشه دنیا پراکنده‌اند. اما همه از هم باخبرند. هم به این جهت و نه به این جهت که کتابفروشی فرلینگی در سانفرانسیسکو برای‌شان پاتوقی است، بلکه شبکه‌ای که آنها را متحد و مربوط می‌کند اضلاعی مهربان دارد. گیتزبرگ آخرین مجموعه‌اش را به گرگوری کورسو تقدیم می‌کند و کورسو برای او «یک شاعر خیالی» است. قبلاً هم یک مجموعه به پتر اورلوسکی Orlovski و مجموعه دیگرش را به Kerouac «بودای جدید نثر آمریکا» داده بود. چون است اینکه ناگهان از نسل‌های ۳۰ تا شعر جوان ما، که از معبری با حلقه‌های ربط حقوقی، مجابی، خوئی و سپانلو می‌گذرد خطوط عاطفی به هم می‌ریزند و دوستی‌های سازنده در میان فاصله‌های خراب می‌نشینند؟ و شاعران در هر حرکت تازه شعری و در هر نوجوئی، ادامه عشق را حذف کرده‌اند، و عشق را زنانه می‌بینند و یا نمی‌بینند؟ همیشه شعر، در میان همین دوستی‌ها زندگی کرده است. شعر در زندگی‌اش و در زندگی شاعران چیزی یگانه و تنها است. همه جنایت‌ها را می‌توان اغماض کرد و تنها جنایتی که نمی‌توان به شاعر بخشید این است که: شعر را از زندگی شعر محروم کند. دفترهای سال ۴۹ را که ورق می‌زنم اندوه این پراکندگی می‌گیرم: آنچه شاعران می‌بینند، یا نمایش خویش است در مسابقه‌ای کسالت‌آور برای افزایش خواننده و تحسین دست‌ها، و یا سوختگی جان است در خلوتی تنها و دور، مهجور از طبیعت حرکت. آن دسته از شاعران را نفس منتقدان بد گمراه کرده است تا قلمروی تحمیلی برای محتوای شعر خود ثبت کنند، و رها از دلبستگی به سرنوشت شعر، سیراث شاعران متوسط نسل پیش از خود را

تکرار می‌کنند، و تا خوش‌آیند منتقد بد باشند، می‌خواهند صدای جامعه باشند و تا صدای جامعه باشند، بی‌هیچ دردی ناله می‌کنند که روستاها را کارخانه‌ها تصرف کرده‌اند و چمن‌ها را چکمه‌ها ویران...

شعر متوسط، شعر بی‌توقع، شعر تکرار، شعر سطح، که در سطح می‌ماند و در سطح جارو می‌شود از یک سو دفترهای شاعران شعر تعهد، تعهد اسمی، تعهد تصمیمی، تعهد تهوع را انباشته است و از یک سو، در دفتر شاعرانی که به عنوان زائده‌های کاذب حاشیه‌های آسان موج نو بروز کرده‌اند و شماره‌ای بر آن نمی‌شود انگاشت.

گاه در این میانه به نام‌هایی کم و بیش آشنا برمی‌خوریم که یا باید - اگر حرف شنوی ندارند - از مرشان گذشت که در کار خود شاد بمانند، و اگر حرف شنوی دارند که رک و راست خشونت کرد و صمیمانه و خردمندانه گفت که با این شعر در همینجا به نهایت رسیده‌اید، هم فریب خورده‌اید، هم فریب داده‌اید. ایست کرده‌اید و ایست داده‌اید. هدفی نمی‌شناسند و نمی‌دانند چرا داد می‌زنند. متعهد منتقد بدی شده‌اند که تعهد او نیز متعهد کردن اینها است.

من آن جنایتی را که گفتم به شاعر نمی‌بخشم، به مثلاً منصور اوجی [در این سوسن است که می‌خواند و تنهایی زمین]، سیرومی مشفق [در پائیز و نعره جوان] نمی‌بخشم، که زندگی شعر را از شعر گرفته‌اند تا «شعر زندگی» بسرایند. به تو چه مربوط است که زَنک می‌خواند و به شعر چه مربوط است؟ و آن یکی عصیان در چیست؟ نتیجه انسانی کدام یک از شورش‌های قرن به او منطبق عصیان داده است؟ کدامیک از پیامبران عصیان، از انتهای دیپلوماسی و مکر، انسان عصیان‌زده این روزگار را آزادی و فضیلت داده است؟ اولاً، این شعر تو است که نیاز به عصیان دارد، به زیر و رو شدن. در شعرت انقلاب کن، وگرنه خود را به بازی آسان مخالف‌خوانی سپردن، بازماندن از مشغله اعماق است، تزئین فکر است و فکر تزئینی است. تنها در آنصورت است که شعر، در قدرت حک

یک فریاد در اذهان، تنها است. چرا که جامعه حرفی است و شعر حرفی دیگر.

فرهنگ هم خلق‌های انقلابی را بتدریج جذب می‌کند و هیچ کوشش غنیمتی از دست او نمی‌گریزد. چرا لوتره آمون و رمبو در تاریخ «رسمی» روحیه اروپائی شریک می‌شوند و نیما محیط ذهنی برای یک عصر می‌سازد؟ که نه نیما و نه لوتره آمون روی صحنه نرفتند و آن یک «مرغ آمین» و این یک «آوازهای ملدورور» را جلوی ده هزار نفر نخواند.

آن اهریمن، اهریمن تاریکی که در ما شعر می‌نویسد، در طغیان ما و در انقلاب ما مسکن دارد. و خوی این اهریمن تا زمانی که منقلب نشده‌ایم بی‌تغییر می‌ماند. برای شاعر بودن کافی نیست که انقلابی و عصیانی باشیم، بلکه این عصیان باید به شیوه‌ای بیان شود که خشم و اضطرابش را با مرد شیفته شعر تقسیم کند، و این تقسیم چنان نیست که برای مرد کوچک، به زبان مانوس او، نوحه یا رجز بخوانیم. اگر امه سزر و آلن گینزبرگ به این تقسیم موفق می‌شوند تنها برای این است که این یکی از طریق تراکم و ردوار آیه‌ها، و شدت خطاب‌ها، خشونت و تفاخر تصویرها به آن می‌رسد و آن یکی با چنان سلطه‌ای بر زبان، حرفش را بافت می‌دهد که انگار کمپرسی از آهن و فولاد... سزر انتخاب نکرده است و شعر گینزبرگ نتیجه منفی انتخاب نیست. اول به شعر بندیش و به صیقل سلاح (که این خود نیمی از عمر است) و آنگاه، خود را به صداها و وحشی درون بسیار، به هر کجا کشیده شدی، نجات تو و توفیق تو آنجا است. اگر انتخاب کنی انتخاب شده‌ای. باید فاسد کنی یا فاسد شوی، بگندانی یا یگندی. هیچ چیز فاسدکننده‌تر از این ایدئولوژی ساخته و پرداخته نیست. آرتور در نامه‌هایش به ژاک ریور می‌نویسد: «به محض اینکه نقشه ذهنی را پذیرفتید، تمام لختی‌های روحیه را پذیرفته‌اید»...

با فاصله‌ای چندان از این گروه، دفتر شعرهای اسماعیل خوئی ابر بام گردباد] در جایی نشسته است که نه رضایت می‌دهد و نه اذیت می‌کند.

اذیت نمی‌کند، برای آنکه خارج از این دفتر خبر از تحول می‌دهد، رضایت نمی‌دهد برای آنکه چهره متوسط از کسی ارائه می‌کند که چهره‌ای بالقوه در سواحل تعالی دارد. و چنان است که اگر آن چهره بالقوه را با ذخایر پنهان نمی‌شناختم، آن فاصله چندان را هم حذف می‌کردم. خونی که می‌داند در ماوراء چه خیر است باید از این جویبار کم آب ناامید قطع امید کند تا در شعر ماورائی به جادو و جبروت برسد و اسرار حجم را کشف کند، وگرنه با تأثیری که از یک شعر مرتجع دارد، همشهریانه در حوالی طوس می‌ماند.

در سوی دیگر، انبوه این دفترها، شعر آسان‌یاب اصل گم کرده بی‌ریشه‌ای جاری است که جذب‌کننده همه جنبه‌های منفی شعر امروز است. وجه مشترک همه آنها بی‌وزنی است. گوئی مشکل این شاعران همه در وزن بوده است، هیچ چیز دیگری در زبانشناسی شعر ندیده‌اند. هر قطعه شعر، تراکم تصویرهایی است که با طبیعتی کودکانه، مجموعه ساکنی از بذله و تکرار ارائه می‌کنند. در زمانی که در روزمره تمام می‌شود و در مکانی که خانه و خیابان محصورش می‌کند، ایتها همان زائده‌های زحمت‌اند که گفتم در حاشیه‌های کاذب موج نو بروز کرده‌اند. بر سر این شعرها چون نمی‌مانند، نمی‌مانیم، و تنها در این میانه دو نام تازه را با قید احتیاط از این مسئله استثنا می‌کنم: علی قلیچ‌خانی [نفس نامحدود من] و احمد رضا چه‌کهنی [نفس زیر لختگی] که فاصله را از سایه همسایه پر می‌کنند ولی دوگانه می‌مانند، و شاید فردا موج نو و هر موج نوع را پشت در منتظر بگذارند، به شرط آنکه به معماری حجم‌ها در شعر دست یابند.

بریده‌های به سهمناکی تجرید گوشت و عشق / که دندان‌های سفید را / میان جبر سکوت نشانده‌اند / چکه‌چکه قلبم / می‌تپد / و هنوز فنجانم / روی قالی ست / و هنوز دود سیگارم / در پشت مه زمستان خواب دیده‌ام است. / با سرانگشت‌های احمد رضا چه‌کهنی،

چه‌که‌نی شاعر عبور از حجم است، و اولین کتابش اولین جاه‌طلبی‌هائی است که برای دیگران آخرین است. نیز اولین کتاب هوشنگ صهبا [انسان شیشه‌ئی] که نامی آشنا تر از آن دو است و با توقع فرم و پیراستگی زبان خبری از توانائی تشخیص است:

با دگمه‌های ادامه / با دگمه‌های عربانی / ... / معماری تن تو / تاریخ  
انحنا است.

ضایعه در اینجا است که هیچ حرکتی در شعر معاصر اینهمه ضایعه نداشته است، چرا که یکی دو چهره آغازکننده اگر به پرنسیب‌های کارشان می‌رسیدند و از آنها ضلع و استخوان می‌ساختند، اینهمه سر بار را خوب بستنی بود که تحمل کند تا با اولین آفتاب، ریختنی‌ها بریزند و تنها بارهائی بر آن جلوه کند که با اضلاع پیوند گرفته‌اند. و در جستجوی اصل‌های نیاسوده در بیست سال فاصله بی‌تردید به جا پاهائی می‌رسیم که در شعرهای آخر هوای تازه، در «آبی رنگ» شاهرودی و در شعرهای به نثر سنجهر شیبانی و هوشنگ ایرانی، و پیش‌تر، پیش‌تندرکیا، ادامه‌اش می‌توانست خلاء بین سه نسل را پر کند و بنیه شاعران بی‌بنیه هر دو نسل باشد. چرا که نسل فاصل بین این دو نسل (نسل سال‌های ۳۰) خود بنیه و بیانی دیگر دارد، نه به خاطر اینکه وزن را از شعرش نگرفت، بل برای آنکه به نثرنگاهی دیگر می‌کرد. و حالا که آن ادامه نگرفت و چنان نشد، تغذیه‌ای چنین به هر دو نسل قبل و بعد خود می‌کند.

در کشف اصالت تصویرها اگر جستجو کنیم، چند تشعشع کلامی می‌بینیم که آشفته از تماشایند، و از موهبت همین آشفستگی، تصویرپردازی‌شان ارائه‌کننده چند استعداد است: ۱. استعداد شکل دادن تصویر که البته گاه، ناگهان استعداد از شکل انداختن تصویرهای دیگر می‌شود؛ ۲. استعداد تغییر دادن تصویر یا تعویض تصویرها، که آن نیز گاه، به صورت مجموعه مصور ساکن درمی‌آید؛ ۳. استعداد تجمع ناگهانی تصویرها که همیشه به صورت مجموعه مصور حرکت بروز می‌کند. یعنی



یک حرکت تصویردهنده، که تظاهرش در میان این دفترها - دریغ! - خیلی کمتر از دو استعداد قبلی است.

در قلمرو دو استعداد اول، اینجا و آنجا، از کنار شعر و از شعر البته گاه می‌گذریم، نه با توقع کامل فرم، بل با زندگی آزاد ذهن: مثلاً آنجا که تصویر حاضر تصویر غائبی را به یاد می‌آورد، همان تشعشع کلامی است که ادامه می‌گیرد و ما در ادامه طولی آن حرکتی تصویردهنده داریم (سندبادهای سپانلو و شعرهایی از قفس نامحدود من و بعضی از شعرهای انسان شیشه‌ای). در اینجا تماشا یک واقعیت است و خاطره تماشا واقعیت تماشا است که برای حافظه اعتیاد می‌آورد و این اعتیاد، انس به رنگ و انس به شکل است (شکل متعلق به طبیعت نه متعلق به ذهن) که همیشه به کمک خود کاری ضمیر دلتنگی آور و اگزوتیک می‌شود، در زمان و در مکان.

گرچه ارزش این تصویرها به موقعیت آنها نیست بلکه به گستره خیالی آنها است که اگر هاله‌ای باز ارائه کند، فرصت گریز به خواننده می‌دهد، ورنه نمی‌دهد:

آهنگ عشقبازی مرجان‌ها / منظومه اسارت - / طرح دماغه‌ها را در فکر می‌پزند. / در برج دیده‌بانی ساحل سراب / و در سراب کلی دریا / در ساحلی که حد قرارش / در اختیار مد مدام است / با انتظار دریا می‌خفت / سلطان سندباد /

سندباد هشتم

و این هاله خیالی از قلیچ‌خانی:

من سراب‌ها را می‌شناسم / در کویر کلمات / و قهقهه دریا / طرح مدام من! / ای ارتفاع گیج / رها شده بر گستره‌های آگاهی! / در تو می‌رقصم / تا شاخک‌های ویرانم / از شعله‌های تقدیس / بگذرد.

قفس نامحدود من

و گستره‌هایی اینگونه از صها:

از آتشی که وسعت تن تو بود / اندازه‌های واژه شن را سوزاندی /  
پائین پله‌ها... / آنجا ترازنامه تبخیر و آب را می‌خواندی / ای امتداد عصر  
حجر تا من! /

اما اگر ارزش تصویر را موقعیت تصویر معلوم کند، توقع فرم پیش  
می‌آید، دایره، اتفاق، و...

اینکه موقعیت یک تصویر را، افسون تصویر دیگر نگاه بدارد، اینکه  
یک تصویر سرگردان نباشد، بلکه تصویرها سرگردان هم باشند تا در  
جائی که ناگهان انفجاری دایره‌وار بگیرند. در اینجا به جای جستجوی یک  
حرکت تصویردهنده در ادامه طولی، مجموعه مصور حرکت داریم که  
اتفاق می‌افتد، و وقتی اتفاق می‌افتد چیزی نو در ما تجربه می‌شود، این  
مجموعه مصور حرکت، بی‌تدارک قبلی می‌آید و پیش می‌آید و مستقیماً  
سراغ روان آدمی را می‌گیرد، و در آنجا تکوینش اتفاق می‌افتد، مثل یک  
حادثه، انگار خود، اتفاق افتاده‌ایم، و این همان چیزی است که گفتم خیلی  
کم در دفترهای شعر تظاهر کرده است.

به غیر از دفتر دوم شعر دیگر که در جای خود صحبت کرده‌ایم، از  
شعرهای آخر حقوقی که بگذریم، کمتر جای پائی از این ادراک شکلی،  
در دفترهای شعر می‌بینیم. فقط در شعرهایی از کتاب فصل‌های زمستان و  
در چند شعر از کتاب گل بر گستره ماه روی این تکنیک از کار، اتود شده  
است.

اما شعر به این مدار نمی‌ایستد: هم از ادامه‌های طولی، و هم از دوائر  
حرکت می‌گذرد و به حجم می‌رسد، به معماری حجم یعنی رسیدن به  
یک زندگی ماورائی با پریدن‌های از سه بعد، که در بازگشت به سکونتی که  
از آن پریده است، نمی‌رسد. به سکوی واقعیت، واقعیت مادر. اصلاً  
بازگشتی نیست، چرا که بُعدهای طی شده پشت سر تصویر، خراب  
شده‌اند و در بازگشت، خود احجام دیگری است که طی می‌شود.

شعر حجم، شعر دریافت‌های فوری، شعر دریافت‌های مطلق، و شعر

عطش دریافت‌های مطلق و فوری است، که تسکین نمی‌پذیرد. شعر جستجوی کشف حجم برای جهیدن در جذبه حجم‌های دیگر است. تصویر در شعر حجم، امتدادی دیگر دارد: نمی‌خواهد تثبیت شود تا چهره‌ای قاطع و بی‌تغییر بگیرد، و با خصیصه‌های تماشا در شعاع تماشا بماند. از اینرو در لحظه تولد، اسکله و داربستی ارائه نمی‌کند. فقط نمائی است که اضلاع و پایه‌هایش را خواننده می‌گذارد. این است که وقتی خواننده می‌شود مایه خیالی‌اش را رها نمی‌کند. تصویر، در استمدادهای نخست، در قلمرو مشاهده می‌ماند و ما را به سازش با خود عادت می‌دهد. اما در اینجا، چون مایه خیالی‌اش را رها نمی‌کند ما را به جای سازش با خود، به رؤیا می‌برد و خود مدید می‌ماند، همیشه به صورت مجرائی و یا فضائی برای استنشاق تصویرهای تازه. و به روان آدمی اختیار می‌دهد تا خود احتیاجی را که به تازگی دارد به میل خود تأمین کند.

شعر حجم زندگی‌اش را از سال‌های ۲۶ و ۲۷ به صورت پراکنده آغاز می‌کند: در دلنگی‌ها و کتابی از پرویز اسلام‌پور، و اولین تظاهر گروهی‌اش در دفترهای روزن (شماره اول و سوم که توسط نگارنده تنظیم شده بود) و در شعرهایی از محمود شجاعی، پرویز اسلام‌پور، بیژن الهی، بهرام اردبیلی و صاحب این قلم به وقوع پیوست که حکایت از حرکتی تازه و متحد می‌کرد اما هنوز نام حجم‌گرایی را با خود نمی‌برد. ادامه این حرکت گروهی با نام حجم‌گرایی اولین بار در شماره دوم شعر دیگر تظاهر کرد و عکس‌العملی که نسبت به این دفتر شد چیزی شبیه سکوت و یا تعمینی در گریبان بود. غیر از حوف‌هایی که از منتقد هنری آیندگان خواندیم که حسن نیتی به زحمت ارائه کرده بود، و بیشتر به حیرت شبیه بود، تحلیل نسبتاً کافی از جواد مجابی در صفحه هنری اطلاعات آمد که وجود حوکی نو را در گروهی یکپارچه اعلام کرده بود. شماره دوم این دفتر شاعرانی را گروه کرد که در تجربه کارهای خویش به تکنیک «معماری حجم» رسیده بودند و یا طبیعت کارشان چنان بود که می‌توانستند برسند:

هوشنگ چالنگی، محمود شجاعی، بهرام اردبیلی، پرویز اسلام‌پور، بیژن الهی و فیروز ناجی که با نگارنده این سطور دیرزمانی از تپش‌های مشترکی که در شعر هم می‌جستیم به من نزدیک شده بودند. در حشر و نشرهای روز و شب‌مان، و به دنبال تأمل‌های بسیار بر سر هر کار، و در جستجوی کشف‌اصالت‌ها، به دریافت تئوریک این طرز کار دست می‌یافتیم. و گروه از هیجان این دریافت به تکان می‌آید: آنچه پیش از این ضمیر ناخودآگاه این شاعران می‌کرد، اینک به قسمت آگاه ضمیرشان پا گذاشته بود و شاعران به فلسفه کارشان دیگر پی برده‌اند. دیگر شعر در فاصله بین ضمیر شاعر تا کاغذ هدایت می‌شود. تا آنجا که هدایت، از کوره ورزهای ناآگاه، بی‌دخالت شاعر انجام گیرد. زمستان سال چهل و هشت من به طرح و تشریح این دریافت‌ها گذشت: یک حجم چگونه ساخته می‌شود، و در ساختمان یک قطعه چگونه معماری می‌شود، چه نمائی دارد؟ و از اینجا، معیار و ضابطه، حصارهایی می‌شود تا این گروه را در فاصله فرسخ‌ها از مناظر دیگر شعری تولد دهد که کمترین فاصله‌اش با منظری است که گفتم ارزش تصویرش را موقعیت تصویر معلوم می‌کند (دایره و اتفاق).

ضابطه‌ها معلوم شد و حالا دیگر می‌شد شعرهای دفتر را به راحتی انتخاب کرد و وصله‌های ناجور به راحتی و خود به خود کنار می‌رفتند. با اینکه یکپارچگی آثار، ارائه‌کننده حرکت گروهی تازه‌ای بود، معذالک، نداشتن توضیح نظری و تئوریک، تنها نقص دفتر بود. مانیفست حجم‌گرایی که به دنبال شب‌های دراز بحث و گفتگو، از طرف شاعران گروه تأیید و امضاء شده بود، برای انتشار زود تشخیص داده شد. به حساب اینکه با انتشار این دفتر که در حقیقت اولین شماره این جنبش بود طلیعه‌ای از جنبش نشان داده شود و نطفه انتظار بیانیه باشد برای شماره دوم و سوم. و این طلیعه در اثری از نگارنده که مجابی آن را «بیانیه‌وار» دیده بود و خود نام آن را، و این سری از کارهایم را، «شعر - فکر» نهاده‌ام افشا شد.

«... بحران من، بحران زیبایی بود. من این بحران را تعقیب می‌کردم، تعقیبی آسان بود، گرچه از بیراهه‌های من می‌رفت، و گرچه رفتاری بیراه داشت... پس باز خود را به شعر سپردم، و از نهایت آنسو رفتم که در هزیمت زبان تقدیر واژه‌ها می‌رفت. که حرف، هر حرف ذره‌ای می‌شد و حرف‌های ذره‌ای من، فضاهائی را دعوت می‌کرد پاشیده و شکسته که انگار، کویر شن را با حالت درخشش لرزنده‌شان می‌برد. و کلمه‌های بی‌دلیل، که بی‌دلیل پهلوی همدیگر قرار گرفته بودند، پهلوی بی‌دلیل همدیگر بودند که حس و حالت می‌زائید، بی‌نام، بی‌ارتباط، بی‌نام ارتباط. در شعر، شکل بود و شکل، شکل سلطنت حرف بود... کشف هندسی زبان که ناگهان همان فاصله را با من کرد که فضای اینشتن با نیوتون. کلمه را در آهنگ کلمه بردن و حس را در صدا ریختن، این تکنیک، تکنیک زخمه زدن است از یکسو، و فن آستر انداختن از یکسو. جادوگری در صدای الفاظ و نحو کلام، حیثیتی دارد که بسیاری از سهولت‌ها را در زیر آن پنهان می‌کند، اما برای ما، جز جذبه‌های عامیانه ندارد. خیال لامعی از قرم‌های خالی ذوقی به من نمی‌دهد... آن حقیقت یگانه‌ای که جستجو می‌کردم، شاید ندای دعوت عبارت‌ها بود. سخن نبود تنها، و دید بود، و جلوه بود، به قلمرو بیان متعلق بود، به فرزانه‌گی که می‌روئید و گاه ناگهان می‌روئید تعلق داشت... حتماً برای آن است که من، از پس تجربه‌های شکست، به پله‌ای از عربیانی، بی‌اعتباری، ناچیزی، خنثائی و خضوع رسیده بودم، که خود را یک روز در برابر سرزمین‌هائی سراسر روشن یافتم. کویری، یقیناً کویرم در برابر کنعانم، کنعان مقدم، که در آن نه آنچه را که می‌جستم، بل آنچه مرا می‌جست کشف کردم، چاه‌های دانشی، چاه‌هائی از آگاهی را که در نقشه‌ها ناشناس مانده است، و خلاصه آنچه را که بیدرنگ و خود به خود «حجم‌گرایی» نامیدمش، معماری حجم. چرا که در بطن این دنیای رابطه‌های تاریک، او ترکیب یگانه‌ای بود که تمام رابطه‌ها را جمع می‌کرد و در برابر هم روشن‌شان می‌کرد. مثل شبکه‌ای نامرئی که از سنگی خشن،

بلوری درخشان می‌کند. این خود جوهر هر تکوین بود، تکوین تکوین‌ها. این تصویر هندسی، یگانه، مترگ و دائمی حرکتی است سپهری، در فضای جذبۀ اقطاب، که در آن آسمان و زمین پیوند می‌خورند...»

وقتی که معرفت، چیزی را و کسی را متأثر نمی‌کند، حجم‌گرایی کلید کمال است، و جواز عبور به جهان معرفت‌ها است. جهان حرف‌های بی‌حصار، و ارتباط‌های بیشمار، که هیچ مکبی در آن ثبت نام نمی‌کند، سرنوشت آخرین شعر و چشمه حیات هنر است. ابدیتی است که فرمان می‌دهد، و هزار چهره را به خود جذب می‌کند. در شعاع همین جاذبه است، که شاعران شعر حجم، هر کدام چهره‌ مشخص خود را دارند و همه معمار حجم‌اند، که در نمای حجم، برای حجم طپیده‌اند، و زیر این نما، زبان خویش و جان خویش را نهاده‌اند و در شعاع همین جاذبه است که حجم‌گرایی در سینما، حجم‌گرایی در تئاتر، حجم‌گرایی در قصه و در نقاشی یارانی دارد که گرمای این هیجان را تندتر می‌کنند. و بویژه در قلمرو این هنرها است که پایه‌هایش را فروتر می‌برد و محکم‌تر می‌کند.

تهران - دیماه ۱۳۴۹، ۲۵

### جایزه کتاب شعر در سال ۱۳۴۹ (تلویزیون ملی ایران)

در روز دهم اردیبهشت سال ۱۳۴۹، تلویزیون ملی ایران، طی سه دوره رای‌گیری، از دو تمایل میانه‌رو [نوقدمائی] و پیشرو [نیمائی و شعر منشور] در شعر معاصر (به قول بانیان آن)، دو کتاب فصل مطرح نیست از لیلا کسری و دیدار در فلق از منوچهر آتشی را از میان کتاب‌های منتشر شده در سال ۱۳۴۸، به عنوان بهترین کتاب‌های شعر نو سال برگزید.

بانی جایزه، دکتر یدالله رؤیائی (شاعر حجم‌گرا و مدیر کل اداره حسابداری تلویزیون ملی ایران)، و هیئت داوران: دکتر محسن هشترودی، مسعود فرزاد، فریدون رهنما، پژمان بختیاری، هوشنگ ابتهاج، و نادر نادریور بودند.

گزینش این دو مجموعه به عنوان بهترین مجموعه شعرهای سال ۱۳۴۸، با موافقت‌ها و مخالفت‌هایی مواجه شد، که علاقه‌مندان به این امر می‌توانند روزنامه‌های یومیه و مجلات ادبی اردیبهشت و خرداد سال ۱۳۴۹ را ببینند.

## ۱۳۵۰ ه. ش.

در سال ۱۳۵۰ بیش از پنجاه و پنج مجموعه شعر نو، بیشتر از بیست جنگ نورداز و چندین اثر تحقیقی معتبر، همچون از صبا تا نیما از یحیی آربن‌پور، صور خیال در شعر [کهن] فارسی از شفیع کدکنی منتشر شد؛ و این آثار، جدا از آثاری بود که در جامعه بازتابی نیافت و یا چون جزوه‌ی نوعی از هنر، نوعی از اندیشه از سعید سلطان‌پور، همراه با پایگاه شعر از م. آزرم به دستور ساواک در چاپخانه خمیر شد، و به تعدادی اندک به بیرون راه یافت و به مرور تکثیر شد.

دهه پنجاه، دهه تسلط شعر چریکی و شعر جنگل بر شعر ایران بود، و معمولاً هر مجموعه که چندبار کلمات خون و خنجر در آن می‌آمد چه بسا که اگر بخت یاری می‌کرد، به چاپ دوم و سوم هم می‌رسید. با این وصف، طبیعی بود که کتاب در کوچه‌باغ‌های نشابور از شفیع کدکنی، با اشعاری موزون و نو قدمائی و وصفی که از زبان روان و صحیح و صریحی نیز برخوردار بود، مطرح‌ترین مجموعه سال پنجاه (و سراسر این دهه) شود. در سال پنجاه نیز روزنامه‌های پرتیراژ، چون کیهان و اطلاعات صفحاتی را به هنر روز استان‌ها اختصاص دادند، و روزنامه کیهان، در تابستان همین سال، سه‌شنبه هر هفته، صفحه‌ئی تحت نام «کتاب، نقد و نظر» را به بررسی کتاب اختصاص داد که مسئول آن خسرو گل‌سرخ‌بی بود که با نام پسرش، دامون، یادداشت می‌نوشت.

«جایزه فروغ» هم که شش سال دوام داشت در سال پنجاه بنیانگذاری شده بود.

## نشریات

اکثر جنگ‌های مستقل سال ۱۳۵۰ (و سراسر دهه پنجاه)، جنگ‌هایی دانشجویی، باگرایش تند به مباحث مارکسیستی و هنر متعهد بود، و تقریباً همه هفته‌نامه‌ها و ماهنامه‌های معتبر هنری غیر چپ (جز نگین) وابسته به ارگان‌های دولتی، باگرایش‌های لیبرالیستی بوده است.

در دهه پنجاه، حرمت هر جنگ به نداشتن مشخصات روشن، و به اشعار انتحاری و مقالات چپ‌روانه بود؛ مقالاتی که با وجود صمیمیت بسیاری از نویسندگان، معمولاً سخت عامیانه، مفلوط (به لحاظ دستوری و واژگانی)، ساده لوحانه، انکارگرایانه، خودباورانه، پرخاشگرانه، کینه‌ورزانه، مستبدانه، حق به جانب و خونبار بود.

عمده‌ترین نشریات سال پنجاه عبارت بودند از:

کتاب امروز، فصل‌های سبز [توقیف و خمیر شد]، رودکی، آب‌نوس، جشن هنر، آرش (کتاب رز)، دفترهای زمانه، کتاب روز، کتاب هنر، بررسی کتاب (سومین دوره)، فرهنگ و زندگی، تماشا، فصلی در هنر، اشتراخ (صدای ضربه باران - نشریه دانشجویی مدرسه عالی بازرگانی رشت)، چاپار، پارسانه (نشریه دانشجویان مدرسه عالی پارس)، پل (ویژه هنر و ادبیات و اندیشه در روزنامه اطلاعات)، صدای قزوین، موزیک ایران، پیوند (نامه دانشجویان دانشگاه پهلوی شیراز)، اندیشه و هنر، جنگ سحر، فلک الافلاک، سهند، گزارش کتاب، دفتر روستا (ماهنامه دانشجویان دانشسرای عالی سپاه دانش).

نخستین شماره رودکی (وابسته به تالار رودکی) و تماشا (وابسته به رادیو و تلویزیون ملی ایران) در همین سال منتشر شد.



## سهند

شمارهٔ دوم سهند، مدت کوتاهی پس از حادثه سیاهکل، در بهار سال ۱۳۵۰ منتشر شد، اما اینبار نه با نام سهند، بلکه تحت عنوان شراره‌های جاویدان، کتاب هنر و ادبیات امروز و با مجوزی به جا مانده از سال ۱۳۴۵؛ که البته در برابر سختگیری‌های رژیم هم این تنها راه انتشار شمارهٔ دوم سهند بود.

در صفحهٔ اول شمارهٔ دوم سهند از زبان جلال آل احمد می‌خواندیم که: «قلم این روزها برای ما شده یک سلاح، و با تفنگ اگر بازی کنی، بچه‌های همسایه هم که به تیر اتفاقی‌ش مجروح نشوند، کفترهای همسایه که پر خواهند کشید... و بریده باد این دست اگر نداند که این سلاح را کجا به کار باید بُرد»

و در صفحهٔ بعد از زبان آزبرت سیتول آمده بود:

«... چرا که شعر / گفتار حکمت‌آمیز خون است / آن درختِ ارغوانی رنگ درون انسانی که می‌تواند / کلمات ملال‌آور را به غنچه مبدل کند / و از آنهمه، گل‌هایی در وجود آورد».

و چند صفحهٔ بعد، از آل احمد، که:

«این را بدان که اگر می‌خواهی با شعر تفنن کنی یا اگر می‌خواهی وقت بگذرانی و یا اگر این را هم وسیله‌ئی می‌دانی که سری تو سرها درآوری، کور خوانده‌ئی. در این ولایت، کار هنرکار جهاد است. جهاد با یسواد، با فضل‌فروشی، با فرنگی‌مآبی، با تقلید، با دغلی، با نان به نرخ روز خوردن، با بلغمی مزاجی... حالا اگر مردی، این گوی و این میدان».

در شمارهٔ دوم جنگ سهند، اشعاری می‌خوانیم (عموماً در دفاع از مبارزان سیاهکل) از: نیما، شفیعی کدکنی (م. سرشک)، سیاوش کسرایی، اسماعیل خوئی، صفورا نیری، خسرو گل‌سرخ، م. آرم، اصغر واقدی، ع. آوا، عبدالجواد محبی، غلامحسین متین، عزت‌الله زنگنه، رضا

مقصودی، بهرام حق پرست، حسین ڈرتاج، احمد نیکو صالح و شعر بلند و متهورانه‌ئی از علی میرفطروس درباره واقعه سیاهکل.

اشعار خارجی این شماره سهند عموماً از شعرای فلسطین بود. دیگر مطالب آن عمدتاً تاریخی، جامعه‌شناختی است. و از نقد ادبی در آن خبری نیست.

پایانه جنگ، مطلبی دارد تحت عنوان «و تته»، به قلم علی میرفطروس. او در بخش‌هایی از مقاله‌اش می‌نویسد:

«روزهای سخت و سیاهی را گذرانیده‌ایم، روزهایی که اضطراب و اضطراب را تا ناکجاهای جان‌مان می‌نشانند و سیاهی، سیاهی - و «ظلمت» - تمامت چیزی بود که ما را می‌نواخت و بر دیدگان‌مان می‌نشست. روزهای سخت و سیاهی که سیاهی آن چهره یلداها را سپید می‌نمود... با اینحال، چه در پریشانی‌های ویرانگر و چه در «فشار»هایی که تن را می‌خورد و جان را به سختی می‌آزرد، نه بهار شورانگیز و شکوهمند «فردا»ها را از یاد برده بودیم، نه صبح را - صبح صادق و خورشیدزده و روشن را - [...] و نه آرمان مقدس‌مان را [...] و این آشفتگی‌ها و دربه‌دری‌ها بود که مدتی مدید، انتشار این دفتر را به «توقف» انداخت و... «توقف» دیرپای‌مان باعث آمد تا «قرار» از دل تنی چند از دوستان صمیمی بیرون رود. [...]

و آخرین قلم اینکه: این وجیزه، ادای دین «ناتمام»ی است به انسانی که درد مجسم روزگارمان بود - و شرف، و شهامت را جلالت و اعتباری - در این بی‌اعتباری. در آنجائی که بودن - و خوب بودن - را ارزش و اجباری نیست، و گنبدیدن و بی‌ریشه بودن را توصیه می‌کنند. در آنجائی که «پهلوان» پنبه‌های وطنی، رجاله‌ها و شوالیه‌های مطبوعاتی‌مان بر مسخ و تحریف واقعیت‌های گزنده موجود افتخار نموده و با شمشر چوبین قلم‌هاشان از «خاستن» تا «خواستن» سقوط کرده‌اند، او به رذالت گسترده زمان خویش پشت نمود و قلم را تا مرز یک سلاح - سلاح پرشور و

بیداری - در ویرانی ارزش‌های کاذب و پورشالی، عزیز و گرامی داشت،...  
نه چونان «رسول»‌های بی‌رسالت، قلم را تا حد کشکول مداحی - و  
دریوزگی - تنزل داد، و نه هرگز بسان جمال‌زاده‌های گرمخانه‌نشین بر برج  
عاج‌های آنچنانی دل بست.

و سرانجام اینکه: در کوره‌راهی که هر گوشه‌اش را «چاه»‌های ویلی  
تعبیه دیده‌اند، برای بلعیدن ارزش‌های عالی و انسانی، «پیرمرد چشم ما  
بود» و...»<sup>۲۶</sup>

این مؤخره، چنانکه پیشتر نیز گفته شد، نمونه‌ئی از زیان‌مورد علاقه  
روشنفکران انقلابی دهه پنجاه (بورژه) بود. زبانی که جلال آل‌احمد واضح  
آن بود و شماره دوم سهند، با رمز و کنایه به «او» تقدیم شده بود. رمز و  
کنایه‌ئی که برای همه - حتی سازمان امنیت و اطلاعات کشور - قابل فهم  
بود و همین بازی شجاعانه - که کار همه کسی هم نبوده - برای صاحب  
قلم، حرمت‌ساز بود.

چند شعر از جنگ دوم سهند را می‌خوانیم.

### روزی تو باز خواهی گشت سرفراز...

علی میرفطروس

این روزها گذرانند

این روزهای تلخ

توطئه

تکرار

این روزها که مثل ابر سترون

افسرده در جمود یائسگی‌هاست

این روزها گذرانند

روزی تو باز خواهی گشت

سرفراز

ای داغدار سبز بهار!

— ای بزرگوار!

روزی تو بازخواهی گشت

از شهرهای دور اساطیری

همراه با قوافل فریادهای خفته و خونین

و باد

صدای آمدنت را

تا دور دست‌های فراموش

می‌برد

روزی تو بازخواهی گشت

با کوله‌باری از عطر گیلان‌های سرخ

با کوله‌باری از بوی لاله‌های پریشان

— که از تبار عاشق لیلهاست —

روزی تو باز خواهی گشت

سرفراز

روزی که آفتاب

از شرق چشم‌های تو

جاری‌ست

این روزها گذراندند

این روزهای بد

بد

بد

این روزهای شوم...

پاره

چیست؟

این چیست؟

چیست که اینگونه

می شکفتد

بر خاک؟

آه...

این قلب سرزمین من است

که ویران است

این پاره

پا

ر

ه

قلب تکه تکه ایران

اینکه شکفته می شود

اینگونه

روی خاک

خون شهید و عاصی «میرزا»ست...

ای «کوچک» بزرگ!

ای حجم استواری و شورش!

ای روح سرخ جنگل بیدار!

اینک تو از «سیا [هکل]»

از سیا [هکل] مجروح -

اینک تو از میان جنگل نزدیک

می وزی،

جنگل تمام خواب‌های پریشان را  
 دیری‌ست  
 در ذهن روستای هراسان  
 تفسیر کرده است...

۳

این روزها گذرانند  
 ای آرزوی روشن تبعیدی!  
 ای حس اعتماد!  
 روزی تو باز خواهی گشت  
 سرفراز  
 روزی که نام شورشی تو  
 روی لبان هر دریچه  
 شکفته است  
 روزی که آفتاب  
 از شرق چشم‌های تو  
 جاری‌ست  
 آن روز دیر نیست  
 روزی که سنگ  
 سنگ  
 سنگ  
 این حصاره سنگی  
 (- که آسمان کوچه روشن را  
 دیری است  
 از ما دریغ می‌دارد -)  
 در هیبت طنین گام‌های تو

خواهد ریخت.

و آنگاه

شطی ز نور

شور

و شادی

در شوکت غربو خیابان‌ها...

۴

ای ارتفاع عاطفه!

ای دوست!

در این شبان مرثیه

در این شبان هول

در این خراب خفته و خاموش

(- که از زمین

گیاه فاجعه می‌روید -)

رنگین‌کمان روشن دستانت را

بر این عمیق تیره

برافراز

و آن هیأت خجسته و بالا را

در رهگذار باد

رها ساز.

ای ارتفاع عاطفه!

- ای دوست!

ای رکعت بزرگ!

باید نماز آخرمان را

در دجله

یا فرات

در بلخ

یا نشابور

بگزاریم

(و شاید هم -

در رودبار خشم خروشان خون مان...)

در رودبار خشم خروشان خون مان

اینک

طنین بانگ مؤذن:

- «حی، الی السلاح»

آنک

نماز آخر

در دجله

یا فرات

یا...!

- ای دوست!

- ای رکعت بزرگ!

۵

ای واژه

واژه

واژه خونرنگ!

در تو چه جذبه ای ست؟

در تو چه جذبه ای ست

که خورشید

هر بامداد



بدان رشک می برد؟

ای واژه

واژه

واژه خونرنگ!

در لحظه های جاری پیوستن

در روزهای سرخ توانستن

— بارها —

ما غرق گشته ایم

در جذبه صمیم کلامت.

ای واژه

واژه

واژه خونرنگ!

— انقلاب! —

ای آخرین کلام...

۶

ای آرزوی روشن تبعیدی!

ای سرخپوش صبح مبارک!

ای آنکه از ورای اساطیر

خشم عتیق قوم مرا

فریاد می کنی!

اینک تو از میان خون و

خاطره می آئی

اینک تو از میان جنگل نزدیک

یا از ستیغ خشم «مهاباد»

— این سوگوار همیشه

این پایدار پریش -

۷

این روزها گذرانند

این روزهای سخت

سترون

و سوگوار

روزی تو بازخواهی گشت

روزی تو بازخواهی گشت

سرفراز

ای داغدار سبز بهار!

ای بزرگوار!...

### شعر یونانی

سیاوش کسرانی

برای میکیس تئودوراکیس

قلب من زندانی است

نقب در نقب، فروسته به هم

غنچه‌ای ساخته از آهن سرخ

قلب من قفل بزرگی است ز خون

داغگاهی است دلم

غیرت، آنجا مجروح

بیگانه‌ی مصلوب اندر آن

و شجاعت آنجا سیلی خور

قتلگاهی است شقایق‌ها را

زخم‌ها را ورم آورده دلم  
پای تا سر همه قلبم، قلبم  
می‌تپم، می‌تابم، می‌توفم  
ای گلایی کبود!  
ای حباب تاریک!  
چه هواها که به سرداری در این خفقان

نه کلیدی جادو  
تا در قلعه فریاد بدان بگشایم  
نه چراغی پیدا  
که من این گود سیه‌چال به کس بنمایم  
نهر خون جاری از آن است و بجز بستر خون  
راه بر قلبم نیست.

قلب من قاره مدفونی است  
آرزوها اندر آن شبخی آدمگون  
عشق، بی‌عطر، گدا  
خشم، بی‌دندان، پیچان در خویش  
کینه، بی‌حربه، سر در کف، گم  
بیم، در اوج، عقابی است عبوس  
آه قلبم چه هراسستانی است.

پشت دیوار دلم  
آسمانی است چونیلوفر سبز  
بال پرواز در آن همه‌ساز  
آفتابش خندان

کهکشانش شط روشن در شب  
 ای جدار عبث! ای یاوه حصار!  
 من چه نزدیک و چه دورم از نور.

همه شب برمی آید از شب  
 صوت غمگین محبوسی از حجره تنگ:  
 آه ای آزادی!  
 وطنم قلب من است.  
 قلب من زندانی است.

### ای پریشانی

خسرو و خسرو

مردی که آمد از فلق سرخ  
 در این دم آرام خواب رفته

پریشان شد

ویران،

و باد پراکند

بوی تنش را

میان خزر.

ای سبزگونه ردای شمالیم!

جنگل!

اینک کدام باد

بوی تنش را

می آرد از میانه انبوه گیسوان پریشانت  
 که شهر به گونه مادر در خرن سرخ نشسته

آه ای دو چشم فروزان!  
در رود مهربان کلامت  
جاری ست هزاران هزار پرنده  
بی تو کبوتریم  
بی پرواز...

### چاپار

شماره دوم چاپار، در زمستان ۱۳۵۰، زیر نظر احمد رضا دریائی منتشر شد. از جمله مطالبی که در این شماره می‌خوانیم، عبارت است از: ادبیاتی که در خون شکوفا شد (شعر بنگلادش)، ترجمه ع. روح بخشان؛ شعری برای چه گوارا [انقلابی بولیوی]؛ ادبیات تشریفاتی در جامعه بوروکراسی [بوروکراتیک]؛ علی ماتک؛ شعر محکوم - شعر مغلوب، محمدرضا فشاھی؛ شاعر از کوچه برمی‌خیزد و شعر یک وظیفه است، کاظم سادات اشکوری؛ ستم‌ورزی و ستم‌پذیری، جمشید مهرپویا؛ گفت و شنیدی با جلال آل‌احمد،...

در قریب به اتفاق شعرهای چاپار، خون موج می‌زند. دکتر اسماعیل خوئی در این دفتر می‌گوید: «پیوسته شط خون و سکون بوده است / که آسیاب این تاریخ را می‌گردانده است / آری / پیوسته شط خون و سکون بوده است / اما / این آسیاب دیگر فرسوده است / از من به یزدگرد بگوئید / سنگ صبور زیرین دارد می‌ترکد / تا رستن هزار فواره خون / دیگر / تنها فریادی مانده است.»

سیاوش کسرانی می‌گوید: «وقتی که چتر ترس گشوده است روی شهر / و دلهره است آن که به در می‌زند مدام / نازک‌تراش خورده‌ترین طبع آدمی / شاعر / آئینه وجود، چه تصویر افکنند؟ / [...] وقتی که بوسه مزه باروت می‌دهد / و جنگ، جنگ جنگ / از جویبار خون / سیراب می‌کند مزارع بی‌ماهتاب را [...]»

رضا مقصدی در شعر «اندوهواره - باران تیرهای شمالی» می‌نویسد:  
 «اینک مرا حکایت غمگینی است / از دورهای دور؟ نه... از نزدیک / از  
 وحشتِ غروب غم‌انگیز یک طلوع / در لابلای جنگل آزاده شمال / از  
 مرگ یک ستاره / نه، از خورشید / [...] مادرا! / پراهنی سیاه بیاور / [...] /  
 این خاک باستانیِ حدادهای فتح / این خاکِ پاکِ قدرتِ بابک‌ها / جنگل /  
 این عاصی خجسته آزاد / این سرنوشت سرخ بهار آفرین سبز / زیباترین  
 ترانه پرویز «لنگرود» / بار دگر به شوکت دیروز دوردست / بیدار گشته  
 است»، که آشکارا، در رثاءِ هادی بنده‌خدای لنگرودی، از جمله  
 چریک‌های سیاه‌کل است.

فرهنگ رزّاقی در شعر «سجاده‌های معبد خون» می‌گوید: «رهزنان  
 شب آن قلعه دور / نور را پاک، به رگبار سیاهی بستند / و شهیدی  
 می‌گفت: / دانه سرب، به لب / در شبستان عظیم شب این شبچره‌ها /  
 بهترین لطف به یک زندانی است»

و دکتر شفیع کدکنی، در پاسخ به مهدی اخوان ثالث که گفته بود: «ای  
 درختانِ عقیم ریشه‌تان در خاک‌های هرزگی مستورا / یک جوانه ارجمند  
 از هیچ جاتان رُست نتواند». با اشاره به قیام مسلحانه چریک‌ها، می‌گوید:  
 «بنگر جوانه‌ها را / آن ارجمندها را / کان تار و بود چرکین / باغ عقیم  
 دیروز / اینک جوانه آورد.»

با اینهمه، به علتِ جوّ حادِ انقلابیِ حاکم بر محیطِ روشنفکران جامعه  
 و سبقتِ خودنمایانه در افراطی‌گری، شاعران مطمئن نبودند که شعرشان  
 مورد تأیید قرار بگیرد. سخن کاظم سادات اشکوری در مقاله‌ئی تحت  
 عنوان «شاعر از کوچه‌ها برمی‌خیزد» نیز ناظر بر همین معنا بود. او در  
 بخش‌هایی از مقاله‌اش در این شماره چاپار، می‌نویسد:

«امروز همه شاعران، همه نویسندگان، همه ناقدان، همه آهن‌فروشان،  
 همه زرگران، همه صرافان،... صمیمی شده‌اند. [...] در این روزگار به  
 آسانی می‌توانی عنوان صمیمی را از آن خود سازی، اگر بتوانی با

صمیمیت دروغ بگویی و از صمیم قلب، برادرت را گردن بزنی. شاعر صمیمی شدن هم در این روزگار مثل هر چیز دیگر شدن آسان است. [...] شاعر از کوچه‌ها برمی‌خیزد نه از گهواره‌های زرین. شاعر از روستاهای دوردست می‌آید نه از کلبه‌های شبانه. [...] توصیف خانه‌های بی‌بام در شعر شاعران مرفه، چونان تشریح گرسنگی است از زبان سیر لمیده بر صندلی راحت. [...] شاعران این روزگار چه آسان لقب صمیمی را می‌پذیرند و چه به دروغ شعرهای صمیمی می‌سازند.<sup>۲۷</sup>

از دیگر مطالب خواندنی شماره دوم چاپار، مقالات محمدرضا فشاهی و علی ماتک بود: مقالاتی که نمونه‌های نثر و بینش حاکم بر روشنفکران انقلابی دهه پنجاه بود. محمدرضا فشاهی در مقاله‌اش تحت نام «شعر محکوم، شعر مغلوب»، پس از آنکه خصوصیات این دو گونه شعر را برمی‌شمارد و می‌گوید که: «هنر «محکوم» از انسان مطرود برمی‌آید [...] و از زاده دوره‌های سکوت است و بی‌تردید، نقاب رنگینش به آب شسته خواهد شد و [...] «مغلوب» از مرهم نهادن بر زخمش سرباز می‌زند و در عمق معرکه خود را به دشنه می‌سپارد. [...] اولی در جهت بقا، فرد است و چیرگی چندین کس و ناکس و به کارگلی واداشتن آن دسته که زبونی دارند، و دومی در جهت گسترش و بسط نیروهای خلاقه و عقب‌نگاهداشته شده یا هدفی چون تفوق گروه‌ها بر فرد یا معدود افراد خودکامه و خودسرانند»، می‌نویسد:

«در این فضا، سکوه‌های هنر محکوم، تریبون‌های تبلیغی می‌جوید و به نشر درون مایه بربناک خود می‌پردازد و آنچه را که هنر خالق در تصور یا تفکر رسوخش هست یکسره از بن می‌کند و می‌خشکاند ترکیب این مجتمع، بی‌تردید حریمی آنچنان حجیم به گرد خویش می‌پراکند که تا مدت‌ها نه رودروئی قابل تحملی به جای می‌گذارد و نه اصطکاک‌کی که شرف داشته باشد. مانند فساد از اندیشه‌های انتزاعی هنرندان محکوم جان می‌گیرد و در کوچه‌های شهرهائی که بر این چنین تقاطعی بنا شده،

شاعر پیر به دروغگوئی می‌نشیند، از (من) شهوانیش و از (من) مادیش  
 آنگونه سخن می‌راند که (مای) محتاج از گرمسنگی معنوی به جان‌کندن  
 می‌میرد. نقاش رنگ روی رنگ می‌خواباند و تصویر از آنچه که به دست  
 می‌دهد ذلت فکر و عملش را می‌نمایاند. سینماگر با ساختن دکان مبادله و  
 معاوضه به کاسبکاری و برانگری می‌نشیند و نواری را به نمایش می‌گذارد  
 که از هر مسکانش پوسته سلول‌های نیم‌مرده مردانگی و زنانگی واکنده  
 می‌شود و خرواری از پوست و گوشت و خون و ماتیک به حجامت مغز  
 بیننده دام می‌گترد. شاعر جاودانی [احمد شاملو] به نقاشی (آبستره)  
 نقاشان معاصر می‌تازد، درحالی‌که خود در تمامی شعرهایش آبستراکیست  
 به معنای مطلق است. و منتقدان هنری (به همه هنرها نظر دارم)، این  
 بازارچه‌های واسطه‌پرور در ارزش‌یابی سبک‌ها و قالب‌ها بر الگوهای  
 تکیه می‌کنند که معرف تفاله و چرکابه است نه غذا و خورنابه، نه انتقال  
 آنچنان احساس و ادراکی به مردمان که توانائی گزینش راهی را دریابند که  
 به شناسائی نبض و تپیدن قلب بیانجامد؛ اینان آنچنان به ستون ادبی و  
 هنری (چه کلاسیک و چه نو) می‌چسبند که کپک‌زدگی‌های مجموعه‌های  
 استفراغ شده و سرقت شده توسط شاعران پیر ما از لورکا، و مایاکوفسکی  
 و بلوک و نرودا و پره‌ور و الوار و ناظم حکمت و کتاب مقدس را هاله‌ای از  
 نور می‌بینند. اینان خود دست‌شان آنچنان به خون سوقت از نظم و نثر  
 شاعران فرنگی آلوده است که فرصتی و شهادتی برای ارائه سرفت‌های  
 ادبی جاودانه مردان شعر ما نمی‌یابند. برای خواننده کافی است تا  
 مجموعه‌های لورکا، الیوت، مایاکوفسکی، الوار، پره‌ور، بلوک و عده‌ای  
 انگشت‌شمار از شعرهای نرودا را مطالعه کند تا دریابد که شاعر پیر  
 روزگار ما [احمد شاملو] تا چه اندازه در شعرش از ترجمه شعر این  
 شاعران به زبان‌های فرانسه و انگلیسی و بخصوص ترجمه خانم  
 الساتریوله همسر آراگون و خواهرزن مایاکوفسکی، از مجموعه  
 مایاکوفسکی به زبان فرانسه استفاده کرده است. برای خواننده کافی است



تا فقط یک شعر (منظومه دوازده اثر الکساندر بلوک) را مطالعه کند تا دریابد که شاعر پیر روزگار ما تا چه اندازه از زبان و تصاویر و کمپوزسیون این منظومه استفاده کرده است و به نام خود و به نام شعر ناب به مردم داده است. در چنین روزگار و انفسایی است که شاعر جوان ما تولد می‌یابد و روی پای خود می‌ایستد، روی پای خود، روی شرف و روی خون و وجدان جامعه خود می‌ایستد و خدو بر صورت شاعران فریبنده یک دو نسل قبل از خود می‌اندازد و ماسک‌های شان را به آب دهان می‌شوید.

سال‌های بعد از چهل برای شعرای جوان سال‌های آزمایش‌های جدید و برخورداری از تجربه نسل‌های گذشته بود. بسیاری از پیش‌آهنگان (هنر متحول) سرشان به سنگ خورد و بسیاری دیگر با اندیشه‌های انتزاعی سرشان به توبره یا آخوری بند شد و تنها معدودی هم آهنگ با سرود جاندار گذشته به راه‌شان ادامه دادند. کداسیک اشتباه کردند؟ کداسیک باز هم اشتباه خواهند کرد؟ اگر زمان هنری به این سنگینی که جای خوش کرده، نگذرد، بی‌هیچ رودر بایستی هرزگان کشیده محکمی خواهند خورد و یحتمل جلوه فروشان متاع‌شان را بدون کم و کاست در بازارچه‌های اشراف‌زاده‌های هنر دوست آب خواهند کرد.

اما خوشبختانه دهه گذشته آزمایشی بود بر (وجود شعر) و (وجود شاعر)، و تجربه‌هایی به دست آمد برای شعری که گوش‌های جدیدی برای شنیدن یافته بود. و عجب این بود که همین گوش‌ها بودند که مقداری از تکالیف (شعر و شاعری) را روشن کردند و به بسیاری از الگوهای (هنرمندانه) و از پیش ارائه شده ناطقین (و نه شاعران) و منتقدین جواب رد دادند.

در دهه گذشته دو دسته از شاگردان نیما بواسطه راهی که برگزیده بودند به نتایجی رسیدند. عده‌ای از شاگردان خوب نیما که احتمالاً خوب هم خواهند ماند، راه‌شان را از آن دسته که شاگردان بدشان می‌نامیم جدا کردند - یعنی آن گروه که در پسند عام هنرنمایی نکردند و آن دسته که

چوب تکفیر را بی‌مناسبت به گرده شعر زدند. گرچه آن گروه نیز که اصالت‌شان را حفظ کردند گاهی به هرز کشیده شدند ولی ندانم‌کاری در یک دوره کوتاه از زندگی شعری‌شان به حدی نبود که به فراموشی‌شان بسپاریم. بی‌تعارف و تردید - (محمد حقوقی، مهدی اخوان‌ثالث، منوچهر نیستانی و هوشنگ بادیه‌نشین) در گروه اول جای می‌گیرند و آقایان خانلری، توللی، مشیری، زهری، شیبانی و به صورتی دیگر شاملو، نادرپور، و اسماعیل شاهرودی به جهت اینکه چمچه شعرشان به ته دیگ رسیده در گروه دوم جای دارند. - حال شما به میل خودتان هر طور که می‌خواهید این دسته دوم را نامگذاری کنید. کسانی که شعر نمی‌توانند بگویند، کسانی که بد نمی‌گفتند اما در حال حاضر حتی بد هم نمی‌توانند بگویند و...

و در همین دهه بعد از سال چهل است که گوش‌های جدیدی برای شنیدن شعر پیدا می‌شود، گوش‌هایی که از شنیدن دروغ‌های شاعران پیر خسته شده و شعر جوان می‌طلبند. گوش‌هایی که نه شعر عطر و ادوکلن زده نادرپور را می‌خواهد و نه اسب وحشی و سیاه و سرخ و سپید آتشی و نه پلنگ بوشهری و دشتستانی را و نه انسان دروغین شاملو را (اومانیسم دروغی و افراطی از نوع اومانیسم کاظم‌زاده ایرانشهر و کامی) اومانیسم «انسان به خاطر وظیفه» و «نه انسان برای انسان» - اومانیسم انسان به صورت وسیله، نه «انسان برای انسان».

در یک بررسی حتی به صورتی سریع و گذرا می‌توان جنبه‌ها و جبهه‌های شعر محکوم را در این نیم قرن اخیر به دست داد. شعر محکوم با آغازی عاشقانه و رمانتیک و لامارتین‌وار بی‌تردید در تمام آثار این آقایان به چشم می‌خورد، یعنی شعر از برای «من»، من پر شده از احساسی تجریدی، من نطفه گرفته از رختخواب بلوغ، من رشد کرده و ریشه دوانده در اتاق‌های در بسته و حصارهای مرده به دنبال این آغاز، مرحله انتقالی از این نوع شعر کاذب و دورگه و بی‌حس و بی‌اندیشه و

بی مغز و تهی، شعری است که با کمال تأسف «دو جنسی» است؛ نه مردانگی دارد، نه زنانگی. اخته و بی ثمر است (مقایسه کنید کتاب‌های اول و حتی دوم و گاهی سوم این آقایان را با کتاب اول شاعران جوان در این دهه). نه بوئی از عقل دارد و نه رنگی از احساس، شعری است که نه پایگاهی در جامعه دارد نه بنیانی در خواست‌های مردم و اندیشه‌های اصیل آنان. شعری است مدددهنده و راهبر به تفرق و جدائی. با ظاهری برخلاف معنایش، شعری است که الزاماً به تولدی نمی‌انجامد. مرگ روبه‌روی آنست و بالای سر آن شعری است که شهادت در متن زیستن را ندارد. در حاشیه به شکار می‌نشیند و در حاشیه چاپ می‌کند و در حواشی می‌میرد. (اشاره کنم که این نوع شعر از دید این آقایان شعر اجتماعی است). اینجا حق نیست که این سؤال مایاکوفسکی را تکرار کنیم: «چرا اینها شعری نمی‌گویند که مردم را در کوپراتیو جمع کنند». به دنبال این نوع شعر، رجعت دوباره شاعران است به حال و هوای اندیشه‌های ابتدائی (غمنامه و شعرهای اگوساتریک). بهترین نمونه تا این قسمت از ارزشیابی، شعر آتشی، شاملو و شاهرودی است. چرا که این حضرات با شعری در حاشیه نمی‌توانستند به قلب وقایع رسوخ و نفوذ کنند (گرچه با ظاهری رنگ مردمی گرفته اصالتی نامردانه را به سطح جامعه می‌پراکنند)، و متأسفانه آن قدرت برداشت از تجربه‌های اجتماعی و سیاسی و حتی ادبی - هنری را نداشتند که بتوانند برای خویش زبان سازنده‌ای را در جهت تغییرهای متحول و ماندنی وارد سازند، و آن گروه نیز که می‌توانستند نشانه‌ای بنهند، بنهادند، چرا؟...

چه یادگار سیاهی نهادند بر درگاه این آقایان...

و کارنامه شعری این آقایان خلاصه شده است از غزل برای تغزل - (وقتی که شاهنامه در گود زورخانه خوانده شود)، سوگنامه، غمنامه، نه از برای ماندنی‌ها، بل از رفتنی‌ها، طرح‌ها و تصاویر و گویش‌های عاشقانه، نه از برای رهائی، بل از برای دام‌گستری و آن نوع شعر انسانی، اجتماعی

که توصیفش رفت. و چرا چنین کردند؟ هدف شعر را یا غلط می فهمیدند یا اصلاً نمی فهمیدند و آن را امتوار بر ملاک‌هایی نهادند که نان سفره‌شان قطع نگردد، و لباس بزم‌شان رنگ رزم بگیرد. این آقایان هیچگاه نتوانستند و نمی‌توانند هدف شعر را روبه‌روی خود و رودرروی خود ببینند. چرا که نقطه اتکاء شعر اینان بر مرکز شعر امتوار نبوده و نیست و بدین سبب به سطح اتکائی لغزان تکیه داشتند و دارند که با راه شعر فاصله‌ای بس دور دارد و چنین است که می‌گوئیم شعر اینان محکوم است... شعری ست ظاهر فریب، رنگ به ظاهر اجتماعی خورده، پوسته‌ای از مردمی و انسان‌دوستی به گرد خود کشیده، ولی از اندیشه‌های دوپهلوی تغذیه کرده و خوراک بلعیده، و فرهنگ توده مردم نیز به عللی که به همه آشکار است در سطحی بود که بایستگی نقادی را نداشت، آنچه ماند که به پسند افتاده و از تریون‌های تبلیغ متشر گردیده بود...

باز هم این آقایان می‌توانند ادعا کنند که راه شعر را رفته‌اند و هدفی جز راهنمایی نداشته‌اند.<sup>۲۸</sup>

مقاله دیگر از علی ماتک با نام «ادبیات تشریفاتی در جامعه بوروکراسی [بوروکراتیک] بود که بخش‌هایی از آن را، باز به نیت آگاهی از وضع نقد و بررسی ادبیات در دهه پنجاه، می‌خوانیم: او می‌نویسد:

«در جهان سوم [...] هنرمند گرفتار پیچیده‌گویی و سمبول‌سازی می‌شود و در نتیجه، با این کارش، اربابان اداری خود را خوشحال و راضی نگه می‌دارد. او از دستگاه موجود اداری تغذیه می‌کند و ناچار است که از منافع همکاران خود حمایت کند، چرا که منافع او نیز هست. بهتر است این گونه ادبیات را، با توجه به نظام موجود، ادبیات تشریفاتی بنامیم. [...]

هنرمند بوروکرات از یأس و سرخوردگی و بیگانگی خود با مردم جامعه‌اش می‌نویسد. [...] و صد البته این دردها جز نالیدن از ماشینیزم و

[...] و همچنین نالیدن از مسائل زیر شکمی و جنسی چیز دیگری نیست.  
[...]

ادبیات در چنین نظامی، فقط یک جامعهٔ مصنوعی را سیراب می‌کند؛ جامعه‌ئی که در میان هنرمندان و دنیائی که هنرمندان برای آن کار می‌کنند، نقش واسطه و رابطه دارد. این جامعه مرکب است از منتقدان حرفه‌ئی، کسانی که هنر را به صورت عامیانه‌ئی نشان می‌دهند و از این راه نان می‌خورند. و آنانی که از طریق انتشارات هنری و چاپ تشریه‌های وزین! روزگار می‌گذرانند.

هنرمند در چنین نظامی فقط یک تعظیم‌کننده و همچنین دست بوس و فرمانبردار اربابان خود باقی می‌ماند. او با نظم و تبلیغات موجود خو می‌گیرد، کتابش را به صورتی زرق و برق‌دار، زرکوب و اطوکشیده چاپ می‌کند و با قیمت گزافی در اختیار خوانندگان می‌گذارد. چون قبل از چاپ کاملاً آگاه است که کتابش را جز اربابان خودش کسی دیگر خریداری نخواهد کرد. مگر نه اینکه آن روستائی و آن کارگر فلان کارخانه حتی سواد خواندن و نوشتن را هم ندارد؟ و اگر هم داشته باشد، طرز آموزش او طوری بوده که مسائل حاد جهان امروزی را نخواهد فهمید، و اگر هم بفهمد، قدرت خریداری چنین کتابی را با چنان قیمتی ندارد؛ و اگر هم داشته باشد، وقتِ تنگ و کار زیادش اجازهٔ خواندن کتابی را به او نمی‌دهد.»  
نویسنده ادامه می‌دهد که:

«[...] اکثر هنرمندانی که در دامن بوروکراسی پرورش یافته باشند، بیشتر از منافع طبقهٔ حاکمه دفاع می‌کنند و فقط برای تبلیغ افکار آنها می‌کوشند. بدبختی جهان سوم در این است که اکثر روشنفکران این جهان را هنرمندان تشکیل می‌دهند و هنرمندان اکثراً کسانی هستند که از طبقهٔ خرده‌بورژوا برخاسته‌اند و تحصیلات خود را در جهان غرب به پایان رسانده‌اند. آنان وقتی که پای‌شان را داخل کشورشان می‌گذارند، پوچی، یأس، نفرت از ماشینیزم، و بطور کلی فرهنگ بورژوازی غرب را با خود

وارد می‌کنند. آنان درک لذت بردن از دودکش کارخانه‌ها را ندارند. از سوت کارخانه‌ها چندان شانه‌شان می‌شود. [...] اگر از بورژوازی انتقاد می‌کنند، فقط برای سهم بیشتر و نفع زیادتر خود انتقاد می‌کنند و نه به خاطر طبقه رنجبر. [...] او اصولاً اعتقادی به انقلاب ندارد. او فقط یک انقلابی مرتجع است که سعی می‌کند تولید را از نظر کمیت و ابزار تولید را از نظر کیفیت به گذشته برگرداند، و به همین دلیل ضدانقلاب است. او با کارش سعی می‌کند که از میزان استثمار رنجبران بکاهد و قدرت انقلابی آنان را کاهش دهد. [...] شناخت او از مردم جامعه‌اش، شناختی است گنگ و غلط و کتابی - و البته این کتاب‌ها غریب هستند و به درد ملت‌های فقیر جهان سوم نمی‌خورند. [...] هنرمند بوروکرات جهان سوم ایدئولوژی خاصی ندارد. [...] از این رهگذر است که می‌بینیم حتی میان خود هنرمندانی که با قلم سروکار دارند، اختلاف سلیقه چشمگیری پیدا شده است. [...] او حتی مردم را به شکلی انتزاعی و مجرد می‌نگرد. از اینجاست که ادبیات بوروکراسی - ادبیات سکوت و سکون - شکل می‌گیرد. با این تفسیر است که اکثر روشنفکران مرفعی و علاقه‌مند به کشور و ملت خودشان، دیگر، ادبیات را جز تفریح سر به هوا، چیز دیگری نمی‌دانند. [...]

هنر بطور کلی انعکاس واقعیت است، و هدف هنر باید یک نوع مبارزه فرهنگی و ایدئولوژیکی باشد بر ضد فرهنگ طبقه مسلط. و دیگر اینکه هنرمند آگاه، فریب نوشته‌های غریبی را نخواهد خورد و خود را اسیر کلمه‌های وارداتی نخواهد کرد، بلکه راهگشائی خواهد بود در نشان دادن راه‌های نو و حفظ ارزش‌های انسانی.<sup>۲۹</sup>

### فلک‌الافلاک

فلک‌الافلاک از جنگ‌های پربار دهه پنجاه بود که دو شماره از آن منتشر شد: نخستین، در فروردین ۱۳۵۰، و دومی در شهریور ۱۳۵۲. سردیر فلک‌الافلاک غلامحسین نصیری پور بود.

فلک الافلاک با آنکه مجموعاً نشریه‌ئی چپگرا بود آثار غیرمیاسی هم در آن چاپ می‌شد.

از مطالب خواندنی شماره اول جنگ، مقاله کوتاه احمد شاملو با نام «نظم یا شعر» بود که به رغم تسلط جو حاد چریکی بر جامعه، باز خواندنی بود. شاملو می‌نویسد که:

«نظم اثر «هنر سندان» است و شعر «اثر هنری».

اینها دو چیز سخت متفاوت‌اند.

نظم مساوی‌ست با تکنیک، محصول احاطه بر ابزار است و تسلط بر اندیشه. خالق یک چنین اثری می‌دانسته است که «چه می‌خواهد بگوید» و می‌دانسته است «چگونه می‌شود گفت» آنگاه، توانسته است بیندیشد که «چه ابزاری را به کار می‌تواند گرفت» و پس از آن «توانسته است آن ابزار را، استادانه بکار برد».

تکنیک در مجموع می‌تواند چیزی اکتسابی باشد، می‌توان آن را فرا گرفت و با ورزش و تمرین بر آن تسلط یافت.

شعر چنین نیست. «شاعری» را نمی‌توان آموخت.

خالق یک «شعر» از پیش نمی‌دانسته است که «چه می‌خواهد بگوید» و بدین جهت طبیعی است که نداند «آن مجهول را چگونه می‌تواند گفت». برای یک خالق هنری - برای مثلاً یک شاعر - به وجود آوردن، عمل ارادی نیست؛ تجلی لحظه‌ئی از زندگی اوست، او درخت میوه است و میوه دادن، (نهاد) اوست، از میل و اراده او تبعیت نمی‌کند.

این جماعتی که چنین چهار چنگولی به وزن چسبیده‌اند و از وحشت آنکه «شعر سپید» بر کرسی قبول نشیند خواب و آرام‌ندارند، پریبی حق نیستند. در ماهنامه‌ئی به نقل از ازا پاند خواندم که:

«آنچه را که در نثرهای قوی گفته شده نباید در اشعاری متوسط

عرضه کرد. نباید تصور کرد که می‌توان مردم را با قطعه قطعه کردن

نثری قوی و نمایاندن آن به صورت شعر فریب داد. نباید تصور

کرد که هنر شعر آسان‌تر از موسیقی است، یا می‌توان اهل هنر را از شعر خود راضی کرد بی آنکه اقلأ رنجی را که یک نوازنده متوسط در فراگرفتن موسیقی متحمل شده، دیده باشی».

گفته پاند را بدین صورت درآوریم که: اگر وزن را از دست «وزن‌چی» بگیری دیگر زیر کدام نقاب پنهان شوند تا همچنان «شاعرشان» بشناسند؟ من نثر را به عکس سیاه و سفیدی تشبیه می‌کنم و نظم را به عکس رنگین، آنگاه به نقاشی می‌رسیم که «شعر» است.<sup>۳۰</sup>

### کتاب امروز

یکی از نشریات مودمند دهه پنجاه، دفترهای کتاب امروز بود که در دو دوره، مهر و پائیز ۱۳۵۲ و بهار و زمستان ۱۳۵۳ در هشت شماره منتشر شد. زمان انتشار شماره نخست کتاب امروز در پائیز ۱۳۵۰ و شماره هشتم آن (آخرین شماره) در زمستان ۱۳۵۳ بود.

ناشر کتاب امروز انتشارات جیبی بود.

کتاب امروز راجع به شعرنو مطلب چندانی نداشت؛ دو یادداشت از دکتر عبدالحسین زرین‌کوب و دکتر شفیع کدکنی درباره کتاب از صبا تا نیما داشت که ناشرش کتاب‌های جیبی بود؛ و یک نقد از احمد سمعی بر کتاب شعرنو از آغاز تا امروز تالیف محمد حقوقی، که همچنین از کتاب‌های انتشارات جیبی بود.

### بررسی کتاب

دوره جدید (دوره سوم) بررسی کتاب نیز که در چهار شماره (فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر و شهریور) سال ۱۳۵۰ منتشر شد، همچون دوره‌های پیشین، پربار، زنده و به روز بود.

مطلب اصلی شماره اول، پیرامون شعر حجم و حجم‌گرایی بود که بیشتر در کتاب حاضر به تفصیل بدان پرداخته‌ایم.



در شماره دوم، مطلبی تحت عنوان «نقد دانشگاهی و نقد تفسیری» از رولان بارت به ترجمه محمدتقی غیائی چاپ شده بود که ظاهراً نخستین مطلب از بارت بوده که به فارسی انتشار می‌یافت.

### جنگ سحر

از جنگ سحر فقط یک شماره منتشر شد.

این جنگ هم چون سهند و چاپار،... از جمله نشریات تندرو آن سال‌ها بود. جنگ سحر مطلب زیادی در ارتباط با شعر نداشت، ولی اشعاری داشت از: سیاوش کسرایی، سعید سلطان‌پور، شفیع کدکنی، و رضا مقصدی از ایران؛ و ولادیمیر مایاکوفسکی، ناظم حکمت، پابلو نرودا، و مدار سنگور از جهان. شعری از رضا مقصدی، که در آن سال‌ها در میان سیاسیون شهرت یافته بود را می‌خوانیم:

### گل چه تصویری دارد، آی

رضا مقصدی

از شب فاجعه می‌آیم

از شب آشتی خنجر و خون

از شب قتل برادرهایم می‌آیم

گل میخک‌ها می‌دانند

باغ را مرثیه سرخ شقایق‌ها زخمی کرده است

و سحرگاهان مردی که به همراه شقاوت‌هایش می‌رفت

مرغ آزادی را

پیش عصیان هزاران چشم

تیرباران کرده است.

گل میخک‌ها می‌دانند

گل به اندازه تنهایی خود لال است

و به اندازه جمعیت خود فریاد  
 صحبت از غصه گلدان نیست  
 صحبت از توطئه بادی ست  
 که به همراهی اندیشه ویرانی این باغچه بان آمده است  
 باید از باد سثوالی کرد  
 باید از باغچه بان پرسید  
 گل چه تقصیری دارد؟  
 نفس صبح سحرگاهی در باغ است  
 که به گل زمزمه رویش می آموزد:  
 نفس صبح سحرگاهی در رویش آن برگی ست  
 که ز تنهایی هر شاخه جدا می ماند  
 و به پیوند شقایق ها می پیوندد.

گل میخک ها می دانند  
 روی هر شاخه این آبادی  
 نقش آواز فناری ها مانده است  
 که خوش آوازی بهروزی فرداها را می خواند  
 باید از باغچه بان پرسید  
 باید از باد سثوالی کرد  
 قتل عام گل ها تاکی  
 گل چه تقصیری دارد... آی

### دفترهای زمانه

از دفترهای زمانه، دو شماره در بهار و تابستان ۱۳۵۰ منتشر شد. دفتر پنجم (تابستان ۵۰) ویژه شعر بود؛ اشعار و مقالاتی درباره شعر که در سیزده شماره پیشین آرش چاپ شده بود. و بدین ترتیب، دفتر پنجم

زمانه، جمع‌بندی یک دهه از فعالیتِ مطرح‌ترین جُنْگ، در زمینه شعر و شاعری بود.

این شماره از دفترهای زمانه، بعدها چندین بار تجدید چاپ شد.

### رودکی (ماهنامه)

رودکی، از جمله متین‌ترین و سنجیده‌ترین نشریات دولتی دهه پنجاه بود. شماره اول ماهنامه رودکی در مرداد ۱۳۵۰ منتشر شد. ناشر رودکی، تالار رودکی (تالار وحدت کنونی) و مدیر مسئول و سردبیر آن محمود خوشنام بود. در شماره اول رودکی می‌خوانیم:

«یاد آر ز شمع مرده یاد آر» - یادی از دکتر محمد معین -، از محمدجعفر محجوب؛ «ابله خانواده»، ژان پل سارتر - میشل رِبَالکا، اردشیر لطفعلیان؛ «چگونه می‌توان از موسیقی لذت بُرد؟» زیگموند اسپات، ترجمه پرویز منصوری؛ «نظاره هنر و هنر نظاره»، برتولد برشت، ترجمه چنگیز پهلوان؛ «چه می‌گذرد و چگونه می‌گذرد؟» از فریدون معزی مقدم؛ چهره‌ها... (دربارۀ پری ثمس)؛ «پرومته»، کارل ابراهام، ترجمه جلال ستاری؛ «کفار و شهدای شقه شده» [دربارۀ اردشیر محمص] از آلبرت کوچوئی؛ لایرنت (قصه)، (گفت‌وگوئی با کارل هاینتس اشتوک هاوزن) از پتر هیورث، پروین صفا؛ رویدادهای هنری؛ نقد و بررسی کتاب؛ سیاه پیری که در یادها خواهد ماند (دربارۀ لوئی آرمسترانگ).  
رودکی تا پیش از انقلاب منتشر شد.

مقالاتی از این نشریه را ذیل بررسی بعضی کتاب‌ها خواهیم خواند.

### مجموعه‌های شعر نو در سال ۱۳۵۰

آتشی، منوچهر / برگزیده اشعار و چند شعر تازه. - تهران: دنیای کتاب، بی‌تا، ۱۴۴ ص.

- آدیش، م. (و) کوه‌زاد / من محو می‌شوم. - تهران: پرس اجنت، ۱۳۵۰، ص ۱۱۵.
- آذری، محمد / سرود دره شقایق. - شیراز: کوروش، ۱۳۵۰، ۶۲ ص.
- آزادوش، ر. / خورشید و شهر دور. - تهران: رز، ۱۳۵۰، ۸۱ ص.
- احمدی، احمدرضا / من فقط سفیدی اسب را گریستم. - تهران: زمانه، ۱۳۵۰، ۱۱۰ ص.
- اسدی، مینا / چه کسی سنگ می‌اندازد. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰، ص ۱۰۵.
- اصلانیان، اصلان / شاهنگ. - تهران: انتشارات فرهنگ، ۱۳۵۰، ... ص.
- الهی، بیژن / علف ایام. - تهران: نشر ۵۱، ۱۳۵۰، (خشتی، ۲۰۰ نسخه)
- بحرینی، مهستی / دیدار با روشنائی. - تهران: روندگان، بهمن ۱۳۵۰، ص ۶۴.
- بخیرنیا، م. ا. / صفر. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۷۷ ص.
- بهمنی، محمدعلی / باغ لال. - تهران: بامداد، ۱۳۵۰، ۸۰ ص.
- تمیمی، فرخ / دیدار. - تهران: رز، ۱۳۵۰، ۷۷ ص.
- جلالی، بیژن / رنگ آب‌ها. - تهران: نیل، ۱۳۵۰، ۱۵۱ ص.
- جنتی عطائی، ایرج / و آنگاه آه ای فرشته. - تهران: بامداد، ۱۳۵۰، ص.
- حقوقی، محمد / برگزیده‌ئی از شعرها و نوشته‌های محمد حقوقی / به انتخاب م. آزاد. - تهران: جوانه، ۱۳۵۰، ۱۹۴ ص.
- حسینی، غفار / خون سفید شمشیر. - تهران: رز، ۱۳۵۰، ۱۲۷ ص.
- حنانه، شهین / کلید. - تهران: بامداد، ۱۳۵۰، ۱۲۵ ص.
- خائفی، پرویز / از لحظه تا یقین. - شیراز: کانون تربیت، ۱۳۵۰، ۱۰۷ ص.
- خضرائی، اورنگ / صخره‌های سکوت. - تهران: پندار، ۱۳۵۰، ۸۰ ص.
- خضرائی، اورنگ / شب مانی. - تهران: رز، ۱۳۵۰، ۱۷۸ ص.
- رحیمی، حمیدرضا / لحظه‌ها صادقند. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۱۲۸ ص.
- روشن / خورشید زنده است. - تهران: سپهر، ۱۳۵۰، ۵۵ ص.

- رهنما، تورج / صدف و قصه تنهائی او. - تهران: بی نا، ۱۳۵۰، ۹۹ ص.
- سادات اشکوری، کاظم / آن سوی چشم انداز. - تهران: کتاب نمونه، ۱۳۵۰، ۸۸ ص.
- سامانی، مهدی / ابر و گون‌های سوگوار. - تهران: پندار، ۱۳۵۰، ۱۰۴ ص.
- سجادی، محمود / میکائیل و گاواهن مغموم. - تهران: پندار، ۱۳۵۰، ۵۸ ص.
- سرفراز، جلال / آینه در یاد. - تهران: کتاب نمونه، زمستان ۱۳۵۰، ۶۴ ص.
- شاهرخ‌تاش، شهرام / فصل غلیظ گیسو. - تهران: رز، ۱۳۵۰، ۷۴ ص.
- شاهرودی، اسماعیل (آینده) / هر سوی راه راه راه. - تهران: بوف، ۱۳۵۰، ۶۳ ص.
- شیرینی‌معالی، رضا / دیدار در مسلخ. - تهران: بامداد، فروردین ۱۳۵۰، ۸۱ ص.
- شریفی، حبیب‌الله / فصل سبز. - تهران: بی نا، ۱۳۵۰، ۵۸ ص.
- شفیعی‌کدکنی، محمدرضا (م. سرشک) / در کوچه‌باغ‌های نشابور. - تهران: رز، ۱۳۵۰، ۹۰ ص.
- شمس‌پوره، شهرام / تا پشت چینه ماه. - شیراز: بی نا، ۱۳۵۰، ۱۶۰ ص.
- شیبانی، فرهاد / سرخی گیلاس‌های کال. - تهران: جوانه، ۱۳۵۰، ۱۶۵ ص.
- صفارزاده، طاهره / سد و بازوان. - تهران: زمان، ۱۳۵۰، ۵۶ ص.
- طبائی، علی‌رضا / از نهایت شب. - تهران: بامداد، ۱۳۵۰، ۱۵۲ ص.
- طباطبائی، زازه / ابلق. - تهران: بی نا، ۱۳۵۰، ۵۸ ص.
- عبدلی، م. / سیاه‌مشتق‌های شبانه. - تهران: پندار، مهر ۱۳۵۰، ۹۸ ص.
- غلامعلی‌پوره، حسن (ساحل نشین) / بر سنگ‌های موج‌شکن. - رشت: بی نا، ۱۳۵۰، ۱۱۴ ص.
- فرخزاد، فروغ / برگزیده اشعار. - تهران: مروارید، ۱۳۵۰، ۲۳۸ ص.

کسری، لایلا (افشار) / در جشنوارهٔ این سوی پل. - تهران: مروارید، ۱۳۵۰، ۱۶۹ ص.

مجابی، جواد / زوبینی بر قلب پائیز. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰، ۲۰۸ ص.

محبّی، عبدالجواد / از کوچه تا گل سرخ. - مشهد: بی نا، ۱۳۵۰، ۱۹۱ ص.

محبّی، مهدی / صبح نارنجستان. - تهران: بی نا، بهار ۱۳۵۰، ص.

محمائی، محمدابراهیم / اندوه بزرگ زیستن. - تهران: بی نا، ۱۳۵۰، ۸۷ ص.

منزوی، حسین / حنجرهٔ زخمی تفرّز. - تهران: بامداد، ۱۳۵۰، ۴۴+۷۵ ص.

ندیمی، حسن / شعر کوچه. - تهران: رز، ۱۳۵۰، ۱۱۲ ص.

نصیری پور، غلامحسین / توطئه آب (دفتر شعر در سه فرگرد). - تهران: پندار، ۱۳۵۰، ۱۰۴ ص.

نصیری پور، غلامحسین / موزه‌های برهوت. - تهران: بامداد، ۱۳۵۰، ۲۰۴ ص.

نیرو، سیروس / جاده. - تهران: بامداد، ۱۳۵۰، ۱۵۵ ص.

نیستانی، منوچهر / دیروز، خط فاصله. - تهران: رز، ۱۳۵۰، ۲۰۳ ص.

نیکوصالح، احمد / گیاهوارهٔ فصل سرخ. - رشت: بی نا، ۱۳۵۰، ۸۸ ص.

نیما یوشیج / فریادهای دیگر و عنکبوت رنگ. - تهران: جوانه، ۱۳۵۰، ۱۱۱ ص.

نیما یوشیج / شعر من. - تهران: جوانه، ۱۳۵۰، ص.

هنرمندی، حسن / برگزیدهٔ اشعار. - تهران: بامداد، ۱۳۵۰، ۲۳۷ ص.

یوردشاهیان، اسماعیل (عنا) / کوزه. - تهران: بی نا، ۱۳۵۰، ۳۱ ص.

آرین پور، یحیی / از صبا تا نیما. - تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی

(و) مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین، ۱۳۵۰، ۲ مجلد.

سلطان پور، سعید / نوعی از هنر، نوعی از اندیشه. - بی جا: بی نا، ۱۳۵۰، ۴۸ ص.

شارق، بهمن / نیما و شعر پارسی (بررسی و نقد آثار نیما یوشیج). - تهران: طهوری، ۱۳۵۰، ۱۷۶ ص.

## وضع شعر نو در سال ۱۳۵۰ (و نیمه اول دهه پنجاه)

در سال ۱۳۵۰، بیش از شصت مجموعه شعر نو منتشر شد. و اگرچه در میان شان مجموعه‌های با ارزشی دیده می‌شد از: جلال سرفراز (به لحاظ فرم صیقل‌خورده شعرها)، کاظم سادات اشکوری (به لحاظ صمیمیت و سادگی اشعار)، مینا اسدی (به لحاظ تفکر شاعرانه)، محمود سجادی (لحن تازه)، غلامحسین نصیری‌پور (پاره‌ئی تصاویر سوررئال)، سیروس نیرو (استفاده بقاعده از مضمون‌گرائی تثبیت شده)، حسین سنزوی (تغزل و عمق قابل توجه بعضی از شعرها)،... ولی با اینهمه، در هیچکدام از این مجموعه‌ها، چیزی بدیع‌تر و شورانگیزتر و ژرف‌تر از آنچه که در شعر شاعران تثبیت شده‌ئی چون فروغ، شاملو و اخوان ثالث و سپهری وجود داشته، وجود نداشت (یا کمتر بود)، لذا نمی‌توانست خوانندگان زیادی را جذب کند.

تنها کتابی که در این سال، سر دست برده شد، کتاب در کوچه باغ‌های نیشابور از شفیع کدکنی بود؛ کتابی که تا سال ۱۳۵۷ در کنار کتاب‌های تاریخ و جامعه‌شناسی و فلسفه مادی و داستان‌های انقلابی، همچنان در صدر کتاب‌های پرفروش قرار داشت.

در پایان سال ۱۳۵۰ مجله رودکی گزارشی از وضع شعر آن سال به چاپ رساند که به نوعی نشان از آغاز روند بی‌اعتباری شعر نو در ایران را داشت. در این گزارش می‌خوانیم که:

«[...] به جرأت می‌توان گفت که سال ۵۰، سال رکود، سال خواب زمستانی یا سال بی‌بار و بری شعر بوده است. شاعران نام‌آور، شاعران خوب، حتی شاعران درجه دو، آنهایی که آوازه کافی در هنر شاعری

دارند، هیچگونه تالیفی نداشته‌اند. (البته نیما را مستثنی می‌داریم.) از شاملو فقط جزوه کوچکی اوایل سال درآمد که نمی‌تواند به عنوان دیوانی از شعرهای این شاعر معروف محسوب شود. شکفتن در مه را می‌گویم، این جزوه بیشتر به ارائه نمونه‌های کوتاهی از شعرهای پیشین شاعر شباهت داشت.

شاعران دیگر نیز اثر تازه‌ئی نداشته‌اند. از رحمانی، آتشی، نادرپور، م. امید، حقوقی و دیگران و دیگران، تنها برگزیده‌هایی چاپ شد. از شاعران به اصطلاح گمنام، شاعرانی که پُر می‌گویند اما نام‌شان و صدای‌شان از مستطیل صفحه شعر مجلات هفتگی دورتر نمی‌رود و با وجود این در هیاهوی سرشار از تحسین یاران چون خود در همان محدوده، سرگیجه گرفته و در شاعری خود تردیدی ندارند، کتاب‌هایی درآمده که هر چه باشند میاه مشق شاعری جوان یا هذیان خوابگردی سرگردان است. شعر امروز ما نیستند، کتاب‌هایی که کمبودشان احساس نمی‌شود و وجودشان شوری بر نمی‌انگیزد. [...]

از میان کتاب‌های شعری که در سال پنجاه [و اواخر ۴۹] درآمده اینها را می‌توانیم نام ببریم: تنهایی زمین و خواب درخت (با شعر لطیف، موجز، باارزش، اما کم‌دامنه) از منصور اوجی؛ سرخی گیلان‌های کال از فرهاد شیبانی (عاشقانه‌هایی شیرین و یکنواخت)؛ از زوایا و فصل‌ها (برگزیده شعرهای حقوقی)؛ حنجره زخمی تغزل از حسین منزوی (تنها کتاب شعری که هم شعرهای باارزش دارد و هم نوید از آینده روشن شاعرش می‌دهد. تغزلی درخشان و صمیمی، با زبانی شسته رفته و نرم و در اهتزاز)؛ درو متخرب شعرهای نصرت رحمانی، آنسوی چشم‌انداز دفتری از شعرهای اشکوری (شعری سست و متظاهر و افسوس‌انگیز به خاطر سلامت نفس شاعرش)؛ شب مانی شعرهای پرویز خضرائی (با شعری متوسط که بازگوکننده تجربه‌های سالم مؤلف است)؛ کلید از شهین حنانه (نخستین تجربه‌های شعرنویسی که هنوز تا شعر واقعی راهی دراز در



پیش دارد)، توطئه آب از غلامحسین نصیری پور (گرفته برداری ساده‌نی از کلام شاملو، در حد خود صمیمانه، اما کم‌دامنه و ناپخته)، گیاهواره فصل سرخ شعرهای احمد نیکو صالح (نشان‌دهنده علاقه و مطالعه گوینده در شعر معاصر، نوعی وصف ساده از طبیعت و دردهای شاعرانه)، سیاه‌مشق‌های شبانه از علی پور [عبدلی] (نامی مناسب برای شعرها و نتیجتاً صمیمیتی که می‌تواند پشتوانه کارهای بعدی شاعر باشد)، میکائیل و گاوآهن مغموم دفتر شعرهای محمود سجادی (شعری که تظاهر به فکر و فلسفه دارد و از نظر کلام، با وجود سادگی کلی، سرشار از لغات و استعارات و عبارات منلق و مهجور عربی است. به طوری که گاهی حتی روال فکر نیز عربی می‌نماید). [...]

کتاب‌هایی نیز در زمینه شعر درآمد که مهمترین آنها عبارتند از صور خیال در شعر فارسی از شفیعی کدکنی، تحقیقی دقیق و مفصل درباره تصویر یا به قول مؤلف خیال در شعر فارسی [...]

کتاب بسیار جامع و ارجمند دیگری که آخر سال پنجاه درآمده و می‌توان گفت تنها مرجع دقیق تحقیق راجع به شعر معاصر و نشان‌دهنده تلاش صمیمانه در این زمینه است کتاب از صبا تا نیما می‌باشد که تاریخ ادبیات ما را از زمان صبا تا حدود افسانه نیما در برمی‌گیرد [...]<sup>۳۱</sup>

البته در سیاهه فوق‌الذکر، از تعدادی کتاب نامی بوده نشده و چند مجموعه هم، چنانکه من در شناسنامه این کتاب‌ها دیده‌ام، از کتب سال ۱۳۴۹ است، (که شاید در سال ۱۳۵۰ منتشر شده باشد).

#### در کوچه‌باغ‌های نشابور / شفیعی کدکنی

شفیعی کدکنی، محمدرضا (م. سرشک) / در کوچه‌باغ‌های نشابور. - تهران: رز، ۱۳۵۰، ۸۸ ص.

در کوچه‌باغ‌های نشابور یکی از نمایندگان تام و تمام شعر جنگل، و مطرح‌ترین مجموعه شعر سال‌های ۵۰ تا ۵۷ بود.

در کوچه‌باغ‌های نسابور چندی پس از قیام سیاهکل و در بحبوحه مبارزات چریکی ایران منتشر شد؛ و به سبب محتوای روشن انقلابی و قالب نیمائی و زیبایی‌شناسی نو قدمائی (ترکیبات و تعابیر ساده و آشنا و آسان‌یاب) و ضرباهنگ تند و روان، به سرعت در میان روشنفکران سیاسی و بخشی از مردم جا باز کرد و پاره‌ئی از اشعارش به سرود و زمزمه بدل شد.

مسلماً در کوچه‌باغ‌های نسابور خود از آن مایه بهره‌ور بود که بدان شهرت و محبوبیت برسد، ولی به نظر می‌رسد که از این امتیاز ویژه نیز برخوردار بود که سروده شفیعی کدکنی بود.

شفیعی کدکنی در هنگام انتشار این کتاب، از چهره‌ئی چند وجهی و معتبر برخوردار بود: او از پیشگامان مومن و پابرجای شعر چریکی ایران؛ مؤلف اثر تحقیقی ارزشمند صور خیال در شعر فارسی - که تحقیقی نو در چند دیوان قدیم بود -؛ شناساننده سارق دیوان فراموش‌شده حزین لاهیجی (که سالیان دراز شعر حزین را به نام خود چاپ می‌کرد)؛ غزلسرای بنام؛ و دکتر در ادبیات و استاد ممتاز دانشگاه تهران بود. و بدین ترتیب، سخن او در میان روشنفکران انقلابی، ادبا و غزلسرایان، محققین آثار کلاسیک، و استادان دانشگاه و دانشجویان، از اعتبار همه‌جانبه‌ئی برخوردار بود؛ امتیازی که هیچ شاعر سیاسی نوپرداز دیگر از آن بهره‌ور نبود. بویژه در مجامع دانشگاهی که تقریباً همه استادان، هوادار قالب‌های قدیم و مخالف جدی شعرنو بوده‌اند؛ و اگر هم بعضی موافقتی داشتند، مشروط و در حد اشعار نو قدمائی فریدون توللی بود، با این فرق که اطمینانی به سواد قدیمه توللی‌ها نداشتند، در حالی که شفیعی، مدرس این رشته بود؛ پس آنها نیز شعر نو قدمائی شفیعی را با اطمینان خاطر می‌خواندند و به عنوان شعرنو سالم از آن دفاع می‌کردند؛ بویژه که شهامت شاعر نیز در انتشار این شعرها درست در بحبوحه قیام چریکی مرعوب‌کننده و باورنکردنی بود.

در کوچه‌باغ‌های نشابور، بی آنکه چون اشعار پیشین شفیمی کدکنی زیر نفوذ زبان شعر اخوان ثالث بوده باشد و بی آنکه مطلقاً با استواری و استحکام و صلابت و جزالت آن به سنجش درآید، چیزی از فخامت کهن زبان خراسانی داشت که در کنار زبان و لنگار شعار - شعرهای سیاسی آن دهه، بر حرمتش می‌افزود.

چند شعر از در کوچه‌باغ‌های نشابور و سپس چند نقد و نظر پیرامون آن را می‌خوانیم.

### دیباچه

بخوان به نام گل سرخ در صحاری شب  
که باغ‌ها همه بیدار و بارور گردند،  
بخوان، دوباره بخوان، تا کبوتران سپید  
به آشیانه خونین دوباره برگردند.

بخوان به نام گل سرخ، در رواق سکوت  
که موج و اوج طینش ز دشت‌ها گذرد؛  
پیام روشن باران

ز بام نیلی شب  
که رهگذار نسیمش به هر کرانه برد.

ز خشکسال چه ترسی؟ که سد بسی بستند:  
نه در برابر آب  
که در برابر نور  
و در برابر آواز و در برابر شور...

در این زمانه عسرت

به شاعران زمان برگ رخصتی دادند  
 که از معاشقه سرو و قمری و لاله  
 سرودها بسرایند ژرفتر از خواب  
 زلال‌تر از آب.

تو خامشی، که بخواند؟  
 تو می‌روی، که بماند؟  
 که بر نهالکِ بی‌برگ ما ترانه بخواند؟

از این کربوه به دور  
 در آن کرانه بین:  
 بهار آمده از میم خاردار گذشته  
 حریق شعله‌گو گردی بنفشه چه زیباست.

هزار آینه جاری‌ست.  
 هزار آینه  
 اینک

به همسرانی قلب تو می‌تپد با شوق.  
 زمین تهی است ز رندان

همین توئی تنها

که عاشقانه‌ترین نغمه را دوباره بخوانی.  
 بخوان به نام گل‌سرخ و عاشقانه بخوان:

«حدیث عشق بیان کن بدان زبان که تو دانی»

شعر زیر آشکارا اشاره به چریک‌های جنگل و رزم و مرگ‌شان

دارد.

در آنسوی شب و روز

همیشه دریا دریاست.  
همیشه دریا توفان دارد.

بگو! برای چه خاموشی؟  
بگو: جوان بودند،  
جوانه‌های برومند جنگل خاموش.

بگو! برای چه می ترسی؟  
سپیده دم، اینجا،  
شقایقان پریشیده در نسیم، هراسان  
بر این کریوه فراوان دیده است.

به آب‌های خزر، موج‌های سرگردان  
و بادهای پریشان بگو، بگو  
آری

پیام برگ شقایق را

— در لحظه‌یی که می‌ریزد،  
و می‌فشاند آن بذر سالیانه فصلش را —  
به دشت‌ها ببرند.

بگو! برای چه خاموشی؟  
سپیده می‌دانست آیا که در کرانه او  
چه قلب‌های بزرگی را  
دوباره از تپش افکندند؟  
و باز می‌داند آیا که در کرانه او

— آن کرانِ نابه کران —

در آن سوی شب و روز  
چه قلب‌های بزرگی که می‌تپند هنوز؟

خوشا سپیده‌دما  
که سُرخبوتۀ خونِ شما در آینه‌اش  
میان مرگ و شفق  
چنان تجلی کرد  
و باز بار دگر  
سرودِ بودن را  
در برگِ برگِ آن بیشه،  
و موجِ موجِ خزر جاودانگی بخشید.

به روی گسترۀ سبز جنگل بیدار  
خوشا سپیده‌دما وان کرانه دیدار!  
شعر زیر، یکی از معروف‌ترین شعرهای سیاسی دهۀ پنجاه بوده است.

سفر به خیر

— «به کجا چنین شتابان؟»

گون از نسیم پرسید.

— «دل من گرفته زینجا،

هوس سفرنداری

ز غبار این بیابان»

— «همه آرزویم، اما

چه کنم که بسته پایم...»

— «به کجا چنین شتابان؟»

— «به هر آن کجا که باشد بجز این سرا سرایم.»

— «سفرت بخیر! اما، تو و دوستی، خدا را  
چو از این کویر وحشت، به سلامتی گذشتی  
به شکوفه‌ها، به باران  
برسان سلام ما را»

### ضرورت

می آید، می آید:

مثل بهار، از همه سو، می آید.

دیوار

یا سیم خاردار

نمی داند.

می آید

از پای و پویه باز نمی ماند.

آه،

بگذار من چو قطره بارانی باشم

در این کویر،

که خاک را به مقدم او مژده می دهد

یا حنجره چکاوک خردی که

ماه دی

از پونه بهار سخن می گوید —

وقتی کزان گلوله سربی

با قطره

قطره

قطره خونش

موسیقی مکرر و یکریز برف را  
ترجیمی ارغوانی می بخشد.

نقد و نظر

در کوچه باغ‌های نشابور از معدود مجموعه‌های سیاسی دهه پنجاه بود که اولاً توانست از زیر تیغه سانسور، زنده و سالم بیرون بیاید، و ثانیاً به احترام مؤلفش این اقبال را نیز داشت که نقدهای قابل توجهی بر آن نگاشته شود.

از جمله این نقدها، یادداشت بهاءالدین خرمشاهی بود.

بهاءالدین خرمشاهی در بخش‌هایی از نقد این مجموعه، تحت عنوان «خشم و خروش نجیبانه و اهورائی»، در مجله رودکی، می‌نویسد:

«... شعر شفیعی کدکنی [حاکمی از درد هست، ولی پیچش و پرداخت هنری نیافته است. شفیعی در سراسر این دفتر، مثل «بایزید در قفس تیمور» گرفتار است که نمی‌داند باید بفرد یا بتالد؟ [...] شعرهای شفیعی حزن و حال دارد، ولی حماسه ندارد. خشم و خروش شفیعی نجیبانه و اهورایی است. شعرهای این دفتر همان مرضی است که «یک بال فریاد و یک بال آتش» دارد و شهروندان (بلکه شهربندان) را پروای پیامش نیست. [...] شفیعی مردم را مطرح می‌داند نه خودش را. از همین روست که از هنر برای هنر فاصله می‌گیرد و به دنبال شعر ناب «مشغله اعماق» و «حجم»‌های توخالی [اشاره به حرف و شعر یدالله رؤیائی دارد.] نمی‌رود. شفیعی درد آشناست، و در زمانه‌ئی که شاعران هم نسل او یا با رودکی مسابقه دو می‌دهند، یا «نوای خسروائی» ساز می‌کنند [اشاره به اشعار متأخر اخوان ثالث دارد] غنیمت است. دردهایش هم روشنفکرانه و مجرد و تجملی نیست، بلکه از عشقی است به فریاد رسیده. ولی همه اینها



نبایست مانع اوج و خروج شعر او شده باشد و سیر و سلوک هنری را راکد گذارده باشد. به گمان من شفیعی می‌توانست از قدرت کلام بیشتری برخوردار باشد. سادگی و سهولتِ تناول هنر اگرچه ممدوح است، ولی اغلب ناشی از سادگی - و احتمالاً پیش‌پا افتادگی - معنا و مضمون هنرست.

من طرفدار پیچ و تاب بیهوده شعر و دشواری و دیربایی محتوایش نیستم (مثل شعر ابراهیم در آتش شاملو که برای اهل فن هم سهل‌التناول نیست). بلکه طرفدار قدرت کلامم. شعر «شب تاریک و بیم موج» نمونه‌ئی از آسانگونی و آسانگیری هنری شفیعی است.

شب توفان، شب باران، شب بیداری یاران

شب رندان و عیاران

شب مردان ره خوش باد

شب شب‌ها

درنگ صخره و جویبار و در نجوای رمز و راز

خوشا رفتن خوشا آواز

خوشا آن راه بی‌انجام و بی‌آغاز

شب هجرت، شب پرواز

که قافیه‌ها کسل‌کننده و پژمرده‌اند و حس و شوکتی در هیچ جای شعر دیده نمی‌شود. و اقتصاد کلمه و هر لحظه شکل بخشیدن به شعر در آن مشهود نیست. همین باعث می‌شود که بعضی از شعرهایش شعارگونه از آب درآیند. البته شعار آنقدرها هم بی‌فایده نیست، ولی فایده‌اش در گرو ضرورت‌هاست. ضرورت‌هایی هست که ارزش شعار مطلق را از مطلق‌ترین شعر هم بیشتر می‌کند ولی... این زمان بگذارتا وقت دگر. [...]

مأخذ بعضی عبارت‌ها و مصرع‌ها در پاورقی ذکر شده ولی گاهی هم ذکر نشده است:

۱. آواز پر جبرئیل هم مثل عقل سرخ عنوان یکی از آثار سهروردی

است (شفیمی می داند که این قبیل تلمیحات و ترصیعات فایده‌ئی ندارد. عنان شعر بهتر است به دست ناخودآگاه باشد تا به دست حافظه).  
 ۲. حریق شعله گوگردی بنفشه چه زیباست، از این بیت (منسوب به) رودکی آب می خورد:

بنفشه‌های طری خیل خیل سر بر کرد  
 چو شعله‌ئی که به گوگرد بر دوید کبود

۳. در ضمن شعر «آیا تو را پاسخی هست؟» می خوانیم:

باران که بارید هر جویباری  
 - چندان که گنجای دارد -

پر می کند ذوق پیمان‌اش را

و با سرود خوش آب‌ها می سراید

که ترجمه و برداشت ماهرانه‌ئی از این آیه قرآن است: «انزل من السماء ماء فسالت اذویة بقدرها... (سوره رعد، آیه ۱۷) [...]»<sup>۳۲</sup>

بعدها دکتر رضا براهنی درباره شعر دکتر شفیمی کدکنی نوشت:

«[...] شفیمی کدکنی از یک سر در گروه ادبیات فارسی تدریس می کند که بر آن کهنگی مطلق حاکم است، از سوی دیگر می خواهد راجع به شاملو مطلب بنویسد که آن گروه‌های ادبیات فارسی به خویش تشنه‌اند. [...] و شعر شفیمی هم متأسفانه از همان بحران مایه گرفته است. شعری که شفیمی گمان می کند نیمائی است، نیمائی نیست، غزلی است که پلکانی نوشته شده است و از بعضی مصراع‌ها قافیه حذف شده است. از این نظر شعر شفیمی محافظه‌کارانه است و بوی شعر شاعران ادیب را می دهد تا شاعران صاحب تخیل و بینش شاعران اصیل را. همه اینها از سرشت و سابقه زندگی سرچشمه گرفته است. وقتی که در زندگی مان، در محیط‌مان خطری نکنیم، نهایتاً در شعر و نثر و سیاست و تحقیق و تفکر هم محافظه‌کار خواهیم ماند.»<sup>۳۳</sup>

دکتر مصطفی رحیمی، از شاعران نوقدمائی میانه‌رو سال‌های پیش، که

در نیمه دوم دههٔ چهل در مقالهٔ «فضائی تهی در شعر امروز فارسی»<sup>۳۴</sup> رسماً نگرانش را از وضع بحرانی شعر نو اعلام کرده بود، بعد از انتشار در کوچه‌باغ‌های نشابور، در یادداشتی با نام «شکوه شکفتن» نوشت:

«... [نوآوری، خاصه در امور اجتماعی، کاری است آگاهانه و مستلزم تعمق و داشتن روش. بدین گونه شعر نو فرخ‌لقائی نیست که پشت در بسته جادو شده منتظر شکستن در باشد. و دیگر آن که چون رابطهٔ کهنه و نو رابطهٔ مادر و فرزند است شرط به کرسی نشستن شعر نو آن نیست که شعر مستی در زمینهٔ تاریخی خود نیز بی‌ارزش و عقیم تلقی گردد: برای بالا بردن مقام نیما لازم نیست شعر بهار و شعر صدر مشروطیت به لجن کشیده شود.

دسترسی به گنجینهٔ فرهنگ بشری و تتبع در شعر کهن فارسی شرط کافی شاعری نیست، اما شرط لازم آن هست. و آنچه شعر سرشک - و یکی دو نفر دیگر - را از شعر شاعران دیگر این نسل ممتاز می‌کند توجه به این دو امر است. نکتهٔ مهم دیگری که دیوان اخیر سرشک را مقام والائی می‌بخشد چیزی است که مایاکوفسکی آن را «نیاز اجتماعی» می‌نامد.

«نیاز اجتماعی» یعنی چه؟ یعنی درست آنچه مثلاً در شعر مستی، شاهنامه را در عصر محمود غزنوی به وجود آورد. [...] بدیهی است فردوسی از قصه و حکایت و تاریخ و اسطوره و عشق و ملال و خرد و تهور و شکوه و شکایت بسیار سخن گفته، اما آنچه شاهنامه را تشکیل می‌دهد یک چیز بیش نیست و آن برآوردن نیازی اصیل است که در اجتماع آن روز وجود داشته است.

چند سال پیش در مقاله‌ای با عنوان «فضائی تهی در شعر امروز» نوشتم که شعر نو، برآورندهٔ این نیاز [اجتماعی] نیست، اما امروز به گواهی بعضی از دفترهای شعر معلوم می‌شود که کسانی از شاعران این ضرورت را دریافته‌اند. و چنین است که در کوچه‌باغ‌های نشابور یک باره وقف

پاسخگویی به این ضرورت و این نیاز است. برای شاعر، پیش از همه کس، این رخصت هست که از دل خود بگوید: از فردی‌ترین و شخصی‌ترین احساس‌ها و برداشت‌ها. اما هنگامی که شاعر در اجتماع خود و نیازهای اساسی آن غرق شود چون لب باز کند از «ما» سخن گفته است. [...] و مرشک برای این که به ما برسد از خود فراوان مایه گذاشته است. و کمترین تجلی آن این که شاعر در جوشاجوش جوانی، و با سیر در کوچه‌باغ‌های نشابور و ذکر فراوان ازباده و مستی (که مفهومی خاص دارد) حتی یک سطر هم از «او» - معشوقه مشخص هر شاعر - نگفته است: چنان پر شد فضای سینه از دوست

که یاد خویش گم شد از ضمیرم  
الزام در شعر، کشف همین نیاز اجتماعی است و پاسخ گفتن به آن. نوشته‌اند که در شعر امروز سیاهپوستان سخن از «تراوشات دل» نیست بلکه سخن همه وقف یک مسأله است: زنگی‌گری، مسأله آزادی سیاهپوستان. و چون شاعر به ضرورت آزادی اجتماعی ره برد، گوئی همه نیازهایش در این نور ذوب می‌شود، چنان که پرتو ستاره در نور خورشید. پس چنین نیست که سرودن شعر عاشقانه به شاعر ملتزم منع باشد، شاعر خود این شعاع را در دریایی از نور مستحیل می‌کند یا مستحیل می‌بیند. [...]

شاعر، صد البته، از محیط کشور خود می‌گذرد و دورادور در گوشه‌ای از «جهان سوم» محیطی «می‌آفریند» که امروزه برای چهار پنجم از سکنه جهان شناخته است. [...]

شاعر با توجه به آنچه مثلاً در «امریکای لاتین» می‌گذرد می‌گوید:

سال کتاب سوزان

با مرده باد آتش

و زنده باد باد

(از هر طرف که آید)

مهلت به جمع روسپیان دادند.

## دیوارهای جادو

حتی نسیم را

بی پرس و جو

اجازه رفتن نمی دهد

در نتیجه نسلی بوجود می آید که:

هر کتیبه اش زیر هزار خروار خاکستر دروغ

مدفون شده است.

و درخت، شاهد عبور وحشت و شرم از عروق خود است، و

عشق من و تو...

نگاه محتسبی را در خویش می برد.

[...]

از آن صوفیگری دروغین و بی رمق و بیدردی که بسیاری از دیوان‌های شعر معاصر را آلوده و از طرف محفل دوستان لقب «عرفان» گرفته، در این دفتر نشانی نیست. اگر سخن از ماه دی است در آن میان چکاوک خردی از پونه‌های بهاری و در راه بودن فصلی نو خیر می دهد:

فصلی که در فضایش

هر ارغوان شکفت نخواهد پژمرد.

اما اگر در شعر تنها به مضمون اکتفا کنیم طاووس را در هوای پرش قربانی کرده ایم. تا چند سال پیش می شد گفت آنها که در پی آراستن و پیراستن شعرنواند حرفی برای گفتن ندارند و آنها که حرفی دارند به کلامی قوی و هنرمندانه و دلنشین دسترسی ندارند.

در این دیوان این دوگانگی به ترکیبی بدیع رسیده است. شعرها با این که حماسی است (از ۲۷ قطعه شعر این دیوان ۸ قطعه تاریخ دارد. از این هشت قطعه شش قطعه در تابستان سروده شده است. و این نکته‌ای است.) از لطافت غزل نشان دارد و با اینکه نو است نامأنوم نیست. بسی جاها است حکام و انسجام سبک خراسانی با روانی و نرمی سبک عراقی

پیوند خورده است. در «رنگ درنگ» و «آواز پای آن که» از پای و پویه نمی ماند» شعر با موسیقی کلام پیمانی خوش می بندد. [...] در شعر سرشک آفرینش ترکیب‌ها و اجتماع کلمه‌ها با آگاهی صورت گرفته است، چنانکه بیرون از محیط شعری نیز معنی و قدرت خود را حفظ می کند.

از خصوصیات بارز دیوان سرشک، موزون بودن شعرها با وزن‌های آشناست. می دانیم که شعرنو ایجادکننده نوعی نثر است که صورتی از آن - از مناجات خواجه عبدالله انصاری و گلستان سعدی گرفته تا انواع «قطعه ادبی» - دارای سابقه‌ای طولانی است. و این کار هر ارزشی داشته باشد در وادی نثر است. گیریم طرفدارانش به کمک منطق ارسطو ثابت کردند که «وزن ذاتی شعر نیست»، اما اگر راست است که شعر سرودن کاری است اجتماعی و شاعر نمی تواند بی خواننده شعر بگوید به این نتیجه می رسیم که شعر برای اینکه در گروه خواننده تأثیر داشته باشد باید وزن را فراموش نکند، چنانکه سراسر شعر سنتی، چنین است، و در سایر کشورها نیز اکثر نوآوران، از مایاکوفسکی گرفته تا الوار، بر همین عقیده اند.

مزیت عمده شعر بر نثر، از جهت تأثیر، آن است که در سفر و حضر، در گردش و بازی، در حین کار و استراحت، در قلّه کوه و قعر چاه، سینه به سینه نقل می شود و گسترش می یابد. این تأثیر دارای جنبه‌های دوگانه است: هم از نظر سرعت و قوت تأثیر در خواننده یا شنونده شعر و هم از آن نظر که این خواننده از ذهن و زبان خود صدها نسخه کتاب برای شاعر می آفریند. اگر آسانگیری نیست چه اصراری است که این امتیاز را سرسری از شعر سلب کنیم؟ شعرنو که بر اثر افراط در صورتسازی و صورتگری (فرمالیسم) خواننده را خسته و بیزار کرده بود، با دو سه دیوان تازه در مسیری افتاد که باید آن را نقطه عطفی مبارک شمرد - برای این جوانان همین افتخار بس که یکی از پیشکوتان را وا

داشته‌اند که «نیاز اجتماعی» را که مدت‌ها به کناری نهاده بود دوباره دریابد.

دو چیز از جانب خواننده، شعر را می‌گشاید: یکی درنیافتن شعر، پاسخی به فریاد شاعر ندادن؛ و دیگر مدح بیجا (که چه بسا خالی بودن محیط عذرخواه آن گناه باشد). و اما خطر بزرگتر در خود هنرمند است: به یک توفیق خوَسند شدن، (این داغ را بسیار دیده و می‌بینم). درختی کاشتن و عمری در سایه‌اش نشستن، یا به عبارت دیگر لم دادن و از کیسه خوردن. و منتقد چه بی‌انصاف باشد که خطر را ببیند و نگوید، هر چند این خطر در دیگران باشد.

امید که سرشک با توفیق شایان توجه دیوان جدید شعر خود دچار غرور و درجا زدن معهود نشود (دلایلی هست که این امید بیهوده نیست) و من که در انتقاد و بررسی شعر نو، شاعران جهانی را پیش چشم دارم و می‌بینم که ترکیه ناظم حکمت را دارد و جزایر آنتیل امه سزر را و امریکای لاتین نرودا را، و در زمینه سخن پارسی، با توجه به سلسله پرافتخار شعر دری، به کم قانع نیستم، با وجود همه آنچه که گذشت، سرشک را در ابتدای راه می‌بینم.

تشخیص راه را دست کم نگیریم.

اگر سرشک را «یکی» از شاعران معاصر بدانیم به او (و به دیگران) ستم کرده‌ایم. منتقد باید علی‌رغم دشنام متولیان و پادوان «نثر مداد پاک‌کنی»، نخست گمراهان را از راهیان جدا کند و سپس به نقد شعر پردازد.<sup>۳۵</sup>

از نقدهای خواندنی دیگر بر کوچه‌باغ‌های نشابور، یادداشت علی موسوی‌گرمارودی بود؛ اگرچه نقد او بیش از اینکه بر کوچه‌باغ‌ها باشد، بر مؤلف آنتولوژی شعر نو از آغاز تا امروز بود که شعر شفیمی‌کدکنی را به خاطر دنباله‌روی از شعر اخوان ثالث، واجد شرط ورود به آنتولوژی ندانسته بود. گرمارودی در دفاع از شعر شفیمی ورد نظر محمد حقوقی می‌نویسد:

[...] اگر می‌بینیم که «حقوقی» در کتاب جدید انتشار «شعر نو»، از او و نعمت آزرَم شعری نگذاشته، بدین دلیل که «... زبانی کاملاً مستقل ندارند... ص ۵۷»، باید باور داشت که در اینمورد ذوقاً به کژی افتاده است... که گفت: ان الجواد قدیکبو و ان الصارم قدینبر...

و سوسه «زبان مستقل» کار کسانی چون حقوقی را بدانجا کشانده که می‌خواهد شعری از این دست: «... آسانسور طبقه دوم شب از کار افتاده است، زندگی تکرار نگاه آسانسورچی است. بالا، پائین، بالا، پائین، پائین، بالا، پائین... ص ۳۶۸. همان کتاب» را به عنوان بلندترین جهش و پرش در شعر امروز، به ذهن من خواننده، زورچپان کند، در حالی که من شعر آزرَم و شقیعی را چون ورق زر می‌برم و بی‌سربش تفسیر و توضیح به جان من چسبیده است، چون از دردهای من می‌گوید و از حلقوم من برمی‌خیزد... همچنانکه شعر شاملورا و اخوان را و آتشی را و خویی را می‌برم...

آیا، چسبیدن به مقولاتی از قبیل «زبان مستقل» و سینه زدن پای علم شعری که با کاتبین باید از آن معنا درآورد؛ نوع مدرنیزه همان نبش قبرهای دانشگاهی نیست؟

گرچه این جای تنگ را مجال سخن نیست، اما در همین زمینه، نظری از یکی دیگر از شاعران خوب این روزگار - خویی - که حقوقی در همان کتاب ناگزیر از پذیرش او بوده است؛ می‌آوریم: «... به ما تلقین کرده‌اند و می‌کنند که اگر کار تو کوچک‌ترین شباهتی به کار کسی دیگر داشته باشد، هیچگونه ارزش هنری نخواهد داشت. از همین جامست که منتقدان ما از شاعر حتی «زبانی مستقل» می‌خواهند. به راحتی می‌نویسند: «عیب این شاعر در این است که زبانی مستقل ندارد» و فراموش می‌کنند که اگر هر کس زبانی خاص خود داشته باشد، دیگر زبانی به عنوان وسیله تفاهم در کار نخواهد بود و دیگر هیچکس حرف هیچکس را نخواهد فهمید. قضیه «برج بابل» را که می‌دانی [...] من خیال می‌کنم ما نیز داریم به یک چنین بلاتی دچار می‌شویم، یعنی در حقیقت شده‌ایم. بسیاری از شاعران امروز



زبان خاص خودشان را دارند و نتیجه این است که من به عنوان یک خواننده، از حرف‌هاشان چیزی دستگیرم نمی‌شود... این به نظر من، نشانه یکی از بیماری‌های شعر و به طور کلی هنر معاصر ماست...» (فصل‌های سبز، شماره زمستان ۴۷، صفحات ۴۰ و ۴۱).

در اینجا این سؤال نیز مطرح می‌شود که: آیا یک منتقد نباید مسؤول باشد؟

گیرم که با دانش و بینش ویژه نقد شعر، چنین دریافته‌ای که مثلاً آوزم، زبان مستقل ندارد؛ آیا عرق‌ریزان روح و فکر و جسم او را در بحبوحه زمانه‌یی که در یکسوی آن من و تو راحت لمیده‌ایم، باید به هیچ‌بگیری و به هیچ‌اشارتی، از آن بگذری؟ آیا یک کلمه از این دست برای من جوانی که در دورآباد این سامان نشسته‌ام و کتاب تو برای من وحی منزل است؛ نباید بنویسی که: شعر فلانی اگرچه به نظر من این معایب را دارد، اما همین شعر چنان و چندان سازنده بوده و آینه روزگار است و شاعر در این آینه‌داری هستی خود را باخته است.

و بگذریم که از همان جهت نیز، شفیمی اگر پیشتر، زبانی نزدیک به زبان اخوان در برخی از شعرهایش می‌داشت، اکنون دیگر رهیده است و اصلاً بگذار دیگران در چنین تنورها، نان گرم خویش بندند، و بیا ما شعری پاک، شعری ایرانی، شعری از کوچه‌باغ‌های نشابور بخوانیم.

[...]<sup>۳۶</sup>

### دیروز، خط فاصله / منوچهر نیستانی

نیستانی، منوچهر / دیروز، خط فاصله. - تهران: رز، ۱۳۵۰، ۲۰۳ ص.  
از شاعران تثبیت شده دهه پنجاه که به خاطر طنز تلخش در اشعار جامعه‌گرا، از احترامی برخوردار بود، منوچهر نیستانی بود.  
نخستین مجموعه نوگرایانه نیستانی، با نام خراب در سال ۱۳۳۷ منتشر شده بود. و دیروز، خط فاصله که با فاصله سیزده سال منتشر

می‌شد، کمال یافته آن اشعار بود؛ مجموعه‌ئی، حاوی اشعاری جامعه‌گرایانه، با طنزی تلخ، آکنده روزمرگی‌های خشن، رنج‌آلود، در کلمات و تعابیری عامیانه، به قالب نیمائی.

شعر نیستانی در حوزه زیبایی‌شناسی منوچهر شیبانی و محمدعلی سپانلو بود.

به اشعار نیستانی چند نقد نوشته شد که از آن میان، دو سه نقد خواندنی‌تر و راهگشاتر عبارت بودند از:

رضا براهنی: «بررسی شعر منوچهر نیستانی»، فردوسی، شماره ۷۲ و ۱۰۷۱.۳۷ (این نقد در طلا در مس، ج ۳ نیز چاپ شد).

محمدعلی سپانلو: «چهره عبوس و تودار یک ادیب نوپرداز»، فردوسی، شماره ۱۰۶۶.۳۸

— «من متعلق به دیروز هستم»، تلاش، شماره ۷۹، اردیبهشت ۱۳۵۷.۳۹

حسین منزوی: «یاد غروب و خانه چه خوب، آه»، (بررسی شعر منوچهر نیستانی)، رودکی، شماره ۵۶.۴۰

پس از انتشار دیروز، خط فاصله، مجله فردوسی (در شماره ۱۰۶۸)، مصاحبه‌ئی تحت‌نام «در خلوت عارفانه مراینده خراب» انجام داد که مطالعه‌اش برای شناخت بیشتر منوچهر نیستانی، بسیار مفید است.<sup>۴۱</sup>

چند شعر از دیروز، خط فاصله و نقدی از محمدعلی سپانلو با عنوان «چهره عبوس و تودار یک ادیب نوپرداز» را درباره دیروز، خط فاصله می‌خوانیم:

شب، روز، شب،...

روز

روز لاطائل تند آمد و رفت.

(با چه تعجیلی!

مثل چاپاری کز جانب سالاری  
(در جنگ)

و منش دیدم، گفتم:

«حالتان؟ سرهنگ!»

ریشخندم را، سر تکان داد و به لب راند

اکلامی بدو رفت.

شب

شب باطل، شب بد،

همه جا را سرزد

همه جا را، همه جنگل‌ها را (پُر نیزه جنگ)

از تکایای غبار

تا مزارات هراس آور ابر -

در اتاق من، حتی

مثل یک کفتر وحشت زده

چرخ می زد و رفت.

روزی حاصل زخمین شد و رفت

(خون، به دیواره رودررو - مغرب - پاشید)

دیدم او را که به مُخَلَب می برد

تکه‌ئی از تن من با خود... و رفت

(با چه تعجیلی!)

او تنم را می برد،

که به گل‌های صحاری، به کلاغان بدهد.

روز

روز بیماری بود؛  
 با فضایی خالی  
 با هوایی به غبارآلوده  
 - و پراز حرف، ولی ساکت! -  
 مثل یک قریه، پس از بمباران  
 یا رباطی مخروب، در جوار شن و توفان و سراب  
 که پس از حمله توفان حرامی ها  
 که در او توطئه عیاران؛

مثل یک حجرة مفلس، یا  
 کارگاهی تعطیل،...

اسم‌هایی را در کوچه ما  
 لاجرم با قلم قرمز خون، خط زد و رفت  
 مثل یک معده ناسالم گاو  
 روی این قریه آفت زده، خالی شد و رفت

شب  
 شب عاطل، شب بی حاصل  
 (شب من بود و چوهر شب، بد بود)  
 او همان کفتر آواره بی مقصد بود  
 با همان هیأت و بهت  
 با همان بهت که در نی نی وحشت زده چشمانش  
 با همان بهت و  
 همان بال اساطیری، آن بال سفید  
 (که سیاهش کردم)  
 توی پستوی زغالی مان  
 - یک آن - بنشست،

روی گونی‌ها، خُم‌های تهی  
خستگی بیرون کرد  
رنگ گرداند و سپس

«شب» شد و دیدار شبه‌گون کرد.

لاجرم جامه بدل کرد و، چه تبدیلی!

و سپس آمد از آن خانه برون

و از آن کوچه به تعجیل گذشت

(با چه ترسی و چه تعجیلی!)

من نشستم به شتابش نگران

– تکه‌یی از تن بیمارم با او! –

رفت و در غائله شهر وافق گم شد

و من از دور نگاهش کردم.

شب همان روز سفید است، همان کفتر برفی ست

با زغالی که به پستو داریم

و اجاقی خاموش! (دوده‌ها – مانده هم از دیر – که با او داریم)

من در آن خلوت

– طفلانه –

سیاهش کردم!

شبِ عاطل، شبِ لاطائل

مثل یک معدۀ ناسالم گاو

روی آبادی ما خالی شد؛

مردم قریه به خواب

شب، چو شبکوری، چرخنی زد و

رفت...

روز عاطل به تماشای به جا مانده او،  
آمد و رفت.

### کارخانه

اینجا

هر دکمه‌ئی به منبع برقی ست متصل  
کار تلاش آهن و بازوست  
هر گوشه پیلواری، پولاد  
- روی زمین چرب -

خفته ست و دود عالم، با اوست  
با سینه‌ها رفاقت دیرین صبر و سل.

اینجا

گل‌های لفظ‌های شما را

- نارسته از لبان -

توفان پرغریو هزاران چرخ  
از دودکش، به خارج انبار می‌برد.

اینجا

انبار انفجار مدامی پر از صداست،  
بازی بی صدای لبان، پیک قلب‌هاست.

هر سینه، کوره‌یی و ز صد یاد مشتعل:  
یاد غروب

(درهای آهنی، بر روی پاشنه می چرخند

مردان چرب خسته

بی حرف

دسته دسته بیرون می آیند)

یاد غروب، و خانه...

— چه خوب، آه! —

لم دادن و تمدد اعصاب،

با چای داغ، و شام لب حوض

فریاد بچه‌ها

برخورد دیگ و قاشق مطبخ

و آنگاه، خواب،

خواب...

چشمان نمی‌توانند این دود را شکافت.

هر چهره، یک غریبه دیگر

با چشم باد کرده

با گوته برآمده — از پشت درد و

دود

شط مدام مهمه، اینجا

خاموش می‌کند، (نه اگر بود!)

فریاد قلب‌های شما را،

توفان بی‌امانی

با خورش می‌برد

گل‌های رنگ‌رنگ صدا را.

## نقد و نظر

محمدعلی سپانلو در نقدی بر خط فاصله، دیروز که در فردوسی چاپ شد، نوشت:

۱- شاعر گرایش دارد به تشریح جزئیات پیچیده مسائل، مسائلی که عادتاً شعر قدیم از کنارش می‌گذرد. نمایی بیرونی‌اش را می‌بیند و پا به سوراخ سمبه‌هایش نمی‌گذارد. شعر «استحان» آزمون شجاعانه‌ای است، گفتگوی طولانی و پراکنده شاگردان و معلمان در پیرامون درس‌های کلاس. ثبت جزئیات زندگی معلمی به شعر. نیستانی که ضرورت منظومه را درک کرده، درازای لازم را برای این گونه قطعات در نظر گرفته است.

در همین هوا شعر «حق» را داریم که یک بازی از همه سو با این کلمه است. تشبیه آن به تصاویر و اشکال هندسی، با مایه‌ای از طنز که در اخم شاعر گم می‌شود. یادآور «شعری که زندگی است» از احمد شاملو. یا قطعه «باغ دیوار به دیوار بهشت» که طرحی است از دوزخ و موعد احضار عاشقان. همه این‌ها همانطور که اشاره شد آزمون است.

نیستانی نشان می‌دهد که چه اندازه طبیعی با کلمات به اصطلاح نامأنوس روبرو می‌شود. [...]

۲- یک طیف غالب دیگر در این شعرها، تغزل و تغنی است. و غالباً تجربه شده و به همین دلیل محسوس. قطعه «تویی مضایقه خوبی» به عقیده من یکی از بهترین نمونه‌های لیرسم معاصر ماست، عشق برای شاعر مدال افتخاری نیست که به سینه بزند. پرچمی نیست در میان فوج مدعیات و شطحیات شاعرانه افراشته باشد. این عقد خصوصی است که با خلوص دل نثار گدایان و عاشقان شده است.

۳- و یک طیف دیگر قدرت شاعر در پرداخت شعرهای وصفی است. کوچه‌باغهای نشابور. نشابور در مه خاطره. تقابلی بین امروز و بقایای دیروزی که در خیال ساخته می‌شود. ایده آلیسم شاعرانه‌ای که سبک را در



پرداخت چشم انداز «رئال» تقویت می‌کند. خوشبختانه شاعر همواره دچار وسوسه «نو» است. اگر نبود قطعات رئالیستی او بهترین نمونه شعر سقاخانه‌ای می‌شد. از طرفی جنبه توصیف در نیستانی گاه به ظرافتی می‌رسد که حاصلش تصاویر ذره‌بینی است:

و تو در دانه‌های سرخ انار / در زمستان سرد می‌بینی / عکس  
خورشیدهای روشن را.

۴- نکات مشترکی که به دست می‌آید مشخصات شعری نیستانی است. قدرت توصیف، تخیل ظریف، جسارت در برخورد با کلمات، طنز و لیریسیم متصل به شعر کهن فارسی. نمونه این آخری: یک روز، یک بهار / هر منزوی به طاقت با گوشه‌ای شده / ابر سپید خیمه و صحرا سرای او / جامی شراب مرخ و کفی نان / معشوقکی که داده مر او را خدای او (ص ۶۶) این هم کلامیک هست، هم نیست. چرا که شاعر در عین برخورداری، آن را چندان جدی هم نمی‌گیرد.

جهان نیستانی، اقلیم آشنای پیرامون اوست. آنگاه که از سطح می‌گذرد، هر چه که از اعماق روایت می‌کند، اغلب «نقلی» است. یعنی این مقولات آن قدر در ذهن او پخته نشده که به آبدیدگی یک تجربه برسد. در حالی که بسیاری از تصاویرش راهم از طریق تجربه‌های کلامی به دست می‌آورد، اما آنچه که در شعر منوچهر نیستانی برای من جذاب بود، چهره عبوس و توداریک «ادیب نوپرداز» است که در اتاق درسته‌ای ضربان‌های دیگری می‌شنود و راه سنامی برای بیان نظم این ضربان‌ها پیدا کرده است.»<sup>۲۲</sup>

من فقط سفیدی اسب را گریستم / احمد رضا احمدی

احمدی، احمد رضا / من فقط سفیدی اسب را گریستم. - تهران: زمانه، تیر  
۱۳۵۰، ۱۱۰ ص.

از پی آمده‌های اتفاقات سال چهل و نه به بعد و جانفشانی بیدریغ و

صمیمانه انقلابیون، یکی نیز این بود که عده‌ئی از شاعران غیرمتعهد نیز متحول می‌شوند بطوری که احمدرضا احمدی، بانی موج نو و سرشاخه اصلی شعر غیرمتعهد هم کششی به سوی شعر اجتماعی می‌یابد و در شعرش، کلماتی چون تیرباران، خون، میدان اعدام، حضور پیدا می‌کند. من فقط سفیدی اسب را گریستم، تفاوتی جدی و اساسی با اشعار پیشین احمدرضا احمدی داشت. زبان این مجموعه، ساده؛ تخیل و تصاویرش روشن؛ و دغدغه ذهنی شاعر عموماً مسائل مبتلا به جامعه آن روز است. ولی با اینهمه، اوضاع منقلب جامعه روشنفکری و تقسیم‌بندی و انتظار مشخص آنان از شعر، این مجموعه را چنانکه شایسته آن بود، به خود نپذیرفت؛ اگرچه مجموعه بعدی احمدرضا احمدی، به دستور ساواک در چاپخانه توقیف و خمیر شد. چند شعر از مجموعه من فقط سفیدی اسب را گریستم را می‌خوانیم:

#### میدان صبح چهارشنبه

نیلوفر کنار چوبه اعدام گل نداد  
شب، در سخن برادران پایان پذیرفت  
پس چراغ را روشن بگذار  
کسی در صبحگاه میدان  
با چشمی از رنگ‌های دور  
عبور می‌کند...

اکنون لحظه نشستن در می‌رسد  
زبان تأیید حرکت سیارات  
چهارشنبه‌های عطرآلود برای شانزده سالگان  
که پیرمردانش

گلی عتیقه  
می دانند.

اکنون همه راه آهن ها به شب می ریزد.

### مرگ در روزهای عاشقانه

برای ابراهیم گلستان

آن کس می تواند از عشق سخن گوید  
که قوس و قزح را  
یک بار هم شده  
معنی کرده باشد،  
اکنون کسی را  
در روستائی پس از باران  
از دار فرود می آرند...

هزار پله به دریا مانده است  
که من از عمر خود چنین می گویم...

فقط می خواستیم میان گندمزارها بدویم  
حرف بزنیم و عاشق باشیم  
اما گمشدن دل ها مان را حدس زدند و اکنون  
در انتهای کوچه انبوه از لاله عباسی  
کسی را از دار فرود می آرند.

ته باغی معلق، نه بوئی از پوته، و نه نقشی بر گلیم  
شهر در مذهب خود فرو می رود

و ستون مساجد  
در گرد و خاک و مه صبحگاهی می لرزد  
او خفته است و در ستون فقراتش  
خط سرخی به سوی افق  
سرباز می کند...

گل لاله سرد می شود و یخ می زند  
دخیل ها فرو می ریزد  
و لاله خسته  
عبور سیاره ها را در بیشه ها تکرار می کند.

### رنگ آبها / بیژن جلالی

جلالی، بیژن / رنگ آبها. - تهران: نیل، مهر ۱۳۵۰، ۱۵۱ ص.  
زبان مستقل بیژن جلالی، از دفتر نخست (روزها - ۱۳۴۱) تا رنگ  
آبها هیچ تغییری نمی کند و همچنان به نحو نثر روزمره باقی می ماند. و  
اگر در دههٔ چهل عده‌ئی تنها همین نثر برهنه را ایرادی بر کار او  
می دانستند، در دههٔ پنجاه، عرفان‌گرایی غیرتمهدانهٔ او را نیز بدان  
می افزایند؛ چنانکه فی‌المثل سالی بعد از انتشار رنگ آبها، پرویز مهاجر  
در نقدی جانبدارانه، سرانجام می نویسد:

«[...]. اما ذکر این نکته ناگزیر می نماید، که شعر جلالی حتی در اوج، از  
دیدگاه‌های دیگر، در ردیف آثار متوسط شاعران امروز جای می گیرد و  
این نیست مگر به سبب اندیشه‌هایی که در همهٔ شعرهای جلالی جاری  
است؛ اندیشه‌هایی که به جد از نداشتن شان باید به خود بالید، اندیشهٔ  
مردی که چشم بر برق گلوله و گوش بر ضربهٔ پوتین بسته، گوئی نه «آشوتس»  
را دیده است و نه «فلسطین» را. اندیشهٔ مردی که هرگز از نگاه کردن در  
آئینه عرق نکرده و تنگ و نام دیگران به تأملش وادار نکرده است.»<sup>۲۳</sup>

اما راجع به زبان متشور و بژة جلالی، نادر نادرپور، به مناسبت انتشار رنگ آب‌ها مطلبی نوشت که بسیار خواندنی و آموزنده بود.

نادرپور در بخش‌هایی از مقاله‌اش می‌نویسد:

«اگر کسی افکار بیژن جلالی را درباره شعر بداند و اشعارش را بخواند، در میان آنها تضادی آشکار خواهد دید. زیرا جلالی، هنگام سخن گفتن از شعر، به وزن و قافیه سخت معتقد است و به وقت سرودن، این دو را هیچ‌به‌کار نمی‌برد. و گویا معنی «واعظ غیر متعظ» نیز همین باشد! اما این تضاد، فقط کسی را می‌رساند که بیژن جلالی را خوب نشناسد، و گرنه آسان‌درمی‌یابد که وی، در افکار و اشعار خود به یک اندازه صادق است. تضادی که گفتم، اولاً از اعتقاد راسخ جلالی به مقام «ماوراء طبعی» شعر و ثانیاً از احترام مهرآمیز او به سخن فارسی سرچشمه می‌گیرد، اما می‌دانم که این نکته نیاز به توضیح دارد.

جلالی، «کلام» را ودیعه الهی می‌داند و به تحلیل «مادی» و «عینی» آن معتقد نیست. نتیجه چنین اعتقادی این است که شعر، به همان شکلی که باید باشد، به شاعر «داده» می‌شود و او در آن حق دخل و تصرف ندارد. برآیند مسلم چنین تعبیری، جز این نتواند بود که شعر بی‌وزن و قافیه او دارای شکلی «محتوم» و «مقدر» است و تغییر و تصرفی در آن روا نیست. اما از سوی دیگر، چنانکه اشاره رفت، جلالی به سخن فارسی عشق می‌ورزد و می‌داند که در طول هزار و چند صد سال، وزن و قافیه از لوازم جدائی‌ناپذیر این سخن بوده است. پس، شعر موزون و مقفی، در نظر او، احترام و اعتباری خاص دارد و از اینجاست که تضادی آشکار در میان افکار و اشعار او پدید می‌آید.

اما حقیقت این است که شعر جلالی (با همه فروتنی نزدیک به انکاری که خود شاعر نسبت به آن دارد) ناب‌ترین، خام‌ترین و بی‌پیرایه‌ترین نوع شعر است نوزادی است که هیچ‌پوششی برتن ندارد و حتی هنوز، «اسباب صورت» و «اعضای بدنش»، شکل نهائی پذیرفته و مانند موم گرم، نرم و پراانعطاف

است، چنانکه نه تنها «وزن» و «قافیه»، بلکه گاهی «زبان شعر» را نیز در آن نمی‌توان دید. حسن و عیب این‌گونه شعر نیز در همین «بی‌شکلی» است. می‌توان گفت که «فکر» جلالی، همیشه شاعرانه است، اما «زبانش» نه. و برای اینکه معنی این «تعریف» روشن شود، به دو نمونه زیرین توجه باید کرد:

خداوندا / بدبختی بی‌پایان است / چون شب / و عمیق است چون  
 دریا / و خوشبختی نیز چون روز روشن / و بی‌انتهاست / ولی بین  
 شب و روز لحظه غروب / با شکوه و پرمعناست / زیرا از روز  
 روشنی آن / و از شب تیرگی آن را / دارد.

«صفحه ۲۲ - دفتر اول - مجموعه رنگ آبها»

شب را به سکوت سپرده‌ام / و روز را به هیاهوی آن / و خود به راه  
 غروب می‌روم / زیرا در غروب لحظه‌ای است / که زمان صورت  
 خود را / به سوی ابدیت برمی‌گرداند.

«صفحه ۵۸ - دفتر دوم - همین مجموعه»

در این قطعه‌ها، فکر واحد شاعرانه‌ای است که به دو نوع، بیان شده و همین «نوع بیان» است که اولی را به «قطعه ادبی» و دومی را به «شعر» تبدیل کرده است. معهذا، این نکته را از یاد نبریم که فکر شاعرانه جلالی، حتی در بیان نوع اول، از قدرت القاء فراوان برخوردار است.

اگر مانند جلالی بپذیریم که شعر، ودیعه الهی است و «به همان شکلی که باید، به شاعر داده می‌شود»، طبیعی است که تحول تدریجی و یا انقلاب ناگهانی آن را باور نداشته باشیم. به همین دلیل است که شعر جلالی از هنگام انتشار دو مجموعه نخستینش: روزها و دل ما و جهان تا رنگ آب‌ها - که امروز، پیش چشم ماست - تحولی در شکل و محتوی نپذیرفته است.

نتیجه دیگری که از اعتقاد به «ملکوتی بودن کلام» حاصل آمده و در شعر جلالی تجلی کرده، این است که از آدمی به صراحت سخن گفتن، ضرورت ندارد و از این رو، تقریباً در هیچ یک از اشعار او نامی یا وصفی از بشر و حالات بشری پدیدار نیست، اما خطاست اگر چنین پنداریم که شاعر به هم‌نوع خود بی‌اعتناست. درست است که چشم‌انداز شاعرانه او طبیعتی است که مانند قاب، تصویر خداوند را در بر گرفته و این معنی، حتی از نامگذاری بخش‌ها یا «دفتر»های مجموعه اخیرش نیز هویدا است، اما تقریباً در هیچ شعری از این مجموعه نیست که نگاه و حالت انسانی را در اشیاء و یا اعضاء طبیعت نتوان یافت. به عبارت ساده‌تر، شاعر به نمایندگی انسان، با آنچه در طبیعت است می‌آمیزد و کیفیت این آمیختن را باز می‌گوید:

هزاران دست دوستی / مرا به هر یک از برگهای درختان /  
می‌پیوندد / و هزاران بار / در لحظه‌های این غروب خاموش /  
تاریک می‌شوم.

«صفحه ۶۶ - دفتر سوم - همین مجموعه»

و چنین «آمیختن» و «بازگفتنی» چه زیباست. اما در «فرهنگ شاعرانه» - که آخرین «دفتر» از مجموعه رنگ آب‌ها است - شاعر به مفسری بدل می‌شود که طبیعت را به زبان خود معنی می‌کند:

برگ آرزوی بی‌پایان / درخت است / برای روئیدن / و پنجه‌های  
سبز امید است / که خورشید را از دل شب / تا آستانه سحر /  
می‌کشاند.

«صفحه ۱۲۲ - دفتر پنجم - همین مجموعه»

و از این رو، به گمان من، توفیق «فرهنگ شاعرانه» او، به استثنای چند

مورد، کمتر از اغلب اشعاری است که در «دفتر»های دیگر این مجموعه گرد آورده است.

بر شعر جلالی خرده‌های لفظی بسیار می‌توان گرفت، اما این خرده‌گیری از ارزش کارش نمی‌کاهد، چرا که الفاظ او همچون کلمات دعائی است که از فرط تکرار اهمیت خود را از دست داده و فقط معانی آنهاست که رسائی و زیبایی را حفظ کرده است.

[...] [رنگ آب‌ها مشتمل بر ۵ بخش بود:]

دفتر اول: خداوندا

دفتر دوم: خاک خوب است

دفتر سوم: هزاران دست دوستی

دفتر چهارم: رنگ آب‌ها را دیده‌اید

دفتر پنجم: فرهنگ شاعرانه

من اشعار این مجموعه را خواندم و پس از خواندن، جهان را به چشمی دیگر نگریستم و آنچه نوشتم، شکرانه این نگرش تازه بود. آری، شعر بیژن جلالی، نگاه شسته پاکی است که پس از گریه، بر جهان می‌افکنیم.

تهران - تیرماه ۱۳۵۱، ۴۴

از دیگر مطالب خواندنی پیرامون رنگ آب‌ها، یادداشت منوچهر آتشی بود که در مجله رودکی (شماره ۸، خرداد ۱۳۵۱) چاپ شد.<sup>۴۵</sup>

### سد و بازوان / طاهره صفارزاده

صفارزاده، طاهره / سد و بازوان. - تهران: زمان، ۱۳۵۰، ۵۶ ص.

تحول شعر طاهره صفارزاده - همچون شعر فروغ - ناگهانی و دور از انتظار بود. با این تفاوت که اشعار تحول یافته فروغ، آشکارا ادامه اشعار شاعری بود که راهش را تغییر داده بود؛ حال آنکه شعرهای بعدی طاهره صفارزاده، انگار شعر شاعری دیگر بود.



به نظر می‌رسد که طاهره صفارزاده، از این منظر، بی‌شبهت به سهراب سپهری نبود. در تغییر شعر سهراب نیز، از دید نیمائی به نگاه هوشنگ ایرانی، چنین فاصله‌ئی پیدا شد، اما فرقی او با سپهری نیز در این بود که سپهری با تلاشی جانکاه و طاقت‌سوز از برزخ ناپیدای راه نوین به دشواری خلاص شد، حال آنکه طاهره صفارزاده (شاید به رغم چنان تلاشی) در همان برزخ ماند و رهائی نیافت؛ البته از همان اشعار نخست نیز، شعر سپهری درونی‌تر، سنجیده‌تر و پخته‌تر بود؛ و اگر مجموعه اول طاهره صفارزاده، مجموعه‌ئی نو قدمائی با اشعاری رماتیک و سطحی، آلوده به اغلاطی وزنی بود، مجموعه مرگ رنگ سهراب سپهری، اشعاری عمیقاً اجتماعی با دیدی نیمائی بود. طاهره صفارزاده با درکی مدرن نسبت به شعر، از اروپا و آمریکا به ایران بازگشت، ولی گویا دید و جهان‌بینی او تغییری نکرده بود، لذا، ساخت و پرداخت نو قدمائی (حتی نیمائی)، رامِ علایقِ مدرنش نشد. او وزن و عطا و لقای نیمائی را ظاهراً رها کرد، اما هنوز چیزی نداشت که به جای آن بگذارد، لذا اشعار را همانطور خام و برهنه و عریان (چون اشعار مرحله برزخی سپهری) بر زبان می‌آورد؛ اشعاری بالقوه درخشان که هنوز پیرایه کلامی نیافته است و بدین علت به ترجمه شبیه است؛ و نتیجه‌اش، کتاب‌های طنین در دلتا و سد و بازوان (ترجمه‌هائی از اشعار) است؛ مجموعه‌هائی با اشعاری متفاوت، بسیار مدرن، استثنائی، غیرمتظره، شجاعانه،... اما به لحاظ بیانی ثروارومست. اشعاری که انگار پیش از آنکه با جان شاعر در آمیخته باشد، از سر حیرت و ذوق‌زدگی نوشته شده است. و هواداران مدرنیسم می‌مانند که چه کنند؛ اگرچه با اشتیاق تمام از مدرنیسم شجاعانه او دفاع می‌کنند و در پس ذهن‌شان باور دارند که شاعر از این برزخ خواهد گذشت و این زیبایی‌شناسی تازه، درونی او خواهد شد، با دل و جان او خواهد آمیخت و مرسیقی خود را خواهد یافت.

سپهری از این مرحله می‌گذرد و صدای پای آب را می‌نویسد. او خود

را می‌یابد، ولی طاهره صفارزاده، دست‌کم تا سد و بازوان - سال ۱۳۵۰ - خود را نیافته و خوانندگان شعرش امیدوارند که او زبان ویژه خود را پیدا کند. مشکل نقد شعر او نیز از همینجا آغاز می‌شود. از اینجا است که نظریه صمیمانه، با بغض و حسادت معمول، درهم آمیخته، یکی می‌شود و مجموعه سد و بازوان که با مقدمه مفصل و جانبدارانه محمد حقوقی منتشر شده است، در غبار هیاهو، در حوزه نقد و نظر، بلا تکلیف می‌ماند. حقوقی که در مقدمه‌ئی طولانی، اشعار سد و بازوان را یک اتفاق مهم در شعرنو پیشرو دانسته بود، با اعتراض شدید شاعران و منتقدینی چون محمود آزاد، جواد مجابی، محمدعلی سپانلو، اسماعیل نوری‌علاء،... روبه‌رو می‌شود.

محمدعلی سپانلو طی یادداشتی تحت نام «شاعره‌ئی که به زبان خارجی چیز می‌نویسد»، معتقد است که:

«[...] مجموعاً قطعات سد و بازوان در سطح متوسطی جریان دارد، چون اولاً تجربه‌های خانم طاهره اغلب نقلی است. علی‌رغم اینکه مناظر بسیار دیده و اقلیم در نور دیده است ذهنش عکسبرداری کرده و رتوش مختصری در محفوظات صورت داده است. ثانیاً حتی یک استنباط مدرن نیز کافی نیست. [از] مدرنیسم فقط به دیگر بودن قانع است؛ این استنباط باید در بوتۀ جان آدمی گداخته شده، فرم اصیل بگیرد. [...] زبان خانم صفارزاده‌بازبان فارسی ماقطع رابطه دارد. البته سد و بازوان ترجمه شعرهائی است که اصلاً به انگلیسی نوشته شده، اما [در] آنجا [هم] که شاعره مستقیماً به فارسی نوشته، فرقی با ترجمه انگلیسی دیده نمی‌شود. [...]»<sup>۲۶</sup>

اسماعیل نوری‌علاء در پاسخ به مقاله حقوقی، در مقاله‌ئی تحت عنوان «انسان - خدایان معاصر» و عنوان فرعی «شعبده‌بازی لفظی برای اشعاری بی‌اعتبار» و «روشنفکران ما خانم‌های جدی رایبتر دوست دارند»، نوشت:

«[...] در دوره ما، سرپیچی آگاهانه در بوابر سنت‌های شعر نیمائی را، نه اشعاری بی‌فروغ و ترجمه‌ئی خانم طاهره صفارزاده، بلکه شعرِ سرشار از

تمثیل غنی احمد رضا احمدی به چنان قدرتی ممکن ساخته است که شعر معاصر، ادبیات معاصر، سینمای معاصر، و حتی کاریکلماتورنویسی رایج این روزها به آن آغشته است. [...] مشکل روشنفکران ما در برابر احمدی - و نه شعر احمدی - این است که نامش فروغ یا طاهره یا «لیلی» نیست و چند سالی را در فرنگ به سر برده است. [...]»<sup>۴۷</sup>

ضیاء موحد، مقاله «بررسی شعر احمد رضا احمدی در مقایسه با شعر طاهره صفارزاده» را در رودکی نوشت.<sup>۴۸</sup>

دکتر رضا براهنی که پیشتر، در جریان «جایزه کتاب شعر سال»، در برابر رأی کمیته داوران ایستاده بود و در رد رأی آنان، شعر طاهره صفارزاده را قرار داده و نوشته بود که:

«اگر کمیته، شاعره‌ئی برای جایزه پیدا نکرد، دلیلش این نیست که چنین شاعره‌ئی نداریم. طاهره صفارزاده یکی از بهترین شاعره‌های معاصر است. [...] و همین جهش‌هاست که حتی اعتقاد مرا در مورد شعرهای فروغ نسبت به ده سال پیش عوض کرده است. [...]»<sup>۴۹</sup> در بحبوحه حملات دستجمعی شاعران و منتقدین به طاهره صفارزاده، نظرش عوض می‌شود و می‌نویسد: «[...] اشکال بزرگ شعر واره‌های طاهره صفارزاده در این نیست که این شعرها در مقام مقایسه با شعر جدید جهان، به راستی جدید هستند؛ چرا که اصلاً جدید نیستند و اگر کسی شعر غرب را خوانده باشد و تمایلات شعر جدید جهان را هم شناخته باشد خواهد دانست که شعر واره‌های طاهره صفارزاده، در مقام مقایسه با آنها اتفاقاً بسیار هم کهنه است، و این شعر واره‌ها، به عنوان شعرهای جدید و جدا از شعرهای جدید دیگر، اشخاصی را فریب می‌دهد که شعر جدید غرب را - که شعر واره‌های صفارزاده، تو سری خورده آن شعر است - نشناسند. آنوقت باید دید با معیار شعر جدید فارسی و شعر سنتی فارسی، کج کردن سرقاطر و ابوطالب گفتن، [اشاره به شعری از صفارزاده] کجایش نو و کجایش سنتی است. من می‌گویم، نه سنتی است و نه نو، آنچه نیست همان شعر است.»<sup>۵۰</sup>

و م. آزاد، یادداشتی تحت عنوان «شعری انباشته از اداهای روشنفکرانه» در صفحات «هنر و اندیشه» روزنامه کیهان می‌نویسد و شعر صفارزاده را مردود می‌شمارد...<sup>۵۱</sup>

در چنین فضائی است که محمدرضا فشاهی، شاعر موج‌نوئی جامعه‌گرا، در نامه سرگشاده‌ئی به طاهره صفارزاده - که در فردوسی چاپ می‌شود - می‌نویسد:

«خانم صفارزاده عزیز! چرا به شعر شما می‌تازند؟»

و می‌نویسد: «مسخره است که م. آزاد که سال‌ها از حمایت یک روابط عمومی قوی (سیروس طاهبان) برخوردار بوده، در نقدی بی‌پایه و نثری مست، شعر شما را «تظاهرات روشنفکرانه» می‌داند. جواد مجابی با لحنی طنزآلود، شعر شما را به مسخره می‌گیرد. سپانلو و نوری علاء بسیار بی‌انصافانه تراز آن دو بر شما و شعر شما می‌تازند. نوری علاء که سال‌هاست وظیفه سرپرستی و قیم [قیمومیت] و روابط عمومی محمدرضا احمدی را دارد، شعر او را در مقابل شعر شما قرار می‌دهد که حتی نام کتابش توهین مستقیم به زبان فارسی است. [...] نام کتابش من فقط سفیدی اسب را گریستم خیانت آشکاری به زبان و فرهنگ یک ملت است [...]»<sup>۵۲</sup>

و او علت این حملات یکپارچه را، یکی، نداشتن روابط عمومی قوی با شاعران و منتقدین؛ و دیگر، ترس آن شاعران - منتقدین از ظهور یک شاعر قوی می‌داند.

فشاهی می‌نویسد:

«[...] دیگر اینکه چرا همه درباره‌ی تو می‌نویسند و مثلاً اگر قرار است آقایان سپانلو و نوری علاء و مجابی و آزاد و دیگران نقد شعر بنویسند، درباره‌ی کتاب شکفتن در مه آقای شاملو نمی‌نویسند که یک شعر بیست سی صفحه‌ئی ایشان در این کتاب، یکی از وحشتناک‌ترین [بدترین] شعرهای روزگار ماست. چرا آقایان خطر نمی‌کنند و درباره‌ی شعر شاملو نمی‌نویسند.»<sup>۵۳</sup>

و سرانجام می‌نویسد:

«تو شعرت را بنویس، همانگونه که الیوت وار نوشته‌ئی:

هیچ توفانی به پراکندن برگ‌های غایب‌شان قادر نیست.»<sup>۵۴</sup>

حال، چند شعر از این مجموعه را - که به سبب وضعیت ویژه‌اش،

«نقد و نظر» پیرامون آن را بیشتر آورده‌ایم -؛ به همراه بخش‌هایی از

توضیح و مقدمه محمد حقوقی بر کتاب، می‌خوانیم.

در توضیحات مقدماتی کتاب، (ظاهراً به قلم محمد حقوقی) می‌خوانیم:

«الف: هفت شعر اول کتاب، گزیده‌یی است از مجموعه چتر سرخ

(شعرهای ۶۶-۶۸) که در آمریکا از طرف گروه نویسندگان بین‌المللی

دانشگاه آیوا به چاپ رسیده است. و شعرهای بعد منتخبی از اشعار

اوست به نام «چتر سرخ و بعد (سال‌های ۶۸-۶۹) که به مراتب متشکل‌تر

و متوسع‌تر از شعرهای چتر سرخ است.

ب: اگر چه زبان شعر او در متن انگلیسی، امکان بازگرداندن به زبان

ادبی فارسی داشت، اما اشکال کار از دو لحاظ بود. یکی اینکه خود این

زبان را نمی‌پسندید. و دیگر اینکه کیفیت زبان انگلیسی شعرها اجازه

ترجمه به زبان ادبی را نمی‌داد. اینست که در این ترجمه‌ها، به حد وسط

این هر دو زبان اکتفا شد. نه زبان معمول و نه زبان پرداخته و ادبی.

ج: شعرهای «بادبادک‌ها» و «استعفا» که در اصل به انگلیسی نوشته

شده، از کتاب طنین در دل‌تا و به ترجمه خود اوست.

د: این شعرها و بخصوص شعرهای بعد از چتر سرخ فاقد نقطه‌گذاری

است. و این با تعمد انجام گرفته است. از آنرو که حرکت درونی شعر کاملاً

حفظ شده باشد. و این جزو تکنیک کار اوست.»<sup>۵۵</sup>

بعد محمد حقوقی در بخش‌هایی از مقدمه کتاب می‌نویسد:

«[...]. و آیا هنوز وقت آن نرسیده است که شعر امروز باز شود، بشکند

و گره‌های کورخورده‌اش را باز گشاید. شکفتنی و گشادنی که جز با تخیلی

سالم و عینیتی سرشار و «باز» امکان‌پذیر نیست. آنهم بر اطراف مرکز و

محور شاعر در میان شعاع‌های نگاه این و آن که بر وجود محصور او سایه افکنده است. همچون شعر «کوتوله‌ها».

و مگر نه امروزه روز وقتی مجلات را باز می‌کنی (گذشته از شاعران شناخته شده که آنها نیز در همان استقلال نسبی خود گرفتار قناعت شده‌اند و به تدریج در حصار ذهنیت بسته خود به اسارت درآمده‌اند) به عیان می‌بینی که گویی همه شاعران در کنار یک پنجره و در پشت دوربین یک ذهن ایستاده‌اند. نیمی صرفاً متوجه درون و نیمی تنها متوجه بیرون. و آیا همین دلیل آن نیست که همواره شعر هر دو دسته از عیبی بزرگ برخوردار است. عیبی یا نتیجه عدم نگرستن از خارج به خود که همان شناسائی ذهنی است؛ معرفتی متداول که هر کس نسبت به خود دارد. و یا نتیجه نگاه به بیرون است. باز هم همچون نگاه همگان، که حاصل آن صرفاً شعرهای وصفی است. یعنی خالی از آمیختگی شاعر با فضا است. و لاجرم هر دو شعر، شعری است که هرگز از اجزایی حساب شده و ساختمانی دقیق برخوردار نیست. چرا که آفریننده این شعر، خود را هیچگاه در محور و مرکز قرار نمی‌دهد تا شعاع‌ها و خطوط دیگر را بر روی خود رسم کند. و به ناچار هیچوقت به خلق فضاهای تازه نیز توفیق نمی‌یابد. فضای شعر «ساختمانی». و نه شعر «حرفی» که بیان مستقیم ذهنیات شاعر است و صرفاً بر مبنای شناسائی ذهنی شاعر نسبت به خود نوشته می‌شود. ذهنیاتی که چون از اذهانی قالبی و محدود تراوش می‌کند، با توجه به موقعیت همانند، اغلب مصنوعات خودساخته‌ای است که تار و پودش یا «وسعت آبی دریا» است یا «پرواز مرغان مهاجر» یا «مرزهای سبز بهاران» و «جنگل سبز چشمان» یا «عطر نفس‌ها» و «مهمانی پروانه‌های رنگین‌بال» یا «درزیردرخت اقاقی» است و «با صدقاتی روستائی» و «صادقانه گریستن» یا «در غروبی ساکت و دلگیر» است و «آیه‌های باران» در «جاده‌های مضطرب شب» و یا «در جاده‌های شرقی» و «در حجم سبز وسیع» است «در ذهن خاک» و یا «خون سبز گیاه» «در

باغ‌های اساطیری است و «درون خلوت تنهایی» و... تا آنجا که گویی دیگر هیچ شعری را نمی‌توان دید که تار و پودی از اینگونه نداشته باشد. حرف‌هایی که به نظر می‌رسد همه از ذهن یک نفر تراوش کرده، و آن یک نفر نیز همیشه در یکجا ایستاده و یک چشم‌انداز در پیش چشم داشته و با یک زبان نیز شعر نوشته است. مظهر نمونه‌یی از شعر صادراتی. [...]»<sup>۵۶</sup>

دو شعر از مجموعه سد و بازوان را می‌خوانیم:

### کوتوله‌ها

و چون از فراز شانه برهنه‌ام نگاه می‌کنم در این اطاق یا اطاق دیگر در این نیمکره یا نیمکره دیگر کوتوله‌ها ناگهان رودخانه‌یی را بر روی افق پیاده می‌کنند (این است همه آن چیزی که از بارشان می‌دانم) آنگاه زنی در کنار رودخانه نمایان می‌شود اندیشه‌کنان سایه یک روسری قرمز را بر روی پیراهن سفیدش می‌کشد من او را پیشتر جانی دیده‌ام در آستانه دری وقتی که چتر کوچکش را می‌گشود زیر درخت بودا وقتی که از پنجره انگستانش به بیرون می‌نگریست او دوربینی داشت در بچه‌های شهر را همه چهارگوش همه ممهور عکس می‌گرفت کوتوله‌ها می‌گویند او را زود از شیر گرفته‌اند کوتوله‌ها می‌گویند او در کافه‌یی که نباید دیده شده است کوتوله‌ها می‌گویند رنگ آبی به او می‌آید کوتوله‌ها می‌گویند موی کوتاه به او نمی‌آید کوتوله‌ها می‌گویند کفش پاشنه بلند به او بهتر می‌آید او رفته است رودخانه رفته است خانم کفشات خانم روسریت کوتوله‌ها می‌گویند او فراموشکار است

### بازوانم بوی سد شکسته را دارند

هیچ توفانی به پراکندن برگ‌های غایب‌شان قادر نیست من این را می‌گویم و وارد قبرستان درختان می‌شوم (جاذبه‌یی بیست و پنج

دقیقه از شهر آیوا) از لابلای ستون‌های قهوه‌یی و درگاه‌های تودرتو می‌گذرم هیچکس جلو مرا نمی‌گیرد که پرسد کیستم و با چه کسی کار دارم بیماری هر چه بود یک آغوش یک مهندس سد یک سیل لوح گوری و دسته گلی به یادگار نگذاشت پس من بی‌نامی را لمس می‌کنم هوا را رنگ‌های غروب را و قامت‌های بلند مرگ را تا ثابت کنم که دیگر هیچکدام منظره نیستند (همیشه عاجز بوده‌ام که بگویم در برابر یک منظره چه احساس می‌کنم) بازوانم ادامه پاهایم در قیام‌های بیهوده‌شان برگرد تنه‌های خاموش درختان می‌پیچند درختان با چشم‌های آبی سبز قهوه‌یی‌شان به من خیره می‌شوند بازوانم حس پیچک‌ها را دارند آیا همیشه حس پیچک‌ها را داشته‌اند آیا مادرم که دلگیر است که ماهی یکبار هم نامه نمی‌نویسم تعجب خواهد کرد اگر بداند بازوانم پیچک آفریده شده‌اند خانم صاحبخانه در اتومبیلش در جاده انتظار مرا می‌کشد و غر می‌زند که این درختان به درد الوار هم نمی‌خورند می‌دانم دیرگاهی است که اینجا مانده‌ام اما آیا از کسی تقاضای تسلیتی هم کرده بودم

با چند شعر از چند چهرهٔ مطرح دیگر شعرنو در آن سال‌ها، که مجموعه‌هایی در سال ۱۳۵۰ منتشر کرده‌اند، و در کتاب حاضر، در بخش «وضع شعر نو در سال ۱۳۵۰» از عده‌ئی از آنان یاد شده است، این بخش را به پایان می‌بریم.

### آن سوی چشم‌انداز / کاظم سادات اشکوری

سادات اشکوری، کاظم / آن سوی چشم‌انداز. - تهران: کتاب نمونه، ۱۳۵۰، ۸۸ ص.

عمده اشعار کاظم سادات اشکوری، همچون اشعار نیما از عطر روستا انباشته بود. و در دهه‌های چهل و پنجاه، به پاس سادگی، صمیمیت و



فضای تابستانی روستائی، اشعارش مورد توجه شعر دوستان بود. دو شعر از آن سوی چشم انداز را می خوانیم.

### بدرقه

در بازگشت از سفر کوتاه  
فکر سفر مرا  
به سفر واداشت.

در ایستگاه اول  
تنهائی و سکوت بود  
که ما را  
تا پیچ راه بدرقه می کرد.  
آوازهای غمگین  
می خواندم.

...

در ایستگاه دوم  
تاریکی و هراس دیدند سوی ما  
اما به گرد ما نرسیدند  
آوازا

به زمزمه تبدیل گشت و  
باد

آوازخوان تازه نفس  
آمد

از لای شیشه ها.

...

در ایستگاه سوم  
پیر و جوان و کودک

با هم  
یکباره پله‌ها را  
طی کردند  
و راه‌روها

- حتی -

پر شد  
و ایستگاه  
در روشنائی سپیده‌دم  
آن روز

لطفی نداشت هیچ.  
آن سوی‌تر  
در کوچه‌ها و  
خیابان‌ها  
جنبنده‌ای نبود.  
از ایستگاه سوم رفتیم.

### شب سوگوار

شب، سوگوار شب  
با جامه سیاه و بلندش  
با گیسوان افشان  
می‌آید.  
از سبزی و طراوت ساحل  
تا دشت‌های خشک  
سفر می‌کنم

شب، سوگوار شب  
یادآور سکوت مدام برادران.

...

آنک پدر!

— مفتون وردهای شبانه —

در جاده‌های پیوستن.

با لحظه‌های ساکت و خالی

در مرز ناتوانی

از روزهای خوب توانائی

دم می‌زند

...

و اینک من!

— این کوه زاده دریاپای —

در روزهای وحشت و بیداد

از خفتن و

نشستن

می‌گویم.

...

اما... پدر

با قصه‌های شیرین

شب را به صبح می‌برد و

ما

بیگانه مانده‌ایم

از هر چه مهربانی‌ست

و شاهد و

شراب و

شیرینی.

...

شب

داستان کهنه خود را

دنبال می کند

و خواب و

خواب و

خواب

...

شب، سوگوار شب

یادآور سکوت مدام برادران.

چه کسی سنگ می اندازد / مینا اسدی

اسدی، مینا / چه کسی سنگ می اندازد؟ - تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰،  
ص ۱۰۵.

چه کسی سنگ می اندازد؟

من کبوترها را

سوی بام تو به پرواز درآوردم.

تو مراقب باش

تا بینی چه کسی سنگ می اندازد؟

...

سنگ با بال کبوترها دشمن نیست

سنگ بی آزار است

پشت دیوار کسی

در کمین من و توست

گرچه می خندد، اما تو مراقب باش

که دلش از سنگ است  
من یقین دارم او می خواهد  
بشکند بال کبوترهای خوب مرا.

...

آه... چه کسی سنگ می اندازد؟  
چه کسی دست مرا می گیرد، چشم مرا می بندد؟  
چه کسی از نور عاطفه می ترسد؟

...

من کبوترها را  
سوی بام تو به پرواز درآوردم  
تو به سنگ اندازان فرصت اندیشه مده  
پشت دیوار کسی  
در کمین من و توست  
منشین خافل در تاریکی  
دیده بگشا در نور  
و مراقب باش  
تا ببینی چه کسی سنگ می اندازد؟

### در بیهودگی‌ها

بر ریشه‌های کوچک و دلتنگ چسبیدیم  
چون ریگ‌های هرزه ساحل  
در بستر هر رود غلتیدیم  
بر گریه خندیدیم  
بر خنده خندیدیم  
با آنکه بر سرهای مان صد بار کوبیدند  
با مغزهای خسته و غمناک کوشیدیم

گفتند با تقدیر باید ساخت  
 گفتیم باید در قمار زندگانی برد  
 ما متکی بر آس دل بودیم  
 گفتند بیم موج و گردابی چنین هایل  
 گفتند راه بسته و تاریک  
 گفتیم می جوئیم راه شادمانی را، اگر باریک  
 رفتیم و با بیهودگی، بیهوده جنگیدیم  
 بیهوده کوشیدیم  
 اکنون که سرهامان به سنگ سرگرانی خورد  
 دل‌های مان از اینهمه بیهودگی دلتنگ  
 پاهای مان از اینهمه بی‌انتھائی سخت فرسوده  
 بر شانه‌هامان بار سنگین حقارت‌ها  
 بر چهره‌هامان جای پای حسرتی جانسوز  
 دستان مان از رنج‌های زندگی سرشار  
 افسوس، امروز فهمیدیم  
 «ماندیم»  
 «ماندیم و گنیدیم»  
 «ماندیم و در بیهودگی بیهوده گنیدیم»

### حنجره زخمی تغزل / حسین منزوی

منزوی، حسین / حنجره زخمی تغزل. - تهران: بامداد، تیر ۱۳۵۰،  
 ۷۵+۴۴ ص.

حنجره زخمی تغزل، مطرح‌ترین کتاب شعر جوان، در سال ۱۳۵۰ بود.  
 شاعر که با این مجموعه امید فراوانی در میان هواداران شعر نو برانگیخته  
 بود، بعدها عمدتاً به غزل‌سرایی روی آورد.  
 دو شعر از این مجموعه می‌خوانیم:

### مرثیه لایلا

گفتم به عشق برگردد  
گفتم به غارهای قدیمی  
به حفره‌های درختی برگردد  
و بین راه سلام ما را  
به عاشقان اساطیری برساند

...

گفتم به عشق

ما را رها کند برگردد  
ما را که ناگزیر

چندان

در بارش مدام ابرهای شمیائی

خواهیم ماند

تا شاهد عفونت خود باشیم.

...

گفتم به عشق برگردد

و عاشق زمانه ما را

با چهره مه‌عش

روی تمام دیوارها

نقاشی کند

شاید کسی دلش به حال عشق

بسوزد.

گفتم

وقتی که جاده از ادامه خود

در می‌ماند

در پشت سر هنوز پلی  
شاید که مانده باشد

...

گفتم به عشق برگردد  
و در پس مه غلیظ تاریخ  
وقتی که عشق برمی گشت،

دیدم

لیلا چه چشم‌های غمگینی داشت  
لیلا چه گیسوان عزاداری داشت  
لیلا کبوتران نگاهش را  
از گودی بلاکش چشمانش  
در جستجوی خویش پر می داد  
لیلا هنوز فاجعه را  
باور نکرده بود  
با آنکه در هزار نقطه شهر  
روزی هزار بار

در آن آمبولانس بی شماره

لیلا جنازه خود را می دید  
اما هنوز فاجعه را  
باور نکرده بود  
آخر چگونه می توانست

مرده باشد، لیلا؟

لیلا که اینهمه سال  
پای برهنه راه آمده بود  
و زنده مانده بود  
گوئی هنوز هم



خلخال‌های او  
زانسوی سال‌های فصل  
صدا می‌کنند  
اما حقیقتی است که لیلا  
مرده است

لیلا شاید،  
با آخرین کجاوه که می‌رفت،  
رفت

و بانگ آخرین جرمش شاید  
اعلام درگذشتن لیلا بود  
لیلا،

با آخرین پیاله که می‌گشت  
در بزم آخرین ردهٔ مستان  
از نسل مست‌های قدیم، مرد.  
لیلا با آخرین تغزل حافظ، مرد.

...

آخر

این گیسوان بی‌رشد؟  
این بوسه‌های بی‌صاحب؟  
این دیدگان بی‌آزم؟  
این دست‌های بی‌تعهد؟

این‌ها؟!

...

آه

لیلا جان

لیلا

میراث تو پس از تو به تاراج رفت  
و عشق سر به زیر و پریشان  
برگشت.

### دریغ

و من همیشه دیر رسیدم  
شاید

هر بار با قطار قلبی  
باید می آمدم.

وقتی که جامه دانم را

می بستم

پیراهنم به یاد تو تا می خورد  
و خواب اهتزازش را

می دید.

وقتی رسیدم اما...

آه

با آن جنین خواب های هزاران سال

چه باید می کردم

پیراهن من آیا

باید به قامتش

کفنی می شد

می پوشید؟

تقدیر من همیشه چنین بود

و شاید این طلسمی ست

که تا همیشه دست نخواهد خورد.

روزی کنار رودی  
مردی کلید بختش در آب افتاد  
و آن کلید را  
شیطان‌ترین ماهی بلعید  
و سوی دور دست‌ترین دریاها  
گریخت  
و یک نفر که پیش‌تر از من رسید،  
صیاد شاه ماهی من شد.  
و من دوباره دیر رسیدم.  
  
قالب من گلوی مرا می‌درد  
و توبه هیأت پریان  
در آب‌های دور  
تنت را  
می‌شوئی.

آئینه در باد / جلال سرفراز

سرفراز، جلال / آئینه در باد. - تهران: کتاب‌نمونه، زمستان ۱۳۵۰، ۶۴ ص.

آئینه، در باد

ابری بشارت داد  
فتح تمام باغ‌ها با ماست.

دور از نگاه باد

دمتی زمینی خفته را کاوید  
سنگینی صندوق مروارید را در وهم سنجیدیم.

ابری بشارت داد  
فتح تمام باغ‌ها با ماست

آمد سواری، پرس و جوئی کرد  
پشت نفار شب  
مردی سپیدی‌های مشرق را نشان داد.

شب وزنه‌هایش را سبک می‌کرد  
آئینه‌ای در باد  
غمناک گرد خویش می‌چرخید و می‌چرخاند

نمرود می‌آمد  
ارابه‌ران پیر  
مردان صادق را اشارت کرد.

فریاد را با باد بگذارید  
امرودها را زودتر از شاخه برچینید.

مردی که از خورشید سنگین بود  
آئینه را در باد می‌چرخاند.

یمن پگاه سبز  
مشتی گلاب پیاشان  
تا اسب‌ها، معطر، بگذرند  
و مردها بهار ببینند.

من با تو از بهار نمی آیم  
با شیر تازه نیز شبم را نشسته‌ام  
یمن پگاه سبز تو را باد باز هم.

اما تو هم سوار بودی  
که از غبار برابر هراسناک شوی  
من در غبار زیسته‌ام.

در هر بهار که می آید  
از خون من  
یک شاخه نسترن به شما می‌رسد  
ای رهروان راه غبار اندود  
اینم بهار خوب  
اینم بهار سبز

من با تو از بهار نمی آیم  
یمن پگاه سبز تو را باد باز هم.

#### توطئه آب / غلامحسین نصیری پور

نصیری پور، غلامحسین / توطئه آب. - تهران: پندار، ۱۳۵۰،  
ص ۱۰۴.

نام توطئه آب که کنایه‌ئی به غرق شدن صمد بهرنگی داشت و نام  
غلامحسین نصیری پور که با انتشار جنگ فلک‌الافلاک، در ذهن  
شعرخوانان سیاسی نامی آشنا بود، باعث شد که مجموعه توطئه آب از  
استقبال قابل توجهی برخوردار شود.  
دو شعر از این مجموعه را می‌خوانیم.

راستی را چه عجب شهری بود  
 در سایه پیر سکوت دست‌ها  
 و در لفاف حنجره‌های مسدود  
 انتظاری به کهولت مریخ  
 به زیج توطئه‌ای نشسته است  
 که در زفاف ستارگان دور  
 و در ضیافت برکه‌های کور  
 هماره جوشش شرش  
 - از چشمه‌های نفاق -  
 بسان هبوط سانحه‌ای  
 در اقالیم امکان  
 می‌بارد

...

خود را در این وانفسای تفاهم  
 به رود باید سپرد  
 که در پناه کوهسار پیر  
 دره‌های غریب را  
 درون ذهن فانیش  
 زمزمه می‌کند  
 خود را  
 در این شبانه‌های تکرار  
 به ابر باید سپرد  
 که در صلابت جو  
 قصه‌های سقوطش  
 افسانه‌ای کهن شده است

خود را به فوج ساران

به جنگل ماران

به حصار شب

باید سپرد

تا که در شهر گوش‌های رایج

و حراج چشمان محدب

در گریزی بعید

جسدی بی‌نام نشد

که در حوادث روزنامه‌ها

گمنام است

و رطوبت مشوم سردابه‌ها را

تجربه می‌کند.

...

در سایه سار سکوت پیر

اگر ستاره‌ای منجمد می‌میرد

و یا اگر زلزله‌ای

شهر سیاه حادثه را می‌لرزاند

شک را

شک را

تا ارتفاع بلند تردید

به احتکار باید گرفت

که در این شرکده بی‌اشباع

همه چیزی عادت شده است

و حقیقت اگر از نوع یقینش باشد

کیمیائی است اسیر

که به زنجیر شقاوت بند است

تو بیا سنگر ما را بپذیر  
تو بیا خستگیت را  
به تمامی قسمت کن  
که سرشت همه بتکده‌ها  
و بقای همه بت‌شده‌ها  
به سگال من و تو  
به سکوت من و تو  
مربوط است.

بخشی از شعر بلند **توطئه آب** را می‌خوانیم:

انقراض سلاله کتاب‌ها  
آغاز فاجعه‌ای است.  
که از حلول نفرتی نافی  
رخوت تسلیم را  
در شرائین کالبدی تهی  
تألیف می‌کند.

حکومت باران  
انقلابی است در باغ  
که طینت خاک را  
در اضطراب بلوغ  
به آوند یائس چنارها  
پیوند می‌زند.  
و این خود از بدعت فصلی است  
که تیمار خشک‌ترین برکه‌ها را



به کرامت باد

بخشوده است.

شب از پشت شیشه‌ها، می‌دانست

که حریم نور اطاق

از اختگی آفتاب است

و لطافت مهتاب

بیان این حقیقت

که شب بی‌کرانه‌ای هم هست

دل از فصول کتاب‌ها

کوچیده است

و مهربانی

سرمهٔ مسمومی است

که چشمان میاه تفاهم را

کور می‌کند.

از تبار عاشقان پیشین

اگر هنوز کسی مانده که تیشه‌اش

بر دوش است

خاموش است.

و آوای حزینش را

حتی بیستون شاهد هم

نمی‌شنود.

به روی پرده می‌توان نشست

و تحرک اندام افق را

در کرانه‌های خلیج

می‌توان تصویر نمود

و جامی

از شب کوچه‌ها را

به درگاه شعور بیدار

می‌توان تقدیم کرد

و لیک

با سرابی از مجسمه‌های مومین

تجاسر میدان را

چگونه می‌توان

ترحیب نمود؟

در ششمین خیابان فصل

سکوت ازدحامی سیاه

تکثیر می‌شود

و لهجه‌های بومی، از سراچه‌های تصویر

به کویر روستاها می‌ریزند

و با هزاران خنجر انکار

نقوش روزنامه‌ها را

به آب چشمه‌های مشکوک زمستان

می‌شویند

تا جلای مقدس فقر را

در آینه چشمان شهر

ویران کنند.

ریشه‌های بهار را

خزان

به شوراب منجمد قطب

پیوسته است

و باد سرد مانحه  
غروب را  
به هامون نیمروز  
ترصیع می کند  
و شبانه شب  
سهره های هم نواله ها

ستاره ها را

دانه

دانه

از سینه سیاه عرش

می چینند

تا اگر به روی بام ها

خروس سحر

به تغافل آسوده باشد

سپیده از کمین چپرها

به کسوت زمانه های خوب

خوشه های زرین گندم را

به سوغات معابد مالوف

به تعارف ببرد.

[...]

میکائیل و گاواهن مغموم / محمود سجادی

سجادی، محمود / میکائیل و گاواهن مغموم. - تهران: پندار، ۱۳۵۰

ص. ۵۸.

باران... باران

دل سپردم به صفای باران  
 دل سپردم به چنین ابر و جاهت ریز  
 و به چشمان تماشاگر شمشادکنار حوض.  
 شمعدانی‌ها را  
 که به دست خود در باغچهٔ مدرسه جان بخشیدم  
 و بنفشه‌ها را،

نرگس را

با تن بالغ باران ارضا کردم.  
 کفتران مسرور  
 بر سر چینۀ باغ  
 فکر همخوابگی و تخمگذاری بودند  
 و تن خود را با لذت باران  
 - می‌شتند.

اسب سیمین یالم

غلت زد در نفس خرم شبدرزار  
 و به موج پریش ماهی‌ها پاسخ گفت.  
 کدخدا آنسوتر  
 ابرهای همهٔ عالم را  
 بر سر دهکدهٔ خویش مجسم کرد  
 و دل خود را در خلۀ بخشایش گندمزار  
 - رویش داد.

من در اندیشهٔ گل‌ها بودم

و کیوترها

و در اندیشهٔ غمناکی ابهام تسلسل‌های ماهی‌ها  
 و در اندیشهٔ موسیقی برخوردارن باران با شیبهٔ اسب

و در اندیشه شعری که مرا می برد...

...

کدخدا، آنسو تر  
ساقه‌ای گندم بود.

شب پره گر...

شب را  
چون آب سالمی  
من در پیاله ریختم  
نو شیدم  
ای...

— ادغام در تکامل ظلمت!  
جسم مرا در یاب  
و روحم را  
— برودت خورشید —

زین جوهر شریف  
تصاعد بخش.

...

در سینه‌ام  
هزار، هزاران خروم می خوانند  
آوازشان

— لجاجت مشرق —

در من  
گردابی از هرامس می انگیزد.  
و هر درختی،  
هر سنگی،

هر موجی،

به دغدغه نهر

در من

— در نفس من —

تهاجم زجرست

...

ای ظلمت،

ای اتکاء محبوب!

اینک در آن سکوت کامل رهبانی

در بسترم بتشین

و با من از شرافت خود قصه‌ها بگو،

این آسمان مودی باطل را

از من بگیر

و تیره‌تر فصل سرودت را

با ماه و با ستاره‌های مزاحم

مونس کن

نجوای خاک را

با تازیانه خشم

بر سنگ‌ها بیند.

و میل زمزمه را از تن کبوترها

بر بادهای کور فراری بنشان

بگذار

شب...

در چشم‌های من

و در تمام وجودم

به مهربانی بنشیند.

### دیدار در مسلخ / رضا شبیری معالی

شبیری معالی، رضا / دیدار در مسلخ. — تهران: بامداد، فروردین ۱۳۵۰، ۸۱ ص. از دیگر شاعران بالقوه توانای دهه چهل، رضا شبیری معالی در مجموعه دیدار در مسلخ بود. اشعار او که شباهت چشمگیری با ترنم‌های موزون خزن آلود سیروس مشفق داشت، شعری نبود که با ذائقه زیبایی‌شناسی حسابگرانه آن سال‌ها سنخیتی داشته باشد؛ لاجرم انتشار کتابش در دهه پنجاه مورد توجه واقع نشد. و بسا که همین امر به تنهایی کافی است تا شاعرانی برای همیشه دست از کار شعر بشویند (و گاه به هنری دیگر روی آورند چنانکه شبیری به نقاشی روی آورد).  
سه شعر از او را می‌خوانیم:

#### دیدار در مسلخ

دیروز، روز سوگواری بود  
امروز، روز سوگواری‌هاست.

گل‌های پائیزی مصیبت را کنار جوی‌های باغ‌های سن  
در خواب می‌بینند.

این ناقه لیلی است  
آن تربت مجنون  
با سن هزاران طایفه بیگانگی کردند  
وقتی تو می‌گفتی که اینجا جای ماندن نیست  
باور نمی‌کردم.

سن خوب می‌دیدم چگونه در حصار سرد گلدان‌ها  
گل‌های سرخ آهنی در باد می‌رویند

من خوب می دیدم که مردی عاشقانه سنگ‌ها را در فلاخن‌های  
قاتل خواب می بیند

من خوب می دیدم که سگ‌ها را به تعقیب فراری‌ها رها کردند  
من خوب می دیدم که پشت سیم‌ها در تیررس  
فریادهای مبهم تعقیب در رگبارِ رعب‌آلوده شلیک ساکت شد

تابوت‌ها را در سکوت هشتی تاریک

تابوت‌ها را در سکوت هشتی

نمناک

آوردند.

دستی شتابان میخ‌ها را کوفت.

دیروز، روز سوکواری بود

امروز روز سوکواری هاست.

من کوچه‌ها را یک نفس بن بست تا بن بست گشتم

با گورکن‌ها رو به قبله ایستادم

با رفتگرها خانه‌ها را یک به یک در کوفتم من

— سرکشیدم

— پشت هر در

— پشت هر دیوار

— دشمن بود

— دشمن بود

دشمن در الفاظ هزاران طوطی و لگرد پنهان بود



دشمن در اعماقِ خطوطِ گنگیِ دفترهای اطفالِ دبستانی سکونت  
داشت

وقتی تو فرزندان کوهستانیت را کوچ می دادی  
وقتی تو می رانیدی و می گفتی که اینجا جای ماندن نیست  
باور نمی کردم

اینک مرا درباب  
من شاخه شاخه برگ و بارم می رود بر باد  
من قطره قطره اشک و خونم می چکد بر خاک  
با من هزاران طایفه بیگانگی کردند  
شمشیرهای آخته بر من هجوم آورد  
در ناودان‌ها خون گرم عاشقان جوشید  
هر چه ستاره، روی طاق شب همه پوسید  
— پرپر شد  
هر چه شکوفه، در غبار سرد شب خشکید  
— یغما رفت

این ناقه لیلی است  
آن تربت مجنون

وقتی تو می گفتی که عاشق سر به صحرا می گذارد  
وقتی تو می گفتی که اینجا جای ماندن نیست  
باور نمی کردم.

بربندید محمل‌ها  
مرا در راه مگذارید  
مرا اینک برادرهای تنهائی

میان لرز لرز شعله‌های مشعل غمگین تان

از پیچ این دهلیز

برهائید

من اینجا سخت غمگینم

من اینجا سخت دلتنگم.

سپیدی با کبوترهای خونین بال برج تیره شب رفت  
و مرز تیررس را باد پای هیچ آهوئی به زیربال خود نگرفت

دلَم آن استوارِ درگذارِ درد چونان کوه

غریقِ خاک صحراهای سرد بی پناهی هاست

دلَم این باغِ غم را از گزند بوته‌های حنظلِ وحشی تباهی هاست

دلَم این بارگاه کهنه اندوه

سریرش پایه در خوتاب فصل نامرادی هاست

مرا ای مهربان بادست‌هایت جان پناهی باش

مرا با دست‌هایت جان پناهی باش

نیستان در نیستان نی لبک‌ها را ز دردم سوگواری هاست

کسی دروازه‌ها را بست

و یارانی‌ترین فصلی که می آمد

به مظلومیت از همواری صحرا به منزلگاه هجرت رفت

شبی می آمد از صحرا

که فریادش صفیر بادهای هرز غربت بود

و طوفانی‌ترین پائیز ریگستان

سراغ بیشه‌ها را در هجوم باد می پرسید.

نشیب کوهساران را هزاران چشمه خون رهنمونم بود  
واجساد کسانم را هزاران کرکس پیراز فراز صخره‌های تفته می‌بردند  
کمانداران دشمن در کمینم  
داغ تلخ روزگاران شکنجه بر جبینم بود  
هزاران دام گوئی در گذارم  
برق دندان‌های چاقوئی صیادان شب در انتظارم بود

چه مایوسانه می‌رفتم  
چه مایوسانه می‌رفتم  
و تنها در میان خون و آتش دست‌هایم سایبانم بود

من اینک آن سوار استوارِ درگذاردِ درد چونان کوه  
بیابان در بیابان خار در فتراک پایم می‌کشم با خویش  
مرا اینک برادرهای تنهائی  
کدامین فصل  
کدامین فصل غمگینی به خونخواهی بشارت داد  
که چشمم را هنوز از بهت مسلخ چشمه چشمه سوگواری‌هاست

مرا با سفره‌های خالی خون سیر می‌کردند  
مرا با کوزه‌های خشک تب از نهر می‌راندند  
مرا با کام عطشان در لفاف سفره خوناب بردارید  
مرا اینک برادرهای تنهائی  
ز روی خاک بردارید  
که چون خون سیاوشم  
به روی خاک می‌جوشم  
به روی خاک می‌جوشم

کدامین اهتزاز از شاخه‌ها پیغام می‌آرد  
 کدامین لحظه باران در مسیر نی‌لیک‌ها ساز خواهد زد  
 کدامین لحظه باران نم‌نمک در فصل تلخ بیشه می‌بارد  
 دلم اینک هوس کرده‌ست  
 در این «دشت مشوش» بانگ بردارم:  
 - «الای آهوی وحشی کجائی؟»  
 من اینجا سخت غمگینم  
 من اینجا سخت دل‌تنگم.

دلم اینک هوس کرده‌ست  
 که منزل تا به منزل چون جرمس فریاد بردارم  
 که «بربندید محمل‌ها»  
 سکوتی سرد و غمگین خنده زد بر پای رهوارم  
 الای شبروان خسته  
 زانو در بغل بنشسته این دشت تنهائی  
 ز رفتن باز چون ماندید؟  
 ز رفتن باز چون ماندید؟

### کورسو

خار دارد زیر خرمن‌های شن در باد می‌روید  
 گرگ دارد گله‌ها را می‌چرد در باد  
 آخرین دم  
 آخرین تیر  
 آخرین فریاد  
 ترکشم خالی‌ست  
 کورسوی تابشی از دوردست بیشه‌ها پیداست.

### از صبا تا نیما / یحیی آرین پور

آرین پور، یحیی / از صبا تا نیما. - تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی (و) موسسه انتشارات فرانکلین، ۱۳۵۰، ۲ مجلد.

از صبا تا نیما، یا تاریخ صد و پنجاه سال ادب فارسی، ارزشمندترین تحقیق ادبی پیرامون شعر بازگشت تا آغاز پیدایش شعر نو فارسی بود که تا آن روز نوشته شده بود.

اگرچه بخش بسیار اندکی از این کتاب دو جلدی (پنجاه صفحه از هشتصد صفحه کتاب) به موضوع شعر نو اختصاص یافته است ولی آشنائی حضوری مؤلف با پیشگامان شعر نو فارسی، که همزمان در تبریز می‌زیستند، سبب شده است که او حلقه‌های مفقوده در تحول شعر قدیم به شعر جدید را باز یافته و به ما عرضه دارد، و معلوم گردد که نیما و شعر نیمائی نیز - چون هر پدیده اجتماعی دیگر - بطور اتفاقی و دفعی پیدا نشده، بلکه نتیجه آمادگی تاریخی بوده است، و تلاش چند تن از شاعران آزادی خواه پیش از او را نیز به همراه داشته است.

آرین پور در بخش سوم کتاب که «در آستانه شعر نو» نام دارد، پس از مقدمه‌ئی کوتاه و پرداختن به چگونگی گرایش به نوگرایی در دوره مشروطیت، به چگونگی آغاز «پیکار کهنه و نو» پرداخته و برای نخستین بار، اسناد نزاع میان نوپردازان و کهنه‌خواهان را منتشر می‌کند نزاعی که مؤلف، خود، ناظر و شاهد آن بوده و گاه در آن شرکت داشته است.

حبیب ساهر - نوپرداز همزمان نیما - که از شاگردان تقی رفعت و از هم مدرسه‌ئی‌های یحیی آرین پور بوده است، درباره وی می‌نویسد:

«[...] آنوقت‌ها ما در کلاس سوم و چهارم متوسطه بودیم، ولی ارشدهای مدرسه مثل آقای یحیی آرین پور و احمد خرم بیشتر امکان داشتند که رفعت را از نزدیک ببینند و حرف‌های‌شان را بشنوند. ما هیچوقت فرصت نمی‌یافتیم که با او که معلم فرانسه ما بود، درباره شعر حرف بزنیم. نوشته‌های او را فقط در مجله ادب می‌خواندیم. و حتی

نمی‌توانستیم مجلهٔ تجدد را که بیشتر شعرهای رفعت در آنجا به چاپ می‌رسید، و حتی مجادله‌هایی بین او و ملک‌الشعراء بهار هم همانجا شروع شد و ادامه یافت، بخوانیم. چون سن ما کم بود، بنابراین اگر هم رفعت چیزی دربارهٔ فلسفهٔ کارش گفته باشد، همین آقای آرن‌پور ممکن است بهتر از همه بداند. [...]

قبلاً هم گفتم که احمد خوم، سیرزاتقی برزگر و یحیی آرن‌پور از اولین پیروان مکتب رفعت بودند که متأسفانه دو نفر اول مثل خود رفعت جوانمرگ شدند و رفتند. و شاید هم علت عدم گسترش مکتب رفعت و یا علت اصلی فراموش شدن نام رفعت به خاطر همین موضوع باشد، یعنی مرگ خودش و مرگ وفادارترین پیروانش. [...]<sup>۵۷</sup>

و یحیی آرن‌پور، شاگرد وفادار رفعت، این مهم را به سرانجام رسانید و نام رفعت را از غبار بیرون کشید، تا در تطور تاریخی شکل‌گیری شعرنو، نامش بر جای ویژهٔ خود قرار بگیرد.

از صبا تا نیما، پس از انتشار با استقبال فراوانی روبه‌رو شد و نقدهای زیادی بر آن نوشته شد که اهم آنها عبارت بوده است از:

۱. سیاوش روزبهان [محمد مختاری]، جنگ صلا، زمستان ۱۳۵۱. ۵۸
۲. دکتر رضا براهنی، روزنامهٔ اطلاعات، ۱۵ فروردین ۱۳۵۱. ۵۹
۳. منر چهارآتشی، مجلهٔ تماشا، شمارهٔ مخصوص ۱۳ نوروز سال ۱۳۵۱. ۶۰
۴. موسوی‌گرمارودی، مجلهٔ نگین، اردیبهشت ۱۳۵۱. ۶۱
۵. دکتر محمد رضا شفیع کدکنی، کتاب امروز (انتشارات جیبی)، خرداد ۱۳۵۱. ۶۲
۶. دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، راهنمای کتاب، مرداد و شهریور ۱۳۵۱. ۶۳

### جایزهٔ کتاب شعر (تلویزیون ملی ایران)

«جایزهٔ شعر تلویزیون ملی ایران» در سال ۱۳۵۰ (از مجموعه‌های منتشره در سال ۱۳۲۹) به دو کتاب حریت باد از نصرت رحمانی و واژه‌ها از

شرف‌الدین خراسانی تعلق گرفت. شعر دوستان، جایزه رحمانی را (حتی اگر نه فقط به خاطر حریق باد، بلکه به خاطر همه آثارش) به حق می‌دانستند، ولی جایزه شرف‌الدین خراسانی با اعتراضی تقریباً همگانی روبه‌رو شد. و ماهنامه رودکی (در شماره دوم) نوشت:

«[...] شعرش نه به درد این زمان بلکه به درد هیچ زمانی نمی‌خورد، و تازه، در جانی گفته شده است که به سراینده کتاب واژه‌ها از آن نظر جایزه تعلق گرفته که مقدمه خوبی بر آن نوشته است. مگر به کتاب شعر به خاطر مقدمه‌اش هم جایزه می‌دهند؟»

[و در ادامه نوشت:] «به خاطر آن که به بیراهه نرفته باشیم، کتاب واژه‌ها را ورق می‌زنیم:

هست من از هستی توست

من نبودم، ار نبودى

با توتی تو، منم من

بی تو من کیم؟ نمودى

یا:

باغ بیگانه با بهار

رنگ ساییده از جمال

شکر چیزی نه جز دوار

محو چیزی نه جز ملال

یا:

سیرانی و زندگی بهشت است

دل‌ها همه غرق شوق و شادی‌ست

می‌میری و حکم سرنوشت است

پایان همه یاس و نامرادی است.

با چند نمونه از شعر کتاب واژه‌ها که آمد، خواننده خوب می‌تواند حدس بزند که شاعر در چه حال و هوایی است و تا چه پایه نه تنها با زمان

و مکان، بلکه اصولاً با شعر امروز و حقیقت شعر فاصله دارد. [...] با تمام این احوال، شاعر برای آنکه رنگ تفاخر به شعرش بزند، دایم «کمبریج، آلمان، گورستان مونپارناس پاریس، ...» را در زیر شعرش حک می‌کند.<sup>۶۴</sup>

### جایزه ادبی فروغ

در سال ۱۳۵۰، به همت فریدون فرخزاد، کمیته‌ئی به نام «کمیته اهداء جایزه ادبی فروغ فرخزاد»، در تهران تشکیل می‌شود. قصد کمیته این است که همه ساله، در اواخر بهمن ماه (سالروز مرگ فروغ)، پلاکی نقره‌ئی که روی آن تصویر فروغ فرخزاد نقش بسته است، به عنوان جایزه فروغ، به بهترین شاعر یا نویسنده سال (یا تاریخ معاصر) اهداء گردد.

این کمیته همچنین جایزه ادبی دومی، به مبلغ ۵ هزار تومان برای بهترین شاعر جوان، و ۵ بورس تحصیلی برای ۵ دانشجوی رشته ادبیات در نظر می‌گیرد، تا در روز یادبود فروغ، به برگزیدگان داده شود.<sup>۶۵</sup>

در سال ۱۳۵۰، جایزه اول به جلال آل احمد و جایزه شعر جوان به حسین منزوی (به خاطر مجموعه شعر حنجره زخمی تغزل) تعلق می‌گیرد. نتایج کمیته که اعلام می‌شود، یکی از نمایندگان مجلس شورای ملی، طی نطقی، از برندگان جایزه و هیئت داوران کمیته با عنوان «شارلاتان‌های ادبی - هنری» یاد می‌کند و می‌گوید:

«چرا وزارت فرهنگ و هنر، مسأله تعیین جایزه مخصوص را به اشخاصی غیرمستول واگذار می‌کند تا آنها جایزه را به شارلاتان‌هایی بدهند که بر اساس غرایز جنسی صحبت می‌کنند و شعر می‌گویند.»

احمد شاملو - که سال بعد، جایزه فروغ به او تعلق می‌گیرد - در جواب این نماینده مجلس می‌گوید:

«این آقای وکیل که یکبار هم در معرض بیکاری از این حرف‌ها زده بود، از آن آدم‌هایی است که هنوز داغ دولت شدن را دارد. یعنی که شخصاً تبدیل به دولت بشود. به هر حال، اگر ایشان گاهی از این حرف‌ها



نزنند که کسی متوجه نمی‌شود ایشان وکیل مجلس هستند. [...] خوشمزه این است که در همان شماره دیروز کیهان که نطق پارلمانی این آقا چاپ شده بود، نطقی هم از آقای قذافی به چاپ رسیده بود که سوزاندن کتاب را وعده می‌داد. [...]

به نظر من شیرین‌ترین مسأله‌ئی که ایشان عنوان کرده‌اند، مربوط به ابوریحان بیرونی است. ایشان اگر کمی مطالعه می‌کردند - فقط کمی - متوجه می‌شدند که ابوریحان مورد دفاع ایشان نیز، در زمان خودش، درست با همین دلایلی که ایشان برای متهم کردن ادبیات معاصر می‌آورند، از قصر به زیر افکنده شد. [...]»<sup>۶۶</sup>

مراسم جایزه فروغ از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶، هر ساله در سالروز مرگ فروغ برگزار شد، ولی به موازات اوجگیری روحیه انقلابی‌گری در میان روشنفکران و بی‌ارح شمردن جشن‌های ادبی - هنری در کنار آن، جدیت جایزه فروغ و کیفیت برگزاری مراسم به مرور نزول کرد، تا بدان پایه که جشن جدی و پوشور ششصد نفره سال‌های نخست،<sup>۶۷</sup> بعدها، به گروهی چند نفره<sup>۶۸</sup> تقلیل یافت.

محل برگزاری مراسم، در سال‌های نخست، سالن اجتماعات موسسه اطلاعات بود.

## ۱۳۵۱ ه. ش.

در سال ۱۳۵۱ حدود بیست مجموعه شعر نو و کمتر از ده مجله و جُنگ منتشر شد. بیشتر مجموعه‌ها به لحاظ ارزش و اعتبار تقریباً همسنگ هم بوده‌اند و هیچکدام ویژگی و برجستگی خاصی نسبت به مجموعه‌های موفق پیشین نداشت؛ بویژه مطلقاً قابل سنجش با مجموعه‌ها و اشعار کلاسیک شده شاعران رده اول شعر نو نبود.

اتفاق مهم سال ۱۳۵۱، انتشار آنتولوژی شعرنواز آغاز تا امروز از محمد حقوقی بود که نخستین آنتولوژی اصولی در تاریخ نیمقرن شعرنو بود. کتاب‌های دیگری که در آن سال بسیار مطرح شد، کتاب‌های باریکی شعر و سیاست و سخنی درباره ادبیات ملتزم از ناصر پورقمی، سیاست شعر، سیاست هنر از خسرو گل‌سرخ، و مختصری درباره هنر از ایرج مهدیان بود که از هر کدام به مناسبت‌های مختلف، در مواضع مختلف، بخش‌هایی را نقل کرده‌ایم.

در سال ۱۳۵۱ نیز بطور پراکنده «شب‌های شعر» دایر بود، که مطرح‌ترین آنها شب شعر اسماعیل خوئی در انجمن ایوان و امریکا بود، اما شب‌های شعر این مال‌ها، حس و حال و جوش و خروش گذشته را نداشت. مهم‌ترین شب شعر سال ۱۳۵۱ «شب‌های شعر انتیتوگوت» بود که بدان خواهیم پرداخت.

## نشریات

سال ۱۳۵۱، سال ادامه دستگیری‌های وسیع سیاسی و سال جلوگیری از انتشار جنگ‌ها بود. در این سال، کمتر از ده مجله و جنگ منتشر شد که مطرح‌ترین آنها عبارت بودند از: تماشا، سیاه مشق، رودکی، از شعر تا قصه، جنگ اصفهان، کتاب امروز، کتاب نمونه، فردوسی، نگین، اشتراخ (صدای ضربه باران)، جنگ امسال (کتاب جدید)، صدا، باران، اندیشه و هنر، کتاب مرجان و صفحات هنری روزنامه‌های آیندگان، کیهان، و اطلاعات.

## امسال (کتاب جدید)

از کتاب امسال فقط یک شماره در تابستان ۱۳۵۱ منتشر شد، و نویسندگان آن عموماً چهره‌های انقلابی مطرح آن سال‌ها بودند که در

زندان به سر می بردند و یا در فاصله دو زندان، مشغول مطالعه و نوشتن، بودند.

از جمله نام‌هایی که در کتاب امسال به چشم می خورد، عبارت بود از: سیاوش کسرانی، خسرو گل‌سرخ، علی میرفطروس، عظیم خلیلی، کاظم سادات اشکوری، علی اشرف درویشیان، صمد بهرنگی، رحیم رئیس‌نیا، اصغر الهی، فریدون تنکابنی، نسیم خاکسار، علی کاتبی، مهین اسکوشی، ...

امسال، به پاس حرمت نام نویسندگان در مدت کوتاهی نایاب شد و به چاپ دوم رسید. اما چاپ دوم با اندکی تغییر، چون افزودن چند شعر از ناظم حکمت به ترجمه نیاز یعقوب‌شاهی با نام کتاب جدید منتشر شد. دو نمونه از شعرهای این مجموعه و بخش‌هایی از مقاله «ادبیات و توده» نوشته خسرو گل‌سرخ را می‌خوانیم.

### سرود پیوستن

#### خسرو گل‌سرخ

باید که دوست بداریم یاران!

باید که چون خزر بخروشیم

فریادهای ما اگر چه رسا نیست

باید یکی شود

باید تپیدن هر قلب، اینک سرود

باید که سرخی هر خون، اینک پرچم

باید که قلب ما

سرود و پرچم ما باشد

باید، در هر سینه البرز

نزدیک‌تر شویم

باید یکی شویم

اینان هراس‌شان زیگانگی ماست

باید که سرزند

طلیعه خاور

از چشم‌های ما

باید که لوت تشنه

میزبان خزر باشد

باید کویر فقر

از چشمه‌های شمالی، بی نصیب نماند

باید که دست‌های خسته بیاسایند

باید که سفره‌ها همه رنگین

باید که خنده و آینده، جای اشک بگیرد

باید بهار

در چشم کودکان جاده «ری»

سبز و شکفته و شاداب

باید بهار را بشناسند

باید «جوادیه» بر پل بنا شود

پُل،

این شانه‌های ما

باید که رنج را بشناسیم

وقتی که دختر رحمان،

با یک تب دو ساعته می‌میرد

باید که دوست بداریم یاران!

باید که قلب ما

سرود و پرچم ما باشد.

## آوازه‌های تبعیدی

علی میرفطروس

۱

می آید

می آید

در هیأتی صریح

– در هیأتی چو روشن باران –

گوئی که زخم باستانی قومم را

مرهم ز صخره‌های «مهاباد»

یا از کنار ساحل «اروند»

می آرد

آنک

دستان خویش را

در جاری «هزار» واحه قرمز

شسته است.

می آید

می آید

در هیأتی صریح...

۲

جنگل!

ای اشتیاق سبز!

– ای اشتیاق سبز شکفتن –

آیا برادران مرا دیدی؟

آیا برادران مرا

در جوخه‌های سرخ سحرگاهان

دیدی؟

(- وقتی که آفتاب مبارک را  
فریاد می زدند؟)  
وقتی که آفتاب سرخ مبارک را  
فریاد می زدند  
آیا برادران مرا دیدی؟  
در هرمی از گلوله و باروت  
در استوای خون؟

۳

جنگل!

ای سوگوار مضاعف!

- ای حقیقت سرشار!

با تو چه رفت؟

با تو

در بادهای هار

چه بر سر رفت

از ائتلاف تبر

و شقیقه؟

آه...

اینک که فصل فصل تو

خونی مست

اینک که سبز جامگان تو

در بادهای پریشانی

عریانی

می سوزند

آیا کدام شیبه

کدامین غریب و خشم

— بار دگر —

خواب بلیغ بیشه‌های تو را

آشفته می‌کند؟

آیا کدام شیبه

کدامین غریب و خشم...؟

۴

ستاره‌ها

ستاره‌های آسمان قبیله من را

سوداگران سودائی

اینک

— دیری ست —

که به تاراج می‌برند

و روح ابری «حلاج»

— با بانگ سرخ «اناالحق» —

در کوچه‌های فاجعه

جاری ست...

در سکوت شرقی خود

— روستائی دلگیر —

با دهان خون و خاطره

می‌خوانند...

۵

پدرا!

پدرا

ای انقراض فصل حماسه!

ای حشمت عتیق فراموش

– خاموش!

آیا هنوز نرسیده است؟

آن سرخپوش خجسته

– که می‌گفتی –

آن تکسوار غائب

که با سبدهائی از ستاره‌های روشن شرقی

در قصه‌های کودکیم

می‌رفت

آیا هنوز

هنوز به وعده‌گاه

نرسیده‌ست؟

آیا هنوز...

آه

اسب سپید من اینک کو؟

ای رنج مجسم

– مادر!

اسب سپید من

اینک کو؟،

۶

می‌دانم

می‌دانم

باید به رود بیوندم

باید به رود بیوندم

– و در ردائی از سپیده و فریاد

از میان آنچه عمیق‌ست



## بگذرم

باید به رود پیوندم

می دانم

باید رسالت خونینم را

در ذهن کشتزار

بخوانم

و با برادران دیگر خود

— آنسوی آمویه —

در خون و انقلاب

برانم

می دانم

می دانم

باید به رود پیوندم

باید به

ر

و

د..

بخشی از گفتار «ادبیات و توده»

### خسرو گل سرخی

«برای آنکه بتوانیم یا بخواهیم از طریق ادبیات، به تحول بنیادی جامعه‌ای استعمارزده یاری و خون و حرکت بخشیم، ناگزیر از فدا کردن موازین ادبی رایج و به نظر هنرمندانه آن جامعه هستیم. این بدان معناست که این موازین و ارزش‌ها برای توده‌های استثمار شده غیر ضروری و بی‌فایده است.»

حقیقت این است که ما باید همه ارزش‌های ادبی و هنری میان‌تهی را که از فرهنگ استعماری برخاسته و به ما تحمیل شده است، نابود کنیم و از سوی دیگر موازین ادبی رایج و خاص را قربانی هدف و ضرورت تحول بنیادی [کنیم].

در شرایط استعماری، یا جامعه طبقاتی تحت سلطه امپریالیسم، ارزش‌های ادبی و هنری بدون شرکت توده‌ها و بی‌توجه به خواست آنها تعیین می‌شود. چون توده‌ها درگیر با گذران شکننده روزمره‌اند و از سوئی، درگیری‌های اقتصادی جامعه استعمار زده، جلودار دریافت ارزش‌های ادبی و هنری از جانب توده‌هاست و چون توده‌های استثمار شده با فقدان و فقر نگرش فرهنگی مواجه‌اند، بسیاری از ارزش‌ها و موازین ادبی و هنری مفهومی خود به خودی می‌گیرد، بدین معنا که تنها گروهی خاص در تعیین و ساختمان نشانه‌های این ارزش‌ها شرکت دارند. [...]

باید ارزش‌های خاص و در بسته را که گروهی خاص به دور آن جمع می‌شوند، به خاطر هدف‌های انقلابی، تحول بنیادی و نجات توده‌ها از یوغ استعمار درهم شکست و نابود کرد.

امروز ما نمی‌توانیم ارزش‌هایی را در ادبیات مشخص کنیم، بی‌آنکه دخالت و تأثیرگذاری این ارزش‌ها را در ادبیات طبقاتی نادیده بیانگاریم. ارزش‌های ادبی هنگامی مفهوم و نشانه تاریخی به خود می‌گیرند که توده‌های عظیم در بنای آن شرکت داشته باشند.

در جامعه‌ای استعمارزده برای انسانی که سواد ندارد که بخواند یا اگر سواد دارد فقیر و تحقیر شده و درگیر با مشکلات شکننده معیشتی است، ابتدا فراهم کردن زمینه‌ای برای بهزیستی او ضرورت دارد، ابتدا باید همه تلاش‌های انسانی در راهی باشد که مبارزه آزادیبخش جریان دارد.

با توجه بدین ضرورت و الزام تاریخی است که نظر هنرمندان داشتن بی‌پشتوانه توده‌ها عبث می‌نماید و نادیده انگاشتن بسیاری از ارزش‌های ادبی، مفهومی عینی و تاریخی به خود می‌گیرد. [...]

در این جا ما با دو مشکل اساسی روبرو هستیم:

الف: بیشتر توده‌ها سواد خواندن ندارند و از آشنائی با فرهنگ نوشته محروم‌اند.

ب: با توجه به شرایط موجود، امکان نشر و پخش ادبیات توده‌ای با واکنش‌های شدید روبه‌روست و ناگزیر حوزه نشر و پخش تنگ می‌شود. وجه مشخصه زمانه ما این است که بیشتر ملل محروم جهان در آستانه بیداری قرار دارند و خطری جدی برای زوال محتوم سرمایه‌داری فراهم کرده‌اند، در این میان عوامل انحصارطلب سرمایه‌داری بی‌عکس‌العمل نیستند. برنامه‌های گسترده‌ای برای سرکوبی آگاهی توده‌ها طرح کرده و آن را به مورد عمل می‌گذارند، غیر از رگبار مسلسل‌ها، این برنامه در زمینه فرهنگ جای مشخصی دارد. زیرا که طراحان آگاه کردن توده‌ها، طراحان بومی وابسته به جنبش‌های رهائی‌بخش، به فرهنگی پویا و مبارز مجهزند، از آنجا که نمی‌توانند جلودار عمل طراحان بومی آگاهی بخشیدن به توده‌های ستمدیده باشند، از آنجا که هیچ سلاحی را یارای برابری با اندیشه مبارزه و بیدارکننده پیشروان مبارز ملل محروم نیست، برنامه‌های سرکوب‌کننده‌ای برای از گردونه خارج کردن ارزش‌های فرهنگ مبارز و پویا، مخدوش کردن و بی‌پایه جلوه دادن آن طرح و عمل می‌شود. (عملکرد این برنامه‌های سرکوب‌کننده، به همین قلم در «سیاست هنر، سیاست شعر» بررسی شده است.) و شبه ارزش‌های میان تهی پوخته‌ای را به جای ارزش‌های مردمی و بنیادی جا می‌زنند، تا بدینوسیله فرهنگ استعمارگر بتواند، فرهنگ بومی را متزلزل کرده، جلودار قوای محرکه تاریخ شده و از این رهگذر به چپاول و غارت نیروها و منابع ملل محروم ادامه دهند.

نخستین برنامه اساسی که فرهنگ استعماری در حیطة ادبیات عمل می‌کند، بی‌ارزش جلوه دادن ادبیات توده‌ای است، نویسندگان و هنرمندان بومی که فرهنگ استعماری را به عنوان فرهنگی برتر پذیرا

می‌شوند، حتی آنان که چنین می‌اندیشند که به ادبیات اجتماعی پرداخته‌اند، دچار نگرش غلط تاریخی می‌شوند و زمینه‌های بورژوازی به ویژه در آنان، بزرگترین نیروی بازدارندهٔ پرداختن به ادبیات مبارز و نابودکنندهٔ فرهنگ استعماری است.

این جاست که میان طراحان و خالقان ارزش‌های ادبی و هنری کشوری استعمارزده تضاد پدید می‌آید، تضاد و تعارضی که در سطح قالب و فرم باقی می‌ماند. این تضاد و تعارض تا آنجا کشیده می‌شود که بیشتر نویسندگان و ناقدان ادبی و هنری بومی به عنوان پدیده‌ای حقیر، به ادبیات زنده تنها ادبیات ممکن یعنی ادبیات توده‌ای چشم می‌دوزند و آن را عاری از والائی هنر توجیه می‌کنند!

در دسته‌بندی ارزش‌ها ما بدین جا رسیدیم که شبه ارزش‌هایی بدون خواست و شرکت توده‌ها هنگامی که نشانه‌های آن تعیین و تثبیت می‌شود، در اختیار گروهی خاص قرار می‌گیرد و چون این گروه در پایگاه طبقاتی یکسانی قرار دارند، ملاک این ارزش برای آنان شکل گرفته و معنا می‌دهد. چون این شبه ارزش‌ها از حرکت و خون و قوه محرکه عاری است. چون این شبه ارزش‌ها از سوئی سرگرم کننده است و از جانب دیگر حالتی ایستا و لال دارد، همواره مورد تأیید فرهنگ استعماری و خواست «اریاب» قرار می‌گیرد، زیرا که توده‌ها در بنای مآختمانی آن شرکت ندارند و چون ندارند زنده نیست و وقتی زنده نبود خطری هم ستوجهٔ منافع استعمارگران نمی‌کند.

پس ادبیات زنده و مبارز ملت‌های استعمارزده بدین خاطر فاقد ارزش‌های والای هنری قلمداد می‌شود، ادبیات توده‌ای در جامعهٔ طبقاتی تحت سلطه امپریالیسم بدین لحاظ تحقیر می‌شود که مثل ماطوری بر گردن استعمارگران فرود می‌آید و منافع آنان را به خطر می‌افکند.

تکّه این جاست که سوداگران حرفه‌ای از سوئی می‌خواهند بیسواد را از صفحهٔ عالم ریشه‌کن کنند، لیکن از جانب دیگر حاضر نیستند

توده‌های استعمار شده حقایق تاریخ‌شان را بشناسند، به فرهنگی پویا و زنده مجهز شوند و حقوق خویش را به عنوان یک انسان آزاد ارزیابی کرده و مشخص کنند، تا بتوانند حق خویش بستانند، آیا این خوش‌باوری نیست اگر بخواهیم چنین انتظاری از سوداگران حرفه‌ای داشته باشیم؟

پس باید طبیعی باشد که با آنچه که به توده‌ها تأثیر می‌گذارد، با شرکت و خواست آنان بنا می‌شود و آنان را آگاه به شرایط تاریخی و محیطی می‌کند، درگیر شوند، مبارزه کنند. به نابودیش برخیزند و آنرا بی‌ارزش قلمداد کنند. ما که می‌بینیم ماهیت ارزش‌های ادبی و هنری موجود به نفع طبقه حاکم و اربابان و استعمارگران و ادامه سلطه آنان است، ما که می‌بینیم که ادبیات به هر حال می‌تواند بخشی از مبارزه آزادیبخش را به عهده بگیرد چرا در بند بنای ادبیات زنده، ادبیات توده‌ای و مبارز نباشیم؟

آیا حقیر جلوه دادن ارزش‌های توده‌ای در ادبیات به وسیله نویسندگان و هنرمندان بورژوا و جانبداری آنان از ارزش خاص هنری در حالی که پایگاه تبلیغات را اشغال کرده‌اند، ما را آگاه بر این اصل نمی‌کند که جوانان علاقمند به مسائل ادبی ما، یا هنرمندان و نویسندگان جوان ما در ورطه مسموم شدن و گردن نهادن به شبه ارزش‌های استعماری قرار دارند؟ پس باید دست به کار شد. [...]

ادبیات شبه اجتماعی ما در خود و با خود دست به گریبان است و نمی‌تواند با تضادهای بزرگتر، تضاد طبقاتی، تضادی که نابودی آن در جامعه، هدف ادبیات مبارز است درگیر شود.

اگر نقدی ادبی بر بنیاد دیالکتیک بنا می‌شود و خیالی، شاعرانه و غیرواقعی نیست و بیراهه روی را با دریافت موقع تاریخی سد می‌کند، می‌گویند ادبیات با ایدئولوژی دوگانه است. از ایدئولوژی غول می‌سازند، غول هولناک که دشمن هنر و ادبیات است.

اگر قصه‌ای صریح و پرده‌در بر بنیاد تضادهای موجود اجتماعی

نگاشته شود و با معیارهای استعماری قصه‌نویسی منطبق نشود، آن را فاقد ارزش‌های والای هنری قلمداد می‌کنند.

اگر دفتر شعری ساده، محرک، با سروده‌هایی موقع‌شناسانه و بر انگیزاننده فراهم می‌آید، در تیراژهای وسیعی به دست مردم می‌رسد و به میان گروه‌های مختلف جامعه راه می‌برد و آنان را به جوش و خروش وامی‌دارد، به جای خشنودی در پایگاه ادبیات اجتماعی، حسادت برمی‌انگیزد - چرا؟ چون این پایگاه زیربنائی بورژوائی دارد - این شعرها حتی از جانب شاعران معروف شده به اجتماعی، فاقد ارزش‌ها و عناصر شعر اجتماعی تشخیص داده می‌شود و به عنوان شعار سیاسی از آن نام می‌برند، یعنی تحقیرش می‌کنند!

آیا اینگونه «شعار»ها را می‌توانند تحقیر کنند، به هنگامی که اکثریت قاطع گروه‌های اجتماعی به عنوان شعر زمانه آن را پذیرفته‌اند؟ ادبیات زنده همین است که مردم زنده یک دوران آن را می‌خوانند و به خروش می‌آیند.

مثالی ساده می‌زنیم: از پایگاه ادبیات اجتماعی ما چنین استنباط می‌شود که استعمارگران و سوداگران حرفه‌ای این حق را دارند که برای کالاهای مصرفی خود یا در مرتبه‌ای جلوتر برای ادامه سلطه جابرائله خویش با شعارهایی توخالی توده‌ها را تحمیق کرده و در استثمار نگاه دارند، اما یک شاعر توده‌ای، دهان اعتراض خلقی به بند کشیده شده، این حق را ندارد. [...]

تضادی در ادبیات شبه اجتماعی ما، میان گروه‌هایی از نویسندگان و هنرمندان پدید آمده که ظاهراً در یک پایگاه ایستاده‌اند، و همین تضاد داخلی، که بر بنای عدم شناخت واقعی مسائل محیطی استوار است، باعث آمده که ادبیات گوشه‌گیر و منزوی [شود] و در خود تقلا کند، با خودش در ستیز باشد، به دور خویش پوسته‌ای بتند و در این پوسته مسائل را حل و فصل کرده و بالاخره عمل کند.

در حالی که عمل ادبیات اجتماعی در میان جامعه، در پهنه حس و رفتار توده‌هاست، در بیرون از خود است، نه در خود و با خود، در حالی که ادبیات اجتماعی، از لحاظ شمول رابطه، مفهومی اجتماعی و توده‌گیر دارد، نه مفهومی خاص برای یک گروه معین. [...]

مگر این سرهم‌بندی‌های شبه اجتماعی را می‌توان به حساب ادبیات اجتماعی گذاشت؟ [...]

فرهنگ استعماری همواره در سطح فرهنگ کشورهای استعمار زده با برنامه‌های سرکوب‌کننده خود در بند آرام‌سازی فرهنگ بومی است.

فرهنگ استعماری ادعا می‌کند که برای درک هنر امروز باید آموزش دید، ادبیات اگر در سطح شعور توده‌ها کاهش یابد، ارزش‌های والای خود را از دست خواهد داد! این ادعای فرهنگ استعماری بعید به نظر نمی‌رسد، زیرا که در بند تضمین منافع غارتگران انحصارطلب است. باید ببینیم از کدام ارزش‌های والای هنری در این جا سخن می‌رود، فرهنگ استعماری همواره می‌خواهد ادبیات و هنر کشور استعمارزده در اختیار گروهی خاص و مرفه قرار گیرد و همین گروه ارزش‌های آن را مشخص کند - شبه ارزش‌هایی که سخن آن رفت - پس ما خیلی ساده می‌توانیم ماهیت ارزش‌های والای هنری ادعائی را دریابیم:

اینکه ادبیات نه به عنوان یک حربه علیه استعمارگران و دست‌نشانندگان داخلی، بل باید به عنوان پدیده‌ای ضمنی، سرگرم‌کننده، شگفتی‌آور و دست‌نیافتنی عمل کند، با توجه بدین هدف استعماری، رسوائی «ارزش‌های والای هنری» را بیشتر لمس می‌کنیم، تنها یک نوع ادبیات در یک لحظه برای ما وجود دارد:

ادبیات توده‌ای، ادبیاتی با شرکت و خراست توده‌ها. تمام این «ارزش‌های والای هنری» را ما به زیاده‌دانی تاریخ می‌سپاریم، چگونه؟ آیا باید با سدها و فاصله‌ها درافتاد یا نه؟ این مورد سؤال ماست.<sup>۶۹</sup>

## باران

از جمله نشریات دانشجویی و شهرستانی پربار و بادوام، جنگ باران بود که در طول هفت سال (۱۳۵۱-۱۳۵۸) ده شماره از آن منتشر شد. باران نیز چون بسیاری از نشریات چپ و معترض آن سال‌ها، گاه، بی تاریخ انتشار و بی شماره مجوز و بی نام مدیر مسؤول و نام گردانندگان انتشار می‌یافت.

باران اگرچه همواره تحت تأثیر اوضاع و احوال سیاسی دهه پنجاه، به رغم ظاهر ادبی - هنری، جنگی عمدتاً جامعه‌شناختی - تاریخی بود، ولی این گرایش از شماره ششم، بویژه هفتم تشدید می‌شود، که طبیعتاً در حوزه شعر به چاپ شعر سعید سلطان‌پور و م. آزر،... مبادرت می‌ورزند.

## صدا

از جنگ‌های مطرح دهه پنجاه، یکی هم جنگ صدا بود که شماره‌های اول و دوم آن در تابستان و زمستان سال ۱۳۵۱، زیر نظر رحمان کریمی و شماره سوم آن در تابستان ۱۳۵۲، زیر نظر فریدون مردخرم منتشر شد. (وگفتنی است که از شماره دوم این جنگ، در همان زمستان ۱۳۵۱ دو صدا درآمد. یکی تحت نظر فریدون مردخرم و یکی زیر نظر رحمان کریمی؛ که احتمالاً علتش، اختلاف بین گردانندگان جنگ بوده است.)

در شماره اول صدا اشعاری می‌خوانیم از: سعید سلطان‌پور، شفیعی کدکنی، مهدی اخوان ثالث، منوچهر آتشی، اسماعیل خوئی، علی باباچاهی، محمد مختاری، منصور برمکی، حسن کریمی، حسن پورکاظم، جعفر حمیدی، رحمان کریمی، پرویز پروین؛ نقدی از علی باباچاهی بر مجموعه شعر شعر جنوبی از محمود سجادی و مصاحبه‌ئی بین فریدون گیلانی و منوچهر آتشی.

نقد سیاوش روزبهان (محمد مختاری) بر کتاب از صبا تا نیما اثر یحیی



آرین‌پور در شماره دوم صدا (رحمان کریمی) چاپ شده بود. از دیگر مطالب این نسخه شماره دوم، در ارتباط با کار ما، عبارت بوده است از: یادداشت عبدالعلی دستغیب بر «نامه‌های نیما» و اشعاری از: سعید سلطان‌پور، خسرو گل‌سرخ، رضا مقصدی، منوچهر آتشی، رحمان کریمی، م. راما، منصور اوجی، منصور برمکی، م. آزاد،... در دیگر شماره دوم (زیر نظر فریدون مردخرم) مطالب مربوط به کار ما، جدا از شعر نیما، اشعاری است از: سعید سلطان‌پور و رحمان کریمی،...  
اشعاری از صدا را می‌خوانیم.

### اسفند باد

#### سعید سلطان‌پور

چنین که می‌گذرد ایام  
چنین که می‌گذرد باد، با نفس‌هایش  
و می‌کشد سر، از هر در  
و می‌کشد سر، از هر بام  
و می‌برد ره، در رخنه‌های هر دیوار  
و می‌شتابد ددوار!

.....

چنین که می‌گذرد باد حیل‌پرور پیر  
نهیب می‌زند از خوف، بر سر جنگل  
نفیر می‌کشد از بیم در دل کهسار  
و می‌ستیزد در کوچه‌های دام‌نگیر!  
چنین که می‌شکند ما را  
و می‌گریزد اما، شکسته‌تر از پیش  
ز هول ماندن، از حول صخره‌های دلیر!

چنین که می‌گذرد زاژ خای و رنگ آمیز  
 نشانده شیشه و منجوق بر هزاران شاخ  
 گرفته پرچم و اوراق در هزاران مشت  
 ز خشم، تافته آتشوار  
 ز کینه، کوفته بر فرق، خاک و خون ناچار  
 به تن کشیده زره، با هزار خنجر و خار  
 و قیه می‌کشد آشفته‌وار و می‌چرخد  
 و بر نهال گل سرخ، شاخ می‌کوبد

.....

و می‌خلد در رگ‌های زنده و مرده  
 و می‌پزد در سر، هزار خواب و خیال!

چو آفتاب که می‌آید، آفتابی شد  
 در این شگرد و شتاب،  
 نشانه‌های زوال.

(جنگ صدا، شماره ۱، شهریور ۱۳۵۱)

### مدرسه

م. راما (محمد امینی لاهیجی)

### بچه‌ها

کاغذی بردارید،  
 بنویسید: کیوتر زیباست.  
 بنویسید: کلاغ، بی‌تهایت زشت است.  
 بنویسید که دارا خوب است.  
 بنویسید که آذر خوب است.

بنویسد که دارا فردا،  
قهرمان خواهد شد.  
بنویسد که آذر فردا،  
قهرمان می‌زاید.  
بنویسد که دارا یک...  
دارد  
بنویسد که آذر  
بی عروسک هم  
می‌تواند باشد.

تا شب جمعه آینده  
مشق‌تان این باشد:  
که پدر دندان دارد، اما  
نان ندارد بخورد.  
(جنگ صدا، شماره ۲، زمستان ۱۳۵۱)

### ملاقاتی

خسروگلرخی

آمد.

دستش به دستتد بود

از پشت میله‌ها،

عربانی دستان من ندید

اما

یک لحظه در تلاطم چشمان من گریست

چیزی نگفت،

رفت

اکنون، اشباح از میانه هر راه می‌خزند

خورشید

در پشت پلک‌های من اعدام می‌شود.

(جنگ صدا، شماره ۳، مرداد ۱۳۵۲)

کتاب مرجان

کتاب مرجان را، دبیران ادبیات و تاریخ گروه فرهنگی مرجان (که از مدارس مشهور آن روز تهران بود) منتشر می‌کردند. قصد تهیه‌کنندگان کتاب (آنطور که خود توضیح می‌دادند)، آشنائی دانش‌آموزان ایران با ادبیات و هنر زنده امروز ایران بود، ولی کتاب‌های مرجان در سطحی بالاتر از کتاب‌های کمک‌درسی دانش‌آموزان قرار داشت. مطالب مندرج در کتاب‌های مرجان اگرچه دست اول و چاپ نامشده نبود، ولی از مطرح‌ترین و بهترین مقالات آن روزگار بود.

از کتاب مرجان، شش شماره از مهر تا اسفند سال ۱۳۵۱ منتشر شد که از جمله شعرها: شعر نیما، اخوان ثالث، احمد شاملو، فروغ، سهراب سپهری، منوچهر آتشی، سیاوش کسرایی، هوشنگ ابتهاج، شفیع کدکنی، اسماعیل خوئی، محمد زهری، نصرت رحمانی، فریدون مشیری، یدالله رویائی، م. آزاد، محمد حقوقی، فریدون توللی، نادر نادرپور، سیروس مشفق، بهمن صالحی، کاسبیز صدیقی؛ و از جمله مقالات ادبی: «پیرمرد چشم ما بود» از آل احمد، «ادبیات متعهد» از منوچهر هزارخانی، «در ستایش انسان و کتاب» از ماکسیم گورکی، «ادبیات کودکان» از صمد بهرنگی، «نان و آزادی» از آلبر کامو،... بود.

مجموعه‌های شعر نو در سال ۱۳۵۱

آزادی‌ور، هوشنگ / مرگنامه‌ها و پنج آواز برای ذوالجناح. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۱.

- ابراهیمی، احمد / هويت. - تهران: رز، ۱۳۵۱، ۱۰۱ ص.
- بايرامی، حسن / پوستگی های گسته. - تهران: بابک، ۱۳۵۱.
- بنائی، غلامحسین / [؟]. - تهران: بی نا، ۱۳۵۱، ۹۵ ص.
- حقوقی، محمد / شرقی ها. - تهران: زمان، ۱۳۵۱، ۹۶ ص.
- خرمشاهی، بهاءالدین / کتیهئی بر باد. - تهران: پیام، زمستان ۱۳۵۱، ۹۹ ص.
- خوابنما، هدایت الله / لحظه سوم، داستان آنسوی نیرنگها. - تهران: روز، ۱۳۵۱،
- خوئی، اسماعیل / فراتراز شب اکنونیان. - تهران: رز، ۱۳۵۱، ۸۶ ص.
- جکتاجی، محمدتقی / قصه کوی و برزن ما. - تهران: اشراقی، ۱۳۵۱، ۹۵ ص.
- رضائی، مهدی / با ستاره ها. - تهران: بی نا، ۱۳۵۱، ۶۳ ص.
- رفیعی، احمد / چهلمین. - تهران: نیما، آذر ۱۳۵۱، ۸۵ ص.
- زهری، محمد / مشت در جیب. - تهران: سازمان انتشارات اشرفی، ۱۱۸ ص.
- سجادی، محمود / شعر جنوبی. - اصفهان: نیما، ۱۳۵۱، ۱۵۹ ص.
- سعیدی، کبرا (شهرزاد) / با تشنگی پیر می شویم. - تهران: بی نا، ۱۳۵۱، ۹۰ ص.
- سکندری، مهین / پس از سکوت. - تهران: گوتمبرگ، ۱۳۵۱.
- سهیلی، مهدی / نگاهی در سکوت. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۱، ۴۰۲ ص.
- شاهرودی، اسماعیل / آی میقات نشین. - تهران: زمان، ۱۳۵۱، ۴۲ ص.
- شمس، مرتضی / حماسه جاودانگی. - تبریز: بی نا، ۱۳۵۱، ۵۲ ص.
- صدیقی، کامبیز / آواز فناری تنها. - رشت: روزنامه بازار، ۱۳۵۱، ۱۱۱ ص.
- طباطبائی، ژازه / ... ابلق. - بی جا: بی نا، بی ص.
- عزیزپور، بتول / خواب لیلی. - تهران: رز، ۱۳۵۱، ۷۵ ص.

- کریمی، پرویز / پرچین. - تهران: پنداره، ۱۳۵۱، ۱۵۲ ص.
- محدث، جعفر / باران، از فصل بقراری. - تهران: چاپخش، ۱۳۵۱، ۸۲ ص.
- ناپلثونی، فیروز / و ناگهان جرقه. - تهران: بی تا، ۱۳۵۱، ۷۳ ص.
- نظیری، ژاله / دروازه های نور. - تهران: بی تا، ۱۳۵۱، ۸۲ ص.
- واقدی، اصغر / آواز عاشقان قدیمی. - تهران: نیما، ۱۳۵۱، ۹۷ ص.
- پورقمی، ناصر / شعر و سیاست، و سخنی درباره ادبیات ملتزم. - تهران: مروارید، ۱۳۵۱.
- دستغیب، عبدالعلی / نیما یوشیج (نقد و بررسی). - تهران: چاپخش، ۱۳۵۱، ۱۴۷ ص.
- جدال با مدعی / مصاحبه علی اصغر ضرابی با اسماعیل خوئی. - تهران: نشر سپهر، ۱۳۵۱، ۱۳۴ ص.
- حقوقی، محمد / شعرنو از آغاز تا امروز. - تهران: کتاب های جیبی، ۱۳۵۱، ۴۵۰ ص.
- مهدیان، ایرج / مختصری درباره هنر. - تیریز: [؟]، ۱۳۵۱، ۵۶ ص.
- گل سرخی، خسرو / سیاست شعر، سیاست هنر. - تهران: [؟]، ۱۳۵۱، ۸۷ ص.
- نیما یوشیج / ارزش احساسات و پنج مقاله در شعر و نمایش. - تهران: توس، ۱۳۵۱، ۱۳۴ ص.

### وضع شعرنو در سال ۱۳۵۱

روند بی اعتباری شعر، در سال ۱۳۵۱ نیز همچنان ادامه دارد. اعتراض به وضع شعر، علنی شده و به نشریات نیز کشیده می شود. اگرچه عده نثری در هنگام شکوفائی ها و موفقیت ها هرگز سخنی

نمی‌گویند و صاحب قلمانِ انکار و نام‌آورانِ بحران‌ها هستند، ولی معترضین به شعر دهه پنجاه، فقط از مُنکرین کم‌کار حرفه‌ئی - که ناکاری خود را با انکار دیگران جبران می‌کنند - و منفعلین مدعی نبودند، بلکه از میان کسانی نیز بوده‌اند که خود از فعال‌ترین شاعران و منتقدین آن سال‌ها به شمار می‌رفته‌اند که از آنجمله بودند: دکتر رضا براهنی، محمود آزادتهرانی، محمدرضا فشاهی، عبدالعلی دستغیب،...

در کتاب شعر و سیاست از ناصر پورقمی که در این سال - با تقدیم به سیاوش کسرایی - منتشر شده بود، در همان صفحات آغازین کتاب می‌خواندیم:

«آنچنان که معلوم است، شعر امروز ایران به بن‌بست رسیده است. دفترهای شعر دیگر خواننده چندان ندارد و به همین سبب واحدهای انتشاراتی به نشر دفترهای تازه علاقه و رغبتی نشان نمی‌دهند، زیرا حتی درباره نامدارترین شاعران امروز، حتی با تیراژهای هزار تا حداکثر دو هزار نسخه نیز، واحدهای انتشاراتی، به حق، امیدی به فروش دفترهای تازه شعر ندارند.

در همین حال می‌بینیم که مشهورترین شاعران ما نیز به ته اندیشه‌ها و کاوش‌های به اصطلاح شاعرانه خود رسیده‌اند و شعرهایی که گهگاه - و متأسفانه با مراقبت‌های کلینکی خود شاعران - در مطبوعات از آنان چاپ می‌شود، نه تنها هر یک «یک واقعه» نیست، بلکه گویا تنها به قصد از یاد رفتن و از سر زبان‌ها نیفتادن شاعران آنها و در تکرار ملال‌آور شعرها و اندیشه‌های گذشته آنان نوشته شده است و طبیعی است که با اقبال خوانندگان شعر مواجه نمی‌شود و در برابر بی‌اعتنائی مطلق خوانندگان شعر قرار می‌گیرد. و این است که می‌بینیم چنین شعرهایی که نه تنها اندیشه تازه‌ئی را ارائه نمی‌کند، بلکه قادر به انگیختن شور و شوقی در گروه شعر دوست نیست، سر‌زا می‌رود و دیگر از آنها در یاد و زبان مردم خبری نیست. [...] حتی عناوین تبلیغاتی و برچسب‌های بازرگانی‌ئی نظیر

«شعر تازه‌ئی از...» و یا «آخرین شعر...» هم که هر هفته در روزنامه‌ها و مجلات بر تارک چنین شعرهایی چاپ می‌شود، هیچ وزن و اعتبار و جاذبه‌ئی به چنین شعرهایی نمی‌دهد. [...] در حالی که به زمانی دورتر چنین نبود و بسیاری از شعرها واقعه‌هایی بود که دست به دست و زبان به زبان می‌گشت. [...]

کار بی‌اعتنائی اعتراض‌آمیز مردم و خاصه گروه روشنفکر شعر دوست ما، به شعر بن‌بست رسیده‌ما، آنچنان بالا گرفته است که حتی چند دفتر شعری که در این اواخر از نامدارترین شاعران امروز نشر یافت، تقریباً با بی‌اعتنائی مطلق و پوزخند طعنه‌آمیز دوستداران شعر مواجه شد و دفترهای تازه شعر شاعران نامدار امروز، همچون یک کالای ماندنی و بی‌مصرف بر روی دست ناشران و کتابخانه‌ها ماند.

به راستی چرا چنین شده است؟ آیا دوران شعر پایان یافته است؟ آیا دیگر در اذهان توده مردم و حتی قشر روشنفکر اجتماع ما برای شعر جایی نیست؟ آیا پدیده تازه و پرتوانی ظهور کرده که شعر امروز ما از هماهنگی با آن تغافل کرده یا عاجز مانده است؟ و بالاخره علل این رکود را در کجا باید جست‌وجو کرد و چگونه می‌توان به مقابله با آن برخاست؟ حقیقت این است که نه دوران شعر به پایان رسیده و نه اذهان توده مردم و خاصه گروه شعرخوان و شعر دوست به مرز بی‌نیازی از شعر رسیده است. مسأله آن است که شعر ما به انجماد گرفتار شده، شعر ما در شرایط سال‌های نخست این دهه رسوب کرده است و نتوانسته با درک شرایط زمانه به حرکت خود ادامه دهد و همچنان پیشتاز و پیشرو باشد، نتوانسته خصوصیت راستین خود را بشناسد، نتوانسته رابطه‌ئی درست و سالم با توده مردم برقرار کند. در حقیقت شعر امروز ما به مواضع گذشته خود چسبیده است و به همان بیماری‌ئی گرفتار شده که شعر پیشین ما گرفتار شده بود: بیماری بیگانگی با مردم، در خود فرورفتن و به پیرایه‌ها چسبیدن. [...]»<sup>۷۰</sup>



و این انکار و اعتراض مطلبی نبود که فقط مخالفین ظاهرالصلاح بدان انگشت گذارند. در همین سال، دکتر رضا براهنی که از فعال‌ترین منتقدین شعر نو بود نیز طی مقاله‌ئی در مجله فردوسی نوشت:

«قهرمانان، نوایغ و رمبوالآت و طنی را بریزید تو سطل خاکروبه تا ما بتوانیم به کارمان برسیم». و نوشت: «تجدد بهانه‌ئی شده است تا چند نفر بر بیسوادی، بیگانگی و بیهوشی خود سرپوش بگذارند». و گفت: «این جوان‌ها را که بسیاری از آنها شور جوانی را فقط در حد غرور لجبازانه خود می‌شناسند باید ناامید کرد تا اگر شیفتگی و علاقه‌شان اصیل و واقعی است، بروند، بنشینند و بخوانند».<sup>۷۱</sup>

و م. آزاد با نظر به احمد شاملو و مهدی اخوان‌ثالث، در کیهان (هنر و اندیشه)<sup>۷۲</sup> مقاله‌ئی نوشت که عنوان آن «شاعران ما در لحظه کمال مرده‌اند»، بوده است.

محمد رضا فشاهی در مقاله‌ئی تحت عنوان «رواج و اشاعه رماتیزم سیاه، بی‌فرهنگ و ارتجاعی در مطبوعات و رادیو و تلویزیون»، نوشت:

«چرا ناگهان شاعران و ترانه‌سرایان ما در میان اینهمه مکتب‌ها و روش‌ها به انتخاب رماتیزم مرتجع دست زده‌اند» و پرسید: «ما دچار کدامیک از دگرگونی‌های روحی ملت‌ها و یا مردم خودمان بوده‌ایم که یکباره نقبی به خاطرات و یادهای کور و کثیف و لجن‌مال شده گذشته می‌زنیم؟» و حکم داد که: «زمانه ما هیچیک از ارزش‌های رماتیزم ارتجاعی سیاه را به خود نمی‌پذیرد».<sup>۷۳</sup>

عبدالعلی دستغیب، منتقد نوقدمانی، اگرچه در کیهان همان سال یادداشتی بر کتاب‌های دکتر اسماعیل خوئی، تحت عنوان «شاعری که سند زنده بودن زبان پارسی امروز را به دست دارد» می‌نویسد، ولی همان وقت، حسین مهری یادداشتی تحت عنوان «خوئی! از این برهوت برگرد!» بر اشعار این شاعر در روزنامه آیندگان به چاپ می‌رساند، که خلاف نظر دستغیب است.<sup>۷۴</sup>

البته این اعتراضات و انکار مورد قبول عده‌ئی از شاعران نبود، چنانکه دکتر اسماعیل خوئی به هنگام دریافت جایزه فروغ می‌گوید: «اخیراً مقالاتی انتشار یافته است مبنی بر اینکه شعر معاصر در حال احتضار است و ابیانش ته کشیده است. من در اینجا اعلام می‌کنم شعر معاصر همچنان پرجوش و خروش است و از راه خود نیز به دور نیفتاده است، منتهی بررسی کتاب باعث شده است که مقدار کمی از شعرهای معاصر به صورت کتاب پراکنده شود، فی‌المثل انتشار کتاب شعر من به خاطر هفتخوان بررسی و نظارت به تعویق افتاده است. مسلماً وضع دیگر شاعران ما بهتر نیست.»<sup>۷۵</sup> شهرام شاهرختاش به نمایندگی از خیلی از شاعران جوان، با اعتراض بدین امر یادداشتی تحت عنوان: «چرا شاعران جوان را تخطئه می‌کنند.» می‌نویسد که در هفته‌نامه فردوسی چاپ می‌شود.<sup>۷۶</sup>

و علی باباچاهی اعلام می‌کند که: «حضور شعر امروز در ابعاد گسترده‌تری ادامه دارد.»<sup>۷۷</sup>

اما اسماعیل نوری‌علاء در گزارشی آماری از وضع اشعار ارسالی به مجلات - که در عرض شش ماه فقط به هفته‌نامه فردوسی رسیده بود - به جمع‌بندی کوتاهی می‌رسد که گویاتر از هر ادعائی است. او می‌نویسد:

«[...] از اولین نامه‌ها برای «کارگاه شعر» [مهر ماه ۱۳۵۱] تا تاریخ نوشتن این مطلب که دوشنبه ۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۲ باشد جمعاً ۱۲۵۳ نامه برای کارگاه رسیده است که حاوی دقیقاً ۳۷۵۲ قطعه شعر و «شعرک» و غیره بوده‌اند. در حین حال روزی که «کارگاه شعر» شروع به کار کرد. در حین کار نیز آقای سردبیر ۳۵۲ قطعه در اختیار من گذاشته‌اند، یعنی برای این سی شماره، بنده ۴۱۰۴ قطعه را مطالعه کرده‌ام.

قطعاتی که برای چاپ، چه به صورت اصل و چه پس از دستکاری‌های لازمه، انتخاب شدند ۱۷ درصد این تعداد را تشکیل می‌دهند، تعدادی که اکنون فقط ۳ درصد آنها به چاپ نرسیده است؛ به

عبارت دیگر، در سی شماره گذشته ما، ۵۸۹ قطعه داشته‌ایم از ۴۲۱ شاعر  
(...) ۷۸

نمونه‌هایی از مطرح‌ترین مجموعه‌های سال ۱۳۵۱ را می‌خوانیم.

### شرقی‌ها / محمد حقوقی

حقوقی، محمد / شرقی‌ها. - تهران: زمان، ۱۳۵۱، ۹۶ ص.

محمد حقوقی در مجموعه شرقی‌ها از زیر نفوذ شعر رؤیائی، بویژه م. آزاد رها شده و زبانش روان‌تر و سلیس‌تر و درونی‌تر می‌شود؛ اما شرقی‌ها همچنان و هنوز، بر اساس زیبایی‌شناسی ویژه شاعر که در مقدمه کتاب شعرنواز آغاز تا امروز توضیح می‌دهد، چون اشعار نوپیشین او، گنگ و نفوذناپذیر و پرابهام است و لاجرم تأثیر مشخصی بر شعرای عصر ندارد.

شرقی‌ها ظاهراً بازتاب چندانی در پی نداشت و نقد و نظری بر آن نوشته نشد؛ دو شعر از شرقی‌ها را می‌خوانیم.

### زمینی هشتم

از خط آسمانی رنگین‌کمان

که رفت

در شک ناتمام بیابان

که ایستاد

من

رنگین‌کمان آبی باران

که ناگهان

از ابر شب گذشتم و رفتم

به سوی تو

دریای اتفاق.

آنجا، پناه من  
در آن کدام منزل چندم بود  
دانستی به راز  
که گم بود

در سراسر آفاق

ما باور کویری دنیا  
تا همسرائی من و او

نطفه همیشه ما

تا مرگ،

در پیری تو قاب تمام نگاه من.

من در زمین

نگین تو در حلقه ظهور

در انگشت آسمانی دور تو

تا نشت

از انحنای پاکی تن

تا...

تا ماورای خاکی من

در ائیر سبز

از خط آسمانی رنگین کمان که رفت

در زیر چتر آبی باران که ایستاد.

### فضالی دهم

خاک جز واژه‌یی از شعری نیست

با پر خونی مرغی که فرود آمده است

سخنی نیست

به جز واژه سرخی

که فروریخت

به راز

راز پرواز

به خاکی که توئی دختر خاک

تو که خوابی تو که خوب

تو که آبی تو که نور از سحر حنجره آبی تو می تابد.

تو که در سایه تاک

مریم خواب منی

خواب در زیر درخت مجنون

مجنونی

خسته ز آفاق قرونی

که نشسته ست کنار نهری سرخ

که آرام و روان می گذرد.

تو که در سایه تاک

مریم خواب منی

آفتابی در شب

آفتابی که تن پاک ترا پیرهنی ست.

تو که نامت به لب آب گواراست

تو آب

تو درخت

تو زنی

که تمام تابستان ها را

زیر گیسوی تو باید گذرانند

تو که در توست که انبوه ستاره ها

— چشمان خدا —

گم شده اند

تو که خوابی تو که خوب  
تو که آبی تو که نور  
تو که زیبا مرگی  
تو به مرگی زیبا  
تو بمیران تو مرا بر دامانی از موجی  
برگی

و عروسی که هماواز عروسک‌ها بود  
در دل خاک که جز رازی نیست...

### مشیت در جیب / محمد زهری

زهری، محمد / مشیت در جیب. - تهران: سازمان انتشارات اشرفی،  
۱۳۵۱، ۱۱۸ ص.

شعر محمد زهری، آرام، چون جوئی زمزمه‌گر، سی سال در کنار  
شمرنو جریان داشت و به رغم پاره‌نی ارزش‌های زیبایی‌شناختی در حوزه  
شعر جامعه‌گرا (و عمدتاً نوقدمائی) و تثبیت نوعی قافیه‌بندی نیمائی،  
حرکتی جدی در شعر معاصر ایجاد نکرد.

شعر محمد زهری در دهه پنجاه - هم به سبب چیرگی قاطع شعر  
خشن چریکی بر انواع دیگر شعر اجتماعی، و هم به علت انزوای شخص  
زهری - عملاً شعری فراموش شده بود، و اگر به پاس پیشگامی او در  
جریان شعر نمادین جامعه‌گرا در دهه سی نبود، شاید از کتاب مشیت در  
جیب که در سال‌های پنجاه منتشر شد، اکنون سخنی نمی‌رفت.  
در سال‌های پنجاه هم از مجموعه مشیت در جیب سخنی گفته نشد.  
چند شعر از این مجموعه را می‌خوانیم

تو نوشتی از چپ  
وسط سطر رسیدیم به هم.

۲

غروب

غربت

آه

۳

بی تباران انبوه‌اند  
مگر از کومه برآید دودی  
گیرد و آتش زرفی گردد  
ورنه چشم نخورد آب ز من  
— یا من‌ها —

کابمان سرد

نان‌مان گرم

مشت‌مان در جیب است

حرف‌مان اما از آتش و خون است مدام.

دوست با دیوار

عصر

پنجره

قاب غروب سرخ

من

گرفته

تنگدل

خمناک

در گلو بغضی گره خورده

نرم

می تراود

— چکه، چکه —

در بطون لاله گوشم

های و هوی بچه‌ها در کوچه و

گنجشک‌ها در شاخه‌های کاج

و صدای کوبه‌های آشنا با در

و طنین تلخ سوزن خورده‌ئی از صفحه‌ئی کهنه

بوی نان گرم می آید

بوی گل‌های بنفشه، بید مشک و گلپر و اسفند

بوی زن

فرزند

می چشم انگار ترشی‌های مادر را

— که دیگر نیست —

شهر، شهر مغرب است

پنجره،

قامت نمای سایه برج چلیپا در حصار شب

و من اینجا

دوست با دیوارهای بی‌زیان

بی‌گوش

من کجا بودم

کجا افتاده‌ام ناگاه

از همه پیوندها دیگر جدا افتاده‌ام

سر به سنگ ناگزیری می‌زنم

زیرا



مرهم تدبیر این مجروح خود کرده - پشیمان گشته - در قوطی هیچ  
عطار نیست.

از دیگر مجموعه‌های مطرح سال ۱۳۵۱، خواب لیلی، شفر جنوبی،  
قناری تنها، پرچین و آواز عاشقان قدیمی بود که اشعاری از هر مجموعه را  
می‌خوانیم.

### خواب لیلی / بتول عزیزپور

عزیزپور، بتول / خواب لیلی. - تهران: رز، ۱۳۵۱، ۷۵ ص.  
اشعار خواب لیلی در حوزه زیبایی‌شناسی موج نو، و بتول عزیزپور از  
شاعران مطرح نیمه دوم دهه چهل و سال‌های پنجاه بود.

### حقیقت بن بست

صخره‌های مانده  
صخره‌های فراموش شده  
باد صدای شب است  
باد صدای تاریکی است

از کوه تا کوه  
سترگ قاستی می‌نالد  
از کوه تا کوه  
رودهای خون جاری‌ست.

به من بگو  
مگر یعقوب گم شده‌اش را  
باز نیافته؟

هنوز صدای خشک صحرا  
 نایافته‌ای را جستجو می‌کند  
 و صدای صحرا گردان بی‌بادیه  
 و زوزه‌گرگ‌ها در دره  
 و شیون قافله‌های ربوده شده

و صدای شبانه قورباغه‌ها  
 و صدای بستن  
 بسته شدن دروازه‌ها

دروازه‌های بسته  
 دروازه‌های پیوسته بسته

آیا کسی زاده می‌شود  
 در ذهن سرخ عبور؟  
 با بال‌های سپید ناآرام  
 و بیرقی افراشته در مشت  
 آیا کسی زاده می‌شود.

هنوز می‌گیریم  
 دیگر ماهی از اسارت آب  
 بیمناک نیست  
 و گیاه از ضمانت مدام آفتاب  
 چرا حقیقت بن بست را

با پرنده گفتی؟

من هیاهوی درهم گنجشگان را

از بر کرده‌ام  
و آنقدر با پرنده و گیاه  
به نماز ایستادم  
تا حقیقت دروغ را دریاقتم.

یک بطر آواز خوب برایم بیاور  
صدایم شکسته  
حنجره‌ام می‌سوزد

یک بطر آواز خوب برایم بیاور  
زمین تضمین مرا نمی‌کند  
زمین تضمین سایه مرا نمی‌کند

فاصله من تا آفتاب  
تمامش عطشناک زمین است  
با یک رگبار و لگردد  
و غربت نگاه تو مست  
بر میراث سوخته تنم.

### با صدای طبل عزا

یاد که می‌شکفتد  
در دل باد  
آه که می‌دمد از  
سینه ماه  
کوه که می‌رمد از  
توفنده رعد

یار  
 یار من  
 با عطسهٔ یک ستاره برمی خیزد  
 به پریشانی می ماند  
 چونده  
 یا آشفته‌گی آهو  
 در شقیقهٔ صید  
 با صد طبل عزا  
 مشوش می کند مرا  
 با صد شیبه  
 آویخته از گلوی زخمی  
 آن راهوار  
 ودیعه می دهد  
 سکه‌های درشت  
 آغشته به خون  
 یاران شهید  
 می سپارد  
 فراموشی را با من  
 تا که بیارد از غروب خویش  
 دود می شود  
 دور می شود.

۵۱/۵/۱۹

شعر جنوبی / محمود سجادی

سجادی، محمود / شعر جنوبی. - اصفهان: نیما، ۱۳۵۱، ۱۵۹ ص.

### در لحظه‌های آجری مغرب

غروب را دیدم  
که مثل شیبه اسب موقری، آرام  
میان دستم ریخت  
و توی باغچه

### گل‌های پوک شیپوری

غروب را دیدند  
غروب را دیدند  
که خانه را به گرفتاری هوا می‌داد  
و خانه را و هوا را  
به قلب کوچک من  
به هدیه می‌آورد.

### درست توی دلم

توی حفره‌های دلم  
از آشنائی خانه، ملال می‌روئید.  
و خوب می‌دیدم  
که مثل بلبلِ آرام و مهربان می‌خواند.  
ملال خانگی من صدای خوبی داشت  
ملال خانگی من  
— در آستینم بود.

### و آستین کتان من

رهاترین سفرِ التجاءِ چشمم را  
به سینه می‌پوشید.

...

بین غروب موا

که مثل بچه دلمرده‌یی

یواش، یواش

به روی شانه من

اشک و اشک می‌ریزد.

بین غروب مرا که چگونه می‌خواند

و من چگونه

غریبانه

در ملال غروب

کنار باغچه خانه آستینم را

به پوکی شب چشمان خویش می‌بخشم.

### جنوب

با اتاقم لای لای پنکه سقفی

طرح‌ها، تصویرها افسرده بر دیوار

پیکرم بستوه

آسمان، دلشنگ ترس‌ریوش فولادی

و «کنار» خانه ما سایه‌ای از

آهن و اندوه.

زندگی رنجور

و هجوم «شرجی» مرطوب آتشناک

با فلزی عایق و راکد

در همه دل‌ها،

در همه تن‌ها،

در همه ذرات آب و خاک.

...

فصل تابستان،

فصل ذوب آسمان پرشقاوت  
بر فراز رقت تسلیم،  
فصل اشباح فراری در سکوت سایه‌های داغ  
فصل زن‌های پریده رنگ آبتن،  
فصل گلدان‌های خالی، ریشه‌های خشک،  
فصل مرغان خمار ساکت بی‌باغ،  
فصل بازوها و سینه‌های لخت در فضا جاری،  
فصل لحظات غبارآلوده سنگی،  
فصل شهر ما درون بستر سرسخت بیماری.

### آواز قناری تنها / کامبیز صدیقی

صدیقی، کامبیز / آواز قناری تنها. - رشت: روزنامه بازار، ۱۳۵۱،  
ص ۱۱۱.

از اشعار کامبیز صدیقی، پیشتر از این، در بررسی مجموعه‌های سال  
۱۳۴۷ سخن گفته‌ایم. آواز قناری تنها، مجموعه دیگری از آن مضامین در  
همان حوزه زیبایی‌شناسی بود.

### در پای یک رود

در زمینی که همه دشمن هم هستند  
و کسی را به کسی مهتری نیست  
بی‌قرارم امروز.

برگی از شاخه فرو می‌افتد  
و نگاهم با آن...

می‌رود با امواج

باز برگی و نگاهم با آن  
می رود تا آن دور  
می رود تا دریا.

کاش این رود که در دره به خود می پیچد  
بی قراری مرا هم با خود  
تا دل تیره دریا می برد  
در دل تیره دریا می ریخت.

### آواز قناری تنها

به ا. بلمداد شاعر

رفتم کنار پنجره دیدم:  
در پشت میله ها  
سر را  
در زیر بال برده قناری – چنان که من  
پنداشتم  
آن را رفیق کوچک من امروز  
از دست داده است.

آخر چه روی داده، قناری! چه روی داد؟  
او را صدا زدم  
وقتی که بغض راه گلوی مرا گرفت  
او  
سر را بلند کرد  
آهی کشید و گفت:  
لعنت به دست سرد و زمخت شکارچی



لعنت به این قفس  
اکنون  
در این مکان  
انگیزهٔ ادامهٔ هستی برای من  
یک مشت خاطره  
مشتی تداعی است.

آنگاه

سر راه دوباره زیر پر و بال خویش برد.

### پرچین / پرویز کریمی

کریمی، پرویز / پرچین. - تهران: پنداره، ۱۳۵۱، ۱۵۲ ص.  
از اشعار پرویز کریمی برمی آید که او نیز همچون سیرومیس مشفقی،  
علی قلیچ خانی، بهمن صالحی، ... از استعداد‌های قابل توجهی بود که در  
جوّ ضدّ شعرِ مُسلطِ آن سال‌ها، دلسرد شده و از حوزهٔ شاعری دور شده  
است.

دو شعر از او را می خوانیم.

### بی پناهی

مثل مریضی محتضر  
در شعله‌های تب  
نبض زمین می زد.

پروانه‌ای بی بال -  
از عمق وحشتناک شب

فریاد می زد

- بال...!

ما مثل مرغابی  
در آب‌های بی‌پناهی  
غوطه می‌خوردیم.

### سقوط در ظلمات

برای بهرام کاشانی‌راد  
نگاه ملت‌مست را  
از این بلندی ظلمانی  
بر آن کرانه می‌فکن  
کسی نمی‌آید!  
همیشه حرف تو این بود  
و با دو دست مقوائی  
کتاب قرمز تاریخ را  
ورق می‌زدی  
و از برای کیوترهای بی‌پرواز  
پروازهای تاریخی را  
می‌خواندی!

و از عقاب‌هایی می‌گفتی  
که از سیاهی قله به تنگ آمده بودند  
و از فراز سر صخره‌های ظلمانی  
یک شب

به سوی بالا رفتند،  
و اختران را، حتی  
به زیر بال کشیدند.

در آن بلندی ظلمانی

برای ما که همیشه  
در انتظار طلوع ستاره‌ای از شرق  
گذار ثانیه‌ها را  
نظاره می‌کردیم،  
گدازه‌های عطش بود و  
ضربه‌های فضیلت

و تازیانه‌هشیاری  
و درد مثل تو بودن،  
و رنج مثل تو بودن  
عذاب دائم ما بود  
ای نهایت اندوه!  
ای دریغ مجسم!

هنوز بیدارم  
هنوز سحر شیاطین مرا احاطه نکرده‌ست!  
هنوز می‌بینم  
صدای بال زدن‌های پرتلاش تو را  
- برای دور شدن از مدار تاریکی -  
هنوز می‌شنوم  
صدای تکه تکه شدن را  
هنوز می‌شنوم

صدای قطع شدن...  
صدای ذره ذره شدن را...  
صدای هیچ شدن...  
و نعره‌های بلند و هراسناک تو را  
در آستانه سرخ سقوط

در ظلمات  
که گوش صدرنشینان قله را کر کرد!  
و هیچ کس نشنید  
سرود آن قتاری سرگودانی را  
که مثل مرثیه‌ای  
در رثاءِ انسانیت  
و مثل تعزیه‌ای  
در عزای انسان بود.

### آواز عاشقان قدیمی / اصغر واقدی

واقدی، اصغر / آواز عاشقان قدیمی. - تهران: انتشارات نیما، پائیز ۱۳۵۱،  
۹۷ ص.

از کیفیت شعر اصغر واقدی، در بررسی مجموعه‌های سال ۱۳۴۴  
سخن گفته‌ایم. آواز عاشقان قدیمی، اگر چه عموماً در قالب نیمائی ولی در  
همان حوزهٔ زیباشناسی بوده است.

### شهر من

هر نیمه شب، غمگین‌ترین آوازه‌ایم را  
در زیر سقف آسمان پیرو اخم‌آلود  
در کوچه‌های شهر می‌خوانم:

آه ای برادر با که باید گفت؟  
در شهر ما این ساکت مغموم  
ما را بجز میخانه راهی نیست،  
از چشم‌ها، از سایه‌ها،

از روشنی‌ها می‌گریزم  
جز دامن تاریک شب، ما را پناهی نیست،

این کوچه‌های سرد و دل‌تنگ  
این خانه‌های خفته در آغوش خاموشی  
این تکیه‌گاهِ مستی شب‌های من؛  
دیوار،

این سایه‌های گنگِ وهم‌آلود  
با گریه‌های هر شب من آشنا هستند.

در گوش من آواز گام‌گزمه شبگرد  
بر دست و پایم وحشت زنجیر  
و بر دهانم قفل.

آه ای برادر با که باید گفت؟  
از زادگاهم با تمام یادهای تلخ و شیرینش  
دلگیر و بیزارم،  
شهر زبانگردان و غم‌آزان  
شهر خیابان‌های تنگ و موج‌بیکاران  
با مردمی خورشیاور و مفلوک  
شهرِ تمصّب، تنگ‌چشمی، کینه و دشنام  
شهری که حتی یک وجب از خاک  
یا خشتی از دیوارهایش را  
بر من نبخشید.

آیا اگر از سرنوشت دردناک خویش بگریزم

در پشت این دیوارهای کهنه راهی هست؟  
 شاید که دنیا با تمام وسعت بی انتهای خویش  
 از روزنی کوچک مرا با نور  
 در سرزمین‌های تنفس آشنا سازد.

اما در این تردید دیرینسال  
 در پیله تنهائی و غربت  
 مردی اسیر زادگاه خویش  
 هر نیمه شب غمگین‌ترین آوازهایش را  
 در کوچه‌های شهر می خواند.

کرمشاه - بهمن ماه ۴۶

### آواز عاشقان قدیمی

به ما اجازه ندادند  
 که شعر عاشقانه بگوییم  
 به ما اجازه ندادند مهربان باشیم

میان میکده باگربه‌های پنهانی  
 شب مکررمان را به روز آوردیم  
 و در پناه درختان  
 و در پناه سکوت  
 قدم زدیم در این جاده‌های طولانی

به ما اجازه ندادند  
 که در عزیزترین لحظه‌های پیخبری  
 به پاس خاطر دل‌های مان که خاموش است  
 به عاشقانه‌ترین روزها بیندیشیم

و پرکنیم فضا را ز عطر خاطره‌ها  
و شهر خفته و بیمار را  
به چلچراغ غزل‌های مان بیارائیم

تو ای زلال‌ترین چشمه نوازش و مهر  
که باشکوه‌تر از روزهای پائیزی  
میان ما شب طولانی زمان جاری‌ست  
تو خوب می‌دانی  
که سال‌های جدائی به ما چگونه گذشت  
هنوز در دل این کوچه‌های خاطره‌خیز  
طنین زمزمه عاشقانه می‌پیچد  
و ذهن پنجره از انتظار لبریز است!

تو ای نهایت خوبی،  
چگونه باید گفت؟

که این زمانه نفرینی  
که این هوای غبارآلود  
که این فضای شناور میان آتش و دود  
و روزهای سیاه گرسنگی، هرگز  
به ما مجال ندادند،  
به عاشقانه‌ترین لحظه‌ها بیندیشیم!

کرم‌نشاہ - اردیبهشت ۴۶

اسماعیل نوری‌علاء، شعرک‌ها و مقدمات شعر تجسمی یا شعر پلاستیک  
پیشتر، در بررسی وضع سیاسی - اجتماعی دهه پنجاه گفتیم که با  
اوجگیری شعر چریکی، عملاً تب و تاب شاعران موج نوئی فروکش کرد

و بسیاری از فعالین بنام این نحله رسماً از نشریات کناره گرفتند. این امر، همزمان بود با اشتغال اسماعیل نوری علاء (که فعال‌ترین مدافع موج نو بود) به کار سینمایی و کناره‌گیری وی از عرصه شعر مجلات، که انفعال شاعران موج نوئی را برجسته‌تر می‌نمود. این وضع ادامه داشت تا مهر ماه سال ۱۳۵۱ که او دوباره وارد عرصه شعر مجله فردوسی می‌شود.

اما این سال‌ها از هر نظر با نیمه دوم دهه چهل فرق داشت: از یکسو، آن اشتیاق خوانندگان شعرنو به شناختن و دانستن پدیده تازه موج نو، که بازار فروش کتاب‌های فراوان شعر را گرم می‌کرد، جایش را به سرخوردگی عمیق داده و لاجرم کتاب‌های شعرنو دیگر توجهی بونمی‌انگیخت و فروشی نداشت؛ و از دیگر سو، عموماً خوانندگان این دهه، از شعر توقعی در حد کاربرد سلاح داشتند، که با آن توقع سرخوشانه پیشین تفاوتی بنیادی داشت.

در چنین فضائی، پیشبرد تئوری‌های پیشین موج نو، دیگر عملاً ممکن نبود. موج نو نیازمند به یک خانه تکانی جدی بود. موج نو برای ادامه حیات می‌بایست مقید به قوانینی روشن‌تر و سازه‌ئی مشخص‌تر می‌شد. و این نکته‌ئی بود که هواداران جدی آن، به ضرورت، بدان پی برده بودند، و اسماعیل نوری علاء هم که اینبار وارد فردوسی شد ظاهراً با چنین درکی بود.

او به محض ورود به فردوسی (در مهر ۱۳۵۱) صفحه‌ئی تحت عنوان «کارگاه شعر» در مجله تأسیس کرد و اعلام داشت که هدفش، رهائی شعر از انحراف و ابتدالی است که دامگیرش شده. او در بخش‌هایی از نخستین یادداشت بر «کارگاه شعر» نوشت:

«... [شعر با قطعه‌های ادبی درهم آمیخته، فاقد تخیل شد. عنصر حیاتی و کلی را از دست داد، از زیان تصویری به دور افتاده و موضوعات تکراری و عامه‌پسند بر آن حکومت یافتند.

اینها را می‌شود توضیح داد. شعر قطعه‌ئی صاحب ساختمان است.



ساختمانی که به منظوری خاص ساخته می‌شود؛ ورودیه دارد؛ جای گردش دارد؛ و نیز دری برای خروج. و انباره‌ئی از اشیاء درهم نیست. [...] اما اکثر اشعار امروز فاقد این نکات بدیهی است. ساختمان ندارد. هدف ندارد. و اشیاء کج و کوله و بیقواره، بدون هیچ نظم و ترتیبی در این مخروطه کنار هم گذاشته شده‌اند. می‌توان آنها را پس و پیش کرد، و حتی می‌توان دورشان ریخت.

اما شعر خوب، یکجا واجد همه این خصوصیات است. [...] اینجاست که وسوسه پیشنهاد نوعی تجدیدنظر به ذهن آدم می‌رسد. [...] آیا می‌توانیم یک «واحد شعری» را درست از کار درآوریم یا نه. می‌دانم که لازم است این واحد شعری را توضیح دهم. این واحد در نظرم حداقل لازم برای حیات یافتن شعر است. مثل یک سلول که حداقل حیات است. [...] تمرین در ساختن اینگونه واحدهای شعری که من برایشان نام شعرک را پیشنهاد می‌کنم نخستین و از مهم‌ترین قدم‌هاست. خواهید دید که چقدر محتاج به کار انداختن تخیل، داشتن حرف تازه و کشف نواید. شعر هر شاعر بزرگ، مجموعه منظم و ساختمان یافته این شعرک‌هاست. اینها حکم آجرهای ساختمانی را دارند. مثل سلول‌های یک بدن زنده‌اند.

به یک پاراگراف از شعر احمد شاملو نگاه کنیم: نخست به یک شعرک کامل برمی‌خوریم: «چشمان تو شبچراغ سیاه من بود.» این شعرک در حد خود کامل، آن تعریفی را که از واحد شعری کردیم شامل می‌شود. بعد به شعرکی دیگر برمی‌خوریم؛ آنجا که می‌گوید: «چشمان تو] مرثیه دردناک من بود.» و باز شعرکی دیگر: «چشمان تو] وحشت تدفین زنده به گری [بود] که منم.» و آنگاه این شعرک‌ها را کنار هم می‌گذارد، استادانه بر آنها ملاحظه می‌زند، بعضی چیزها را حذف به قرینه می‌کند، جاهائی پیچ و تاب می‌افکند و بدین سان نخستین پاراگراف شعر [چشمان سیاه] (کتاب هوای تازه، ص ۲۳۸، چاپ اول) اینگونه نوشته می‌شود:

چشمان تو شبچراغ سیاه من بود

مرثیه دردناک من بود

مرثیه دردناک و وحشت تدفین زنده به گوری که منم، من.

و آنگاه باز این پاراگراف خود قسمتی می‌شود از ساختمان کلی شعر

شاملو.

چنین شعری را شتابزده، بی‌اعتناء و متکی بر صرف استعداد و نبوغ نمی‌توان ساخت. چنین شعری مطالعه، نوشتن و بازنوشتن، معماری کردن، بالا و پائین بردن و تلخیص و ایجاز را به کار گرفتن می‌خواهد.

بدینسان من در این نخستین سفارش‌ها، تمرین و تجربه در «شعرک» سازی را پیشنهاد می‌کنم. به همین دلیل از این پس ستونی در صفحه شعر فردوسی به وجود می‌آید مخصوص «شعرک‌ها».<sup>۷۹</sup>

بدین ترتیب، اسماعیل نوری‌علاء به قصد آموزش فن شاعری به نوپردازان، «کارگاه شعر» را در فردوسی دایر، و آغاز به چاپ «شعرک»‌ها می‌کند. در صدر «شعرک»‌ها مقاله‌ئی آموزشی و ذیلش نامه شاعران جوان به خود و پاسخ به آنها را به چاپ می‌رساند. چندین شماره را به بحث پیرامون «تصویر» اختصاص می‌دهد. شاعران جوان فراوانی گرد «کارگاه شعر» جمع می‌شوند، تا در تاریخ ۲۵ تیر ۱۳۵۲ (در هزار و صد و بیست و یکمین شماره)، با مشخصه (یا مشخصاتی) که برمی‌شمارد، نام شعر تجسمی یا شعر پلاستیک را برای شعر آینده (۱۳۵۰-۱۳۶۰) پیشنهاد می‌کند.<sup>۸۰</sup> مشخصات شعر پلاستیک یا شعر تجسمی را در بررسی کارنامه سال ۱۳۵۲ خواهیم خواند.

شعرنو از آغاز تا امروز / محمد حقوقی

حقوقی، محمد / شعرنو از آغاز تا امروز. - تهران: کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۱، ۲۵۰ ص.

شعرنو از آغاز تا امروز، نخستین اتولوژی اصولمند در تاریخ نیمقرنه

شعر نو فارسی بود. کتاب، شامل یک مقدمه تحت نام «نگاهی به جوانب شعر امروز» و نمونه‌هایی، دهه‌ئی، از پنج دهه شعر نو بود.

مقدمه، شامل بررسی موارد ذیل بود:

انعکاس کار نیما در میان گروه‌های مختلف: گروه اول، کهن‌گرایان [و مهمترین موارد اختلاف میان شعر نیمائی و شعر کهن عبارت بود از: کوتاه و بلندی مصراع‌ها، عدم رعایت قراردادهای، عدم سخنوری، انواع [هشتگانه] ابهام [در شعر قدمائی]، ابهام [پنجگانه] در شعر امروز، انواع ایجاز، نوع ساختمان؛ گروه دوم، مستزاد سازان (مثل پرویز ناتل خانلری) و بحر طویل گویان (مثل گلچین گیلانی)؛ گروه سوم، نثر موزون نویسان؛ گروه چهارم، چهارپاره‌سرایان (مثل توللی)، گروه پنجم، شاعران مدعی و شعرهای بی‌شکل (مثل دکتر تندرکیا، پرویز داریوش، ...).؛ گروه ششم، شاعران موج نو (احمد رضا احمدی)؛ گروه هفتم، شاعران نیمائی (احمد شاملو، ...).؛ ملاک [چهارگانه] انتخاب اشعار (که عبارت بود از: جوهر شعر، ساختمان شعر، موقعت و تأثیرگذاری، کمیت از لحاظ تعداد شعرهای مرفق)؛ دلایل انتخاب به اعتبار این چهار ملاک؛ دلایل تقسیم‌بندی دهه‌ئی. از دهه‌های پنجگانه، به تفکیک، شاعران ذیل انتخاب شده بودند: دهه اول: نیما یوشیج؛ دهه دوم: نیما یوشیج؛ دهه سوم: فریدون توللی، نیما یوشیج، منوچهر شیبانی، نصرت رحمانی، سیاوش کسرانی، هوشنگ ابتهاج؛ دهه چهارم: نیما یوشیج، اسماعیل شاهرودی، سیاوش کسرانی، احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث، محمد زهری، نادر نادریور، منوچهر آتشی، فروغ فرخزاد؛ دهه پنجم: احمد شاملو، فروغ فرخزاد، مهدی اخوان ثالث، م. آزاد، یدالله رؤیائی، سهراب سپهری، منوچهر آتشی، نادر نادریور، سیاوش کسرانی، فریدون مشیری، اسماعیل شاهرودی، نصرت رحمانی، فرخ تمیمی، منوچهر نیستانی، یدالله امینی، محمدعلی سپانلو، احمد رضا احمدی، اسماعیل خوئی، منصور اوجی، طاهره صفارزاده.

و در پایان، چند تفسیر قرار داشت، بر:

خانه‌ام ابری است (نیما)، مرگ ناصری (احمد شاملو)، آنگاه پس از تندر (مهدی اخوان ثالث)، دلم گرفته است (فروغ فرخزاد)، اندوه شیرین (م. آزاد)، دلنگی<sup>۸۱</sup> (یدالله رؤیائی)، شکارنی (منوچهر آتشی)، سفر اول (ظاهره صفارزاده). شعرنو از آغاز تا امروز، با وجود آنکه نخستین آنتولوژیِ اصولمند از شعرنو ایران بود و با استقبال خوانندگان هم مواجه شده بود، چندان مورد توجه منتقدین قرار نگرفت. این مطلب را ما از نقد احمد سمعی بر این کتاب می‌فهمیم. او در شروع نقدی بر این کتاب می‌نویسد:

«کتاب شعرنو از آغاز تا امروز، اینک بیش از سه ماه است که به بازار آمده است. با اینهمه تاکنون نقدی از سر حوصله از آن انتشار نیافته است. اگر هم جسته و گریخته یا سفارشی درباره آن اظهارنظری شده باشد نمی‌توان به حساب عیار زدن گذاشت.

حق این می‌بود که چنین کتابی بیش از اینها مدار بحث [قرار گیرد] و جبهه‌گیری‌های پنهان در برابر آن آشکار گردد. هر چه هست، این اندازه بی‌تفاوتی اگر نمودار کم‌اعتنائی نسبت به سرنوشت شعر فارسی نباشد، نشانه‌ی نوعی دلمردگی در جامعه روشنفکری ما هست. نه تنها کتاب، بلکه مقاله‌ی از این دست در پنجاه سال پیش می‌توانست برای به راه افتادن جدال ادبی پرشوری بهانه و دستاویزی خجسته به دست دهد و قلم‌های بسیاری را به گردش درآورد. [...]»

با اینهمه بر شعرنو از آغاز تا امروز، معدودی نقد نوشته شد که تأییدآمیز نبود.

مهمترین نقدها عبارت بودند از:

احمد سمعی. «پیچیدن در شعرنو و در فن او»، کتاب امروز، بهار ۱۳۵۲.<sup>۸۱</sup>

بهاء‌الدین خرمشاهی. «نقدی بر شعرنو از آغاز تا امروز»، کتاب پیام،

بهار ۱۳۵۲.<sup>۸۲</sup>

علی موسوی‌گرمارودی. «در کوچه باغ‌های نشابور»، نگین، س ۷، ش ۹،

آبان ۱۳۵۱.<sup>۸۳</sup>

## مختصری درباره هنر / ایرج مهدیان

مهدیان، ایرج / مختصری درباره هنر. - تبریز: [؟]، ۱۳۵۱، ۵۶ ص.  
از جمله کتاب‌های جامعه‌شناختی مرجع و پرفروش و مطرح محافل  
انقلابی سال‌های پنجاه، کتاب باریکی مختصری درباره هنر از ایرج مهدیان  
بود.

تنها مطالعه مقدمه کتاب کافی است تا ما با نحوه تفکر، سطح نازل  
دانش ادبی، و نوع موضعگیری مبلغین و مفسرین هنر انقلابی مسلط بر آن  
سال‌ها بیشتر آشنا شویم. در مقدمه کتاب می‌خوانیم:

«هنگامی که اثری تحقیقی به وجود می‌آید نویسنده نمی‌تواند مدعی  
باشد که این اثر را من به وجود آورده‌ام. محصولات تفکر انسانی در طی  
نسل‌ها و مخصوصاً به علت رشد امروزی وسایل انتقال تفکر به دیگران  
منتقل می‌گردند. این تفکرات در انسان‌های دیگر، بوحسب مقتضیات  
محیط و مبارزات ایدئولوژیک که به هر شکلی در مذهب، هنر، فرهنگ و  
غیره تجلی حاصل می‌کند، جمع شده، تکثیر نموده و از آنها نتایج  
جدیدی خلق می‌گردد. این امر در هر مورد صدق می‌کند. هر اندیشه  
هنگامی که بالغ گردید، اندیشه‌های جدیدی را هستی می‌بخشد. در بطن  
هر اندیشه تضادی بین کهنه و نو، بین آنچه که برقرار است و آنچه که  
برقرار خواهد شد در جریان است و انسان در هر قطب این تضادها، رل  
خویش را ایفا می‌کند.

آنچه امروز به نام هنر در جامعه ما مسیر خویش را طی می‌کند، هنر  
واقعی یعنی هنر انسان نو، هنر انسانی که پیکار می‌کند تا زندگی را از  
فساد و تباهی نجات دهد، نیست. آنچه که نام هنر به خود گرفته است،  
عبارت است از تعقیب رذیلاته اندیشه‌ها و احساسات خود به خودی مردمی  
که از فرهنگ و هر نوع پرورش آزاد مردانه‌ئی برای درهم شکستن قالب‌های  
پوسیده زندگی محروم مانده‌اند. هنر وسیله خودنمایی و خودفروشی

گشته و به صورت نفرت‌انگیزی در سطح فکر مردم عادی باقی مانده است.

آنها که به خوشتن اجازه می‌دهند تا این پدیده حساس اجتماعی را بررسی کنند، اکثراً ماهیت نظریات خویش را نمی‌شناسند. آن‌ها ستایشگر بت‌های به اصطلاح هنرمند هستند. این امر به کجا می‌انجامد. یک لحظه تفکر درباره این موضوع هر انسان آگاهی را رنج می‌دهد. جامعه فردای ما از بطن چنین جامعه آلوده به فساد و تباهی خلق می‌شود. چه کسانی این جامعه را برای به وجد آوردن آن کودک نوزاد بارور می‌سازند؟ هنرمندانی که بتوانند به جای حکومت کردن بر شهوات، بر اندیشه‌های پاک و آزاد حکومت کنند کجا هستند؟ کجا هستند منتقدینی که بیرحمانه این تراشیده‌های پوسیده بازاری را درهم فروکوبند و نسل جوان را که برپا دارنده فرداست رهبری کنند؟

در چنین شرایطی من به خویش اجازه داده‌ام تا آنچه را که هنر نام دارد تشریح کنم. در آنچه دیگران به سهولت بر سطح آن می‌لفزند فروروم و آنچه را که ادراک می‌کنم بنویسم، و لاجرم در اینجا از آنچه که در اندیشه‌های خویش داشتم، به مقدار بسیار فراوان استفاده کردم.

این مطلب از آن چه کسی است؟ هیچکس نمی‌تواند بدین سؤال پاسخ دهد، مالک اندیشه‌های انسان جامعه انسانی است، نه یک فرد مجرد.<sup>۸۲</sup>

#### سیاست شعر، سیاست هنر / خسرو گل‌سرخ

گل‌سرخ، خسرو / سیاست شعر، سیاست هنر. - تهران: [؟]، ۱۳۵۱، ص ۸۷.

از مرداد ماه سال ۱۳۵۰ سلسله مقالاتی تحت نام «سیاست شعر، سیاست هنر» از خسرو گل‌سرخ در ماهنامه نگین چاپ می‌شود که نظر بسیاری از مدافعین هنر متعهد را به خود جلب می‌کند. این سلسله مقالات

نیز که بعداً به همین نام در سال ۵۱ به شکل کتاب منتشر می‌گردد، نمونه روشن دیگری است از سطح مقالات هنری ایدئولوژیک آن سال‌ها.

ذیلاً بخش‌هایی از آن را می‌خوانیم:

در مقدمه کتاب آمده است:

«غرض، طرح معادلات ذهنی نیست که برای حلش، خود طراح نیز وامی‌ماند، هیچ مسئله‌ئی برتر از واقعیاتی نیست که با آن درگیریم. آنچه را که دیگران در باب هنر و فرهنگ در آزمایشگاه‌ها از سر بی‌دردی نگاهشته‌اند، می‌باید به موزه‌ها سپرد. ما فرودها و درگیری‌های خاص خود را داریم. نباید برای دل‌رضائی تعدادی به انگشتان یک دست نوشت. نمی‌توان با خواب‌نما شدن و با چشم‌های بسته خود را در پشت نام این و آن پنهان کرد و با «تاریکی» درافتاد.

می‌باید چشم و اندیشه و وجدان را به گردش درآورد؛ دید و اندیشید و ضرورت را دریافت و نوشت. آنان که قلبی برای دوست داشتن و چشمی برای دیدن دارند خوب می‌دانند که غریق نیازمند نجات است؛ عضله گرفتن هرکول برای نمایش قدرت، به درد غریق نمی‌آید.»

فهرست مطالب سیاست شعر... به قرار ذیل بود:

ایجاد فاصله؛ دلالان هنر؛ لیاقت ندارند؛ از کجا می‌آید؛ راه گریز مصلحتی؛ نقد استعماری؛ شعر ضد مردم؛ طبقه و تحقیر؛ مفهوم این طنز؛ ادبیات مترقی؛ هنر اداری؛ بشر و نومیدی غارتگران؛ حیثیت شاعر؛ مخاطب، نوعی روشنفکر و تظاهر؛ فرم و شعر؛ علت و معلول؛ فرهنگ پویا و فرهنگ مومیائی شده.

در بخش‌هایی از کتاب سیاست شعر، سیاست هنر می‌خوانیم:

«جوامعی که فرهنگ خون ندارد و در آن فرهنگ به مفهوم پوسته‌ئی بی‌بنیاد، برای حفظ نظم موجود است، بیشتر ذهن‌های مشتاق که با هنر در رابطه‌اند متوجه معیارهای هنر و ادبیات وارداتی می‌شود.

وقتی که هنر زائیده روابط اجتماعی و مناسبات طبقاتی این جوامع

را با این معیارها سنجیدند، مرگ هرگونه خلاقیت هنری اعلام می‌شود.

در این جاست که تلاش عبث هنرمند برای منطبق کردن خود با این معیارها شروع می‌شود و چون این معیارها در شرایط زیستی او هیچگونه قالب انسانی هنر را القاء نمی‌کند، روز به روز فاصله‌اش را با توده‌ها بیشتر و بیشتر حس می‌کند، تا جایی که همراه این نمای ذهنی که از این معیارها برای خویش ساخته، پیش می‌رود و از سوی گروه خاص نیز التفاتی نمی‌بیند. در اینجا فریاد متحجران به آسمان می‌رود که این چیزها هنر نیست.

طبیعی است که گذشته‌گرایان با هرگونه نوگرایی درمی‌افتند، ولی این گونه پدیده‌ها (که خاسته از فرهنگ تحمیلی استثماری است) چون مردم را به عنوان پشتوانه در پی ندارد و عاری از هرگونه عنصر و خون بومی است، خواهیم دید که خود با توگرایی مرقی دشمنی خواهد کرد.

[...] بزرگترین گروه انتقال دهنده هنر وارداتی، منتقدان، نویسندگان و هنرمندانی [هستند] که چه با سفرها، چه با بورس‌های دولتی و چه با بهره‌گیری از سرمایه غصب‌شده پدران خود، یا زبان یادگیری، با فرهنگی که لابد آقائی تاریخ را به دوش می‌کشد آشنا می‌شوند. [نویسنده در اینجا آنان را دلالان هنر می‌نامد].

[...] از زمانی که سیستم فکری منتقدان انگلیسی - آمریکائی در این جا مطرح شد، شعر راهی دیگر در پیش گرفت. کلمات مفاهیم خود را در رابطه اجتماعی از دست دادند. کلمه شاعر، کلمه‌ئی مجرد از همه بارهای مردمی خویش شد و چون شاعر سعی کرد شعر خود را بر سیستم فکری غیر بومی هنر منطبق کند، دچار تعقید، ابهام، سرگستگی و بی‌آرمانی شد و تنها به ساختمان شعر همه توجهش جلب گردید؛ ساختمانی میان‌تهی که به قول خودشان مبک یا نوآوری است. سیستم فکری این آقایان اودکلن زده هنرپرور شاید برای شعری دیگر، برای ملتی دیگر مناسب بود و



شاعرانِ دورانِ خود را در خاستگاه خویش برانگیخته می‌کرد که فی‌المثل از اسطوره چگونه بهره‌گیری کنند و یا به اشیاء چگونه بنگرند و چطور به آنها شخصیت بدهند. در آن خاستگاه، شعر نه به جامعه مربوط است و نه به مناسبات طبقاتی که شاعر در آن میان می‌لولد. اگر فرض کنیم که سیستم فکری آن مرحوم دوستدار مسیحیت [ت. اس. الیوت] در غنای شعر انگلیس مؤثر افتاده و شاعران با توجه به تفکرات نابش درباره شعر در راه سازندگی شعر گام برداشتند، در اینجا برای ما، در این سوی جهان هیچ نکته‌ئی نداشت. [...] شعر ما که می‌توانست با ریشه‌های بومی خود جریانی منطقی در سیر و تکامل تاریخ خلق و در جهت تأثیرگذاری بر حس و رفتار مردم داشته و از قوه محرکه کافی برخوردار باشد، خلع سلاح شد. انتقادپذیر و آسیب‌پذیر و زمینی گشت. همه نیروی خلاقه شاعران و آرمان آنان که می‌باید به خدمت ایجاد وضعیتی مناسب برای مردم در می‌آمد، در جهت رعایت نکات پیشنهادی سیاست هنر استعماری حرکت کرد. [...] استانداردهای معلمان مذهبی فاشیت سرمایه‌دار بانکدار انگلیسی - آمریکائی دشمن خود را چون خلف خود، این بار در قلب هنر نشانند.

[...] بیشتر هنرمندان و روشنفکران طی دو دهه به لحاظ رنگ باختن و پیش‌فروش کردن ذهن برای تن‌آسایی و عجله در قطع پیوندهای طبقاتی - بویژه طبقات فرودست - نتوانسته‌اند موفق شوند که با اکثریت الفت یابند و رابطه نزدیکی برقرار کنند. هنرمندان در گند چال رفاه متوقف شده و به تاریخ خود خیانت کرده‌اند و ناگزیر نتوانسته‌اند جز در چند مورد ناچیز با بررسی و تجزیه و تحلیل درگیری‌های توانفرمای مردم در نظام موجودشان و در مبارزات طبقاتی مؤثر باشند و موجد تحول و دگرگونی در زمینه فرهنگی شوند.

[...] بیشتر روشنفکران امروز ما که در امر تولید هیچ نقشی ندارند به صورت انگلی درآمده‌اند که در وضعیت الیگارشی موجود موضع

گرفته‌اند. مزد روزانه کارگری که در امر تولید شرکت دارد و هفت تومان است، روشنفکر ده‌ها برابر این مزد را می‌گیرد. روشنفکر بی آنکه نیروی در امر تولید خرج کند، ده‌ها برابر این مزد را روزانه دریافت می‌کند. روشنفکر این مزد را مصرف می‌کند و یا پس‌انداز. مصرف او مصرفی جنون‌آمیز است و می‌تواند برابر مصرف بیست تا سی خانوار کارگری در ماه باشد و پس‌انداز او نیز بعد از مدتی در سرمایه‌گذاری‌ها گاه به جریان می‌افتد. فی‌المثل در یک گروه فرهنگی سهام می‌گیرد؛ زمین خرید و فروش می‌کند و... یا هر سال چند ماه به خارج از کشور برای استراحت سفر می‌کند؛ گران‌ترین اشیاء و امکانات و وسایل زندگی را در اختیار دارد؛ فرزندان او از گران‌ترین و مدرن‌ترین موسسات فرهنگی بهره‌ور می‌شوند و خلاصه چراگاه مساعدی دارد. گروهی از ایندست روشنفکران در سرزمین ما قلم به دست دارند؛ نظر می‌دهند؛ ترجمه می‌کنند؛ می‌نویسند.

[...] جای هیچگونه تردیدی برای ما باقی نمی‌ماند که می‌باید در بند ساختمان ادبیات مبارز و مترقی بود، [...] تئوری‌هایی که برای بنای ادبیات اجتماعی در این جامعه مطرح شده، بی‌ریشه، یاوه، بی‌پژواک و یائسه است، [و] ساختمان ادبیات مردمی بر اساس تئوری‌های فرهنگ بورژوازی امکان‌پذیر نیست. آنچه منتقدان هنر بورژوازی در باب هنر اجتماعی می‌گویند، باز، اسیر آمده در حیطه خواص و در محدوده‌ئی روشنفکرانه است و بردی بیرون از این حیطه و محدوده ندارد.

[...] پیامبران و اخورده ادبیات غرب و نویسندگان حقیر دنیای سرمایه‌داری چیزی جز بیمارگونه بودن حالات انسانی، ناگزیری این حالات و بیهودگی را باز نمی‌گیرند.

[...] ما به بیداری و آگاهی رسیده‌ایم و این مدل غارتگران و دلالان آنان را مجاله می‌کنیم.

[...] امروز توقع جامعه از شاعر به عنوان انسانی مقاوم و استوار فزونی

گرفته و این چیزی جز ضرورت زمانه نیست. جامعه، شاعر پر جنب و جوشی می‌طلبد. شاعر باید وجدان طبقاتی را در مردم شکل بخشد؛ زیرا که شعر، هنر ملی ماست. [...] شاعری که دینامیسم تاریخ را دریافته امیدساز و پرتحرک است و این شاعر کسی نیست جز آنکه باید او را در میان خود داشته باشیم. [...] شاعر نوید و درمانده رماتیک و مسیح‌وار طرد می‌شود.

[...] برای ما یاری شاعر در برانگیختن و تحریک کردن و به جوش و خروش درآوردن نیروهای انسانی برای مبارزه علیه استثمارگران و غارتگران است. [...] پیشروی او در چگونگی ارائه اشکال هنری نیست که اعجاب برانگیزد و او را در مرتبه برتر از دیگر افراد جامعه قرار دهد. [...] آیا در این لحظه بحث کردن درباره فرم شعر به صورت مجرد ضرورتی دارد؟ بی‌تردید اگر درد را بشناسیم می‌گوئیم نه، زیرا که بر تنی جذامی اگر برترین تنپوش‌ها را کنیم باز تن جذامی است. [...] درباره فرم شعر سخن گفتن، از انحطاطی سخن دارد که گریبانگیر مثنی از شاعران و روشنفکران شده است؛ انحطاطی که از فروریختن هرگونه ارزش‌های مردمی در شعر ناشی گشته است.

[...] یکی از دلایلی که بیماری فرم‌گریبانگیر شعر شده، دلیل داشتن سبک مستقل است. مسئله «سبک» برای بیشتر شاعران ما آنقدر اهمیت به خود گرفته که جز آن به هیچ چیز دیگر نمی‌اندیشند. و این سبک، چیزی جز فرم نیست. چون چنین نوشته‌اند که تشخیص هنری کسی دارد که سبک خاص «خود» را داشته باشد. [...] در حالیکه ارزش کار هنرمند در میان مردم تعیین می‌شود و در خدمتگزاری آن به ایدئولوژی آگاهی‌بخش، نه در سبک، نه در مکاتب ادبی، و نه در نقد سوداگرانه هنری. [...] سبک، هنرمندی دارد که بتواند برشی از زندگی ملتش بزند، و «مشعل»‌های مبارزه را در او روشن نگاه دارد. سبک، هنرمندی دارد که بتواند انگیزه تلاش و شکست‌ناپذیری را تقویت کند و آگاه بر روابط پنهان

جامعه خویش باشد. این سبک ممکن است در هیچیک از مکاتب ادبی نگنجد. - همچنان که شعر فدائیان فلسطین نمی‌گنجد - لزومی هم ندارد که در مکتب ادبی جای گیرد. چرا شعرمان را که تنها هنر تأثیرگذار ماست در مکاتب ادبی اسیر کنیم. شعر جایش در کتابخانه‌ها نیست؛ در زبان و ذهن است. ادبیات باید نقشی را که همواره در جهش‌های اجتماعی بر عهده داشته، در جا به جایی نظم اجتماعی برای ما نیز عهده‌دار باشد و به انجام رساند. نقش ادبیات بیدار کردن است.»<sup>۸۵</sup>

### شب‌های شعر انستیتو گوته

شب‌های پرشکوه شعر خوشه که با استقبال وسیع روبه‌رو شد و علاقه‌مندان برای شنیدن شعر از سراسر ایران به تهران رو آوردند و چندین شب، محوطه شهرداری تهران از جمعیت پر شد، برگزاری «شب شعر» در ایران رسم شده و به مناسبت‌های مختلف، در تمامی شهرها، برنامه شعرخوانی گذاشتند، و همین امر کافی بود که «شب شعر» به ابتدال کشیده شود.

چنین شد که عده‌ئی از شاعران منبعد به دعوت شب‌های شعر پاسخ منفی دادند و در صورت پذیرش شعرخوانی، خبر را به اطلاع عموم نرساندند. با اینهمه در سال ۱۳۵۱ دو برنامه شعرخوانی، جدی‌تر از دیگر برنامه‌ها بود؛ یکی، برنامه شعرخوانی اسماعیل خوئی در «انجمن ایران و امریکا» که با چاپ بروشور و تبلیغ منظم همراه بود؛ و دیگری، «شب‌های شعر انستیتو گوته».

راجع به این شب‌های شعر گوته، در هفته‌نامه فردوسی می‌خوانیم که: «به همت انستیتو گوته و تلاش مانفرد تیله نویسنده آلمانی، شب‌های شعری برای اسماعیل شاهرودی (که اشعار نیما را خواهد خواند)، سنجهر آتشی، سنجهر نیستانی، دکتر اسماعیل خوئی، نصرت رحمانی،

یدالله رؤیائی، محمدعلی سپانلو، احمد شاملو، اسماعیل شاهرودی، محمد زهری و نادر نادرپور ترتیب یافته است. این برنامه که بی شک سهمی بسزا در معرفی آثار شاعران معاصر ما خواهد داشت، جمعاً سه شب، به طول می‌انجامد و شرکت‌کنندگان فرصت خواهند داشت که رویاروی شاعران مورد علاقه خود قرار گیرند و به اشعار آنها گوش دهند.<sup>۸۶</sup>

اما بنا به نوشته‌های پراکنده‌ئی که از آن شب‌ها در دست است، ظاهراً این شب‌ها هم با استقبال چشمگیری مواجه نشد؛ از جمله این یادداشت‌ها، چند صفحه از کتاب شعر و سیاست نوشته ناصر پورقمی بود. او می‌نویسد که:

«می‌بینم هنگامی که انستیتو گوته به یاد یک تجربه درخشان و خاطره‌انگیز، بار دیگر شب شعر برپا کرد و معروف‌ترین شاعران را برای شعرخوانی برگزید و به پشت تریبون کشاند - بجز یک مورد استثنائی و تازه، آنهم نه مانند تجربه پیشین - هر شب تعداد کسانی که به انستیتو می‌رفتند به شکلی مبهوت‌کننده اندک بود. و بگذریم از این نکته که تعداد محدود و اندکی هم که گرد می‌آمدند، کمتر در هوای شعر شنیدن به انستیتو می‌رفتند که هر یک در آنجا کار خاصی داشتند. و به یاد آوریم که وقتی انستیتو گوته برای نخستین بار شب شعر را تجربه می‌کرد، هر شب در باغچه انستیتو، اجتماع شعر دوستان به یک میتینگ و تظاهر جمعی می‌مانست.»

و البته او ادامه می‌دهد که:

«این است سرنوشت محتوم و گریزناپذیر شعری که بنا به طبیعت خود، از یک رابطه سالم و مداوم و منطقی با توده مردم محروم مانده باشد. [...]»<sup>۸۷</sup>

شب‌های شعر، در ماه‌ها و سال‌های بعد، با بی‌توجهی بیشتری مواجه می‌شود که بدان خواهیم پرداخت.

## جایزه ادبی فروغ

جایزه ادبی فروغ در سال ۱۳۵۱ به احمد شاملو (به عنوان شاعر سال) و سیروس مشفق (شاعر جوان) تعلق گرفت.

مراسم در سالن اجتماعات مؤسسه روزنامه اطلاعات با حضور جمع کثیری از علاقه‌مندان برگزار شد. پس از خوشامدگویی‌ها و سخنرانی‌های مقدماتی و متعدد، احمد شاملو، پس از دریافت جایزه گفت:

اگر این جایزه برای خاطر آن به من داده شده است که با من تعارف کرده باشند، مساله، مساله دیگری است. من هم تعارفات و احترامات خود را متقابلاً به هیات داوران جایزه فروغ فرخزاد که مرا شایسته دریافت آن شناخته‌اند تقدیم می‌کنم و تمام. اما اگر انگیزه این لطف، حرف‌ها و سخن‌هایی بوده است که در شعر و نوشته من مطرح می‌شود، پس اهداء این جایزه به من به مثابه تائید نقطه‌نظرهای من است و جای آن است که به عنوان تشکر از داوران و بانی این جایزه در این فرصت به نقطه‌نظرهای خود نگاهی بکنم. چرا که اهداء این جایزه در سال گذشته به زنده‌یاد آل‌احمد، و امسال به من، این اجازه ضمنی را می‌دهد که نقطه‌نظرهای مشترک آل‌احمد بزرگوار و من بمقدار به مثابه خط‌مشی این جایزه و هیات داوران آن مورد عنایت قرار گیرد.

آل‌احمد آزادی را فضیلت انسان می‌شمرد. و من نیز:

هرگز از مرگ نه‌راسیده‌ام

اگر چه دستانش از ابتدال شکننده‌تر بود.

هرامس من

باری

همه از مردن در سرزمینی است

که مزدگورکن

## از آزادی آدمی

بیشتر باشد.

جستن

یافتن

و آنگاه

به اختیار

برگزیدن

و از خوبستن خویش

باروئی پی افکندن

اگر مرگ را از این همه ارزش افزون‌تر باشد

حاشا حاشا

که هرگز از مرگ

هراسیده باشم!

زنده‌یاد آل‌احمد، برای هنر به رسالتی انسانی معتقد بود، و من نیز. به اعتقاد آن نویسنده بزرگ و این شاعر ناچیز، هنرمند والجاه جنت مکانی نیست به دور از دسترس مردم، بی‌نیاز از مردم، و متنفر از مردم، که عندالاقضا حق داشته باشد مردم را دست بیندازد، ریشخندشان کند و هر چه دل تنگش می‌خواهد، فارغ از هرگونه بازخواستی بگوید.

امروز شعر حربه خلق است

زیرا که شاعران

خود شاخه‌ئی ز جنگل خلقند

نه یاسمین و سنبل گلخانه فلان...

بیگانه نیست شاعر امروز

با دردهای مشترک خلق

او با دهان مردم لبخند می‌زند

درد و امید مردم را

## با استخوان خویش

پیوند می‌زند.

در این دنیای واویلائی که از هر سوی کرهٔ خاک فریاد و فغان و نالهٔ درد به آسمان بلند است، اما در برابر آثار هنری هر چه بی‌هدفتر و بی‌معنی‌تر باشد قیمت‌های افسانه‌ئی تری پرداخت می‌شود، در زمانی که می‌بینیم میلیون‌ها تومان صرف آن می‌شود که آثار منحط و توهین‌آمیزی همچون تأثر بی‌ریشه و فاقد اصالت و محتوای فلان شارلاتان غربی به عنوان نمونهٔ یک هنر اصیل به مردم ارائه شود، اهداء صمیمانهٔ جایزه‌ئی به یک شاعر ناچیز، تنها به دلیل آن که برای هنر به رسالتی انسانی معتقد است، امری است که در برابر آن مر تعظیم فرود می‌آورم، و دریافت چنین جایزه‌ئی را اسباب افتخار و سربلندی خود می‌شناسم.<sup>۸۸</sup>

## ۱۳۵۲ ه. ش.

در سال ۱۳۵۲ نزدیک به سی مجموعهٔ شعرنو و حدوداً پانزده مجله و جنگ نشر یافت که برجسته‌ترین مجموعه، ابراهیم در آتش از احمد شاملو بود. نقد آثار شاملو، از عبدالعلی دستغیب هم در این سال منتشر شد. برندگان جایزهٔ شعر فروغ در سال ۱۳۵۲، دکتر اسماعیل خوئی (شاعر سال) و کیومرث منشی‌زاده، جواد محبت و محمد ذکائی (نمایندگان شعر جوان) بوده‌اند.<sup>۸۹</sup>

و در شهریور همین سال بود که هوشنگ ایرانی درگذشت. اما مهم‌ترین حادثه که ایران را تکان داد و آوازه‌خوانان و شبگردان و جوانان هیجانی بی‌خبر را حتی به خود مشغول کرد، اعدام خسرو گلسرخی، شاعر و نویسندهٔ نام‌آشنا بود. جلسهٔ دادگاه خسرو گلسرخی به طور غیرمنتظره‌ئی از تلویزیون



سراسری کشور پخش شد و مردم دیدند که چگونه گلسرخى با شجاعتى كه فقط به تصور مى گنجيد، از خود، رفقا و خلق محروم ايران دفاع كرد و جانش را بر سر آرمانش گذاشت. خير اعدام گلسرخى در ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۲ در روزنامه ها نشر يافت، و از فرداى آنروز عكس هاى او مخفيانه در مدارس و ادارات دست به دست گشت. او بت نسل جوان شده بود و اشعارش سر دست برده مى شد.

با قتل خسرو گلسرخى، شعر چريكى ايران، خونى ديگر يافت.

## نشریات

در سال ۱۳۵۲ حدوداً پانزده مجله و جنگ منتشر شد كه مطرح ترين شان عبارت بودند از: مجلات رودكى، فردوسى، تماشا و جنگ هاى الفبا، كتاب پيام، كتاب امروز، جنگ سیاوشان، كتاب شعر و قصه، صدا، فلک الافلاك، جنگ اصفهان، دفترهاى زمانه،... و اين تعداد، غير از جنگ هاى غيراديبى (ويژه جامعه شناسى و تاريخ) مانند كتاب توس و كتاب پويا... بوده است كه در اين سال ها، دست بالا را داشتند.

## كتاب الفبا

يكى از پر بارترين جنگ هاى سراسر دوران جنگ پردازى ايران كتاب هاى الفبا بود. از الفبا شش كتاب منتشر شد: سه كتاب در تابستان و پائيز و زمستان ۱۳۵۲، دو كتاب در تابستان و زمستان ۱۳۵۳، و كتاب ششم در تابستان ۱۳۵۶.

الفبا به زمانى نشر مى يافت كه شعرنو به فترت افتاده و حرمت پيشينش را در ميان بسيارى كسان از دست داده بود، لذا هيچ شعرى در آن به چاپ نرسيد. از مطالب مربوط به شعرنو فقط دو سه مطلب در مجموعه هاى الفبا چاپ شد كه يكى، نقدى از مصطفى رحيمى بر كتاب

در کوچه‌باغ‌های نشابور، اثر شفیع کدکنی، در الفبای ۲؛ دیگری نقدی از بهاء‌الدین خرمشاهی بر مجموعه ابراهیم در آتش شاملو، در الفبای ۲؛ و سه دیگر، «نکته‌ئی بر شعر نیما» از پرویز مهاجر در الفبای ۶ بود.

الفبا هم تحت تأثیر زمانه، عمدتاً جنگی در مسائل اجتماعی - تاریخی بود. سردبیر الفبا، زنده‌یاد غلامحسین ساعدی بود. بخش‌هایی از مطالب الفبا را در کتاب حاضر می‌خوانیم.

### کتاب پیام

از کتاب پیام ظاهراً تنها یک شماره در بهار ۱۳۵۲ منتشر شد. مطلبی که در این جنگ مرتبط با کار ما بوده باشد، نقدی از بهاء‌الدین خرمشاهی بر کتاب شعرنو از آغاز تا امروز بود.

### کتاب امروز

در سال ۱۳۵۲ از کتاب امروز دو شماره - ۵ و ۶ - در بهار و پاییز، منتشر شد. نقدی بر کتاب شعرنو از آغاز تا امروز در پنجمین شماره این جنگ به چاپ رسید.

### جنگ اصفهان

دهمین شماره جنگ اصفهان، در تابستان سال ۱۳۵۲ منتشر شد. این شماره، ویژه شعر و شامل سه بخش بود: بخش اول، تحت نام «شعر ایرانی»، حاوی اشعاری از: احمد شاملو، م. آزاد، یدالله رؤیائی، ضیاء موحد، ایرج ضیائی و مجید زوارزاده؛ بخش دوم، تحت نام «شعر خارجی»، با اشعاری از ریلکه، وواسکوویا و رنه شار؛ و بخش سوم، با نام «مقالات». از مطالب خواندنی بخش سوم، مقاله‌ئی از ابروالحسن نجفی تحت عنوان «اختیارات شاعری» بود.

## کتاب سیاوشان

از کتاب سیاوشان تنها یک شماره در بهار ۱۳۵۲ منتشر شد.  
سیاوشان از جنگ‌های سیاسی - ادبی تندرو هوادار خط مشی  
چریکی، و به روال همان تشریحات، حاوی مقالاتی تاریخی - اجتماعی  
بود. در این جنگ اشعاری می‌خوانیم از: سعید سلطان‌پور، رضا مقصدی،  
اسماعیل خوئی، بهمن صالحی، کامبیز صدیقی، نظام رکنی و احمد  
نیکو صالح.

## فلک‌الافلاک

شماره دوم جنگ فلک‌الافلاک هم پر بار و خواندنی بود، با آثاری از: نیما،  
خسرو گل‌سرخ، سعید سلطان‌پور، اسماعیل خوئی، رضا مقصدی،  
غلامحسین نصیری‌پور، محمدعلی سپانلو، اسماعیل نوری‌علاء، جواد  
مجبایی، م. آزاد، م. رامان...  
دو شعر از این جنگ را می‌خوانیم.  
شعر اول از اسماعیل خوئی، و از زمره اشعار «انتقاد از خود» آن  
سال‌ها، در قبال جانفشانی بیدریغ چریک‌ها بود.

## در آینه

### اسماعیل خوئی

چندان دروغ در من راه برده بود  
که دیگر

آئینه سپیده‌دمان را نیز

باور نداشتم.

وین بود و بود...

تا

آئینه سپیده‌دمان.

آه

آئینه سپیده دمان گفت:

— آنان که از کرانه آفاقم

در جنگلی که تیر به ناچار از آفاقش می‌روید سرزدند

مثل تو بودند؛

آنان که مثل آفاقم

در خون سرزدنشان پرپر زدند

مثل تو بودند؛

آنان جوان و مثل تو بودند

اما

مثل تو تخته‌بند ترس نبودند،...»

آئینه سپیده دمان آشفته.

آئینه سپیده دمان

شرم مرا

در آبهای خونینش نهفت.

سال بد

م. راما [محمد امینی لاهیجی]

۱

ای احتمال بد

ای نردبان شکسته

جداً مصیبتی است

سال بدو

تعارف سفره.

۲

خواهرا!  
تا نان به خانه بیاید  
از سیب دار سفره  
سیبی بچین  
و اشتهای سبزت را  
سیراب کن.

۳

آه، ای نداشتن، ای تاج خار  
دیدم چگونه پدر را  
همچون مسیح کردی  
دیدم پدر  
روی صلیب سایه نان جان داد  
آیا کسوف نخواهد شد  
آیا...

۴

ای کوه رخت  
با دست‌های مادر من چونی؟  
با من بگو  
آیا نگین پینه  
در زرگری چند است؟

۵

ای احتمال بد  
ای نردبان شکسته  
جدا مصیبتی است  
سال بد و  
تراکم گریه.

## مجموعه‌های شعر نو در سال ۱۳۵۲

- آتش / دشت ناامید. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۶۱ ص.
- آذر. ع. ا. / آسمانگرد زمینگیر. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۹۴ ص.
- باباچاهی، علی / از نسل آفتاب. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۱۰۵ ص.
- بخیرنیا، م. ا. / پیغام. - تهران: ابروین، مرداد ۱۳۵۲، ۱۰۴ ص.
- بهشتی، احمد / طبل‌های سنگی. - بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۵۱ ص.
- جهانبانی، فرشته / پیوند مصلوب. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۹۴ ص.
- حاتمی، حسن / سرود مردی که به خلیج پیوست و تصویرهای پیوسته در  
وینتام. - تهران: چاپخش، ۱۳۵۲، ۹۲ ص.
- حامدی، عبدالرسول / خار در گلدان. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۱۱۶ ص.
- خوئی، اسماعیل / گزینۀ شعرها. - تهران: سپهر، ۱۳۵۲، ۳۰۰ ص.
- دستفیب، مینا / داس‌های عصر. - تهران: ۱۳۵۲، ۶۰ ص.
- دولت‌آبادی، پروین / آتش و آب. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۱۴۲ ص.
- سالمی، محمدکاظم / باران. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۷۲ ص.
- مپانلو، محمدعلی / سندیاد غائب و ۶ شعر دیگر. - تهران: متین، ۱۳۵۲،  
۶۶ ص.
- سهیلی، مهدی / در خاطر منی. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۲، ۳۳۸ ص.
- شاملو، احمد / ابراهیم در آتش. - تهران: زمان، ۱۳۵۲، ۵۵ ص.
- شهری، شهین / درد سنگ. - تهران: یامداد، ۱۳۵۲، ۷۹ ص.
- صلاحی، عمران / گریه در آب. - تهران: کتاب نمونه، ۱۳۵۲، ۹۳ ص.
- طباطبائی، ژازه / کلکیون. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، بی‌ش ص.
- عابدینی، فرهاد / کوچ پرنده‌ها. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۱۰۴ ص.
- فرخزاد، پوران / خوشبختی در خوردن سیب‌های سرخ است. - تهران:  
مروارید، ۱۳۵۲، ۶۳ ص.

قائدی، یدالله / بیگم در کجاوه تسلیم. - اصفهان: بی نا، ۱۳۵۲، ۱۰۸ ص.  
کوثری، عبدالله / از پنجره به هُرم شهرها. - تهران: نیما، ۱۳۵۲، ۱۲۱ ص.  
مشرف آزادتهرانی، محمود (م. آزاد) / با من طلوع کن. - تهران: اشرفی،  
۱۳۵۲، ۱۷۶ ص.

مصدق، حمید / دو منظومه. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۲، ۱۵۳ ص.  
مصطفوی، صدر / قافله های شب خیز. - تهران: بی نا، ۱۳۵۲، ۴۴ ص.  
مهدوی، ژاله / ارتفاع در تلخ. - تهران: جهان کتاب، ۱۳۵۲، ۸۸ ص.  
میرافشار، هما / گلپونه ها. - تهران: جاویدان، ۱۳۵۲، ۱۸۴ ص.

دستغیب، عبدالعلی / نقد آثار احمد شاملو. - تهران: کتاب میرا، ۱۳۵۲،  
۲۳۹ ص.

دولت آبادی، محمود / موقعیت کلی هنر و ادبیات کنونی. - تهران: گلشائی،  
۱۳۵۲، ۷۸ ص.

روند بی اعتباری شعر در سال ۱۳۵۲ تشدید می شود و اعتراضات به  
وضع شعر همچنان ادامه می یابد. رضا براهنی در مقاله ئی در تاریخ بیستم  
اسفند این سال می نویسد:

«از بس این روزها شعر بد خواندم، خفه شدم. اینان کی اند که اینهمه  
بیهوده و یاوه می گویند؟ یاوگی از ذهن آدم سلب دقت می کند. انگار  
جماعتی تعهد کرده اند که سکوت کنند و جماعتی دیگر مکلف شده اند  
که یاوه بگویند و معلوم نیست بالاخره چه کسی شمشیر را خواهد کشید؟  
نگاه که می کنم، خیلی از شعرهای نیم وجبی و شاعران این شعرها  
ایستاده اند. آیا براستی این همان «مرداب» فرخزاد است که پیش روی  
ماست؟ [...]»

دهه چهل ادبی تمام شد و این دهه پنجاه بدجوری به مرداب می ماند.  
مثل اینکه در این سکوت معلق در فضا و زمان و مکان، آدم باید رسماً بلند  
شود و سرش را به دیوار بکوبد. [...]

هر چه بر روی کاغذ می‌بینم بد است. هر چه می‌شنوم و به نام شعر، بد است. انگار کاغذ، حروف، حروفچین، صحاف، همه و همه به هر چه نامش ارزش است خیانت کرده‌اند. ای کاش به دوران پیش از گوتنبرگ برمی‌گشتیم. چرا که اولاً کاغذ گران نمی‌شد، ثانیاً روزنامه‌نویس پیدا نمی‌شد. [...]»<sup>۹۰</sup>

با اینهمه ابراهیم در آتش از شاملو، با من طلوع کن از م. آزاد و چند اثر قابل توجه دیگر در این سال منتشر شد.

### ابراهیم در آتش / احمد شاملو

شاملو، احمد / ابراهیم در آتش. - تهران: زمان، ۱۳۵۲، ۵۵ ص.

احمد شاملو - بعد از نیما یوشیج - تنها شاعری بود که پا به پای تحولات اجتماعی حرکت کرد و شعرش، در عین تعمیق و تلطیف بیشتر، نمایانگر وضعیت‌های مختلف جامعه ما نیز شد.

شاملو در حالیکه در هنگام سرایش شکفتن در مه به نومییدی کامل (هم از خود و هم از زمانه‌اش) رسیده بود، پس از شور و هیجانی که واقعه میاهکل در بخش وسیعی از روشنفکران و دیگر مردم ایجاد کرد، دیگر باره به پا خاست و شورانگیزترین، عمیق‌ترین و مؤثرترین شعرها را در ستایش از چریک‌ها نوشت.

سعید یوسف در کتاب نوعی نقد بر نوعی از شعر در بخش «شاملو و میاهکل» می‌نویسد:

«شاملو در مقطع میاهکل، هم از نظر زبان شعری و هم از نظر جهان‌نگری، شاعری بود جاافتاده، و از نظر سن و سال نیز در وضعیتی نبود که بخواهد با هر پیشامدی احساساتی شود. گذشته از آن، به قول شفیعی‌کدکنی «شاملو همیشه عظمتی دارد که نه یأسش آن یأس معمولی است و نه امیدش آن امید بزرگ نمیر بهار میاد» [ادوار شعر فارسی، ص ۶۹] با اینهمه، اگر نگاهی به دو مجموعه شعر کوچک شکفتن در مه و



ابراهیم در آتش بیندازیم، که اولی قبل از سیاهکل در سال ۴۹ و دومی پس از آن در سال ۵۲ چاپ شده، تفاوت محسوسی بین آن دو خواهیم دید. هر چند تأثیر سیاهکل در حد بیشتر و به شکل آشکارتر در مجموعه‌های بعدی شاملوست که به چشم می‌خورد؛ یعنی دشنه در دیس و ترانه‌های کوچک غربت.

[...] در مجموعه اول [...] حتی یک بار نیز به واژه «خون» بر نمی‌خوریم، اما در مجموعه دوم یازده بار از این واژه استفاده شده است: هفت بار خودِ واژه «خون» سه بار صفت «خونین» و یک بار هم در ترکیب «آتشخون».

طبعی است که تعداد دفعاتی که یک واژه به کار رفته خود به تنهایی هیچ چیزی را نشان نمی‌دهد؛ باید دید چگونه و در خدمت القای چه احساس و اندیشه‌ای از آن استفاده شده است. اما این بررسی نیز ما را به نتیجه متفاوتی نخواهد رساند. مثلاً واژه «آتش» در هر یک از این دو مجموعه تنها دوبار به کار رفته است. در مجموعه اول برای آن که بگوید: با آفتاب و آتش / دیگر / گرمی و نور نیست / تا «همه خاکی» سرد بکاوی / در / رؤیای اخگری. یا برای آنکه از «آتش قرآینه» سخن بگوید با این نتیجه‌گیری که «تاریخ، توالی فاجعه است». اما در مجموعه دوم، در یک جا سخن از فرمان «آتش» است و این آتش را به جای «فاجعه»، یک «لبخند» همراهی می‌کند:

«اما آن / که در برابر فرمان واپسین / لبخند می‌گشاید / تنها / می‌تواند / لبخندی باشد / در برابر «آتش».

[...]

و چند نمونه کوتاه از شعرهای دیگر این مجموعه:  
 «پس پشت مردمکانت / فریاد کدام زندانی است / که آزادی را / به لبان بر آماسیده / گل سرخی پرتاب می‌کند؟ /

به چرک می نشیند / خنده / به نوار زخمبندیش ار / ببندی. / رهایش  
کن / رهایش کن / اگر چند / قیلولة دیو / آشفته می شود. /

□

عفوئتت از صبری است / که پیشه کرده ئی / به هاویه و هن. «  
که در نمونه اخیر گرئی شاملو خود را ملامت می کند، یا همگی در  
حاشیه ماندگانِ صبوری پیشه را. همچنان که در شعر زیبای «شکاف» که  
قدری دیرتر (سال ۵۴) برای خسرو گل سرخی سروده - یا به هر حال به او  
تقدیم کرده - چنین با دروغ و افسوس می گوید:  
«آه، از که سخن می گویم؟ / ما بی چرا زندگانیم / آنان به چرا مرگ  
خود آگاهانند.»

و این ستایش قهرمانان، که در مجموعه های بعدی او با وضوح بیشتری  
به چشم می خورد، در واقع جانشین تحقیر توده ها شده است که در  
مجموعه های قبلی شاملو گاه دیده می شد. [...]»<sup>۹۱</sup>  
از جمله یادداشت های خواندنی دیگر که بر مجموعه ابراهیم در آتش  
نوشته شد، یادداشت بهاء الدین خرمشاهی بود که در شماره دوم الفبا  
چاپ شد، خرمشاهی می نویسد:

«ابراهیم در آتش یازدهمین یا دوازدهمین دفتر شاعری است که از  
مفتول کلمات، زره داوودی می بافتد. با آنکه ده دوازده دفتر شعر از  
شاملو داریم، ولی او را شاعری پرگو نمی دانیم. این دفتر هنوز ادامه اوج  
است. اوجی که از هوای تازه به اینسو دیده ایم. شعر شاملو، سراسر  
جریحه و عصب است. کلمه ها جا افتاده و خوش نشسته و رام و آرام  
نیستند. مثل دو رشته سیم لخت اند که دائماً جرقه می پراکنند. شاملو دو  
مشت کلمه را مانند دو گله ابر پربار و پرباران به هم می کوبد و هرگز هیچ  
جای شعرش بی نبض و بی ضربان نیست. شعرها از دوردست حافظه  
جمعی مردم می آید و تاریخ مجروح و خونین و مالینی را به دنبال  
می کشد. شعر شاملو مرشار از شفقت است؛ ولی مهربانی اش مهربان

نیست. مهربانی‌اش خشماگین است، همچنانکه خشمش مهرآگین است:

«عفوئتت از صبری است / که پیشه کرده‌ای / به هاویه وهن. / تو ایوی / که ازین پیش اگر / به پای / برخاسته بودی / خضروارت / به هر قدم / سبزینه چمنی / به خاک / می‌گسترده»  
(برخاستن، ص ۱۱-۱۲)

شعرهای همیشه شاملو و شعرهای ابراهیم در آتش ترانه‌ای برای ترنم نیست؛ قهقهه‌ای ست تلخ و هراسناک تا قیلوله هر چه دیو را آشفته کند. نعره مذبحخانه مردی است که «چنگ در آسمان می‌افکند» زیرا که «خونش فریاده» و «دهانش بسته» است و «پا سفت کرده است تا همین را بگوید که بر آسمان سرودی بلند می‌گذرد. مردی که مانده است تا کلام آخرین را بگوید:

«اسم اعظم / (آن چنان / که حافظ گفت) / و کلام آخر / (آن چنان / که من می‌گویم). / همچون واپسین نفس بره‌ئی معصوم / بر سنگ بی‌عطوفت قربانگاه جاری شد / و بوی خون / بی‌قرار / در باد گذشت»  
(واپسین تیر ترکش... ص ۲۹-۴۰)

شاملو یک تنه می‌خواهد همه نگفته‌های بعد از حافظ را بگوید و مثل حافظ - با همه تفاوت‌هایی که با حافظ دارد - یک سخن را همیشه به تکرار می‌گوید و با طراوت، اصیل‌ترین محک و معیار هنر این است که بتواند در قبال تکرار مقاومت کند. یعنی تکرار (چه از درون و چه از بیرون: از جانب مخاطب هنر) رمقش را نگیرد. به قول مشهور، شاعر بزرگ فقط یک شعر (یعنی یک سخن) را همیشه باز می‌گوید. «یکه سخن» شاملو، «وهن»ی است که بر انسان امروز می‌رود و او خود کمر به کین خواهی این وهن بسته است.

شاملو از گذشتگان ایران به ناصر خسرو شباهت دارد. البته این تمایل در ما هست که شهادت‌ها و خطر کردن‌های ناصر خسرو را بزرگتر بدانیم،

ولی وجه شبهی که من در این دو می بینم در زندگی شان و حتی نحوه دیدشان و اعتراض شان نیست؛ در لحن شان است. در لحن تلخ مردانه غریبانه. لحنی که تغزل و تسامح بر نمی تابد. لحنی تلخ و تیز و تند:

«به چوک می نشیند / خنده / به نوار زخمبندیش ار / بیندی. / رهایش کن / رهایش کن / اگر چند / قیلولة دیو / آشفته می شود.»

(تعویذ ص ۲۴)

شعر شاملو، شعر صفت‌ها و قیدها و فعل‌های غیرمنتظره و پربارست. مقطع شعرهایش تیزست. به لبه پرتگاه می ماند. وقتی می گوید: «چمن است این / چمن است / با لکه‌های آتشخون گل / بگو چمن است این، تیماج سبز میرغضب نیست / حتی اگر / دیری است / تا بهار / بر این مسلخ / برنگذشته باشد. / ص ۲۵» انرژی پتانسیل مصرع‌ها و کلمه‌ها فوق‌العاده است. تکرار «چمن است این» سخت لازم است تا «تیماج سبز میرغضب نیست (یعنی هست) را» پرواز بیشتری ببخشد. گل را درگیر و دار یک لحظه شدید، آتشین و خونین یعنی «آتشخون» می بیند و چمن را با همه انکار و نفی ظاهری اش، «تیماج سبز میرغضب» می داند. همه واژه‌ها برهنه و برنده و ناگهانی اند.

شاملو از همان نخستین سال‌های شاعری، بزرگترین عنصر فریبده شعر یعنی وزن را کنار گذاشت. حرص فصاحت و عطش ارتباط در وجودش قوی‌تر بود. نمرود شاملو از افاعیل، از مقوله بی‌وزنی‌های شاعرکان جوان امروز نیست که حتی بر استر «هزج مثنی سالم» نمی‌توانند بنشینند! باری در سال‌های محافظه‌کاری شعرنویان فارسی که هیچکس جرأت تخطی از وزن و حتی از بدعت‌های عروضی نیما نمی‌کرد، شاملو تن به اسارت افاعیل (مگر گهگاه بر سبیل تفتن) نداد تا مستقیماً گریبان معنا را بگیرد. چیزی که هست، لحنی را که از همخوانی و هماهنگی کلمات پدید می‌آورد جاگزین وزن (اگر حاجت به جاگزینی باشد) می‌کند:

«تو خطوط شباهت را تصویر کن: / آه و آهن و آهک زنده / دود و دروغ و درد را؛ / که خاموشی / تقوای ما نیست...»  
(به ایران درودی، ص ۴۹)

این نظم دیگر در ناخودآگاه شاعرست که آه و آهن و آهک و دود و دروغ و درد را مثل تکه‌های فولاد (و نه مثل توزیع دانه‌های جواهر که ترصیع کنند) در کنار هم می‌نشانند و به همدیگر جوش می‌دهد. «توزیع» الف در سه کلمه اول و توزیع دال در سه کلمه دوم، حاکی از انضباط عمیق ذهن شاعرست. وزن باید در نگاه یعنی در دید شاعر باشد و گرنه به ازاء هر شاعر، در طول تاریخ ادبیات بیچاپیچمان، همه جا صف نعال ناظمان به چشم می‌خورد که همه آداب نظم سخن را می‌دانستند و شعر گفتن نمی‌توانستند.

از امتیازات اصیل شاملو، غنی بودن و غیرمنتظره بودن «واژگان» اوست. در همین نمونه اخیر، وقتی می‌گوید «که خاموشی تقوای ما نیست» ظاهراً منظورش از تقوا، فضیلت است و هرگز ناظر به پرهیزگاری و نظایر آن نیست؛ ولی فضیلت واژه‌ای سبکسار و بی‌بارست. بر این مبنا مرتکب مسامحه منطقی می‌شود (چون هر تقوایی ممکن است فضیلت باشد ولی هر فضیلتی تقوا نیست؛ یعنی فضیلت اعم از تقوی است) و با اندکی جابجا کردن معنا، واژه‌ای شدیدتر و نافذتر به دست می‌آورد.

اگر شاملو زبان التقاطی عجیب و غریبی دارد، چاره‌ای جز این ندارد. حرف‌های دیگرگون، زبان دیگرگون می‌طلبد. ادبیات امروز ایران، فقرالدم لغوی دارد. به گمان من از شاهنامه فردوسی گرفته تا روزنامه کیهان باید عرصه لغت‌یابی شاعر و نویسنده امروز باشد. شاملو دیرگاهی است که به این حرف، عمل کرده است:

«پیش از تو / صورتگران / بیار / از آمیزه برگ‌ها / آهوان برآوردند؛ / یا در خطوط کوهپایه‌نی / رمه‌نی / که شبانش در کج و کوچ

ابر و ستیغ کوه / نهان است؛ / یا به سیری و مادگی / در جنگل پرنگار  
مه آلود / گوزنی را گرسنه / که ماغ می کشد...»

(به ایوان درودی، ص ۴۸)

اگر به جای صورتگران می گفت نقاشان، شعر از همان ابتدا سقوط می کرد. اگر گفته اند شعر چیزی جز کلمات نیست، مسامحه کرده اند، بهترست بگوییم شعر یعنی انتخاب کلمات یعنی یافتن مترادفات قوی تر و مناسب تر. (اگر دلواپسی «معنا» را دارید نداشته باشید: معنا چیزی بغیر از لفظ نیست). «برآوردن» به معنای ساختن و کشیدن، امروزه متداول نیست ولی وقتی تأمل کنید خواهید دید که مترادف بهتری ندارد بویژه که این واژه کاربرد معماری و حتی حجاری هم دارد. نکته قابل توجه تر در مورد این فعل این است که در دوازده مصرع (یا سطر) آغازین این شعر، تنها همین یک فعل به کار رفته است، یعنی این فعل یک بار به کار رفته است و یک بار هم حذف به قرینه شده است (محل مقدرش پس از «ماغ می کشد» است).

از سوی دیگر می بینیم که «کج و کوچ» عبارتی امروزی است. شاملو همه توانایی هایش را در خدمت فصاحت و ارتباط بیشتر به کار می برد. در شعر «سرود ابراهیم در آتش» می خوانیم:

.....

«من بینوا بندگی مر به راه / نبودم / و راه بهشت مینوی من / بُزرو  
طوع و خاکساری نبود /

.....

درینا شیر آهنکوه مردا / که تو بودی / و کوهوار / پیش از آنکه به  
خاک افتی / نسته و استوار / مرده بودی...»

(ص ۳۰، ۳۱)

بندگی، بزروطوع، شیر آهنکوه مردا، همه غریب و غیرمنتظره اند. و هنر حتماً باید غرابت و «غیرمنتظرگی» داشته باشد. همچنین در این شعر:

«به نو کردن ماه / بر بام شدم / با عقیق و سبزه و آینه / داسی سرد بر  
آسمان گذشت / که پرواز کبوتر ممنوع است / صنوبرها به نجوا چیزی  
گفتند / و گزمگان به هیاهو شمشیر / در پرندگان نهادند.» /

ماه

بر نیامد.

چه کسی می‌تواند منکر صلابت و فصاحت فوق‌العاده این شعر باشد؟  
شعری که در عین استعارای بودن، اینهمه تصویری و عینی است. چه طنز  
و تناقض گزنده‌ای از مقابله «عقیق و سبزه و آینه» و «شمشیر در پرندگان  
نهادن گزمگان» فراهم می‌کند؛ و پایان شعر چه ضربه پتک‌آسایی دارد که  
تأثیرش و طنینش باز می‌گردد و در سراسر شعر می‌دود و شعر را از نو  
مشتعل می‌کند و همچنان مشتعل نگه می‌دارد.

و مگر منظور از قدرت کلام چیست؟ - در واقع همان چیزی است که  
قدما از طریق «علوم بلاغی» می‌خواستند به آن دست پیدا کنند. یعنی  
شناختن کلام و کلمه و مخاطب و به کار بردن تمام شیوه‌ها و شگردهای  
ممکن برای نفوذ و نفاذ بیشتر دادن به سخن. تئوری اطلاع بخشی  
(Information) نیز بیان علمی‌تر همین حرف‌هاست.

شعر شاملو از وحشی‌ترین فرم برخوردار است. فرم شعر شاملو،  
خودش ساخته می‌شود. شاملو هرگز فرم را «رعایت» نمی‌کند. و به فرم  
همانقدر اعتقاد دارد که به وزن. سرنوشت فرم شعر او مستقیماً تابع  
سرنوشت محتوای اوست. محتوای مذابی که سیل‌آسا از پلکان  
مصراع‌های مطمئن و متوالی سرریز می‌کند:

«من کلام آخرین را / بر زبان جاری کردم / همچون خون بی‌منطق  
قربانی / بر مذبح / یا همچون خون سیاوش / (خون هر روز آفتابی که  
هنوز بر نیامده است) / که هنوز دیری به طلوعش مانده است / یا که خود  
هرگز بر نیاید.»

و یا:

«دیری ست تا سوز غریب مهاجم / پا سست کرده است. / و اکنون /  
 یال بلند یابونی تنها / که در خلنگزار تیره / به فریاد مرغی تنها / گوش  
 می‌جیناند / جز از نسیم مهربان ولایت / آشفته نمی‌شود...».

فرم شعر شاملو از پیچش و خشمی که به کلام می‌دهد فراهم می‌شود.  
 تمام حضور ذهن شاعر صرف بیرون ریختن محتوی می‌گردد، چیزی که  
 هست همان انضباط ناخودآگاه، بر بیرون ریختن محتوی نظارت دارد.  
 محتوای شعرهای این دفتر، اصیل و اندیشیده و امروزین است: از شبانه‌ها  
 گذشته که «شراب خانگی ترس محتسب خورده» اند. به این پرسش  
 می‌رسیم که «درخت تناور / امسال / چه میوه خواهد داد / تا پرنندگان را /  
 به قفس / نیاز / نماند؟» و به این تأسف که «خدایا، خدایا / سواران نباید  
 ایستاده باشند». و سپس به عشق که نه چهرهٔ آبی‌اش پیداست، نه چهرهٔ  
 سرخش و نه رنگ آشنایش. و به حسب‌الحال همگی مان‌که:

«تمامی الفاظ جهان را در اختیار / داشتیم. / و آن نگفتیم / که به کار  
 آید.»<sup>۹۲</sup>

شعر «سرود ابراهیم در آتش» را از این مجموعه می‌خوانیم، با این  
 توضیح که احمد شاملو این شعر را در رثا و چریک جوان مهدی رضائی  
 سروده بود. مهدی رضائی از اعضای سازمان مجاهدین خلق بود و  
 می‌گفتند که ساواک در جریان شکنجه‌اش برای تخلیهٔ اطلاعات، اعضای  
 بدنش را سوزانده بود که سبب مرگش شد.

### سرود ابراهیم در آتش

در آوار خونین گرگ و میش  
 دیگرگونه مردی آنک،  
 که خاک را سبز می‌خواست  
 و عشق را شایستهٔ زیباترین زنان -



که اینش

به نظر

هدیتی نه چنان کم بها بود

که خاک و سنگ را بشاید

چه مردی! چه مردی!

که می گفت

قلب را شایسته تر آن

که به هفت شمشیر عشق

در خون نشیند

و گلو را بایسته تر آن

که زیباترین نام ها را

بگوید.

و شیر آهنکوه مردی از این گونه عاشق

میدان خونین سرنوشت

به پاشنه ی آشیل

در نوشت. -

روئینه تنی

که راز مرگش

اندوه عشق و

غم تنهائی بود.

□

«- آه، اسفندیار مغموم!

تو را آن به که چشم

فرو پوشیده باشی!»

□

«- آیا نه

یکی نه

بسندہ بود

که سرنوشت مرا بسازد؟

من

تنها فریاد زدم

نه!

من از

فرو رفتن

تن زدم.

صدائی بودم من

- شکلی میان اشکال -

و معنائی یافتم.

من بودم

و شدم،

نه زان گونه که غنچه‌ئی

گلی

یا ریشه‌ئی

که جوانه‌ئی

یا یکی دانه

که جنگلی -

راست بدان گونه

که عامی مردی

شهیدی!

تا آسمان بر او نماز برد.

□

من بینوا بندگی سر به راه

نبودم

و راه بهشت مینوی من

بُرز و طوع و خاکساری

نبود:

مرا دیگرگونه خدائی می بایست

شایسته آفرینه‌ئی

که نواله ناگزیر را

گردن

کج نمی‌کند.

و خدائی

دیگرگونه

آفریدم.»

□

دریغا شیر آهنکوه مردا

که تو بودی،

و کوهوار

پیش از آن که به خاک افتی

نستوه و استرار

مرده بودی.

اما نه خدا و نه شیطان —

سرنوشت تو را

بتی رقم زد

که دیگران

می پرستیدند.

بتی که

دیگرانش

می پرستیدند.

**با من طلوع کن / م. آزاد**

مشرف آزادتهرانی، محمود (م. آزاد) / با من طلوع کن. - تهران: اشرفی، ۱۳۵۲، ۱۷۶ ص.

دیگر مجموعه قابل توجه سال ۵۲، کتاب با من طلوع کن از م. آزاد بود. او در بخش‌هایی از مؤخره این کتاب، تحت تأثیر اوضاع حاد سیاسی و رد اتهام عارفانه بودن، و اثبات اجتماعی بودن اشعارش، راجع به مجموعه اخیرش، می‌نویسد که:

«با من طلوع کن شعرهای پانزده ساله گذشته من است و در واقع، گزیده‌یی است از شعرهای این پانزده سال. [...]»

نیمی از شعرهای دفتر «فصل خفتن» را در این کتاب آورده‌ام، و چندتایی هم از دفتر «برای آنکه نمی‌داند و نمی‌خواهد» و بیشتر شعرهای «با من طلوع کن» را، و این مجموعه، شده است همین کتاب. [...]

فلسفه امروز، فلسفه جامع امروز - که علم و تاریخ و جامعه و شعر را حتی شامل می‌شود - به دقت و با منطق علمی شایسته این زمانه، جنبه‌های باطل شده «عرفان شرق» را هم نشان می‌دهد. و فضایی سوزناک اسرارالتوحید خوان - که تعبیرات کاملاً «مدرنی» از همین اسرارالتوحید می‌کنند که از بی‌سرادی‌شان است، خوشبختانه، بیخودی تند تند شاعران معاصر را به «عرفان» متهم می‌کنند و شاعران امروز هم

بیخودی دچار رودر بایستی می‌شوند و «می‌عرفانند» و شعرهاشان را با برداشتی «عرفانی» به شرقی‌ها و نمی‌دانم غربی‌ها تقسیم می‌کنند. [...]

پس آنچه مثلاً به زعم این جماعت در این دفتر «عرفان» نماست، در واقع یا شعری ست منحط و یا شعری ست که حرف و سخن دیگری دارد. یکجور بهره‌وری ست - نه بهره‌برداری از «گنجینه» پایان‌ناپذیر «عرفان»! شعرهایی مثل «رفتن» و گفتن که «در حقیقت روشن همیشه رازی بردن» و شعر «من از پریشانی‌ها سخن نمی‌گویم» حرف دیگری دارد. [...]

برچسب‌هایی که روی شاعران معاصر می‌زنند، به تعداد شاعران - و حتی به تعداد گروه‌بندی‌های جمعه بازار «نقد» شعر - انگشت شمارست: این شاعری ست «متفزل»، آن یکی شعرش «خطابی» ست و دیگری هم «اجتماعی». والسلام! و بعد، این عرفان‌بازی‌ها و تمثیل‌تراشی‌ها [...]

برچسب‌های تفزلی یا عرفانی یا اجتماعی را دور بیندازید و شعرهای عهد بوقی حقیر را هم، اگر شعر می‌دانید، تا همین حد بپذیرید که از کجا شروع کرده‌ام (دیار شب، آینه‌ها تهی ست و قصیده بلند باد) و تا به کجا آمده‌ام. صحبت کمال نیست: تحولی ست. بالاخره من هم نوجوانی و جوانی را پشت سر گذاشته‌ام و به چهل سالگی نزدیک، درگیر چه مسائلی که نبوده‌ام، به این امید که نقبی به روشنایی بزنم، به آگاهی، یعنی تلاش برای آگاه شدن و نه دعوی آگاهی. و پشت همه این شعرها لابد تجربه‌یی ست و حرف و سخنی، و فکری. و همین حدیث را از شعر «با من طلوع کن» می‌شنوید. می‌خواهم بگویم که اگر پذیرفته باشید که عرفانی، به آن معنی، در کار نیست و همه‌اش هم که نمی‌شود زمزمه‌گر بود... روحیه تفزل، بله! اما آدمی که در تلاش دگرگون شدن است و بر این تلاش تا همین حد که می‌خوانید آگاه، این آدم روی پیشانی‌ش نوشته است که: محکومی تا آخر عمر آه‌های «تفزلی» بکشی! شک نیست یک خط کلی، و به قول «م. اسید» یک «جهت عمر» در زندگی شعری هر شاعری هست.

این شعرها حاصل ده پانزده سال زندگی ست و چه دوره‌یی از زندگی که سرشار بوده است از تلاش برای رهایی از تلخی و بیم و نومییدی کشته‌یی که جان‌ها را خسته است.<sup>۹۳</sup> شعری از این مجموعه را می‌خوانیم.

### تاریک روشن است

تاریک روشن است و بیداری  
آغاز کار جانفرسایی ست  
که ترس، ترس گرسنگی، تازیانه‌وار  
می‌راندت به کارگاهی تاریک؛

سرما

بیداد می‌کند!

و سوز سرما، اشک

برگرته می‌نشانند!

نفس می‌سوزانند!

لب‌ها می‌ترکند!

و ترک‌های دست

آماس می‌کند!

و مرد کارگر

که اندیشه‌یی ندارد

جز زودتر رسیدن؛

و ترس دیر رفتن

تاریک می‌کند

آن بامداد را

که چه زیباست

در چشم شاعرانی بیکاره

که تنبلانه

گرم تماشا؛

چیزی شکوهمند و شکوفان می بینند

در آنسوی اتاق -

«و آسمان چه نیلی!

و آن پرنده - آه، چه می گویم!

بیهوده آسمان را

می آشوبد

پرواز؛

در حلقه طلایی ابری، که ای دریغ

اکلیلی ست؛

نه سیمگونه حتی!» می گوید شاعر.

و شاعر،

مست از می شبانه،

فنجان قهوه در دستش می لرزد

و وهم مرگ و اضطراب الكل،

می آشوبد

یاد پرنده وارث را.

حتی در آن اتاقک، از سرما می لرزد شاعر

و هیچ خواب و خاطره‌یی دیگر

گرمش نمی‌کند!

در آنسوی اتاقک،

که غرق دود سیگارست،

شاعر

سرخوش

(مست از می شبانه)

در آسمان شیری،  
در آسمان دور و بلند سپیده دم،  
گویی پرنده‌یی کم دارد  
تا صبح شعرش را بیاراید

با وهم شوق - شاعر!

او دست‌هایش را به ستایش،

پرنده‌وار، از هم باز می‌کند

تا نعره‌یی برآورد از شوق؛

اما نمی‌تواند:

«این ابرهای سرد سترون،

این ابرهای مرده اکلیلی،

یاوه‌ست،» می‌اندیشد شاعر؛

«آن ارغوان طالع،

آن انفجار شوق، کجا باید باشد؛

تا متفجر شود

در قلب این سکون مجرد؟»

اندیشناک می‌لرزد دست‌های شاعر

و قطره قطره می‌نوشد قهوه سیاه مزخرف را.

و شاعر - که گرم وهم است

و ارغوان طالع

یاد پرنده‌وارش را

می‌آشوبد -

تا صبح مبتدل را می‌بیند

با رنگ اکلیلی؛

ناگاه

از جای برمی‌خیزد



و آرام

پنجره‌های اتاقکش را

یکی یکی

باز می‌کند؛

خم می‌شود به سوی خیابان:

– چه سوزی!

شاعر، دوباره، پنجره‌ها را می‌بندد

و می‌گوید:

– چه روزی!

اما هنوز کارگر پیر

در انتظار، در صف

بی‌تاب است؛

و ترس، ترس گرسنگی، تازیان‌وار

می‌راندش به کارگاهی تاریک...

شهرام شاه‌رختاش، نقدی بر چهار مجموعه شعر م. آزاد نوشته بود که

در رودکی (شماره ۶، شهریور ۱۳۵۵) چاپ شد.<sup>۹۲</sup>

**سندباد غائب و شش شعر دیگر / محمدعلی سپانلو**

سپانلو، م. ع / سندباد غائب و شش شعر دیگر. – تهران: متین، ۱۳۵۲، ۶۶ ص.

پیشتر، از کیفیت شعر محمدعلی سپانلو و نظر متضاد هم‌عصرانش

درباره شعر او به تفصیل سخن گفتیم.

الهام‌بخش این شعر بلند او، داستان سندباد بحری از کتاب هزار و یک

شب است. سندباد پس از هفت سفر پرماجر، می‌اندیشد که چون پیر

شده، سفر هشتم او «سفر مرگ» خواهد بود.

شاعر این منظومه را به سه بخش، زیر عنوان‌های: هفتم، هشتم، نهم،

تقسیم کرده است. زیر عنوان هشتم، سندباد پیر که در اتاقش کنار بندرگاه

به خواب رفته، خلاصه ماجراهای هفت سفر قبش را به یاد می آورد: دامستان مبارزه انسان با مهلکه‌ها که انگیزه آن پیروزی بر «نامعلوم» است. در بخش هشتم می‌بینیم، سندباد، که بایستی به سفر محتوم دیگری برود، به خاطر ضعف پیری، از آن چشم می‌پوشد. پس فرزند خود را نامزد این سفر می‌کند. او به عنوان تجربه راه می‌کوشد که فرزندش را به خطرهای دریا و اتفاقات نامنتظری که می‌تواند مسافرا از رسیدن به «جواب حقیقی» باز دارد، آگاه کند. و در قسمت نهم، سندباد پیر در کنار دریائی که کشتی فرزند او در آن محو شده ایستاده و می‌اندیشد که آیا در ادای مسئولیت خویش کوتاهی نکرده است؟ زیرا نسل جوان به صرف گرفتن اندرزه‌های شفاهی بعید است که در عمل بتواند در این آزمون دشوار پیروز شود.

درونمایه منظومه سندباد غایب، در حقیقت مسئله انتقال میراث نسل‌هاست: پدران مسئولیت خود را به گردن فرزندان انداخته‌اند، اما حتی توانسته‌اند آنها را به اندازه کافی تجهیز کنند، پس در سفر خطرناک آینده، نسل با تجربه «سندبادها» غایب‌اند. و نکته همینجاست.

مپانلو خود طی یادداشتی بر مقدمه سندباد، می‌نویسد:

«سفر هفتم - آخرین سفر مادی - در عین حال یادآوری نکات اساسی شش سفر قبلی است، مطابق آنچه که در هزار و یکشب روایت شده، در انجام این تفکرات، پهلوان به ضعف و پیری اش اذعان می‌کند. دو قسمت بعد، مراحل سلوکی و روحانی است. در قسمت هشتم، سندباد درمی‌یابد که باید رسالت خطرناک خود را به «جوانی» دیگر بسپارد. آنگاه مواهب و مصائب نامنتظر دریا، چهره‌های جذبه و فریب و تهدید آن را برمی‌شمارد تا وارثش به دریا آگاه و آشنا شود. وقت نهم سفر تردید و امید است در ذهن سندباد.

آیا نسل نویای آینده (قلمستان) می‌تواند در این همه دام‌ها و پایچ‌ها نیفتد؛ و تنها با یاد شجاعت رهروان غائب - آنهم شجاعتی که به پیروزی نرسیده - در طول مال‌ها، تسلیم فسادهای هوا نشود؟»

شعر بلند سندباد به آل احمد تقدیم شده بود.  
بخشی از این شعر را می خوانیم.

### سندباد

چون آذرخش بر قُلل قلعه نقش بست  
سال گذشته، سایه صفت جنبید

هفتم

زیر هلال پنجره های پریده رنگ  
هنگام شد که عزم کند آن پیامبر  
بر هشتمین سفر.

پشت شقیقه اش بنجنید پرچمی  
و بر جبین او

تپش دریا

نابود شد.

او در سفینه‌ئی که به سودا

افسانه بر جهان جوان می برد

در ابروی مواظب رنگین کمان

در ملتقای آبی دریا و آسمان

بر بادبان خورشید

بر دیرک شهاب

همواره یک حکایت می خواند

بین کتابخانه خیزاب

همواره عزم رفتن

همواره میل نامعلوم

سودای آتشین بود  
 که در سپیدگاهان مثل تبی سپید  
 بر او عارض می شد  
 مثل تبی سپید، در آن هنگام  
 کارامش سفر متلاطم بود  
 آهنگ باد می آمد  
 از حبله مشوش کشتی به یاد او:  
 خورشید بسته می شد  
 چون پلک‌های مفرغی مردگان  
 در نیمروز...

آنوقت شهر و باغچه  
 و حجره‌های سودا بی رونق می شد  
 مرغان آبری  
 در خواب او ملائکه می رفتند  
 و سایه‌های دریا  
 نوری شکنجه‌آمیز را  
 بر طاق مشکوی او می لرزاند.

این سان سفر ندا می داد  
 و صور می دمیدند در بندرها  
 آکندن متاع  
 آوازه وداع  
 افراشتن فراع  
 حرکت!

در سال ۱۳۵۲، عبدالعلی دستغیب در چند شماره پیاپی هفته‌نامه فردوسی نقد مفصلی بر اشعار سپانلو نوشت که علاقه‌مندان می‌توانند بدان مراجعه کنند.<sup>۹۵</sup>

از دیگر مجموعه‌های قابل توجه سال ۱۳۵۲، گریه در آب از عمران صلاحی، از نسل آفتاب از علی باباچاهی، از پنجره به هرم شهرها از عبدالله کوثری، و دشت ناامید از آتش بود که نمونه‌هایی از هر مجموعه را می‌خوانیم.

#### از نسل آفتاب / علی باباچاهی

باباچاهی، علی / از نسل آفتاب. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۱۰۵ ص.  
شعر علی باباچاهی از مجموعه نخستین تا از نسل آفتاب تغییری کیفی نمی‌یابد؛ مگر در وزن، که ادامه اصیل دست‌آوردهای باشکوه فروغ فرخزاد و م. آزاد است؛ اوزانی منعطف و پرکشش که تحولی از اوزان نیمائی به سوی شعر سپید است.  
شعری از از نسل آفتاب را می‌خوانیم.

#### از سکوت و تفرقه...

صدای وحشت پروانه و  
شکستن فانوس سرخ شقایق می‌آید  
صدای فاخته کوچکی  
که بر صلیب آنتن‌ها  
از دودمان خویش  
جدا مانده است

صدای شاعر سی ساله‌ای  
که در حکومت تاریخی تنفس مردم، گم می‌شود

و عاشق صداها  
و انفجار باد و بهار است

در سرزمین دوست  
و در قلمرو خورشیدهای سرگردان  
من در گلوله‌های سوزان شعر  
و در مسلسل فریادها و صداها  
نعش سکوت‌ها و توقف‌ها را  
می‌شمارم  
و صدای وحشت پروانه‌ها و فاخته‌ها را  
حس می‌کنم

ای شاعران که از افقی کاذب  
از سکوی کوکب‌ها،  
و از دریچهٔ برج بلند عاج  
فریاد انفجار و اناالحق می‌زنید  
و در جوار واژه و رؤیا و استکانی ودکا و عشق  
آوازهای فلسطین  
و عاشقان اردنی را  
با جرعهٔ خنک پیغامی  
جلا می‌دهید  
من از سکوت و تفرقه پر می‌شوم  
وقتی شما به پاکی جریان درد  
و به حقیقت تلخی که از سبوی واژهٔ ایمان و عشق  
می‌جوشد  
خیانت می‌کنید

من از سکوت و تفرقه پر می‌شوم

وقتی که «عشق»

از ارتفاع آتن و تصویر می‌گذرد

و جغدهای کهنسال

ویرانه‌های دنیا را

تسخیر می‌کنند

آری

آری

من از سکوت و تفرقه مرشار

و در صدای وحشت پروانه‌ها و فاخته‌ها،

- گم می‌شوم.

### گریه در آب / عمران صلاحی

صلاحی، عمران / گریه در آب. - تهران: کتاب نمونه، ۱۳۵۲، ۹۳ ص.

عمران صلاحی از معدود شاعرانی بود که هم از نخست، زبانی ویژه

خود داشت؛ اشعاری عموماً جامعه‌گرا، ساده، با تصاویری بدیع، طنزی

پنهان و خوش‌سازندگی که می‌توانست تأثیرگذار هم باشد. ولی همکاری مدام

با نشریات فکاهی شاید سبب شد که گاه اشعارش به هزل‌گرایی و چهره

حقیقی اشعارش پنهان بماند.

چند شعر از مجموعه گریه در آب را می‌خوانیم.

عیادت

مرگ

از پنجره بسته به من می‌نگرد

زندگی از دم در

قصد رفتن دارد

روحم از سقف گذر خواهد کرد  
در شبی تیره و سرد  
تخت

حس خواهد کرد  
که سبک تر شده است

در تنم خرچنگی ست  
که مرا می کاود  
خوب می دانم من  
که تهی خواهم شد  
و فرو خواهم ریخت

توده زشت کریهی شده ام  
بچه هایم  
از من می ترسند  
آشنایانم نیز  
به ملاقات پرستار جوان آمده اند.

۴۷/۹/۱۵

تغزیه

بادها

نوحه خوان

بیدها

دسته زنجیرزن

لاله ها

سینه زنان حرم باغچه



یادها

در جنون

بیدها

واژگون

لاله‌ها

غرق خون

خیمه خورشید سوخت

برگ‌ها

گریه‌کنان ریختند

آسمان

کرده به تن پیرهن تعزیه

طبل عزا را بنواز ای فلک...

۱۳۴۸

بخش‌هایی از شعر بلند من بچه جوادیه‌ام - از شعرهای محبوب آن  
سال‌ها - را می‌خوانیم.

[...]

میدان راه آهن

دریاچه‌ای بزرگ

دریاچه لجن

با آن جزیره‌اش

و ساکن همیشگی آن جزیره‌اش

گفتم همیشگی؟!

آب از چهار رود

می‌ریزد

رود جوادیه

رود امیریه

میتری

شوش

و بادبان گشوده بر این رودها

نکبت.

می رانم

با قایقی نشسته به گل

من بچه جوادیه ام

از روی پل که می گذری

غم های مرزمین من آغاز می شود

ای خط راه آهن

ای مرز

با پرده های دود

چشم مرا بگیر

مگذار من بینم چیزی را در بالا

مگذار من بخواهم

مگذار آرزو

در سینه ام دواند ریشه

مگذار

ای دود

یک روز اگر محله ما آمدی

همراه خود بیاور چترت را

اینجا هوا همیشه گرفته ست

[...]

اینجا هوا همیشه بارانی ست

وقتی که باران می بارد  
یعنی همیشه  
باید دعا کنیم  
و از خدا بخواهیم  
نیرو دهد به بام کاهگلی مان  
باید دعا کنیم  
دیوارها  
تابوت سقفها را  
از شانه بر زمین نگذارند  
[...]

کشتارگاه  
در آخر جوادیه  
این سوی «نازی آباد» است  
و مردم محله من هر صبح  
با بوی خون  
بیدار می شوند  
در بوی تند شامش و پهن  
اینجا بهار بینی خود را می گیرد  
سگ های نازی آباد  
در بوی لاشه های کهن عشق می کنند  
میعاد گاه شان  
کشتارگاه  
انبوه گوسفندان  
تصویر کوره های آدم سوزی را

در ذهنم  
بیدار می کنند

از دور، آه تیره آدم‌ها  
از توی کوره، چنگ بر افلاک می‌زند  
از توی کوره‌های آدم‌سوزی  
انگار

باید همیشه غم  
آجر به روی آجر بگذارد

من بچه جوادیه‌ام  
وقتی درشکه چی  
شلاق می‌کشد  
خطی کنار صورت من رسم می‌شود  
[...]

در این محله اکثر مردم  
محصول ناله‌های قطارند  
زیرا که نصف شب  
چندین بار  
هر مادر و پدری از خواب می‌پرد!  
سوت قطار، یعنی  
آن بچه‌ای که تیروکمانش  
چشم چراغ‌های محل را  
از کاسه در می‌آرد  
سوت قطار مساوی‌ست  
با بچه‌ای که توپ گلینش  
بر قامت تو  
مهر باطله خواهد زد

اینجا قطار، زندگی مردم است  
با سوت او به خواب فرو می‌روند  
با سوت او

بیدار می‌شوند

اینجا قطار مونس خوبی‌ست

من بچه جوادیه‌ام

من عاشق صدای قطارم

هر شب قطار

از تونلی که خاطره‌هایم درست کرده می‌گذرد

وقتی قطار می‌گذرد

در ایستگاه خاطره‌هایم

می‌ایستد

چون جمله‌ای به حالت مکث

انبوه خاطراتم

با جمله طویل قطار

بر خط راه آهن

هر شب نوشته می‌شود و پاک می‌شود

وقتی قطار می‌گذرد

من مثل مرد سوزن‌بان

از دخمه‌ای که بر لب خط است

پا می‌نهم به بیرون

تا خط عوض کنم

وقتی قطار می‌گذرد

چون پیرمرد سوزن‌بان

چشمان خسته خود را

در دست خود گرفته

تکان می‌دهم

تا کور سوی فانوسم

در سرگردانی

گم گردد

وقتی قطار می‌گذرد

من بر سر تقاطع خط‌ها

در تاریکی

می‌گریم

من با قطار، الفت دیرین دارم

و در مسیر آن

صدها هزار خاطره شیرین دارم

وقتی قطار می‌گذرد

در ایستگاه خاطره‌ها

می‌ایستد

و خاطرات کهنه

مثل مسافران شتابان

از هر طرف سوار می‌شوند

وقتی قطار می‌گذرد

وقتی قطار می‌گذرد

من بچه جوادیه‌ام

در این محل هنوز

موی سیل

پیمان محکمی‌ست

و تکه‌های نان

سوگندی استوار

با آنکه بچه‌ها و جوان‌ها  
از نسل ساندویچ‌اند  
و روز و شب  
دنبال پوچ و هیچ‌اند

بر بام‌ها  
روئیده شاخه‌های فلزی  
بر بام‌ها  
باد دروغ می‌وزد  
موج فریب می‌گذرد  
و شاخه‌های خشک فلزی  
از این هوای تار و دروغین  
سرشار می‌شوند و  
پر بار می‌شوند  
این شاخه‌های خشک فلزی  
با ریشه‌های شیشه‌ای خود  
از مغز ساکنان این محله غذا می‌گیرند  
به شاخه‌های خشک فلزی  
حتی کلاغ‌ها هم مشکوکند  
بر بام‌ها شکوه کبوترها دیگر نیست  
زیرا کبوتران  
مغلوب مرغ‌های فلزی گشتند  
از روی شاخه‌های فلزی  
اینک عبور مرغ‌های فلزی است  
اکنون کبوتران  
در سینه ملول کبوتربازان

می لرزند

با دست و بال زخمی  
من بچه جوادیه ام  
من هم محل دزدانم  
دزدان آفتابه  
من هم محل میوه فروشان دوره گرد  
من هم محل دردم  
این روزها دیگر  
چون بشکه های نفتم  
با کمترین جرعه

می بینی

ناگاه

تا آسمان هفتم

رفتم!

مراغه - آذر ۱۳۵۱

از پنجره به هرم شهرها / عبدالله کوثری

کوثری، عبدالله / از پنجره به هرم شهرها. - تهران: نیما، ۱۳۵۲،  
ص ۱۲۱.

بخشی از شعر - نمایش «بانوی جامه میاه» از مجموعه از پنجره به  
هرم شهرها را می خوانیم:

خیابانی با دوردیف درخت کهنسال، چند دکان و خانه ی فرتوت و  
قدیمی. شب است و تنها نور ضعیفی از چراغی کوچک بر تیر،  
فضا را روشن می کند. پائیز است.





مرد:

بالا بلند و غمگین

با جامه‌یی سیاه‌تر از شب

با گیسویی سیاه‌تر از مشک

با چشم‌هایی

تیره از تاریک

بانوی باستانی من ایتجاست.

پیدااست از طنین نفس‌هایش

کز راه دور، دور، دور

می‌آید.

غمگین

شکسته

خسته

پیدااست

باری شگفت و سنگین

بر دوش برده است.

بالا بلند و غمگین

با جامه‌یی...

بانو (وارد می‌شود). با جامه‌یی بلند و سیاه. چشم‌هایی غمگین و

صورتی مهتابی):

آری

از راه دور می‌آیم

غمگین

شکسته

خسته

باری شگفت و سنگین

بر دوش برده‌ام  
 از دشت‌ها گذشتم  
 از رودها، کویرها  
 از خانه‌ها و بام‌ها  
 از شهرها گذشتم.  
 در طول راه  
 در طول روز، شب  
 گویی صدای غمزده‌یی می‌خواند.  
 آری

از راه دور می‌آیم  
 باگرد راه‌ها  
 بر دست بر جبین  
 از راه‌ها گذشتم  
 از راه سنگلاخ قبیله  
 از دهشت میر تبارم  
 از روزهای تلخ گذشتم  
 از روزهای کینه و نفرت  
 و خدعه و خنجر.  
 و خسته‌ام، آری  
 چندانکه زانوانم  
 گویی که از تحمل بار من  
 سر باز می‌زنند.  
 اینجا

و این خیابان  
 باید که بنشینم.  
 (می‌نشیند و به درختی تکیه می‌کند)

یک درخت  
باید همیشه باشد  
و من

چه دوست می‌دارم  
این ریشه‌های رفته به اعماق  
این پنجه‌های محکم  
این پایدار مهربان  
این درخت را...



مرد:  
بانوی باستانی من اینجامت  
با جامه شگفت سیاهش.  
گیسویش از تهاجم شب، نمناک  
چشمانش از نهفته غمی  
غمگین

و دست‌هایش  
این دست‌های ساده مهتابی.  
[...]

**دشت ناامید / آتش**

آتش / دشت ناامید. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۶۱ ص.  
از آتش و کیفیت اشعارش بیشتر صحبت شد. چند نمونه از دشت  
ناامید را می‌خوانیم.

آنک سراب      پر شمشعه تخیل دریائی کویر

۲

با بازتاب پرتو خورشید نیمروز      دشت نمک

— آئینه مقرر تفتان —

افروخته جهنم کانون در آسمان      سیارگان سوخته

فریاد می‌کشند

۳

تا تارهای ریگ روان      بر توسنان باد      در چابکی نظیر ندارند

۴

بشکافته ست خاک عطشناک      گوئی دهان گشوده همی گوید

— آب، آب

۵

در لحظه‌های خوب غروب      رعنا غزال شاعر صحرا

با چشم‌های سخت سیاهش

می‌ایستد برابر خورشید      و با نگاه، بدرقه آفتاب را

خاموش می‌سراید

«بدرود ای سخاوت بیجا!      بدرود!»

۶

سر زد هلال، انگار      از ورطه‌های هول بیابان

خنجر به دست می‌گذرد شب

[...]

۱۱

ای جنگل بهشت      در ساحل کدام سرابی؟

۱۲

جمازه رمیده تنها عربان، میان لوت برهنه چه می‌کند؟  
شاید که کاروان عزیزش را کاندرا هجوم ریگ روان  
در زیر تپه‌ای متحرک غنوده است می‌جوید

۱۳

مرغ نگاه تا دور دست می‌پرد و پرسه می‌زند من وسعت  
نظر را  
از بیکرانگی بیابان گرفته‌ام

۱۴

راوی باد شعر درشت کویر را بی‌وقفه در هجای بلندش  
تکرار می‌کند

۱۵

تنها امامزاده صحرا - مه‌راس خشک و گنبد خاکین -  
جز باد

آیا کدام زائر مجنون بر آستان تفرده‌اش بوسه می‌زند؟

۱۶

محبوب من! در نفرت بنفش کویری چنین دژم  
با یاد سبز چشم تو هستم

- هنوز هم

[...]

۲۱

یک واحه یافت نمی‌شود - در من کویر

۲۲

در این غروب خشک جگر تاب شاید این مرغ تیز پر  
مسافر

پیغمبری ست، معجزه‌اش - آب

۲۳

مهتاب ساحرانه صحرا با عالمی صراحت و عریانی تمام  
چون شعر خاورانی

روح ترا - به مد بلندی رسانده است

[...]

۲۵

چندان که پیش از این مرد بعشق بودم اکنون در این  
درشت بیابان

مرد بتفرتم

۲۶

در نفرت و کویر میراث عشق و دریا - باقی است

۲۷

از مرنوشت جنگلی من با نهرهای زمزمه خیزش  
و مرغکان غلغله انگیزش

با آن درخت های همه سبز و آن تمشک های همه آب

جز سرگذشت شور کویری

- چه مانده است؟

ولی الله درودیان، نقدی بلند و خواندنی بر دشت ناامید نوشته بود که  
در نگین (سال ۱۱، شماره ۱۲۸، دی ۱۳۵۴) چاپ شد. ۹۶  
نقد درودیان برای شناخت شعر آتش (که هرگز هیچگونه برخورد  
جدی با اشعارش نشد) سودمند است.

### شعر تجسمی، شعر پلاستیک

در بررسی اتفاقات سال ۱۳۵۱، در جریان پیگیری اسماعیل نوری علاء،  
به گشایش «کارگاه شعر» در مجله فردوسی به منظور سر و سامان دادن به

وضع آشفته شعر، اشاره کرده بودیم. ادامه آموزش فن شاعری به نوبت در کارگاه شعر، رسیدن به نوعی موج نو شکل یافته بود که وی به دلایلی که در شماره‌های متعدد فردوسی برشمرد، بدان نام شعر تجسمی یا شعر پلاستیک داده بود.

نوری‌علاء، شعر تجسمی یا شعر پلاستیک را شعر دهه پنجاه (۱۳۵۰-۱۳۶۰) می‌دانت.

او در بخش‌هایی از مقاله «در جست‌وجوی هویت شعر تجسمی» که در فردوسی، شماره ۱۱۲۱، در تاریخ ۲۵ تیر ۱۳۵۲ چاپ شد، نوشت: «اگر چه شعر امروز ایران اکنون نیم قرن را پشت سر خود دارد، اما عنایت عام شاعران را باید متعلق به بیست سال اخیر دانست (۱۳۳۰-۱۳۵۰). در طی این دو دهه ما با دو حرکت گسترده شعری روبه‌رو بوده‌ایم. [...] در نخستین دهه (۱۳۳۰-۱۳۴۰) شعر نو نیمائی به شکوفائی رسید. [...] در دومین دهه (۱۳۴۰-۱۳۵۰) با شعر موج نو روبه‌رو بوده‌ایم. شعری که هوایی تازه با خود به زبان خلافت سرزمین ما آورده است.

اگر در جست‌وجوی خطوط مشخصه‌ئی برای ترمیم چهره شعر سومین دهه (۱۳۵۰-۱۳۶۰) باشیم، باید این خطوط را حاصل و برآیند تلاقی خطوط دو نهضت بیست سال گذشته بدانیم؛ آنجا که تجربه‌های شعر نیمائی با تازگی‌ها و بدعت‌های شعر موج نو درهم می‌آمیزد و نطفه شعری بسته می‌شود که نه وابستگی شدید شعر نو نیمائی را به ادبیات - به معنی خاص آن - دارد و نه سرگشتگی‌ها و اغتشاش‌ها و فرارهای آگاهانه و ناخودآگاه شعر موج نو را از تبیین و روشنائی. شعری که قدرت بیان و پالودگی زبان را از شعر نیمائی به ارث می‌برد و تصویرسازی و غوطه‌زدن در پرش‌های آزادانه ذهن را از شعر موج نو. [...]

در حال حاضر می‌توان لااقل کلیات شعر دهه جاری را چنین وصف

کرد:

۱. روشن بودن بیان و پرهیز از ابهام نامفهوم (میراث شعرنو نیمائی)

۲. تصویری بودن زبان و آزاد بودن ذهن خلاق (میراث شعر موج نو)

از جمع کردن این دو خط دقیق شاید بتوان به یک نام رسید، نامی نظیر شعر تجسمی یا شعر پلاستیک. به عبارت دیگر، شاعر این شعر می‌کوشد تا به طرز روشن و مبین، ذهنیات را در لباس عینیات و معقولات را در جامه محسوسات بیان کند. [...]»<sup>۹۷</sup>

و با خوانندگان قرار می‌گذارد که هر از چند گاهی یکی از شاعران شعر تجسمی (یا شعر پلاستیک) را در صفحه «کارگاه شعر» معرفی کند و تمام دو صفحه، یا یک صفحه کامل را به او اختصاص دهد. این عهد، عملی می‌شود و به مرور صفحاتی به شاعران جوان مستعد اختصاص می‌یابد که به ترتیب به قرار ذیل بود:

نخستین شماره به نصیر نصیری<sup>۹۸</sup>. دومین به طاهره باره‌ئی و سعید الماسی<sup>۹۹</sup> و شماره‌های بعد، به: فریدون فریاد<sup>۱۰۰</sup>، شاهرخ آل‌مذکور و عزیز ترسه (م. اصلان)<sup>۱۰۱</sup>، شهریار مالکی<sup>۱۰۲</sup>، میرزا آقا عسکری<sup>۱۰۳</sup>، محسن مهدوی‌هزازه<sup>۱۰۴</sup>، مهدی علی‌مانی<sup>۱۰۵</sup>، سنجهر نیکو<sup>۱۰۶</sup> و علی کرم‌عبدلی<sup>۱۰۷</sup> اختصاص می‌یابد و طبق ضوابطی که اعلام می‌شود، در شماره فروردین ۱۳۵۳، بهترین شاعران و بهترین شعرهای تجسمی یکسال گذشته انتخاب می‌شوند که عبارت بودند از:

۱. آواز شبانه، آواز درد، از نصیر نصیری؛ ۲. شالگردنی در باد، از طاهره باره‌ئی؛ ۳. جادوئی‌ام کلام، از راحا محمدسینا؛ ۴. و کاکلی که آتش می‌گیرد، از غلامرضا بلگوری؛ ۵. عاشقانه در خاک و باد و بید، از فریدون فریاد؛ ۶. در جست‌وجوی هم، از عزیز ترسه؛ ۷. اهواز، با یک بغل شراب، از شاهرخ آل‌مذکور؛ ۸. لیدای ۱۹۲، از سید محسن رضوی؛ ۹. تصویرها و بوها، از سیمین برلیان؛ حکایت این عمر، از سعید



الماسی؛ ۱۰. فضای دانستن، از شهریار مالکی؛ ۱۱. حریق مجدد، از فاروق امیری.

برگزیده نخست شعرهای تجسمی، از میان هزاران شعر که طی یکسال (۱۳۵۲) در مجله فردوسی چاپ شده بود را، می خوانیم. این شعر، در شماره ۱۱۲۲ مجله به چاپ رسیده بود.

### آواز شبانه، آواز درد

نصیر نصیری

آرام

— مثل پرنده‌ئی، از تخم —

سر زد

سر زد و

گیسو

پریشان کرد

گلی رویاند

مرا خندید

گفت: باز که پنجره را باز کرده‌ئی

و خون سفید شب را می‌نگری!

گفتم: نه

نه

انسانی را در کوچه منتظرم

تا آب تبرک را

بر عبورگاه گامش

پاشم،

انسانی که زیر نگاه مشوشم

کوچه‌های نکبت را

با سلام

بگذرد!

گفت: دیری مرا عاشق بودی

و پنجره را برای دیدار من می‌گشودی

مگر نبود که من

دست را

با تاری از گیسویم گرم می‌کردم

مگر نبود که من

از شب

شیرت می‌دادم

مگر نبود که من

تنها شب را

با نگاهم

در جویباران می‌ریختم

تا گیاهان بروند

اما

دیری ست که مرا نمی‌خواهی.

گفتم: کودکی که گیسوان تو را عاشق بود

دیری ست به انسان رسیده است.

گفت: من بوی شبم

باران را به سبزه می‌رسانم

سبزه را به کوه

کوه را به سنگ

سنگ را به جاده

جاده را به باغ

گفتم: درد... درد

گفت: پوست مرا تو بوئیدی  
گفتم: و گیسوانت را شانه می زدم  
گفت: تبسم را می خواستی  
گفتم: و صدایت را نوازش می کردم.  
گفت: سرود بودم  
گفتم: می خواندمت.  
گفت: پس چشمه را بین  
که می جوشانم  
از عشق  
و پرنده ها را بشمار  
که در گیسوانم  
خانه می کنند.  
گفتم: انسان را بشمار  
... انسان را بشمارا  
گفتی: کیست، این ولگردی  
که خشم مرا برمی انگیزد؟

— آی ...

نگاه کن

عابری که گیسوان تو کارسازش نیست.

مستانه می رود

و شبانه می خواند

(شبانه‌ئی که

چون تنفس

بر هر لبی

(جاری ست)

## شب شعر انستیتو گوته

در سال ۱۳۵۲ نیز چندین شب شعر در انستیتو گوته برگزار می‌شود. ولی پیشتر گفتیم که بعد از حادثه سیاهکل و گسترش خفقان و تشدید توقع رهبری داشتن از شاعران و دستگیری بسیاری از شاعران بی‌پروا (که بحران شعر را تشدید کرد) شب‌های شعر، عملاً ارزش و اعتبارش را در میان بخش عظیمی از شعر دوستان از دست داده بود و لذا از استقبالی برخوردار نمی‌شد. و نمونه آن، همین شب‌های شعر انستیتو گوته و چگونگی بازتاب آن در مطبوعات بود.

یک هفته پس از برگزاری شب‌های شعر اخیر، در هفته‌نامه فردوسی مطلبی پیرامون شب‌های شعر انستیتو گوته نوشته شد که عنوان پرسشی آن، «شب‌های شعر، بزم آلمانی؟» بود. در این یادداشت می‌خوانیم که:

«شب‌های شعر، بزم آلمانی؟...»

در هفته گذشته [۱۵ تا ۲۰ مهر ۱۳۵۲] شب‌های شعر انستیتو گوته برگزار شد که عده زیادی در این شب‌ها شرکت کردند و شاعران: آزاد، منشی‌زاده، خوئی، آتشی و رحمانی، بسیاری از شعرهای قدیم و جدید خود را خواندند. از خصوصیات این شب‌های شعر، حضور عده‌ئی بود که خیال می‌کردند برای شرکت در «شوی تلویزیونی» دعوت شده‌اند و بیشتر سعی داشتند تا آنها هم نقشی در این برنامه داشته باشند و از مجریان برنامه هم تشکر نمایند.

نکته دیگر اینکه شعرا باید قبلاً شعرهایی را که می‌خوانند انتخاب نمایند و شب شعر را به «ترانه‌های درخواستی» حصار واگذار نکنند. آخر باید فرقی باشد میان یک شاعر و یک خواننده!

معدودی نیز به خاطرهای خاصی در این شب‌ها شرکت می‌نمایند و اغلب نقش «معترضین حرفه‌ئی» را بازی می‌کنند با توقعاتی که متاسفانه امکانات شاعر را در نظر نمی‌گیرند.

توجه عده‌ئی نیز به اشعار اجتماعی از حد معقول آن گذشته و آنها را به ماهیت شعری اعتنا کرده است و لاجرم چون نظریات شان انجام نمی‌گیرد، ناراضی می‌شوند تا حدی که می‌خواهند با شاعر دست به یقه شوند. بعضی از شرکت‌کنندگان در این شب‌ها گاه با ترک جلسه آن را از رونق و حال و هوا می‌انداختند، در حالی که می‌توانستند چند دقیقه هم تحمل کنند. فکر کنند که یک سانس سینماست مثلاً. چند تن از شعرای شرکت‌کننده نزدیک بود با حضار درگیری پیدا کنند و جوابی به متلک‌هائی که پراکنده می‌شد! که بهتر بود صبور باشند و یا اصلاً توجهی نکنند که کار به قهر بینجامد.

در هر حال، شب‌های شعر انستیتو گوته، موفق بود و خاطره‌انگیز، و بد نیست در پایان، شعر مانندی را که یکی از دوستانِ اهل قلم که اصلاً شاعر هم نیست، گفته، به عنوان حواشی این شب‌ها چاپ کنیم؛ با این توضیح که اغلب پس از پایان شب شعر، عده‌ئی از دوستان با شاعر مری به «آبجو بشکه» می‌زدند و بحث ادبی ادامه پیدا می‌کرد.

[و این است آن شعر]

### شب، خار و گل و بته

شب‌های شعر، بزم آلمانی

آبجو بشکه، بحث آزاد

— در حدود مقررات —

شب، شب، شب‌های شعر

شب منشی‌های دیوانی

آزادهای گرفتارِ میم

آتش‌های خاموش

پرچم‌های بی‌نصرت

شب، شب، شب‌های شعر

شبى که اسماعیل با رشوه یک گوسفند  
از هلاک، رهائی یافت.

شب، شب دختران فارغ‌البال  
وزنان کم سن و سال

جوانان قدیم عاشق  
و نوجوانان در حال بلوغ  
شب، شب خار و گل و بته  
شب. شب انستیتو گوته»<sup>۱۰۸</sup>

و هفته بعد، نوشت:

«پس از شب‌های شعر انستیتو گوته از شعرای معاصر که با اقبال فراوان [!] روبه‌رو شد، شب‌های شعرى نیز به مدت هفت شب برای شعرای امروز در نظر گرفته شده است که از ۱۲ آبان شروع خواهد شد و تا ۱۸ آبان ادامه می‌یابد. شب‌های شعر شعرای امروز به این ترتیب خواهد بود که هر روز از ساعت ۸ بعد از ظهر شروع خواهد شد:

۱۲ آبان: منوچهر نیستانی، مینا اسدی؛

۱۳ آبان: سیروس مشفقى، بتول عزیزپور؛

۱۴ آبان: طاهره صفارزاده، حین منزوی؛

۱۵ آبان: منصور برمکی، شهین حنانه؛

۱۶ آبان: عظیم خلیلی، اصغر واقدی؛

۱۷ آبان: شهرام شاه‌رختاش، فرهاد شیبانی؛

۱۸ آبان: اردلان سرفراز، محمدعلی بهمنی. [...]»<sup>۱۰۹</sup>

اما بعضی از این شب‌ها، با بی‌توجهی و حتی تمسخر پاره‌ئی از نشریات همراه شد، بطرری که «مانفردتيله» مدیر آلمانی این برنامه مجبور شد در مجله سید و سیاه همین ماه، به بعضی از پرسش‌های جدی و ابهام‌آمیز بعضی از شعر دوستان پاسخ دهد تا حرمت عده‌ئی از شاعران بدانان باز گردد.

### مرگ هوشنگ ایرانی (نخستین شاعر سوررئالیست ایران)

هوشنگ ایرانی، شاعر بزرگ خروس جنگی، در سال ۱۳۵۲ تقریباً شاعر فراموش شده‌ئی بود.

او پس از سال ۱۳۳۴ که مجموعه به تو می‌اندیشم، به توها می‌اندیشم را چاپ کرد و همچون پیشتر، مورد هجوم و تمسخر همه جانبه شاعران کلاسیک و نوپرداز و مدرن قرار گرفت، بطور کامل از عرصه شعر عقب‌نشینی کرد، و با کیشی که به عرفان داشت، با تمام وجود در عرفان غرق شد. دیگر هیچ شعری منتشر نکرد، تا سال ۱۳۵۲ که دچار سرطان گلو شد. مجلات، شتابزده، پیشاپیش به انتشار خبر مرگ او پرداختند، تا جایی که روزی خود خبر مرگش را در مجله تماشا دید و خبر را تکذیب کرد.

بعد از مرگ ایرانی، پاره‌ئی از مجلات و روزنامه‌ها مطالبی در دفاع از آثار او نوشتند که البته دیگر دردی از شاعر را دوا نمی‌کرد.

یادداشتی درباره او را از هفته‌نامه فردوسی می‌خوانیم.

«هوشنگ ایرانی تنها یک شاعر نبود، که فیلسوفی صاحب‌نظر و صاحب عقیدتی راستین بود که نخواست هیچکس به «جد» او را بگیرد [...] او در همه حال به طنز و شوخی قضایا را برگزار می‌کرد. [...] ایرانی یکی از تواناترین مترجمین ما نیز بود. آثاری که از برترند راسل و سایر نویسندگان انگلیسی زبان ترجمه کرده است نه تنها تبحر او را در برگرداندن عقاید و شیوه نگارش آنان به فارسی نشان می‌دهد بلکه حاکی از آن است که در شناخت آنان تا چه حد قابلیت داشته است.

ایرانی وصیت کرده بود که جسدش را بسوزانند و برایش ختم نگذارند و هیچگونه مراسمی مثلاً به این بهانه.

از بابت سوزاندن جسدش، وصیتش عملی نشد و او را در بهشت‌زها به خاک سپردند.»<sup>۱۱۰</sup>

دکتر هوشنگ ایرانی، نخستین شاعر سوررئالیست، نخستین نوپرداز عارف، و از نخستین شاعران شعر متثور در ایران بود. و اصطلاح «جیغ بنفش» او سالیان دراز ورد زبان خاص و عام بود. سر منشاء شعر سهراب سپهری و شعر احمد رضا احمدی، اشعار او بود که بیشتر بدان پرداختیم.<sup>۱۱۱</sup>

### قتل خسرو گلسرخی

موثرترین اتفاق در حوزه شعر چریکی، در سال ۱۳۵۲، قتل خسرو گلسرخی، شاعر و روزنامه‌نگار بنام بود. او نه شاعری توانمند، نه روزنامه‌نگاری زیرک، و نه منتقد و محقق عالم بود. او انقلابی پیگیر، صمیمی و پرشوری بود که با دفاع معصومانه از مردم محروم در دادگاه شاه (که بطور بسیار استثنائی از تلویزیون سراسری ایران پخش شد) جانش را بر سر آرمانش گذاشت. و مردم دیدند که چگونه فردای آن روز به همراه دوست همزندانش - کرامت دانشیان - او را کشتند.

خسرو گلسرخی در دوم بهمن سال ۱۳۲۲ در رشت زاده شد. مدتی در رشت و چندی در قم (نزد پدر بزرگش) زندگی کرد. در دههٔ چهل به تهران آمد. در روزنامه اطلاعات و سپس کیهان و آیندگان به کار روزنامه‌نگاری پرداخت. در سال ۱۳۴۸ با دوست همفکر و همقلمش عاطفه گرگین ازدواج کرد. از نیمهٔ دوم دههٔ چهل، شعر و مقالاتش روز به روز، صریح‌تر و ساده‌تر و بی‌پروا تر شد تا جایی که آشکارا به دفاع از خط‌مشی چریکی پرداخت.

در فروردین سال ۱۳۵۲ به اتهام قصد ترور شاه، به همراه گروهی دستگیر شد، و در ۲۹ بهمن همین سال اعدام شد.

خسرو گلسرخی به هنگام قتل، سی ساله بود. بعد از مرگ او، از طرف «ادارهٔ نگارش» - که عامل سانسور بر



مطبوعات بود - به کار بردن واژه «گلسرخ» و متعاقب آن، شقایق و سیم خاردار،... در نوشته‌ها قدغن شد؛ اگرچه در کمتر اثانه و پستوی جوان کتابخوانی، تصویرش دیده نمی‌شد. چند شعر از خسرو گلسرخی، و سپس اشعاری در ستایش او را می‌خوانیم.

### شعربی نام

بر سینه‌ات نشست

زخم عمیق کاری دشمن

اما

ای سرو ایستاده

نیفتادی

این رسم توست که ایستاده بمیری.

در تو ترانه‌های خنجر و خون،

در تو پرندگان مهاجر

در تو سرود فتح

اینگونه چشم‌های تو روشن

هرگز نبوده است.

با خون تو

سیدان توپخانه

در خشم خلق

بیدار می‌شود

مردم

زان سوی توپخانه، بدین سوی

سرریز می کنند،

نان و گرسنگی

به تساری

تقسیم می شود،

ای سرو ایستاده!

این مرگ تو مست که می سازد...

دشمن دیوار می کشد

این عابران خوب و متمبر

نام تو را

این عابران زنده نمی دانند

و این دریغ هست، اما

روزی که خلق بداند

هر قطره، قطره خون تو محراب می شود

این خلق

نام بزرگ تو را

در هر سرود میهنی اش

آواز می دهد

نام تو، پرچم ایران

خزر به نام تو زنده است.

قبل از اعدام

خون ما

می شکفتد بر برف

اسفندی،

خون ما

می شکفتد

بر لاله.

خون ما

پیرهن کارگران،

خون ما

پیرهن دهقانان،

خون ما

پیرهن سربازان،

خون ما

پیرهن

خاک

مامست.

نم نم باران

با خون ما

شهر آزادی را

می سازد،

نم نم باران

با خون ما

شهر فرداها را می سازد

...

خون ما

پیرهن کارگران،

خون ما

پیرهن دهقانان،

خون ما

پیرهن

سربازان.

### لاله‌های شهر من

پیراهنی ز رنگ به تن کرد  
یا قلب خون فشان  
این لاله‌های شهری  
از گودهای جنوب شهر  
می آیند.

این لاله‌های شهری  
از نان و از رهائی مردم  
حرف می زنند  
این لاله‌های شهری، آیا  
در تویخانه  
در جاده قدیم شمیران  
در اوین  
پژمرده می شوند؟

نه

این لاله‌های شهری  
می گویند:  
باید مواظب هم باشیم  
نام مرا مپرس  
بگذار از تو من  
زیاد ندانم

پیراهنی ز رنگ به تن کرده

با قلب خون فشان  
این لاله‌های شهری  
از گودهای جنوب شهر می‌آیند.

### فردا

شب که می‌آید و می‌کوبد پشت در را  
به خودم می‌گویم:

من همین فردا  
کاری خواهم کرد  
کاری کارستان  
و به انبار کتان فقر کبریتی خواهم زد  
تا همه،

نارقیقان من و تو گویند:

— «فلانی، سایه‌اش سنگینه

پولش از پارو بالا میره»

و در آن لحظه من، مرد پیروزی خواهم بود

و همه مردم، با فداکاری یک بوتیمار

کار و نان خود را در دریا می‌ریزند

تا که جشن شفق سرخ مرا،

با زلال خون صادق‌شان

بر فراز شهر آذین بندند

و به دورِ نامم مشعل‌ها بفرورزند

و بگویند:

«خسرو» از خود ماست

پیروزی او در بست بهروزی ماست

و در این هنگام است

و در این هنگام است  
که به مادر خواهم گفت:

– غیر از آن یخچال و مبل و ماشین  
چه نشستی، دل غافل، مادر!  
خوشبختی، خوشحالی این ست  
که من و تو،

میان قلب با مهر مردم باشیم  
و به دنیا نوری دیگر بخشیم  
شب که می آید و می کوبد پشت در را  
به خودم می گویم:  
من همین فردا  
به رفیقانم که همه از عریانی می گیرند  
خواهم گفت:

– گریه کار ابرست  
من و تو با انگشتی چون شمشیر  
من و تو با حوفی چون باروت  
می توانیم به عریانی پایان بخشیم  
و بگرئیم، به دنیا، به فریاد بلند  
عاقبت دیدید ما صاحب خورشید شدیم  
و در این هنگام است  
در این هنگام است

که همان بوسه تو خواهم بود  
کز سر مهر به خورشید دهی  
و منم شاد از این پیروزی  
به «حمیده»، روسری خواهم داد  
تا که از یاد جدایی نهراسد

و نگوید چه هوای سردی است  
حیف شد مویم را کوتاه کردم  
شب که می آید و می کوبد پشت در را  
به خودم می گویم:

ما همین فردا  
کاری خواهیم کرد  
کاری کارستان

آخرین شعر خسرو گل سرخی، که در دیماه ۱۳۵۲ در سلول شماره یک  
زندان اوین سروده است را می خوانیم:

برف کوهستان  
گرما داشت  
خون ما  
در رگ هامان می جوشید  
زندگی معنی داشت  
دامونم  
جنگلی کوچک من  
دست ما  
با دست مردم  
گل می داد. ۱۱۲

قتل گل سرخی موج عظیمی در شعر سیاسی ایجاد کرد و اشعار  
فراوانی در ستایش و سوگش سروده شد که نمونه هائی از آن را  
می خوانیم:

## شکاف

احمد شاملو

زاده شدن

بر نیزه تاریک

همچون میلادِ گشاده زخمی.

میفریگانه فرصت را

سراسر

در سلسله پیمودن.

بر شعله خویش

سوختن

تا جرقه واپسین،

بر شعله حرمتی

که در خاکِ راهش

یافته‌اند

بردگان

این چنین‌اند.

این چنین سرخ و لوند

بر خار بوتۀ خون

شکفتن

وینچنین گردن فراز

بر تازیانه زار تحقیر

گذشتن

و راه را تا غایتِ نفرت

بریدن. —



آه، از که سخن می‌گویم؟  
ما بی‌چرا زندگانیم  
آنان به چرا مرگِ خود آگاهان‌اند.

مرگ شاعر

رضا براهنی

شعر «مرگ شاعر»، امکان چاپ در ایران را نداشت. این شعر به همراه دیگر «شعرهای زندان» براهنی، در مجموعه *ظَلَّ اللهُ*، در سال ۱۳۵۴، در آمریکا منتشر شد که بدان خواهیم پرداخت.

شما خسرو گل‌سرخ‌ی را کشته‌اید  
گرچه مطبوعات فقط افتخارات شما را به رخ می‌کشد  
گرچه آقای ژرژ پمپیدو هم شاعر است  
و گرچه شهبانوی استخوانی ایران هم به عضویت افتخاری  
آکادمی خرگوشان پیر فرانسه انتخاب شده  
ولی ما می‌دانیم که شما شاعری بنام خسرو گل‌سرخ‌ی را کشته‌اید

آخر ما هم بین آجان‌ها، گروه‌بان‌ها و مأموران سازمان امنیت  
جاسوسانی داریم

— شما خسرو گل‌سرخ‌ی را کشته‌اید —

این به افتخارات شما در مطبوعات مربوط نیست

به نفت، به پول

به موکب همایونی که بر دوش جلادان سازمان امنیت حرکت  
می‌کند

به طرح ابریشم کلاهی جدیدی که کارگران گرمسۀ بلوچ برای  
پوشاندن استخوان‌های موزون شهبانو بافته‌اند

هیچ چیز به هیچ چیز مربوط نیست  
 و تازه، خبر تیرباران همه جا هست  
 بی آنکه واقعاً خبر تیرباران در جایی درج شده باشد  
 و همین علامت آن است که شما خسرو گلرخى را کشته‌اید

(شاید یکی از افراد یکی از گروهان‌های ارتش که سه ماه ریش  
 گذاشت تا ده دقیقه در برابر شاه در فرودگاه مهرآباد نقش عالم  
 روحانیت ایران را بازی کند، به ما خبر داده. یا یک رئیس کلاتری  
 که در به در به دنبال چریک است به زنش گفته، زن او به زن من  
 گفته، زن من هم رفته در میدان مجسمه، جیغ زده به همه گفته.  
 شاید. شاید. شاید آقای دکتر عضدی شخصاً به خود من گفته!)

شما خسرو گلرخى را کشته‌اید  
 چون چهار روز بعد بنیاد مولوی را باز کرده‌اید  
 و چهار ماه قبل کنگره شعر را به راه انداخته‌اید  
 و شاه ایران هم در شمار نویسندگان برجسته ایران در آمده (این را  
 دکتر پرویز خانلری، لله مادرزاد نطقه ولدالزناى شاه و شهبانو  
 نوشته، نه من.)

شما خسرو گلرخى را کشته‌اید  
 حتی پیش از آنکه بکشید، کشته‌اید  
 شما دو هزار و پانصد سال پیش ازین  
 خسرو گلرخى را کشته‌اید<sup>۱۱۳</sup>

شاعر

جهان ما

به دو چیز زنده است

اولی شاعر  
و دومی شاعر  
و شما  
هر دو را کشته‌اید  
اول: خسرو گلسرخی را  
دوم: خسرو گلسرخی را<sup>۱۱۴</sup>

### دیداری یکسویه

#### سیاوش کسرائی

به خسرو گلسرخی، شاعر و نویسنده که آخرین دیدارم با او به هنگام مشاهده تلویزیون بود، و به همراه دوست میهن‌پرست و شجاعش کرامت دانشیان.

وقتی که آمدی:  
بی آشتی پلنگ  
وقتی که چشم‌های تو می‌گردید  
با آشنا به مهربانی و بیگانه را به خشم  
وقتی که استوار نشستی و پرغرور  
همچون عقاب قله نظر دوخته به دور  
انگشت تو به خواب سیلت  
وقتی که دست می‌کشیدی در رؤیا  
بر گیسوی دامون، پسرت، تنها.

وقتی که زیر بارش طعن منافقان  
می‌خریدی  
یا در فضای یخزده تالار  
عطر خوش و فارا، پرمسان

در پیکر یکایک یاران  
می بوئیدی.

آنگاه

وقتی نگاه تو

برق نگاه کرامت را آغوش می گشود

آنگاه

وقتی که دادگاه

مفهوم کین کرامت بود،

وقتی که تو در آمدی از جامه

شیر بدون بیشه

شمشیر بی غلاف

در حلقهٔ مسلسل و سرنیزه

وقتی که ایستاده صلادادی.

وقتی در آمد سخت شعر سرخ بود

صدها هزار خنجهٔ ناسیراب

آب از کلام تو می خوردند

رنگ از لبان تو می بردند

وقتی که گفته‌های تو کوتاه بود

اما بلند بود زنگ خطر هایت

وقتی نفس نفس

تنها سرود ما

در آن سکوت بود هماوایت.

لبخند باشکوه تو چون پیشواز کرد  
در واژه نظامی اعدام  
مهمان جلف مرگ.

وقتی که قامت  
قد می کشید در دل آویز اشک من.

وقتی بهار بود گلی سرخ در قفس  
میعادگاه عشق  
وقتی که هر سپیده و هر صبح  
میدان تیر بود...<sup>۱۱۵</sup>

اسفند ۱۳۵۲

## ۱۳۵۳ هـ. ش.

سال ۱۳۵۳، از یکسو، سال تسلط کامل رژیم پهلوی بر اوضاع سیاسی ایران و دستگیری عمده مخالفان و خاموش کردن رادیوهای شان در عراق بود؛ و از دیگر سو، سال آغاز تنش جدی بین ایران و آمریکا؛ سالی که شاه رسماً اعلام کرد که: «من از حقه بازی های مقامات پتاگون و نمایندگان نظامی و غیرنظامی آنها خسته شده ام.»<sup>۱۱۶</sup>

و آمریکا نیز به دنبال تورم اقتصاد جهانی و بحران روابط اقتصادی میان ایران و آمریکا، حقایق نقض حقوق بشر در ایران را بهانه کرده و شاه ایران را در وسایل جمعی دنیا محکوم می کند،<sup>۱۱۷</sup> و شاه در مصاحبه‌ای با روزنامه نگاران خارجی در پاسخ به انتقادکنندگان می گوید:  
«ایران برنامه های خود را تغییر نمی دهد. ما کشور مستقلی هستیم و

قصدها داریم از تماسیت و استقلال خود دفاع کنیم. تشخیص اینکه به چه چیزی نیاز داریم، مربوط به خودمان است.»

و می‌افزاید:

«آیا ایالات متحده آمریکا و کشورهای غیرکمونیس‌ت جهان می‌توانند از دست دادن ایران را تحمل کنند؟ آیا راه دیگری در پیش دارید؟ اگر ایران در معرض خطر فروپاشی قرار گیرد چه می‌کنید؟ [...] اگر سیاست پستیانی از دوستان‌تان را ادامه ندهید، چه کسانی حاضرند پول و خون‌شان را نثار کنند؟ شق دیگر، فاجعه اتمی یا ویتنام‌های دیگر است.»<sup>۱۱۸</sup>

متعاقب احساس چنین خطری است که حزب فراگیری به نام «حزب رستاخیز» در ایران تأسیس می‌شود و همگان موظف می‌شوند که به عضویت آن درآیند، و همه مجلات و کتب و جنگ‌های مخالف، تعطیل و توقیف می‌شوند.

در سال ۱۳۵۳، شعر، برنده‌ئی از جایزه فروغ نداشت.

## نشریات

در جریان توقیف و تعطیل عمومی نشریات در سال ۱۳۵۳، هفته‌نامه فردوسی - جنگالی‌ترین هفته‌نامه ادبی دهه چهل به بعد - نیز توقیف و تعطیل می‌شود، و فقط چند مجله ادبی همچون نگین و رودکی و تماشا که به لحاظ سیاسی بشدت بیرنگ‌اند اجازه ادامه کار می‌یابند. در این سال مجموعاً سه چهار جنگ قابل اعتنا نشر می‌یابد که مهمترین آنها عبارت بودند از: کتاب الفبا، کتاب امروز، و باران.

هیچکدام از این جنگ‌ها، مطلب چشمگیری در ارتباط با شعرنو ندارد.

تعداد کتب شعرنو پخش شده در این سال، کمتر از پانزده عنوان بود.

## مجموعه‌های شعر نو در سال ۱۳۵۳

حمیدی، جعفر / ابر باران بار. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۳، ۷۴ ص.  
رثوف، هوشنگ / سفره خورشید. - خرم‌آباد: بی‌نا، ۱۳۵۳، ۴۹ ص.  
زند، ایرج / زمزمه‌ئی در پائیز با شعر. - تهران: گام، ۱۳۵۳، ۱۰۱ ص.  
ساهر، حبیب / کتاب شعر ساهر. - تهران: نی، ۱۳۵۳، ۷۹ ص.  
شاکری یکتا، محمدعلی / عطش از دریچه آفتاب. - تهران: چاپخش، مهر  
۱۳۵۳، ۸۷ ص.

مطهری، سیاوش / در این شراب‌سالی. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۳، ۸۴ ص.  
میلانی، پروانه / هیچکس نمی‌داند. - تهران: بی‌نا، اسفند ۱۳۵۳، ۹۴ ص.  
وجدانی، محمد / طلوعی در غروب. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۳، ۱۲۶ ص.  
وجدی، شاداب / به یاد تشنگی کوهپایه‌های جنوب. - تهران: فرهنگ،  
۱۳۵۳، ۱۱۲ ص.  
یوردشاهیان، اسماعیل (عنا) / مرثیه‌های کولی. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۳،  
۷۸ ص.

کیانوش، محمود / بررسی شعر و نثر معاصر. - تهران: رز، ۱۳۵۳،  
۲۰۰ ص.

از مجموعه‌های قابل‌اعتناء سال ۱۳۵۳، دو مجموعه با نام‌های در این  
شراب‌سالی و عطش از دریچه آفتاب بود که نمونه‌هایی از هر مجموعه را  
می‌خوانیم.

### عطش از دریچه آفتاب / محمدعلی شاکری یکتا

شاکری یکتا، محمدعلی / عطش از دریچه آفتاب. - تهران: چاپخش، مهر  
۱۳۵۳، ۱۸۷ ص.

### باور

پرنده در باد نقبی زد.

باری

اگر تمامی شب را

بال بر راه آشوبگر سائیده باشد

سپیده ره آوردی خواهد شد

که در لقافه شب،

اورا

خورشیدی ارمغان دهد.

پرنده در باد نقبی زد

تا سوز سنگ و

گلوله و

دست را

به خطر بنشیند.

□

پرنده باور من شد.

حقیقت من شد.

رهایی

انگار

از همه سو می آمد

و دسته مشعلدار

در کوچه می دوید

مثل پرنده‌ای

که باور من بود.



## قصیده کوتاه سفر

۱

من از اطراقگاه عشق‌های مرده می‌آیم.  
مرا با خویش در بهت سکوت سرد برف آلود  
حرفی هست.

میحاوار،

صلیب کوه را بر دوش چشم خویشتن  
هموار می‌سازم،  
که تا دریاچه را با آب شور تشنگی زایش  
سلامی گرم بفرستم.

سکوتش ضجه تلخی است.

زالال آبی‌اش در خوف ناهنجار فصل سرد  
خوش‌رنگ است

چواغش کور سوی صادقی دارد

که تا عابر

خطوط سرخ صبحی پاک را

در یاد بسپارد.

۲

من از اطراقگاه عشق‌های مرده در صبح کویر سرد می‌آیم.  
و از انسان و خنجر حرف‌ها دارم.

به «راه و رسم منزل‌ها»

من انسان را که تنها راه می‌پوید

و خنجر را که در هر راه می‌روید

به چشم خویش می‌بینم.

به چشم خویش می‌بینم که هر دستی

چراغی را به خود بفشرده و  
همگام هر چشمی پریشان است.

و هر پایی

شکسته،

خسته،

خون‌آلود

از هر خار و خارا سنگ ترسان است.

صدای خنده فریادی است،

صدای گریه هم فریاد و

هر فریاد

در هر حلق،

چراغ مرده آویز بر دیوار.

زمستان ۱۳۵۰

در این شرابسال / سیاوش مطهری

مطهری، سیاوش / در این شرابسال. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۳، ۸۴ ص.

آهو

حق با تو نیست، برادر

تقصیر با توست

وقتی چراغ دست تو بود

آن شب چراغ، گم شد

گاه است اشتباه را نمی‌بخشایند

گاه است اشتباه، با خیانت هم پهلوست.

وقتی تفنگ دست تو بود

آهو گذشت از گذر تیر  
حق با تو نیست دیگر  
حق با آهوست.

دیگر تفنگ نیست با تو  
زنجیر با توست.

### گرم

برای: خسرو گلرخنی

[توضیح اینکه این شعر در چاپ دوم مجموعه در این شراپسالی در سال

۱۳۵۷، به کتاب افزوده شده است.]

وقتی صدای پای قراول‌ها  
چشم تو را ز خواب تهی می‌کرد  
و خشم را، چنان سگ هاری، به سوی تو  
رم می‌داد  
بر بستر - پتوی نظامی -  
در خویش می‌نشستی و می‌گفتی:  
- «همسایه‌ام چرا  
همسایه‌ام، رفیقم، همسنگرم چرا!  
همباورم چرا؟»  
وانگه عرق نشسته ز افسوس  
در خویش می‌شکستی و می‌خفتی.

وقتی صدای ساعت دیواری  
خواب از نگاه گرم تو می‌دزدید

وان چشم‌های میشی خشم‌آلود  
 می‌کوفت سر به سینه بیداری  
 بیزاری  
 بر بسترت، پتوی پر از ساس،  
 در خویش می‌نشستی و می‌گفتی:  
 - «اما مگر به راستی و مردی  
 پیمان‌مان دریغ و دروغی داشت؟  
 سوگندمان مگر نه مکرر بود  
 وز مرگ و خون و عشق، سخن می‌گفت؟  
 از خصم، غیر کینه نمی‌خواهم  
 وین کوله کوله پستی و نامردی،  
 اما چرا  
 همسایه‌ام، برادر همراهم؟»

اما دوباره خواب تو را می‌برد  
 از کوچه‌های سرد دل‌آزاری  
 از دخمه‌های وحشت و بیزاری  
 تا دامن طلوع پر از یاقوت  
 تا سرزمین انسان  
 تا لطف گاهواره و تابوت  
 اما دوباره خواب، تو را می‌خواند  
 با لای لای ساعت دیواری...

افسوس...

در خواب نیز، کابوس،  
 همسایگانت می‌گفتند:

— «آری گناه با او بود  
ما بره‌های بی‌گنهی بودیم  
او بود گرگ گله‌ ما، او بود.»

۵۲/۱۱۳

## ۱۳۵۴ هـ. ش.

سال ۱۳۵۴ همچنان سال سیر نزولی کمیت و کیفیت شعرنو و تشدید بحران سیاسی - اجتماعی کشور است.

در این سال ظاهراً فقط یک جُنک به نام سپدار و پانزده مجموعه شعرنو منتشر شد که به رغم ارزش نسبی بعضی از مجموعه‌ها، هیچکدام حادثه‌ئی به شمار نمی‌رفت.

چاپ نخست کتاب ظل‌الله از دکتر رضا براهنی هم در همین سال منتشر شد.

ناشر ظل‌الله، ابجد، و محل انتشار آمریکا بود.

جایزه شعر فروغ در سال ۱۳۵۴، به سهراب سپهری (به عنوان مطلق هنر) و به اسماعیل شاهرودی تعلق گرفت.

## نشریات

در سال ۱۳۵۴ ظاهراً فقط یک نشریه به نام سپدار اجازه نشر یافت. مطالبی که در ارتباط با شعرنو در سپدار به چشم می‌خورد، نقدی بر جدال با مدعی (مصاحبه علی‌اصغر ضرابی با دکتر اسماعیل خوئی) به نام «جدال با مدعی علیه» از محسن عدنانی و شعری از سیاوش کسرائی بود.

## مجموعه‌های شعر نو در سال ۱۳۵۴

- آدیش، هور / تا دم‌جاده‌های صبح. - تهران: دنیای دانش، ۱۳۵۴، ۶۸ ص.
- آقاسی، داراب / چراغ ناسوخته. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۴، ۷۵ ص.
- اصلانی، محمدرضا / بر تفاضل دو مغرب. - تهران: زوار، ۱۳۵۴، ۱۱۰ ص.
- براهنی، رضا / ظل‌الله. - آمریکا: ابجد، ۱۳۵۴، ۱۷۲ ص. [ج ۲، تهران: ۱۳۵۸، امیرکبیر]
- بنیاد، شاپور / چند شعر در وادی کتاب عشق و چشم (دفتر دوم). - تهران: کتاب نمونه، ۱۳۵۴، ۶۲ ص.
- بچراک‌منش، محمدرضا / شکوفه‌های سرخ سب. - تهران: پیوند، ۱۳۵۴، ۵۸ ص.
- دستغیب، مینا / با چشمانی از خاکستر. - شیراز: بی‌نا، ۱۳۵۴، ۹۹ ص.
- دها، محسن / افق روشن. - تهران: سپهر، ۱۳۵۴، ۸۷ ص.
- عسگری، میرزا آقا / فردا اولین روز دنیا است. - تهران: گام، ۱۳۵۴، ۸۵ ص.
- قاسمیان، مینا / رهائی. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۴، ۶۸ ص.
- طباطبائی، همایون‌تاج / لحظه‌های مکرر ویرانی. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۴، ۹۱ ص.
- عبدالملکیان، محمدرضا / مه در مه. - تهران: گام، ۱۳۵۴، ۷۰ ص.
- موحد محمدی، ضیاء / بر آب‌های مرده مروارید. - تهران: پخش از آگاه، ۱۳۵۴، ۸۲ ص.
- نجات، هوتن / در کنار هم. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۴، ۶۷ ص.
- واحدی، غلامرضا / سایه روشن. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۴، ۱۸۸ ص.
- وطن، اکبر (گردآورنده) / اسلام و آبی تازه‌اش باید. - تهران: امیر، ۱۳۵۴، ۶۶ ص.

## ظل‌الله / رضا براهنی

براهنی، رضا / ظل‌الله. - آمریکا: ابجد، ۱۳۵۴، ۱۷۲ ص. [چ ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸]

نمی‌دانم آیا ظل‌الله را هم می‌شود جزء مجموعه شعرهای دهه پنجاه محسوب داشت یا نه، چون اساس کار ما، مجموعه‌هائی است که در ایران چاپ می‌شده است، ولی به نظر می‌رسد که چند مجموعه از این امر می‌تواند مستثنی شود: مجموعه‌هائی که شاعران آن در ایران می‌زیسته‌اند و شعرشان محصول مستقیم اوضاع اجتماعی - سیاسی در ایران بوده است؛ که از این جمله بود مجموعه ظل‌الله.

از سال‌ها پیش، از دوران مشروطیت - به سبب خفقان در ایران و علل دیگر - تعدادی از کتاب‌ها و نشریات فارسی زبان در خارج از کشور به چاپ می‌رسید. پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، با خروج عده زیادی از روشنفکران از ایران، چاپ کتاب و نشریه در خارج، رشد شتابان گرفت، و در دهه پنجاه، با آغاز جنبش چریکی و فعال‌تر شدن کنفدراسیون جهانی دانشجویان و تشدید سانسور در ایران، بخشی از کتاب‌های نوشته شده در داخل نیز برای چاپ به خارج فرستاده شد که از جمله آن کتاب‌ها، مجموعه‌ئی از رضا براهنی به نام ظل‌الله بود.

براهنی - که به هنگام چاپ ظل‌الله در آمریکا به حال تبعید به سر می‌برد - درباره نطفه‌بندی و شکل‌گیری این کتاب می‌نویسد:

«[...] نطفه کتاب حاضر در ابتدا در زندان بسته شد؛ چرا که زندان شامه آدمی را نسبت به شقاوت تیزتر می‌کند؛ و هر چیز ساده‌ای، با خشونت تصویری خود، به وسط گود پرتاب می‌شود و هر تصویری با برهنگی برای خود کل زندگی را به مبارزه می‌طلبد. و حقیقت اینکه در این شعرها من اصلاً سعی نکردم از تخیل خود مایه بگذارم؛ چرا که دوزخی که زندانی در آن زندگی می‌کند، خود آفریده تخیلی است شوم و جهنمی، که

همان تخیل جلادان شاه باشد. دیگر احتیاجی نیست که تو خیال کنی. دوزخ مهیا شده آنچنان خیالی آفریده شده که تو اگر از واقعیتش گزارش بدهی، بزرگترین خیال‌ها را کرده‌ای.

ازین مجموعه، «کبوتران» و «چراغ آخر» محصول کار زندان است، به استثناء چند سطری از «چراغ آخر» که پیش از زندان گفته شده، حتی چاپ هم شده بود. نطفهٔ یکی دو شعر، مثلاً «بازجویی از یک دهاتی ایرانی»، پیش از زندان بسته شده بود و با تغییراتی در این مجموعه چاپ شد. بقیهٔ شعرها، همه یکجا محصول بعد از زندان است، بجز «شعری که ادامه دارد» که وضع و حال دیگری دارد و توضیحش در آغاز خود شعر داده شده. ولی غرضم از «بعد از زندان» هم آن نیست که من به محض بیرون آمدن از زندان شروع به شعر گفتن کردم. دو شعر از دفتر حاضر، یعنی «مرد» و «بازی تا کی؟» در ایران گفته شد، و باقی در طول سه ماه و نیمی که پس از ورود به آمریکا، مهمان دانشگاه آیوا بودم و در آرامش آن شهر، قدری از آسایش خاطریم را باز یافتم. [...]

و اما دربارهٔ شعرهای این مجموعه باید بگویم که این شعرها با همهٔ شعرهای معاصران من در ایران این فرق اساسی را دارد که آنان، به دلیل سانسور شدید در داخل کشور، همه چیز را شدیداً در استعاره و تمثیل و سمبول می‌یچانند و چاپ می‌کنند و در نتیجه باری مضاعف بر واقعیت تحمیل می‌کنند؛ ولی من استعاره و تمثیل و سمبول را در خدمت واقعیت به کار می‌گیرم. به همین دلیل آنان بر شکل تأکید می‌کنند و از طریق شکل خرد شده و دچار خفقان شدهٔ خود، خفقان را نشان می‌دهند و در واقع شکل شعرشان مظهر خفقان است؛ اما من شکل شعر را در آزاد شده‌ترین صورتش به کار می‌گیرم تا واقعیت خفقان را در منتهای سماجت و وقاحتش ارائه داده باشم. و این نوع کار، هم در میان ما ایرانیان، و هم در میان دیگران، تاریخی خاص خود دارد.

شعری هست که از «سمبولیسم» قرن نوزدهم غرب سرچشمه



می‌گیرد و بطور کلی تمام دنیا را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از مالارمه و ورلن و رمبو و کلودل و والری و سن ژون پرسی در فرانسه بگیر و بیا تا الیوت و پائند در زبان انگلیسی؛ و در خاورمیانه از احمد هاشم ترک و نازک الملائکه عرب بگیر و بیا تا نیما و احمد شاملو و نادرپور و حتی مهدی اخوان ثالث خودمان. این سنت جدید از شعر اروپا برخاست و ملل دیگر دنیا را هم در زیر چتر تأثیر خود گرد آورد؛ و هنوز هم این شعر اثر دارد و آخرین نمونه‌اش، شعر به اصطلاح «موج نو» است که چند سال پیش در ایران سر و صدایی کرد و فروکش کرد. این سنت، یک سنت مفیدپوست اروپایی - آمریکایی است که موا نیز در گذشته تحت تأثیر خود گرفته بود و بعضی از تغزلات من در این سنت و روحیه است؛ البته به زبان خاص خود من. این سنت، بهار و عارف و نسیم شمال و عشقی و دهخدا و ایرج و تصنیف‌سازان و مرثیه‌سرایان اجتماعی حول و حوش مشروطیت، و سنت اجتماعی ملانصرالدین و هوپ هوپ نامه صابر را، که بر دهخدا و عشقی و عارف و نسیم شمال سخت اثر گذاشت و بر بهار و ایرج هم بی تأثیر نبود، و حتی بعدها حیدریابای شهریار را هم در هاله تأثیر خود گرفت، از مد نظر دور داشته است و از ساختمان اورگانیک شعر، از آن چیزی که من در نوشته‌های ده سال پیشم از آن به عنوان هماهنگی بین شکل ظاهری، شکل درونی یا ذهنی، و محتوا یاد کرده‌ام، حداکثر استفاده را برده است و بطور کلی می‌توانم گفت که در شعر خود من این سنت در کتاب گل برگستره ماه، به نوعی کمال، البته از نظر خود من، دست یافته است. ولی این فقط یکی از جنبه‌های کار من بود و یکی از سنت‌های شعری من.

برای من نوع دیگری از شعر هم وجود داشته است که از «تبر» (سال ۳۷)، «تنها پشت درها» (سال ۳۹ تا ۴۰) و آهوان باغ شروع می‌شود به منظومه جنگل و شهر (در سال ۴۲)، «برانگیختگی»، «یادهای بامدادان» و «منظومه یک زندگی منشور» در کتاب شبنم از نیمروز (سال ۴۴)، منظومه

«مصیبتی زیر آفتاب» (سال ۴۴) و اکثر شعرهای اجتماعی کتاب مصیبتی زیر آفتاب (امیرکبیر، ۴۹) می‌رسد و بعد از آنجا با استفاده از سنت دیگری که بدان هم اکنون اشاره خواهم کرد می‌رسد؛ به ظل‌الله که همان شعرهای زندان باشد.

در غرب، سنتی دیگر به وجود آمد، بویژه بعد از جنگ دوم جهانی، مرکب از آواز، گفت‌وگو، آوازهای دسته‌جمعی، حرکات معترض اجتماعی، خطاب و تحریک و تشجیع، دشنام و طعن و لعن، آمیزه‌ای از وزن و بی‌وزنی، و استفاده از تمام کلمات زبان؛ نه تنها آن کلماتی که شاعرانه شناخته شده‌اند و یا ممکن است شاعری تر و تمیزشان کند و اذن دخول در حریم شعر برایشان صادر کند.

این شعر، نخست از آوازهای فردی و جمعی سیاهان مستمدیده غلغله زد و جوشید و گوهی از سپیدان را هم به خود جلب کرد و بعد موسیقی را هم وارد حریم خود کرد؛ و بعد حتی آوازاها و سرودهای سرخپوستان آمریکا را هم وارد بطن خود کرد؛ طوری که برای مثال الن گینزبرگ و جروم راثنبرگ، دیگر شعرخوانی ساده مطرح نبود، بلکه آواز و رجز هم مطرح بود و برای امثال فرلینگی آلت موسیقی هم مطرح بود و بعدها در محافل مختلف آمیزه‌ای از آلات مختلف و شعر و رقص و فریاد هم مطرح بود؛ و بویژه گروهی از سیاهان مجبور بودند شعر را بدل به نوعی فریاد علیه ییاد اجتماعی بکنند، و این سنت را در برابر سنت سپید، سنت سپید خالص قرار دهند؛ و گروهی از سپیدان مخالف با خررنگ کنی‌های سرمایه‌داری و دولت در آمریکا هم یکجا به کمک این نهضت بزرگ فرهنگی آمده بودند؛ و چون جامعه آمریکایی بعد از جنگ دوم و بعد از جنگ کره، و افسرده و نومید از جنگ و تنام داشت پوست می‌انداخت و کش می‌آمد و در اعتصابات نشسته به پا می‌خاست تا صدای معترضش را به گوش جهانیان برساند، و زن آمریکایی نیز بتدریج سربلند می‌کرد تا گردن از قید بندگی مرد بیرون کشد و سر بر کشد، آنچه از آمیزش جمیع

سنت‌های متحرک و جامع و پر قدرت به وجود آمد، شعر را از صورت ساده کلامی‌اش درآورد و در میان هنرهای دیگر یله‌اش کرد. بر این مجموعه رنگین بیفزاید نفوذ شعر و آواز سرخپوستی را، شعر مرکب از وزن و بی‌وزنی را، و شعر توأم با موسیقی را، و شعری را که کاریکاتور و مضحکه شعر واقعی است، ولی خود سراپا شعر هم هست - چرا که جد و هزل و مصیبت و طنز را درهم می‌آمیزد و معجونی از تمام هنرها را در وجود، و با حضور شعر اعلام می‌کند. این شعر از ادبیات توده‌ها، از رجزخوانی و خطاب و مقابله و محاکات و نمایشنامه، شعر و نثر رسمی، و تراژدی و کمدی منتهای استفاده را می‌کند و چیزی تحویل می‌دهد که تمام روح و تن آدمی را موقع ارائه دادن به حرکت درمی‌آورد. فرض کنید که آدم در یک شعر، حرکات و کلمات نوحه سینه‌زنی، نثر چرند و پرند دهخدا، طنین پرصلابت قصیده، نثر رسمی گلستانی، و اصطلاحات و تعبیرات هوپ هوپ نامه صابو و عارفنامه ایرج را درهم بیامیزد و بر آن نوعی موسیقی و آهنگ چند آلت خشن موسیقی، مثلاً ریتم ریز و سریع ضرب ایرانی را بیفزاید، و البته نه یک نفره، بلکه چند نفره اجراش کند. منظورم این است که سنت این شعر بعد از جنگ، به سنت شعر مشروطیت، و نثر و تصنیف و ترانه و تعزیه‌خوانی‌های دوران مشروطیت نزدیک‌تر است تا حتی به روحیه ضرب. و من این را یک بار آزمایش کردم در شعرخوانی سمینار نویسندگان بین‌المللی در آیواسیتی: شعری را که درباره مرگ پابلونرودا گفته بودم به کمک یک شاعر سیاهپوست، زولو، از افریقای جنوبی، که طبل بزرگ را می‌زد، یک شاعر مالایایی، که طبل کوچک را می‌زد و در عین حال بدیهه‌سرایبی می‌کرد - متها از روی نقشه - و شاعر سیاهپوستی از اهالی باریادوس که روی میزی رنگ گرفته بود و شاعرهای فلسطینی که با دیگران در دسته کر شرکت داشت، اجرا کردم. یعنی فارسی کر را می‌خواندم و ترجیع‌بند کر را این چهار نفر اجرا می‌کردند و بعد سکوت می‌کردند تا من تکه‌ای از شعر را اجرا کنم. و بعد

طبل می آمد و نام نرودا از اعماق برمی خاست و تمام کلمات را تسخیر می کرد و بعد طبل بود و سکوت، و من بقیه شعر را می خواندم و بعد دسته کر بود و شعر و حرکت؛ و حقیقت اینکه به این چهار تن ریتم های نوحه خوانی و سینه زنی را یاد داده بودم؛ و ما جلوی دوست نفر، بدون میکروفون و با دو طبل و یک رنگ گرفتن و پنج صدا الم شنگه ای به راه انداختیم که وقتی سکوت کردیم، مردم، انگار از یک کرة دیگر آمده اند، نمی دانستند که حرکت و هیجان ما را چگونه پاسخ بگویند. و حقیقت اینکه من از غرب چیزی بر این مجموعه نیفزوده بودم؛ عناصر هنری یکی از کشورهای دنیای سوم را گرفته، تعمیمش داده بودم به بقیه آن کشورها؛ و صدای جمعی ما، یک هیجان جمعی به وجود آورده بود. نوعی هنر اشتراکی؟ نمی دانم.

بسیاری از شعرهای حاضر از یک سو مرا به آن حرکت های اصیل اجتماعی مشروطیت پیوند می زند؛ و از سوی دیگر به ریشه های اصلی و اساسی هنر توده در ایران، هم ترکیش و هم فارسیش. و به همین دلیل برای من مخاطبی از نوعی دیگر به وجود می آورد که حتی بسوادها - که فرهنگ شان به دلیل همان فولکلورشان گاهی به مراتب غنی تر از حریم باسوادهاست - هم در حریم آن به آسانی می گنجند. [...]

این قبیل برداشت های راحت و ساده از زبان، و برخورداردهای راحت تر در زبان ترکی و فارسی، و تمرین هایی که من با مضامین اجتماعی در شعرهایی از نوع «چلچله ها» در شی از نیمروز و مصیبتی زیر آفتاب کرده بودم و بعدها در بیش از پنجاه شعر که هنوز چاپ نشده، ادامه داده بودم، مرا از نظر حرفه شاعری می رساند به شعرهای ظل الله، که بدون شک بسیاری از تمرین های قبلی من از هر دو سنت را هم در بر دارد، با این فرق که دیگر سنت عصیان بر بقیه عناصر می چربد.

و البته همه شعرها هم در یک روال و آهنگ نیست. من کوشیده ام هم با بی وزنی تمرین بکنم، هم با موزون، و هم با ترکیب وزن و بی وزنی. یعنی

همانطور که تجربهٔ انسان پایان‌ناپذیر است، من با این کتاب تجربه‌های ناچیزم را ادامه داده‌ام - و هنوز هم البته ادامه می‌دهم - و هم خودم را در مسیر تجربه‌های نو دیگران که در شعر ما به دلیل خفقان مسکوت گذاشته شده، قرار داده‌ام. در عین حال تغییرات ناچیزی هم داده‌ام در سطر سازی شعرهای بی‌وزن (مثلاً سعی کرده‌ام دشواری فعل‌های مرکب از نوع «سوار شده»، «بریده باشند»، «کوبیده می‌شود» و غیره را - از طریق حمل جزء ضعیف این افعال یعنی «شده»، «باشند» و «می‌شود» و غیره به سطرهای بعدی - حل کنم، تا اولاً هر مصرع شخصیت خاص خود را داشته باشد و ثانیاً کلمات پر قدرت و عامل عمل و حامل تصویر در سطرهای مستقل بمانند) و در شعرهای بی‌وزن و موزون، بازی‌هایی با حرکات صوری و کتابت کلمات کرده‌ام که شعر را به آن چیزی نزدیک می‌کند که نامش را در این سوی عالم گذاشته‌اند: شعر عینی؛ گرچه ما ازین نوع شعر قرن‌های قرن داشته‌ایم؛ و هر کسی که یک بار به کتاب شمس قیس رازی نگاه کرده باشد، و «مشجر» آن کتاب را دیده باشد، می‌داند چه می‌گویم.

و به هر طریق من ادامه داده‌ام. و مگر انسان امید و ادامهٔ انسان نیست؟

نیویورک، اول مرداد ۱۳۵۴، ۱۱۹

با اینهمه، ظل‌الله، در سال ۱۳۵۴، به سبب خفقان و جو پلیسی حاکم بر ایران، وارد ایران نشد و طبیعتاً بازتابی نیافت.  
دو نمونه از شعرهای مجموعهٔ ظل‌الله را می‌خوانیم:

### وظیفه

وظیفهٔ من به سادگی این است که به هر جوان روستایی که از  
روبه‌رو می‌آید، یک ارّه - دندان - کومه بدهم

(شمشیر سرخ عدل برای اینکه

برای اینکه شرف پیر اشراف را دو نیم کند)

یک سناتور، با یک بواسیر هرق کرده به بزرگی گردو  
 یک سرلشگر، با غیبی به بزرگی سرطان.  
 - جانی سرطان! سرطان! سرطان! -  
 دو وکیل مجلس در حال کف زدن  
 و تمام اعضاء محترم فرهنگستان  
 - که معمولاً عمر توح می کنند -  
 و یک دستگاه پیچیده عینکی  
 - که عینکش را برای تعقیب من تنظیم می کند -  
 به من می گویند که از آره - دندان کوسه ام استفاده کنم  
 وظیفه من به سادگی این است که به هر کارگری که از کارخانه  
 بیرون می آید، یک آره - دندان کوسه بدهم  
 (شمشیر سرخ عدل برای اینکه  
 برای اینکه شرف سرمایه دار را درست از فرق بواسیر دو نیم کند)  
 من این را فهمیده ام که آنچه یک کارگر می فهمد من نمی فهمم  
 او می تواند کفش بدوزد، من نمی توانم  
 می تواند خشت روی خشت بگذارد، من نمی توانم  
 می تواند برف بروید، من نمی توانم  
 می تواند نوک سوزن را از نیش عقرب تیزتر کند و ک... تنگ تر از  
 ک... مورچه برایش بسازد، من نمی توانم  
 می تواند نان بپزد، من نمی توانم  
 کتابی که من می خوانم، شکم کسی را سیر نمی کند  
 کتابی که من می نویسم، نوک سوزنی را تیز نمی کند  
 من باید عوض می شدم و شده ام

وظیفه من به سادگی این است که آره - دندان کومه‌ام را به بازوی  
کار پیوند بزنم

(شمشیر سرخ عدل برای اینکه  
برای اینکه  
ذوالفقار علی دیگر در نیام نماند).

بخشی از شعر «تصاویر شکسته زوال» را می‌خوانیم:

در بیداری خواب همه را  
می‌بیند پدرش اسب‌گاری را می‌شوید از یال و  
دم و تخت اسب‌گاری می‌چکد آب صاف  
پدرش با یک سرباز چاق روس مسخن از  
اسب نحیفش می‌گوید پدرش ترکی، سرباز روسی  
روسی می‌گویند اما نه پدر روسی می‌فهمد  
و نه سرباز روسی ترکی

اسب اما طوری می‌نگرد دنیا را انگار  
هم روسی می‌فهمد هم ترکی، هم خط میخی الواح بابل را  
می‌خواند مادر چادر بر سر می‌رسد از راه  
کاسه آب  
در دست چادر پوشش می‌گوید: سو و پدر  
می‌گیرد کاسه آب مادر را و به ترکی می‌گوید: سو سرباز روسی  
می‌گیرد کاسه آب مادر را می‌نوشد  
و پس از یک ساعت، یا شاید چندین سال در میدانها  
مردم را مثل حیوان می‌رانند  
سوی اتوبوسها و کاسیونهای ارتش  
زیرا ظل الله از تعطیل تابستانی برمی‌گردد ظل الله  
از خواب تابستانی برمی‌خیزد نه یکی، بلکه صدها

ظل الله از خواب تابستانی برمی خیزند از آن سوی میدان  
 بعضی با ریش و سیل، بعضی بی ریش و سیل  
 و با کراوات  
 بعضی بی ریش و بی کراوات، لکن با تاب سیل  
 ظل الله از پشت سر ظل الله سرنیزه‌ای  
 از پشت سر مردم می گوید: تعظیم قومی می افتد  
 بر خاک قومی که دایم می افتد بر خاک  
 و بدین سان شب طولانی تر از  
 ابدیت می گردد و قومی بعداً بالا  
 می خزد آرام از پلکان مرطوب کهنه  
 و تاجی را که چون کاسه بی ته  
 خالی است از دست مرد فرتوتی می گیرد  
 خود را می اندازد پایین از پنجره‌های باز مشرف بر تنهایی  
 مثل بازی در پرواز اما چون برده  
 یک برده مطلق در پرده نقاشی  
 می چرخد در بینهایت‌های ممتد  
 همچون دایره‌ای در تنهایی

از دیگر مجموعه‌های مورد توجه سال ۱۳۵۴، بر آب‌های مرده  
 مروارید از ضیاء موحد و فردا اولین روز دنیاست از میرزا آقا عسگری بوده  
 که نمونه‌هایی از هر مجموعه را می خوانیم:

بر آب‌های مرده مروارید / ضیاء موحد محمدی  
 موحد محمدی، ضیاء / بر آب‌های مرده مروارید. - تهران: پخش از آگاه،  
 ۱۳۵۴، ۸۲ ص.



بر آب‌های مرده مروارید

نام تو را به خاک نوشتند

و خاک زخم شد

وقتی که اسب هر شبه با زین واژگون

از بیشه‌های زخم‌گذر می‌کند،

انبوه همسرایان می‌خوانند:

«تورود، رود جنگل پائیز

ما در تو بارها به نهایت رسیده‌ایم.»

آه این صدای دور

چنگ نسیم و جنگل – شاید

شاید صدای گردش آن سبحة گلی است که شب را

از دست‌های مادر می‌آویخت.

از سال‌های قحطی می‌آمد

با رشته شبانه اشکی که می‌گیخت

بر آب‌های مرده مروارید:

«ای سال برنگردی، ای سال»

و سال بازگشت

وان حلقه خمیده به ناگاه

سرتاسر عصا را پیمود

و خاک ماند و دایره داغ

اسب از میان جنگل

شب از درون دایره سبحة سیاه  
انبوه همسرایان می خوانند:  
«آه ای کهن ترین زخم»  
شب از میان زخم گذر می کند.

### تکوین

در آغاز جهان آبی نبود  
تو در آن نگرستی  
و آسمان  
ابرش را بارانید  
و دریا  
طوفانش آرامید،

چشمانت را از من بگیر  
تا اندوهم را بگیرم.

### جانا به دیار خاوران

در خاوران  
رودی از خار می گذرد  
دامنگیر

جانا

دامنگیر

به آواز قایقرانانش دل مبند  
در زیر ابر تاریک  
آواز ماهتاب نشینان را می خوانند  
آوازهای قدیمی را

ترانه‌های سینه به سینه را  
و قایق‌هاشان را با گل‌های مرده آراسته‌اند

اگر می‌خواهی بخوان  
آوازه‌های خسته خوب‌اند  
اما بیهوده است،  
در خاوران  
شبی تار می‌گذرد  
دلگیر  
جانا  
دلگیر.

بهار ۵۴

**فردا اولین روز دنیاست / میرزا آقا عسکری**

عسکری، میرزا آقا / فردا اولین روز دنیاست. - بی جا: گام، تابستان ۱۳۵۴،  
ص. ۸۵.

**فردا اولین روز دنیاست**

با نم‌نم قدم‌هایش  
دختر  
از خشکسال پیاده‌روها می‌گذرد  
به برادرم می‌گویم  
می‌توان حتی  
از کوه رمز رفتن آموخت  
از باد، استقامت

چکمه‌هایت را پیوش

همگام زیبایت

به آبیاری درختان

این نسل‌های در سیمان نشسته خیابانی می‌رود

فردا گل‌ها به باران رأی خواهند داد

و سبزه‌ها به طراوت شب‌نم

فردا اولین روز دنیا است

چشم‌فردائیان

به رو‌سپیدترین خورشید

روشن خواهد شد

شبانه

فلسفه‌های عقیمت را در میکده جای بگذار

با نعره جوان جنگلی شیر همصدائی کن

شبانه

از دهلیزهای روح زخمی است

نفرت‌هایت را در کوله‌پشتی‌ات بریز

مباد که فردا

در همراهی خورشید گرسنه بمانی

شبانه

از دریای دریاها

قمقمه‌ئی آکنده از خشم‌هایت کن

مباد که در هیاهوی میدان فردا

تشنه بمانی

چرا که فردا

اولین روز دنیا است.

## ۱۳۵۵ هـ. ش.

در سال ۱۳۵۵ نیز، نه در حوزه شعر، نه جنگ، و نه دیگر حوزه‌های مربوط به شعرنو اتفاق مهمی نمی‌افتد. جز باران (نشریه دانشجویان مدرسه عالی مدیریت لاهیجان) ظاهراً هیچ جنگ قابل توجه دیگری منتشر نمی‌شود. و باران نیز چیز مهمی از شعرنو ندارد.

نزدیک به بیست مجموعه شعرنو در این سال منتشر می‌شود که هیچکدامشان چشمگیر نیست.

مجموعه به سرخی آتش، به طعم دود از سیاوش کسرانی، با نام مستعار شبان بزرگ امید در این سال در اروپا پخش شد. ناشر کتاب، حزب توده ایران بود.

شماره نخست مجله بنیاد نیز در اسفند همین سال منتشر شد. سال ۱۳۵۵، شعر، برنده جایزه فروغ نداشت.

## نشریات

در ادامه توقیف و تعطیل نشریات مستقل و انتشار نشریات دولتی در دهه پنجاه، در سال ۱۳۵۵ مجله بنیاد منتشر می‌شود و می‌کوشد تا در کنار چند نشریه دولتی دیگر - چون تماشا و رودکی، ... - خلاء ادبی سال‌های پایانی رژیم پهلوی را پر کند.

## بنیاد

شماره اول بنیاد در اسفند سال ۱۳۵۵ منتشر شد. بنیاد وابسته به بنیاد اشرف پهلوی و سردبیر مجله، علیرضا میدی بود. در شماره اول مجله می‌خوانیم:

فضائی برای اندیشیدن، اشرف پهلوی؛ سفیر صلح، یادداشتی از دکتر عزت‌الله همایونفر دربارهٔ مجله بنیاد؛ عشق به ابدیت، پرفسور محسن هشترودی؛ شرق درون، هانری کوربن؛ چگونه تبدیل به یک ماهی شدم، شعری از گوتر کونرت، ترجمهٔ فرخزاد؛ نظام ارزش‌ها، فریدون اردلان؛ پلک، شعری از فریدون توللی؛ هنوز در فکر آن کلام، شعری از احمد شاملو؛ با منیر وکیلی پرسه‌ئی در زوایای فرهنگ موسیقی (علیرضا وزل)؛ واقعیت‌های انسان‌شناسی و تاریخی مذهب، اوانس پریچارد، ترجمهٔ چنگیز پهلوان؛ بریده‌ئی از منظومهٔ قلعهٔ سقریم، از نیما یوشیج؛ زندگی جانشین‌ناپذیرها، (جلال همائی) از لیلی گلزار؛ وصال تاریخ، علیرضا میدی؛ مارتین هیدگرو نازسم، ع. م؛ از کلمه تا حس، دکتر یدالله رؤیائی، میترا مغلوب مصلوب، دکتر سعید فاطمی؛ شعر متحول عرب، حسن فرامرزی؛ مرده‌ها ساکت‌اند، آرتور شینتسلر؛ مهتر شیراز، شعری از عبدالوهاب البیاتی؛ گریه زیر باران، ارنست همینگوی؛ کالبدشناسی امپطورهٔ غرب، دیوید بوردول؛ نقدی بر کتاب خدایگان و بنده هگل؛ نقدی بر کتاب آموختن برای زیستن،...

بنیاد، بعدها بطور وسیع به شعرنو می‌پردازد و به نوعی جایگزین هفته‌نامهٔ فردوسی می‌شود.

### مجموعه‌های شعرنو در سال ۱۳۵۵

- سادات اشکوری، کاظم / از دم صبح. - تهران: دنیا، ۱۳۵۵، ۱۰۱ ص.  
 ساهر، حبیب / کتاب شعر ۲. - تهران: گوتمبرگ، ۱۳۵۵، ۲۱۶ ص.  
 سهیلی، مهدی / مرا صدا کن. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۵، ۱۹۱ ص.  
 شایسته‌پور، ایرج / آوازهای خستهٔ پرواز. - تهران: دنیا، ۱۳۵۵، ۱۴۹ ص.  
 شبان بزرگ امید [سیاوش کسرائی] / ... به سرخی آتش، به طعم دود. - [آلمان]، حزب تودهٔ ایران، ۴۷ ص.

شمس‌لنگرودی، محمد / رفتارِ تشنگی. - رشت: مؤلف [بخش از رز]، ۱۳۵۵، ۱۳۳ ص.

شریفیان، جواد / مرثیه جویبار. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۵، ۱۰۸ ص.

صبوری، علی / بابک، حماسه ملی. - تهران: داوژیر، ۱۳۵۵، زمستان، ۵۸ ص.

صلاحی، عمران / قطاری در مه. - تهران: چکیده، ۱۳۵۵، ۳۱ ص.

عسکری، میرزاآقا / من با آب‌ها رابطه دارم. - تهران: گام، زمستان ۱۳۵۵، ۴۰ ص.

فریدمند، احمد / عاشقانه‌ها و درد. - تهران: چکیده، ۱۳۵۵، ۸۰ ص.

کلاهی‌اهری، محمدباقر / برفراز چار عناصر. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۵، ۴۹ ص.

واقف، جمشید / از تهی سرشار. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۵، ۱۱۵ ص.

سادات‌اشکوری، کاظم / با اهل هنر (مقالاتی در شعر و شاعری). - تهران: دنیا، ۱۳۵۵، ۸۷ ص.

... به سرخی آتش، به طعم دود / شبان بزرگ امید [سیاوش کسرائی]

شبان بزرگ امید [سیاوش کسرائی] / ... به سرخی آتش، به طعم دود. - [آلمان]: ۱۳۵۵، ۴۷ ص.

به سرخی آتش، به طعم دود، بخشی از شعرهای غیرقابل چاپ سال‌های ۴۹-۱۳۵۴ از سیاوش کسرائی بود که با مقدمه احسان طبری، رهبر ادیب حزب توده ایران، ظاهراً در آلمان به چاپ رسیده بود.

احسان طبری در بخش‌هایی از مقدمه تکراری و مصنوع کتاب، نوشته بود: «دفتری از سروده‌های نوپردازانه که اینک در دست دارید، از نمونه‌های شیوا و دلنشین شعر متعهد و انقلابی فارسی است. [...] که هم از باب بیان هنری و هم از جهت مضمون اجتماعی، مجموعه حاضر را باید یک اثر پخته و یک نمونه برجسته شمرد.

[...] دفتری کوچک با نام شگفت به سرخی آتش، به طعم دود از شاعر با قریحه، در یکی از بی‌قلب‌ترین ادوار تاریخ ایران، منتشر می‌شود تا سند هنری نیرومند تازه‌ئی برای محکومیت دژخیمان تاج بر سر باشد. سندی که ماندگار است و داوری خود را از خلال سده‌ها همراه خواهد بُرد. آن را باید آرام، اندیشمند [اندیشمندانه] با ادراک هر واژه، هر ترکیب، هر جمله، با دریافت پیوند درونی شکل و مضمون هر قطعه خواند و از این شراب تلخ و آتشین آن شور و شراری را به دست آورد که انگیزنده رزم و طلب است [...]»<sup>۱۲۰</sup>

دو شعر از این مجموعه که در ستایش از چریک‌ها سروده شده است را می‌خوانیم. و یادآور می‌شویم که کسرائی در آن هنگام از هواداران حزب توده ایران و مخالف با خط‌مشی چریکی بوده. و علت این ستایش هیچ نیست، مگر تأثیر عاطفی وسیع حرکت چریک‌ها بر روشنفکران ایران در آن سال‌ها.

... به سرخی آتش، به طعم دود

ای واژه خجسته آزادی!

با اینهمه خطا

با اینهمه شکست که ما راست

آیا به عمر من تو تولد خواهی یافت؟

خواهی شکفت ای گل پنهان

خواهی نشست آیا روزی به شعر من؟

آیا تو پا به پای فرزندانم رشد خواهی داشت؟

ای دانه نهفته

آیا درخت تو

روزی در این کویر به ما چتر می‌زند؟



گفتم دگر به غم ندهم دل ولی دریغ  
غم با تمام دلبریش می برد دلم  
فریاد ای رفیقان فریاد  
مردم ز تنگ حوصلگی ها، دلم گرفت:

وقتی غرور چشمش را با دست می کند  
و کینه بر زمین های باطل  
می افکند شیار  
وقتی گوزن های گریزنده  
دل سیر از سیاحت کشتارگاه عشق  
مشتاق دشت بی حصار آزادی  
همواره

در معبر فرق  
قلب نجیب خود را آماج می کنند  
غم، می کشد دلم  
غم، می برد دلم  
بر چشم های من  
غم می کند زمین و زمان تیره و تباه.

آیا دوباره دستی  
از برترین بلندی جنگل  
از درّه های تنگ  
– صندوقخانه های پنهان این بهار –  
از سینه های سوخته صخره های سنگ  
گلخارهای خونین خواهد چید؟  
آیا هنوز هم

آن میوه یگانه آزادی  
آن نوبرانه را  
باید درون آن سبد سبز جُست و بس؟

با باد شیونی است  
در بادها زنی است که می موید  
در پای گاهواره این تل و تپه‌ها  
غمگین زنی است که لالائی می گوید:

ای نازنین من گل صحرائی!  
ای آتشین شقایق پُوپر!  
ای پانزده پَرِ سترک خونین!  
بر باد رفته از سر این ساقه جوان  
من زیست می دهم به تو در باغ خاطر  
من در درون قلبم در این سفال سرخ  
عطر امیدهای تو را غرس می کنم  
من بر درخت کهنه امفند می کَنم به شب عید  
نام سعید سفیدت را ای سیاهکل ناکام!

گفتم نمی کشند کسی را  
گفتم به جوخه های آتش  
دیگر نمی برند کسی را  
گفتم کبود رنگ شهیدان عاشق است  
غافل من ای رفیق  
دور از نگاه خمزده تان، هرزه گوی من

بی‌گناه می‌برند  
بی‌نام می‌کشند  
خاموش می‌کنند صدای سرود و تیر.

این رنگبازها  
نیرنگ‌سازها  
گل‌های سرخروی سراسیمه رسته را  
در پرده می‌کشند به رخساره کبود  
بر جا به کام ما  
گلوازه‌ای به سرخی آتش به طعم دود.

### بر سوزمین سوختگی...

پنداشتند خام  
کز سرکشان که پی بیریدند و سوختند  
من آخرین درختم از سلاله جنگل

آنان که بر بهار تیر آختند تند  
پنداشتند خام که با هر شکستی  
قانون رشد و رویش  
را  
از ریشه کنده‌اند:

خون از شقیقه‌های کرچه روان‌ست.  
در پنجه‌های باز خیابان  
گل‌گل، شکوفه شکوفه  
قلب‌ست، انفجار آتشی قلب

برگور ناشناخته اما  
 کس گل نمی نهد  
 لیکن  
 هر روزه دختران  
 با جامه سیاه به بازار می روند  
 و شهر، هر غروب  
 در دکه های مهمه گر، مست می کند  
 و مست ها، به کوچه مبهوت می زنند  
 و شعرهای مبتذل آواز می دهند.

در زیر سقف تنگ  
 در پشت میز نو  
 سرخوردگی سلاحش را  
 تسلیم می کند  
 سرخوردگی نجابت قلبش را  
 - که تیر می کشد و می تراشدش -  
 تخدیر می کند  
 سرخوردگی به فلسفه ای تازه می رسد  
 آنگاه، من، به صورت من، چنگ می زند.

در کوچه همچنان  
 جنگ عبور از زره واقعیت است.  
 و عاشقان تیز تک ترس ناشناس  
 بنهاده کوله باره تن، جست می زنند  
 پرواز می کنند  
 آری

این شیروان ستاره‌ی روزند  
که مرگ‌های شان  
در این ظلام روزنی به رهائی است  
و خون پاک شان  
در این گُنام، کُحلِ بصرهای  
کورزاست

اینان تبارشان  
سرمی‌کشد به قلمه‌ی دور فدائیان  
آری عقاب‌های سیاه‌کل  
کوچیدگان قله‌ی الموت‌اند و بیگمان  
فردا قلاع شان  
قلب و روان مردم از بند رسته است.

پیوند جویبار نازک الماس‌های سرخ  
شطی است سیل‌ساز  
کز آن تمام پست و بلند حیات ما  
سیراب می‌شوند  
و ریشه‌های سرکش در خاک خفته، باز  
بیدار می‌شوند.

اینک که تیغه‌های تبرهای مست را  
دارم به جان و تن  
می‌بینم از فراز  
بر سرزمین سوختگی یورش بهار.

از دیگر مجموعه‌های قابل توجه سال ۱۳۵۵، از دم صبح از کاظم

سادات اشکوری و من با آب‌ها رابطه دارم از میرزا آقا عسکری بوده است که نمونه‌هایی از هر مجموعه را می‌خوانیم:

### از دم صبح / کاظم سادات اشکوری

سادات اشکوری، کاظم / از دم صبح. - تهران: دنیا، ۱۳۵۵، ۱۰۱ ص.  
سادات اشکوری از شاعران معروف دهه‌های چهل و پنجاه بود که شعرهای آرام و ساده‌اش طرفدارانی داشت.  
اشعار سادات اشکوری عموماً متأثر از فضای روستای شمال بود.  
دو شعر از این مجموعه را می‌خوانیم.

#### استحاله

گفتم:

«نگاه کن

اینک سپیده دم

فانوس‌های دهکده خاموش می‌شوند.»

گفتا:

«به هوش باش!

کاین صبح خیز،

شب

با جامه سیاه

با ما به خانه می‌آید.»

#### اینک بهار

گفتی: «بهار مژده نو دادا»

اما... باور نمی‌کنیم!

وقتی که سفره‌ها همه خالی‌ست  
این برگ‌های سبز، آیا  
صبحانه فقیری خواهد داد؟

افسوس!  
با این شکوفه‌های نارنج  
با این بنفشه‌های نوری  
بیگانه‌ایم ما.

اینک بهار  
با بغلی از گل  
اما چه سود؟  
انسان دردمند و گرسنه  
در باغ‌های پرگل هم تنهاست،

عطر شکوفه‌ها را  
این بادهای ولگرد  
با خویش برده‌اند.

من با آب‌ها رابطه دارم (منظومه) / میرزا آقا عسکری  
عسکری، میرزا آقا / من با آب‌ها رابطه دارم. - تهران: گام، زمستان ۱۳۵۵،  
ص. ۴۰.

سفر چهارمین  
هستی گرفته شکلی ناهمگون  
هستی گرفته شکلی بی‌شکل

باید به شکل «آدم» باشد:  
 باید تکاند شب را از آن  
 باید تکاند صفحه هستی را  
 از نقشه‌های مهمل جغرافی  
 از شکلی این چنین  
 بی شکل

در من تضاد

عصیان

ایمان

در من

اسب سفید شیبه برافشان:

من هیچکاره‌ام

دانائی عامل است

تغییر می دهد

می توفد و دوباره می سازد

در این میان

من نیستم به دمتم شمشیری

پا در رکابم اسبی

من هیچکاره‌ام

دانائی عامل است

آی...

ای دیو دلهره!

از من بشوی دست

از عمق استخوانم بیرون شو

ای ترس تیرها و سپیده‌ها

از روی فکرها و غزل‌هایم



برخیز!

زیبائی ام تکید و فرو ریخت  
دانائی ام مجاله شد از تو  
برخیز از میانه، ای دیو دلهره!

...

در خواب‌های سربی و چسبنده  
گرگی مرا همیشه

تعقیب می‌کند

اما نمی‌توانم بگریزم

بگریز ای دیو دلهره

از من

دیگر نمی‌توانم

در کوچه‌های هستی

آهنگ تازه‌ئی بنوازم

من مانده‌ام به وحشت

و هستی‌ام همیشه

تهدید می‌شود

در حجم ماندگاری مرداب

خواهم فرو نشست

او نعره می‌رساند در من

او رشد می‌کند

و شکل می‌پذیرد

مانند جاذبه‌ست

انبوه واژه‌هایم

برگرد گرد او

می‌چرخند

می چرخند

صف می کشند و مفهومی را می سازند

من در کلام ساخته می گردم

من در کلام ساخته می گردم

من شکل می پذیرم

از دردی این چنین

جانکاه!

### شعر ناب، تماشا و منوچهر آتشی

نخستین شماره مجله تماشا در اسفند سال ۱۳۴۹ منتشر شده بود. و اگر چه از همان نخست، نشریه‌ئی در مجموع مفید در حوزه ادبیات و هنر بود ولی تا مدت‌های مدید اثر چشمگیری پیرامون شعرنو فارسی در آن دیده نمی‌شد.

چندی، صفحات شعری، تحت نام «تجربه‌های آزاد» در آن دایر شد که کاری چندان بدیع و تازه نبود. بعد، منوچهر آتشی به چاپ غزل در صفحاتی از تماشا پرداخت که در آن جو تند سیاست‌زده بشدت مورد اعتراض عمومی روشنفکران قرار گرفت.

در سیصد و سومین شماره مجله بود که منوچهر آتشی سه شعر از آریا آریاپور تحت نام شعر ناب یا موج ناب چاپ کرد و با حمایت پرشور و آگاهانه از اشعار او، موجی کوچک اما چشمگیر در تصحیح موج نو، به راه انداخت. و شعر ناب، شکل موجز و پرداخت شده دیگری از موج نو بود که ظاهراً شعر حجم و شعر تجسمی (پلاستیک) نتوانسته بودند جوهره‌اش را از رنج غموض و اغتشاش معنا نجات بخشند.

پیشتر - در مهرماه سال ۱۳۵۱ - دیده بودیم که چگونه اسماعیل نوری علاء، برای نجات این موج از راه پرت بی‌حادثه‌ئی که در آن فرورفته

بود، صفحه‌ئی به نام «کارگاه شعر» در فردوسی دایر کرده و مقدماتاً نوشته بود که: «شعر عنصر حیاتی و کُلّی را از دست داده است اکثر اشعار امروز [...] ساختمان ندارد. هدف ندارد. و اشیاء کج و کوله و بیقواره، بدون هیچ نظم و ترتیبی در این مخروطه کنار هم گذاشته شده‌اند. می‌توان آنها را پس و پیش کرد، و حتی می‌توان دورشان ریخت [...]».

و گفته بود که «وسوسهٔ پیشنهاد نوعی تجدیدنظر به ذهن آدم می‌رسد.» و پیشنهاد نوعی تجدیدنظر کرده بود و پس از ده‌ها مقاله پیرامون تصویر و خیال، نوعی شعر - که به زعم او ترکیبی شایسته از موج نو و شعر نیمایی بود - پیشنهاد کرده بود که نامش «شعر تجسمی» یا «شعر پلاستیک» بود.

او کوشیده بود که مشخصات شعر پلاستیک را با دقت و حوصلهٔ تمام، یک به یک، باز گوید؛ حتی به بهترین شعر پلاستیک از میان اشعار تجسمی که طی سال ۱۳۵۲ در فردوسی چاپ کرده بود، جوایزی داده بود، ولی دیده بودیم که تلاشش عملاً راهی به جایی نبرد و شعر در همان نقطهٔ بحرانی فقط اندکی جا به جا شد. و این چیزی نبود که از نظر اهل شعر دور بماند. پس همان انتقادات و شکایات و اخطارها که از اوایل دههٔ پنجاه، از بیان خود مدرنیست‌ها آغاز شده بود، ادامه یافت؛ چنانکه در کیهان (ویژهٔ هنر و ادبیات، ۱۰ آذر ۱۳۵۵، شمارهٔ ۱۰۰۳۰)، «در حاشیهٔ شب‌های شعر تالار نقش»، که سیروس مشفق، احمد کیلا، علیرضا نوری‌زاده، اصغر واقدی و علی کوچنانی شعرخوانی داشتند، گلایه شد و نوشتند که: «چرا شعرخوانی را جدی نمی‌گیرند؟» و «چرا شاعر امروز و مخاطبانش، به طور گسترده‌تر و منطقی‌تر با هم ارتباط فکری و فرهنگی برقرار نمی‌کنند؟»<sup>۱۲۱</sup> و در مصاحبه‌ئی با جلال سرفراز (که از فعالین شعرنو در دهه پنجاه و از همکاران صفحهٔ هنری کیهان بود) اعلام شد: برای اینکه «عمر بیشتر شعرهای امروز حداکثر دو هفته است»<sup>۱۲۲</sup>. و محمد حقوقی در مصاحبه‌ئی با جلال سرفراز در اسفند همین سال گفت:

برای اینکه «بِنجاه در صددِ شعرهای امروز، تعریف شعر را ندارند». ۱۲۳ و همچنین گفته شد که: «فاتحهٔ خیلی از شعرای ایران خوانده است. ۱۲۴» چرا که دهه‌ئی بود که فروغ فرخزاد مرده بود. اخوان ثالث عمدتاً به غزل و قصیده رجوع کرده بود. سهراب سپهری و احمد شاملو بسیار اندک شعر می‌گفتند و همان اندک شعرها هم به ندرت نشر می‌یافت؛ و مجلات از انبوه نوشته‌های شعرمانند و انواع موج‌های بی‌معنا آکنده بود.

و موج تاب از بطن چنین فضای بی‌حرمت و هرزی، از بقایای رهاشدهٔ انواع موج نو (موج نو، شعر حجم، و شعر پلاستیک) با شعر چند شاعر جوان پیدا شد؛ شاعران جوانی که عموماً اهل مسجد سلیمان و تحت تأثیر هوشنگ چالنگی (شاعر مهم موج نو) و بعضاً بیژن جلالی بوده‌اند. ۱۲۵. و نخستین آنان که معرفی شد، آریا آریاپور (حمید کریم‌پور) در مجلهٔ تماشا بود. آتشی که معرف شعر ناب و آریا آریاپور در هفته‌نامهٔ تماشا بود پیرامون نوع شعر او، نوشت:

«سخن بر سر شعر بی‌وزن یا با وزن نیست - که حدیثی است کهنه - اینک و اینجا، سخن از شعر ناب است، در بیانی فشرده، که حشورا به غیبت می‌نشینند. شعری از «حسن»ها و چگونگی گره خوردن‌شان با نشانه‌ها - که عناصر طبیعت باشد. اما در اینجا، عناصر طبیعت نیز چنان با خیال و حس می‌آمیزند که باز شناخت‌شان از کلام دشوار است. شعر آریاپور، شعری است جوان، اما زنده و به سرعت جاری به سوی کمال. و آنچه بعد از این باید باشد، سلطه‌ای بر زبان است، که در خلوت دانائی میسرش خواهد شد. ۱۲۶»

در لحظه‌های زمرهٔ افعی

اشعاری از آریا آریاپور (حمید کریم‌پور)

از ارتفاع تقصیر

پذیرفتم

که وقت سقوط عشق است

### از ارتفاع تقصیر

و گفتگوی دل

با ستارگان غایب

همیشه فرزانی است

شب از زخم نفس‌های تو سنگین است

که زاتوی غلامان بسته رها می‌شود

و نیشی از عقرب

بغض ماه را چاره می‌کند

تا هماغوش شوند

آسمان سراسیمه و زمین گیج.

پس بیاب

خوابی که «بنفشه» را به یاد آورد

و مهربانترم بفرسای

که بازتاب نگاهش

مرگ را حقیر می‌کند

آسوده نمی‌شوم از صدایش

که شکل پریشانی است

و آزادی نقره‌گونش

که تاوان بلند دارد.

گشت‌های آبی

گشت می‌زنم دشتی را

که با نای مرثیه آشناست

و خواب همیشگی اش  
بو از چشم تو دارد  
که گر گرفتنت سبز است.

با بوسه‌ات  
از شادمانی کناره می‌گیرم  
و آویخته می‌شوم به گیسوان اندوه  
تا کوه را بگیریم

در آستانه آئینه  
تبسمت غزلداستانی ست  
که دندان آدمی می‌شمرد  
تا این افعی  
در لحظه‌های زمرد  
خزیدن آغاز کند

می‌پذیرم  
که میان آتش بایستم  
و علف بیارم از انگشتم  
تا مردان  
از در شفای جنون گاو برآیند.

می‌پذیرم  
که کهربای شوریدگی قطبی ست  
وقتی زبان شبانه آب  
حتی بینایی نم ندارد.

از گشت‌های آبی می‌آیم  
و پلک‌سنگینم می‌داند  
که عشق هم  
زبان عاشقانه ندارد

### بانوی سپید

وقتی بگیرم این زمین و بچرخانمش از سر بفض  
کجائی ای گیاهی که هنوز دوشیزه مانده‌ای؟  
تانماز غم بگذارد این بانوی سپید  
که بوی شگفت عشق و پنجره دارد  
شیهه بی‌قرار تو  
از یال طلائی خورشید خواهد گذشت  
اما پیش از سپیده بیا  
که خمگین‌ترین بهار  
بر کف‌ها می‌نشیند  
که غایت افراشتنی

با من بگو  
وقتی که نگاه مرگ، علف می‌سوزاند  
آیا دوباره خواهی دید  
کسی را که تلاقی درخت و ستاره است

تا بنگری  
غزل به قواعد شب می‌رود  
و انسان  
با نیمی از سنگ و نیمی سکوت

## مویه می کند

بانوی سپید

شعله وحشی باغ کهنه می شود

و لحظه پختن سرگیجه

به قاب پنجره می رود<sup>۱۲۷</sup>

با معرفی آریا آریاپور (حمید کریم پور) در تماشا و دفاع شورانگیز منوچهر آتشی از شعر او، شاعران جوانی که شعرشان به لحاظ زیبایی شناسی در این حوزه از شعر موج نو قرار می گرفت و بعضاً نیز با «کارگاه شعر» نوری علاء همکاری هائی داشته اند، به تماشا روی می آورند و بدین ترتیب، موج ناب پا می گیرد و به جریان می افتد. نحله ئی که پاره ئی از خامی ها و ناپیرامستگی ها، هرز رفتن ها، خشک زبانی ها و صناعات دروغین بی حس و حال موج نو اولیه را یکسو می زند، و تحت مراقبت های ویژه منوچهر آتشی گاه، اشعاری در آن یافت می شود که به تمام معنا، شعر ناب است.

موج ناب در حال کمال یابی است که انقلاب سال ۱۳۵۷ پیش می آید و با پراکندن شاعران آن، متوقف می شود.

شاعران مطرح موج ناب در سال های ۵۵-۱۳۵۷ عبارت بودند از: هوشنگ چالنگی، آریا آریاپور، هرمز علی پور، سید علی صالحی، فیروزه میزانی، سیروس رادمنش، یارمحمد اسدپور.

و از دیگر شاعرانی که در این نحله از آنان نام برده می شد:

پرویز اسلام پور (شاعر موج نو و شعر حجم)، احمد رضا چه کنی (شاعر موج نو و شعر حجم)، فرامرز سلیمانی، همایون تاج طباطبائی، مینا دستغیب، آذر مطلق فرد و مهین خدیوی بوده اند.

ذیلاً اشعاری از دیگر شاعران موج ناب را به همراه یادداشت های منوچهر آتشی بر اشعار آنان، می خوانیم.



## به جستجوی کلید جادو

اشعاری از سیدعلی صالحی و یار محمد اسدپور

منوچهر آتشی دربارهٔ این دو شاعر موج ناب، در تماشا نوشت:  
 «شمرهائی که می خوانید، از دو شاعر جوان است، که بیدار دلی خود را در ترنم صمیمانهٔ احساس عریان خویش، اعلام کرده‌اند. این بیداری دل، چونان گشوده شدن چشمان بهت‌زده اما زلال و پرفشای کودکی است که بر نخستین بهار گشوده می‌شود و رنگ‌ها را صدا می‌زند تا برایش قصه بگویند از خویش و از چگونگی هستی پراعیجاب خویش. و مگر نه صدای رنگ‌ها، عطری است که با نسیم به مشام کودک می‌رسد و او را به جای اینکه بر رازی هوشیار کند، در برابر رازی دیگر به شگفتی می‌نشانند. و همین شگفتی زدگی است که او را برمی‌انگیزد تا به دنبال کلید جادو، سفر تجربه‌هایش را آغاز کند. این شعرها، سپیده‌دم تنیدهٔ اندیشهٔ پویای جوان است. اندیشه‌ای که برای یافتن پاسخ پرسشی غریب، آنقدر می‌گوید، تا جواب واقعی از میان گفتارش سر بر آورد. هر چه هست ما این تجربه‌های سرزنده و بالنده را می‌ستاییم و ترغیب می‌کنیم تا به سوی رازآمیزترین چشم‌اندازهای شعر یورش برند و در هزار توی گمشدگی‌ها، کلید جادو را بیابند، چرا که شایستهٔ آنند.»<sup>۱۲۸</sup>

از: سیدعلی صالحی

سر بر سینهٔ ستاره‌ای

آنجا

که قصیده

پروازی‌ست،

دل در نازکای غزلی

شکوه می‌کند،

که ملالی اگر بنمانده ست -  
 خواب از دریغ نفسی ست  
 که های های هرگزش  
 به گیسوان آبی خواب  
 طره می تند.

باری  
 با کوله بار همیشه خورشید  
 - نشسته

به درد میراث وار کسی  
 که از سلطه نگاهش  
 سر،

بر سینه ستاره ای  
 جاودانه می چرخد.

### هجای بلند باستانی

بر دست هام  
 بشارتی سپید،  
 که در خواب های منتظر  
 می روید.

و از ضیافت باران  
 هجای بلند باستانی ام  
 علفی ست،  
 که با صبحی از دیار شگفت خواب  
 مسیر آبی رود را  
 قدم می زند.

بر دست هام

دست بردار،  
دیگر کسی به بام این خانه  
نخواهد رفت.

از خواب‌هام  
دیگر کسی پروانه‌ای نخواهد آویخت.

که این باد

این وحشی غریب

هرگز نخواهد خواست

تا بداند،

امسال،

سال پر گرفتن علفی‌ست

که

هیچکس نگفت،

بار تو اگر سنگین است

عطری سبک خواهی پراکند.

بر مدار آبی بلند

بگذار

همیشه از نیاز ستاره

بماند

دینی به گردن ماه

که نازکتر از

زاتوان علفی

می‌لرزد

و تا چشمی

بر پیشانی آب‌ست،

در سوسوی بی‌گذار  
می‌توان دوید  
به دور بی‌خیال خواب  
که بر مدار آبی بلند  
آسیمه  
می‌چرخد.

از: یارمحمد اسدپور

### چه تفاوت!

آواز رهایی نیست  
که کف‌هایت بریده‌ست، در نزار  
این سینه را حدیست  
که به گریه می‌آیم، آی...  
اما

### چه تفاوت!

که میان من و تو  
جنگل پاییزی است  
یا برکهٔ سبز

نه!

نه!

من پر خواهم زد  
و به شیوهٔ صبح  
از گلوی خشک این شب تیره  
گذر خواهم کرد

تا پروانه‌ای بجویم  
که به گرد خون سبزم گردش کند.

## میراث

وقتی که عشق  
پیشانی ترا گلگون می‌کند  
با قامتی رازگونه بیا  
ای شقیقه خونین!  
اکنون که رازی شکفت  
چشمانت را صیقل می‌دهد

گرده بر آتش سپار  
گرده بر آتش سپار

که میراث همیشگی عشق است.

## سفر

من  
ابرگونی تاریکم  
که چون می‌گذرم از آسمان‌هایت، لبریز  
فرود خواهم آمد  
که از شب‌نم گل‌هایت  
گیسوان خود را  
شانه زنم  
و خندان سفر کنم

اکنون که همه جهت‌ها  
به سوی دل می‌انجامند

## تاریک از خلوص بر تربت حرف‌ها

## اشعاری از هرمز علی‌پور

منوچهر آتشی درباره شعر هرمز علی‌پور در تماشا نوشت:

«در لحظه‌های ناب صمیمیت با خود، شاعر، ناگزیر آوار همه قیدها را از شانه فرو می‌ریزد تا به لب کلام دست یابد. اینکه آیا چنین خواستی دست‌یافتنی است یا نه، و اینکه آیا، چنین رودررو شدن با شعر، انگیزه زبانی مشترک و مشابه نخواهد شد، مسأله دومی است. اقدام‌های شاعرانه، در تلاش نزدیک شدن به «ناب» همیشه با چنان خطرهایی همراه است، و هنر شاعر راستین در این است که از این نمونه گذرگاه‌ها، به سلامت بگذرد و به زبان خود نیز - چنانکه شعر - دست یابد. شعرهای هرمز علی‌پور در چنین مرحله‌ای است.»

«این نسل، نسل اندیشه و رويا، دارد بخوبی پا می‌گیرد و جا باز می‌کند. شعرهای علی‌پور را قبلاً هم در تماشا خوانده‌ایم. اما اینک سرایش او هر چند در نیمه راه است، ولی درخستگی خورشید را دارد.

شعر متفکر و تخیلی که نوعی سوررئالیسم را نیز در کنار خود ارائه می‌دهد. این‌ها از بهترین شعرهای هرمز علی‌پور و همچنین از بهترین شعرهای نسل اوست. نسلی که بی‌باکانه قد علم کرده و غبار و خشار کهنگی غلاف فرسوده را از تن افشانده است. هرمز علی‌پور بی‌شک شاعر درخشانی از این نسل است.»

«شعرهایی زنده و بالنده رو در روی‌مان است. علی‌پور بی‌تردید از چهره‌های برجسته «موج ناب» است. او می‌داند که شعرش را کسی می‌خواند. و این بازی نیست. نیما چنین گفته بود که: بنگر تا برای کی می‌نویسی، به همان نسبت به چکاده‌های کوتاه و بلند شعر دست خواهی یافت. دیگر اینکه علی‌پور، بر واژه‌ها و ابزار شعر خود سلطه دارد و در میان باریک‌ترین اندیشه‌های خود در نمی‌ماند. او تاریک از خلوص

خوبش است و بر تربت حرف‌ها بغض کرده است. بغضی که وقتی ترکیب،  
به گونه کلمه‌ها بر کاغذ می‌نشیند و زندگی جاری می‌گردد در دیدگاه  
ما، ۱۲۹

### سیاوشانه

همه‌های یک‌کاله ایل را  
برافروزید و  
عبور سیاوشانه را  
بنگرید.

در آسمان  
اگر فرشته‌ای باقی است  
دلواپس دلتنگی من است

### کهکشانی از رنج

قیامتی است  
برگرد این دل‌باختگی  
که در سایه‌بان سفرهایش  
تبسم‌ها در بوسه گم می‌گردد.

از این بهانه‌های کوچک  
زخمی نمی‌تراود  
بر پهنه دلی  
که برگرده می‌کشد  
کهکشانی از رنج را.

این چشم‌ها  
در حلقه‌های عشق  
فرود می‌آیند و جایی  
ندارد حرف.

من که مینه‌ام  
امانت دریاست  
می‌دانم  
قصه کجا دارند این چشم‌ها.

### زهر

من سمت عشق را  
من میل دل را  
نشان می‌دادم

چه شد که در کنار آه  
مقام یافته‌ام؟

چه شد که رد پای ابرها  
نشسته بر پلکم

خاکم به لب  
من خط و خال ما را  
چه بی‌ریا بومیدم

دنیای زهرم اکنون.



### شکلی از عشق

بی‌زمنه نمی‌مانم  
با سینه‌ای که دانش رودخانه را  
آموخته است  
و با تبسم  
می‌پذیرم  
منقار پرندگانی کودک را  
تا جلد بیندازد عطش  
در فرصت فرود  
و از جانی پنهان  
دست  
برگونه ستاره می‌سایم

اینگونه

شکلی از عشق  
جوانی‌ام را  
سپید می‌سازد

### خطی میان ماه و غزل

#### اشعاری از فیروزه میزانی

منوچهر آتشی، واژه‌ناب را پیش از اتلاق به شعر آریا آریاپور، در خصوص شعر فیروزه میزانی به کار برده بود. او درباره میزانی نوشته بود: «شعر دوران تجربه همیشه است، دوران پشت «خط نماندن» و «از خط گذشتن». و در همینجاست که معیارهای پیشین به یکسو نهاده می‌شوند. اما در اینجا پرسشی خود را به پیش می‌کشاند. آیا هر تجربه‌ای، می‌تواند به شعر فرجام یابد؟»

شاید نه و شاید آری! و به همین سبب است که ما در برابر جریان‌های خلق‌الساعه به جای انکار، درنگ می‌کنیم، و از آنچه سابقه ذهنی داریم، گاه به تهمت تکراررد می‌شویم و اما در مورد شعرهای حاضر: اینها را به عنوان نوعی تجربه‌ناب - باگرایشی شدید به سوی ذهنیت - می‌پذیریم، و احتمالاً به همین سبب نیز به ستایش بی‌چون و چرای آنها بر نمی‌خیزیم، به این امید که سراینده، «تجربه» بودن را بپذیرد و هر یک از این شعرها را خیزگاهی برای پروازهای بعدی - به بالا و بالاتر بدانیم. به امید توفیق سراینده.»

و در چند شماره بعد نوشت:

«شعرهای فیروزه میزانی را یک بار دیگر نیز، قبلاً در تماشا خوانده‌اید. به ویژه با یادداشتی از همین دست که گهگاه بر شعرها می‌نوسم. در آن یادداشت، نکته انتقادی ما متوجه آن گره‌ها و بستگی‌ها و... خلاصه فشار ذهنی شاعر بود، که سبب می‌شد تا کلامش با وجود ذهنیت جوان شعری، چنانکه باید روشنگر حالت‌های دلخواه نباشد. و چه خوب است که می‌بینیم این شاعر، بیدار و غمخوار شعر خویش بوده، و نه بیکار و به تفنن روی بدین عرصه دشوار می‌آورده است. زیرا در این دو شعر، که یکی با وزن سالم نیمائی و دیگری در وزن آزاد و با رتم درونی واژه‌ها و پیوندشان - که خود موجد حرکتی موزیکال در کلام می‌شود - سروده شده‌اند، پیداست که در این فاصله دلواپس کار خویش بوده، و کوشیده است تا به فضاهاى روشن‌تر و ملموس‌تری دست یابد؛ کوششی، نه بدون توفیق، بلکه هم‌معنان با آن...»

و نوشت:

«شعر فیروزه میزانی رو به سمت چشم‌اندازهای ناب دارد. نخست تجلی چنان موقعی، گرم و گیرا بودن بیان اوست که با وجود دوری از عروض خود بر زبان که رانده می‌شود عزم چمیدن می‌کند. میزانی می‌داند چه می‌نویسد و می‌داند چه خواهد نوشت. و همین، خودگویای پر کفایت راهجویی او در سرزمین‌های بکر شعر است.»<sup>۱۳۰</sup>

چند شعر از فیروزه میزانی را می خوانیم.

۱

نهال را، یال می سوخت

در چراگاه تفته

پرک گشوده بود

رو بر مفاک

ذرات هستی اش

همگن،

با باد

خاک را

فاق می گشود

تا آن جگن گرفته گودال

میان دشت

از گلوگاهش

به برگردد

خاکدان تیره بود و

رودخانه ای از ریشه های پیر

توان رستن را

در لایه های زیرین

وزن می کردند

جوانه های پیشاینده

به آبگشت می روئید

تا آن سوی خاکها

خالی درخت را

گل باشد.

همآورد هنوز گرسنه بر پشت خاک  
می خرید

سیاهی زمینگیر

طراوت آواره را

در دگردیسی

راه بر بسته بود

و سالخشکی از آن سوی بیجان زمین

رخنه می کرد

ریشه های پیر از گریه

هیچگاه از چهار سوی تنهائی شان

فرا تر نمی رفتند.

آن بالا، پرندگان آمده

بر گردان هزاره ای بودند

که خاک، بیداری را

فرو می برد

و ابر پيشتاز

هیچگاه

بر نمی آمد

دیرگاهی از رستن گذشته بود

و توقف

در بی انتهای خاک

ناشکفتگان را

گردن آویز کرده بود

جگن باف، بر سر خاک

شاخه‌های نرمته را  
زیر و رو می‌کرد.

۲

از یال چشم که می‌گذری  
عشق دقیقه‌ای است  
که در بناگوش می‌تپد  
و فرصت مرگ  
برگذاره لب  
کوتاه می‌شود  
ای نگار  
به بازوان ستاره می‌مانی  
نه گشت می‌زنی  
نه می‌مانی

۳

همراه ابرها  
روی تپه‌ای کوچک  
به دنبال اولین جوانه  
بهار را زیر و رو می‌کنم  
می‌روید از عمق خاک‌ها  
جویی  
جوانه‌ها  
روان می‌شوند  
در انحنای مستعد تپه  
تپه - فکرش - گلباران می‌شود

پرنده‌ای که هیچ انتظار نداشت

بین راه

مکشی کرد

گذشت

گمان کرده بود

خواب می‌بیند

۲

شعرت

برای حمید کریم‌پور

دستت

گلی ست جنوبی

از باران نمی‌کشد منت

حرفت

میانه نخل است و آفتاب

می‌روید

پندار برفی ما را

به خواهشی.

زخمت

نشان ستیزی است با جبه

کانشان

به هفت اوج و فرود

مانداب شهری ما را

کشاکشی

نوری

که وقت آمدن آوار می‌شود

سقف سیاه غربان

به بارشی

شعرت

رباط جهان است

می بخشد

خط میان ماه و غزل را

نوازشی

گویه پاره‌های ماه

اشعاری از سیروس رادمش

منوچهر آتشی درباره اشعار سیروس رادمش نوشت:

«شعر جوان ما - موج ناب - دارد پا می‌گیرد، و شاعران جوان، از تاییدی که می‌بینند و احساس صمیمیتی که از این تائید از سوی تماشا دارند، خود پشترانه تلاش صادقانه‌تر، گرم‌تر و راهجویانه‌تری خواهد بود. این شعر پا خواهد گرفت و پیش خواهد تاخت.

سیروس رادمش، در ردیف چند شاعر زنده‌دل و کوشنده این راه است، مدت‌ها پیش می‌بایست معرفی می‌شد (شده بود اما نه چنانکه حقش بود). تنها، اندکی گنگی و لنگی زیان و بیان مرا بر آن داشت که تامل کنم و ضمن توجه دادن او به بعضی نکات، بگذارم خودش متوجه آن ابهام - نه ابهام - کارش شود. این نه شعر مرا خوشحال کرد زیرا که دیدم جوانه‌ها و شکوفه‌ها در کارها گل کردند. ما حتماً شعرهای درخشان‌تری از رادمش خواهیم خواند.»<sup>۱۳۱</sup>

تاریک که می‌آیم

تاریک که می‌آیم

از خمیان دل

زخمی از گلوی سپیده دارد  
گیاهی  
که خواب جوانه می بیند.

ای ماه!  
خراب که می شوم در یادها  
دورترین ستاره  
مرا می یابد و  
گریه می آموزد.

از دروازه عشق  
بیاموز و بخواب  
که از دروازه عشق  
نخواهی دید  
جز پی گشت باد و،  
ارابه های بازگون.

بر قوائد کنج  
جام های شکسته از  
گریه پاره های ماه  
و به دریا که می کوبد  
رشته صدا راه یکی چشم منتظر...  
بیاموز  
که این صدا  
از کرک های ستاره می خیزد



و دشمن می‌کند تو را  
با آفاق بی‌مدار.

**دل‌نهاد است**

حجمی مرا می‌خواند  
که از تبلور تار گلویش  
دیوانی به سینه دارم.

اگر چه کنج‌گربه ندارد

این زمین

از آن‌کره

که غربت عشق دارد  
دل‌نهاد است

وقتی که در تپش

از زخم‌های انزوا

شبانه می‌گیرم و

با گیاهان آخته

همصدا می‌شود تنم

آغاز غزل‌خوانی من است.

**تا بیابمت**

پذیرفتم

تا نصف‌النهار سبز عشق

سینه بر خارای کبود

برکشم و بیابم

ترانه‌ای که بوی تو دارد  
با هودجی که رفت از خواب دارد  
می‌بینمت کنار دل  
که زلف می‌دهی به شبنم و  
مرغان منقار کشیده ز شانه‌ها  
به جستجوی سپیده می‌رهند  
تا بیابمت  
می‌دانم آن ستاره  
در زخم می‌نشیند و  
تاریک می‌کند  
روزانی که به رویا دارم.

## ۱۳۵۶ ه. ش.

سال ۱۳۵۶، سالِ بروزِ نشانه‌های فضای باز سیاسی بود؛ وضعی ناگزیر که از تابستان سال ۱۳۵۵، حکومت پهلوی، در پی شکست از مدافعین دموکرات حقوق بشر آمریکا، بدان تن در داده بود.

از سال ۱۳۵۶، به مرور کتاب‌های توقیف شده اجازه انتشار می‌گیرند و حجم کتاب در بازار رو به افزایش می‌رود، ولی چیزی که در رژیم‌های خودکامه جنایت محسوب می‌شود، نه توقیف کتاب و کتاب‌نویس، بلکه به انفعال کشاندن اهل هنر و نابودی انگیزه‌های خلق هنر است که از توقیف کتاب و اهل کتاب پیدا می‌شود.

جایزه شعر فروغ، در دیماه ۱۳۵۶، به سید علی صالحی، شاعر موج ناب، تعلق گرفت.

اما جایزه فروغ دیگر رنگی نداشت، و جشنی که با جمعیت انبوه

علاقه‌مندان، در سال ۱۳۵۰ آغاز شد، اکنون وضعیتی رقت‌انگیز پیدا کرده بود.

سیدعلی صالحی، خود راجع به آن شب در بنیاد همان سال نوشت: «شب اعطاء جایزه به یک انسان، چه نا انسانی برگزار شد. از میکروفون خبری نبود. صدای محضرمین در یک اتاق خلوت و خاموش که حتی یک صندلی هم در آن نبود به گوش کسی نمی‌رسید. تک و توکی دانشجو آمده بودند که اجباراً روی زمین اطراق کردند. گریه‌ام گرفته بود. فریدون [فرخزاد] هم پنهانی اشک می‌ریخت. و هر دو برای فروغ می‌گریستیم.»<sup>۱۳۲</sup>

مهم‌ترین اتفاق سال ۱۳۵۶، برگزاری شب شاعران و نویسندگان، معروف به ده شب، در «انجمن فرهنگی ایران و آلمان» بود که بدان خواهیم پرداخت.

## نشریات

در سال ۱۳۵۶ ظاهراً جز الفبا و باران جنگ مهمی منتشر نشد، و از مجلات معتبر، فقط نشریات سه‌گانه دولتی رودکی، بنیاد، و تماشا، بعلاوه ماهنامه مستقل نگین منتشر شدند.

## الفبا

ششمین شماره الفبا در اردیبهشت سال ۱۳۵۶ منتشر شد. از مطالب خواندنی این شماره الفبا، یادداشتی از پرویز مهاجر به نام «نکته‌ئی بر شعر نیما» بود. او پس از مقدماتی چند، می‌نویسد:

«[... نیما که در پی آفریدن زبان تازه‌ئی است، نه تنها از طبیعت شعر که سرپیچی از قواعد گزینش است پیروی می‌کند، بلکه گاه افعال کمکی را هم که صرفاً وظیفه فعلیت دادن به اسم یا صفت قبل از خود دارند، عوض می‌کند. (عوض کردن رابطه بین عناصر قاموسی و دستوری)، مثال:

۱. خشک آمد کشتگاه من (ماخ اولاً)
  ۲. خنده نبندد پس از این (در فرو بند)
  ۳. خنده آورد لبش (در فرو بند)
  ۴. گریه بس دار (شب قورق)
  ۵. نگرفته است آبی از آبی تکان (مرگ کاکلی)
  ۶. مبهم حکایت عجیبی ساز می دهد (مرغ مجسمه)
  ۷. هنگام که گریه می دهد ساز (ماخ اولاً)
- و ده‌ها مثال دیگر از همین دست.

این کار به شعر نیما غرابتی زبانی می دهد، نه غرابتی که خاص نگرشی تازه به جهان است. یا این غرابتِ زبانی تیما چه چیز را می خواهد القا کند؟ غرابت به خاطر غرابت؟  
نیما خود می گوید:

«خیال نکنید قواعد مسلم زبان در زبان رسمی پایتخت است. زور استعمال، این قواعد را به وجود آورده است. مثلاً به جای «سرخورد» «سرکوفت» را با کمال اطمینان استعمال کنید. یک توانگری بیشتری آنوقت برای شما پیدا می شود که خودتان تسلط پیدا کرده، کلمات را برای دفعه اول برای مفهوم خود استعمال می کنید...

وقت و بیوقت، نصیحت مرا فراموش نکنید.»

خوشبختانه، شاعران بعد از نیما این نصیحت او را بکلی فراموش کردند. عوض کردن فعل کمکی چه توانگری به زبان می دهد؟ اصلاً غرض از توانگری چیست؟ اگر مثلاً به جای «را» علامت مفعول بیواسطه، صد علامت داشته باشیم، زبان مان توانگر شده است؟  
[...]<sup>۱۳۳</sup>

جنگ باران، به رغم خواندنی بودنش، مطلب چشمگیری در حوزه کار ما نداشت.

## مجموعه‌های شعر نو در سال ۱۳۵۶

اصلانی، محمدرضا / بر تفاضل دو مغرب. - تهران: زردیس، ۱۳۵۶، ۸۷ ص.

تمیمی، فرخ / از سرزمین آینه و سنگ. - تهران: رز، ۱۳۵۶، ۱۰۷ ص.  
خدیبوی، مهین / سکوت جنگل زخمی در صبحگاه بیداری. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۶، ۱۰۶ ص.

خلیلی، عظیم / جالیزبان. - تهران: روزبهان، ۱۳۵۶، ۸۳ ص.  
خوئی، اسماعیل / فراتر از شب اکنونیان. - تهران: جاویدان، ۱۳۵۶، ۸۲ و ۸۳ ص.

زنگنه، عزت‌الله / پشت دروازه‌های خورشید. - تهران: مرجان، ۱۳۵۶، ۶۲ ص.

زهری، محمد / پیر ما گفت. - تهران: رواق، ۱۳۵۶، ۵۹ ص.  
سادات‌اشکوری، کاظم / با ماسه‌های ساحلی. - تهران: سحر، ۱۳۵۶، ۶۴ ص.

سپانلو، محمدعلی / هجوم. - تهران: روزبهان، ۱۳۵۶.  
سپهری، مه‌راب / هشت کتاب. - تهران: طهوری، ۱۳۵۶، ۴۵۷ ص.  
شاپور، کامیار / اتاقی در حومه‌ها. - تهران: مروارید، ۱۳۵۶، ۷۲ ص.  
شالیزاری، محمود / حوض مرمر. - تهران: الهام، ۱۳۵۶، ۳۲ ص.  
شاملو، احمد / دشنه در دیس. - تهران: مروارید، ۱۳۵۶، ۶۸ ص.  
شریفیان، جواد / مرثیه جویبار. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۶، ۱۰۸ ص.  
شفیعی‌کدکنی، محمدرضا / از بودن و سرودن. - تهران: توس، ۱۳۵۶، ۷۱ ص.

شفیعی‌کدکنی، محمدرضا / مثل درخت در شب باران. - تهران: توس، ۱۳۵۶، ۸۰ ص.

- شکوری، ناصر / جوّ سیاه. - تهران: امید، ۱۳۵۶، ۳۰ ص.
- شیبانی، منوچهر / سراب‌های کویری. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۶، ۱۳۲ ص.
- صالحی، بهمن / برج بلند باران. - رشت: بی‌نا، ۱۳۵۶، ۷۶ ص.
- صفارزاده، طاهره / سفر پنجم. - تهران: رواق، ۱۳۵۶، ۱۱۱ ص.
- صلاحی، عمران / ایستگاه بین راه. - تهران: دنیای دانش، ۱۳۵۶، ۱۷۲ ص.
- طباطبائی، همایون‌تاج / از غربت و عشق. - تهران: سپهر، ۱۳۵۶، ۸۱ ص.
- کارو / شکست سکوت. - تهران: مرجان، ۱۳۵۶، ۲۰۰ ص.
- کارو / نامه‌های سرگردان. - تهران: فرّخی، ۱۳۵۶، ۱۲۷ ص.
- کبیری، ناهید / یلدا. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۶، ۹۲ ص.
- گرگین، محمد / میترا و خمیازه‌های باد. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۶، ۶۰ ص.
- لاری کرمانشاهی / قلبم را به خاک بسپارید. - تهران: مرجان، ۱۳۵۶، ۵۵ ص.
- مجابی، جواد / پرواز در مه. - تهران: روزبهان، ۱۳۵۶، ۱۲۸ ص.
- مختاری، محمد / بر شانه فلات. - تهران: توس، ۱۳۵۶، ۷۹ ص.
- مختاری، محمد / قصیده‌های هاویه. - تهران: آرمان، ۱۳۵۶، ۸۷ ص.
- مشیری، فریدون / از خاموشی. - تهران: زمان، ۱۳۵۶، ۱۵۹ ص.
- منشی‌زاده، کیومرث / سفرنامهٔ مرد مال‌بخولیائی رنگ پریده. - تهران: رزّ، ۱۳۵۶، ۴۰ ص.
- میرصادقی، میمنت / با آب‌ها و آینه‌ها. - تهران: توس، ۱۳۵۶، ۱۰۴ ص.
- میرمیران، مجتبی / میلاد دریا. - تهران: پگاه، ۱۳۵۶، ۸۷ ص.
- نادرپور، نادر / گیاه و سنگ نه، آتش. - تهران: مروارید، ۱۳۵۶.
- نادرپور، نادر / از آسمان و ریسمان. - تهران: مروارید، ۱۳۵۶، ۹۷+۱۶ ص.
- نادرپور، نادر / شام بازیسین. - تهران: مروارید، ۱۳۵۶، ۱۵۳ ص.
- نیرو، میروس / بهار از پنجره. - تهران: نشر اندیشه، ۱۳۵۶، ۱۰۱ ص.

نیری، صفورا / فصل پنجم. - تهران: بی نا، ۱۳۵۶، ۸۰ ص.  
 همتی، اسماعیل / آی با توام. - تهران: بی نا، ۱۳۵۶، ۶۴ ص.  
 یحیوی، عباسعلی / آبخارهای آفتاب. - تهران: دنیای دانش، ۱۳۵۶،  
 ۹۳ ص.

### دشنه در دیس / احمد شاملو

شاملو، احمد / دشنه در دیس. - تهران: مروارید، ۱۳۵۶، ۶۸ ص.  
 دشنه در دیس، مشتمل بر بسیاری از پخته‌ترین، پیچیده‌ترین و عمیق‌ترین اشعار احمد شاملو بود؛ اما به هنگامی متشر شد که شعر، قدر و منزلتش را در جامعه از دست داده بود، و در نظر روشنفکران سیاسی (که خوانندگان اصلی اشعار شاملو بودند) شعر وقتی ارزشمند بود که صریح و برانگیزاننده و پر از خون و دشنه باشد. دشنه در دیس نیز اگرچه بر مدار همین معنا می‌گشت، ولی صریح و برانگیزاننده و روزمره نبود، لذا در زمان انتشارش بازتابی در خور نیافت؛ سال‌ها پشت و پرتین کتابفروشی‌ها ماند، تا در زمان تسکین تنش‌های سیاسی، که به مرور، اعتبارش بازشناخته شد.

دشنه در دیس، حاوی هیجده شعر بود. بلندترین شعر، نمایش - شعری با تاریخ سرایش بهار ۱۳۵۰ بود که آشکارا تحت تأثیر قیام چریک‌ها، خلق شده بود: تعیین تکلیفی اجتناب‌ناپذیر، صمیمانه، دردمندانه، در قبال جنگلیانی که «از راه‌کوره‌های سبز / به زیر می‌آیند / عشق را چونان خزه‌ئی / که بر صخره / ناگزیر است / بر پیکره‌های خویش می‌آریند / و زخم را بر سینه‌های‌شان. / چشمان‌شان عاطفه و نفرت است / و دندان‌های اراده‌ خندان‌شان / دشنه معلق ماه است / در شب راهزن». و اینکه در این میان «مردگان را به رف‌ها چیده‌اند / زندگان را به یخدان‌ها / گرد / بر سفره‌ سور / ما در چهره‌های بی‌خون همکامگان می‌نگریم: شگفتا / ما / کیانیم؟ / نه بر رف‌چیدگانیم کز

مردگانیم / نه از صندوقیایم کز زندگانیم». و این نگرانی خاضعانه بر بیگناهی خود که اما «درگاه خونین و فرش خونالوده شهادت می دهد / که برهنه پای / بر جاده‌ئی از شمشیر گذشته‌ایم». اگر چه مدعیان باور ندارند و بر این گمان‌اند که آمدید «که بر سفره فرود آئید».

پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ و سرکوب پی در پی چندین قیام و لاجوم تن سپردن به تقدیر شکست و بی‌عملی و یأس فلسفی، اینک، ضیافتِ دشنه در دیس، بیدارشدنی به حیرت، شرمسارانه و پرشادی بود. و اگر هم همه چیز ناباورانه می‌نمود بدین خاطر بود که «عظمت هر خورشید / در مهجوری چشم / خردی اختر می‌نماید». اما این اتفاقِ شادی‌آفرین، «تاج نیست کز میان دو شیر برداری / بوسه بر کاکل خورشید است / که جانت را می‌طلبد / و خاکستر استخوانت / شیربهای آن است»، چرا که هنوز «دروج [اشاره به مجسمه شاه] / استوار نشسته است / بر سکوی عظیم سنگ / و از کُنج دهانش / تُفخنده رضایت / بر چانه می‌دود». بدین حال «اگر ت مجال آن هست / که به آزادی / ناله‌ئی کنی / فریادی در افکن / و جانت را به تمامی / پشتوانه پرتاب آن کن».

شاملو، پس از این شعر، در سراسر سال‌های پنجاه و پنجاه و یک و پنجاه و دو، شعری نمی‌سراید. سال ۱۳۵۳، سه شعر؛ سال ۱۳۵۴، هفت شعر؛ سال ۱۳۵۵، شش شعر می‌سراید و این چند شعر را به همراه شعری از سال ۱۳۵۶ در مجموعه دشنه در دیس منتشر می‌کند. دو شعر از مجموعه دشنه در دیس، می‌خوانیم.

### خطابه تدلین

غافلان

همسازند،

تنها توفان



کودکانِ ناهمگون می‌زاید.

همساز

سایه‌سانانند،

محتاط

در مرزهای آفتاب.

در هیأتِ زندگان

مردگان‌اند.

وینان

دل به دریا افکنانند،

به پای‌دارنده‌ آتش‌ها

زندگانی

دوشادوشِ مرگ

پیشاپیشِ مرگ

هماره زنده از آن سپس که با مرگ

و همواره بدان نام

که زیسته بودند،

که تباهی

از درگاهِ بلندِ خاطره‌شان

شرمسار و سرافکننده می‌گذرد.

کاشفانِ چشمه

کاشفانِ فروتنِ شوکران

جویندگانِ شادی

در میجری آشفشان‌ها

شعبده‌بازانِ لبخند

در شبکلاه درد

با جاپائی ژرف تر از شادی  
در گذرگاه پرنندگان.

در برابر تندر می ایستند  
خانه را روشن می کنند.  
و می میرند.

اردیبهشت ۵۴

### فراقی

چه بی تابانه می خواهمت ای دوریت  
آزمون تلخ زنده به گوری!

چه بی تابانه تو را طلب می کنم!

بر پشت سمندی

گوئی

نوزین

که قرارش نیست.

و فاصله

تجربه‌ئی بیهوده است.

بوی پیرهن،

این جا

و اکنون. —

کوه‌ها در فاصله

سردند.

دست

در کوچه و بستر

حضورِ مأنوسِ دست تو را می جوید،

و به راه اندیشیدن

یأس را

رَج می زند.

بی نجوای انگشتانت

فقط. -

و جهان از هر سلامی خالی است.

رم - فروردین ۵۴

مثل درخت در شب باران و از بودن و سرودن / شفیع کدکنی (م. سرشک)

شفیع کدکنی (م. سرشک) / مثل درخت در شب باران. - تهران: توس،  
۱۳۵۶، ۸۰ ص.

شفیع کدکنی (م. سرشک) / از بودن و سرودن. - تهران: توس،  
۱۳۵۶، ۶۸ ص.

مثل درخت در شب باران، اشعار سال‌های چهل، و از بودن و سرودن،  
شعرهای دهه پنجاه شفیع کدکنی بود. اشعار کتاب نخست، همان  
ویژگی‌های شعرهای دهه چهل او را داشت؛ یعنی ساده، روان، نمادین، و  
با ضرباهنگ تند و تعابیر ساده و آشنا و آسان‌یاب؛ و اشعار دهه پنجاه - با  
حفظ بسیاری از خصوصیات پیشین - شفاف‌تر، کمتر نمادین، و با گرایش  
آشکاری به عرفان بود.

از اشکالات چشمگیر شعر چریکی و شعر جنگل، بی‌توجهی  
عمومی شاعران، به ظرافت‌ها و ظرفیت‌های زبانی بود، شعر شفیع اما،  
به خاطر تسلط وی بر ادبیات قدیمه، از این بلیه مُبرا بود. یعنی با گذشت  
یک دهه از عمر شعر چریکی، تقریباً معلوم شده بود که (شاید) اگر  
برای بیشتر پیشگامان شعر چریکی، بی‌توجهی به زبان، نوعی مرکب‌

انقلابی در قبال اشرافیت زبان فاخر، در دفاع از زبان توده مردم محسوب می‌شود، برای عموم گویندگانِ پیرو آنان، تظاهر به بی‌توجهی، بهانه‌ئی برای سرپوش نهادن بر ناآگاهی‌شان از ادبیات و ظرافت‌ها و دقیقه‌های زبانی است.

بدین خاطر، و به سبب سابقه خوب در کوچه‌باغ‌های نشابور، مجموعه‌های اخیر شفیمی پس از انتشار، بلافاصله نایاب شد، در تیراژی وسیع به چاپ دوم رسید و چندین نقد بر آن نوشته شد که از جمله یادداشت‌های خواندنی، یادداشتی از رضا انزابی‌نژاد با نام «نقطه عطفی مبارک در شعر معاصر ایران» بود که در مجله نگین (شماره ۱۶۱، مهر ۱۳۵۷) چاپ شد.<sup>۱۳۴</sup>

چند شعر از مجموعه‌های اخیر شفیمی می‌خوانیم.

### دیر است و دور نیست

[این شعر، درباره جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی سروده شده بود]

جشن هزاره خواب

جشن بزرگ مرداب.

غوکانِ لاشخوارِ لجن‌زی!

آنسوی این همیشه - هنوزان،

مُردابکِ حقیرِ شما را

خواهد خشکاند

خورشیدِ آن حقیقتِ سوزان.

این سان که در سراسر این مباحث و سپهر

تنها طنین تار و ترانه

غوغای بوناک شماهاست

جشن هزار ساله مرداب  
جشن بزرگ خواب  
ارزانی شما باد!

هر چند،  
کاین هایهوی بیهده تان نیز  
در دیده حقیقت، سوگ ست و سور نیست  
پادفره شما را  
روزان آفتابی  
دیر است و دور نیست.

### زخمی

هر کوی و برزنی را  
می جویند  
هر مرد و هر زنی را  
می بویند.

### بشنو!

این زوزه سگان شکاری ست  
در جستجویش اکنون  
و خاک،  
خاک تشنه  
و قطره های خون.

آن گرگ تیرخورده آزاد  
در شهر شهرها  
امشب کجا پناهی خواهد یافت

یا در خروش خشم گلوله  
کی سوی بیشه راهی خواهد یافت.

۱۳۵۰

### قراتر از شب اکنونیان / اسماعیل خوئی

خوئی، اسماعیل / فراتر از شب اکنونیان. - تهران: جاویدان، ۱۳۵۶، ۸۳ ص.  
اگر چه نخستین چاپ فراتر از شب اکنونیان در سال ۱۳۵۱ به دستور  
ساواک توقیف و در چاپخانه خمیر شد و تا سال ۱۳۵۶ اجازه نشر نیافت،  
ولی اسماعیل خوئی مطرح‌ترین و فعال‌ترین شاعر، در عرصه مطبوعات  
دهه پنجاه بود.

او از معدود شاعران جامعه‌گرایی شناخته شده این دهه بود که با وجود  
گرایش به شعر چریکی، اشعارش (بوژه غزلواره‌هایش) در نشریات  
عمومی همچون روزنامه کیهان چاپ می‌شد.

بعد از واقعه میاهکل، شعر او (که به تازگی از زیر نفوذ زیان  
اخوان‌ثالث بیرون آمده بود) آشکارا در جهت ستایش از راه چریک‌ها  
قرار گرفت؛ اگرچه این اشعار «در مجموع، در حد شعر او در سال‌های قبل  
از میاهکل نبود، و تحولات بعدی شعر او، اگر نه نوعی اُفت و تنزل،  
دست‌کم گونه‌ئی تلاش آگاهانه «ویژگی جویانه» را به نمایش می‌گذاشت  
که شاید همیشه موفق یا خوشایند نبود.»<sup>۱۳۵</sup>

با اینهمه در همین سال‌هاست که عده‌ئی از شاعران جوان همچون  
شهاب مقربین و محمود معتقدی و چند تن دیگر، تحت تأثیر زیان او قرار  
می‌گیرند و به میاق او شعر می‌نویسند و مطرح می‌شوند.

بر اشعار اسماعیل خوئی چندین نقد نوشته شد که تعدادی از آنها  
عبارت بود از:

معتقدی، محمود: اسماعیل خوئی شاعری از دیار طبیعت»، بنیاد:

اسفند ۱۳۵۶، ۱۳۶

شاهرختاش، شهرام: «شعر اسماعیل خوئی»، بنیاد: شماره ۱۰، دیمه  
۱۳۷.۱۳۵۶

حسن‌زاده، فریده: «ضد نقدی بر یک نقد (درباره شعر اسماعیل  
خوئی)»، بنیاد: شماره ۱۱، ۱۳۸.۱۳۵۶  
دو شعر از فراتر از شب اکتونیان را می‌خوانیم.

### حتا اگر چو توفان گویا باشی

از شش هزار سال تجربه وقتی می‌گوئی،  
چین هزار موج بر جبین تو می‌روید،  
بی آن‌که دریا باشی.

از شش هزار سال تجربه در گنداب وقتی می‌گوئی،  
هر واژه در دهان تو غوکی می‌شود  
کز کرم‌های گندیدن،

آری،

تنها

از کرم‌های گندیدن می‌گوید -  
حتا اگر چو توفان گویا باشی،  
و پای تا سر آوا باشی.

بر من بیخشای، ای عشق!

من

دیگر دلی به سینه ندارم.

دیگر به سینه

من

جز مشت‌واری خون‌آلود  
که می‌تپد به کینه ندارم.

سال ۴۹ - تهران

### با آسیاب این تاریخ

زیرا دروغ تنها در گفتار نیست؛  
و ذات باستانی انسان کردار است.

من

شاید که از تبار تاتارم:

خون دلم مباح،

حرمت بانوی نامم حلال‌تان باد؛

اما

من از شما دروغ‌گزاران نیستم،

چنگیز نیز بود،

می‌دانم؛

اما، بی‌گمان، حتا

چنگیز نیز دروغ‌زن نبود:

او نیز هم

آن بود

که می‌نمود -

چونان نهنگ پرتپش این خشم

در خون من.

ای آسیاب تاریخی!

خونم حلال‌ت باد،



اما

گر خون من نبود؟

یا گر سکون من؟

باری،

پیوسته شط خون و سکون بوده‌ست

که آسیاب این تاریخ را می‌گردانده‌ست؛

آری، پیوسته شط خون و سکون بوده‌ست.

اما

این آسیاب دیگر فرسوده‌ست.

از من به یزدگرد بگوئید:

سنگ صبور زبرین دارد می‌ترکد.

تا رستن هزار فواره خون

دیگر

تنها

فریادی مانده‌ست.

سال ۴۹ - تهران

### سفر پنجم / طاهره صفارزاده

صفارزاده، طاهره / سفر پنجم. - تهران: رواق، ۱۳۵۶، ۱۱۱ ص.

سفر پنجم در سال ۱۳۵۶، ناگهان و بطور بسیار غیرمنتظره شهرت عام

یافت و به سرعت با تیراژهای بالا، چندین بار تجدید چاپ شد.

یکی از دلایل توجه وسیع و ناگهانی به سفر پنجم، علاوه بر اشاراتی

چند به آیات قرآنی و تاریخ اسلام، شعر «سفر هزاره» بود که به دکتر علی

شریعتی تقدیم شده بود. و دکتر علی شریعتی، مسلمان انقلابی متجددی

بود که در میان روشنفکران مسلمان، ده‌ها هزار هوادار و پیرو داشت؛

پیروان جوانی که بشدت از مرگ رهبرشان - که شایع بود رژیم پهلوی او را به قتل رسانده - متأثر و خشمگین بوده‌اند.

با اینهمه، صرف گرایشِ اسلامیِ شاعر و تقدیم شعری به دکتر علی شریعتی سبب اشتها را ناگهانی این کتاب نشده بود. این مجموعه، با ترکیبی از مدرنیسم، ذوقِ نو قدمائی و شعار، از بداعت و صراحت و سادگی ویژه‌ئی برخوردار بود که در شعرنو فارسی تازگی داشت.

بخش‌هایی از یک نقد و دو شعر بلند از این مجموعه را می‌خوانیم و علاقه‌مندان را به مقاله «از دو دریچه به بیرون» نوشته ضیاء موحد (رودکی، شماره ۹، تیر ۱۳۵۱)<sup>۱۳۹</sup>، و «نقد سفر پنجم» از سید علی صالحی (بنیاد، شماره ۱۷، ۱۳۵۷)<sup>۱۴۰</sup> ارجاع می‌دهم.

### سفر عاشقانه

سپور صبح مرا دید  
که گیسوان درهم و خیم را  
ز پلکان رود می‌آوردم  
سپیده ناپیدا بود

دوباره آمده‌ام  
از انتهای دره سب  
و پلکان رفته رود  
و نفس پرسه‌زدن این است  
رفتن  
گشتن  
برگشتن  
دیدن  
دوباره دیدن

رفتن به راه می پیوندد  
ماندن به رکود

در کوچه های اول حرکت  
دست قدیم عادل را  
بر شانه چپ خود دیدم  
و بوسیدم  
و عطر بوسه مرا در پی خواهد برد

سپور صبح مرا دید  
که نامه را به مالک می بردم  
سلام گفتم  
گفت سلام  
سلام بر هوای گرفته  
سلام بر سپیده ناپیدا  
سلام بر حوادث نامعلوم  
سلام بر همه  
الا بر سلام فروش  
سراغ خانه مالک می رفتم  
به کوچه های ثابت دلتنگی برخوردارم  
خاک ستاره دامنگیر  
صدای یورتمه می آمد  
صدای زمزمه میراب  
صدای تبت یدا  
درخت را بردند  
باغ را بردند

گوش را بردند

گوشواره را بردند

اما جد جد مرا

عشق را

نبردند

من از تصرف ودکا بیرونم

و در تصرف بیداری هتم

تصرف عدوانی را رایج کردند

[...]

من اهل مذهب بیدارانم

و خانه‌ام دو سوی خیابانی مست

که مردم عایق

در آن گذر دارند

صدای حق‌هقی از دوردست می‌آید

چطور اینهمه جان قشنگ را

عایق کردند

چطور

چطور

چطور

تبت یدا ابی لهب و تب

تبت یدا ابی لهب و تب

تبت یدا ابی لهب و تب

و این صدا

که از بضاعت سلسله صوتی بیرون است

راهی در رگ‌هایم دارد

به راه باید رفت  
بیهوده ایستاده‌ام  
و بلوچ را  
خیره مانده‌ام  
که محض تفنن  
سه بار در روز  
علف می‌چرد  
سه وعده نماز می‌خواند  
[...]

### سفر هزاره

با یاد علی شریعتی  
رهیار بیدار  
در انتهای درهٔ مه  
سکوی ابر می‌چرخد  
سکوی ابر  
ابر نهان‌کننده و بارنده  
ابر گلوی کیست که می‌بارد  
ما کیتیم  
ما در هزارهٔ چندم هستیم  
  
بار بلور پریش را  
از تپه  
از فلات  
بالا باید برد  
صدای نبض تو بیدارست

بیداری صدای بیدار  
بیداری صدای صادق  
این تپه  
این بلندی را  
بالا باید رفت

بر تپه نخستین  
در عهد باران  
آلونک درختی  
یگانه خانه ما بود  
آنجا که آب و خاک  
آنجا که خاک و دست  
به هم پیوستند  
آدم  
به کوزه‌های سفالی رسید  
با هم به چشمه رفتند  
و آب نوشیدند  
چقدر پاک  
چقدر زلال  
ما ماهیان جدا از آب  
این معجزه‌ست اگر زنده‌ایم  
شاید ایمان  
تصور تصویر آب باشد  
کاینگونه زنده‌کننده‌ست  
و پاک‌کننده‌ترست از آب  
آب صاف

آب جاری

آب رها

و در هزاره خشکی

خشکسالی

آذوقه را

کنار مرده نهادند

و نقش ظرف

عقابی

که خم شده است

که طعمه را بردارد

و نقش ظرف

نقشه فرداست

فردا که روز از نو

روزی از نو

من نیستم

اما کلام داغ تنم

مرغی خواهد شد

و از محاصره دیوارها

خواهد رست

و شعر بودن

چگونه بودن

چگونه باید بودن را

دوباره

باز

هماره

خواهد خواند

دیوارهای مست

دیوارهای سیمانی

همچون دیوارسازان

همه به هیأت جسم‌اند

و در خطر نابودی

و در خطر فصل

[...]

### نقد و نظر

از جمله نقدهای قابل توجه به سفر پنجم، یادداشت تأییدآمیز دکتر علی محمد حق‌شناس بود. در بخش‌هایی از این نقد می‌خوانیم که: «سفر پنجم» گشایشگر راه تازه‌ای بر روی شعر فارسی است راهی که با این کتاب آغاز می‌شود از نظر طبیعت و ترکیب و نقش را راه نیما یگانه نیست. اما این هر دو راه همسوی و احتمالاً هم‌مقصدند. بدعتی که نیما گذاشت ریشه در سنتهای شعری دارد: نوآوری در جهان شعر است به کمک جانیهای شعر. بدعتی که صفارزاده در سفر پنجم گذاشته است ریشه در کتابهای آسمانی دارد: در قرآن، تورات، انجیل، و بیشتر در قرآن، بدعت صفارزاده نوآوری در جهان شعر است به کمک جهانیان دین. این را هم بگویم که بدون بدعت نیمائی، بدعت صفارزاده ناممکن بود. برای رسیدن به راهی که با سفر پنجم آغاز میشود باید از راه نیمائی شروع کرد، زیرا راه سفر پنجم در آن وسطها از راه نیمائی منشعب می‌شود. ولی همین که از راه نیمائی پا به راه سفر پنجم گذاشتی، هر چه بیشتر بروی از نیما و سنت نیما دورتر می‌شوی. به شعر سوم کتاب - به «سفر عاشقانه» - که می‌رسی، کمال این راه نو، این طرز تازه را به چشم می‌بینی. شاعر با راه



نوی که در پیش گرفته، اخت شده است. مطمئن است که در این تجربه  
پیروز شده است. می داند که این راه به هیچستان نمی انجامد و می داند که  
بن بست هم نیست و نیز می داند که پایانی ندارد و می توان در امتداد این  
راه رفت، بی وحشت پایانی و همیشه با امید رفت:

و من به راه  
و راه به من  
یگانه ترین هستیم  
و من همیشه در راهم  
و چشمهای عاشق من  
همیشه رنگ رسیدن دارد

(ص ۵۳)

سفر عاشقانه، در عین حال که «در باور من، یکی از اصیل ترین  
جلوه های شعر نو ایران است از جهانی ترین آن هم هست. از سفر عاشقانه  
که گذشتی همه چیز این راه تازه برایت آشنا شده است. با ره تازه الفت  
گرفته ای و آنچه در امتداد این راه می بینی - آن ۷ شعر کوتاه دیگر - برایت  
شعرند. شعر خوب نجیب. شعری که نه لوس است و نه لوث شده است  
و نه می شود از سرش گذشت:

آن سبزه  
کز ضخامت سیمان گذشت  
و قشر سنگی را  
در کوچه شبانه ی بابل  
تا منتهای پرده بودن  
شکافت  
آن سبزه زندگانی بود...

(ص ۱۱)

این ساخت و ترکیب کتاب سفر پنجم بود. حالا به راه تازه ای پردازیم

که از پس این کتاب بر روی شعر پارسی باز می‌شود و برای این کار باید از نیما شروع کنیم:

گفتیم بدعت نیمائی نوآوری در جهان شعر است به کمک جهانیان شعر. شعر فارسی پیش از نیما، به دلیل گوشه چشمی که به خاصان داشت به دلیل دورافتادگی از جریان طبیعی زندگی و به دلیل منتهای ریشه در قرونش شعری بود ویژه خاصان. و انتزاعی و مجرد و مزین بود. و به منتهای شعری سخت وفادار بود. خاصان به قلابدوزی، به ملیله‌دوزی، به قلمزنی، به منبت‌کاری، به خاتم‌کاری، به مقرنس‌کاری و به این گونه زلم زیمبوه‌های ظاهری سخت معتاد بودند. ناچار شعرشان را هم زیور شده و برگ شده می‌خواستند. ردالصدر علی العجز و بالعکس با قرینه‌سازی‌های طاق و رواقشان جور در می‌آمده ترصیع و تفویف و تجنیس و توسیم و ترجیع و توشیح و چه و چه نیز با ظرف و لباس و اسباب و اثاث‌شان قرینه می‌ساختند. فضای فکری خاصان محدود بود و به رتق و فتق امور ملک و رعیت و نیز بزم و طرب و احياناً مجلس بحثی و تکیه‌ای و مسجدی و خانقاهی و یا خراباتی و همینها موضوعهای انتزاعی شعرشان را می‌ساخت و خاصان از هر تغییری هراس داشتند. و شعرشان نیز از تغییر از نوجوئی، از تازه‌گرایی و حشمت داشت، و وضع چنین بود و بود تا اینکه عوام‌الناس شروع کردند به سر و گوش جنباندن. [...]

بعد از نیما، سپهری و فروغ (فروغ از تولدی دیگر به بعد) دنیای زندگی را پایگاه خود قرار دادند.

سپهری و فروغ شعر را با تمام جلوه‌ها و امکاناتش به دنیای زندگی آوردند. به همین دلیل شعر این دو زمینی‌تر است و روشنتر، و ملموس‌تر. زندگی در شعر این دو کمتر دستخوش تغییر و استحاله می‌شود.

تفاوت پایگاه نیما (زندگی در شعر) و پایگاه سپهری و فروغ (شعر در زندگی) را نباید تفاوت سطحی و جزئی گرفت. این تفاوت بسیار بنیادی و مهم است. در شعر نیمائی زندگی تابع و شعر متغیر است. و همراه با

نوسانها و ضرورت‌های شعری، جلوه زندگی دستخوش تغییر می‌شود. در صورتی که در شعر سپهری و فروغ زندگی متغیر و شعر تابع است و همراه باکش و قوسها و زیر و بمهای زندگی، شعر هم به تبع تغییر چهره می‌دهد. با اینهمه این دو جلوه از شعر امروز ایران از طبیعتی یگانه برخوردار است. از سوی دیگر شعر طاهره صفارزاده - در سفر پنجم - هم از نظر شکل و قالب، هم از نظر ویژگیهای زبانی و هم از نظر محتوی و پیام پیرو سنتهای کتب مقدس است. در سفر پنجم تنها رابطه زندگی و شعر مطرح نیست و به بازسازی یکی از این دو در آن دیگری قناعت نمی‌شود. بلکه به سنت کتب مقدس، درباره زندگی و شعر سؤال می‌شود، خطاب می‌شود و خیلی چیزهای دیگر. بگذارید به هر یک از جنبه‌های گوناگون این طرز تازه به طور جداگانه توجه کنیم:

همین جا توضیح بدهم که هیچ‌جا، هرگز نخواسته‌ام، شعرهای کتاب را با عظمت آیه‌های قرآن، مقایسه کنم. قصدم بیان تأثیر روحانی کتابهای مقدس و بویژه قرآن بر اشعار سفر پنجم است.

کتاب آسمانی - به ویژه قرآن - قافیه‌ای خاص خود دارند - در قرآن کلمات: طارق، ثاقب، حافظ، دافق و قادر را می‌بینی که قافیه‌وار، در انتهای آیات یک سوره ظاهر می‌شوند. در سفر پنجم نیز چنین رویدادی به تأثیر از کتاب آسمانی و زیر نفوذ روحانی آن، اغلب به چشم می‌خورد. کمترین تشابه آوازی - بهانه‌ای است که کلمات، هم قافیه انگاشته شوند:

در زبان شعر نیمائی و در زبان شعر سپهری و فروغ تشبیه و توصیف و استعاره و کنایه فراوان است. برعکس، زبان کتب آسمانی پر از اشاره و تمثیل و قصه است. و تشبیه و استعاره و غیره در کتب آسمانی به مراتب کمتر از تمثیل و قصیه به کار گرفته می‌شوند. به همین دلیل زبان کتب آسمانی، در عین حال که هر واژه‌اش ریشه در حادثه‌ای دارد یا قصه‌ای، و هر جمله‌اش اشاره به فلسفه‌ای دارد یا نکته‌ای اخلاقی و غیره، با اینهمه، دریافتش دشوار نیست. زیرا برای فهم آن مجبور نیستی به شکافتن

تشبیهات و کنایات و استعارات بنشینند. زبان سفر پنجم از این گونه است. پر است از تمثیل و اشاره و قصه. و با تشبیه و استعاره و این چیزها انس کمتری دارد. میزان تشبیه و صفت و استعاره در این زبان شاید بیشتر از میزان این چنین عناصر در زبان عادی نباشد.

کاوه نبود

درفش کاوه

آلوده‌ی زمرد و زر بود

از غار تا مدینه انسان

چندین هزار قامت معنا

در قلب لحظه‌های قدسی هجرت می‌گنجد

(ص ۵۷)

از شعر نیمائی و شعر سپهری و فروغ - همچنانکه گفتیم - اولی تنها به بازآفرینی زندگی در شعر و دومی تنها به بازآفرینی شعر در زندگی قناعت می‌کند. چنین شعری هدفش تنها خلقت ادبی است، اما سخن کتب آسمانی برای بازآفرینی نیست. برای به‌آفرینی است که چنین سخنی آفریده می‌شود و برای تعالی و ارتقاء و عبور از بدیها و نیل به مدینه فاضله. به همین دلیل، سخن کتب آسمانی بشیر و نذیر است، می‌ترساند و بشارت می‌دهد. سخن سفر پنجم نیز چنین است، بی‌طرف نیست. به نظاره نایستاده است. مژده می‌دهد، می‌ترساند، سؤال می‌کند، تفرین می‌کند و باز بشارت می‌دهد و فتوی می‌دهد:

ای بانوان شهر

گلوتان هرگز از عشق بارور نشده است

وگر نه سرخاب را به اشک می‌آلودید

وسین ساکت سر را سلام می‌گفتید

(ص ۶۸)

وقتی از نمای فاخر شعرت  
به خویش می‌بالی  
آیا ارج تشبیه را درمی‌یابی

(ص ۶۹)

من اهل مذهب پرسشکارانم  
اسکندر گرفت  
یا تو تقدیم کردی  
خریدار خرید  
یا تو فروختی

(ص ۶۸)

و در تأیید این مختصه از زبان سفر پنجم، می‌توانی همه کتاب را به عنوان دلیل بیاوری، همه کتاب را.  
بدعت صفارزاده نوآوری در جهان شعر است، به کمک جهانیهای دین. در این طرز تازه اشارات شهبانی نیست. فکری برای اسافل اعضا نشده. برعکس پر است از اشارات و ایماها و عناصر دینی.  
صفارزاده این راه تازه در شعر پارسی را یک تنه طی میکند.<sup>۱۲۱</sup>

#### سفرنامهٔ مرد مالیکولیائی رنگ‌پریده / کیومرث منشی‌زاده

منشی‌زاده، کیومرث / سفرنامهٔ مرد مالیکولیائی رنگ‌پریده. - تهران: رز، ۱۳۵۶، ۴۰ ص.

کیومرث منشی‌زاده، بعد از چاپ چند غزل و شعر نیمائی در نیمهٔ اول دههٔ چهل، به شعر منثور روی آورد و در مدت کوتاهی اشعاری به چاپ رساند که اگر چه تحت تأثیر جریان موج نو بود، ولی کاملاً بدیع و شگفت می‌نمود؛ اشعاری ساده، طنزآمیز، اندوهبار، و مرشار از کنایات و تلمیحات و افسانه‌ها و ریاضیات. اشعاری که در عین حال نشان می‌داد، کیومرث منشی‌زاده شاعری نیهیلیست است که هیچ چیز، حتی شعرش را

جدی نمی‌گیرد، و گویا همین امر نیز باعث شد که شعرش هر روز بیش از پیش از طنز به شوخی، از سوررئال عمیق به بازی‌های لفظی - تصویری، و از اندیشه فلسفی - ریاضی به نوشتن فرمول‌های ریاضی تنزل کند، و پس از چندی - که امید فراوانی در بسیاری از نوپردازان جوان به وجود آورده بود - از جوهر اولیه‌اش خالی شود و تنها پومته‌ئی از آن شور و بداعت در آن باقی بماند.

و سفرنامهٔ مرد مالیخولیائی رنگ‌پریده، ترکیبی از هر دو گونهٔ آن شعرها بود. اما سفرنامهٔ مرد مالیخولیائی رنگ‌پریده، هیچگونه بازتابی در جامعهٔ شعرخوان نداشت، و این امر، بیش از اینکه به کیفیت این شعر بلند ربط داشته باشد، به اوضاع و احوال واژگونهٔ سالی برمی‌گشت که همه کس همه چیز را از دریچه‌های تنگ سیاست می‌دید؛ سالی که مجموعهٔ دشنه در دیس احمد شاملو را هم به سختی پذیرفت.

سفرنامهٔ مرد مالیخولیائی رنگ‌پریده، اگرچه هنوز انسجام و استحکام و جزالتِ درخور را نداشت و دچار ضعف تألیف نیز بوده است، ولی با توجه به اندیشهٔ تصویری و طنز ویژه و تلمیحات غیرمنتظره و بهره‌برداری شاعرانهٔ منشی‌زاده از اتفاقات جهانی، در این تعداد از شعرها، به نظر می‌رسد که او می‌توانست شاعری تأثیرگذار باشد. ولی متأسفانه اوضاع حاد سیاسی ایران و روحیه و تفکر نیهیلیستی شاعر، مانع بالندگی شعرش شد، و او بیش از چند قدم از راه دراز پیش‌ارویش را نپیمود.

بخشی از شعر بلند سفرنامهٔ مرد مالیخولیائی رنگ‌پریده و چند شعر دیگر منشی‌زاده را می‌خوانیم.

بخشی از شعر بلند

**سفرنامهٔ مرد مالیخولیائی رنگ‌پریده**

نردبامی از الکل

شعری نوشته شده

بر کاغذ سفید آسمان  
پنجره‌ئی که به نارنجی‌های غروب باز می‌شود  
و از عطر سبز علف‌های قصه نارنج و ترنج  
لبریز است

آهنگی از آواز زنگاری بال فرشته  
رقصی در عربانی بازوان تو  
اینست زندگی

احساس‌های موازی  
خنجری در مشت  
مشتی در آستین  
احساسی سرخ  
در میان دو کتف

آخ...  
اینست زندگی

آمستردام، زیر چتر باران  
بازو در بازوی زنی درافکنده  
زنی زیباتر از زیبایی  
— به زیبایی بی‌خبری —

با پراهنی از شواب  
و گیسوانی از سبز

به شکل سبز  
به قد سبز

به شکل سبز  
اینست زندگی

اندوه‌های فراموش شده  
 اندوه‌های فراموش شده یک زن پیر  
 جای خالی عینک مادر بزرگ  
 (کوله باری از اندوه‌های کلافه)  
 دیدن یک عکس تا شده  
 که سیزده سال ترا

به عقب پرتاب می‌کند  
 آینه‌ئی که به تو می‌گوید:  
 تو آن کاهی که  
 پرنده‌ئی  
 به متقار می‌برد  
 این مست زندگی

غوغای ارخوانی آبشار پس قلعه  
 (فواره‌ئی معلق  
 که آب را  
 غبار می‌کند)  
 فواره‌های رنگی بهارستان  
 سبز، قرمز، بنفش  
 زرد، زعفرانی، زنگاری  
 بهارستان، شب‌های مرغابی  
 روزهای بوقلمون  
 مردی پیر که با یک نی  
 بوقلمون‌ها را  
 می‌کند



حراج

حراج

حراج

انواع دستمال

(شطرنجی و مخطط و گلدار)

سقوط مداوم کابینه

کابینه‌های سقوط

ورود پنگوئن‌های جدید

(پرقیچیان جلد سیاست)

غوغای شوخ و شنگ بهارستان

داونینگ ستریت، خانه شماره دو

اینجا درازنای دغل بازی ست

چوب حراج

چوب حراج

چوب حراج می‌زنند

واقعه‌ئی را

به یک پنی

این ست زندگی

پائی برای گریختن

دستی برای دادن و دادن

زخمی در روح

روحنی در آتش

دستی که از دور دست

برای پاشیدن نمک بر روی زخم

دراز می‌شود

گاهی غنیمت است

گاهی غنیمت است زخم

گاهی غنیمت است نمک

اینست زندگی

[...]

از دیگر اشعار کیومرث منشی زاده:

قهوه‌خانهٔ سواره

آبی مت

آبی مت

نگاه او

آبی مت

(گویا آسمان را

در چشم‌هایش

ریخته‌اند.)

وقتی که دست‌های مرا

در دست می‌گیرد

گردش خون را

در سرانگشت‌هایش

احساس می‌کنم

تبضش چنان به سرعت می‌زند

که گوئی

قلب خرگوشی را

در سینه‌اش

پیوند کرده‌اند.

و سواس دوست داشتن

مرا به یاد ماهی قرمزی می‌اندازد

که در آب‌های تنگ بلور

به آرامی

خواب رفته است

یک روز ماهی قرمز

از آب سبک‌تر خواهد شد

و دستی ماهی قرمز را - که دیگر نه ماهی ست و نه قرمز -

از پنجره

به باغ

پر

تا

ب

خواهد کرد

تا باران خاکستری مرغان ماهیخوار

بر برگ‌های سپیدار و زردآلو

فرو ریزد

قلب من

مانند قهوه‌خانه‌های سر راه

یادآور غربت است

هیچ مسافری را

برای همیشه  
در خود جای نخواهد داد  
هیچ مسافری را  
برای همیشه  
در خود جای نخواهد داد

بعد پنجم، آزادی  
دایره در اثبات تساوی شعاع‌های خود  
برگرد مرکز خود  
خم مانده است  
تاکی می‌توان شعاع‌های دایره را  
به پیروی از یکدیگر  
محکوم کرد

انعکاس صدای زنجیرها  
تصویر سرود آزادی را  
در آینه چشم‌های من  
می‌شکند  
انتظار آزادی چندان غم‌انگیز است  
که حکاکای اعلامیه حقوق بشر  
بر دیواره کوره‌های آدم‌سوزی  
چرا که انسان  
آزاد  
به دنیا نمی‌آید  
که آزاد  
زندگی کند

که آزاد بمیرد

انسان دایره غم‌انگیزی است  
که تکرار می‌شود.

از دیگر مجموعه‌های مورد توجه سال ۱۳۵۶؛ با آب‌ها و آینه‌ها از میمنت میرصادقی، با ماسه‌های ساحلی از کاظم سادات‌اشکوری، پرواز در مه از جواد مجابی، ایستگاه بین راه از عمران صلاحی، جالیزبان از عظیم خلیلی، هجوم از م.ع. سپانلو، قصیده‌های هاویه (و) بر شانه فلات از محمد مختاری و مه مجموعه از نادر نادرپور بود که نمونه‌هایی از مجموعه هر شاعر را می‌خوانیم.

پرواز در مه / جواد مجابی

مجابی، جواد / پرواز در مه. - تهران: روزبهان، ۱۳۵۶، ۱۲۸ ص.  
پیشتر، دو مجموعه از مجابی به چاپ رسیده بود، مجموعه‌ئی خام، و مجموعه‌ئی سنجیده و پیراسته؛ و هر دو، متأثر از موج نو پرهیاهوی دههٔ چهل.  
پرواز در مه، مجموعه‌ئی پخته‌تر از دو مجموعهٔ پیشین شاعر، و به تأثیر از اوضاع سیاسی آن سال‌ها، اشعاری جامعه‌گرا بود. شعری از این مجموعه را می‌خوانیم و خوانندگان را به مطالعهٔ یادداشت سید علی صالحی در بنیاد (شمارهٔ ۱۴، اردیبهشت ۱۳۵۷) ارجاع می‌دهم.<sup>۱۳۲</sup>

تازیانهٔ بهرام

از آسمان بیارد اگر تیر

و خاک

جیحون خون شود

من تازیانهٔ خشمم را

در نبرد

هرگز رها نخواهم کرد  
و رشته‌های زخم تنم را  
به زهرخند.

باید که بازگردم  
و تازیانه‌ام را - نامم را -  
برگیرم

از خیل کشتگان.  
من  
بهرام نیستم  
اما نامم  
جوان و بی آرام است  
و می‌خواهد  
باشد  
بماند

تازنده، پرخروش  
بر تازیانه‌اش  
همواره آفتاب بتاباند.

در های هوی هزیمت  
در ابر تیرهای زرین  
در نور نقره شمشیر  
جز تازیانه با من نبود  
و تازیانه شمشیرم بود  
و تازیانه

آخرین سپهر  
بر سرم.

گفتند: «آنچه رفته، رها کن  
که گمشده است

ما نیز تازیانه‌های خود را  
بسیار  
در جنگ‌های تیره و تاری  
از دست داده‌ایم.»

اما  
بر رودهای از خون جاری  
بر پشته‌های کشته  
بر اسب‌ها و آدم‌ها  
بر نام‌ها و پرچم‌ها  
بر آن گریوه‌یی که هزیمت را

از بیم جان  
گریخته بودیم

دیدم  
افراسیاب، مست  
نشسته است

و تازیانه را  
در پیش روی دارد  
خون را  
از رشته‌های مروارید  
از تار و پود زرینش

می شوید  
می خوانند  
نامم را  
می خندد:

«دیدی که عاقبت این هم...»

می خندند.

تورانی رها شده از چنگ من!

نام من از کلام تو

زودا

خواهد گریخت.

این قصه مکرر من بود

با

تازیانه‌ام.

بسیار دیده بودم

آنان را

بسیار خواننده بودم از آنان

در بلخ یا بخارا بود

آشب

که مست می رفتم

و تلخ می خواندم

و تازیانه‌ام را

در کوی می فروشان

در پای دختری که دلارام و رام بود

افکنده بودم

و

شاد از آن

و ماه بود مستی

کز من گریخت

و تازیانه‌ام را



در تاریکی  
با تفته کردن آهن در مشت  
باز جستم.

آه  
ای روزهای سرد سندان  
و لحظه‌های گداز پتک  
در اشک‌های آب و آهن  
ای روزگار فرخ پولاد

در باغ خفته بودم  
با ماهروی گرجی  
مستی، نسیم بود به بازی  
در گیسوان بید

ما در شکوفه‌های سبز نهان بودیم.  
آن ماهرو مرا به تماشا بُرد  
شاید که یک شب از عمرم  
شاید همیشه بود  
در باغ می‌لمیدم

تنها  
و شعر می‌خواندم  
و قصه می‌راندم  
با مرغ‌ها و ماهی‌ها  
و روشنای من

می باقی بود  
در عشوه‌های ساقی.  
با صد زبان، خموش چرا بودم

بودم  
ولیک من  
آیا

بودم؟

روزی مرا به قصر پدر برد  
و یک طبق مروارید

پیشم نهاد و گفت:

— این در بهای آنچه تو گم کردی.

[...]

### با آب‌ها و آینه‌ها / میمنت میرصادقی

میرصادقی، میمنت / با آب‌ها و آینه‌ها. — تهران: توس، ۱۳۵۶، ۱۰۴ ص.  
اگرچه با آب‌ها و آینه‌ها، در هیاهوری نزدیک به انقلاب، تقریباً هیچ  
بازتابی نیافت، ولی این مجموعه، با اشعارِ نوقدمائی مضمونگرا، از  
معدود مجموعه‌های درست و کم‌حشو و سنجیده آن سال‌ها بود.  
دو شعر از این مجموعه را می‌خوانیم.

بیم

من بیم دارم که فردا  
چون چشم بگشایم از خواب  
خورشید هر روزهام را  
یک پاره‌سنگ سیاه معلق بینم  
نه،

بیم دارم

حتی همین لحظه،

وقتی که برخیزم از جای

تا از سر انگشت آن بوته خرد  
یک گل بچینم،  
گلبوته کوچک گل فشان را،  
جز پنجه‌های پلامیده مرده‌ای پیر  
چیزی نینم.

دنیای پوشالی زشت  
دنیای پوشالی مانده از هر چه خوبی ست خالی.

جایی که عشق، این اصیل، این گرمی، دروغ ست؛  
خورشید و باغ و بهاران، کجا راستین اند؟

### شهر

شهر از تماشا و دیدار خالی ست  
شهر از تماشا و دیدار  
از چشم بیدار  
خالی ست.

اینجا سکون سیاه ملالت  
راهی به دریا ندارد.  
گوش انتظار شنیدن،  
چشم اشتیاق تماشا ندارد.

اینجا زبان‌های سنگین خاموش  
زندان در بسته گفتنی‌هاست

هر ضجه، غمناله درد و مرگ ست  
بیگانگی پرده دوستی هاست  
اندیشه، بیمار و بی بار و برگ ست.

شهر از تماشا و دیدار خالی ست  
شهر از تماشا و دیدار  
از چشم بیدار  
خالی ست.

ماسه‌های ساحلی / کاظم سادات اشکوری  
سادات اشکوری، کاظم / با ماسه‌های ساحلی. - تهران: سحر، ۱۳۵۶،  
ص ۶۴.

### مکالمه (۳)

مردی چو شاخ شمشاد  
بر قله تفاخر  
قد راست کرد

یعنی که: من، منم!  
آنگاه حرف زد  
از مردم زمانه  
از گاه و کوه و کهولت  
از روزگار

و سرفه کرد  
لب‌های نازکش را

— ماتند گربه‌ای —

لیسید.

فریاد شادمانی مردم

ناطق را

از نطق آنچنانی

و می‌داشت

و کف‌زدن‌ها

و سوت‌ها...

ناگاه

مردی رسید ز آن سر دیوار

و بانگ زد:

«— این کیست،

اینجا چه اتفاقی

افتاده‌ست؟»

انبوه کف‌زنان

از خویش — با تعجب —

پرسیدند:

«— آری که بود،

از چه سخن می‌گفت؟»

فواره‌های میدان

می‌رقصیدند.

### ایستگاه بین راه / عمران صلاحی

صلاحی، عمران / ایستگاه بین راه. - تهران: دنیای دانش، ۱۳۵۶، ۱۷۲ ص.  
درباره شعر عمران صلاحی پیش از این صحبت شد، چند شعر از  
ایستگاه بین راه می خوانیم و علاقه مندان را به مطالعه مقاله سید علی  
صالحی بر این مجموعه که در بنیاد (شماره ۱۵، خرداد ۱۳۵۷) چاپ شده  
بود، ارجاع می دهیم. ۱۴۳

### بهشت

آدم، به جرم خوردن گندم  
با حوا

شد رانده از بهشت.

اما چه ضم  
حوا، خودش بهشت است.

### تاول

خورشید  
کبریت گرفت زیر بوته  
ناگاه دهان بره ها سوخت.

بر جاده داغ  
پاهای بلند باد، تاول زد  
می سوخت فتیله علف در قیر  
با شعله زرد.

از آخر بازار وکیل  
سوقات خریده ام به تهران بیرم،

یک چارقند گلی  
یک پیرهن نخعی  
یک سوزن و یک قواره سایه!

هوز

لب مرزی می رفتیم،  
خاک را رود دو قسمت می کرد:  
این طرف ما بودیم  
آن طرف هم آنها،  
دیده بانان سر برجی از دور  
ناظر ما بودند  
و من بهت زده، ناظر گنجشگانی  
که همه  
بی گذرنامه سفر می کردند.

جالیزبان / عظیم خلیلی

خلیلی، عظیم / جالیزبان. - تهران: روزبهان، ۱۳۵۶، ۸۳ ص.  
عظیم خلیلی از شاعران معروف دهه پنجاه و از امیدهای احمد شاملو  
بود. او همان بود که احمد شاملو درباره او نوشته بود: «از یافتن تو هم‌رمز  
تازه نفس در سنگر خود ذوق زده‌ام. [...] و این از معجزه کلمات است.»<sup>۴۲</sup>

تنهایی تو

برای تو!  
برای تنهایی تو!  
برای قلبت،  
که همه کوچ است.

برای تو می خوانم  
که بازگشت شهابی  
در آسمان سربی،

و شعری  
در خزانی خونین.

برای تو می گویم  
برای تو می خوانم  
برای تو  
که در کنار دنیا ایستاده‌ای  
با شعری از خاطرات کودکی.  
برای تو  
برای آنکه دوست می دارد  
دوستی را

و خواب می بیند  
زیتونزاران را  
و درو می کند ساقه‌ها را  
و می نشیند در مزرعه نان.

برای تو  
برای کسی که در یاد لاله‌های زمینی می ماند  
و خاک را با عشق فردا خیش می کند  
و با آفتاب قله‌های دوردست  
می خواند.

برای آنکه  
در عشق به من اعتماد کنی



و گله بزغالکانت را  
در مزرعه خالی بگردانی  
و گندم های سبز را  
در بهار خاک  
درو کنی،  
و در کشتزار خالی ما بنشینی  
و بر سفره بیات  
نان ما را قسمت کنی.  
برای تو می خوانم  
که سهم مائی.

برای تو  
برای تو می خوانم.

### قصیده های هاویه / محمد مختاری

مختاری، محمد / قصیده های هاویه. - تهران: آرمان، ۱۳۵۶، ۸۷ ص.  
مختاری، محمد / بر شانه فلات. - تهران: توس، ۱۳۵۶، ۷۹ ص.  
با توجه به ناشناخته بودن شعر محمد مختاری در دهه پنجاه و انتشار  
دو مجموعه وی درهای هوی سال ۱۳۵۶، اشعارش - که ترکیب  
قابل توجهی از شعر حجم و شعر سیاسی روز بود - آنگونه که می باید،  
بازتابی نیافت.

دو شعر از دو مجموعه وی می خوانیم.

### شکفتن سنگ

پرنده ای در آفتاب

رخنه می کند.

صدائی  
در آسمان.

منم  
که در برابر خاک ایستاده‌ام  
به کوه خیره می‌شوم  
و سنگ ساکت می‌ماند  
در سینه‌ام.

اگر گلوریم  
یکدم  
شکفته می‌شد  
که نعره‌ای زمین را بشکافتد  
تمام عالم را بر دوش می‌کشیدم.

درون حنجره‌ام قارچ‌های زهر روئیده‌ست،  
دهانم از خزه انباشته‌ست،  
و در نگاهم  
آوار حسرتی‌ست  
که استخوانم را می‌ترکاند.

کم از پرنده و آب  
غبار می‌پوشاندم،  
و خوشه‌های سنبله در پایم  
قد می‌کشند.

چنین که می‌گذرد

مگر

که بادهای قرون  
نوای استخوانم را بشنوند.

بتاب بر من ای آفتاب،  
بتاب،  
که تاب اینهمه ام نیست.  
بیار بر من ای ابر  
بیار،  
که بردباری ویرانم کرده است.

به چشم هایم بسیار اندیشیده‌ام  
که گفته است  
که سنگ در تبار من  
همیشه سنگ می ماند؟

پرنده‌ای در آفتاب،  
جرقه‌ای در جنگلی.  
به روی رخنه خورشید  
خیره می مانم،

و گوش هایم  
شکاف آسمان را حس می کنند.

قصیده از حواشی شن  
در خشم ریگزارانش  
گم می شوم،

و استخوان‌هایم را  
بر خوان سبزه‌زارانش

می‌یابم.

و قلبم

در سینه‌ صبور بیابان‌هایش

می‌تپد.

بر شانه‌ برهنه‌ تاریخش

بر می‌آیم

و موج موج رگ‌هایم

بر تپه‌های شوش

می‌لغزد،

و ریشه می‌دواند

تا سایه‌سار جنگل‌هایش.

رنجی عظیم

در رودخانه‌هایش جاری

می‌گردد،

و با نسیمی

کز حول و حوش خرمن‌زارانش می‌وزد

بوی هجوم و غارت

می‌آید.

از دشت‌ها که می‌گذرم

چشمان آهوانش

آشفته‌اند

و آفتابش را

می‌بینم

در گردش هماره  
بر صیدهای زخمی  
می تابد.

اما صدای من  
فریادی از خطیره رویا نیست  
این خرقه هماره وحشت را  
که بر تن

دارم  
حتی دیانت پدرانم را گواه  
می گیرم.

اینک  
سیمای بامستانی من:  
رگها و استخوان هائی  
که در حواشی شن  
با آسیاب و آهن  
آمیخته اند.

و قصه قدیمی ام  
از دست هائی  
آغاز می شود  
که در کرانه پامارگاد  
ویران شدند.

پس چشم های شوخ من است  
آیا هنوز

– می گوئید –

که سرزمینم را اینسان  
می گسترانند؟

سیمرغی از نشیمن البرز  
گر نیستید  
و صیحه‌ای نمی‌زنید  
جغدی در این میانه به پاسخ نشسته است  
و چشم‌هایم را  
می‌کاود  
و سرزمینم را  
تا مرزهای وحشت و اندوه  
می‌گسترده.

پس از انتشار مجموعه‌های محمد مختاری، چند نقد قابل توجه بر آنها نوشته شد که از آنجمله بود:  
فرامرز سلیمانی. «شعر از چشم سوم، بررسی اشعار محمد مختاری»  
بیاد، شماره ۴۰، آبان ۱۳۵۷. ۱۳۵

**ده شب (شب‌های شاعران و نویسندگان در انجمن فرهنگی ایران – آلمان)**

پس از کنگره نویسندگان ایران که از تاریخ ۴ تا ۱۲ تیر ماه سال ۱۳۲۵ به همت انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی، با حضور هفتاد و هشت نویسنده و محقق و شاعر در محل انجمن برگزار شده بود، مهم‌ترین اتفاق ادبی در ایران، «شب‌های شاعران و نویسندگان» بود که طی ده شب، از ۱۸ تا ۲۸ مهر سال ۱۳۵۶، به همت کانون نویسندگان ایران، در انجمن فرهنگی ایران – آلمان یا انستیتو گوته برگزار شد.

در این ده شب، شخصت نویسنده و محقق و مترجم و شاعر که عموماً از

محبوب‌ترین چهره‌های ادبی کشور بودند، در برابر روشنفکران تشنه و پرشوری که از راه‌های دور و نزدیک به تهران آمده و در حیاط وسیع انجمن جمع شده بودند، به شعرخوانی و سخنرانی پرداختند و عموماً به شدت مورد تشویق قرار گرفتند.

اشعار و سخنرانی‌های ده شب، از مهم‌ترین اسناد فرهنگی ایران دهه پنجاه است. بدین سبب، ده شب را، شب به شب، از نظر می‌گذرانیم و بعضی شعرها و بخش‌هایی از تعدادی سخنرانی‌ها را می‌خوانیم تا وضع فرهنگی و سیاسی ایران را در مقطع انقلاب بهتر بشناسیم.

ذکر این نکته نیز شاید خالی از فایده نباشد که در این ده شب، جز عده‌ئی چون احمد شاملو و رضا براهنی، سپانلو،... که در ایران نبودند؛ عده‌ئی که در زندان به سر می‌بردند، و عده‌ئی اندک که به دلایل گوناگون تمایل به شرکت در برنامه‌های این شب‌ها نداشتند، دیگر اهل قلم، شرکت داشتند.

شب اول:

ده شب با خوشامدگوئی دکتر هاینس. ه. بکر، رئیس انجمن آغاز به کار کرد.

سخنرانان و شاعران شب اول عبارت بودند از: رحمت‌الله مقدم مراغه‌ئی، مهدی اخوان‌ثالث، میمن دانشور، تقی هنرور شجاعی، منصور اوجی و سیاوش مطهری.

بکر، در بخش‌هایی از خوشامدگوئی خود گفت:

«باعث خوشوقتی من است که امشب می‌توانم از طرف مؤسسه فرهنگی آلمان (انستیتو گوته تهران) از صمیم قلب به شما خوش‌آمد بگویم. ما امشب، شب‌های شاعران و نویسندگان معاصر ایران را در سال ۲۵۳۶ [۱۳۵۶] آغاز می‌کنیم و آن را یک رویداد فوق‌العاده مهم در زندگی معنوی ایوان می‌دانیم. [...]

در این مورد یک خوشوقتی فراوان برای شخص من وجود دارد، زیرا

شش سال است که من در «انستیتو گوته» تهران کار می‌کنم و در این شش سال توانسته‌ایم چهار سال شب‌های شاعران معاصر ایران را برگزار کنیم. البته هرگز چنین جشن بزرگی که امشب آغاز می‌کنیم وجود نداشته است!

«موسسه فرهنگی آلمان» «انستیتو گوته» همکاری با شاعران و نویسندگان برجسته ایران را برای خود افتخارآمیز و خوشوقتی‌آفرین می‌داند و برای این شب‌ها موفقیت و هماهنگی فراوان آرزو می‌کنیم. ۱۴۶ نخست متن سخنرانی افتتاحیه شب‌های شاعران و نویسندگان ایران را می‌خوانیم. این متن - که متن مشترک شرکت‌کنندگان در برنامه ده شب می‌تواند تلقی شود - را رحمت‌الله مقدم‌مراغه‌ئی خوانده بود.

#### متن سخنرانی افتتاحیه شب‌های شاعران و نویسندگان

دوشنبه ۱۸ مهرماه ۱۳۵۶

«در آغاز سخن، اجازه می‌خواهم به نمایندگی کانون نویسندگان ایران، از انجمن روابط فرهنگی ایران و آلمان - انستیتو گوته تهران - و از رئیس ارجمند آن آقای دکتر بکر سپاسگزاری کنم که فرصتی فراهم آوردند تا طی ده شب با گویندگان و نویسندگان معاصر و با حاصل اندیشه‌ها و تلاش‌ها و رؤیاهای سال‌های اخیرشان و در ضمن یا دشواری‌ها و کارافزایی‌ها و احیاناً گرفت و گیرهایی که متأسفانه تار و پود زندگی اندیشمندان و هنروران ما را به هم می‌بافد آشنایی بیشتری حاصل کنیم. در این ده شب، به فراخور وقتی که به هر حال تنگ است و بهتر آن که با صرفه‌جویی و رعایت دوستانه ضرورت‌ها و توجه به مصالح امر مشترک ما تقسیم شود - و به دلایلی که آسان می‌توان دریافت، امید است گوینده و شنونده، به رغم شور و گرمایی که متقابلاً از یکدیگر کسب می‌کنند، هر دو به یک اندازه پامدار این زمانبندی باشند. شاعران سروده‌های خود را تقریر خواهند کرد و نویسندگان نوشته‌ای از خود خواهند خواند، یا



سخنرانی کوتاهی ایراد خواهند کرد. در گفتارها، غرض بیش از همه آن خواهد بود که کانون نویسندگان ایران بیشتر و بهتر شناسانده شود و خواست اساسی آن، یعنی آزادی اندیشه و قلم، و راستای کوشش‌های آن به منظور آنکه این آزادی در عمل بنشیند و به صورت یکی از داده‌های عادی زندگی اجتماع ما درآید به اطلاع همگان برسد.

بی‌آنکه خواسته باشم به جزئیات تاریخ کانون پردازم، همینقدر می‌گویم که، بر اثر فشار فزاینده و تجاوزهای مستمری که هم به حریم آزادی اندیشه و بیان و هم به حدود آزادی فردی نویسندگان شده است و می‌شود، و حاجت به گفتن نیست که این هر دو برخلاف صریح مواد قانون اساسی ایران و اعلامیه جهانی حقوق بشر است، لزوم تشکیل سازمان صنفی مستقل اهل قلم پیوسته با شدتی بیشتر محسوس گشت و کوشش‌هایی صورت گرفت، تا سرانجام در فروردین ۱۳۴۷، با صدور بیانیه و با تصویب آئین‌نامه کانون در مجمع عمومی، کانون نویسندگان ایران رسماً تشکیل شد و به فعالیت پرداخت. با وجود بدگمانی و کارشکنی رسمی که تا حد بدخواهی آشکار و سعی در برهم زدن اساس کانون پیش رفت، کانون نویسندگان ایران در حد مقدمات خویش اندکی بیش از دو سال فعالیت روی هم ثمربخشی داشت و توانست اهل قلم را به موضع همبستگی و تفاهم و پشتیبانی عملی از یکدیگر، در آنچه مربوط به آزادی اندیشه و بیان است نزدیک کند. اما تشدید فشار و به زندان افتادن چند تنی از نویسندگان که با تهدید و ارباب دیگر اهل قلم همراه بود، ادامه فعالیت کاملاً مشروع و قانونی کانون را غیرممکن ساخت. کانون هفت سالی به حال تعلیق بود تا که باز، در شرایطی که همه شیوه‌ها و همه افزارهای اختناق همچنان موجود و در کار است، اما آن پشوانه تأیید یا سکوت بیرونی را به صورت پیشین ندارد، اعضای پراکنده کانون فراهم آمدند و با استفاده از مختصرگشایی که دست داده است و با تکیه به روشن‌بینی و موقع‌شناسی رأی درست و پشتیبانی فعال همه

کسانی که خواستار و مشوق و پاسدار اندیشه و هنرند، فعالیت از سر گرفتند. و اکنون، این شب‌های شعر و سخنرانی نموداری از حیات تازه کانون نویسندگان ایران است که امیدواریم هر چه نیرومندتر و بارورتر ادامه یابد.

در اینجا برای روشن شدن اذهان دور و نزدیک، مناسب می‌دانم که شمه‌ای نیز درباره هدف کانون نویسندگان ایران بگویم. کانون، گذشته از آنچه به حفظ حقوق مادی نویسندگان باز می‌گردد، تنها یک هدف دارد، و آن آزادی است که عموم افراد کشور، از موافق و مخالف، باید از آن برخوردار باشند و این اصلی است که قانون اساسی ایران و اعلامیه جهانی حقوق بشر تصریح و تضمین کرده است. و اما در مورد اهل قلم، آزادی اختصاصاً به آزادی اندیشه و بیان و آزادی چاپ و نشر آثار فکری و هنری اطلاق می‌شود. هر کس آزاد است که آنچه می‌اندیشد یا در قالب شعر و ادب ابداع می‌کند بگوید و تقریباً کند یا به چاپ برساند و به دیگران عرضه کند. و اگر در بهره‌مندی از این آزادی زبانی به دیگری یا به کل جامعه رسید، پس از اثبات وقوع زیان، درباره‌اش طبق موازین قانونی داوری شود و به کیفر متناسب برسد. پس، ممیزی قبل از چاپ و انتشار، مثلاً به بهانه پیشگیری زبان‌های احتمالی - و تازه، تشخیص دهنده کیست و قدرت تصمیم خود را از که دارد؟ - عملی است منافی اصل آزادی و مخالف قانون اساسی. به این دلیل است که کانون نویسندگان ایران با سانسور کتاب و دیگر مطبوعات به هر شکلی که جلوه‌گر شود و عمل کند مخالف است. کانون نویسندگان ایران خواستار لغو سانسور و انحلال همه ادارات و سازمان‌هایی است که برخلاف قانون اساسی به این کار مبادرت می‌کنند. این یگانه شرط داد و ستد طبیعی و ثموبخش اندیشه، یگانه شرط نمو استعدادها و ارتقای سطح فرهنگ در ایران است. پیشرفت ما در گرو خلاصی از تنگنای پسند و ناپسند رسمی است. آخر، به سابقه کوشش هفتاد ساله ملت ایران برای کسب و استقرار مشروطیت، بی‌شک

ملت ما به آن حد طبیعی رشد رسیده است که بتواند مانند هر جامعه بالغ و مستقل و صاحب رأی، خوراک اندیشه، خوراک علم و ادب و دین و فلسفه‌اش را خود انتخاب کند، همچنان که کالای بد و خوب در بازار است و هریک خریداری دارد، همچنان که خورش‌های گونه‌گون هست و هر کدام به مذاقی خوش و به مذاق دیگری ناخوش می‌آید، بگذارید مردم در آنچه عرضه می‌کنند آزاد باشند و خریدار خود را بیابند. رونق بازارتان و رنگینی سفره‌تان به همین است. تترسید. اگر دستپخت هنروران و نویسندگان و اندیشمندان امروز ایران خام و ناگوار است - و که می‌گوید که خام‌تر و ناگوارتر از دستپخت شماست؟ - باری، بگذارید که مردم خود بچسند و داوری کنند.»<sup>۱۴۷</sup>

در این شب (۱۸ مهر)، حماسه‌سرای بزرگ شعرنو، اخوان‌ثالث چند غزل و یک شعر نو قدمائی خواند که چندان مورد توجه واقع نشد. شب اول، انتظار بی‌امانِ گردآمدگان مشتاق را که در هوای شعارهای جاکن می‌سوختند، برنیآورد.

شب دوم:

سخنرانان و شاعران شب دوم: سنجهر هزارخانی، نعمت میرزازاده (م. آزر)، کاظم سادات‌اشکوری، عمران صلاحی و محمدعلی بهمنی بودند.

سنجهر هزارخانی که یکی از محبوب‌ترین معترضین اهل قلم بود، در بخش‌هایی از سخنانش که تحت نام «قیم و مرشد آزادی» ایراد شد، گفت: «[...] هر کس بر فطرت خود می‌تند! اما حال که صحبت از غرض‌ورزی و بی‌شعوری و حرف مفت به میان آمد، ناگزیر نوشته‌سانسورچی با نام و نشانی در یکی از مجلات نوییاد به ذهن تداعی می‌شود که نظیر بالادست‌های اداری محترمش سخت نگران بهداشت فکری مردم است و آشکارا به دفاع از تفتیش عقاید و سانسور فکر برخاسته است. این آقا، سانسور را «ارشاد نریسنده» می‌داند و وجود آن را واجب می‌شمارد. [...]

نه آقایان! این شما نیستید که برای «ارشاد» و «راهنمایی» آدمیت‌ها، به آذین‌ها، قاضی‌ها، سیمین‌دانشورها، ساعدی‌ها، رحیمی‌ها، گلشیری‌ها، و ده‌ها شاعری که طی این ثب‌ها برای ما شعر می‌خوانند صلاحیت دارید. ما صلاحیت شما، همه شما و استادان‌تان را درست و یکجا رد می‌کنیم. و تازه از صدها نویسنده و شاعر بالقوه‌ئی که شما «راهنما» یا خودسر، استعدادهای‌شان را نشکفته پزمرانید و امروز جای خالی آنان در میان ما و در جامعه ما سخت احساس می‌شود، حرفی نمی‌زنم. اگر هنوز فرهنگ معاصر تتمه آبرو و اعتباری هم دارد به یمن وجود همین هنرمندانی است که شما جاهلانه خواهان «راهنمایی» ایشان‌اید. [...]»<sup>۱۴۸</sup>

در این ثب، م. آزر م که از شاعران محبوبِ روشنفکرانِ انقلابی آن سال‌ها بود، شعر سحوری را به همراه چند شعر دیگر خود خواند که از آنجمله بود شعر «گزارش گمان‌شکن» که می‌خوانیم.

### گزارش گمان‌شکن

م. آزر م

به دستی کفش و جوراب و کت و پیراهنش لولیده و درهم  
و دست دیگرش بر دستگیر در  
عرق‌ریزان و خونین آمده بیرون ز مسلخ  
آنک آنک مرد!  
و حیران، نیم‌خیزان ایستاده لنگرش بر دستگیر در.

می‌اندیشد چه سان آیا تواند رفت تا سلول:  
که پاها حجم آماس کیودینی ست پرتاول،  
و تن پیراهنی گلگون.

و زیر پا زمین حس می‌شود، چون خرمی سوزن  
و غلتیدن، خزیدن نیز، رخصت نیست

زمین آلوده می‌گردد، نشاید اینچنین رفتن

خمان، افتان و خیزان، راه می‌افتد  
و هرگامی به زانوها و آرنجی  
چه بسیار است این راه دراز یک دو ده گام  
میان مسلخ و سلول،  
و اینک مرد، چون حجم جراحی می‌کشد خود را.

نهیسی از پی‌اش گوید: «به پا برخیز!» اما مرد  
زمین را زیر پا حس می‌کند چون خنجر آتش  
به زانوها، به سختی می‌کشد خود را،  
چه بسیار است این راه دراز چندگام مانده تا سلول  
شماره‌ها نمانده چندتایی بیش  
رسد تا بر در سلول  
نمانده دست و پایش بیش.

رسیده بر در سلول، اینک مرد!  
در سلول باز است و به روی خاک می‌افتد  
و دست پامداری درب را از پشت می‌بندد  
در این هنگام از سلول پهلوانی کسی غمناک می‌خواند:  
کدامین پیک را باید روانه کرد اکنون نزد رودابه!

شاعری که در این شب (۱۹ مهر) سخت مورد استقبال قرار گرفت،  
عمران صلاحی بود، او شعر «من بچه جوادیه‌ام» را از خود خواند.  
بخشی از این شعر، ذیل کتاب گریه در آب از مجموعه‌های منتشره در  
سال ۱۳۵۲ آمده است.

شب سوم:

شاعران و سخنرانان شب سوم: شمس آل احمد، بهرام بیضائی، محمد زهری، طاهره صفارزاده، میروس مشفق، فاروق امیری و احمد کیلابودند.

شمس آل احمد در بخش‌هایی از سخنان خود گفت:

«[...] آقای دکتر بکر، رئیس انجمن خواهش داشتند که از به کار بردن کلمه سانسور پرهیز کنم. به این علت، امشب از «ممیزی» حرف خواهم زد. [...]

طبق آمار و جدول‌ها و نمودارهای رسمی دولتی، سیر کتاب در ایران، در طول این هشت سال اخیر، به نحو مایوس‌کننده رو به قهقرا رفت. در سال ۱۳۴۸، متجاوز از چهار هزار عنوان کتاب در ایران منتشر کرده بودیم و سال گذشته این رقم، هفتصد و اندی بوده است.

طی این هشت سالی که از عمر قانون حفظ و حمایت از حقوق مؤلف می‌گذرد، به کرات اعضاء کانون نویسندگان طعم حمایت از حقوق تألیف خویش را، در زندان‌ها چشیدند و یا هنوز دارند می‌چشند. نگاهی به اطراف‌تان، صدق‌گفتار مرا ثابت می‌کند. یا در کنار تان نویسنده و شاعری را در جمع امشب می‌بینید که تا دیروز بندی بوده است. و یا هنوز هم جای خالی بندیان دیگری را، از اهل قلم می‌بینید.

در طول این هشت سال عمری که آقایان به قیومیت از جانب نویسندگان و شعرا، سرگرم صیانت حقوق ما هستند، و در طول این مدتی که متجاوز از هزار عنوان کتاب، در طبله‌های اداره نگارش و بایگانی سانسور مهر «غیرقابل انتشار» خورده‌اند، تعداد قاچاقچیان و دزدانی که در لباس ناشر به جان آثار نویسندگان معاصر افتاده‌اند، و بدون جلب رضایت مؤلف و با توافق سانسورچیان محترم، قسمت‌هایی از آثار نویسندگان را حذف می‌کنند و آثار سر و دمت شکسته و مسخ شده‌ای می‌سازند، ده برابر شده است.

در طول این هشت سال، به خاطر «حفظ و حمایت از حقوق مؤلفان» [دولتی]، ما دارای سه لیست حمایت‌کننده شده‌ایم که به عنوان کلید و دستورالعملی دست تمام آقایان سانسورچی یک نمونه‌اش هست. نخست، لیست نام کتب ممنوع، که از هزار نام متجاوز است، و قرائت آن وقت‌گیر.

دوم، لیست نام نویسندگان ممنوع‌القلم، که ذکر نام‌شان را ضرور می‌دانم: جلال آل‌احمد، صادق هدایت، بزرگ علوی، دکتر شریعتی (که یک ماه است بی‌اجازه و به طور قاچاق در کیفیتی نازل دارند کتاب‌هایش را درمی‌آورند [چاپ می‌کنند] و سانسور غمض عین می‌کند)، اعتمادزاده (به آذین)، علی‌اصغر صدرحاج‌سیدجوادی، دکتر براهنی، فریدون تنکابنی، مهندس بازرگان، علی‌اشرف درویشیان، محمود دولت‌آبادی، نعمت میرزازاده، غلامحسین ساعدی، سیاوش کسرایی، احمد محمود، علی‌اصغر سروش، احمد کسروی، خلیل ملکی، مصطفی رحیمی، رضا دانشور، شفیعی کدکنی، اخوان‌ثالث، سعید سلطان‌پور، محسن یلفانی، ناصر ایرانی، منوچهر هزارخانی و ده‌ها نفر دیگر.

مستند می‌کنم قولم را با قرائت یک بخشنامه محرمانه:

«کودکستان، دبستان، دبیرستان، راهنمایی، هنرستان!

بارسال یک برگ فهرست کتاب‌هایی که جنبه بدآموز دارد، خواهشمند است، چنانچه از کتاب‌های مزبور در آن آموزشگاه باشد، از رده کتاب‌های کتابخانه خارج و به دفتر حفاظت این اداره ارسال نمایند. رئیس اداره. حاج آقا، مازیار، علویه خانم هدایت. چمدان، چشم‌هایش، آمیرزا، نامه‌ها بزرگ علوی. غالب آثار چاپ شده جلال آل‌احمد. به سوی مردم، زمین نوآباد، دختر رعیت، به آذین. روزگار دوزخی ایاز و محمود براهنی. غالب آثار دکتر شریعتی. غالب آثار و مقالات علی‌اصغر صدر حاج سیدجوادی. مردی در قفس، اسیر خاک، پیاده شطرنج، یادداشت‌های شهر شلوغ فریدون تنکابنی. ازین اوستای اخوان‌ثالث. نگاه مصطفی رحیمی. از

این ولایت، آبخوران دروشیان، گاواره بان، اوسنه باباسبحان دولت آبادی. سحوری نعمت میرزازاده. آرش کمانگیر، سیاوش کسرایی. در کوچه باغ های نشابور شفیع کدکنی. ما چه می خواهیم احمد کسروی. غالب آثار مهندس بازرگان. غالب آثار صمد بهرنگی...

سوم، لیست کلمات ممنوعی که باید عصای دست حافظان حقوق مؤلفان و شاعران باشد، تا این گروه گمراه فرصت نداشته باشند با زبان رمزی شان، با فرقه خیالی و نامریی شان در ارتباط باشند. کلماتی از قبیل: زمستان، شب، لاله، شقایق، جنگل، گل سرخ، چریک و ...

کلماتی هستند جرم آفرین و گمراه کننده و علائم رمز و ارتباط گروه کثیر ناراضیان جامعه. (...)]<sup>۱۴۹</sup>

سخنران دیگر شب سوم، بهرام بیضائی نمایشنامه نویس و کارگردان برجسته سینمای ایران بود که یکی از متین ترین و محققانه ترین سخنرانی های ده شب را ایراد کرد. او در بخش هایی از سخنانش گفت:

[...] شما از یک دستگاه نظارت مستقیم صحبت می کنید. من راجع به آن حرفی ندارم. من از گروه های نامرئی نظارت صحبت می کنم، که همه جا هستند، و بسیار خطرناکتراند. به این دلیل که چهره مشخص قابل بازشناختنی ندارند. شما در مورد دستگاه نظارت می دانید باکی و باچی طرف آید، و در این مورد نمی دانید. این یک نیروی جاری ناپیداست که هر لحظه از هر جا بخواهد سر درمی آورد. این یک مسم است که هر لحظه به شکلی ظاهر می شود. گاهی یک تهدید اقتصادی است، گاهی یک نفوذ محلی، گاهی یک مدیر اداره است، و گاهی پردختری طرفدار تقوای بانوان. هر کس می تواند جلوی کار شما را بگیرد. وانمود کردن اینکه ما نماینده مردم هستیم و آنها جریحه دار شده اند آنقدر باب روز است که هر کس می تواند با مخفی شدن پشت این نقاب و جانبداری مصلحتی از مردم کارتان را تخطئه کند. نمایشی را که شروع کرده بودید دور بریزید؛ نمایش واقعی این است، و بازیگران واقعی اینها هستند.



چند سال پیش گذرم افتاده بود به سنندج. آنجا، دو گروه تئاتری بود، هر دو در مرز انحلال. پرسیدم چرا؟ معلوم شد چند نمایش پشت سر هم، تمرین‌های شان در اولین شب اجرا توقیف شده. این یعنی حاصل یکسال و اندی کوشش بدون چشمداشت. آنهم نمایشنامه‌هایی که همه بر طبق قوانین نظارت تهران اجازه داشت و بارها اجرا شده بود. می‌دانید دقیقاً معنی‌اش چیست؟ از هم پاشیدن یک گروه انسانی همفکر که جنایت نمی‌کند، قاچاق نمی‌کند، دزدی نمی‌کند، و تئاتر کار می‌کند. دست همه باز است و دست آنها بسته. آخرین نمایش یکی از دو گروه که سه روز قبل جلوگیری شده بود بام‌ها و زیر بام‌ها بود، آنهم توسط تنها کسی که باید حامی شان می‌بود، یعنی رئیس فرهنگ و هنر. من از رئیس پرسیدم چرا؟ و او گفت درست است که این نوشته در همه جا اجرا شده و اجازه دارد، ولی می‌دانید، سنندج به نظر من دارای موقعیت خاصی است (همه رؤسا راجع به شهر خودشان همین را می‌گویند). و اجرایش اینجا درست نیست. چرا، چطور؟ گفت چون در این نوشته به همسایه شمالی بد گفته شده، و دولت ما الان در روابط حسنه با همسایه شمالی است، و ممکن است کدورت سیامی ایجاد شود. من جلوی خنده‌ام را گرفتم. مرد عزیز، کسانی که در این نمایشنامه بهشان بد گفته شده روم‌های تزاری‌اند، نه دولت فعلی. از طرفی مدت‌ها نمایشنامه‌ها توقیف می‌شد که چرا صحبت از همسایه شمالی دوستانه است، از کی به خاطر بدگویی به همسایه شمالی نمایشنامه‌ها توقیف می‌شوند؟ رئیس جواب درستی ندارد، از موقعیت خودش، از موقعیت خاص خودش حرف زد، از موقعیت خاص همه چیز در همه جا. و اجازه نداد. آن گروه از هم پاشید، و این یکی از صدها گروه تئاتر است که در سال‌های اخیر از هم پاشیده. من در تمام شهرستان‌ها شاهد از هم پاشیدن گروه‌های جوان تئاتر بوده‌ام که کسی به خاطر حفظ موقعیت خاص خودش آنها را ویران می‌کرد. [...] شما سانسورهای دیگری در کنار سانسور اصلی دارید، که به همان اندازه

اصلی است. شوخی است که خیال می‌کنید اجازه کبی اجرای اثری را گرفته‌اید، هر ساز مخالفی اعتبارش از اجازه رسمی شما بیشتر است. هر وقت لازم باشد پایین می‌کشندتان، بدون اینکه حتی دلیلش را بگویند: نمایش شما یک دکتر دارد، و آقایان نظام پزشکی مکدر شده‌اند. در نمایش‌تان پاسبانی هست، و در شهربانی خوش‌شان نیامده. نمایش شما یک مهندس دارد، و در ترابری دلگیر شده‌اند، در نمایش شما زنی فداکاری نمی‌کند، و جمعیت نسوان ابرو در هم کشیده‌اند، هر صنفی می‌تواند جلوی کار شما را با شکایتی یا گله‌ای بگیرد، البته غیر از جاهل‌ها و فواحش که صنفی ندارند. پس سانسور فقط آن قشر مرئی ظاهر نیست، همه دیگران هم شما را سانسور می‌کنند. و مهم است که همه ما زیر اسم واقعیت این کار را می‌کنیم.

احتمالاً واقعیت کلمه‌ای است که همه به کار می‌بریم. سکه‌ای است که همه خرج می‌کنیم. ولی منظورمان از واقعیت واقعاً واقعیت نیست، بلکه مصلحت است. واقعاً نمی‌خواهیم کسی همه واقعیت را بگیرد. آن قسمت از واقعیت را می‌خواهیم که فعلاً صلاح است. به تعابیر مختلف، مؤثر است، یا سازنده است، یا امیدوارکننده است، یا پویاست، یا متمهد است، یا ما خوش داریم، و دست آخر ممکن است اصلاً ربطی هم به واقعیت نداشته باشد. یکی از مثال‌های عمده در این زمینه تاریخ ایران است. می‌دانید که نمی‌توانید نمایشی بدهید که در آن، واقعیت را در مورد تاریخ ایران بگویید؟ چون بلافاصله با همان اسلحه واقعیت، یعنی تعبیری که دستگاه دیگری از واقعیت دارد، نمایش‌تان متوقف خواهد شد. موضوع این است که طی سال‌ها به ما گفته شده که تاریخی درخشان داشته‌ایم، ملتی غیور بوده‌ایم، گفته شده که عالی و دانی همدیگر را دوست داشته‌ایم، گفته شده که با هم برادر بوده‌ایم و خیلی چیزهای دیگر. در واقعیت ولی تاریخ اصلاً اینها را نشان نمی‌دهد. تاریخ اصلاً نشان نمی‌دهد که ما ملت غیور بوده‌ایم. تاریخ - اندکی به عکس - نشان می‌دهد که ما در

برابر همهٔ حمله‌ها کم و بیش یکدیگر را تنها رها کرده‌ایم. تاریخ در تمام طول نوشته‌ها و اسناد مختلفش نشان می‌دهد که ما در تمام قرون مالیات داده‌ایم، در طول تمام قرون در بدترین شرایط کار کرده‌ایم و سهم داده‌ایم تا یک بیت‌المال به وجود آمده که درست موقعی که به ما حمله شده اولین امیر آن را برداشته و در رفته و ما را در برابر مهاجم تنها گذاشته. تاریخ در موقع حملهٔ مغول این را نشان می‌دهد، در حملهٔ غوریان هم، در حملهٔ تیمور هم، و در حملهٔ اعراب، و همینطور حتی حملهٔ افغان‌ها که کوچک بودند و جزئی از ما بودند، در همهٔ این موارد نشان می‌دهد که ما چگونه دسته دسته یکدیگر را در برابر دشمن تنها گذاشته‌ایم. [...]

من خیال می‌کنم روزگاری که در آن دستگاه دولت از طرفی، و جماعت با فرهنگ از طرف دیگر، به یکسان سازنده را محدود می‌کنند بدروزگاری است. من خیال می‌کنم اگر این خانه‌تکانی باید رخ بدهد، مقداری از آن هم باید این طرف در ما اتفاق بیفتد. باید توجه کنیم که کلمه‌ها، معیارها، و دایرهٔ لغاتی که به کار می‌بریم بسیار فرسوده و تهی شده‌اند، از بس هر کسی با مصرف آنها صرفهٔ خود را برده. کلمه‌هایی که از دستگاه‌های دولتی تا روشنفکر معاصر همینطور همه یکسان به کار می‌برند. به من حق بدهید که نسبت به این کلمه‌ها مشکوک باشم. اگر قرار باشد دستگاه دولت مسؤلیت بگوید و ما هم بگرئیم، من به این مسؤلیت مشکوکم. اگر قرار است او دربارهٔ آزادی بگوید و ما هم، من به این آزادی مشکوکم.»<sup>۱۵۰</sup>

شب چهارم:

سخنرانان و شاعران شب چهارم عبارت بودند از: غلامحسین ساعدی، هوشنگ ابتهاج، عظیم خلیلی، علیرضا نوری‌زاده، مفتون امینی و حسین منزوی.

سخنرانی غلامحسین ساعدی پیرامون «شبه‌هنرمندان» بود و بسط این معنا که کارگزاران اصلی حکومت‌ها، نه هنرمندان بلکه «شبه‌هنرمندان» اند.

شب پنجم:

پرجوش و خروش‌ترین شب، شب پنجم بود. در این شب: باقر مؤمنی، سعید سلطان‌پور، علی موسوی‌گرمارودی، اورنگ خضرائی و اسماعیل شاهرودی شرکت داشتند

در این شب، باقر مؤمنی سخنرانی گرم و گیرا و افشاگرانه‌ی ایراد کرد، و وقتی که نوبت به سعید سلطان‌پور، بانی شعر چریکی ایران رسید، فریادهای شوق‌آمیز مردم، در استقبال از وی (که برای چهارمین بار از زندان آزاد شده بود). چنان بود که تا مدت‌ها مانع شعرخوانی او شد.

شعرخوانی و سخنرانی کوتاه سلطان‌پور، تقریباً تمامی شعرخوانی‌های پیشین و پسین را، در صدای گرم و رسا و قویش بیرنگ کرد. ما ذیلاً حرف‌ها و شعر او را خواهیم خواند. ولی خوب است که پیش از آن، بخش‌هایی از سخنان باقر مؤمنی را بخوانیم.

او در بخش‌هایی از سخنانش تحت نام «سانسور و عوارض ناشی از آن»، گفت:

[...] شمس آل احمد پریشب در ضمن صحبت خودش از کلماتی که از طرف اداره نگارش غیرقانونی اعلام شده بودند مثل «شب» و «جنگل» و «گل سرخ» اسم برد ولی کلماتی مثل «بیری خان»، «پرچین» و «پلیس» در میان آنها نبود. (نمی‌دانم می‌دانید یا نه، ناصرالدین شاه گربه عزیز کرده‌ای داشت که اسمش را گذاشته بود بیری خان و رجال را وادار می‌کرد که به او احترام کنند.) داستان این سه کلمه از این قرار است. طالبوف نویسنده معروف عصر روشنگری ایران کتابی دارد به نام کتاب احمد. من بر این کتاب حاشیه و مقدمه‌ای نوشته‌ام و همین روزها از طرف ناشر برای تجدید چاپ به اداره نگارش فرستاده شده بود، ولی اداره محترمه فقط پس از حذف کلمه بیری خان و توضیح راجع به آن، اجازه انتشار کتاب را صادر فرمودند. کلمه «پرچین» هم مربوط می‌شود به داستانی به عنوان «بز آقای سگن» از آلفونس دوده که برای نوجوانان نوشته شده. در این داستان

جمله‌ای هست که می‌گوید: «بزه از پرچین باغ گذشت». و ناشر مجبور شد برای انتشار آن به دستور همان اداره محترمه کلمه «پرچین» را حذف کند و فقط بنویسد «بزه از باغ گذشت».

اما راجع به کلمه «پلیس»، البته شاید حق این باشد که وقتی کسی بخواهد بی‌مأخذ از پلیس مملکت انتقاد کند و یا بدتر از آن، بی‌حرمتی کند، به دست قانون و مجازات سپرده شود، ولی نمی‌توان تصور کرد که صرف گفتن کلمه پلیس به هر شکل و در هر جا ممنوع باشد. ولی به نظر اداره نگارش ممنوع است. یک رمان مکزیکی به نام فرزندان سانچز ترجمه شده و این اداره محترمه تمام جملاتی را که کلمه پلیس در آن آمده خط زد. برای نمونه، یکی از جملات حذف شده کتاب را در اینجا می‌آورم. یکی از پرسوناژهای داستان می‌گوید: «از یک فرسخی می‌توانم یک آدم شارلاتان، یک پلیس، یک معتاد، یک فاحشه و یا یک آدم درست را تشخیص بدهم.»

وضع سانسور در ایران چنان است که حتی صدای روزنامه‌کیهان هم درآمده و از «تعبیرات و دریافته‌های شخصی سانسورچیان در کار انتشار کتاب»، «محافظه‌کاری مأموران و بی‌اطلاعی آنها از تحولات طبیعی جامعه و گاه حتی کج‌سلیقگی‌های شان» و همچنین «از تأثیر گروه‌های فشار» فریادش بلند شده است. این مغزهای متحجر و مفلوک مجاز شده‌اند که کتاب نهر و یا دیوان ملک الشعراء بهار و یا دفتر غزل رهی معیری را توقیف کنند؛ و مجموعه کارهای عشقی و عارف را غیرقابل انتشار تشخیص دهند.

البته ده یازده سال پیش که این اداره سانسور را درست کردند وضع به این سختی نبود. ولی به قول سعدی هر که آمد چیزی بر آن مزید کرد تا بدین غایت رمید. و این خود بهترین دلیل است بر اینکه سانسور نمی‌تواند در حد معینی توقف کند و تا آنجا پیش می‌تازد که دیگر نه از تاک نشان بماند و نه از تاک‌نشان. [...]

در سال ۱۳۵۰ هجری شمسی که مأموران دولتی به تمام کتابخانه‌ها یورش بردند و بیش از شصت ناشر و کتابفروش را هم توقیف کردند، مقدار زیادی کتاب جمع‌آوری شد. مأموران در این یورش عظیم هیچ فهرستی از کتاب‌های ممنوعه در دست نداشتند و غالباً کتاب‌ها را از روی قد و قواره و یا بر حسب قیمت و یا هر مشخصه دیگری که خودشان دل‌شان می‌خواست جمع‌آوری و توقیف می‌کردند.

یکی دیگر از اشکال سانسور جلب روشنفکران به کارهای غیرخلاق و تعطیل کردن دستگاه‌ها و سازمان‌های مطبوعاتی مستقل است. در دههٔ اخیر نه تنها هیچ نشریهٔ تازه‌ای امکان انتشار نیافته بلکه بسیاری از نشریه‌های مستقل تعطیل هم شده‌اند. ممکن است خیلی‌ها با آن نشریات و مجلات مثل فردوسی و بامشاد و غیره موافق نباشند، ولی تنها راه تعالی و کمال مجله‌ها و روزنامه‌ها و نشریه‌های مستقل، آزادی انتشار آنهاست، زیرا همین آزادی است که آنها را در یک مسیر رقابت برای بهتر شدن می‌اندازد. بیضائی در سخنان خودش گفت که تئاتر و سینما در شرایط امروزی میهن ما فقط در وابستگی به سازمان‌های دولتی حق نفس کشیدن دارند. حقیقت این است که این شیوه مدت‌هاست که بر کار مطبوعات به شکلی قویتر حکمفرماست.

من دیگر از ترسی که بر فضای جامعهٔ ما حاکم است و نه تنها قلم و کلام بلکه حتی اندیشه را هم در وجود متفکران از جولان باز می‌دارد، و همین‌طور از سانسورهای چنددرجه‌ای درون خود جامعهٔ فرهنگی حرفی نمی‌زنم که چطور هنرمند از بیم جان و ناشر در غم نان، درجه به درجه خود را و اثر هنری را سانسور می‌کنند.

از اینها گذشته باید از سانسور خوانندگان هم اسم برد. بسا کتاب‌هایی که اجازهٔ انتشار گرفته‌اند و مورد بی‌مهری مأموران دستگاه‌های اجرائی هم واقع نشده‌اند و خواننده با خیال راحت کتاب را خریده و به خانه برده ولی بعداً معلوم شده که این کتاب نقش طعمه برای شکار کتابخوان را

بازی می‌کرده است. و هستند بسیاری خوانندگان که به جرم خریدن و یا خواندن یک کتاب مجاز از طرف سانسور، دستگیر و به زندان‌های چندساله محکوم شده‌اند.

به این ترتیب دیده می‌شود که انحلال اداره نگارش و لغو سانسوری که از طرف وزارت فرهنگ و هنر اعمال می‌شود هنوز اولین و کمترین خواست کانون نویسندگان ایران است.

اما اهمیت آزادی کلام و جلاد آن سانسور، مسئله‌ای است که مستقیماً با فرهنگ و حیات معنوی آن سروکار دارد. و در واقع کانون نویسندگان ایران در نبرد خود به خاطر آزادی قلم و لغو هرگونه سانسور در حقیقت در راه نجات و اعتلاء فرهنگ ملت ما گام برداشته و تمام کسانی که واقعاً به اعتلاء فرهنگ کشورشان علاقه‌مندند، حتی آنها که در درون دستگاہ قدرت هستند، باید در تحقق این نیت خیر به کانون یاری برسانند، زیرا سانسور واقعاً، و چنانکه دیده‌ایم و می‌بینیم، در جریان رشد و گسترش خودش به هیچ چیز و هیچ کس ابقا نمی‌کند. دکتر سیاوش مطهری در یکی از شعرهایی که شب اول این شب‌های کانون خواند مطلبی به این مضمون گفت که «گناه این بود که در شهادت بابک، افشین را ندیدیم» یا چیزی شبیه به این. من تصور می‌کنم که سرنوشت افشین باید برای افشین‌های زمانه ما تجربه‌ای باشد که تیغ جلاد خلیفه بغداد سرانجام بر گردن آنها نیز آشنا خواهد شد، و چه بسیاری از ما که همین ماجرا را در زندگی کوتاه خویش تجربه کرده‌ایم، امید که بار دیگر تجربه نکنیم. [...]

کانون نویسندگان در شب‌هایی عده‌ای از شاعران و نویسندگان را به سخنگویی و شعرخوانی دعوت می‌کند. ناگهان هر چهار روزنامه موجود صبح و عصر و رادیو و تلویزیون همه یک‌زبان از این شب‌ها سخن به میان می‌آورند که یعنی بازار آزادی گرم است، ولی هیچکدام از آنها اسمی از کانون نمی‌برند. و سانسور حتی انجمن فرهنگی ایران و آلمان را مجبور

می‌کند که اسم کانون را از روی آگهی‌ها بردارد. همین دستگاه‌های تبلیغاتی گاهی عکس و تفصیلات هم چاپ می‌کنند و مردم را به این تردید می‌اندازند که چه خبر شده است؟ یعنی برامتی اجتماع هنرمندان آزاد است؟ ولی همین دستگاه‌ها یک کلمه از آنچه در اینجا گفته می‌شود پخش نمی‌کنند. و تازه مگر این سخنگویان و شاعران آزادند آنچه را که می‌خواهند در این اجتماع بگویند؟ چو می‌اندازند که من آزادم در اجتماع حرف بزنم ولی زن و بچه دارم و خودم بهتر می‌دانم که برای جلوگیری از بیوه شدن زن و یتیم شدن بچه‌ام باید حد خودم را نگهدارم و پایم را از خط خارج نگذارم و خلاصه خفقان بگیرم، و تازه آنچه را هم که می‌گویم در همین اجتماع مدفون می‌شود و امکان انتشار ندارد. به این ترتیب سانسور به ایجاد محیط دروغ‌وریا و سوء تفاهم دست می‌زند و آن را گسترش می‌دهد. بدترین عارضه سانسوری که از جانب قدرت حاکم اعمال می‌شود سانسور دیگری است که از آن زائیده می‌شود: سانسور مردم بر روشنفکران و روشنفکران بر خودشان. [...]»<sup>۱۵۱</sup>

نوبت به سعید سلطان‌پور می‌رسد. او پیش از شعرخوانی، می‌گوید:  
 «سلام، شکستگان سال‌های سیاه، تشنگان آزادی، خواهران و برادرانم، سلام.

عضو کانون نویسندگان ایران هستم و با حفظ استقلال اندیشه خود و پذیرش تمام مسئولیت آن، از پایگاه کانون نویسندگان ایران با شما حرف می‌زنم و برای تان شعر می‌خوانم.

تاکنون چهار کتاب از من چاپ شده است. صدای میرا، اولین مجموعه شعرهایم در سال چهل و هفت چاپ و اجازه انتشار یافت، ولی بلافاصله پس از انتشار جمع شد.

کتاب نوعی از هنر، نوعی از اندیشه، تحلیلی درباره هنر و ادبیات، به ویژه تئاتر، هرگز اجازه انتشار نیافت. تنها به جرم! نوشتن آن، مدتی در بازداشت به سر بردم.



کتاب حسنک، نمایشنامه‌ای بر بنیاد گزارش ابوالفضل بیهقی، تاکنون اجازه انتشار نیافته است.

کتاب آوازهای بند، که تنها به جرم! سرودن آن سه سال در بازداشتگاه‌ها و بندها به سر بردم و چون دیگران عقوبت‌هایی نابجای و وهن آور کشیدم، منتشر نشده است.

دو هفته پیش کتاب صدای میرا که در سال چهل و هفت تنها به بهانه چند صفحه جمع شده بود، اجازه مشروط یافت. گفتند انتشار این کتاب آزاد است در صورتی که بیست و یک صفحه آن را برداری؛ یعنی تمام شعرها را تکه‌تکه کنی و از هويت پندازی. می‌بینید نشر اندیشه و هنر در صورتی که آزاد نباشد، آزاد است!

و از «تئاتر». «انجمن تئاتر ایران» را در سال چهل و هفت بنیاد نهادیم. نمایشنامه‌های دشمن مردم از ایسن، آموزگاران از محسن یلفانی، چهره‌های سیمون ماثار از برشت را کارگردانی کرده‌ام و نیز نمایشنامه انگل را از گورکی که کارگردان مشترک آن بودم. تمام نمایشنامه‌هایی را که اجرا کرده‌ایم، همه و همه، اجازه‌نامه رسمی وزارتتی داشته‌اند و با اینهمه غضب پاسداران سکوت و مانسور را همواره برانگیخته‌اند.

به علت کارگردانی نمایشنامه آموزگاران، مدتی با نویسنده آن [محسن یلفانی] در بازداشت به سر بردم. و چه بگویم، محکوم شدیم؟!!

هم اکنون چند تن از دوستانم به جرم همکاری در اجرای نمایشنامه انگل در بندند و من - همچنان که کانون نویسندگان ایران - به نام آزادی و بر بنیاد قانون اساسی ایران و متمم آن و اعلامیه جهانی حقوق بشر خواستار آزادی هنرمندان و «دربندان» هستم.

دو ماه پیش، نمایشنامه موتسرا را برای اجازه به اداره تئاتر سپردم. تازه چندی پیش نامه‌ای را روی پرونده این نمایشنامه دیدم که براساس آن پروانه آن صادر خواهد شد. نوشته بودند در صورتی که کمیته اجرایی اداره تئاتر بر اجرا نظارت داشته باشد اجراء نمایشنامه آزاد است. می‌بینید

اجراءِ نمایشنامه و ارائه هنر و اندیشه در تئاتر در صورتی که آزاد نباشد آزاد است! این دیگر سانسور در سانسور است.

به تئاتر شهر رفتم و چهار نمایشنامه برای اجرا پیشنهاد کردم. از «برشت» از «روبلس» از «گورکی» و نمایشنامه حسنک. در جا سه نمایشنامه مهر باطل خورد. نمایشنامه دیگر در چنگ بررسی است! تازه اگر پروانه نمایش بدهند سالن نمی دهند و در عمل تمام اجرا را سانسور می کنند.

می گویند از این پس چنین نخواهد بود و ما می گوئیم امیدواریم، شاید مجبور باشید چنین باشید.

دیگر ایاتی از حافظ می خوانم و بعد شعرهایم را. بیست و دو شعر از کتاب آوازهای بند و آخرین کتاب شعرم از کشتارگاه. ۱۵۲

یکی از اشعار خوانده شده در ده شب راه از سلطان پور می خوانیم.

### با کشورم چه رفته است

سعید سلطان پور

با کشورم چه رفته است

با کشورم چه رفته است

که زندانها

از شبنم و شقایق سرشارند

و بازماندگان شهیدان

— انبوه ابرهای پریشان سوکوار —

در سوک لاله های سوخته می بارند

با کشورم چه رفته است که گلها هنوز داغدارند.

با شور گردباد

آنک

منم که تفته‌تر از گردبادها  
در خارزار بادیه می‌چرخم  
تا آتش نهفته به خاکستر  
آشفته‌تر ز نعره‌ خورشیدهای «تیر»  
از قلب خاک‌های فراموش سرکشد  
تا از قنات حنجره‌ها

فوج خشم و خون  
روی غروب سوخته‌ مرگ پرکشد

این نعره‌ من است  
این نعره‌ من است که روی فلات می‌پیچد  
و خاک‌های سکوت زمانه‌ تاریک را می‌آشوبد  
و با هزار مشت گران  
بر آب‌های عمان می‌گوید  
این نعره‌ من است که می‌روید  
خاکستر زمان را از خشم روزگار

ای گلشن ستاره‌ دنباله‌دار اعدامی  
در باغ ارغوان  
در ازدحام خلق  
در دوردست و نزدیک  
من هیچ نیستم  
جز آن حماسه‌ای که در زمینه‌ یک انقلاب می‌گذرد  
سهم و سترگ و خونین  
در خون توده‌های زمان می‌غلند  
تا مثل خار سهمناک و درشتی

– رویده بر گریه‌های گل سرخ –  
آینده را

بماند

در چشم روزگار  
یاد آور شهادت شوریدگان خلق  
بر ارتش مهاجم این نازی  
این تزار

ای خشم ماندگار

ای خشم

خورشید انفجار

ای خشم

تا جوخه‌های مخفی اعدام

در جامه‌های رسمی

آنک

آنک هزار لاشخور ای خشم

مثل هزار توسن یال افشان

خون شهید بسته است بر این ویران

دیگر بیار

بیار ای خشم

ای خشم چون گدازه آتشفشان بیار

روی شب شکسته استعمار

اما دریغ و درد که «جبریل»های «او»

با شهر سپید

از هر طرف فرود می‌آیند

و قلب عاشقان زمان را  
با خشم و چنگ و دندان می خایند

با کشورم چه رفته است  
با کشورم چه رفته است که از کرچه‌های خفته شهر  
با قلب سربه‌داران

با قامت قیام

انبوه پاره‌پوشان

انبوه ناگهان

انبوه انتقام نمی آیند.

چشم صبور مردان

دیری ست

در پرده‌های اشک نشسته ست

دیری ست قلب عشق

در گوشه‌های بند شکسته ست

چندان ز تنگنای قفس خواندیم

کز پاره‌های زخم، گلو بسته ست

ای دست انقلاب

مشت درشت مردم

گلمشت آفتاب

با کشورم چه رفته است.

شب ششم:

شاعران و سخنرانان شب ششم: محمدعلی مهمید، هرشنگ

گلشیری، میاوش کسرائی، فریدون مشیری، حسن ندیمی و محمد

خلیلی بودند.

سخنرانی محمدعلی مهמיד، پیرامون «آرمانگرایی در شعر پارسی» و سخنرانی گلشیری تحت نام «جوانمرگی در نثر معاصر فارسی» بود. اما سخنرانی در شب ششم، به روال هر شب و به راحتی صورت نگرفت. از طرف وزارت اطلاعات (ساواک)، ظاهراً به رئیس انستیتو گوته دستور داده بودند که فقط به شعرخوانی اکتفا شود و دیگر اجازه سخنرانی به کسی ندهند. و این مطلب، در ساعت مقرر که برنامه آغاز شد و سخنرانان پیدا نشدند، بر مردم معلوم شد. چنین بود که طبق نامی که در برنامه آمده بود، مردم نام هوشنگ گلشیری را با صدای بلند خواندند، و این کار آنقدر تکرار شد تا آنکه سخنرانان پشت تریبون ظاهر شدند، و بدین ترتیب، سد سخنرانی برای باقی شب‌ها هم از بین رفت.

اما در شب ششم چیزی که از اهمیت بیشتری برخوردار بود حضور سیاوش کسرانی در شعرخوانی آن شب بود. همه اشعار تند سیاسی که در این شب‌ها خوانده می‌شد، به نوعی ریشه در شعرهای کودتا به بعد او داشت. او به یک معنا پدر شعر چریکی ایران بود، و بدین ترتیب طبیعی بود که در شب شعرخوانیش، غوغائی شود. شعرخوانی کسرانی با کف‌زدن‌های ممتد آغاز شد و در طول خواندن، چندین بار بر اثر تشویق حضار، قطع شد. از جمله شعرهای سیاوش کسرانی که بسیار مورد توجه حاضرین قرار گرفت، شعر شکفتن بود که می‌خوانیم.

### شکفتن

سیاوش کسرانی

می‌شکند شب.

شهر دهان بند کهنه می‌کند از لب

شهر نفس می‌کشد ز پنجره صبح

شهر به اندیشه می نشیند یکچند:  
های خوشا دم زدن بدون دهان بند.

واژه گمگشته‌ئی بسان ستاره  
می‌گذرد از ضمیر شب زده شهر  
میل شکفتن دارد  
قصه گفتن دارد  
باز، به کندی، لیان تب زده شهر.

شهر! دیگر سکوت بر لب میسند  
های خوشا نعره‌ئی به اوج دماوند.

مرداد ۱۳۵۶

محمد خلیلی، دیگر شاعر شب ششم بود که شعرش مورد توجه  
حضار واقع شد.  
دو شعر از مجموعه جوشن او که در آن شب خوانده شد را می‌خوانیم.

### جنگ

محمد خلیلی

نان پرچم شده بود  
بر کف دشمن خونخوار پلید.

زندگی سنگر بود  
با سپاهی انبوه  
و مسلح همه با دشنه جان،  
نیمشان مویه کتان  
نیمشان با فریاد

همه شان می گفتند:

نانِ پرچم شده را می خواهیم

چندشان در جبهه

زیر لب می گفتند:

یا بیایست گرسنه به کف سنگر مُرد

یا که با دشنه جان از کف دشمن بر بود

دامن آغشته به خون پرچم را.

### دماوند

یک زمان شعله خشمش همه خون بود و جنون

یک زمان فریادش

همه دنیاها را در برداشت

صیحه میل مذابش، همه دریاها را

و همه دامنه اش سنگر خونین تکاپوها بود.

دیرگاهی ست

دیرگاهی ست که دیگر ز پس سربی سیال ابر

همه رهگذران می بینند

که بود بار صوری به دلش

برف پیری به سرش

دیرگاهی ست.

شب هفتم:

سخنرانان و شاعران شب هفتم: اسلام کاظمیه، م. آزاد، جواد مجابی، بتول عزیزپور، داریوش آشوری، علی باباچاهی، جعفر کوش آبادی و جلال سرفراز بودند؛ همه شاعران در این شب - به تبع سعید سلطانپور - اشعار تند سیاسی خواندند و همه سخنرانان، سخنان تند گفتند. اسلام



کاظمیه، مطالبی پیرامون سانسور گفت؛ و داریوش آشوری سخنانی تحت نام «شعر آزادی‌ست»، ایراد کرد.

شب هشتم:

سخنرانان و شاعران شب هشتم: مصطفی رحیمی، نصرت رحمانی، کیومرث متشی‌زاده، فرخ تیمی و اصغر واقدی بودند.

مصطفی رحیمی که از چهره‌های محبوب روشنفکران آن زمان بود، از «فرهنگ و دیوان» سخن گفت. او در بخش‌هایی از سخنانش گفت:

«[...] وضع مطبوعات ممیزی زده نیز تماشائی است: انتشار خبرهای دروغ، یا خبرهای کج و معوج، و در هر صورت بارها و بارها پالوده شده و از صافی‌ها گذشته، مدح دزدان و چاقوکشان، همراه با عکس و تفصیلات، سکوت درباره آنچه اصیل است؛ انتشار محرمانه‌ترین و خصوصی‌ترین خبر درباره رقاصان بی‌هنر و نمایش زوایای مختلف بدن‌شان، انتشار عکس قد و نیم‌قد اینان در رنگ‌ها و زرق و برق‌های گوناگون. حاشا که مطبوعات ممیزی زده اجازه یابند یا جرأت کنند از مسأله‌ی اساسی، خبری - حتی نیمه رسا - بدهند. اما اگر در مجمعی قرار بر این باشد که زیباترین گربه یا زرنک‌ترین موش ایران انتخاب شود، البته وضع از قرار دیگری‌ست. [...]

ممیزی در همه جا بذرا جبار و ترس می‌پراکند و اجبار و ترس چون خوره اندیشه را از درون و برون می‌جود. [...]»<sup>۱۵۳</sup>

شب نهم:

سخنرانان و شاعران شب نهم: باقر پرهام، فریدون تنکابنی، منوچهر شیبانی، منوچهر نیستانی، بیژن کللی، عبدالله کوثری و محمد حقوقی بودند.

عنوان سخنرانی باقر پرهام، «فضای حرف و فضای عمل» بود. پرهام، سخنرانی خود را با نامه‌ئی از حاضران شب پیش آغاز کرد. او گفت:

«در پایان جلسهٔ دیشب، یکی از جوانان که من شخصاً نمی‌شناسم، از بین جمعیت به سوی من آمد و یادداشتی را در دست من گذاشت و رفت. متن یادداشت این دوست ناشناس عیناً چنین است:

جناب آقای... ضمن سلام، عرض شود که در مورد نوشتن این سطور مطمئن باشید هیچگونه خودخواهی و غرضی راه ندارد، یا لااقل سعی کرده‌ام که راه نداشته باشد. خیلی صریح عرض می‌کنم که شما و دیگر مسئولین این برنامه، یا خودآگاه (خدای ناکرده) و یا ناخودآگاه، نه تنها کمکی به مردم و مخصوصاً جماعتی که در اینجا حاضرند نمی‌کنید بلکه با این کار خودتان به روی تمام ظلم‌ها و حقکشی‌ها سرپوش می‌گذارید [...]. باشد که حرف‌های این کوچکترین حاضر در جمع این حُضار، کوچک‌ترین تأثیری در حال این حُضار داشته باشد [...].<sup>۱۵۲</sup>

فریدون تنکابنی در آن سال‌ها از مطرح‌ترین نویسندگان طنزپرداز و متعهد کشور به شمار می‌آمد و بدین سبب، حُضار، انتظار سخنرانی انتقادی طنزآمیز صریحی از او داشتند. ولی او پس از سخنانی کوتاه، داستانی خواند.

شب دهم:

شاعران و سخنرانان شب دهم، شب پایانی، عبارت بودند از: محمود اعتمادزاده (م. ا. به آذین)، اسماعیل خوثی، جواد طالعی، فریدون فریادو هوشنگ گلشیری.

ما پیشتر، در دههٔ سی، دیده بودیم که پس از کودتا، در روزگاری که نومیدی بر روشنفکران حاکم بود و شعر از تباهی و یاس و سیاهی آکنده بود، چگونه م. ا. به آذین نشریه‌تی به نام صدف دایر کرده و در آن، روشنفکران را به امید و شادی دعوت می‌کرد. او در تمام سال‌های پس از کودتا، انتظار چنین شب‌هایی را می‌کشید. و اکنون، ده شب، آرزوی برآوردهٔ او بود.

به آذین به روال آن شب‌ها، سخنانی جسورانه، اما پدران‌انه ایراد کرد: او

به اعتبار سن و سابقه طولانی مبارزاتیش، از احترامی ویژه در میان عموم اهل قلم برخوردار بود.

متن اختتامیه ده شب را هوشنگ گلشیری قرائت کرد. او در بخش‌هایی از سخنانش - تحت عنوان «پیام» -، گفت:

«خواهران، برادران

ما را متهم کردند که وقتی رسماً میزان وجود دارند، و همچنان اختناق آشکار و پنهان، مسلح به پیشرفته‌ترین و جهنمی‌ترین وسایل و ابزار ممکنه پای می‌فشارد، ما، این چندین و چند تن، نمایشی ترتیب داده‌ایم تا - خدای ناکرده - این طاق و ایوان همه چیزش ویران را بزک کنیم.

ما را متهم کردند که هاید پارک درست کرده‌ایم  
ما را متهم کردند که مبلغ نظریه‌ای خاص هستیم  
ما را متهم کردند که در خانه بیگانگان آشیان گرفته‌ایم  
ما را متهم کردند که از اینجا و آنجا دستور گرفته‌ایم  
ما را متهم کردند که...

می‌گوییم تشخیص درست موقعیت و همت این و آن به ما امکان داد تا بگوییم در این سال‌ها چه بر سر فرهنگ آورده‌اند، چگونه همه چیز و هر چیز را واژگون و معلق، مسخ و کج و معوج نشان دادند تا شما، تک‌تک شما بدانید که اگر این شب‌ها جایی دیگر ادامه نیافت، اگر به این قلم‌ها کتاب منتشر نشد، اگر کانون نویسندگان خانه‌ای از آن نویسندگان و شما نداشت، اگر نشریه‌ای منتشر نکرد، اهمال از جانب ما نبوده است.

می‌گوییم، ما از هیچ مرام و مسلک مشخصی دفاع نکردیم، و اگر اختلافی در عقاید ما دیدید، اگر این و آن سخنانی برغم یکدیگر گفتند، این خود نشان‌دهنده زنده بودن ماست، نشان‌دهنده آن است که با همه اختلاف یک رنگ نشده‌ایم، یکدست نشده‌ایم.

می‌گوییم، خواستیم به همه امکان بدهیم تا با شما رویه‌رو شوند،

حرف‌شان را بی‌هیچ قید و بندی بزنند و در این بده و بستان با شما و با یکدیگر بیاموزند، کم و کاستی‌هاشان را بدانند و پس از این، پیش از آنکه کوشیده‌اند بکوشند.

به مانصیحت هم کردید. گفتید این خمار و آن ویران، این شکسته آن بسته، این آدم‌های چسب و بست خورده کیانند که آمده‌اند تا ما را هدایت کنند.

می‌گوییم ما این بودیم، مایه و پایه آنچه مانده است از پس آنهمه تندباد، بیش و کم همین‌ها بود که دیدید: چندین شکسته و چند آباد، و همین گواه آن است که ظلمت شکستن قلم و دوست با فرهنگ چه‌ها خواهد کرد. [...]

از ما پرسیدند دیگران کجایند؟

خوب، سفر کرده هم داریم، عزیزان درگذشته. اینجا جای آل‌احمد، صمد بهرنگی، شریعتی و شاملو و دیگران سخت خالی است. اگر توانستیم جای‌شان را پر کنیم سخت به انتظار نسل شمایم که بنویسید، بنویسید و بخوانید.

به ما گفتید: اینان، اینها که هنوز در این مرز و بوم هستند چرا نیامده‌اند، مترجمانی دیگر، شاعرانی دیگر، نویسندگانی دیگر؛ از همه‌شان هم به نام یاد کردید.

می‌گوییم در فرصتی اندک همین‌ها را می‌شد گرد آورد. اما آمدند، شنیدید که به ما پیوستند. از این پس هم می‌آیند، مر بلند می‌کنند. آدمیت‌ها، آریانه‌پورها، پاکدامن‌ها، ناطق‌ها، دولت‌آبادی‌ها، محمودها، مکوب‌ها، گلستان‌ها و عزیزان دیگر با شما سخن خواهند گفت و از شما همچون ما خواهند آموخت.

پس اینک با شما پیمان می‌بندیم که، قسم به قلم، قسم به باران، قسم به این شب، به آن صبح در راه که از این پس آزادی قلم و اندیشه را پاسدارانی لایق باشیم.

با شما پیمان می‌بندیم که با شما باشیم و هر جا و هر کجا که از ما بخواهید، در هر خانه و کاشانه، در هر آباد و ویران، زیر هر سقف که از آن شما باشد، خانه‌راستین‌تان باشد، باز هم بیاییم، بگوییم و از شما بیاموزیم.

و شما هم پیمان ببندید که سخنان ما را اگر چه می‌دانیم سخن آخر نبود، به همه جا خواهید برد تا دیگران در همه دهات و شهرها بشنوند.

پیمان ببندید که دقیق‌تر، عمیق‌تر ببندیشید، قضاوت‌های سطحی، لحظه‌ای را رها کنید، یک آدم را به ازاء همه کارهایش، همه زندگیش، همه افت و خیزهایش، و وضعیت زمان و مکانش، مجموعه‌ای که اوست به محک بزنید.

پیمان ببندید که دیگر نشینید که برخاستن، زنده بودن، همیشه برخاستن است، همیشه زنده بودن است، حضور مدام در جهان است، درگیری مدام با هر چه ناپاکی است، ناخوبی است، کثرت و کاستی است. چرا که آنکه قانع شد، آنکه به این چیز و آن یک قانع شد، توقف کرد، از حرکت و پویایی ماند، در میانه راه، در کیلومتر شمار یک یا ده یا صد هزار مرده است، مومیایی شده است.

پیمان ببندید که رهایمان نکنید. انتقادهاتان، نصیحت‌هاتان، حتی دشنام‌هاتان را از ما دریغ ندارید.

و آخرین پیام ما اعضاء کانون از به آذین، ساعدی، سلطان‌پور، آدمیت، آل‌احمد، هزارخانی، دانشور، خوئی، آزر، و همه دیگران این است که عزیزان، ما که اینجاییم همه و شما که از ما امید، آرام همانگونه که بودید به خانه‌هاتان که خانه‌های ماست بروید و کاری نکنید که میزان تا پیش از آنکه ببالد ریشه‌ها مان را بخشکانند، تا پیش از آنکه جنگلی بزرگ شویم قطع مان کنند.

## ۱۳۵۷ ه. ش.

سال ۱۳۵۷، سال انفجار بود.

سال ۱۳۵۷، سال ثمر دادن کینه بود. سالی که ملتی، پیش از ساختن، با تمام قوا به کندن و دور افکندن مشغول شد، و بخشی از شعرِ نويِ فارسی که سراسر دهه پنجاه را، برای تأمین چنین منظوری، به روزمرگی و دنباله‌روی از جریانات سیاسی روز افتاده بود، با موفقیت‌های سیاسی پی‌درپی روشنفکران (و توده مردم)، با تلقی اتمام سرفرازانه و وظیفه‌اش، عملاً بی‌مصرف و عاطل، از اعتبار ویژه انقلابی ساقط شد.

سال ۱۳۵۷، سال آزادی مطلق مطبوعات، آزادی زندانیان سیاسی، تشکیل احزاب و سازمان‌های متعدد، اعتصابات، تظاهرات، مذاکره‌های سیاسی، تعاونی‌ها، تحصن، راه‌پیمایی، افشاگری، میتینگ‌های سیاسی، آتش‌زدن‌ها و پیروزی‌ها... بود. و بدین حال، برای هیچکس، هیچ اهمیتی نداشت که چه جنگ و چه مجموعه شعری منتشر می‌شود. شعر و ادبیات ما به اشاره از چیزی سخن می‌گفت که اکنون تمام و کمال در خیابان‌ها جریان داشت، لذا تقریباً هیچ مجموعه و جنگی، بازتابی نیافت؛ کتاب‌هایی که اگر چند سالی زودتر نشر می‌یافت، بسا به سبب رشادت شاعران و گردآورندگان، محبوبیت فراوانی کسب می‌کرد. و این، مشکل اول مجموعه‌های منتشره در این سال بود.

مشکل دیگر در این سال، گروه‌بندی سیاسی شاعران بود.

تا پیش از سال ۱۳۵۷، دو جریان مشخص هنری و دو گونه شاعر

شعرنو وجود داشت:

۱. شاعران (و هنرمندان) متعهد؛

۲. شاعران (و هنرمندان) غیرمتعهد.

شاعران غیرمتعهد که در حوزه موج نو، شعر حجم، شعر پلاستیک

(شعر تجسمی)، و شعر ناب قرار می‌گرفتند، در تلاطمِ توفانِ سیاسیِ سال ۱۳۵۷، به‌کُل به حاشیه رفته و هیچ سخنی از آنان در هیچ جایی نبود. آنها اصولاً خود ادعای حضور شعر در صحنه‌های سیاست را نداشتند. اما شاعران متعهد که از این پیش، با تمام اختلافات مسلکی، در مقابله با رژیم پهلوی، کنار هم و در یک سنگر بودند و برای شهدای یکدیگر شعر هم می‌سرودند، در سال ۱۳۵۷ از هم جدا شده و رو در روی هم قرار گرفتند؛ و خوانندگان شعر سیاسی پیش از هر چیز به خط مشی سیاسی شاعر توجه می‌کردند و در صورت همفکری با وی کتابش را می‌خریدند و از شعرش دفاع می‌کردند؛ که بدین ترتیب، بسیاری از مجموعه‌ها (که البته چندان هم جدی نبودند) از نظرها دور می‌ماند. با تمام این اوصاف، در توفان صداهای متضاد سال ۱۳۵۷، چند مجموعه شعر از میان مجموعه‌های فراوان شهرت یافت که نمونه‌هایی از آنها را خواهیم خواند.

### مجموعه‌های شعر نو در سال ۱۳۵۷

- آرمین، میروس / مرا دردی‌ست اندر دل... - تهران: سحاب کتاب، ۱۳۵۷، ۵۸ ص.
- آقاسی، داراب / در شبانه شهر غم. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۱۳۸ ص.
- آل اسحاق، کیانوش / در امتداد تجربه‌ها. - بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۵۷، ۱۲۸ ص.
- اخوان ثالث، مهدی / دوزخ، اما سرد. - تهران: آگاه، ۱۳۵۷، ۱۸۷ ص.
- اخوان ثالث / زندگی می‌گوید: اما باز باید زیست، باید زیست، باید زیست. - تهران: توکا، ۱۳۵۷، ۱۷۲ ص.
- اسدیان، محمد / در مدار بسته ساعت. - تهران: رواق، ۱۳۵۷، ۸۵ ص.
- اصلاتی، محمدرضا / سوگنامه سال‌های ممنوع. - تهران: شباهنگ، ۱۳۵۷، ۸۸ ص.

- اصلانیان، اصلان / خورشیدهای شبانه. - تهران، شاهنگ، ۱۳۵۷، ص ۸۰.
- اوجی، منصور / صدای همیشه... - تهران: زردیس، ۱۳۵۷، ۹۲ ص.
- برمکی، منصور / فصل بروز خشم. - تهران: (سپهر) و (زند)، ۱۳۵۷، ۹۷ ص.
- حجازی، طه / قفس و پرواز. - تهران: رز، ۱۳۵۷، ۱۷۲ ص.
- حسام، حسن / آواز خروسان جوان. - تهران: (کاوه) و (یاشار)، ۱۳۵۷.
- حسام، حسن / برجاده‌های رهائی. - تهران: (کاوه) و (یاشار)، ۱۳۵۷.
- حقوقی، محمد / گریزهای ناگزیر. - تهران: زمان، ۱۳۵۷، ۱۴۱ ص.
- حقوقی، محمد / با شب، با زخم، با گرگ. - تهران: زمان، ۱۳۵۷، ۹۱ ص.
- حمیدی، جعفر / ابراهیم، ابراهیم. - تهران: ققنوس، ۱۳۵۷، ۷۹ ص.
- خائفی، پرویز / این خاک تابناک طربناک. - تهران: سپهر، ۱۳۵۷، ۱۵۰ ص.
- خاکسار، نسیم / درخت. کودک. جاده. - تهران: جهان کتاب، ۱۳۵۷، ۵۴ ص.
- خضرائی، اورنگ / تصویر فصل‌ها. - آبادان: مؤلف، ۱۳۵۷، ۸۴ ص.
- خلیلی، محمد / تا آزادی. - تهران: نیل، ۱۳۵۷، ۹۴ ص.
- خلیلی، محمد / ارغوانی. - تهران: نیل، ۱۳۵۷، ۹۵ ص.
- خلیلی، عظیم / صدای عشق. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷، ۱۲۲ ص.
- خلیلی، عظیم / خواب سنگ. - تهران: ایما، ۱۳۵۷، ۴۸ ص.
- خوئی، اسماعیل / ما بودگان. - تهران: جیبی، ۱۳۵۷، ۷۵ ص.
- داوودزاده، محمد / انتقام. - تبریز: (ساوالان) و (داوژیر)، ۱۳۵۷، ۴۴ ص.
- دبیری جوان، رضا / روش. - تهران: توس، ۱۳۵۷، ۸۲ ص.
- دمتغیب، سینا / غمناکان صبح. - شیراز: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۷۷ ص.
- رامی، روشن / آبی. - اصفهان: بابک، ۱۳۵۷، ۷۸ ص.
- رجب‌زاده، کریم / از شرق خون. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۵۵ ص.
- رضوان، حمید / فاصله. - تهران: سپهر، ۱۳۵۷، ۵۶ ص.



- سپانلو، محمدعلی / نبض وطنم رامی گیرم. - تهران: زمان، ۱۳۵۷، ۷۸ ص.
- سرفراز، جلال / صبح از روزنه بیداری. - تهران: زمان، ۱۳۵۷، ۱۰۴ ص.
- سعیدی، کبرا (شهرزاد) / سلام، آقا. - تهران: بی نا، ۱۳۵۷، ۲۰۷ ص.
- سعیدی، کبرا (شهرزاد) / تو با. - تهران: اشراقی، ۱۳۵۷، ۱۳۶ ص.
- سلطان پور، سعید / آوازهای بند (۵۰-۱۳۵۵). - تهران: پگاه، ۱۳۵۷، ۶۲ ص.
- سلطان پور، سعید / کشتارگاه. - تهران: پگاه، ۱۳۵۷، ۶۸ ص.
- شبان بزرگ امید [سیاوش کسرائی] / وقت سکوت نیست. - [حزب توده ایران]، ۱۳۵۷، ۱۰۴ ص.
- شجاعی فرد، جواد / آهنگ بال بال رهائی. - قزوین: بی نا، ۱۳۵۷، ۸۰ ص.
- شمالیان، علی / مسلخ. - تبریز: ساوالان، ۱۳۵۷، ۶۲ ص.
- شمس اسحاق، کیانوش / در امتداد تجربه ها. - تهران: بی نا، ۱۳۵۷، ۱۲۸ ص.
- صادقی، عباس (پدرام) / با شب نویسی ها. - تهران: بی نا، ۱۳۵۷، ۶۷ ص.
- صدیقی، کامبیز / در بادهای سرد. - تهران: لوح، ۱۳۵۷، ۸۹ ص.
- صفارزاده، طاهره / حرکت و دیروز. - تهران: رواق، ۱۳۵۷، ۱۷۴ ص.
- صفاری دوست، حسین (واله) / میهمان سنگ ها. - قزوین، ۱۳۵۷، ۹۷ ص.
- طالبیان، اسماعیل / مهتاب. - تهران: بی نا، ۱۳۵۷، ۲۱۶ ص.
- طالعی، جواد / باد و ماهورهای خاکستر. - تهران: رواق، ۱۳۵۷، ۷۵ ص.
- عسگری، میرزا آقا / حماسه هستی و راکب. - تبریز: داوژیر، ۱۳۵۷، ۳۹ ص.
- عطارزاده، صالح / در کوچه های اسارت. - تهران: سلمان، ۱۳۵۷، ۴۵ ص.
- عطارزاده، صالح / عاشقی از خرمشهر. - تهران: سلمان، ۱۳۵۷، ۱۷۴ ص.

- غُریفی، عدنان / اینسوی عطر قیله. - تهران: رواق، ۱۳۵۷، ۱۱۲ ص.
- فریاد، فریدون [فریدون رحیمی] / میلاد نهنگ. - تهران: لوح، ۱۳۵۷، ۱۷۲ ص.
- قدرخواه، کیوان / برگستره سفره‌های چرمین. - اصفهان: بابک، ۱۳۵۷، ۱۷۲ ص.
- قربان‌زاده، احمد / آن سوی فاصله‌ها. - تهران: رز، ۱۳۵۷، ۷۸ ص.
- کسرائی، سیاوش / از قرق تا خروسخوان. - تهران: مازیار، ۱۳۵۷، ۴۰ ص.
- کیخسرو، م / آوازهای کوه و در و دشت. - تبریز: ساوالان، ۱۳۵۷، ۵۱ ص.
- / حماسه خسروگلرخچی. - تهران: آرمان، ۱۳۵۷، ۸۲ ص.
- مشفقی، سیروس / شیخون. - تهران: رواق، ۱۳۵۷، ۷۶ ص.
- محدثی، جواد / اسیر آزادی‌بخش. - [؟]
- مدیحی، محمدرضا / خیره چرن شب دار. - تهران: بیداران، ۱۳۵۷، ۵۶ ص.
- موسوی گرمارودی، علی / سرود رگبارها. - تهران: رواق، ۱۳۵۷، ص.
- موسوی گرمارودی، علی / در سایه‌سار نخل ولایت. - تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۷، ۸۰ ص.
- میرفطروس، علی / آوازهای تبعیدی. - تهران: نگاه، ۱۳۵۷، ۷۲ ص.
- میرفطروس، علی / سرود آن کس که گفت «نه».. - تهران: (نگاه) و (کار)، ۱۳۵۷، ۹۶ ص.
- نوری‌علاء، اسماعیل / سرزمین ممنوع. - تهران: ققنوس، ۱۳۵۷، ۹۱ ص.
- نوری‌علاء، اسماعیل / از این سوی دیوار. - تهران: ققنوس، ۱۳۵۷، ۹۴ ص.
- نوری‌علاء، پرتو / سهمی از آن سال‌ها. - تهران: ققنوس، ۱۳۵۷، ۷۲ ص.
- نوعی، محمد / مجموعه اشعار. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۱۳۱ ص.

واحد، سینا / از شکنج فریاد جمال. - تهران: الهام، ۱۳۵۷، ۱۷۰ ص.  
هنرور شجاعی، تقی / در ابرگرم بار تموز. - تهران: آدا، ۱۳۵۷، ۱۷۱ ص.

رؤیائی، یدالله / هلاک عقل به وقت اندیشیدن. - تهران: مروارید، ۱۳۵۷،  
۳۲۹ ص.

رؤیائی، یدالله / سگوی سرخ. - تهران: مروارید، ۱۳۵۷، ۳۲۸ ص.  
اخوان ثالث، مهدی / بدعت‌ها و بدایع نیما یوشیج. - تهران، توکا، ۱۳۵۷،  
۳۴۸ ص.

ده شب (شب‌های شاعران و نویسندگان در انجمن فرهنگی ایران و  
آلمان)، به کوشش ناصر مؤذن. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷، ۶۹۴ ص.  
آخرین دفاع (شعر، نقد، ترجمه و مصاحبه خسرو گل‌سرخ، گردآوری و  
تنظیم بزرگ خضرائی)، تهران: آرمان، ۱۳۵۷، ۱۳۰ ص.  
متین، غلامحسین / شعر برای آزادی. - بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۷۳ ص.

### وقت سکوت نیست / شبان بزرگ امید [سیاوش کسرائی]

شبان بزرگ امید / وقت سکوت نیست. [آلمان؟]: حزب توده ایران،  
۱۳۵۷، ۱۰۴ ص.

وقت سکوت نیست، کتابی بود مشتمل بر مجموعه به سرخی آتش، به  
طعم دود - (که پیشتر، در سال ۱۳۵۵ در آلمان منتشر شده بود) و چند  
شعر دیگر.

از زبان اشعار مجموعه پیشین پیدا بود که شاعر آن کسی جز سیاوش  
کسرائی نیست که به سبب عدم امکان چاپ شعرها در ایران، کتاب را در  
آلمان چاپ و پخش کرده است، ولی در مجموعه اخیر، همه اشعار  
یکدست نیست و به نظر می‌رسد که طبق صلاحدید حزب توده ایران،  
مجموعه اول با اشعاری دیگر از کسرائی و شاعرانی دیگر، تحت نام وقت  
سکوت نیست منتشر شده باشد.

این مجموعه، از آنچه که در روزنامه‌ها و جامعه جریان داشت، چیزی بیشتر نداشت.

دو شعر از این مجموعه را می‌خوانیم.

ای سپیدار بلند!

باغ خاموش

درختان مغموم

همه گل‌ها پریر!...

دست غارتگرِ دشمن در کار...

داس یداد و ستم خونین‌تر.

ای سپیدار بلند!

بید افتاده مباش!

ریشه در کینه من کن محکم!

که به فردا سوگند!

چون در آید خورشید

به قصاص همه خونی که فرو ریخت به خاک

به قصاص همه زخمی که به جان زد آتش

از تو یک دار

به پا

خواهم کرد.

آبان ۱۳۵۴

وقت سکوت نیست!

وقت است تا به لرزه در افتد حصار شب

از بیم خشم‌مان!

وقت است تا گلوی شب تیره بفشرد

دستان آفتاب

در پیش چشم مان!

دردست

درد

این:

راه آزموده و مقصد شناخته

اما، تلاش نه.

یاور کن ای رفیق!

ما با سکوت خویش

«میدان برای ظلمت شب»

باز می‌کنیم...

وقت سکوت نیست

وقت سکوت نیست.

آوازه‌های بند و گشتارگاه / سعید سلطان‌پور

سلطان‌پور، سعید / آوازه‌های بند (۵۰-۱۳۵۵). - تهران: پگاه، ۱۳۵۷، ۶۲ ص.

سلطان‌پور، سعید / گشتارگاه. - تهران: پگاه، ۱۳۵۷، ۶۸ ص.

چاپ دو مجموعه تازه سعید سلطان‌پور، به همراه چاپ دوم صدای سیرا، چون برگ زر بر سر دست‌ها رفت و به سرعت به چاپ‌های متعدد رسید، ولی این استقبال وسیع، بیش از اینکه به ارزش شعرها و شناخت خریداران از شعر بستگی داشته باشد، به احترام نام نامی شاعر بود؛ کتاب‌هایی که خریده می‌شد ولی کمتر زمزمه می‌شد.

اشعار تازه سلطان‌پور، در پی اعتقاد وی که می‌خواست خوانندگان اشعارش توده مردم باشند، ساده‌تر و اندکی مصنوع و از شرر و حرارت

پیشین (که گاه به تصاویر سوررئال سر می‌زد) کم‌بهره بود، اما به هر ترتیب، او جزء معدود شاعران شعر چریکی بود که زبان پاکیزه و انشاء درستی داشت و اشعارش از صمیمیت و استحکام و حرارت راستین برخوردار بود.

چند شعر از دو مجموعه سال ۱۳۵۷ سلطان‌پور را می‌خوانیم.

### در بند پهلوی

#### در بند پهلوی

افتاده مرد خسته و خرنالود

آتش دمیده از کف پایش

آرام می‌تراود در برگ‌های زخم

چون قطره‌های آتش

خون از جدار تفته رگ‌هایش،

شلاق‌های سیم

روی مدار خون

بسیار گشته است و نگشته‌ست

روی مدار دیگر، رایش،

چون چشمه می‌درخشد و می‌ریزد

بر چهره شکسته

— مهتاب ماه دی —

سیماب گریه‌های شکیبایش

لب بسته روی آتش فریاد

در آتش شکفته گل‌زخم

می‌سوزد

در کنج تنگنایش

چون شعله بی‌قرار است

در آسمان پنجره، اما  
ماه تمام، مردمک سرخ انتقام  
در چشمخانه‌های مهیب ابر  
بیدار است

تاییده سرخ و سوخته در تنگنای بند  
بر شاخ نستر  
ماه شکسته را  
می بیند

در خلوت شبانه گلگشت  
از شاخه‌های زخم، گل خون به یادگار  
می چیند

تا مرد وارهد مگر از درد  
چون شاخه شکسته  
سر می نهد به سینه دیوار  
آرام، می نشیند:

تنها نه من شکسته‌ام اینجا  
تنها نه من نشسته‌ام اینجا میان خون  
چه شاخه‌ها شکسته در این دشت  
چه زخم‌ها شکفته در این باغ  
اینجا، بهار سوخته بسیار است

گلزخم‌ها  
با قطره‌های آتش می سوزند  
پرسوزتر  
و شعله‌های خواب می افروزند

در چشم مرد چیره‌تر و خونفروزتر:  
 در خانه‌ام، چه دور  
 از شیشه‌های پنجره مهتاب نیمشب  
 افشانده گرد سوخته اندوه  
 آنجا در اشک و دود نشسته‌ست مادرم  
 آنجا گرفته زانوی غم در بغل، پدر  
 با ژاله‌های ریخته، با گونه‌های خیس  
 خوابیده روی مشق شبانه، برادرم  
 بر سینه «سحر»  
 آشفته‌وار ریخته‌گیسوی همسرم  
 آمیخته ترانه لالائی  
 با گریه‌های او  
 مادر رسیده تا سحر اعدام  
 بی اختیار می‌شکند های های او  
 اما پدر هنوز  
 تاییده روی زانوی اندوه  
 از گریه‌های خفته‌گراتبار است

آرام آ...ی مادرم، آرام  
 بگذار تا سپیده برآید  
 بگذار با سپیده ببندند  
 پشت مرا به تیر  
 بگذار تا برآید «آتش»  
 بگذار تا ستاره شلیک  
 دیوانه‌وار بگذرد از کهکشان خون  
 خون شعله‌ور شود



بگذار باغ خون  
بر خاک تیرباران  
پریر شود  
بگذار بذر «تیر»  
چون جنگلی بروید در آفتاب خون  
فریادگر شود  
این بذرها به خاک نمی ماند  
از قلب خاک می شکفتد چون برق  
روی فلات می گذرد چون رعد  
خون است و ماندگار است

خونشعله های خواب  
در پلک های مرد می آویزد  
تن می رهاند از تن دیوار  
برسوز التهاب  
می خوابد  
رؤیای صبح  
در خواب و خورش می بیزد  
و شب، شب مهیب، شب خونخوار  
جلادوار، بال غضب بسته با کمر  
آرنج بسته با گره آستین خون  
خون جای چشم ریخته در چشمخانه ها  
در قلعه اوین  
در قلعه حصار  
در تقب خوفناک قزل قلعه  
در قلعه کمیته کشتارگاه

خم گشته روی حفره تاریک  
با دست و بال خونین در کار است

خوابیده مرد با تب رؤیایش  
هر لحظه خار می خلدش در خون  
از گلشن گزند  
و ماه سرخ  
تابیده پشت پنجره بند

#### اسفند باد

چنین که می گذرد ایام  
چنین که می گذرد باد  
با نفس هایش

و می کشد سر

از هر در

و می برد ره، در رخنه های هر دیوار

و می شتابد ددوار

و می گدازد با پنجه های پنهانکار

ز راه خون و خطر

به راه مرد دلاور، دام

چنین که می گذرد باد...

نهیب می زند از خوف، بر سر جنگل

نفیر می کشد از بیم، در دل کهسار

و می ستیزد در کوچه های دامنگیر

چنین که می شکنند ما را

و می گریزد، اما، شکسته تر از پیش

ز هول ماندن، از حول صخره‌های دلیر  
 چنین که می‌گذرد ژاژخای و رنگ‌آمیز  
 نشانده شیشه و منجوق بر هزاران شاخ  
 گرفته پرچم و اوراق در هزاران مشت  
 ز خشم، تافته آتش‌وار  
 ز کینه کوفته بر فرق، خاک و خون ناچار  
 به تن، کشیده زره، با هزار خنجر و خار  
 و قیه می‌کشد آشفته‌وار و می‌چرخد  
 و بر نهال‌های گل‌مرخ، شاخ می‌کوبد  
 و می‌زند دم، بر شیشه‌های خانه مردم  
 و می‌زند سم، بر دیوار  
 و می‌خلد در رگ‌های زنده و مرده  
 و می‌پزد در سر، هزار خواب و خیال  
 چو آفتاب که می‌آید، آفتابی شد  
 در این شگرد و شتاب  
 نشانه‌های زوال

### زمستان پنجاه

روی شتای برف می‌گذرد  
 و به شتای گسترده  
 در روستا و شهر  
 در کوهپایه‌ها  
 زیر هجوم تند و پریشان برف می‌نگرد  
 دلخسته‌ای که در محاصره برف است  
 منکوب برف، مرد زمستانی  
 در سینه آتشی دارد

که می‌تواند  
 یک تکه از شتای میهن دل‌تنگ را آب کند  
 که می‌تواند قلبش را  
 روی حصار خانه دلخستگان بگیرد  
 و آفتاب کند  
 دلخسته‌ای که می‌گذرد  
 و در محاصره بوران  
 به خانه‌های سرد  
 و به دسیسه‌های هجوم سپید می‌نگرد  
 در سینه آتشی دارد  
 با این همه که می‌گذرد سوز و برف و باد  
 در دل به یاد آنهمه گل‌های سوخته  
 سوزان سرکشی دارد

سرخ خروس‌وار  
 با پنجه‌های بسته، در تیغه‌های یخ  
 با یاد شعله‌های یخ  
 خونشعله‌های بال  
 بر شاخه‌های بوران می‌کوبد  
 می‌خواند از جگر  
 اما، گل‌گزند  
 برق جهنده، سرب‌گدازنده  
 روئیده از دهانه دوزخ  
 توفیده روی راه  
 در قلب آن شکفته آشنای  
 در خون زنده، راه می‌یابد

بر سوز یخ  
خروس خون  
می خوابد  
آنگاه، شعله‌واری، در یخ  
می چرخد و به صیحه آزادی  
بر می‌کشد  
روی حصار میهن دلتنگ  
می‌تابد

سرود آن که گفت: «نه!» و آوازه‌های تبعیدی / علی میرفطروس  
میرفطروس، علی / آوازه‌های تبعیدی. - تهران: نگاه، ۱۳۵۷ (چ ۲)،  
ص. ۷۲.

میرفطروس، علی / سرود آن کس که گفت: «نه!». - تهران: «نگاه» و  
«کار»، ۱۳۵۷، ۹۷ ص.

علی میرفطروس که با مدیریت جنگ سهند (در سال ۱۳۴۹)  
ناگهان شهرت یافته و تحت تأثیر زیان سعید سلطان‌پور شعر دلیرانه  
سیاهکل را سروده و در شماره دوم سهند به چاپ رسانده بود، در مدت  
کوتاهی، محبوبیتی هم‌ارز محبوبیت سلطان‌پور در میان روشنفکران پیدا  
کرد.

شعر میرفطروس نیز، چون شعر شفیمی کدکنی و سلطان‌پور،... در  
مجموع از زبانی سالم برخوردار بود و نشان از اطلاع شاعر از ادبیات کهن  
فارسی داشت.

از عوامل دیگر شهرت میرفطروس، علاوه بر جنگ سهند، تحقیقات  
تاریخی او بود که زبانی پرشور داشت و از دیدی تازه برخوردار بود.  
ظاهراً آوازه‌های تبعیدی، اول بار در سال ۱۳۵۲ به چاپ رسیده و در  
چاپخانه خمیر شده بود.

چند شعر از دو مجموعه او می خوانیم:  
از مجموعه «آوازه‌های تبعیدی»:

### خطابه

رفیق!

مرا ببخش که حنجره‌ام

خونی‌ست

زیرا خروس‌های قبیله مفلویم را

در آستان سرخ سحر

سر بزیده‌اند

### اینک

من در خروسخوانِ خون تبارم

می خوانم.

در بند [زندان] ۱۳۵۱

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل

دریا:

هجای روشنِ طوفان را

تکرار می‌کند

در هول شب

— عظیم —

در این خلیج خائف و

خیزابه‌های خون

من قایقِ سکوتِ صبورم را

از خشم

## بادبانی می افرازم

ای ساکنانِ ساحلِ خاموش!  
بیداریِ «جزیرهٔ آرامش»<sup>\*</sup> را  
اینک  
فریادی...

در بند  
ای کینه!  
ای مصاحبِ دیرینه!  
در این سکوتِ سَترُون  
فریاد کن مرا

یاد  
به دوستم: رضا مقصدی  
بر صخره‌های ساکتِ «لیلاکوه»  
روزی  
اگر شقایق سرخی  
روید  
قلب من است  
قلب جوان من  
که شعله می‌کشد  
از آتش و جنون  
در باد

\* «ایران جزیرهٔ ثبات و آرامش است.»: محمدرضا پهلوی.

تا کوچه‌های خشمِ خامشِ خلقم را  
چراغ افروزد

قلب جوان من:  
این عاشقِ همیشه تبعیدی  
این غنچه شکفته طوفان.

بر صخره‌های ساکت «لیلاکوه».

شعری از مجموعه «سرود آن که گفت: نه!»

ایران

ای سرزمین شرقی من!

ایران!

اسطوره‌تپاول و طوفان:

ای زنده در حماسه اشعار!

ای پایدار!

پریشان!

(در خیل خون و

خنجر و

خاکستر)

ایران من!

ویرانه‌های دور تو را

بنگر!

کاینک

با خون سرخ رفیقانم



چراغ می‌بندند

و «یزدگرد»

(این حجم هجو و هول و هوس)

کم داده بر مخدّه اورنگ

— اورنگِ رنگ و نیرنگ —

در شهوت و

شراب و

شقاوت

می‌خواند:

— «ساقی بریز باده گلگون به جام ما

مطرب بزن که کار جهان شد به کام

ما»

آنک؛

تمام ملت دلتنگ

در وسعت کویر پریشانی

عریانی

می‌راند...

بر صخره‌های سترگ خراسان

روح بلند و خسته «عطارد» را

می‌بینم —

که هراسان

در ردائی از عرفان

و با حنجره‌ای از خون و خنجر

می‌خواند:

— «چنگیز!

چنگیز!

رخصتی!

رخصتی!

از کوچه‌های عاشق «نیشابور»

آرام و رام

گذر کن!

این کوچه‌های ملت مغلوبی مست

کز لاله‌های پریش -

پریشان‌تر مست

وز هق‌هق همیشه گریه‌اش

دیوار باستانی «تُدبه»

می‌لرزد

چنگیز!

چنگیز!

رخصتی!

رخصتی!

از کوچه‌های عاشق «نیشابور»

آرام و رام

گذر کن!

این کوچه‌های ملت مغلوبی مست

که در تمامت تاریخش

(این رودبار خون)

از مهربانی و ایثار

سطری حتی

(نه سطوری)

بر روی نرفته است

إلا ستم

یا طرح ارغوانی ساطوری

آری!

این کوچه‌های ملت مغلوبی ست

که رنج باستانی قوم را

(مسیح‌وار)

از منزلی

به منزل دیگر

برده‌ست

و اینک

تاریخ پرشکوه تبارش را

گردِ سُم ستوران

برقِ بلیغِ دشنه‌دشمن

و زخمِ تاریکِ تازیانه «تاتار»

تفسیر می‌کند

چنگیز!

چنگیز!

رخصتی!

دیری ست دشت‌های قبیله ویرانم

در بادهای تهاجم و تاراج

خشکیده‌ست

و آب‌های مشتعل «خارک»

در بستر سیاه چپاولگران غرب

می‌ریزد

اینک

خراج تو:

سرهای پُر صلابت مردان  
یا قوت‌های خون شهیدان  
الماس‌های چشم عزیزان باد!  
چنگیز!

رخصتی!

رخصتی!

از رود خونِ ملتِ من اینک  
(در کوچه‌های عاشق نیشابور)  
آرام و

رام گذر کن!

اینک که همچو تیغ

برهنه و عریانم

و بر مستیغِ سرخِ سرودن

می‌رانم

فریاد می‌زنم

— «ایران!»

ایران!

— ای اورشلیم ویران!

اینک که بغضِ بالغِ خشمم را

تا دشت‌های دور تو

شلیک می‌کنم

با ابرها بگویی!

با ابرها بگویی:

— «باران...»

باران بیاران!»

ایران!

### نبض وطنم را می‌گیرم / محمدعلی سپانلو

سپانلو، محمدعلی / نبض وطنم را می‌گیرم. - تهران: زمان، ۱۳۵۷، ۷۸ ص. -  
از محمدعلی سپانلو و شعر او به تفصیل در کتاب حاضر صحبت شده  
است. اشعار این کتاب تفاوت بنیادینی با مجموعه‌های دیگر شاعر  
نداشت. در اینجا به خواندن دو شعر از آن اکتفا می‌کنیم.

#### نبض وطنم را می‌گیرم

و گوش به حرکت درونش می‌بندم  
آوای فئات‌های اعماقش را می‌شنوم  
و گردش خون دردمندش را  
با زمزمه‌های شب، به هم می‌پیوندم.

#### نبض وطنم را می‌گیرم

رقاصک بقرار بی‌تاریخی  
چون بانگ جرمس به صبحدم می‌گوید  
یک لحظه متشر در او بیدار است  
با قلب فقیر من تکاپو دارد  
یک تن که دلیر است ولی بیمار است.

#### نبض وطنم را می‌گیرم، می‌شنوم

در مورگی که از دلش رفته به سر  
آواز قدیم کرجی بانی را  
کو ناو به سوی زندگی می‌راند.  
یک شط شراب، و اندرو زورق گل  
چشمان زبرجد است بر جبهه او  
سکان شکوفه در مه شرم و شراب

آواز نیازهای کوچک می خواند  
 (یادآوری حقایق روزانه)  
 تا باز شود شرع خورشیدی پیر  
 در شط کبیر.

نبض وطنم را می گیرم  
 ضربانش را می شمرم  
 و در کف شط «گنگ چا» راهنماست  
 آن گوهر شب چراغ کز قلبم  
 آویزی بی نگین به من بخشید.  
 بر پوست رود دست می سایم  
 -رودی که مقارن حیات و مرگ است -  
 با او زنده می شوم، در او می میرم  
 در دورترین نقاط تاریخ زمان  
 نبض وطنم را می گیرم.

### فردا، به ایران

درخت فردا گل می دهد  
 به آفتاب گذر می کند ستاره خواب  
 پرنده

در تلالو آینه اش  
 قرینه می شود با مهتاب  
 اگر چنان که فردا هست  
 دگر زیاد مبر کشوری خیالی را  
 که می نوشتیمش در رؤیا  
 و او به سینه ما می شکفت

و نیمروز جوانی را  
در مهمانسرایش  
به خواب می‌رفتیم

اگر گذشته گذرگاهی است  
که در میرش از امروز راه می‌جوید  
و انعکاس ملولش را  
در شیشه‌های ارسی  
و مقرب بلوطی رنگ چای  
به یاد می‌آریم  
خوشا مرمت مهمانسرای عشق کهن!

اگر وطن نگاه شگفتی است بر شکفتگی منظر  
اگر وطن فقط از دور در تصور می‌گنجد  
خوشا درخت که در منظر خُرب شکوفان شد  
و کاربافک باران  
به کارگاه عصب‌هایش

نخ حریر آویخت  
خوشا درخت که در انزوای چشم‌انداز  
به ریشه‌هایی ممکن اشاره دارد  
و در نهایت  
به ما شناسنامه معلومی می‌بخشد  
و نام متخبی  
که از یگانه شدن

با جهان تازه  
نخواهد گریخت

### از قرق تا خروسخوان / سیاوش کسرانی

کسرانی، سیاوش / از قرق تا خروسخوان. - تهران: مازیار، ۱۳۵۷، ۴۰ ص.

سیاوش کسرانی تا آخرین روزهای انقلاب، گام به گام مبارزات انقلابی توده‌ها پیش می‌رود و در آخرین سروده‌هایش به روزمرگی دچار می‌شود و اشعاری می‌سراید که حتی در حوزه شعر متعهد هم کاربردی ندارد؛ چرا که توده مردم و انقلابیون در سال ۱۳۵۷، آرزوهای دیرین او را زندگی می‌کردند، و شعر او، دیگر نه پشتاز، بلکه دنباله‌رو مردم بود، و لذا دیگر جذابیتی و چندان بازتابی نداشت.

دو نمونه از این مجموعه اشعار را می‌خوانیم.

#### از قرق تا خروسخوان

شب ما چه باشکوه‌ست  
وقتی که گلوله‌ها  
آن را خالکوبی می‌کنند  
و دل ما را  
دل‌های مضطرب ما را  
در دو سوی شب  
بانگ الله اکبر  
به هم وصل می‌کند.

شب ما چه باشکوه‌ست  
وقتی که تاریکی  
شهر را متحد می‌کند.  
شب ما چه باشکوه‌ست



وقتی که دستی ناشناس

دری را

بر رهگذری مبارز

می‌گشاید و

شوق و تپش، در دالان

بازوی هم را می‌فشرند.

شب ما چه با شکوه‌ست

وقتی که نظامیان

در محاصرهٔ چشمان شب‌زنده‌دارمان

اسیرند.

شب ما

چه غمگنانه با شکوه‌ست

وقتی

که فریاد و ستاره

در آسمان گره می‌خورند

و بر بام‌ها، سایه‌ها

خاموشانه

ترجیمی ساده دارند.

از قُرُق

تا خروسخوان

شبروان

دل ما را در کوزه‌ها

چون مشعلی دست به دست

می‌گردانند

و خواب، بیهوده  
بر فراز شهر، پرسه می‌زند.

کشتگان

سحر را نمی‌بینند

اما

صبح، حتمی الوقوع است.

تهران، سحرگاه یازده آذر ۱۳۵۷

قصیده در آرزو راه رنج تا رستاخیز

از خانه بیرون زدم

تنها

که در خود نمی‌گنجیدم

چنان‌که جمعیت در خیابان و

خیابان در شهر

نه

دلکاسه، حوصله دریا نداشت.

جانوری بودم

شاید ازدهائی

که دهانم

در کار بلعیدن «شهید» بود و

دُم

«پُل چوبی» را نوازش می‌کرد

های های

افسانه از واقعیت جان می‌گرفت.

هر گام  
از هر گوشه شهر  
بر راهی واحد می دويد  
پاهاء فرشى تازه مى بافت:  
قالى تاريخ.

نوپائى و نوزبانى.  
كالى در كردار  
ورزش سبك بر آمدن  
با هم آمدن  
اما در مجموع  
سَماع جادوئى اتحاد.

مزارع سياهپوش آدمى  
با غنچه مُشتهاى سفيد و  
سرود سرخ.  
شهادت بر پرچم و  
كينه  
در شعر مى گرديد.  
پيرى، در پياده رو مى گريست و  
آينده  
دست در دست پدر  
يا بر سينه مادر  
همراه مى آمد.

ديوارها

دفتر وقایع و آرزو بود و  
آشنایه‌های خلق.

به صف می‌رفتیم که صف شدن را  
به سالیان  
توامان آموخته بودی:  
هر سپیده‌دمان در صف تیرباران شدگان  
به نیم شبان در صف زندانیان  
به نیمروز در صف طویل ملاقات‌کنندگان  
به شامگاهان در صف خواربار  
و هرگاه و بیگاه در صف نفت.  
و اینک صف در صف  
برابر تو بودیم ای مردمی شکن!

توده تیره‌ای بودیم  
خال کبود غم  
بر گونه شهر  
و در برابر دشمنِ سربی  
کوره‌ای گداخته از خشم  
نه تبری برای گشتن  
نه تیری برای شکستن  
اما گرمائی به کفایت برای ذوب کردن.

گرچه به سوکی عظیم  
برخاسته بودیم  
ولی حضور همگان

شادی آورده بود  
شور آورده بود  
در کربلای حاضر

حسین

نه مرثیه، که حماسه می خواست.

به کربلای تو آمدم

حسین!

نه بدان گذرگاه که اُمّتی اندک

با تو ماندند و

ماندگار شدند

با تو آمدم بدان مهلک

که معبر ملتّی است

و نه به دین تو

که به آئین تو

از سر صداقت

به شهادت.

با تو آمدم

تا عاشورا را به اعشار بَرَم

به عشرات بَرَم

تا این گلگونه را

درشت کنم

درشت تر کنم

و شنلی از خون برآرم

شایسته اندام مردم.

در من بنگر حسین!

نفتگرم  
 خدمتکارم  
 آموزگارم  
 طواف و باربرم  
 قلمزن و اندیشه گرم  
 نهال نازک اندوه نه  
 درخت خون،  
 از ریشه سهمگین حسرت.

در پیگیری ردّ خون، حسین!  
 به کسان رسیدم  
 به بیاران  
 تا شبنم سرخ تو نیز  
 بر من تشست و شکفتم  
 و اینک  
 راهی دراز بایدمان رفتن  
 نه از پل به میدان  
 و نه از مدینه به کوفه و کربلا  
 راهی از رنج تا رستاخیز  
 از ممشاهی تا برادری.  
 تنها رفتم و  
 خلقی به خانه باز آمدم  
 گندمی  
 که در غلاف لافر خویش  
 خرمنی باز آورد.

### دوزخ، اما سرد / مهدی اخوان ثالث

اخوان ثالث، مهدی (م. امید) / دوزخ، اما سرد. - تهران: توکا، ۱۳۵۷، ۱۰۹ ص.

این مجموعه اخوان ثالث نیز چون مجموعه‌های پیشین او، مُفخّم و پرصلابت و استوار بود؛ و اگرچه اشعارش ارتباط چندانی به مسائل روز نداشت، اما از حسِ گران شکست و اندوه - که از ویژگی‌های شعر او بود - بسیار کم شده بود؛ و حتی، درخششی از امید و طلوع نیز در پاره‌تی از اشعارش دیده می‌شد.

اخوان ثالث، از نیمه دوم دههٔ چهل به بعد، در پُر جنب و جوش‌ترین روزگاران شعر، نقش فعالی در پیشبرد شعر نو نداشت، ولی انتشار دوزخ اما سرد در سال ۵۷ نشان می‌داد که او هنوز در ردیف اول بزرگ‌ترین شاعران پس از کودتا قرار دارد.

شعر دوزخ اما سرد را از این مجموعه می‌خوانیم.

### دوزخ، اما سرد

درآمد:

می‌دمد شبگیرِ فروردین و بیدارم.  
باز شبگیریِ دگر، وز سالِ دیگر، باز.  
باز یک آغاز...

گامان:

در می‌آترآه ایستاده، رفته و آینده را طومار می‌خوانم.  
رفته و آینده گفتم، لیک  
کس چه داند، من چه می‌دانم،  
و ز کجا، که همچنان که مُ رفته‌ای بوده‌ست،  
همچنان آینده‌ای هم هست، خواهد بود؟

راستی، هان؟ باید این را از که پرسید؟ از کجا دانست؟  
 کاین می‌آتره‌ست، اینجائی که امروز ایستاده‌ام؟  
 گرچه از بود و نبود رفته و آینده بیزارم.  
 پرسم اما، از کجا بایست دانست این  
 که چو فصلی رفته‌ها آینده‌ای هم پیش رو دارم؟  
 یا نه، شاید اینکه پندارم می‌آتره‌اش  
 فصلی آخر را  
 برگ‌های آخرین، یا باز هم کمتر،  
 سطرهای آخرین، از برگ فرجام‌ست.  
 بین لب‌هام این دم فرسوده نمناک  
 واپسین نم، از پسین قطره‌ها، از جام انجام‌ست.  
 آه...

... وگر آن ناخوانده مهمانی که ما را می‌برد با خویش،  
 ناگهان از در درآید زود،  
 پس چه خواهد بود - می‌پرسم -  
 سرنوشت آن عزیزانی که نام آرزویشان بود؟  
 آرزوها، این به ما نزدیکتر، این خویشتن خویشان،  
 پس چه باید کرد با ایشان؟  
 بگذریم...

گر نگفتم، این بگویم نیز  
 در می‌آتره ایستاده‌ام،  
 یا که در آخر، نمی‌دانم،  
 لیکن این دانم که بی‌تردید  
 قصه تا اینجاست، اینجائی که من خواندم  
 قصه یهوده‌تر یهودگی‌ها بود.



لعنت آغازی، سراپا نکبتی منفور.  
گاهکی شاید یکی رؤیائکی شیرین،  
بیشتر اما  
قالبِ کابوئیس گنگی خالی از مفهوم.  
بی هوا تصویرِ تاری، کارِ دستی کور،  
دوزخ، اما سرد  
وز بهشتِ آرزوها دور...

چون به اینجا می رسم، با خویش می گویم  
پس چه دانی؟ پس چه دانستن؟  
راستی که وحشت انگیزست  
نیز درد آلود و شرم آور.  
آه،

پس چه دانش، پس چه دانائی؟  
آنچه با علم تو بیگانه ست و نامعلوم  
گرگ - حتی گرگ - می داند  
که چه هنگام ست آن هنگامه محتوم.  
و کیناری می گزیند از قبیله ی خویش،  
در پناهی می خزد، وانگه به آرامی  
همچو خواب آلودگانِ مست، بی تشویش،  
می کشد سر در گریبانِ فراموشی،  
و فراموش می کند هستیش را در خوابکی مستیش...  
چون به اینجا می رسم، از خویش می پرسم  
همچو بسیاری که می دانم،  
من هم آیا راستی از مرگ می ترسم؟  
برگشت:

ابرِ شبگیرِ بهارانِ سینه خالی کرد.  
خیلِ خیلِ عقده‌ها را در گلو ترکاند.  
و به هر کوچ و به هر منزل،  
سیل سیل از دیده بیرون راند.  
پرده را یکسو زدم، دیدم، ...

(چه دیدم، آه

آسمان ترگونه بود و روشن و بشکوه.  
صبح، اینک صبح بی همتای فروردین  
می دمید از کوه.  
آفتابش، این نخستین نوشخندِ سال،  
طُره‌ای ز زُتار بر پیشانی پاک و بلندِ سال.

صبح، صبح، ای اُرمزِ دی جام و قامِ ای صبح!  
نوشِ بادت باده زین پاکیزه جامِ ای صبح!  
با گلِ شادابِ زرینِ نوشخندت، جاودان بشکف  
بر نگینِ تاجِ این فیروزه بامِ ای صبح!  
بر تو ای بیدارِ دل، ای شاد، ای روشن  
زین دلِ تاریکِ غمگینِ صد سلامِ ای صبح!  
غمِ مبادت گر نداری بهر من جز حسرت و حسرت  
زنده دلِ مستانِ سرخوش را پیر هر روز  
شادتر، فرخنده‌تر، خوشتر پیامِ ای صبح!

## آخر بازی

سلسلهٔ پهلوی که به دنبال تمایلات تجددطلبانه و غربگرایانهٔ مشروطه‌خواهان، به نیروی رضاخان، در اردیبهشت ۱۳۰۵، حکومت

ایران را به دست گرفته بود، در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷، با شعارهای ستنگرایانه مردم، ساقط شد.

سلسله پهلوی، پنجاه و دو سال بر ایران حکومت کرد. و در این مدت، تلاش خود را برای تغییر بنیادی ساخت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران به کار بست، ولی استبداد، حرص، قانون‌گریزی و دیگر فسادهای درونی خاندان پهلوی از یک سو، و بی‌تجربگی، قانون‌گریزی، آرمان‌زدگی، انکارگرایی و معضلات دیگر روشنفکران از دیگر سو، مانع تحوّل بنیادی در ساخت‌های مورد نظر شد.

اگرچه با رضاخان، ایران قدم به عرصه توگرایی گذاشت، ولی انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ نشان داد که تحولات مدرنیستی دوره پهلوی، تحولی کیفی در جان و روح و فرهنگ ملت ایران (نه افراد) به وجود نیاورده بود؛ و مردم، در میان دو فرهنگ غربی و سنتی معلق ماندند، تا روزی که در میان هجومی ناگهانی و نامنتظر، به یکسوی روی آورده و با شعارهای ستنگرایانه حکومت پهلوی را ساقط کردند.

اما تجددگرایی به خواست نهضت مشروطیت، به تمامی عرصه‌های زندگی اجتماعی رسوخ کرده، و در مواردی دگرگونی بنیادینی به وجود آورده بود که از آنجمله بود تحول شعر و پیدایش شعرنو.

و شعرنو با طیف‌های وسیعش، آئینه تمام‌نمای تحولات اجتماعی ایران، از مقطع انقلاب تجددطلبانه مشروطه تا انقلاب ستنگرای سال ۱۳۵۷ بوده است.

تاریخ تحولات شعرنو را، با شعری به نام «آخر بازی» از احمد شاملو به پایان می‌بریم؛ شعری که در روزهای آخر حکومت سلسله پهلوی سروده شد.

آخر بازی

عاشقان

سرشکسته گذشتند،

شرمسارِ ترانه‌های بی‌هنگام خویش.

و کوچه‌ها

بی‌زمزمه ماند و صدای پا.

سربازان

شکسته گذشتند،

خسته

بر اسیانِ تشریح،

و لته‌های بی‌رنگ غروری

نگونسار

بر نیزه‌های‌شان.

تورا چه سود

فخر به فلک بر

فروختن

هنگامی که

هر غبارِ راهِ نفرین شده نفرینت می‌کند؟

تورا چه سود از باغ و درخت

که با یاس‌ها

به داس سخن گفته‌ای.

آنجا که قدم بر نهاده باشی

گیاه

از رستن تن می‌زند

چرا که تو  
تقوای خاک و آب را  
هرگز  
باور نداشتی.

فغان! که سرگذشت ما  
سرود بی اعتقادی سربازان تو بود  
که از فتح قلعه روسیان  
باز می آمدند.

باش تا نفرین شب از تو چه سازد  
که مادران سیاهپوش  
— داغداران زیباترین فرزندان آفتاب و باد —  
هنوز از سجاده‌ها

سر بر نگرفته‌اند. ۱۵۶

۵۷/۱/۲۶

احمد شاملو

## یادداشت‌ها

۱. این اصطلاح، عنوان تفسیرآمیز کتاب مترجم ارزشمند، حسین اقدامی (حسین صدرائی اشکوری) بود.
۲. سرهنگ غلامرضا نجائی، تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران (از کودتا تا انقلاب)، ص ۳۵۰.
۳. همان، ص ۳۴۸.
۴. همان، ص ۳۵۰.
۵. همان، ص ۳۷۹.
۶. دکتر همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ج ۲، ص ۲۰۶.
۷. سیاست خارجی آمریکا و شاه، مارک. ج. گازیوروسکی، ترجمه فریدون فاطمی، ص ۳۱۹.
۸. سعید یوسف، نوعی از نقد بر نوعی از شعر، ص ۱۷۲.
۹. همان، صفحات ۲۸ و ۳۲.
۱۰. نوعی از نقد بر نوعی از شعر، صص ۵ - ۲۸.
۱۱. احمد شاملو، «پیش‌نویس مقدمه سخنرانی شاملو در دانشکده ادبیات تبریز»، جنگ ارک، تابستان ۱۳۴۹.
۱۲. «مصاحبه با خسرو گلرخ»، چاپار، زمستان ۱۳۴۹.
۱۳. فصلی در هنر. مقدمه، پائیز ۱۳۴۹.
۱۴. خسرو گلرخ. «گذر از میان کورانی داغ» [نقد بر حرین باد]، به نقل از: آخرین دفاع خسرو گلرخ، اورنگ خضرائی، صص ۷۶ - ۸۷.
۱۵. م. ع. سپانلو. «مصیبت. مصیبت»، نقد بر «مصیبتی زیر آفتاب» از رضا براهنی، فردوسی، شماره ۱۰۲۱، تیرماه ۱۳۵۰.
۱۶. دکتر رضا براهنی. پاسخ به مقاله «مصیبت، مصیبت» از م. ع. سپانلو، فردوسی، شماره ۱۰۲۱.

۱۷. خسرو گل‌سرخى. «عشق و شوریدگی در شعر»، نقد بر «گل برگزیده ماه» از رضا براهنى، روزنامه آيندگان، ۱۱ خرداد ۱۳۴۹، شماره ۷۵۰.
۱۸. خسرو گل‌سرخى. «شاعری در کشاکش تضادها و دل‌بستگی‌های خویش»، نقد بر شعر اسماعیل خوئی، به نقل از آخرین دفاع خسرو گل‌سرخى، اورنگ خضرائى، صص ۸۴-۹۳.
۱۹. محمدحقوقى. «دریاره شعر طاهره صفارزاده»، شعرنواز آغاز تا امروز، ج اول، ص ۵۶.
۲۰. خسرو گل‌سرخى. نقدی بر «جهان و روشنائى‌های غمناک» از على باباچاهى، روزنامه آيندگان، شماره [؟]، سال ۱۳۴۹.
۲۱. ن. ک. به: کتاب حاضر، ج ۳، ص ۴۶۶.
۲۲. یدالله رؤیائى. اشاره به شعر سیروس مشفقى، «عبور از شعر حجم»، بررسی کتاب، دوره جدید، شماره اول، بی‌تا.
۲۳. اسماعیل نوری‌علاء. «آیا زبان به فلسفه پیوسته است» نقد شعر منصور اوجى، از شعر تا قصه، دفتر ۳، شهریور ۱۳۴۹.
۲۴. نعمت میرزازاده (م. آرم). پایگاه شعر (شعر مقاومت، شعر تسلیم)، متن سخنرانى در دانشکده فنى دانشگاه تهران، بهمن ۱۳۴۹.
۲۵. یدالله رؤیائى. «عبور از شعر حجم»، بررسی کتاب، دوره جدید، شماره اول، فروردین ۱۳۵۰.
۲۶. على میرفطروس. جنگ سهند، مؤخره، ۱۳۵۰.
۲۷. کاظم سادات‌اشکورى. «شاعر از کوچه‌ها برمی‌خیزد»، چاپار، ش ۲، زمستان ۱۳۵۰.
۲۸. محمدرضا فشاى. «شعر محکوم، شعر مفلوب»، چاپار، شماره دوم، زمستان ۱۳۵۰.
۲۹. على ماتک. «ادبیات تشریفاتی در جامعه بوروکراسى»، جنگ چاپار، شماره ۲، زمستان ۱۳۵۰.
۳۰. احمد شاملو. «نظم یا شعر»، فلک‌الافلاک، شماره اول، فروردین ۱۳۵۰.
۳۱. «گزارش شعر سال ۱۳۵۰»، رودكى، شماره ۶، نوروز ۱۳۵۱.
۳۲. بهاء‌الدین خرمشاهى. «خشم و خروش نجیبانه و اهورائى»، بررسی شعر «در کوچه‌باغ‌های نساپور» از شفیعى کدکنى، رودكى، شماره ۲۰، خرداد ۱۳۵۲.
۳۳. دکتر رضا براهنى. «یک مصاحبه» دریاره شعر شفیعى کدکنى، طلا در مس، ج ۳، ص ۱۸۸۳.
۳۴. دکتر مصطفی رحیمى. «فضائى تهى در شعر امروز فارسى»، جهان نو، ج ۲۴، ش ۲، ۱۳۴۸.

۳۵. مصطفی رحیمی. «شکوه شکفتن»، بررسی «در کوچه‌باغ‌های نشابور» از شفیع کدکنی، الفبا، جلد دوم، آذر ۱۳۵۲.
۳۶. علی موسوی‌گرمارودی. «در کوچه‌باغ‌های نشابور» از شفیع کدکنی، نگین، شماره ۹، سال هفتم، آبان ۱۳۵۱.
۳۷. دکتر رضا براهنی. «بررسی شعر منوچهر نیستانی»، فردوسی، ش ۷۲ و ۱۰۷۱. و همچنین «طلال در مس»، ج ۳.
۳۸. م. ع. سپانلو. «چهره عبوس و تودار یک ادیب نوپرداز»، فردوسی، شماره ۱۰۶۶، خرداد ۱۳۵۱.
۳۹. منوچهر نیستانی، «من متعلق به دیروز هستم»، تلاش، شماره ۷۹، اردیبهشت ۱۳۵۷.
۴۰. حسین منزوی. «یاد غروب و خانه، چه خوب، آه [نیستانی]»، رودکی، شماره ۵۶.
۴۱. «در خلوت عارفانه سراینده خراب [نیستانی]»، فردوسی، شماره ۱۰۶۸.
۴۲. م. ع. سپانلو. «چهره عبوس و تودار یک ادیب نوپرداز»، بررسی شعر منوچهر نیستانی، فردوسی، ش ۱۰۶۶، خرداد ۱۳۵۱.
۴۳. پرویز مهاجر. بررسی «رنگ‌آب‌ها» از بیژن جلالی، روزنامه آیندگان، ۲۳ شهریور ۱۳۵۱.
۴۴. نادر نادریور. درباره «شعر بیژن جلالی»، سخن [ماهنامه] دوره ۲۲، مهر ۱۳۵۱.
۴۵. منوچهر آتشی. درباره «رنگ آب‌ها»، دفتر شعر بیژن جلالی، رودکی، شماره ۸، خرداد ۱۳۵۱.
۴۶. محمدعلی سپانلو «شاعره‌ئی که به زبان خارجی چیز می‌نویسد» (نقدی بر مجموعه شعر طاهره صفارزاده)، فردوسی، شماره ۱۰۶۱.
۴۷. اسماعیل نوری‌علاء. «انسان - خدایان، معاصر» (پاسخی به محمد حقوقی در دفاع از احمد رضا احمدی و رد شعر طاهره صفارزاده)، فردوسی، شماره ۱۰۶۴.
۴۸. ضیاء موحد. «از دو دریچه به بیرون»، بررسی شعر احمد رضا احمدی در مقایسه با شعر طاهره صفارزاده، رودکی، شماره ۹، تیر ۱۳۵۱.
۴۹. دکتر رضا براهنی. «درباره شعر طاهره صفارزاده»، روزنامه اطلاعات، ۸ اسفند ۱۳۵۰، شماره ۱۳۷۳۳.
۵۰. دکتر رضا براهنی. «درباره شعر طاهره صفارزاده»، فردوسی، شماره ۱۰۶۸.
۵۱. م. آزاد. «شعری انباشته از اداهای روشنفکرانه». [در شعر طاهره صفارزاده]، روزنامه کیهان، ۵ فروردین ۱۳۵۱.
۵۲. محمدرضا فشاهی. «نامه سرگشاده به طاهره صفارزاده»، در دفاع از مجموعه «سد و یازوان»، فردوسی، شماره ۱۰۶۵.
۵۳. همانجا.



۵۴. همانجا.
۵۵. محمد حقوقی. مقدمه اول کتاب سد و بازوان از طاهره صفارزاده، ۱۳۵۰.
۵۶. همان.
۵۷. حبیب ساهر. «مصاحبه درباره تقی رفعت و یحیی آربن‌پور»، کیهان (ویژه هنر و ادبیات)، شماره ۱۰۰۴۲ (۲۵ آذر ۱۳۵۵).
۵۸. سیاوش روزبهان [محمد مختاری]، «از صبا تا نیما»، جنگ صدا، زمستان ۱۳۵۱.
۵۹. دکتر رضا براهنی، «از صبا تا نیما»، روزنامه اطلاعات، ۱۵ فروردین ۱۳۵۱.
۶۰. منوچهر آتشی، «از صبا تا نیما»، تماشا، شماره مخصوص ۱۳ نوروز ۱۳۵۱.
۶۱. علی موسوی‌گرمارودی، «از صبا تا نیما»، نگین، اردیبهشت ۱۳۵۱.
۶۲. دکتر محمدرضا شفیعی‌کدکنی، «از صبا تا نیما»، کتاب امروز، خرداد ۱۳۵۱.
۶۳. دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، «از صبا تا نیما»، راهنمای کتاب، مرداد و شهریور ۱۳۵۱.
۶۴. «درباره کتاب‌واژه‌ها» از شرف‌الدین خراسانی، رودکی، شماره دوم، شهریور ۱۳۵۰.
۶۵. ن. ک. به: روزنامه اطلاعات، شماره ۱۲۷۲۶، ۲۷ بهمن ۱۳۵۰.
۶۶. احمد شاملو. در دفاع از جایزه فروغ فرخزاد، روزنامه اطلاعات، اسفند ۱۳۵۰.
۶۷. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۴۰۳۳، ۳ اسفند ۱۳۵۱.
۶۸. سید علی صالحی. درباره جایزه فروغ در سال ۱۳۵۶، بنیاد، ویژه نوروز ۱۳۵۷.
۶۹. خسرو گل‌سرخ. «ادبیات و توده»، کتاب امسال (کتاب جدید)، شماره اول، تابستان ۱۳۵۱.
۷۰. ناصر پورقمی، شعر و سیاست و سخنی درباره ادبیات ملتزم، صص ۵ و ۷۶.
۷۱. دکتر رضا براهنی. «جدید و جبران»، فردوسی، شماره‌های ۹ و ۱۰۶۸.
۷۲. م. آزاد. «شاعران ما در لحظه کمال موده‌اند»، کیهان (هنر و اندیشه)، شماره ۸۸۲۳، پنجشنبه، ۱۶ آذر ۱۳۵۱.
۷۳. محمدرضا فشاهی. «رواج و اشاعه رماتیزم سیاه...»، شماره ۱۰۶۹، فردوسی، ۵ تیر ۱۳۵۱.
۷۴. حسین مهری. «خرنی» از این برهوت باز گرده، روزنامه آیندگان، شماره ۱۴۹۴، پنجشنبه، ۱۹ آذر ۱۳۵۱.
۷۵. ن. ک. به: روزنامه اطلاعات، شماره ۱۲۳۳۲، ۲۷ بهمن ۱۳۵۲.
۷۶. شهرام شاهرختاش. «چرا شاعران جوان را تحطه می‌کنند». فردوسی، شماره ۱۱۴۳، آذر ۱۳۵۲.
۷۷. علی باباچاهی. «حضور شعر امروز در ابعاد گسترده‌تری ادامه دارد»، فردوسی، شماره ۱۱۴۳، آذر ۱۳۵۲.

۷۸. اسماعیل نوری علاء. «کارگاه شعر»، فردوسی، شماره ۱۱۳، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۲.
۷۹. اسماعیل نوری علاء. «کارگاه شعر»، مجله فردوسی، دوشنبه ۱۰ مهر ۱۳۵۲.
۸۰. اسماعیل نوری علاء. «مشخصات شعر تجسمی یا شعر پلاستیک»، فردوسی، شماره ۱۱۲۱، ۲۵ تیر ۱۳۵۲.
۸۱. احمد سمعی. «پیچیدن در شعرنو و در فن او»، کتاب امروز، بهار ۱۳۵۲.
۸۲. بهاءالدین خرمشاهی. «تقدی بر شعرنو از آغاز تا امروز»، کتاب پیام، بهار ۱۳۵۲.
۸۳. علی موسوی گرمارودی. «در کوچه باغ‌های نشابور»، نگین، سال هفتم، شماره ۹، آبان ۱۳۵۱.
۸۴. ایرج مهدیان، مختصری درباره هنر، مقدمه کتاب، ۱۳۵۱.
۸۵. سیاست شعر، سیاست هنر، خسرو گلرخ، [بی‌نا] چاپ دوم، شهریور ۱۳۵۷.
۸۶. شب‌های شعر انستیتو گونه، فردوسی، شماره ۱۰۸۵، ۲۴ مهر ۱۳۵۱.
۸۷. ناصر پورقمی، شعر و سیاست، صص ۶ و ۷.
۸۸. احمد شاملو. «سخنرانی احمد شاملو به هنگام دریافت جایزه فروغ»، روزنامه اطلاعات، شماره ۱۴۰۳۳، ۳ اسفند ۱۳۵۱.
۸۹. ن. ک. به: روزنامه اطلاعات، شماره ۱۴۳۳۲، ۲۷ بهمن ۱۳۵۲.
۹۰. دکتر رضا براهنی، «تأملاتی پیرامون شعر و هنر»، نگین، تیر ۱۳۵۸؛ همچنین نگاه کنید به: طلا در من، ج ۲، ص ۱۰۸۷.
۹۱. سعید یوسف. «شاملو و سیاهکل»، نوی از نقد بر نوعی از شعر، صص ۳۸ - ۳۵.
۹۲. بهاءالدین خرمشاهی. «ابراهیم در آتش» [بررسی شعر احمد شاملو] الفبا، جلد دوم، آذر ۱۳۵۲.
۹۳. م. آزاد. با من طلوع کن، (موخره)، ۱۳۵۲.
۹۴. شهرام شاهرخ‌تاش. «تقدی بر چهار مجموعه م. آزاد»، رودکی، شماره ۶، شهریور ۱۳۵۵.
۹۵. عبدالملی دستغیب. «ارزیابی آثار یک شاعر امروز [محمدعلی سپانلو]»، فردوسی، شماره‌های ۵، ۴، ۱۰۸۳ - ۱۰، ۱۸، ۲۶ مهر ۱۳۵۱.
۹۶. ولی‌الله درودیان. بررسی مجموعه شعر «دشت ناامید»، از نگین، سال ۱۱، شماره ۱۲۸، دی ۱۳۵۴.
۹۷. اسماعیل نوری علاء. «در جست‌وجوی هویت شعر تجسمی»، فردوسی، شماره ۱۱۲۱، ۲۵ تیر ۱۳۵۲.
۹۸. نصیر نصیری. فردوسی، شماره ۱۱۲۲.
۹۹. طاهره باره‌ئی و سعید الماسی. فردوسی، شماره ۱۱۲۴.
۱۰۰. فریدون فریاد. فردوسی، شماره ۱۱۲۶.
۱۰۱. شاهرخ آل‌مذکور و عزیز ترسه. فردوسی، شماره ۱۱۲۸.

۱۰۲. شهریار مالکی. فردوسی، شماره ۱۱۳۶.
۱۰۳. میرزا آقا عسکری. فردوسی. شماره ۱۱۴۲.
۱۰۴. محسن مهدی هزازه. فردوسی، شماره ۱۱۴۵.
۱۰۵. مهدی علی مانی. فردوسی، شماره ۱۱۴۹.
۱۰۶. منوچهر نیکو. فردوسی، شماره ۱۱۵۱.
۱۰۷. علی کرم‌عبدلی. فردوسی، شماره ۱۱۵۳.
۱۰۸. «شب‌های شعر، بزم آلمانی؟» (مختصری حواشی درباره شب‌های شعر انتیتو گوته)، فردوسی، شماره ۱۱۳۵، ۳۰ مهر ۱۳۵۲.
۱۰۹. «شب‌های شعر، شعرای امروز»، فردوسی، شماره ۱۱۳۶، ۷ آبان ۱۳۵۲.
۱۱۰. عباس پهلوان. «دریغی دیگر. در مرگ هوشنگ ایرانی»، فردوسی، شماره ۱۱۲۹، ۱۹ شهریور ۱۳۵۲.
۱۱۱. ن. ک. به: کتاب حاضر، ج ۳، صص ۲-۳۳.
۱۱۲. «آخرین دفاع خسرو گل‌سرخ»، گودآورنده بزرگ خضرائی، انتشارات آرمان، سال ۱۳۵۹، ص ۴۱. همچنین نگاه کنید به: «ای سرزمین من»، اشعار خسرو گل‌سرخ، به کوشش کاوه گوهرین، تهران، نگاه، ۱۳۷۳، ۱۴۴ ص.
۱۱۳. رضا براهنی. «مرگ شاعر». ظل‌الله، ص ۶۵.
۱۱۴. همان، ص ۶۶.
۱۱۵. وقت سکوت توست، ثبات بزرگ امید [سیاوش کسرائی]، ص ۱۰۴.
۱۱۶. تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ص ۵۴۸.
۱۱۷. همان، ص ۵۴۹.
۱۱۸. همانجا.
۱۱۹. رضا براهنی، ظل‌الله، (مقدمه)، ۱۳۵۴.
۱۲۰. احسان طبری. «مقدمه»، به سرخی آتش، به طعم دود، [سیاوش کسرائی]، ۱۳۵۴.
۱۲۱. «چرا شعرخوانی را جدی نمی‌گیرند؟»، کیهان (ویژه هنر و ادبیات)، شماره ۱۰۰۳، ۱۰ آذر ۱۳۵۵.
۱۲۲. جلال سرفراز. (مصاحبه). «عمر بیشتر شعرهای امروز حداکثر دو هفته است»، کیهان، اول آذر ۱۳۵۵.
۱۲۳. محمد حقوقی. «پنجاه درصد شعرهای امروز تعریف شعر را ندارند»، کیهان (ویژه هنر و ادبیات)، ۲۶ اسفند ۱۳۵۵.
۱۲۴. جلال سرفراز. «فاتحه خیلی از شعرای ایران خوانده است»، کیهان (ویژه هنر و ادبیات)، ۷ مرداد ۱۳۵۵.
۱۲۵. همچنین نگاه کنید به: «شعر از چشم سوم»، فرامرز سلجانی، بنیاد، شماره ۲۰، آبان ۱۳۵۷.

۱۲۶. منوچهر آتشی. درباره شعر آریا آریاپور، هفته‌نامه تماشا، شماره ۳۰۳، ۱۴ اسفند ۱۳۵۵.
۱۲۷. سه شعر از آریا آریاپور؛ تماشا، شماره ۳۰۳، ۱۴ اسفند ۱۳۵۵. همچنین نگاه کنید به: تماشا، شماره ۳۶۹، ۳ تیر ۱۳۵۶.
۱۲۸. منوچهر آتشی. «به جست‌وجوی کلید جادو» یادداشتی بر (اشعار سید علی صالحی و یارمحمد اسدپور)، تماشا، شماره ۳۲۵، ۲۲ مرداد ۱۳۵۶.
۱۲۹. منوچهر آتشی. «تاریک از خلوص بر تربت حرف‌ها، یادداشت‌هایی بر شعر هرمز علی‌پور»، تماشا، شماره‌های خرداد و مهر ۱۳۵۶ و مرداد ۱۳۵۷.
۱۳۰. منوچهر آتشی. «خطی میان ماه و غزل»، یادداشت‌هایی بر شعر فیروزه میزانی، تماشا، ۲۶ تیر ۱۳۵۵؛ ۲۵ تیر ۱۳۵۶؛ ۴ تیر ۱۳۵۷. همچنین می‌توانید نگاه کنید به: «شعر از چشم سوم»، فرامرز سلیمانی.
۱۳۱. منوچهر آتشی. «درباره شعر سیروس رادمش»، تماشا، شماره ۳۷۲، ۳۱ تیر ۱۳۵۷.
۱۳۲. سید علی صالحی. «درباره جایزه فروغ در سال ۱۳۵۶»، بنیاد، ویژه‌توروز ۱۳۵۷.
۱۳۳. پرویز مهاجر. «نکته‌ئی بر نیما»، القبا، ج ۶، اردیبهشت ۱۳۵۶.
۱۳۴. انزابی نژاد، رضا. «شعر شفیع کدکنی» [نقطه عطفی مبارک در شعر معاصر ایران]، نگین، شماره ۱۶۱، مهر ۱۳۵۷.
۱۳۵. سعید یوسف، «درباره شعر اسماعیل خونی»، نوعی از نقد، بر نوعی از شعر، ص ۲۰.
۱۳۶. محمود معتقدی. «اسماعیل خرنی شاعری از دیار طبیعت»، بنیاد، اسفند ۱۳۵۶.
۱۳۷. شهرام شاهرختاش. «شعر اسماعیل خونی»، بنیاد، شماره ۱۰، دیماه ۱۳۵۶.
۱۳۸. فریده حسن‌زاده. «ضد نقدی بر یک نقده»، بنیاد، شماره ۱۱، بهمن ۱۳۵۶.
۱۳۹. ضیاء موحد. «از دو دریچه به بیرون (بررسی شعر احمدرضا احمدی در مقایسه با شعر طاهره صفارزاده)»، رودکی، شماره ۱۹، تیر ۱۳۵۱.
۱۴۰. سید علی صالحی. نقدی بر سفر پنجم از طاهره صفارزاده، بنیاد، شماره ۱۷، سال ۱۳۵۷.
۱۴۱. دکتر علی محمد حق‌شناس. «راهی که با «سفر پنجم» در شعر امروز آغاز می‌شود». روزنامه کیهان، شماره ۱۰۴۰۹، ۱۷ اسفند ۱۳۵۶.
۱۴۲. سید علی صالحی. نقد بر «پرواز در مه» از جواد مجابی، بنیاد، شماره ۱۴، اردیبهشت ۱۳۵۷.
۱۴۳. سید علی صالحی. «درباره ایستگاه بین راه»، بنیاد، شماره ۱۵، خرداد ۱۳۵۷.
۱۴۴. احمد شاملو. «درباره عظیم خلیلی»، خوشه، شماره ۳۰، مهر ۱۳۴۶.
۱۴۵. فرامرز سلیمانی. «شعر از چشم سوم، بررسی اشعار محمد مختاری» بنیاد، شماره ۴۰، آبان ۱۳۵۷.
۱۴۶. هاینس. ه. بکر. رئیس انجمن انتیتو گوته. خوشامدگوئی در ده شب، ۱۳۵۶.

۱۲۷. مهندس رحمت‌الله مراغه‌ئی، «متن افتتاحیه» ده شب.
۱۲۸. دکتر منوچهر هزارخانی، «قیم و مرشد آزادی»، ده شب، صص ۵۹-۶۲.
۱۲۹. شمس آل‌احمد، ده شب، صص ۱۱۷-۱۱۹.
۱۵۰. بهرام بیضائی، «در موقعیت تئاتر و سینما»، ده شب، صص ۱۲۰-۱۲۵.
۱۵۱. باقر مؤسی، «سانسور و عوارض ناشی از آن»، ده شب، صص ۲۵۳-۲۶۵.
۱۵۲. سعید سلطان‌پور، متن سخنرانی، ده شب، صص ۲۶۶-۲۹۷.
۱۵۳. مصطفی رحیمی، «فرهنگ و دیوان»، ده شب، صص ۲۷۳-۴۷۸.
۱۵۴. باقر پرهام، «فضای حرف و فضای عمل»، ده شب، صص ۵۵۱-۵۵۶.
۱۵۵. هوشنگ گلشیری، «پیام»، ده شب، صص ۶۹۲-۶۹۴.
۱۵۶. احمد شاملو، «آخر بازی»، ترانه‌های کوچک غربت، ص ۲۱.



## فهرست راهنما

<p>آخمتوا، آنا ۲۹</p> <p>آدا ۵۳۹</p> <p>آدمیت ۵۳۳، ۵۳۲، ۵۰۸</p> <p>آدیش، م. (و) کوه‌زاد ۱۸۰</p> <p>آدیش، هور ۳۹۸</p> <p>آذر، ع. ا. ۳۲۶</p> <p>آذری، محمد ۱۸۰</p> <p>آراگون، لونی ۱۶۸، ۳۰</p> <p>آرش ۱۷۸</p> <p>آرش (کتاب رز) ۱۵۲</p> <p>آرش‌کمانگیر ۵۱۲</p> <p>آرمسترانگ، لونی ۱۷۹</p> <p>آرمین، سیروس ۵۳۵</p> <p>آریاپور، آریا ۴۴۱، ۴۳۲، ۴۲۸، ۴۲۶</p> <p>آریان‌پور، امیرحسین ۵۳۲، ۳۰، ۲۰</p> <p>آرین‌پور، یحیی ۲۵۳، ۱۸۲، ۱۵۱</p> <p>۲۷۳، ۲۵۴</p> <p>آزاد - مشرف‌آزادتهرانی، محمود</p> <p>آزادوش، ر. ۱۸۰</p> <p>آزادی‌ور، هوشنگ ۲۷۶</p> <p>آستیم، م. ف. ۳۰</p>	<p>آئینه در باد ۲۳۵</p> <p>آبستره ۳۶</p> <p>آبشارهای آفتاب ۴۵۵</p> <p>آبشوران ۵۱۲</p> <p>آبناز ۴۱</p> <p>آبنوس ۱۵۲، ۲۰</p> <p>آب‌های خسته ۴۱</p> <p>آبی ۴۲</p> <p>آبی، خاکستری، سیاه ۲۵</p> <p>آبی رنگ ۱۴۴</p> <p>آتروپات ۴۲</p> <p>آتش ۳۶۶-۳۶۳، ۳۴۹، ۳۲۶</p> <p>آتش و آب ۳۲۶</p> <p>آتشی، منوچهر ۹۴، ۵۹، ۳۰، ۱۰</p> <p>۱۵۰، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۴، ۲۰۰</p> <p>۲۱۶، ۲۵۴، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۶</p> <p>۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۶، ۳۷۲، ۳۷۳</p> <p>۴۲۶، ۴۲۸، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۸</p> <p>۴۴۱، ۴۴۷</p> <p>آخر شاهنامه ۳۷</p> <p>آخرین دفاع (شعر، نقد، ترجمه) ۵۳۹</p>
--	--

- آسمانگرد زمینگیر ۳۲۶  
 آشوری، داریوش ۵۲۹، ۵۲۸  
 آقاسی، داراب ۵۲۵، ۳۹۸  
 آل احمد، جلال ۲۰، ۴۳، ۷۶، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۵، ۲۵۶، ۲۷۶، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۷، ۵۱۱، ۵۳۲، ۵۳۳  
 آل احمد، شمس ۵۱۰، ۵۱۶  
 آل اسحاق، کیانوش ۵۳۵  
 آلبرتی، رافائل ۳۰  
 آلمان ۴۱۴، ۴۱۵، ۵۳۹  
 آل مذکور، شاهرخ ۳۶۸  
 آمریکا ۷، ۱۲، ۱۳، ۸۳، ۲۲۱، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۲  
 آموختن برای زیستن ۴۱۴  
 آموزگاران ۵۲۱  
 امیرزا ۵۱۱  
 آن سوی چشم انداز ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۲۲، ۲۲۵  
 آن سوی فاصله ها ۵۳۸  
 آواز پر جبرئیل ۱۹۳  
 آواز خروسان جوان ۵۳۶  
 آواز هاشقان قدیمی ۲۷۸، ۲۸۹، ۳۰۰  
 آواز فناری تنها ۲۷۷، ۲۹۵  
 آوازهای بند ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۳۷، ۵۴۱  
 آوازهای تبعیدی ۵۳۸، ۵۴۹  
 آوازهای جنگلی باد ۲۱  
 آوازهای خسته پرواز ۲۱۴  
 آوازهای کوه و درو دشت ۵۳۸  
 آوا، ع ۱۵۳  
 آهنگ بال بال رهائی ۵۳۷  
 آهوان باغ ۲۰۱  
 آی باتوام ۴۵۵  
 آیت الله خمینی ۱۴  
 آی سیقات نشین ۲۷۷  
 آیندگان ۵۹، ۶۰، ۱۲۷، ۲۵۸، ۲۸۱، ۳۷۶  
 آینه در یاد ۱۸۱  
 ا. بامداد و شاملو، احمد  
 ابتهاج، هوشنگ (ا. سایه) ۱۵۰، ۲۷۶، ۳۰۷، ۵۱۵  
 ابجد ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹  
 ابراهام، کارل ۱۷۹  
 ابراهیم، ابراهیم ۵۳۶  
 ابراهیم پور ۲۲  
 ابراهیم در آتش ۱۵، ۱۹۳، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲  
 ابراهیمی، احمد ۲۷۷  
 ابرباران بار ۳۹۱  
 ابروگون های سوگوار ۱۸۱  
 ابلتی ۱۸۱  
 ابرویحان بیرونی ۲۵۷  
 ابوشکور بلخی ۱۳۲  
 آئین ۵۳۶  
 اتاقی در حومه ها ۲۵۳  
 احمدزاده، مسعود ۵، ۴  
 احمد هاشم ۴۰۱



از سرزمین آبنه و سنگ ۲۵۳	احمدی، احمد رضا ۱۰، ۱۰۵، ۱۸۰،
از شرق خون ۵۳۶	۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۹، ۲۲۰، ۳۰۷،
از شعر ناقصه ۲۵۸، ۲۰	۳۷۶
از شکنج فریاد جمال ۵۳۹	اخوان ثالث، مهدی (م. امید) ۱۸، ۱۹،
از صبا فانیا ۱۵۱، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۵،	۳۹، ۵۹، ۶۰، ۷۰، ۷۲، ۸۵، ۱۰۶،
۲۵۳، ۲۵۴، ۲۷۲	۱۶۶، ۱۷۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷،
از صدای سخن عشق ۴۰، ۵۹، ۶۷،	۱۹۲، ۱۹۹-۲۰۱، ۲۷۲، ۲۷۶،
۶۹، ۷۴، ۷۵	۲۸۱، ۳۰۷، ۳۰۸، ۴۰۱، ۴۲۸،
از غربت و عشق ۲۵۴	۴۶۲، ۵۰۳، ۵۰۷، ۵۱۱، ۵۳۵،
از قرق تا خروسخوان ۵۳۸، ۵۶۰،	۵۳۹، ۵۶۷
از کوچه تا گل سرخ ۱۸۲	ادوار شعر فارسی ۳۲۸
از لحظه تا یقین ۱۸۰	ارتفاع در تلخ ۳۲۷
از نسل آفتاب ۳۲۶، ۳۲۹	اردبیلی، بهرام ۴۲، ۱۴۷، ۱۴۸،
از نهایت شب ۱۸۱	اردلان، فریدون ۴۱۴
ازین اوستا ۵۱۱	ارزش احساسات ۲۷۸
اسپات، زیگموند ۱۷۹	ارغنون ۴۰، ۱۲۲
استمیل، جان ۷	ارخوانی ۵۳۶
اسدپور، یارمحمد ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۶	ارک ۲۰، ۲۵، ۲۹
اسدیان، محمد ۵۳۵	از آسمان و ریسمان ۴۵۴
اسدی طوسی ۱۳۴	از این سوی دیوار ۵۳۸
اسدی، مینا ۱۸۰، ۱۸۳، ۲۲۸، ۳۷۴	از این ولایت ۵۱۲
اسرار التوحید ۳۴۰	از بودن و سرودن ۴۵۳، ۴۵۹
اسکوتی، مرضیه ۷	از پنجره به حرم شهرها ۳۲۷، ۳۲۹،
اسکوتی، مهین ۲۵۹	۳۶۰
اسلام پور، پرویز ۳۹، ۴۲، ۱۴۷، ۱۴۸،	از نهمی سرشار ۴۱۵
۴۳۲	از خاموشی ۴۵۴
اسلام و آبی تازه اش باید ۳۹۸	از خانه تا میخانه ۴۱
اسلامی، نعمت الله ۳۹، ۱۱۶، ۱۱۹	از دم صبح ۴۱۴، ۴۲۱، ۴۲۲
اسیر آزادی بخش ۵۳۸	از زیان برگ ۷۶

- امروز چه کسی می‌تواند شاعر باشد ۴۲  
 امریکای لاتین ۱۹۹  
 امسال ۲۵۹، ۲۵۸  
 امیرشاهی، شهرآشوب ۳۰  
 امیری، فاروق ۳۹، ۳۶۹، ۵۱۰  
 امین، بهمن ۳۹  
 امینی لاهیجی (م. رامنا)، محمد ۷، ۱۰،  
 ۲۰، ۲۷۳، ۲۷۴، ۳۲۳، ۳۲۴  
 امینی (مفتون)، بدالله ۲۰، ۳۰۷، ۵۱۵  
 انتقام ۵۳۶  
 انجمن ایران و امریکا ۲۵۸، ۳۱۶  
 انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی  
 ۵۰۲، ۵۰۴  
 انجمن فرهنگی ایران - آلمان ←  
 انستیتو گوته  
 انجیل ۴۷۲  
 اندوه بزرگ زیستن ۱۸۲  
 اندیشه ۴۲  
 اندیشه و هنر ۱۵۲، ۲۵۸  
 انزایی نژاد، رضا ۴۶۰  
 انسان شیئه‌ئی ۴۱، ۱۱۱، ۱۴۴، ۱۴۵  
 انستیتو گوته ۱۳، ۳۱۶، ۳۱۷،  
 ۳۷۲-۳۷۴، ۴۵۱، ۵۰۲-۵۰۴،  
 ۵۱۹، ۵۲۶، ۵۳۹  
 انصاری، هوشنگ ۱۳  
 انقلابیون جنگل ۴  
 انگل ۵۲۱  
 انگلستان ۱۱  
 ایرخاک ۵۱۱  
 اشتراخ ۲۰، ۱۵۲، ۲۵۸  
 اشراقی ۲۷۷، ۵۳۷  
 اشعار تجسمی ۴۲۷  
 اشعار چریکی ۱۵  
 اصلاحات ارضی ۱۱  
 اصلانیان، اصلان ۱۸۰، ۵۳۶  
 اصلانی، محمدرضا ۳۹۸، ۴۵۳، ۵۳۵  
 اضطراب در کعب دیواره‌های شیئه‌ئی  
 ۴۰، ۱۱۶، ۱۲۲  
 اطراق در پشت دیواره‌های کوتاه ۴۱  
 اطلاعات ۱۴، ۱۴۷، ۱۵۱، ۲۵۴،  
 ۲۷۶، ۲۵۸  
 اعتمادزاده، محمود (م. ا. به‌آذین) ۵۰۸،  
 ۵۱۱، ۵۳۰، ۵۳۳  
 افراسیابی، امیرحسین ۳۹  
 افریقای جنوبی ۴۰۳  
 افسانه نیما ۱۸۵  
 افغان‌ها ۵۱۵  
 افق روشن ۳۹۸  
 البیاتی، عبدالوهاب ۴۱۴  
 الساتریوله ۱۶۸  
 الفبا ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۰، ۳۹۰، ۴۵۱  
 الف.ل.م. ۴۲، ۱۱۶، ۱۲۴  
 الماسی، سعید ۳۶۸، ۳۶۹  
 الوار، پل ۱۶۸، ۱۹۸  
 الهی، اصغر ۲۵۹  
 الهی، بیژن ۴۲، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۸۰  
 الیوت، ت. اس. ۱۶۸، ۲۲۱، ۴۰۱

- انوری ۱۳۰  
 اوجی، منصور ۳۰، ۳۹، ۴۰، ۹۹-  
 ۱۰۶، ۱۴۱، ۱۸۴، ۲۷۳، ۳۰۷،  
 ۵۲۶، ۵۰۳  
 اوسنه با یاسبعان ۵۱۲  
 اومانیسم ۱۷۰  
 اوین ۵، ۵۴۵  
 ایسن، هنریک ۵۲۱  
 ایران ۳۸۹  
 ایرانشهر ۱۷۰  
 ایرانی، ناصر ۵۱۱  
 ایرانی، هوشنگ ۱۴۴، ۲۱۷، ۳۲۰،  
 ۳۷۵، ۳۷۶  
 ایرج [میرزا] ۴۰۱، ۴۰۳  
 ای زندگی ۴۰  
 ایستگاه بین راه ۴۵۴، ۴۸۵، ۴۹۴  
 ایمان یاوریم به آغاز فصل سرد ۸۴  
 این خاک تابناک طربناک ۵۳۶  
 این سوسن است... ۳۹، ۹۹، ۱۰۰-  
 ۱۴۱، ۱۰۵  
 این سوی عطر قبیلہ ۵۳۸  
 اینشتن ۱۴۹  
 این لحظه ها ۴۱  
 با آب ها و آینه ها ۴۵۴، ۴۹۰  
 با اهل هنر (مقالاتی در شعر و شاعری)  
 ۴۱۵  
 باباچاهی، علی ۴۰، ۹۰-۹۵، ۲۷۲،  
 ۲۸۲، ۳۲۶، ۳۴۹، ۵۲۸  
 باباطاهر ۱۳۰  
 بابک ۲۷۷، ۵۲۶، ۵۳۸  
 بابک، حماسه ملی ۴۱۵  
 بابل ۳۹  
 با تشنگی پیر می شویم ۲۷۷  
 با چشمانی از خاکستر ۳۹۸  
 با چشم های تماشائی شما ۳۹  
 باد و ماهورهای خاکستر ۵۳۷  
 بادیه نشین، هوشنگ ۱۷۰  
 باران ۲۵۸، ۲۷۲، ۳۲۶، ۳۹۰، ۴۱۳،  
 ۴۵۱، ۴۵۲  
 باران، از فصل بقراری ۲۷۸  
 باربادوس ۴۰۳  
 بارت، رولان ۱۷۷  
 باره نی، طاهره ۳۶۸  
 بازار، ویژه هنر و ادبیات ۳۸، ۲۷۷،  
 ۲۹۵  
 بازرگان، مهدی ۵۱۱، ۵۱۲  
 با ستاره ها ۲۷۷  
 با شب، با زخم، با گرگ ۵۳۶  
 با شب نویسی ها ۵۳۷  
 باغ باران ۴۰  
 باغ لال ۱۸۰  
 با ماسه های ساحلی ۴۵۳، ۴۸۵  
 بامداد - شاملو، احمد  
 بامشاد ۵۱۸  
 با من طلوع کن ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۴۰  
 بایرامی، حسن ۲۷۷  
 بایزید در قفس تیمور ۱۹۲  
 بحر طویل گویان ۳۰۷

- بحرینی، مهستی ۱۸۰  
 بختیاری، پژمان ۱۵۰  
 بنخیرنیا، م.ا. ۱۸۰، ۳۲۶  
 بدعت‌ها و بدایع نیما یوشیج ۵۳۹  
 بدیع زادگان، علی‌اصغر ۶  
 بذر تهوررگهایم ۴۰  
 برآب‌های مرده مروارید ۳۹۸، ۴۰۸  
 براهنی، رضا ۲۰، ۴۰، ۵۲-۵۹، ۱۹۴  
 ۲۰۲، ۲۱۹، ۲۵۴، ۲۷۹، ۲۸۱  
 ۳۲۷، ۳۸۵، ۳۹۷-۳۹۹، ۵۰۳  
 ۵۱۱  
 بر بام گردباد ۴۰، ۵۹، ۶۲، ۶۹، ۱۴۲  
 بر تفاضل دو مغرب ۳۹۸، ۴۵۳  
 بر جاده‌های رهائی ۵۳۶  
 برج بلند باران ۴۵۳  
 بر خنگ راهوار زمین ۵۹، ۷۰  
 بر خیز کوچک خان ۱۵  
 بررسی شعر و نثر معاصر ۳۹۱  
 بررسی کتاب ۲۰، ۱۵۲، ۱۷۶  
 برزگر، میرزاتقی ۲۵۴  
 بر سنگ‌های موج‌شکن ۱۸۱  
 بر شانه فلات ۴۵۲، ۴۸۵، ۴۹۷  
 برشت، برنولد ۳۰، ۱۷۹، ۵۲۱، ۵۲۲  
 بر فراز چار عناصر ۴۱۵  
 برگزیده‌ئی از شعرها و نوشته‌های محمد  
 حقوقی ۱۸۰  
 برگزیده اشعار و چند شعر تازه  
 [منوچهر آتشی] ۱۷۹  
 برگزیده اشعار [حسن هنرمندی] ۱۸۲  
 برگزیده اشعار [فروغ فرخزاد] ۱۸۱  
 برگزیده اشعار [نادر نادرپور] ۲۲  
 برگزیده شعرهای مهدی اخوان ثالث  
 ۳۹  
 برگزیده شعرها [فریدون مشیری] ۴۱  
 برگستره سفره‌های چرمین ۵۳۸  
 برلیان، سیمین ۳۶۸  
 برمکی، منصور ۱۰۵، ۲۷۲، ۲۷۳،  
 ۳۷۲، ۵۳۶  
 بغداد ۵۱۹  
 بکر ۵۰۳، ۵۱۰  
 بلغوری، غلامرضا ۳۶۸  
 بلوک، الکساندر ۱۶۸، ۱۶۹  
 بنائی، غلامحسین ۲۷۷  
 بنیاد ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۵۱، ۴۶۲، ۴۶۳  
 ۴۶۶، ۴۸۵، ۴۹۳، ۵۰۳  
 بنیاد اشرف پهلوی ۴۱۳  
 بنیاد، شاپور ۴۰، ۳۹۸  
 بوردول، دیوید ۴۱۲  
 بوف ۱۸۱  
 بولیوی ۱۲  
 بهار از پنجره ۴۵۴  
 به تو می‌اندیشم، به توها می‌اندیشم  
 ۳۷۵  
 بهرنگی، صمد ۲۵۹، ۲۳۷، ۲۷۶  
 ۵۱۲، ۵۳۲  
 به سرخی آتش، به طعم دود ۴۱۳  
 ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۳۹  
 به سوی مردم ۵۱۱

- بهبشتی، احمد ۳۲۶  
 بهمنی، محمدعلی ۵۰۷، ۳۷۴، ۱۸۰  
 به یاد تشنگی کوهپایه‌های جنوب  
 ۳۹۱  
 بیات، سیامک ۴۰  
 بی‌تاب ۵۹  
 بیداران ۵۳۸  
 بیضائی، بهرام ۵۱۸، ۵۱۲، ۵۱۰  
 بیگم در کجاوه تسلیم ۳۲۷  
 بیهقی، ابوالفضل ۵۲۱  
 پائیز ۹۵، ۱۴۱  
 پارسانه ۱۵۲  
 پاکدامن ۵۳۲  
 پانده، زورا ۲۰۱، ۱۷۶، ۱۷۵  
 پایگاه شعر (شعر مقاومت، شعر تسلیم)  
 ۱۵۱، ۱۳۹-۱۲۸، ۱۲۷  
 پاینده‌لنگرودی، محمود ۲۰  
 پچراک منش، محمدرضا ۳۹۸  
 پرتو دکتر تندرکیا ۳۰۷، ۱۴۴  
 پرچین ۲۹۷، ۲۸۹، ۲۷۸  
 برس اجنت ۱۸۰  
 برسپولیس ۵  
 پرواز در مه ۴۸۵، ۴۵۴  
 پروین، پرویز ۲۷۲  
 پرهام، باقر ۵۲۹  
 پرورد، ژاک ۱۶۸  
 پرپچارد، اوانس ۴۱۴  
 پژواک ۲۰  
 پس از سکوت ۲۷۷  
 پست ایران ۲۰  
 پس حسن خداوند نجاتم می‌دهد ۳۹  
 پشت چهرهای زمستانی ۹۵  
 پشت دروازه‌های خورشید ۴۵۳  
 یگانه ۵۴۱، ۵۳۷، ۴۵۴  
 یل ۱۵۲  
 پمپیدو، ژرژ ۳۸۵  
 پتاگون ۳۸۹  
 پوپا، والسکو ۳۲۲  
 پورقمی، ناصر ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۵۸  
 ۳۱۷  
 پورکاظم، حسن ۲۷۲، ۴۰  
 پو، لی ۳۰  
 پویا ۳۲۱  
 پهلوان، چنگیز ۴۱۴، ۱۷۹  
 پهلوی، اشرف ۴۱۴  
 پهلوی، محمدرضا ۲، ۷، ۱۱، ۱۲  
 ۱۴، ۳۰، ۳۷۶، ۳۸۶، ۳۸۹، ۴۰۰  
 ۵۳۵، ۵۷۰، ۵۷۱  
 پیاده شطرنج ۵۱۱  
 پیام ۳۲۲، ۷۶  
 پیرماگت ۴۵۳  
 پیغام ۳۲۶  
 پیتر، هارولد ۳۰  
 پیوستگی‌های گسته ۲۷۷  
 پیوند ۳۹۸، ۱۵۲  
 پیوند مصلوب ۳۲۶  
 ناآزادی ۵۳۶  
 نا پشت چینه‌ماه ۱۸۱

- تادم جاده‌های صبح ۳۹۸  
 تالار رودکی ۱۷۹  
 تالار نقش ۴۲۷  
 تامس، دیلن ۳۰  
 تانزاکلی، جانی چیرو ۳۰  
 تبریز ۲۷۸، ۲۵۳، ۲۵، ۲۰  
 تجلد (روزنامه) ۲۵۴  
 تخت جمشید ۵  
 ترابی، ضیاءالدین ۱۲۲، ۱۱۶، ۴۰  
 ترانه‌های کوچک غربت ۳۲۹  
 ترسه، عزیز ۳۶۸  
 ترکیه ۱۹۹  
 ترمه ۵۰  
 تصویر فصل‌ها ۵۳۶  
 تصویرهای وحشت و درد ۴۱  
 تلاش ۲۰۲  
 تماشا ۲۵۸، ۲۵۴، ۱۵۲، ۲۰، ۱۰، ۱۰  
 ۴۲۱، ۳۷۵، ۳۹۰، ۴۲۶، ۴۲۸  
 ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۸، ۴۴۲، ۴۴۷  
 ۴۵۱  
 تمیمی، فرخ ۴۵۳، ۳۰۷، ۱۸۰، ۳۰  
 ۵۲۹  
 تندرکیا ← پرتو دکتر تندرکیا  
 تنکابنی، فریدون ۵۲۹، ۵۱۱، ۲۵۹  
 ۵۳۰  
 تنهائی زمین و خواب درخت ۴۰  
 ۱۸۴، ۱۴۱، ۹۹  
 توپا ۵۳۷  
 تورات ۴۷۲  
 توطئه آب ۲۳۷، ۱۸۵، ۱۸۲  
 توفو ۳۰  
 تولدی دیگر ۴۷۴، ۱۰۶  
 توللی، فریدون ۲۷۶، ۱۸۶، ۱۷۰، ۸۵  
 ۴۱۴، ۳۰۷  
 تیله، مانفرد ۳۷۴، ۳۱۶  
 تیمور ۵۱۵  
 ثمر، پری ۱۷۹  
 جاده ۱۸۲  
 جالیزیان ۴۹۵، ۴۸۵، ۴۵۳  
 جان سرور، ادیب ۳۰  
 جانی چیرو تانزاکلی ۳۰  
 جبهه ملی ۷، ۶، ۵  
 جدال یا مدعی ۳۹۷، ۲۷۸  
 جزایر آنتیل ۱۹۹  
 جزنی، بیژن ۵، ۴  
 جشن‌های ۲۵۰۰ ساله ۵  
 جشن هنر ۱۵۲، ۲۰  
 جکتاجی، محمدتقی ۲۷۷  
 جلالی، بیژن ۴۲۸، ۲۱۶-۲۱۲، ۱۸۰  
 جلالی، محمد مهدی ۴۰  
 جلیلی، دکتر رکنی ۴۰  
 جمال زاده ۱۵۵  
 جنبش سياهکل ۱۶۶، ۱۵، ۴، ۳  
 جنتی عطائی، ایرج ۱۸۰، ۹  
 جنگ اصفهان ۳۲۲، ۳۲۱، ۲۵۸، ۲۰  
 جنگ امسال ۲۵۸  
 جنگ شعر ۱۷۷، ۱۵۲  
 جنگ صدا ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۲، ۲۵۴

- جنگل و شهر ۴۰۱  
 جوانه ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۱۶، ۴۱  
 جوسیه ۴۵۴  
 جوشن ۵۲۷  
 جهانبانی، فرشته ۳۲۶  
 جهان‌کتاب ۵۳۶، ۳۲۷  
 جهان‌نو ۲۰  
 جهان و روشنائی‌های فمناک ۴۰  
 ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۵  
 چاپار ۲۰، ۲۹-۳۶، ۱۵۲  
 ۱۶۵-۱۶۷، ۱۷۷  
 چالنگی، هوشنگ ۴۲، ۱۴۸، ۴۲۸، ۴۳۲  
 چترسرخ ۲۲۱  
 چخوف، آنتوان ۲۹  
 چراغ ناسوخته ۳۹۸  
 چرند و پرند ۴۰۳  
 چریک‌های ظفار ۱۲  
 چشم‌هایش ۵۱۱  
 چکیده ۴۱۵  
 چمدان ۵۱۱  
 چمران، مصطفی ۱۳  
 چند شعر در وادی کتاب عشق و چشم  
 (دفتر دوم) ۳۹۸  
 چوپان‌زاده، محمد ۴  
 چهارپاره‌سرایان ۳۰۷  
 چهره‌های سیمون مآشار ۵۲۱  
 چه کسی سنگ می‌اندازد؟ ۲۲۸، ۱۸۰  
 چه‌کهنی، احمدرضا ۴۰، ۱۰۹، ۱۴۳
- ۴۳۲، ۱۴۴  
 چه‌گوارا ۷۸، ۱۴  
 چهلمین ۳۷۷  
 حاتمی، حسن ۳۲۶  
 حاج آقا ۵۱۱  
 حافظ ۵۲۲، ۳۳۱، ۱۳۵، ۲۹  
 حامدی، عبدالرسول ۳۲۶  
 حجازی، طه ۵۳۶  
 حجم زخم ۴۰  
 حجم‌گوانی ۱۴۷-۱۵۰، ۱۷۶  
 حرف‌های پائیزی ۳۹  
 حرکت و دیروز ۵۳۷  
 حریق باد ۴۰، ۴۴-۵۱، ۲۵۴، ۲۵۵  
 حزب توده ایران ۴، ۱۱، ۴۱۳-۴۱۶، ۵۳۹  
 حزب رستاخیز ۱۰، ۱۱، ۳۹۰  
 حزین لاهیجی ۱۸۶  
 حمام، حسن ۵۳۶  
 حسن‌زاده، فریده ۴۶۳  
 حسنگ ۵۲۱، ۵۲۲  
 حسینی، غفار ۱۸۰  
 حسینیه ارشاد ۱۳  
 حق‌پرست، بهرام ۱۵۴  
 حق‌شناس، علی‌محمد ۴۷۲  
 حقوق بشر ۱۲، ۳۸۹، ۴۸۴، ۵۰۵، ۵۲۱، ۵۰۶  
 حقوق بشر آمریکا ۴۵۰  
 حقوقی، محمد ۳۰، ۸۴، ۱۰۵، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۴

خضرائی، پرویز ۱۸۴	۱۹۹، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۵۸، ۲۷۶-
خطبه‌تی در هجرت و چند شعر دیگر	۲۷۸، ۲۸۳، ۳۰۶، ۴۲۷، ۵۲۹
۲۰	۵۳۶
خلیج فارس ۱۲	حکمت، ناظم ۱۶۸، ۱۷۷، ۱۹۹، ۲۵۹
خلیلی، عظیم ۲۵۹، ۳۷۲، ۴۵۳	حماسه جاودانگی ۲۷۷
۴۸۵، ۴۹۵، ۵۱۵، ۵۳۶	حماسه خسرو گسرخ ۵۳۸
خلیلی، محمد ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۳۶	حماسه هستی و راکب ۵۳۷
خمینی، مصطفی ۱۴	حمیدی، جعفر ۲۷۲، ۳۹۱، ۵۳۶
خنیا و خون ۲۲	حتانه، شهین ۱۸۰، ۱۸۴، ۳۷۴
خوئی، اسماعیل ۳۹، ۴۰، ۵۹، ۶۰	حنجره زخمی تفرّد ۱۸۲، ۱۸۲
۶۹-۷۵، ۱۰۵، ۱۲۰-۱۴۳، ۱۵۳	۲۳۰، ۲۵۶
۱۶۵، ۲۰۰، ۲۵۸، ۲۷۲، ۲۷۶-	حنیف‌نژاد ۶
۲۸۲، ۳۰۷، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۳	حوض مرمر ۴۵۳
۳۲۶، ۳۷۲، ۳۹۷، ۴۵۳، ۴۶۲	خائفی، پرویز ۱۸۰، ۵۳۶
۴۶۳، ۵۳۰، ۵۳۳، ۵۳۶	خاردرگلدان ۳۲۶
خواب سنگ ۵۳۶	خاقانی ۲۹
خواب لیلی ۲۷۷، ۲۸۹	خاک ۵۸
خواب‌نما، هدایت‌الله ۲۷۷	خاکار، نسیم ۳۸، ۲۵۹، ۵۳۶
خواجه عبدالله انصاری ۱۹۸	خائف، پله ۲۰، ۲۹
خورشید زنده است ۱۸۰	خدایگان و بنده ۴۱۴
خورشید و شهر دور ۱۸۰	خدیبوی، مهین ۴۳۲، ۴۵۳
خورشیدهای شبانه ۵۳۶	خواب ۲۰۱، ۲۰۲
خوشبختی در خوردن سیب‌های سرخ	خراسانی، شرف‌الدین ۷۶، ۱۰۵، ۲۵۵
است ۳۲۶	خرم، احمد ۲۵۳، ۲۵۴
خوشنام، محمود ۱۷۹	خرمشاهی، بهاء‌الدین ۱۹۲، ۲۷۷
خوشه ۳۱۶	۳۰۸، ۳۲۲، ۳۳۰
خون سفید شمشیر ۱۸۰	خروس جنگی ۳۷، ۳۷۵
خیام ۷۳	خضرائی، اورنگ ۱۸۰، ۵۱۶، ۵۳۶
خیره چون شب دار ۵۳۸	خضرائی، بزرگ ۵۳۹



- دادایست‌ها ۱۴۰  
 داریوش، پرویز ۳۰۷  
 داس‌های عصر ۳۲۶  
 دامون ۱۵۱  
 دانشور، رضا ۵۱۱  
 دانشور، سیمین ۵۰۸، ۵۰۳  
 دانشیان، کرامت ۳۸۷، ۳۷۶  
 داوردزاده، محمد ۵۳۶  
 دبیری جوان، رضا ۵۳۶  
 دختر رعیت ۵۱۱  
 در ایرگرم بار تموز ۵۳۹  
 در امتداد تجربه‌ها ۵۳۷، ۵۳۵  
 در این شرابالی ۳۹۵، ۳۹۲، ۳۹۱  
 در بادهای سرد ۵۳۷  
 در بی‌تکیه‌گامی ۹۱  
 دُر تاج، حسین ۱۵۴  
 در جشنوارهٔ اینسوی پُل ۱۸۲، ۴۱  
 در خاطر منی ۳۲۶  
 درخت، کودک، جاوه ۵۳۶  
 در سنگ ۳۲۶  
 در سایه سار نخل ولایت ۵۳۸  
 در شبانه شهر خم ۵۳۵  
 در کنار هم ۳۹۸  
 در کوچه‌باغ‌های نشابور ۱۵۱  
 ۱۸۱-۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۹  
 ۲۰۱، ۳۲۲، ۴۶۰، ۵۱۲  
 در کوچه‌های اسارت ۵۳۷  
 در مدار بستهٔ ساعت ۵۳۵  
 درو ۱۸۴  
 دروازه‌های نور ۲۷۸  
 درودیان، ولی‌الله ۳۶۶  
 درویشیان، علی‌اشرف ۲۵۹، ۵۱۱  
 ۵۱۲  
 دریائی، احمد رضا ۱۶۵، ۲۹  
 دریچه ۴۱  
 دست ۲۰  
 دستغیب، عبدالعلی ۲۷۳، ۲۷۸-  
 ۲۸۱، ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۲۹  
 دستغیب، مینا ۴۰، ۳۲۶، ۳۹۸، ۴۳۲،  
 ۵۳۶  
 دنوس، روبر ۲۷، ۲۹  
 دشت ناامید ۳۲۶، ۳۴۹، ۳۶۳، ۳۶۶  
 دشت‌ها شنیدند ۲۲  
 دشمن مردم ۵۲۱  
 دشنه در دیس ۳۲۹، ۴۵۳، ۴۵۵  
 ۲۷۸، ۴۵۶  
 دفتر روستا ۲۰، ۱۵۲  
 دفترهای روزن ۱۴۷، ۹۵  
 دفترهای زمانه ۲۰، ۳۷، ۱۵۲، ۱۷۸،  
 ۱۷۹، ۳۲۱  
 دقیقی ۱۳۴  
 دلتنگی‌ها ۱۴۷  
 دل‌ما و جهان ۲۱۴  
 دنیا ۴۲، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۲۲  
 دنیای دانش ۳۹۸، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۹۴  
 دنیای کتاب ۱۷۹  
 دوده، آلفونس ۵۱۶  
 موزخ، اما سرد ۵۳۵، ۵۶۷

۵۹۴ تاریخ تحلیلی شعرنو

- دولت آبادی، پروین ۳۲۶، ۴۰  
 دولت آبادی، محمود ۵۱۱، ۳۲۷، ۵۱۲، ۵۳۲  
 دو منظومه ۳۲۷  
 دعا، محسن ۳۹۸  
 دهخدا ۴۰۳، ۴۰۱  
 ده شب ۵۲۲، ۵۱۲، ۵۰۴، ۴۵۱  
 ۵۳۹، ۵۳۰  
 دیارشب ۳۴۱  
 دیدار ۱۸۰  
 دیدار باروشنایی ۱۸۰  
 دیدار در قلع ۱۵۰  
 دیدار در مسلخ ۲۴۷، ۱۸۱  
 دیروز، خط فاصله ۲۰۲، ۲۰۱، ۱۸۲  
 ۲۰۸  
 ذکائی، محمد ۳۲۰  
 ذکائی، مهدی ۴۰  
 رئالیستی ۵۰  
 رثوف، هوشنگ ۳۹۱  
 رئیس‌نیا، رحیم ۲۵۹  
 رائنبرگ، جروم ۴۰۲  
 رادمثن، سیروس ۴۴۷، ۴۳۲  
 راسل، برتراند ۳۷۵  
 رامی، روشن ۵۳۶  
 راهنمای کتاب ۲۵۴  
 رایا و راز گل سرخ ۱۰۷، ۱۰۶، ۴۱  
 رجب‌زاده، کریم ۵۳۶  
 رحمانی، نصرت ۵۱-۴۴، ۴۰، ۲۹  
 ۳۰۷، ۲۷۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۱۸۴  
 ۵۲۹، ۳۷۳، ۳۷۲، ۳۱۶  
 رحیمی، حمیدرضا ۱۸۰  
 رحیمی، فریدون ۵۳۸  
 رحیمی، مصطفی ۳۲۱، ۱۹۴  
 ۵۲۹، ۵۱۱، ۵۰۸  
 رزاقی، فرهنگ ۱۶۶، ۳۰  
 رستگار، مهدی ۴۰  
 رشت ۳۷۶، ۲۹۵  
 رضائی، مهدی ۳۳۶، ۲۷۷، ۱۵  
 رضوان، حمید ۵۳۶  
 رضوی، محسن ۳۶۸  
 رفتار تشنگی ۴۱۵  
 رفعت، تقی ۲۵۴، ۲۵۳  
 رفیعی، احمد ۲۷۷  
 رکنی، نظام ۳۲۳  
 رمانتیزم / رمانتیزم سیاه ۲۸۱  
 رمانتیک ۳۱۵، ۲۱۷، ۱۷۰، ۷۱، ۴۸  
 رمبو ۴۰۱، ۱۴۲  
 رمزی، داود ۴۰  
 رنگ آب‌ها ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۱۸۰  
 ۲۱۶  
 روبلس ۵۲۲  
 روح‌بخشان، ع. ۱۶۵  
 رودکی ۱۹۴، ۱۹۲، ۱۸۳، ۱۷۹، ۱۵۲  
 ۲۵۸، ۲۵۵، ۲۱۹، ۲۱۶، ۲۰۲  
 ۴۶۶، ۴۵۱، ۳۹۰، ۳۴۵، ۳۲۱  
 روزبهان، سباوش ۲۷۲  
 روزگار دوزخی / یاز ۵۱۱  
 روزها ۲۱۴

- روستای قرمز مخلوط ۴۲  
 رویش ۵۳۶  
 رهگذر مهتاب ۸۴ ۸۳  
 رهنما، تورج ۱۸۱  
 رهنما، علی ۴۰  
 رهنما، فریدون ۱۵۰، ۹۰، ۴۲  
 رهی معیری ۵۱۷  
 ریبالکاء، میشل ۱۷۹  
 ریلکه ۳۲۲  
 ریوبر، ژاک ۱۴۲  
 رؤیائی، یدالله ۱۰۵، ۹۶، ۴۲، ۱۸  
 ۱۰۶، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۰  
 ۱۹۲، ۲۷۶، ۲۸۳، ۳۰۷، ۳۰۸  
 ۳۱۷، ۳۲۲، ۴۱۴، ۵۳۹  
 زان رهروان دریا ۶۹-۵۹، ۴۰  
 زرین کوب، عبدالحسین ۲۵۴، ۱۷۶  
 زمانه ۲۰۹، ۱۸۰، ۱۷۹، ۳۷، ۲۰  
 زمزمه‌ئی در پائیز با شعر ۳۹۱  
 زمین نوآباد ۵۱۱  
 زندان اوین ۳۸۳  
 زند، ایرج ۳۹۱  
 زندگی می‌گوید: اما باز باید زیست، باید  
 زیست، باید زیست ۵۳۵  
 زنگنه، عزت‌الله ۲۵۳، ۱۵۳  
 زوارزاده، مجید ۳۲۲  
 زوایا و فصل‌ها ۱۸۴  
 زوینی بر قلب پائیز ۸۸، ۸۷، ۴۱  
 ۱۸۲  
 زولو ۲۰۳
- ژهری، محمد ۲۰، ۱۷۰، ۲۷۶، ۲۷۷  
 ۲۸۶، ۳۰۷، ۳۱۷، ۴۵۳، ۵۱۰  
 سادات اشکوری، کاظم ۳۰، ۱۶۵  
 ۱۶۶، ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۲۴، ۲۵۹  
 ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۲، ۴۵۳، ۴۸۵  
 ۵۰۷، ۴۹۲  
 سارتر، ژان پل ۱۷۹  
 سازمان امنیت و اطلاعات کشور ۶  
 ۱۴، ۲۱، ۱۵۱، ۱۵۵، ۲۱۰، ۳۳۶  
 ۳۸۵، ۴۶۲  
 سازمان انتشارات اشرفی ۲۸۶، ۲۷۷  
 سازمان جوانان حزب توده ایران ۴  
 سازمان چریک‌های فدائی خلق ۷، ۴  
 سازمان مجاهدین خلق ۶، ۷، ۱۵  
 ۱۶، ۳۳۶  
 ساعدی، غلامحسین ۲۰، ۵۰۸، ۵۱۱  
 ۵۱۵، ۵۳۳  
 سالچی، مهدی ۳۰  
 سالمی، محمدکاظم ۳۲۶  
 سامانی، مهدی ۱۸۱  
 سانسور ۳۹۹، ۴۰۰، ۵۰۷، ۵۱۰-  
 ۵۲۹  
 ساواک ← سازمان امنیت و اطلاعات  
 کشور  
 سامر، حبیب ۲۵۳، ۳۹۱، ۴۱۴  
 سایبان، ویژه هنر و ادبیات ۳۸، ۳۹  
 سایه روشن ۳۹۸  
 سبک خراسانی ۱۹۷  
 سبک عراقی ۱۹۷

سرود دره شقایق ۱۸۰	سپانلو، محمدعلی ۵۲، ۵۴-۵۹،
سرود رگبارها ۵۳۸	۱۰۴، ۱۰۶، ۱۴۰، ۱۴۵، ۲۰۲،
سرود مردی که به خلیج پیوست و	۲۰۸، ۲۱۸، ۲۲۰، ۳۰۷، ۳۱۷،
تصویرهای پیوسته درویشنام ۳۲۶	۳۲۳، ۳۲۶، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۹،
سروری، سرور ۳۷	۴۵۳، ۴۸۵، ۵۰۳، ۵۳۷، ۵۵۷
سروش، علی اصغر ۵۱۱	سپهری، سهراب ۱۹-۲۱، ۱۰۵،
سزرا، امه ۱۴۲، ۱۹۹	۱۰۶، ۱۸۳، ۲۱۷، ۲۷۶، ۳۰۷،
سطح شیخ در سفر پاک ۳۹	۳۷۶، ۳۹۷، ۴۲۸، ۴۵۳، ۴۷۴،
سعدی ۱۹۸، ۵۱۷	۴۷۶
سعید ← سلطان پور، سعید	سپیدار ۳۹۷
سعیدی (شهرزاد)، کبرا ۲۷۷، ۵۲۷	سپیدوسپاه ۳۷۴
سفر پنجم ۴۵۴، ۴۶۵، ۴۷۲	ستارخان ۱۳۵
سفرنامهٔ مرد مالیشولیائی رنگ پریده	ستاری، جلال ۱۷۹
۴۵۴، ۴۷۷، ۴۷۸	سجادی، محمود ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵،
سفرهٔ خورشید ۳۹۱	۲۴۳، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۹۲
سکندری، مهین ۲۷۷	سحوری ۴۲، ۷۵، ۷۶، ۵۰۸، ۵۱۲
سکوت جنگل زخمی در صبحگاه	سخنی دربارهٔ ادبیات ملتزم ۲۷۸
بیداری ۴۵۳	سده و بازوان ۸۴، ۱۸۱، ۲۱۶، ۲۱۷،
سگوی سرخ ۵۳۹	۲۱۸، ۲۲۳
سلام، آقا ۵۲۷	سراب‌های کویری ۴۵۴
سلطان پور، سعید ۷، ۹، ۱۰، ۱۴، ۱۵،	سرخس گیلان‌های کال، ۴۱، ۱۱۶،
۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۴، ۳۸، ۷۵، ۷۶،	۱۸۱، ۱۸۴
۱۵۱، ۱۷۷، ۱۸۲، ۲۷۲، ۲۷۳،	سرزمین ممنوع ۵۳۸
۳۲۳، ۵۱۱، ۵۱۶، ۵۲۰، ۵۲۲،	سرشک ← شفیع کدکنی، محمدرضا
۵۲۸، ۵۳۳، ۵۳۷، ۵۴۱، ۵۴۲،	(م. سرشک)
۵۴۹	سرفراز، اردلان ۹، ۳۷۴
سلطان قابوس ۱۲	سرفراز، جلال ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۳۵،
سلمان ۵۳۷	۴۲۷، ۵۲۸، ۵۳۷
سلیمانی، فرامرز ۴۳۲، ۵۰۲	سرود آن کس که گفت: «نه!» ۵۳۸، ۵۴۹

- شاعران موج نو / نیلایی ۳۰۷  
 شاکری یکتا، محمدعلی ۳۹۱  
 شالیزاری، محمود ۴۵۳  
 شام بازپسین ۲۵۲  
 شاملو، احمد ۸، ۱۵، ۱۸، ۲۵، ۲۶،  
 ۳۹-۴۳، ۸۵، ۹۰، ۱۰۵، ۱۶۸،  
 ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۸۰-۱۸۳،  
 ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۰،  
 ۲۲۰، ۲۳۰، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۷۶،  
 ۲۸۱، ۲۹۶، ۳۰۵-۳۰۸، ۳۱۷،  
 ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۲۸-  
 ۳۳۶، ۳۸۴، ۴۰۱، ۴۱۴، ۴۲۸،  
 ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۷۸، ۴۹۵  
 ۵۰۳، ۵۳۲، ۵۷۱  
 شاه ← پهلوی، محمدرضا  
 شاهرختاش، شهرام ۱۸۱، ۲۸۲،  
 ۳۴۵، ۳۷۴، ۴۶۳  
 شاهرودی (آینده)، اسماعیل ۴۱،  
 ۱۴۴، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۱، ۲۷۷،  
 ۳۰۷، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۹۷، ۵۱۶  
 شاه شجاع ۱۳۵  
 شاهنامه فردوسی ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۷۱،  
 ۱۹۵، ۳۳۳  
 شایسته‌پور، ایرج ۴۱۴  
 شبان بزرگ امید ← سیاوش کسرانی  
 شب شعر ۲۱۷، ۲۵۸  
 شب مانی ۱۸۴، ۱۸۰  
 شب‌های شعر انتحیوگوته ۱۳، ۲۵۸،  
 ۳۱۶
- سمعی، احمد ۱۷۶، ۳۰۸  
 سندباد بحری، ۳۴۵  
 سندباد خائب و شش شعر دیگر ۳۲۶،  
 ۳۴۹-۳۴۵  
 سن ژون پرس ۴۰۱  
 سنگور، مدار ۱۷۷  
 سوررنالیست / سوررنالیسم ۱۰۷،  
 ۳۷۶، ۴۳۸، ۴۷۸  
 سوگنامه سال‌های ممنوع ۵۳۵  
 سهروردی ۱۹۳  
 سهمی از آن سال‌ها ۵۳۸  
 سهند ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۱۵۲-۱۵۵، ۱۷۷،  
 ۵۲۹  
 سهیلی، مهدی ۲۷۷، ۳۲۶، ۳۱۴  
 سیاست شعر، سیاست هنر ۲۵۸،  
 ۲۷۸، ۳۱۰، ۳۱۱  
 سیاوشان ۳۲۱، ۳۲۳  
 سیاه‌کل ۳، ۶، ۹، ۱۴، ۱۵-۲۱، ۳۹،  
 ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۸۶، ۳۲۸،  
 ۳۲۹، ۳۷۲، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۶۲،  
 ۵۲۹  
 سیاه‌مشق ۲۰، ۲۵۸  
 سیاه‌مشق‌های ثبانه، ۱۸۱، ۱۸۵  
 سبتول، آزیرت ۱۵۳  
 شاپور، کامیار ۴۵۳  
 شار، رنه ۳۲۲  
 شارق، بهمن ۱۸۳  
 شاعران تسلیم و شاعران مقاومت  
 ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۵

۵۹۸ تاریخ تحلیلی شعرنو

شعر دیگر [جنگ شعر، دفتر دوم] ۲۰،	شعی از نیمروز ۵۸، ۴۰۱، ۴۰۴
۱۴۷، ۱۴۶، ۴۲	شیخون ۵۳۸
شعر سازنده ۱۲۹	شیرینی معالی، رضا ۹۰، ۱۸۱، ۲۴۷
شعر سپید ۱۷۵	شجاعی فرد، جواد ۵۳۷
شعر ستایش قدرت‌های حاکمه ۱۲۹	شجاعی، کاظم ۳۰
شعر سیاه‌کل ۱۴-۱۶	شجاعی، محمود ۴۲، ۱۴۷، ۱۴۸
شعر غم‌های بی‌غمی ۱۲۹	شواره‌های جاویدان، کتاب هنر و
شعر غم‌های ضروری ۱۲۹	ادبیات امروز ۱۵۳
شعرک ۳۰۵	شرفی‌ها ۲۷۷، ۲۸۳
شعر کوچه ۱۸۲	شریعتی، علی ۱۲، ۴۶۵، ۴۶۶، ۵۱۱
شعر متعدد ۱۲۹	۵۳۲
شعر مردمی ۱۲۹	شرفی‌ان، جواد ۴۱۵، ۴۵۳
شعر مقاومت ۱۲۷-۱۳۸	شرفی، حبیب‌الله ۱۸۱
شعر من ۱۸۲	شعر ارتجاعی ۱۲۹
شعر منشور ۱۵۰، ۳۷۶، ۴۷۷	شعر انگلیس ۳۱۳
شعر ناب ۱۰، ۱۶۹، ۱۹۲، ۴۲۶،	شعر برای آزادی ۵۳۹
۵۳۵، ۴۳۲، ۴۲۸	شعر پلاستیک ۳۰۶، ۳۶۷، ۳۶۸
شعر نو از آغاز تا امروز ۸۴، ۱۷۶،	۵۳۴، ۴۲۸-۴۲۶
۱۹۹، ۲۵۸، ۲۷۸، ۲۸۳، ۳۰۶،	شعر تجسمی ۱۰، ۳۰۶، ۳۶۷، ۳۶۸
۳۲۲، ۳۰۸	۵۳۵، ۴۲۷، ۴۲۶
شعر نو نیمائی ۳۶۷، ۴۲۷	شعر تسلیم ۱۲۷-۱۳۸
شعر و سیاست و سخنی درباره ادبیات	شعر جنگل ۱۵، ۱۵۱، ۱۸۵، ۴۵۹
ملتزم ۲۵۸، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۱۷	شعر جنوبی ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۸۹، ۲۹۲
شعر و قصه ۳۲۱	شعر چریکی ۸، ۹، ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۴۵
شعرهای بی‌شکل ۳۰۷	۷۵، ۷۶، ۱۵۱، ۱۸۶، ۳۰۳، ۳۷۶
شفیعی کدکنی، محمدرضا (م. سرشک)	۴۵۹، ۴۶۲، ۵۱۶، ۵۲۶، ۵۴۲
۱۰، ۱۶، ۱۷، ۷۲، ۷۶، ۸۰، ۱۵۱	شعر حجم ۱۰۹-۱۱۲، ۱۳۹، ۱۴۶
۱۵۳، ۱۶۶، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۱	۱۴۷، ۱۵۰، ۱۷۶، ۴۲۶، ۴۲۸
۱۸۳، ۱۸۵-۲۰۱، ۲۵۴، ۲۷۲	۵۳۴، ۴۳۲

- ۲۹۴، ۴۸۵، ۴۶۶، ۴۵۱  
صبا، فتحعلی خان ۱۳۴  
صبح از روزنه بیداری ۵۳۷  
صبح نارنجستان ۱۸۲، ۴۱  
صبوری، علی ۴۱۵  
صغره‌های سکوت ۱۸۰  
صدا ۳۲۱، ۲۷۶، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۵۸  
صدای پای آب ۲۱۷  
صدای عشق ۵۳۶  
صدای قزوین ۱۵۲  
صدای میرا ۱۹، ۷۵، ۷۶، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۴۱  
صدای همیشه ۱۰۵، ۱۰۶، ۵۳۶  
صدرحاج سیدجوادی، علی اصغر ۵۱۱  
صدف ۵۳۰  
صدف و قصه تنهایی او ۱۸۱  
صدیقی، کامبیز ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۹۵، ۵۳۷، ۳۲۳  
صفا، پررین ۱۷۹  
صفا زاده، طاهره ۴۱، ۴۲، ۸۴، ۱۸۱، ۲۱۶-۲۲۰، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۷۴  
۴۵۴، ۴۷۲، ۴۷۵، ۵۱۰، ۵۳۷  
صقاری درست (واله)، حسین ۵۳۷  
صقاری، عباس ۹  
صفحه هنر روز گیلان ۲۰  
صفر ۱۸۰  
صلاحی، عمران ۳۲۶، ۳۴۹، ۳۵۱، ۴۱۵، ۴۵۴، ۴۸۵، ۴۹۴، ۵۰۷، ۵۰۹  
۲۷۶، ۳۲۲، ۳۲۸، ۴۵۲، ۴۵۹  
۴۶۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۴۹  
شکت سکوت ۴۵۴  
شکفتن در مه ۴۱، ۴۲، ۱۸۴، ۲۲۰، ۳۲۸  
شکوری، ناصر ۴۵۴  
شکوفه‌های سرخ سیب ۳۹۸  
شمالیان، علی ۵۳۷  
شمس اسحاق، کیانوش ۵۳۷  
شمس پور، شهرام ۱۸۱  
شمس قیس رازی ۴۰۵  
شمس لنگرودی، محمد ۴۱۵  
شمس، مرتضی ۲۷۷  
شوراب ۴۰  
شهری، شهین ۳۲۶  
شهرداری تهران ۳۱۶  
شهریار ۴۰۱  
شیانی، فرهاد ۴۱، ۱۱۶، ۱۸۱، ۱۸۴، ۳۷۴  
شیانی، منوچهر ۱۴۴، ۱۷۰، ۲۰۲، ۳۰۷، ۴۵۲، ۵۲۹  
شیراز ۱۸۰  
شیتلر، آرتور ۴۱۴  
ضایر ۴۰۱، ۴۰۳  
صادقی (پدرام)، عباس ۵۳۷  
صالح پور، محمدتقی ۳۸، ۳۹  
صالحی، بهمن ۹۰، ۲۷۶، ۲۹۷، ۳۲۳، ۳۵۴  
صالحی، سید علی ۴۲۲، ۴۳۳، ۴۵۰

- عبدالملکیان، محمدرضا ۳۹۸  
 عبدلی، م. ۱۸۱  
 عبور ۴۱، ۷۶، ۷۹، ۸۰  
 عبور از حجم ۱۲۷، ۱۴۴  
 عدنانی، محسن ۳۹۷  
 عراق ۱۲، ۳۸۹  
 عرفان، حمید ۴۱  
 عزیزپور، بتول ۲۷۷، ۲۸۹، ۳۷۴،  
 ۵۲۸  
 عسکری، میرزاآقا ۳۶۸، ۳۹۸، ۴۰۸،  
 ۴۱۱، ۴۱۵، ۴۲۲، ۴۲۳، ۵۲۷  
 عشقی ۲۷، ۱۳۵، ۴۰۱، ۵۱۷  
 عطارزاده (نغمه)، صالح ۴۱، ۵۲۷  
 عطش از دریچه آفتاب ۳۹۱  
 عقل سرخ ۱۹۳  
 علف ایام ۱۸۰  
 علوی، بزرگ ۵۱۱  
 علویه خانم ۵۱۱  
 علی پور، هومز ۱۸۵، ۴۳۲، ۴۳۸  
 علی مانی، مهدی ۳۶۸  
 عنصری ۱۳۰  
 غُریفی، عدنان ۵۳۸  
 غلامعلی پور (ساحل نشین)، حسن  
 ۱۸۱  
 غمناکان صبح ۵۳۶  
 فوریان ۵۱۵  
 غیائی، محمدتقی ۱۷۷  
 فاصله ۵۳۶  
 فاطمی، سعید ۴۱۴
- صور خیال در شعر فارسی ۱۸۵-۱۸۶  
 صور خیال در شعر [کهن] ۱۵۱  
 صهبا، هوشنگ ۴۱، ۱۱۱، ۱۱۲،  
 ۱۴۴، ۱۴۵  
 ضدانقلاب ۱۷۴  
 ضرابی، علی اصغر ۲۷۸، ۳۹۷  
 ضیائی، ایرج ۳۲۲  
 ضیاء پور ۳۷  
 طالبوف ۵۱۶  
 طالبیان، اسماعیل ۵۲۷  
 طالعی، جواد ۵۳۰، ۵۳۷  
 طاهباز، سیروس ۲۲۰  
 طبائی، علی رضا ۱۸۱  
 طباطبائی، ژازه ۱۸۱، ۲۷۷، ۳۲۶  
 طباطبائی، هماپوتاج ۳۹۸، ۴۳۲،  
 ۴۵۴  
 طبری، احسان ۴۱۵  
 طبل های سنگی ۳۲۶  
 طلا در مس ۲۰۲  
 طلوعی در غروب ۳۹۱  
 طنین در دلها ۴۱، ۸۳، ۸۴، ۲۱۷، ۲۲۱  
 ظل الله ۳۸۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۲،  
 ۴۰۴، ۴۰۵  
 ظهر درد ۴۰  
 عابدینی، فرهاد ۳۲۶  
 عارف ۱۳۵، ۴۰۱، ۵۱۷  
 عارفنامه ایرج ۴۰۳  
 عاشقانه ها و درد ۳۱۵  
 عاشقی از خرمشهر ۵۳۷



۱۹۸	فراتر از شب اکتونیان ۲۷۷، ۴۵۳
فرنود، غلامحسین ۲۵	۴۶۳، ۴۶۲
فروغی بطامس ۱۳۵	فرازمند (ماهان)، مجید ۴۱
فرهنگ ۳۹۱، ۴۰	فرامرزی، حسن ۴۱۴
فرهنگ اسلامی ۵۳۸	فرانسه ۱۳، ۱۶۸، ۳۸۵، ۴۰۱
فرهنگ و زندگی ۱۵۲، ۲۰	فرخزاد، پوران ۳۲۶
فرباد، فریدون ۳۶۸، ۵۳۰، ۵۳۸	فرخزاد، فروغ ۴۳، ۸۴، ۹۰، ۹۴
فربادهای دیگر و عنکبوت رنگ ۱۸۲	۱۰۵، ۱۰۶، ۱۵۲، ۱۸۱، ۱۸۳
فربدمند، احمد ۴۱۵	۲۱۶، ۲۱۹، ۲۵۶، ۲۷۶، ۳۰۷
فریدونی، عطاالله ۴۱	۳۰۸، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۴۹
فریدون [فرخزاد] ۴۵۱	۳۹۰، ۳۹۷، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۲۸
فشامی، محمدرضا ۲۹، ۴۱، ۱۰۶	۴۵۰، ۴۵۱، ۴۷۴، ۴۷۶
۱۰۷، ۱۶۵، ۱۶۷، ۲۲۰، ۲۷۹	فرخزاد، فریدون ۲۵۶
۲۸۱	قرخی ۲۷، ۱۳۰، ۱۳۵، ۴۵۴
فصل بروز خشم ۵۳۶	فردا اولین روز دنیا است ۳۹۸، ۴۰۸
فصل پنجم ۴۵۵	۴۱۱
فصل سبز ۱۸۱	فردوسی ۱۰، ۲۰، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۱۲۹
فصل غلیظ گیو ۱۸۱	۱۳۰، ۱۳۴، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۸
فصل مطرح نیست ۱۵۰	۲۲۰، ۲۵۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۰۴
فصلنامه تحقیقات ایرانی ۳۷	۳۰۶، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۴۹، ۳۶۶
فصل‌های زمستان ۱۴۶	۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۹۰
فصل‌های سبز ۱۵۲	۴۱۴، ۴۲۷، ۵۱۸
فصلی برای تو ۸۷	فرزاد، مسعود ۱۵۰
فصلی در هنر ۱۵۲، ۳۸، ۳۷	فرزندان سانچز ۵۱۷
فقیری، ابوالقاسم ۲۹	فرسیو ۴
فقیری، امین ۲۹	فرلینگتی ۴۰۲
فلک الافلاک ۱۵۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۳۷	فرم ۳۶، ۵۱، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۴۶، ۳۱۵
۳۲۳، ۳۲۱	۳۳۵، ۳۳۶
فائدی، بدالله ۳۲۷	فرمالیست / فرمالیسم ۱۸، ۸۴، ۱۳۹

- قاسمیان، مینا ۳۹۸  
 قاضی ۵۰۸  
 قافله‌های شب‌خیز ۳۲۷  
 قانون اساسی ایران ۵۰۶، ۵۰۵  
 قدرخواه، کیوان ۵۳۸  
 فدائیان ۳۰۷  
 قذافی ۲۵۷  
 قرآن ۲۷۲، ۱۹۳  
 قربان‌زاده، احمد ۵۳۸  
 قصه‌کوی و برزن ما ۲۷۷  
 قصیده‌های هاربه ۴۹۷، ۴۵۴  
 قصیده بلند باد ۳۲۱  
 قطاری در مه ۴۱۵  
 قصص نامحدود من ۱۴۵، ۱۳۳  
 قصص و پرواز ۵۳۶  
 ققنوس ۵۳۸، ۵۳۶  
 قلبم را به خاک بسپارید ۴۵۴  
 قلعه سقریم ۴۱۴  
 قلم انداز ۴۲  
 قلیچ‌خانی، علی ۹۰، ۱۳۳، ۱۳۵، ۲۹۷  
 قم ۳۷۶، ۱۲  
 قناری تنها ۲۸۹  
 قنبری، شهیار ۹  
 کاتبی، علی ۲۵۹  
 کار ۵۳۹، ۵۳۸  
 کارتر، جیمی ۱۲  
 کارو ۴۵۴  
 کاشانی‌راد، بهرام ۲۹۸  
 کاظم‌زاده ۱۷۰  
 کاظمیه، اسلام ۵۲۹، ۵۲۸  
 کامو، آلبر ۲۷۶، ۱۷۰  
 کانون تربیت ۱۸۰، ۴۲  
 کانون نویسندگان ایران ۱۳، ۱۲، ۵۰۲-۵۱۰، ۵۱۹-۵۲۱، ۵۳۱  
 کاره ۵۳۶، ۲۰  
 کبری، ناهید ۴۵۴  
 کتاب احمد ۵۱۶  
 کتاب امروز ۱۵۲، ۱۷۶، ۲۵۴، ۲۵۸  
 ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۹۰  
 کتاب پیام ۳۲۱  
 کتاب توس ۳۲۱  
 کتاب جدید ۲۵۹، ۲۵۸  
 کتابخانه سخن ۴۰  
 کتاب روز ۱۵۲  
 کتاب شعر ۲، ۴۱۴  
 کتاب شعر ساهر ۳۹۱  
 کتاب مرجان ۲۷۶، ۲۵۸  
 کتاب مقدس ۱۶۸  
 کتاب میرا ۳۲۷  
 کتاب نمونه ۱۸۱، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۵۸  
 ۳۲۶، ۳۵۱، ۳۹۸  
 کتاب‌های جیبی ۱۷۶، ۲۷۸، ۳۰۶  
 کتاب هنر ۲۰، ۱۵۲  
 کتیبه‌ئی یرباد ۲۷۷  
 کُربن، هانری ۴۱۴  
 کرم‌عبدلی، علی ۳۶۸  
 کرمی، حسن ۲۷۲

- کریم پور، حمید ۴۲۸، ۴۲۲، ۴۴۶  
 کریمیان، کاظم ۲۱  
 کریمی، پرویز ۳۰، ۲۷۸، ۲۹۷  
 کریمی، رحمان ۲۷۲، ۲۷۳  
 کسرائی، سیاوش ۷، ۱۰، ۱۲، ۲۰،  
 ۱۵۳، ۱۶۵، ۱۷۷، ۲۵۹، ۲۷۶  
 ۲۷۹، ۳۰۷، ۳۹۷، ۴۱۳-۴۱۶،  
 ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷  
 ۵۳۷-۵۳۹، ۵۶۰  
 کسروی، احمد ۵۱۱، ۵۱۲  
 کسری (افشار)، لایلا ۴۱، ۱۵۰، ۱۸۲  
 کسیلا، احمد ۴۲۷، ۵۱۰  
 کشتارگاه ۵۲۲، ۵۲۷، ۵۴۱  
 کلاهی اهری، محمدباقر ۴۱۵  
 کلکسیون ۳۲۶  
 کللی، بیژن ۵۲۹  
 کلودل ۴۰۱  
 کلید ۱۸۰، ۱۸۴  
 کنگره نویسندگان ایران ۱۴، ۵۰۲  
 کویست‌ها ۱۴۰  
 کوثری، عبدالله ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۶۰،  
 ۵۲۹  
 کوچ ۵۰  
 کوچ پرنده‌ها ۳۲۶  
 کوچانی، علی ۴۲۷  
 کوچوش، آلبرت ۱۷۹  
 کودتا ۴، ۱۳، ۵۲۶، ۵۳۰  
 کوزه ۱۸۲  
 کوش آبادی، جعفر ۱۴، ۱۵، ۵۲۸
- کونرت، گونتر ۴۱۴  
 کویر ۵۰  
 کیانوش، محمود ۴۱، ۳۹۱  
 کیخسرو، م ۵۳۸  
 کیهان ۱۵۱، ۲۲۰، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۸۱،  
 ۳۷۶، ۴۲۷، ۴۶۲، ۵۱۷  
 گارسیالورکا، فدریکو، ۲۷، ۱۰۷، ۱۶۸  
 گام ۳۹۱، ۳۹۸، ۴۱۵  
 گاوآره بان ۵۱۲  
 گرگین، عاطفه ۳۷۶  
 گرگین، محمد ۴۵۴  
 گروه فرهنگی مرجان ۲۷۶  
 گریزهای ناگزیر ۵۳۶  
 گریه در آب ۳۲۶، ۳۴۹، ۳۵۱  
 گزارش کتاب ۱۵۲  
 گزینة شعرها ۳۲۶  
 گل برگستره ماه ۴۰، ۵۲، ۵۹، ۱۴۶،  
 ۴۰۱  
 گلپونه‌ها ۳۲۷  
 گلچین گیلانی - میرفخرائی، فخرالدین  
 گلزار، لیلی ۴۱۴  
 گلستان، ابراهیم ۹۰، ۵۳۲  
 گلستان سعدی ۱۹۸  
 گلرخ، خسرو ۹، ۱۰، ۱۴، ۲۰،  
 ۲۱، ۲۹-۳۹، ۴۵، ۴۸، ۵۹، ۶۰،  
 ۶۹، ۹۱، ۹۲، ۱۵۱، ۱۵۳، ۲۵۸،  
 ۲۵۹، ۲۶۵، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۸،  
 ۳۱۰، ۳۲۰-۳۲۳، ۳۳۰، ۳۷۶،  
 ۳۷۷، ۳۸۳، ۳۸۵-۳۸۷، ۳۹۵

- ۵۳۹  
گلشانی ۳۲۷  
گلشیری، هوشنگ ۵۰۸، ۵۲۵، ۵۲۶  
۵۳۰، ۵۳۱  
گل‌های آفتاب‌گردان و آورد پلی گون  
۴۱  
گورکی ۲۹، ۲۷۶، ۵۲۱، ۵۲۲  
گورگین، تیمور ۴۲  
گیاواره فصل سرخ ۱۸۲، ۱۸۵  
گیاه و سنگ نه، آتش ۴۲، ۴۵۴  
گیلانی، فریدون ۳۰، ۲۷۲  
گینزبرگ، آلن ۱۴۲، ۴۰۲  
لاری کرمانشاهی ۴۵۴  
لامارتنین وار ۱۷۰  
لاهورنی ۱۳۵  
لاهیجان ۳  
لحظه‌ها صادقند ۱۸۰  
لحظه‌های مکرر ویرانی ۳۹۸  
لحظه سوم، داستان آنسوی نیرنگ‌ها  
۲۷۷  
لطفعلیان، اردشیر ۱۷۹  
لله‌باشی ۱۳۵  
لندن ۱۳  
لنگرودی، بنده‌خدای ۱۶۶  
لوتره آمون ۱۴۲  
لوح ۵۲۷، ۵۲۸  
لوس آنجلس کالیفرنیا ۳۷  
لومومبا ۷۸  
م. آزاد ← مشرف آزادتهرانی، محمود
- م. آزرم ← میرزازاده، نعمت  
ما بودگان ۵۳۶  
م. ا. به‌آذین ← اعتمادزاده، محمود  
ماتک، علی ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۲  
ما چه می‌خواهیم ۵۱۲  
ماروی زمین هستیم ۱۰  
مازیار ۵۱۱، ۵۳۸، ۵۶۰  
مالارمه ۴۰۱  
مالایایی ۴۰۳  
مالکی، شهریار ۳۶۸، ۳۶۹  
م. امید ← اخوان ثالث، مهدی  
ماه در کاریز ۴۰  
مایاکونکی، ولادیمیر ۱۶۸، ۱۷۱  
۱۷۷، ۱۹۵، ۱۹۸  
متین، غلامحسین ۲۹، ۴۲، ۱۵۳  
۳۲۶، ۳۴۵، ۵۳۹  
مثل درخت در شب باران ۴۵۳، ۴۵۹  
مجایی، جواد ۲۹، ۴۱، ۸۷، ۱۴۰  
۱۴۷، ۱۸۲، ۲۱۸، ۲۲۰، ۳۲۳  
۴۵۴، ۴۸۵، ۵۲۸  
مجاهدین خلق ایران ← سازمان  
مجاهدین خلق ایران  
مجلس شورای ملی ۲۵۶  
مجله ادب ۲۵۳  
مجموعه اشعار ۵۳۸  
محبت، جواد ۳۲۰  
محبی، عبدالجواد ۱۸۲، ۱۵۳  
محبی کرمانی، مهدی ۴۱  
محبی، مهدی ۱۸۲

- ۱۷۹ محبوب، محمدجعفر  
 محدث، جعفر ۲۷۸  
 محدثی، جواد ۵۳۸  
 محسن، سعید ۶  
 محصل، اردشیر ۱۷۹  
 محماتی، محمدابراهیم ۱۸۲  
 محمدسینا، راحا ۳۶۸  
 محمود، احمد ۵۳۲، ۵۱۱، ۲۹  
 محمود غزنوی ۱۹۵  
 مختاری، محمد ۴۸۵، ۴۵۴، ۲۷۲  
 ۵۰۲، ۴۹۷  
 مختصری درباره هنر ۲۷۸، ۲۵۸  
 ۳۰۹  
 مدرسه عالی مدیریت لاهیجان ۲۱۳  
 مدرنیستی ۸۳  
 مدرنیسم ۴۶۶، ۲۱۸، ۲۱۷  
 مدیحی، محمدرضا ۵۳۸  
 مرادردی‌ست اندر دل... ۵۳۵  
 مرادداکن ۴۱۴  
 م. راما - محمد امینی لاهیجی  
 مرثیه‌های کولی ۳۹۱  
 مرثیه جویبار ۴۵۳، ۴۱۵  
 مرجان ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۷۶  
 مردخترم، فریدون ۲۷۳، ۲۷۲  
 مردی در قفس ۵۱۱  
 مرگ رنگ ۲۱۷  
 مرگ ماهی‌ها ۱۱۹، ۱۱۶، ۳۹  
 مرگنامه‌ها و پنج آواز برای ذوالجناح ۲۷۶  
 مسجد سلیمان ۴۲۸  
 مسکوب، ش ۵۳۲  
 مسلخ ۵۳۷  
 سیر ۳۹  
 مشت در جیب ۲۸۶، ۲۷۷  
 مشرف آزادتهرانی (م. آزاد)، محمود  
 ۱۰۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۷۳، ۲۷۶،  
 ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۳، ۳۰۷، ۳۰۸،  
 ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۴۰  
 ۳۲۵، ۳۷۲، ۳۷۳، ۵۲۸  
 مشروطه ۵۷۱  
 مشروطیت ۱۳۰، ۱۳۵، ۲۵۳، ۴۰۱،  
 ۴۰۳، ۵۰۶  
 مشفق، سیروس ۲۰، ۴۱، ۹۰، ۹۵،  
 ۹۶، ۱۴۱، ۲۴۷، ۲۷۶، ۲۹۷  
 ۳۱۸، ۳۷۴، ۴۲۷، ۵۱۰، ۵۳۸  
 مشیری، فریدون ۴۱، ۱۷۰، ۲۷۶  
 ۳۰۷، ۴۵۴، ۵۲۵  
 صدق، حمید ۲۲۷، ۲۵  
 مصطفوی، صدر ۳۲۷  
 مصیبتی زیر آفتاب ۴۰، ۵۲-۵۹،  
 ۴۰۴، ۴۰۲  
 مطلق‌فرد، آذر ۲۳۲  
 مطهری، سیاوش ۳۹۱، ۳۹۴، ۵۰۳،  
 ۵۱۹  
 مظاهری، علی ۴۱  
 معتقدی، محمود ۴۶۲  
 معزی‌مقدم، فریدون ۱۷۹  
 معماری حجم ۱۴۶، ۱۴۹

۱۴۳، ۲۱۰، ۲۸۹، ۳۰۴، ۳۶۷	معین، محمد ۱۷۹
۳۶۸، ۴۰۱، ۴۲۶-۴۲۸، ۴۳۲	مغول ۵۱۵
۴۷۷، ۴۸۵، ۵۳۴	مقدم مراغه‌ئی، رحمت‌الله ۵۰۳، ۵۰۴
۸۴، ۱۰۷، ۲۲۰، ۳۰۳	مُقربین، شهاب ۴۶۲
۳۰۴	مقصدی، رضا ۱۰، ۲۰، ۱۵۴، ۱۶۶
موحّد، عبدالحسین ۳۰	۱۷۷، ۲۷۳، ۳۲۳
موحّد محمدی، ضیاء ۲۱۹، ۳۲۲	ملک‌الشعراء بهار ۲۵۴، ۴۰۱، ۵۱۷
۳۹۸، ۴۰۸، ۴۶۶	ملکی، خلیل ۵۱۱
موزه‌های برهوت ۴۲، ۱۸۲	میزان ۵۳۱، ۵۳۳
موزیک ایران ۱۵۲	میزی ۵۲۹
موسسه فرهنگی آلمان ← انجمن	مناجات ۱۹۸
فرهنگی ایران - آلمان	من با آب‌ها رابطه دارم ۴۱۵، ۴۲۲
موسوی‌گرمارودی، علی ۴۱، ۷۶، ۷۹	۴۲۳
۸۰، ۱۹۹، ۲۵۴، ۳۰۸، ۵۱۶، ۵۳۸	من، تنهائیم و زمزمه‌هایم ۴۰
موقعیت کلی هنر و ادبیات کتونی ۳۲۷	منزوی، حسین ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴
م و می درسا ۴۱	۲۰۲، ۲۳۰، ۲۵۶، ۳۷۴، ۵۱۵
مونترا ۵۲۱	منشی‌زاده، کیومرث ۳۲۰، ۳۷۲
مهاجر، پرویز ۲۱۲، ۳۲۲، ۴۵۱	۳۷۳، ۴۵۴، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۲
مهتاب ۵۳۷	۵۲۹
مه درمه ۳۹۸	منصوری، پرویز ۱۷۹
مهدویان، ایرج ۴۱	منظومه ده و دوازده و آهوی غریب ۴۰
مهدوی، ژاله ۳۲۷	من فقط سفیدی اسب را گریستم ۱۸۰
مهدوی‌هزاوه، محسن ۳۶۸	۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۰
مهدیان، ایرج ۲۵۸، ۲۷۸، ۳۰۹	من محو می‌شوم ۱۸۰
مهریویا، جمشید ۱۶۵	منترچهری ۱۳۰
مهری، حسین ۲۸۱	موج ناب ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۳۸
مهمید، محمدعلی ۵۲۵، ۵۲۶	۴۴۷، ۴۵۰
مبیدی، علیرضا ۴۱۳، ۴۱۴	موج نو ۱۰، ۱۹، ۸۳، ۸۷، ۱۰۶
میترا و خمیازه‌های باد ۴۵۴	۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۳۹، ۱۴۱

فهرست راهنما ۶۰۷

۲۱۳، ۲۷۶، ۳۰۷، ۳۱۷، ۴۰۱	میرافشار، هما ۳۲۷
۴۸۵، ۴۵۴	میرزازاده (م. آزمون)، نعمت ۱۰، ۲۰
ناصرالدین شاه ۵۱۶	۴۲، ۷۲، ۷۵-۷۹، ۸۰، ۱۲۷
ناصرخسرو ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴	۱۲۸، ۱۵۱، ۱۵۳، ۲۰۰، ۲۰۱
۳۳۱	۲۷۲، ۳۴۰، ۳۴۹، ۵۰۷، ۵۰۸
ناطق، هما ۵۳۲	۵۱۱، ۵۱۲، ۵۳۳
نامه‌ها ۵۱۱	میرزا کوچک خان ۱۵
نامه‌های سرگردان ۴۵۴	میرصادقی، میمنت ۴۵۴، ۴۸۵، ۴۹۰
نبض وطنم را می‌گیرم ۵۵۷، ۵۳۷	میرفخرائی، فخرالدین ۳۰۷
نبی ۳۹۱	میرفطروس، علی ۱۰، ۲۰، ۲۵، ۱۵۴
نثر موزون نویسان ۳۰۷	۲۵۹، ۲۶۱، ۵۳۸، ۵۴۹
نجات، هوتن ۳۹۸	میرمیران، مجتبی ۴۵۴
نجد سمعی، عنایت ۲۰	میزانی، فیروزه ۴۴۱-۴۴۳، ۴۳۲
نجف ۱۴	مجاهد در لجن ۵۰، ۵۱
نجفی، ابوالحسن ۳۲۲	میکائیل و گاوآهن مغموم ۱۸۱، ۱۸۵
نجوای روستا ۲۰	۲۴۳
ندیمی، حسن ۱۸۲، ۵۲۵	میلاد دریا ۴۵۴
نرودا، پابلو ۱۶۸، ۱۷۷، ۱۹۹، ۴۰۳	میلاد نهنگ ۵۳۸
۴۰۴	میلانی، پروانه ۳۹۱
نسیم شمال ۱۳۵، ۴۰۱	میلانی، فروغ ۴۲
نصیری پور، غلامحسین ۴۲، ۱۷۴	میهمان سنگ‌ها ۵۳۷
۱۸۲-۱۸۵، ۲۳۷، ۳۲۳	مؤذن، ناصر ۲۸، ۵۳۹
نصیری، نصیر، ۳۶۸، ۳۶۹	مؤمنی، باقر ۲۸، ۵۱۶
نظیری، ژاله ۲۷۸	نثورمانتیک‌ها ۷۰
نمره جوان ۴۱، ۹۵، ۹۶، ۱۴۱	نابدل، علیرضا ۷
نفس زیر تختگی ۴۰، ۱۰۹، ۱۴۳	ناپلئون، فیروز ۲۷۸
نفیسی، مجید ۱۰۷	ناتل خانلری، پرویز ۱۷۰، ۳۰۷، ۳۸۶
نقد آثار احمد شاملو ۳۲۰، ۳۲۷	ناجی، فیروز ۴۲، ۱۴۸
نگاه ۵۱۱	نادرپور، نادر ۴۲، ۱۵۰، ۱۷۰، ۱۸۴

نگاه، ف. الف - فریرز ابراهیم پور  
 نگاهی در سکوت ۲۷۷  
 نگین ۲۰، ۱۵۲، ۲۵۴، ۲۵۸، ۳۱۰،  
 ۳۶۶، ۳۹۰، ۴۵۱، ۴۶۰  
 نوری زاده، علیرضا ۴۲، ۱۱۶، ۱۲۴،  
 ۵۱۵، ۴۲۷  
 نوری علاء، اسماعیل ۱۰، ۱۰۰، ۱۰۳،  
 ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۸۲، ۳۰۴، ۳۰۶،  
 ۳۲۳، ۳۶۶، ۳۶۷، ۴۲۶، ۴۳۲،  
 ۵۳۸  
 نوری علاء، پرتو ۵۳۸  
 نوری، نورالدین ۲۹  
 نوزادیان، رایا ۲۹  
 نوصی از نقد بر نوصی از شعر ۱۵، ۱۶  
 نوصی از هنر، نوصی از اندیشه ۱۵۱،  
 ۱۸۲، ۳۲۸، ۵۲۰  
 نوصی، محمد ۵۳۸  
 نو قدمائی ۸۰، ۸۳، ۱۵۰، ۱۸۶، ۱۹۴،  
 ۲۱۷، ۲۸۱، ۴۶۶، ۴۹۰، ۵۰۷  
 نهر ۵۱۷  
 نهضت آزادی ایران ۱۳  
 نیرو، سیروس ۱۸۲، ۱۸۳، ۴۵۴  
 نیری، صفورا ۱۵۳، ۴۵۵  
 نیستانی، منوچهر ۱۷۰، ۱۸۲، ۲۰۱،  
 ۲۰۲، ۳۰۷، ۳۱۶، ۳۷۴، ۵۲۹  
 نیشابور ۱۳۳، ۵۵۶  
 نیکرو صالح، احمد ۱۵۴، ۱۸۲، ۱۸۵،  
 ۳۲۳  
 نیکرو، منوچهر ۳۶۸

نیل ۴۲، ۱۸۰، ۲۱۲، ۵۳۶  
 نیمائی ۸۰، ۱۱۱، ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۸۶،  
 ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۵۳،  
 ۲۸۶، ۳۰۷، ۳۴۹، ۳۶۷، ۳۶۸،  
 ۴۴۲، ۴۷۷  
 نیما و شعر پارسی ۱۸۳  
 نیما یوشیج ۲۰، ۴۲، ۸۵، ۱۰۴، ۱۰۵،  
 ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۶۹، ۱۸۲،  
 ۱۸۴، ۱۹۵، ۲۵۳، ۲۷۳، ۲۷۶-  
 ۲۷۸، ۲۹۲، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۰۸،  
 ۳۱۶، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۲،  
 ۳۶۰، ۴۰۱، ۴۱۴، ۴۳۸، ۴۵۱،  
 ۴۵۲، ۴۷۲، ۴۷۴  
 نیوتون ۱۴۹  
 نیویلیت ۴۷۷، ۴۷۸  
 و آنگاه آه ای فرشته ۱۸۰  
 واحد، سینا ۵۳۹  
 واحدی، غلامرضا ۳۹۸  
 واژه‌ها ۲۵۴، ۲۵۵  
 واشنگتن ۷  
 واقدی، اصغر ۱۵۳، ۲۷۸، ۳۰۰،  
 ۳۷۴، ۴۲۷، ۵۲۹  
 واقعه سیاهکل ۱۵، ۳۲۸  
 واقف، جمشید ۴۱۵  
 والرئ، پل ۴۰۱  
 وجدانی، محمد ۳۹۱  
 وجدی، شاداب ۳۹۱  
 ورن ۴۰۱  
 وزارت فرهنگ و هنر ۲۵۶، ۵۱۹

نگاه، ف. الف - فریرز ابراهیم پور  
 نگاهی در سکوت ۲۷۷  
 نگین ۲۰، ۱۵۲، ۲۵۴، ۲۵۸، ۳۱۰،  
 ۳۶۶، ۳۹۰، ۴۵۱، ۴۶۰  
 نوری زاده، علیرضا ۴۲، ۱۱۶، ۱۲۴،  
 ۵۱۵، ۴۲۷  
 نوری علاء، اسماعیل ۱۰، ۱۰۰، ۱۰۳،  
 ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۸۲، ۳۰۴، ۳۰۶،  
 ۳۲۳، ۳۶۶، ۳۶۷، ۴۲۶، ۴۳۲،  
 ۵۳۸  
 نوری علاء، پرتو ۵۳۸  
 نوری، نورالدین ۲۹  
 نوزادیان، رایا ۲۹  
 نوصی از نقد بر نوصی از شعر ۱۵، ۱۶  
 نوصی از هنر، نوصی از اندیشه ۱۵۱،  
 ۱۸۲، ۳۲۸، ۵۲۰  
 نوصی، محمد ۵۳۸  
 نو قدمائی ۸۰، ۸۳، ۱۵۰، ۱۸۶، ۱۹۴،  
 ۲۱۷، ۲۸۱، ۴۶۶، ۴۹۰، ۵۰۷  
 نهر ۵۱۷  
 نهضت آزادی ایران ۱۳  
 نیرو، سیروس ۱۸۲، ۱۸۳، ۴۵۴  
 نیری، صفورا ۱۵۳، ۴۵۵  
 نیستانی، منوچهر ۱۷۰، ۱۸۲، ۲۰۱،  
 ۲۰۲، ۳۰۷، ۳۱۶، ۳۷۴، ۵۲۹  
 نیشابور ۱۳۳، ۵۵۶  
 نیکرو صالح، احمد ۱۵۴، ۱۸۲، ۱۸۵،  
 ۳۲۳  
 نیکرو، منوچهر ۳۶۸



هنرمندی، حسن ۱۸۲	وزل، علیرضا ۴۱۴
هنرور شجاعی، تقی ۵۳۹، ۵۰۳، ۴۲	وصال شیرازی ۱۳۵
هوای تازه ۳۳۰، ۳۰۵، ۱۴۴	وطن، اکبر ۳۹۸
هوب هوب نامه ۴۰۳	وقت سکوت نیست ۵۳۹، ۵۳۷
هوشمند، مسعود ۹	وکیلی، سیر ۴۱۴
هوشنگ چالنگی ۴۲۸	وناگهان جرقه ۲۷۸
هویت ۲۷۷	وبنام ۴۰۲، ۳۹۰، ۷۸
هوبدا، امیرعباس ۱۲، ۲	هائینس، کارل ۱۷۹
هیچکس نمی‌داند ۳۹۱	هاوزن، اشتوک ۱۷۹
هیرمند ۲۰	هبوط ۴۰
هیورث، پتر ۱۷۹	هجوم ۴۸۵، ۴۵۳
یادداشت‌های شهر شلوغ ۵۱۱	هدایت، رضاقلی‌خان ۱۳۵
یاشار ۵۳۶	هدایت، صادق ۵۱۱
یحیوی، عباسعلی ۴۵۵	هرسوی راه راه راه ۱۸۱
یزدی، ابراهیم ۱۳	هزارخانی، منوچهر ۵۰۷، ۲۷۶، ۲۱
بهنین، مرگی ۲۹	۵۳۳، ۵۱۱
یعقوب‌شاهی، نیاز ۲۵۹، ۳۸	هزار و یک شب ۳۴۶-۳۴۵
یغما ۸۰	هشترودی، محسن ۴۱۴، ۱۵۰
یفتوشنکو، یوگنی ۲۹	هشت کتاب ۴۵۳
یلدا ۴۵۴	هلاک عقل به وقت اندیشیدن ۵۳۹
یلفانی، محسن ۵۲۱، ۵۱۱	همانی، جلال ۴۱۴
یوردشایان (عنا)، اسماعیل ۱۸۲، ۳۹۱	همایونفر، عزت‌الله ۴۱۴
یوسف، سعید ۳۲۸، ۱۶، ۱۵	همایونی، صادق ۲۲
	همتی، اسماعیل ۴۵۵
	همینگوی، ارنست ۴۱۴

## کتاب‌ها (مراجع و ماخذ)

- آتابای، سیروس / *وادی شاهپرک‌ها*. - تهران: طُرفه، ۱۳۴۴، ۸۷ ص.
- آتش / *دشت ناامید*. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۶۱ ص.
- / *من گویر*. - تهران: بی‌نا، ۱۳۲۲، ۶۰ ص.
- / *واحه*. - تهران، بی‌نا، ۱۳۴۷، ۵۱ ص.
- آتشی، منوچهر / *آواز خاک*. - تهران: نیل، ۱۳۲۶، ۲۰۲ ص.
- / *آهنگ دیگر*. - تهران: [ناشر] رضا سیدحسینی، اردیبهشت ۱۳۳۹، ۱۵۱ ص.
- / *بر انتهای آغاز*. - تهران: دنیای کتاب، بی‌تا، ۱۴۴ ص.
- / *برگزیده اشعار و چند شعر تازه*. - تهران: دنیای کتاب، بی‌تا، ۱۴۴ ص.
- / *دیدار در قلنی*. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۸، ۱۸۸ ص.
- آخوندزاده، میرزا فتحعلی / *تمثیلات، شش نمایشنامه و یک داستان*. ترجمه م. ج. فره‌چه‌داغی. - تهران: خوارزمی، ۱۳۵۶.
- آدمیت، فریدون / *امیرکبیر و ایران (ورقی از تاریخ سیاسی ایران)*. - تهران: خوارزمی، ۱۳۴۸.
- آدیش، م. (و) *کوه‌زاد / من محو می‌شوم*. - تهران: پارس اجنت، ۱۳۵۰، ۱۱۵ ص.
- آدیش، هور / *تا دم جاده‌های صبح*. - تهران: دنیای دانش، ۱۳۵۴، ۶۸ ص.
- آذر، ع. ا. / *آسمانگرد زمینگیر*. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۹۴ ص.
- آذری، محمد / *بی‌پناهی*. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۶، ۷۵ ص.
- / *سرود دره شقایق*. - شیراز: کوروش، ۱۳۵۰، ۶۲ ص.
- آرمین، سیروس / *مرا دردی ست اندر دل ...* - تهران: سحاب کتاب، ۱۳۵۷، ۵۸ ص.
- آریان، علیرضا / *دامن خیال*. - مشهد: بی‌نا، ۱۳۳۶، ۱۲۸ ص.
- آرین‌پور، یحیی / *از صبا تا نیما*. - تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی (و) موسسه انتشارات فرانکلین، ۱۳۵۰، ۲ مجلد.
- آزادوش، ر. / *خورشید و شهر دور*. - تهران: رز، ۱۳۵۰، ۸۱ ص.

- آزادی‌ور، هوشنگ / مرگنامه‌ها و پنج آواز برای ذوالجناح. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۱.
- آژند، یعقوب / ادبیات نوین ایران (از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی) ترجمه و تدوین. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳، ۴۲۰ ص.
- آژنگ / ناقوس. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۳، ۶۶ ص.
- آشوری، داریوش / «گشتی در هوای شعر سهراب سپهری» و پیاسی در راه. - تهران: طهوری، ۱۳۵۶، ۱۳۶ ص. چاپ دوم.
- آفاق‌نما، شمس / سرود عشق. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۷، ۵۲ ص.
- آقاسی، داراب / چراغ ناسوخته. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۴، ۷۵ ص.
- ~ / در شبانه شهر خم. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۱۲۸ ص.
- آل اسحاق، کیانوش / در امتداد تجربه‌ها. - بی‌م، بی‌نا، ۱۳۵۷، ۱۲۸ ص.
- ابتهاج، هوشنگ (ه. ا. سایه) / چند برگ از یلدا. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۴، ۲۵ ص.
- ~ / زمین. - تهران: نیل، ۱۳۳۴، ۱۴۶ ص.
- ~ / سراب. - تهران: صفی‌علی‌شاه، خرداد، ۱۳۳۰.
- ~ / شبگیر. - تهران: صفی‌علی‌شاه، مرداد، ۱۳۳۲.
- ~ / نخستین نغمه‌ها. - رشت: بی‌نا، ۱۳۲۵.
- ابراهیمی، احمد / هویت. - تهران: رز، ۱۳۵۱، ۱۰۱ ص.
- ابراهیمی حریری، دکتر فارس / مقدمه‌نویسی در ادبیات فارسی. - تهران: چاپخانه دانشگاه تهران: شهریور، ۱۳۴۶.
- ابن خلدون، عبدالرحمن / مقدمه ابن خلدون، ترجمه پروین گنابادی. - تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
- ابهری، فخریم / بهار ابر. - بی‌م: بی‌نا، ۱۳۳۸، ۱۴۲ ص.
- احسانی، امان... / جهیز. - بی‌نا، زمستان، ۱۳۳۸، ۹۶ ص.
- احمدی، احمدرضا / روزنامه شیشه‌یی. - تهران: طرفه، اردیبهشت، ۱۳۴۳، ۹۹ ص.
- ~ / طرح. - تهران: بی‌نا، آذر، ۱۳۴۱، خشتی، ۴۰ ص.
- ~ / من فقط سفیدی اسب را گریستم. - تهران: زمانه، ۱۳۵۰، ۱۱۰ ص.
- ~ / وقت خوب مصائب. - تهران: زمان، ۱۳۴۷، ۱۸۱ ص.
- احمدی‌پور، قربانعلی / سپیده. - اهواز: نینوائی، ۱۳۳۲، ۱۰۹ ص.
- اخوان‌ثالث، مهدی (م. امید) / بدعت‌ها و بدایع نیما یوشیج. - تهران، توکا، ۱۳۵۷، ۳۴۸ ص.
- ~ / آخر شاهنامه. - تهران: بی‌نا، پائیز، ۱۳۳۸، ۸۶+۸ ص.
- ~ / از این اوستا. - تهران: مروارید، ۱۳۴۴.

- ~ / برگزیده شعرهای مهدی اخوان ثالث. - تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۲۱۱ ص.
- ~ / بهترین امید (گزیده اشعار و مقالات). - تهران: روزن، ۱۳۴۸، ۳۱۹ ص.
- ~ / پائیز در زندان. - تهران: روزن، ۱۳۴۸، ۱۰۳ ص.
- ~ / دوزخ، اما سرد. - تهران: آگاه، ۱۳۵۷، ۱۸۷ ص.
- ~ / زمستان. - [تهران]: زمان، خرداد - دی ۱۳۳۵، ۱۱۶+۳ ص.
- ~ / زندگی می‌گوید: اما باز باید زیست، باید زیست، باید زیست. - تهران: توکا، ۱۳۵۷، ۱۷۲ ص.
- ~ / شکار. - تهران: مروارید، ۱۳۴۵، ۵۶ ص.
- ~ / عاشقانه‌ها و کیبود. - تهران: جوانه، ۱۳۴۸، ۱۹۷ ص.
- ~ / عطا و لقای نیما یوشیج. - تهران: انتشارات دماوند، زمستان ۱۳۶۱.
- ~ / مجموعه مقالات (کتاب اول). - [تهران]: انتشارات توس، بهمن ماه ۱۳۴۹.
- ~ / اخوان‌لنگرودی، مهدی (آماج) / سپیدار. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۵، ۶۶ ص.
- ~ / اسدیان، محمد / در مدار بسته ساعت. - تهران: رواق، ۱۳۵۷، ۸۵ ص.
- ~ / اسدی، مینا / چه کسی سنگ می‌اندازد. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰، ۱۰۵ ص.
- ~ / اسلام‌پور، پرویز / پرویز اسلام‌پور [نام مجموعه]. - تهران: بی‌نا، مرداد ۱۳۴۹، ۱۳۸ ص.
- ~ / پس حس خداوند نجاتم می‌دهد. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۱۳۸ ص.
- ~ / سطح شیب در سفر پاک. - بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۴۹، ص.
- ~ / نمک و حرکت و رید. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۷.
- ~ / وصلت در منحنی سوم. - تهران: اشرفی، ۱۳۴۶، ۸۷ ص.
- ~ / اسلامی‌ن‌دوشن، محمدعلی / چشمه. - تهران: بی‌نا، تیر ماه ۱۳۳۵، ۷۱ ص.
- ~ / آگاه. - تهران: ناشر مؤلف، ۱۳۲۹.
- ~ / اسلامی، نعمت... / مرگ ماهی‌ها. - تهران: پندار، ۱۳۴۹، ۸۰ ص.
- ~ / اسماعیلی، امیر (و) صدارت، ابوالقاسم / جاودانه فروغ فرخزاد. - تهران: مرجان، تیر ۱۳۲۷.
- ~ / اشرف، احمد / موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه. - [تهران]: انتشارات زمینه، خرداد ۱۳۵۹.
- ~ / اصلانیان، اصلان / خورشیدهای شبانه. - تهران: شباهنگ، ۱۳۵۷، ۸۰ ص.
- ~ / شباهنگ. - تهران: انتشارات فرهنگ، ۱۳۵۰.
- ~ / اصلانی، محمدرضا / بر تفاضل دو مغرب. - تهران: زوار، ۱۳۵۴، ۱۱۰ ص.
- ~ / سوگنامه سال‌های ممنوع. - تهران: شباهنگ، ۱۳۵۷، ۸۸ ص.
- ~ / شب‌های نیمکتی، روزهای باد. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۴، ۱۸۰ ص.

- اعتضادی، ملکه / گل‌های من. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۵، ۱۱۲ ص.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان / مرآة البلدان (با تصحیحات و حواشی و فهارس)، به  
کوشش دکتر عبدالحسین نوائی و میرهاشم محدث. - تهران: مؤسسه انتشارات و  
چاپ دانشگاه تهران، ۲ مجلد، اسفند ۱۳۶۷.
- اعلامی، ابوالقاسم / محراب راز. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۹، ۱۸۶ ص.
- افراسیاب، امیرحسین / حرف‌های پائیزی. - اصفهان: بی‌نا، ۱۳۴۸، ۱۱۰ ص.
- الهی، بیژن / علف ایام. - تهران: نشر ۵۱، ۱۳۵۰، (خشتی، ۲۰۰ نسخه)
- الهی، صدرالدین (و) تاج‌بخش، ع / خار. - تهران: مروج، ۱۳۳۳، ۱۵۹ ص.
- امیری، فاروق / با چشم‌های تماشائی شما. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۴۴ ص.
- امین، بهمن / مسیر. - بابل: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۱۵۸ ص.
- امینی، یدالله (مفتون) / انارستان. - تبریز: ابن‌سینا، ۱۳۴۶، ۱۲۳ ص.
- ~ / دریاچه. - بی‌م: بی‌نا، ۱۳۳۶، ۱۱۰ ص.
- ~ / کولاک. - تبریز: شمس، ۱۳۴۴، ۲۲۹ ص.
- اوجی، منصور / این سوسن است که می‌خواند. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۱۵۱ ص.
- ~ / باغ شب. - شیراز، کانون تربیت، ۱۳۴۴، ۹۹ ص.
- ~ / تنهایی زمین و خواب درخت. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹، ۱۶۳ ص.
- ~ / شهر خسته. - تهران: سپهر، ۱۳۴۶، ۱۱۰ ص.
- ~ / صدای همیشه. - تهران: زردیس، ۱۳۵۷، ۹۲ ص.
- اوستا، مهرداد / حمامه آرش. - مشهد: توس، خرداد ۱۳۴۴، ۵۲ ص.
- ایرانی، هوشنگ / اکنون به تو می‌اندیشم، به توها می‌اندیشم. - تهران: بی‌نا، دیماه  
۱۳۳۴، ۱۲۰ ص
- ~ / بتفش تند بر خاکستری. - [تهران]: ناشر مؤلف، شهریور ۱۳۳۰.
- ~ / خاکستری. - [تهران]: ناشر مؤلف، خرداد ۱۳۳۱.
- ~ / شعله‌ئی پرده را برگرفت و ابلیس به درون آمد. - [تهران]: ناشر مؤلف، آبان ۱۳۳۱.
- ایروانلو، گیتی / پنجره‌های بسته. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۱، ۸۳ ص.
- ایل‌بیگی، فریدون / آخرین همسفر. - تهران: بی‌نا، بی‌تا، ۱۰۷ ص.
- ایل‌بیگی، مرتضی (هما) / ترانه‌های آسمانی. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۷، ۱۰۴ ص.
- باباچاهی، علی / از نسل آفتاب. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۱۰۵ ص.
- ~ / جهان و روشنائی‌های غمناک. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۸۷ ص.
- ~ / در بی‌تکیه‌گامی. - تهران: بی‌نا، بی‌م، ۱۳۴۶، ۷۱ ص.
- بادیه‌نشین، هوشنگ / چهره طبیعت. - تهران، مهین، ۱۳۳۵، ۳۵ ص.

- / یک قطره خون. — تهران: بی نا، ۱۳۳۴، ۶۰ ص.
- بایرامی، حسن / پیوستگی های گسته. — تهران: بابک، ۱۳۵۱.
- بحرینی، مهستی / دیدار با روشنائی. — تهران: روندگان، بهمن ۱۳۵۰، ۶۴ ص.
- بخیرنیا، م. ا. / پیغام. — تهران: ابرویز، مرداد ۱۳۵۲، ۱۰۴ ص.
- / صفر. — تهران: بی نا، ۱۳۵۰، ۷۷ ص.
- بیراهنی، رضا / آهوان باغ. — تهران: بی نا، ۱۳۴۱، ۱۸۱ ص.
- / جنگل و شهر بر فراز دار. — تهران: جاوید، ۱۳۴۲، ۶۸ ص.
- / ششی از نیمروز و منظومه یک زندگی منشور. — تهران: بی نا، شهریور ۱۳۴۴، ۲۳۲ ص.
- / طلا در مس. — تهران: بی نا، شهریور ۱۳۴۴، ۲۲۶ ص.
- / طلا در مس. — تهران: نیل، ۱۳۴۷، ۶۵۵ ص. ج ۲.
- / ظل ا... — آمریکا: ابجد، ۱۳۵۴، ۱۷۲ ص. [ج ۲، تهران: ۱۳۵۸، امیرکبیر]
- / گل بر گستره ماه. — تهران: بی نا، ۱۳۴۹، ۷۲ ص.
- / مصیبتی زیر آفتاب. — تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹، ۱۵۰ ص.
- برمکی، منصور / با گریه های ساحلی. — بی جا، بی نا، ۱۳۴۸، ۱۰۷ ص.
- / فصل پروذ خشم. — تهران: (سپهر) و (زند)، ۱۳۵۷، ۹۷ ص.
- بصری، رضا / ترانه های دلتنگ. — تهران: دهخدا، ۱۳۴۸، ۱۰۴ ص.
- / دو پیکره. — تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۸، ۱۱۱ ص.
- / لحظه ها ترانه اند. — تهران: بی نا، ۱۳۴۷، ۲۰۹ ص.
- بنائی، غلامحسین / [؟] — تهران: بی نا، ۱۳۵۱، ۹۵ ص.
- بنیاد، شاپور / چند شعر در وادی کتاب عشق و چشم (دفتر دوم). — تهران: کتاب نمونه، ۱۳۵۴، ۶۲ ص.
- / دفتر اول: خطبه‌ئی در هجرت و چند شعر دیگر. — شیراز: بی نا، ۱۳۴۹، ۸۰ ص.
- بهار، محمدتقی (ملک الشعراء) / تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (انفراض فاجاریه). — تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی، چاپ سوم، ۱۳۵۷.
- / دیوان اشعار. — تهران: انتشارات امیرکبیر، ج ۱، ۱۳۴۴.
- / دیوان اشعار. — تهران: انتشارات امیرکبیر، ج ۲، ۱۳۵۶.
- / سبک شناسی (۳ مجلد). — تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۵۵.
- بهبهانی، سیمین / جای پا. — تهران: معرفت، فروردین ۱۳۳۵، ۱۷۰ ص.
- / چلچراغ. — تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۶، ۲۳۲ ص.
- / مرمر. — تهران: بی نا، ۱۳۴۱.
- بهرامیان، مسیح / شب سوز. — تهران: فرمند، ۱۳۴۸، ۸۷ ص.

- بهشتی، احمد / پرچم‌ها و قاطرها. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۸، ۵۱ ص.
- ~ / طبل‌های سنگی. - بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۵۱ ص.
- بهشتی، رضا (دریا) / استالین. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۲، ۲۷ ص.
- بهمی، محمدعلی / باغ لال. - تهران: بامداد، ۱۳۵۰، ۸۰ ص.
- بیات، سیامک / بذر تهور رگهایم. - تهران: پندار، ۱۳۴۹، ۹۰ ص.
- پابنده‌لنگرودی، محمود / گل عصیان. - [تهران]: [سراینده، ۱۳۳۴]، ۵۶ ص.
- پچراک‌منش، محمدرضا / شکوفه‌های سرخ سیب. - تهران: پیوند، ۱۳۵۴، ۵۸ ص.
- پرتو دکتر تندر کیا / نهیب جنبش ادبی (شاهین)، شماره‌های ۴ تا ۲۵. - [تهران]: مؤلف، آبان و آذر ۱۳۲۲.
- ~ / نهیب جنبش ادبی (شاهین)، شماره‌های ۱ و ۲ و ۳. - [تهران]: مؤلف، آذر ۱۳۲۰.
- ~ / نهیب جنبش ادبی (شاهین)، شماره اول. - [تهران]: مؤلف، ۱۳۱۸.
- ~ / نهیب جنبش ادبی (شاهین)، شماره دوم. - [تهران]: مؤلف، ۱۳۱۹.
- ~ / نهیب جنبش ادبی (شاهین). - [تهران]: انتشارات روزنامه سیاسی فرمان، دی ۱۳۳۵.
- ~ / عواملی که بر تحول محتوای شعر معاصر اثر گذاشت. - تهران: ضمیمه مجله اندیشه و هنر، ۱۳۴۱.
- پرهام، سیروس (س. پ. میترا) / رئالیسم و ضدرئالیسم در ادبیات. - تهران، نیل، ۱۳۳۴، ۱۸۳ ص.
- [~] س. پ. میترا / دریای راز. - تهران: مؤلف، شهریور ۱۳۳۰.
- پورزینال، ماهرخ / خشم شاعر [گل مرداب] (مجموعه نظم و نثر). - تهران: فردوسی، ۱۳۴۰، ۱۴۹ ص.
- ~ / دل‌های شکسته. تهران: کتابفروشی و چاپخانه دانش، ۱۳۳۳، ۹۴ ص.
- پورقمی، ناصر / شعر و سیاست و سختی درباره ادبیات ملتزم. - تهران: مروارید، ۱۳۵۱.
- پورکاظم، حسن / حجم زخم. - تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۱۳۵ ص.
- پیگولوسکایا، ن. و. [و دیگران] / تاریخ ایران (از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی)، ترجمه کریم کشاورز. - تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۲.
- تجارتی، عفت / برگ‌های پراکنده. - تهران: بی‌نا، پائیز ۱۳۳۷، ۷۹ ص.
- ترابی، ضیاءالدین / اضطراب در کعبه دیواره‌های شیشه‌ئی. - تهران: ارغنون، ۱۳۴۹، ۹۷ ص.
- تقوی، مهدی / سرودهای راستین باد. - تهران: بی‌نا، پائیز ۱۳۴۴، ۱۰۲ ص.
- تمیمی، فرخ / آغوش. - تهران: بی‌نا، پائیز ۱۳۳۵، ۸۰ ص.
- ~ / از سرزمین آینه و سنگ. - تهران: رز، ۱۳۵۶، ۱۰۷ ص.

- ~ / خسته از بیرنگی تکرار. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۴.
- ~ / دیدار. - تهران: رز، ۱۳۵۰، ۷۷ ص.
- ~ / سرزمین پاک. - تهران: ابن‌سینا، خرداد ۱۳۴۱، ۹۸ ص.
- ~ / گزینۀ اشعار. - تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۶۹، ۱۸۷ ص.
- تندری، بدری / روان خسته. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۶، ۸۴ ص.
- توللی، فریدون / رها. - [تهران]: بی‌نا، ۱۳۲۹.
- تیفوری، فرشته / خط تیره. - تهران: مرجان، ۱۳۴۸، ۷۹ ص.
- جامی / گذشته چراغ راه آینده. - بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
- جدال با مدعی / مصاحبه‌ی علی‌اصغر ضرابی با اسماعیل خوئی. - تهران: نشر سپهر، ۱۳۵۱، ۱۳۴ ص.
- جزئی، حشمت / شکوفه‌های صدا. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۸، ۲۰۴ ص.
- جزوه شعر (جنگ) / زیر نظر اسماعیل نوری‌علاء. - تهران: طرفه و ماهنامه هنر و سینما، شماره‌های ۱۰ و ۱۱، دی و بهمن ۱۳۴۵.
- جکتاجی، محمدتقی / قصه‌کوی و برزن ما. - تهران: اشراقی، ۱۳۵۱، ۹۵ ص.
- جلالی، بهروز / جاودانه زیستن، در اوج ماندن. - تهران: انتشارات مروارید: مهر ۱۳۷۲، ۸۲۴ ص.
- ~ / گزینۀ اشعار فروغ فرخزاد. - تهران: مروارید، ۱۳۶۴.
- جلالی، بیژن / دل ما و جهان. - تهران: مروارید، ۱۳۴۴، ۱۸۲ ص.
- ~ / رنگ آب‌ها. - تهران: نیل، ۱۳۵۰، ۱۵۱ ص.
- ~ / روزها. - تهران: مروارید، شهریور ۱۳۴۱، ۲۳۱ ص.
- جلالی، محمد مهدی / هبوط. - تهران: بی‌نا، مرداد ۱۳۴۹.
- جلیلی، دکتر رکنی / ای زندگی. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۶۳ ص.
- ~ / اشک دیوانه. - تهران: معرفت، ۱۳۳۹، ۱۴۶ ص.
- جنتی عطائی، ایرج / و آنگاه آه ای فرشته. - تهران: بامداد، ۱۳۵۰.
- جنتی عطائی، دکتر ابوالقاسم / نیما، زندگی و آثار او. - تهران، صفی‌علی‌شاه، آذر ۱۳۳۴، ۲۰۴ ص.
- جوادی، ذبیح‌... / چهره امید. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۷، ۱۰۴+۸ ص.
- جهانبانی، فرشته / پیوند مصلوب. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۹۴ ص.
- جهانشاهی دهقان ملابری، ایرج / پل‌های شکسته. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۴، ۹۷ ص.
- ~ / دیوانه. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۵، ۹۶ ص.
- چناری، اسماعیل (رها) / خوشه تلخ. - بی‌م، بی‌نا، تابستان ۱۳۳۵، ۱۴۷ ص.



- چه که‌نی، احمدرضا / نفس زیر لختگی. - اهواز: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۹۰ ص.
- حاتمی، حسن / سرود مردی که به خلیج پیوست و تصویرهای پیوسته در وی‌تنام. - تهران: چاپخش، ۱۳۵۲، ۹۲ ص.
- حاکمی، اسماعیل / شکوفه. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۵، ۶۳ ص.
- حامدی، عبدالرسول / خار در گلستان. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۱۱۶ ص.
- حجازی، طه / قفس و پرواز. - تهران: رز، ۱۳۵۷، ۱۷۲ ص.
- حریری، ناصر / درباره هنر و ادبیات، دیدگاه‌های تازه (گفت و شنودی با احمد شاملو). - بابل: نشر آویشن و نشر گوهرزاد، تابستان ۱۳۷۲، چ ۲.
- ~ / گفت و شنود با احمد شاملو و دکتر رضا براهنی. - بابل: کتابسرای بابل، ۱۳۶۵.
- حسام، حسن / آواز خروسان جوان. - تهران: (کاوه) و (یاشار)، ۱۳۵۷.
- ~ / بر جاده‌های رهائی. - تهران: (کاوه) و (یاشار)، ۱۳۵۷.
- حسینی، غفار / خون سفید شمشیر. - تهران: رز، ۱۳۵۰، ۱۲۷ ص.
- حقوقی، محمد / با شب، با زخم، با گرگ. - تهران: زمان، ۱۳۵۷، ۹۱ ص.
- ~ / برگزیده‌نی از شعرها و نوشته‌های محمد حقوقی، به انتخاب م. آزاد. - تهران: جوانه، ۱۳۵۰، ۱۹۴ ص.
- ~ / زوایا و مدارات. - اصفهان: بی‌نا، ۱۳۴۸، ۱۱۹ ص.
- ~ / شرقی‌ها. - تهران: زمان، ۱۳۵۱، ۹۶ ص.
- ~ / شعرنواز آغاز تا امروز. - تهران: کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۱، ۴۵۰ ص.
- ~ / فصل‌های زمستانی. - اصفهان: بی‌نا، ۱۳۴۸، ۱۱۷ ص.
- ~ / گریزهای ناگزیر. - تهران: زمان، ۱۳۵۷، ۱۴۱ ص.
- حقیقت / دموکراسی ناقص (تحلیل اوضاع اقتصادی - سیاسی سال‌های ۳۲-۳۰). - [تهران]: حقیقت، ۱۳۵۶.
- حمزوی، خسرو / خیزران. - تهران: ناشر داریوش قهرمان‌پور، مرداد ۱۳۳۵، ۹۸ ص.
- حمیدی، جعفر / ابراهیم، ابراهیم. - تهران: ققنوس، ۱۳۵۷، ۷۹ ص.
- ~ / ابر یاران بار. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۳، ۷۴ ص.
- ~ / وصلت در سده تظلم. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۸، ۸۱ ص.
- حنانه، شهین / کلید. - تهران: بامداد، ۱۳۵۰، ۱۲۵ ص.
- خائفی، پرویز / این خاک تابناک طربناک. - تهران: سپهر، ۱۳۵۷، ۱۵۰ ص.
- ~ / باز آسمان آبی است. - شیراز: کانون تربیت، ۱۳۴۶، ۱۷۶ ص.
- ~ / حصار. - شیراز: کانون تربیت، ۱۳۴۲، ۱۹۱ ص.
- خاکسار، نسیم / درخت. کودک. جاده. - تهران: جهان‌کتاب، ۱۳۵۷، ۵۴ ص.

- خدیبوی، مهین / سکوت جنگل زخمی در صبحگاه بیداری. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۶، ۱۰۶ ص.
- خراسانی، شرف‌الدین (شرف) / پرواک. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۷، ۱۴۸ ص.
- ~ / واژه‌ها. - تهران: فرمند، ۱۳۴۸، ۱۳۸+۳۲ ص.
- خرم‌شاهی، بهاء‌الدین / کبیه‌ئی بر باد. - تهران: پیام، زمستان ۱۳۵۱، ۹۹ ص.
- خزائلی، محمدرضا / ستایش. - تهران: طهوری، ۱۳۴۱، ۵۸ ص.
- خسروی، محمداقبر میرزا / شمس و طغرا (۳ مجلد). - کرمانشاه: چاپخانه شرافت احمدی، ۱۳۲۸ ه. ق.
- خضرائی، اورنگ / تصویر فصل‌ها. - آبادان: مؤلف، ۱۳۵۷، ۸۴ ص.
- ~ / شب مانی. - تهران: رز، ۱۳۵۰، ۱۷۸ ص.
- ~ / صخره‌های سکوت. - تهران: پندار، ۱۳۵۰، ۸۰ ص.
- خضرائی، بزرگ / آخرین دفاع خسرو گل‌سرخ. - تهران: آرمان، ۱۳۶۹.
- خلمتیری، عادل (غوغا) / غروب. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۴، ۹۶ ص.
- خلیلی، عظیم / جالیزبان. - تهران: روزبهان، ۱۳۵۶، ۸۳ ص.
- ~ / خواب سنگ. - تهران: ایما، ۱۳۵۷، ۴۸ ص.
- ~ / صدای عشق. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷، ۱۲۲ ص.
- خلیلی، محمد / ارغوانی. - تهران: نیل، ۱۳۵۷، ۹۵ ص.
- ~ / تا آزادی. - تهران: نیل، ۱۳۵۷، ۹۴ ص.
- خوشی، اسماعیل / از صدای سخن عشق. - تهران: رز، ۱۳۴۹، ۱۱۲ ص.
- ~ / بر بام گردباد. - تهران: رز، ۱۳۴۹، ۱۰۱ ص.
- ~ / بر خنگ راهوار زمین. - تهران: توس، ۱۳۴۶، ۱۴۲ ص.
- ~ / زان رهروان دریا. - تهران: رز، ۱۳۴۹، ۱۱۱ ص.
- ~ (سروش) / بی‌تاب. - مشهد: نادری، تابستان ۱۳۳۵، ۹۸ ص.
- ~ / فراتر از شب اکتونیان. - تهران: جاویدان، ۱۳۵۶، [ج ۲] ۸۴ ص.
- ~ / فراتر از شب اکتونیان. - تهران: رز، ۱۳۵۱، ۸۶ ص.
- ~ / گزینۀ شعرها. - تهران: سپهر، ۱۳۵۲، ۳۰۰ ص.
- ~ / ما بودگان. - تهران: جیبی، ۱۳۵۷، ۷۵ ص.
- خواب‌نما، هدایت‌ا... / لحظه سوم، داستان آنسوی نیرنگ‌ها. - تهران: روز، ۱۳۵۱.
- خیر، غلامحسین / سرود گوئزن [منظومه]. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۰، ۹۳ ص.
- داریوش، پرویز / مزامیر. - [تهران]: بی‌نا، [اسفند ۱۳۳۶]، ۴۰+۶۰ ص.
- ~ / نمونه‌های شعرنو. - تهران: انتشارات مجله سخن، ۱۳۲۵.
- دانشور، سیمین / غروب جلال. - تهران: انتشارات رواق، زمستان ۱۳۶۰، ۴۸ ص.

- داوودزاده، محمد / انتقام. - تبریز: (سارالان) و (داوژیر)، ۱۳۵۷، ۴۴ ص.
- دبیری جوان، رضا / رویش. - تهران: توس، ۱۳۵۷، ۸۲ ص.
- دستغیب، عبدالعلی / تحلیلی از شعر نو فارسی. - تهران: انتشارات صائب، آبان ۱۳۴۵، ۱۲۲ ص.
- ~ / سایه روشن شعر نو پارسی. - تهران: انتشارات فرهنگ، اردیبهشت ۱۳۴۸، ۲۴۱ ص.
- ~ / گل‌های تاریک. - تهران: فرزین، ۱۳۴۶، ۱۳۰ ص.
- ~ / نقد آثار احمد شاملو. - تهران: کتاب میرا، ۱۳۵۲، ۲۳۹ ص.
- ~ / نیما یوشیج (نقد و بررسی). - تهران: چاپخش، ۱۳۵۱، ۱۴۷ ص.
- دستغیب، مینا / با چشمانی از خاکستر. - شیراز: بی‌نا، ۱۳۵۴، ۹۹ ص.
- ~ / داس‌های عصر. - تهران: ۱۳۵۲، ۶۰ ص.
- ~ / فمناکان صبح. - شیراز: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۷۷ ص.
- ~ / ماه در کاریز. - تهران: فرهنگ، ۱۳۴۸، ۹۸ ص.
- دودانگه، علی‌اکبر / لحظه‌ها و شعرها. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۸، ۱۶۷ ص.
- دولت‌آبادی، پروین / آتش و آب. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۱۴۲ ص.
- ~ / شوراب. - تهران: کتابخانه سخن، ۱۳۴۹، ۲۰۱ ص.
- دولت‌آبادی، محمود / موقعیت کلی هنر و ادبیات کنونی. - تهران: گلشانی، ۱۳۵۲، ۷۸ ص.
- دولت‌آبادی، یحیی / اردیبهشت و اشماری چاپ نشده. - تهران: ۱۳۵۲.
- دها، محسن / جای پا. - بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۳۴، ۸۰ ص.
- ~ / یاد یار. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۴، ۱۳۵ ص.
- ~ / افق روشن. - تهران: سپهر، ۱۳۵۴، ۸۷ ص.
- ذکائی، مهدی (هومن) / باغ باران. - تهران: مولف، دی ۱۳۴۹، ۱۲۵ ص.
- رئوف، هوشنگ / سفره خورشید. - خرم‌آباد: بی‌نا، ۱۳۵۳، ۴۹ ص.
- رائین، اسماعیل / اولین چاپخانه ایران. - [تهران]: انتشارات روزنامه آلیک، ۱۳۴۷.
- رافعی، مهین / گلزار جاوید. - اصفهان: بی‌نا، ۱۳۳۷، ۱۲۱ ص.
- رامی، روشن / آئین. - اصفهان: بابک، ۱۳۵۷، ۷۸ ص.
- رجب‌زاده، کریم / از شرق خون. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۵۵ ص.
- رحمانی، نصرت / کوچ. - تهران: صفی‌علی‌شاه، ۱۳۳۳، ۱۰۳ ص.
- ~ / نرمه. - تهران: بی‌نا، زمستان ۱۳۳۶، ۱۱۱ ص.
- ~ / حریق پا. - تهران: زمان، ۱۳۴۹، ۱۲+۱۳۳ ص.
- ~ / کوچ (چاپ دوم). - تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۴، ۱۲۲ ص.

- ~ / کویر - تهران: گوتنبرگ، ۱۳۳۴، ۱۱۱ ص.
- ~ / میعاد در لیجن - تهران: نیل، ۱۳۴۶، ۱۹۹ ص.
- رحیمی، حمیدرضا / لحظه‌ها صادقانه - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۱۲۸ ص.
- رحیمی، مصطفی (طرفان) / شب - اصفهان: بی‌نا، ۱۳۳۷، ۱۱۲ ص.
- ~ / بهشت گمشده - تهران: مولف، ۱۳۲۸، ۸۰ ص.
- رسائل، حسین / آوازهای پشت برگ‌ها - تهران: روز، تیر ۱۳۴۷، ۸۰ ص.
- رستگار، مهدی / منظومه ده و دوازده و آهوی قریب - بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۴۹، ۵۶ ص.
- رضائی، مهدی / با ستاره‌ها - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۱، ۶۳ ص.
- رضوان، حمید / فاصله - تهران: سپهر، ۱۳۵۷، ۵۶ ص.
- رفیعی، احمد / پرنده و قفس - تهران: صفی‌علی‌شاه، ۱۳۴۸، ۱۰۰ ص.
- ~ / تکاپو - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۳، ۸۸ ص.
- ~ / چهلمین - تهران: نیما، آذر ۱۳۵۱، ۸۵ ص.
- رقابی، حیدر (هاله) / شاعر شهر شما - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۸، ۷۸ ص.
- ~ / شهرزاد - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۲، ۱۴۸ ص.
- رمزی، دارد / جدال (۲۷ قطعه شعر) - تهران: ا. عمرانی، ۱۳۴۳، ۱۲۶ ص.
- ~ / ظهر دره - تهران: اشرقی، شهریور ۱۳۴۹، ۱۵۷ ص.
- روایی، محمد / خورشید سرد - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۷، ۷۰ ص.
- روزبیکر، حسن (واصف) / قطرات اشک - تبریز: ابن‌سینا، ۱۳۴۰، ۲۱۸ ص.
- روشن / خورشید زنده است - تهران: سپهر، ۱۳۵۰، ۵۵ ص.
- رؤیائی، بدالله / از دوست دارم - تهران: روزن، پائیز ۱۳۴۷، ۷۹ ص.
- ~ / دریایی‌ها - تهران: مروارید، ۱۳۴۴، ۱۰۸ ص.
- ~ / دل‌تنگی‌ها - تهران: روزن، ۱۳۴۶، ۱۱۸ ص.
- ~ / بر جاده‌های تهنی - تهران: کیهان، ۱۳۴۰، ۲۷۸ ص.
- ~ / از سکوی سرخ - تهران: مروارید، ۱۳۵۷، ۳۲۸ ص.
- ~ / هلاک عقل به وقت اندیشیدن - تهران: مروارید، ۱۳۵۷، ۳۲۹ ص.
- رهره، ا. ن. / بازگشت - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۵، ۹۸ ص.
- رهنما، تورج / صدف و قصه تنهایی او - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۹۹ ص.
- رهنما، علی / من، تنهائیم و زمزمه‌هایم - تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹، ۸۹ ص.
- زند، ابرج / زمزمه‌ئی در پائیز با شعر - تهران: گام، ۱۳۵۳، ۱۰۱ ص.
- زندوکیلی، م / آسمان عشق - کرمان: بی‌نا، ۱۳۳۴، ۱۲۰ ص.
- زنگنه، عزت... / پشت دروازه‌های خورشید - تهران: مرجان، ۱۳۵۶، ۶۴ ص.

- ~ / دلگیر. - بی‌جا، کتابفروشی نیما، دیماه ۱۳۴۷، ۱۱۳ ص.
- زهری، محمد / برگزیده شعرها. - تهران: بامداد، ۱۳۴۸، ۲۰۰ ص.
- ~ / پیر ما گفت. - تهران: رواق، ۱۳۵۶، ۵۹ ص.
- ~ / جزیره. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۴، ۱۰۴ ص.
- ~ / شبنامه و قطره‌های باران. - تهران: اشرفی، ۱۳۴۷، ۱۰۳ ص.
- ~ / گلایه. - تهران: اشرفی، ۱۳۴۵، ۱۳۵ ص.
- ~ / مشت در جیب. - تهران: سازمان انتشارات اشرفی، ۱۱۸ ص.
- ~ / و تنقه. - تهران: نیل، ۱۳۴۸، ۸۳ ص.
- سادات اشکوری، کاظم / آن سوی چشم‌انداز. - تهران: کتاب نمونه، ۱۳۵۰، ۸۸ ص.
- ~ / از دم صبح. - تهران: دنیا، ۱۳۵۵، ۱۰۱ ص.
- ~ / با اهل هنر (مقالاتی در شعر و شاعری). - تهران: دنیا، ۱۳۵۵، ۸۷ ص.
- ~ / با ماسه‌های ساحلی. - تهران: سحر، ۱۳۵۶، ۶۴ ص.
- سالمی، محمدکاظم / باران. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۷۲ ص.
- سامانی، مهدی / ابر و گون‌های سوگوار. - تهران: پندار، ۱۳۵۰، ۱۰۴ ص.
- سامره‌بی، عباس / لبخند تلخ. - تهران: بی‌نا، خرداد ۱۳۳۷، ۸۰ ص.
- ساوجی، مریم / دیوان مریم. - تهران: بنگاه مطبوعاتی عطائی، ۱۳۳۹، ۱۷۶ ص.
- ساهر، حبیب / اساطیر. - قزوین، بی‌نا، ۱۳۳۷، ۹۶ ص.
- ~ / اشعار برگزیده از دیوان ساهر. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۳، ۱۱۱ ص.
- ~ / خوشه‌ها. - قزوین: بی‌نا، ۱۳۳۴، ۱۰۴ ص.
- ~ / کتاب شعر ۲. - تهران: گوتمبرگ، ۱۳۵۵، ۲۱۶ ص.
- ~ / کتاب شعر ساهر. - تهران: نیی، ۱۳۵۳، ۷۹ ص.
- [~] / اشعار جدید (بخش نخستین). - اردبیل: شرکت چاپخانه ناهید، آبان ماه ۱۳۲۷.
- [~] / افسانه شب. - تبریز، بی‌نا، ۱۳۲۰.
- پانلو، محمدعلی / آه، بیابان. - تهران: طرفه، ۱۳۴۲، ۹۵ ص.
- ~ / خاک. - تهران: طرفه، ۱۳۴۴، ۷۹ ص.
- ~ / رگبارها. - تهران: طرفه، ۱۳۴۶، ۱۵۰ ص.
- ~ / سندباد غائب و ۶ شعر دیگر. - تهران: متین، ۱۳۵۲، ۶۶ ص.
- ~ / منظومه پیاده‌روها. - تهران: بامداد، ۱۳۴۷، ۱۰۳ ص.
- ~ / نبض وطنم را می‌گیرم. - تهران: زمان، ۱۳۵۷، ۷۸ ص.
- ~ / هجوم. - تهران: روزبهان، ۱۳۵۶.
- سپهری، سهراب / آوار آفتاب. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۰، ۱۱۵ ص.

- ~ / حجم سبز. - تهران: روزن، ۱۳۴۶، ۸۵ ص.
- ~ / زندگی خواب‌ها. - [تهران]: چاپ سپهر، ۱۳۳۲.
- ~ / مرگ رنگ. - تهران: ناشر مؤلف، پائیز ۱۳۳۰.
- ~ / هشت کتاب. - تهران: طهوری، ۱۳۵۶، ۴۵۷ ص.
- سجادی، محمود / شعر جنوبی. - اصفهان: نیما، ۱۳۵۱، ۱۵۹ ص.
- ~ / میکائیل و گلاوآهن مغموم. - تهران: پندار، ۱۳۵۰، ۵۸ ص.
- سرپاش، حمید / اشک قلم. - بی‌م: بی‌نا، ۱۳۳۷، ۶۴ ص.
- سرفراز، جلال / آینه در یاد. - تهران: کتاب نمونه، زمستان ۱۳۵۰، ۶۴ ص.
- ~ / صبح از روزنه بیداری. - تهران: زمان، ۱۳۵۷، ۱۰۴ ص.
- سزر، امه / مجموعه گفتار. - تهران: کتاب زمان، فروردین ۱۳۴۸.
- سیدنیاء، جلال / بازیچه‌ها. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۶، ۶۴ ص.
- ~ / تپه‌های بی‌پرنده. - تهران: بی‌نا، پائیز ۱۳۴۰، ۶۰ ص.
- ~ / شاخه‌های رنج. - تهران: ۱۳۳۵، ۷۲ ص.
- سعیدی پور، م / شاهکارهای شعرنو. - [تهران]: انتشارات سعید (و) انتشارات خرد، [۱۳۳۶]، ۱۴۴ ص.
- سعیدی، کبرا (شهرزاد) / با تشنگی پیر می‌شویم. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۱، ۹۰ ص.
- ~ / توپا. - تهران: اشراقی، ۱۳۵۷، ۱۳۶ ص.
- ~ / سلام، آقا. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۲۰۷ ص.
- سکندری، مهین / پس از سکوت. - تهران: گوتمبرگ، ۱۳۵۱.
- ~ / عطش. - تهران: حاج محمدحسین اقبال ۱۳۳۷، ۸۴ ص.
- ~ / حماسه تنهایی. - تهران: گوتمبرگ، خرداد ۱۳۳۹، ۱۳۰ ص.
- سلطان‌پور، سعید / آوازهای بند (۵۰-۱۳۵۵). - تهران: پگاه، ۱۳۵۷، ۶۲ ص.
- ~ / صدای میرا. - تهران: روز، آذر ۱۳۴۷، ۲۰۳ ص.
- ~ / کشتارگاه. - تهران: پگاه، ۱۳۵۷، ۶۸ ص.
- ~ / نوحی از هنر، نوحی از اندیشه. - بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۴۸ ص.
- سلطانی، عمر (وفا) / سرود پرستو. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۹، ۱۳۴ ص.
- سوادکوهی، ماه‌منظر / پرواز خیال. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۷، ۸۲ ص.
- سهیلی، مهدی / در خاطر منی. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۲، ۳۳۸ ص.
- ~ / سرود قرن. - تهران: سنایی، ۱۳۴۷، ۲۰۸ ص.
- ~ / عقاب. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۸، ۲۱۵ ص.
- ~ / مرا صدا کن. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۵، ۱۹۱ ص.

- ~ / نگاهی در سکوت. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۱، ۴۰۲ ص.
- میداحسینی، رضا / مکتب‌های ادیب. - تهران: نیل، فروردین ۱۳۳۴، ۲۰۲ ص.
- شاپور، کامیار / اتاقی در حومه‌ها. - تهران: مروارید، ۱۳۵۶، ۷۲ ص.
- شارق، بهمن / نیما و شعر پارسی (بررسی و نقد آثار نیما یوشیج). - تهران: طهوری، ۱۳۵۰، ۱۷۶ ص.
- شاکری‌یکتا، محمدعلی / عطش از دریچه آفتاب. - تهران: چاپخش، مهر ۱۳۵۳، ۸۷ ص.
- شالیزاری، محمود / حوض مرمر. - تهران: الهام، ۱۳۵۶، ۳۲ ص.
- شاملو، احمد (ا. بامداد) / آهنگ‌های فراموش شده. - [تهران]: بی‌نا، ۱۳۲۶.
- ~ / آیدا در آینه و لحظه‌ها و همیشه‌ها. - تهران: نیل، ۱۳۴۳، ۱۵۵ ص.
- ~ / آیدا، درخت و خنجر و خاطره. - تهران: مروارید، ۱۳۴۴، ۱۵۴ ص.
- ~ / از هوا و آینه‌ها. - تهران: اشرفی، ۱۳۴۶، ۲۷۷ ص.
- ~ / باغ آینه. - تهران: کیهان، خرداد ۱۳۳۹، ۱۲۷ ص.
- ~ / برگزیده اشعار. - تهران: روزن، ۱۳۴۷، ۲۰۷ ص.
- ~ / ابراهیم در آتش. - تهران: زمان، ۱۳۵۲، ۵۵ ص.
- ~ / ترانه‌های کوچک غربت. - تهران: انتشارات مازیار، ۱۳۵۹، ۵۲ ص.
- ~ / دشته در دیس. - تهران: مروارید، ۱۳۵۶، ۶۸ ص.
- ~ / شکفتن در مه. - تهران: زمان، ۱۳۴۹، ۳۵ ص.
- ~ / قطعنامه. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۰.
- ~ / ققنوس در باران. - تهران: نیل، ۱۳۴۵، ۱۱۱ ص.
- ~ / مرثیه‌های خاک. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۸، ۱۲۴ ص.
- ~ / هوای تازه. - تهران: نیل، فروردین ۱۳۳۶، ۲۲۱ ص.
- ~ / یادنامه خوشه. - تهران: خوشه، ۱۳۴۷.
- شاهرختاش، شهرام / خواب‌های قلزی. - تهران: بی‌نا، آذر ۱۳۴۶، ۶۳ ص.
- ~ / شهردشوار حنجره‌ها. - تهران: بامداد، ۱۳۴۸، ۱۱۹ ص.
- ~ / فصل غلیظ گیسو. - تهران: رز، ۱۳۵۰، ۷۴ ص.
- شاهرودی، اسماعیل / آخرین نبرد. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۰.
- ~ / آی میقات نشین. - تهران: زمان، ۱۳۵۱، ۴۲ ص.
- ~ / ام و می در سا. - تهران: پیام، ۱۳۴۹، ۷۲ ص.
- ~ / آینده. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۶، ۱۱۴ ص.
- ~ / برگزیده شعرها. - تهران: بامداد، ۱۳۴۸، ۲۰۹ ص.
- ~ / هر سوی راه راه راه. - تهران: برف، ۱۳۵۰، ۶۳ ص.

- شایسته‌پور، ابرج / آوازهای خسته پرواز. - تهران: دنیا، ۱۳۵۵، ۱۴۹ ص.
- شبان بزرگ امید [سیاوش کسرائی] / ... به سرخی آتش، به طعم دود. - [آلمان]، حزب توده ایران، ۴۷ ص.
- ~ / وقت سکوت نیست. - [حزب توده ایران]، ۱۳۵۷، ۱۰۴ ص.
- شبییری معالی، رضا / دیدار در مصلح. - تهران: بامداد، فروردین ۱۳۵۰، ۸۱ ص.
- شجاعی فرد، جواد / آهنگ بال‌بال رهائی. - قزوین: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۸۰ ص.
- شریف، م. / کوچ در باران. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۸.
- شریفیان، جواد / مرثیه جویبار. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۵، ۱۰۸ ص.
- شریفی، حبیب‌الله / بر حریر ابر. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۷، ۷۱ ص.
- ~ / فصل سبز. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۵۸ ص.
- شعر دیگر [جنگ شعر، دفتر دوم]، با آثاری از: یدالله رؤیائی، پرویز اسلام‌پور، بهرام اردبیلی، بیژن الهی، هوشنگ چالنگی، فریدون رهنما، محمود شجاعی، فیروز ناجی. - تهران: مروارید، اردیبهشت ۱۳۴۹.
- شعر دیگر [جنگ موج نو]. - تهران: اشرفی، ۱۳۴۷، ۱۱۷ ص.
- شعله‌ور، بهمن / حماسه مرگ، حماسه زندگی (منظومه). - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۹، ۵۲ ص.
- شعله‌ور، فرشته / آنجا کسی نیست. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۸، ۱۰۷ ص.
- شفیعی کدکنی، دکتر محمدرضا / گزیده غزلیات شمس. - تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ سوم، ۱۳۶۰.
- ~ / ادوار شعر فارسی (از مشروطیت تا سقوط سلطنت). - تهران: انتشارات توس، اردیبهشت ۱۳۵۹، ۱۸۷ ص.
- ~ / از بودن و سرودن. - تهران: توس، ۱۳۵۶، ۷۱ ص.
- ~ / مثل درخت در شب باران. - تهران: توس، ۱۳۵۶، ۸۰ ص.
- ~ / از زبان برگ. - تهران: توس، خرداد ۱۳۴۷.
- ~ / در کوچه باغ‌های نشابور. - تهران: رز، ۱۳۵۰، ۹۰ ص.
- ~ / شبخوانی. - مشهد: توس، خرداد ۱۳۴۴، ۱۱۲ ص.
- شفیعی، نورالدین / صنعتی ۳. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۷، ۴۸ ص.
- شکوری، ناصر / جو سیاه. - تهران: امید، ۱۳۵۶، ۳۰ ص.
- شمالیان، علی / مصلح. - تبریز: ساوالان، ۱۳۵۷، ۶۲ ص.
- شمس اسحاق، کیانوش / در امتداد تجربه‌ها. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۱۲۸ ص.
- شمس‌پور، شهرام / تا پشت چینه‌ماه. - شیراز: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۱۶۰ ص.



- شمس قیس رازی / المعجم فی معانی الاشعار المعجم، به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی. - تهران: انتشارات دانشگاه تهران: ۱۳۲۷.
- شمس‌النگرودی، محمد [محمدتقی جواهری گیلانی] / رفتارِ تشنگی. - رشت: مؤلف [پخش از رز]، ۱۳۵۵، ۱۳۳ ص.
- ~ / گردباد شور جنون (سبک هندی و کلیم کاشانی). - [تهران]: نشر چشمه، چاپ دوم، تابستان ۱۳۶۷.
- شمس، مرتضی / افسانه رویا و هذیان یاده‌ها. - خوی: بی‌نا، ۱۳۳۶، ۲۸ ص.
- ~ / حماسه جاودانگی. - تبریز: بی‌نا، ۱۳۵۱، ۵۲ ص.
- ~ / سقوط. تبریز: ابن‌سینا، ۱۳۴۸: ۵۹ ص.
- شمیسا، دکتر سیروس / سیر رباعی در شعر فارسی. - [تهران]: انتشارات آشتیانی، فروردین ۱۳۶۳.
- شهری، شهبین / درد سنگ. - تهران: بامداد، ۱۳۵۲، ۷۹ ص.
- شهران، جمال / بارگاه خیال. - تهران: آرمان، ۱۳۳۷، ۱۱۶ ص.
- ~ / رقص بر ساحل. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۲، ۷۴ ص.
- شهریار، سید محمدحسین / کلیات دیوان شهریار (۲ مجلد). - [تهران]: مؤسسه انتشارات سعدی تبریز و معرفت، ۱۳۲۹.
- شیبانی، فرهاد / سرخی گیلان‌های کال. - تهران: جوانه، ۱۳۴۹، ۱۴۱ ص.
- ~ / شاعرانه. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۳، ۹۶ ص.
- شیبانی، منوچهر / آتشکده خاموش. - تهران: بی‌نا، تیر ماه ۱۳۴۳، ۱۳۵ ص.
- ~ / جرقه. - تهران: نشریه شماره ۲۳ فرهنگ، ۱۳۲۴.
- ~ / سراب‌های کویری. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۶، ۱۳۲ ص.
- شیرازی، میرزا صالح / سفرنامه میرزا صالح شیرازی، به اهتمام و مقدمه اسماعیل راین. - [تهران]: روزن، ۱۳۴۷.
- شین. پرتو / خوشه پروین. - [تهران]: بی‌نا، ۱۳۲۵.
- ~ / دختر دریا. - [تهران]: بی‌نا، ۱۳۲۵.
- ~ / ژینوس. - [تهران]: بی‌نا، ۱۳۲۵.
- ~ / سمندر. - [تهران]: بی‌نا، ۱۳۲۵.
- ~ / غزله خورشید شامل ژینوس، سمندر، دختر دریا، خوشه پروین، غزوه. - [تهران]: کانون انتشارات مزدا، چاپ دوم، ۱۳۵۲.
- صادقی، عباس (پدرام) / با شب نویسی‌ها. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۶۷ ص.
- صالحی، بهمن / افق سیاه‌تر. - رشت: بازار، آبان ۱۳۴۴، ۱۴۰ ص.

- ~ / باد سرد شمال. - رشت: روزنامه بازار، ۱۳۴۸، ۱۳۹ ص.
- ~ / برج بلند باران. - رشت: بی‌نا، ۱۳۵۶، ۷۶ ص.
- صبوری، علی / بابک، حماسه ملی. - تهران: داوژیر، زمستان ۱۳۵۵، ۵۸ ص.
- صدرهاشمی، محمد / تاریخ جراید و مجلات ایران (چهار مجلد). - اصفهان: بی‌نا، ۱۳۲۷-۱۳۳۲.
- صدری‌انشار، غلامحسین / نیایش. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۹، ۳۹ ص.
- ~ / آوای جان. - رضائیه: بی‌نا، ۱۳۳۷، ۶۳ ص.
- صدیقی، کامبیز / آواز قناری تنها. - رشت: روزنامه بازار، ۱۳۵۱، ۱۱۱ ص.
- ~ / در بادهای سرد. - تهران: لوح، ۱۳۵۷، ۸۹ ص.
- ~ / در جاده‌های سرخ شفق. - رشت: هنر و ادبیات بازار، دی ۱۳۴۷، ۱۰۲ ص.
- صفائی‌زرنندی، محمدحسن / همیشه بهار. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۴، ۱۹۲ ص.
- صفا، دکتر ذبیح... / حماسه سرائی در ایران. - تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۵۲.
- صفرزاده، طاهره / حرکت و دیروز. - تهران: رواق، ۱۳۵۷، ۱۷۴ ص.
- ~ / سد و بازوان. - تهران: زمان، ۱۳۵۰، ۵۶ ص.
- ~ / سفر پنجم. - تهران: رواق، ۱۳۵۶، ۱۱۱ ص.
- ~ / طنین در دلتا. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹، ۱۲۶ ص.
- ~ / رهگذار مهتاب. - تهران: بی‌نا، اسفند ۱۳۴۱، ۱۲۰ ص.
- صفاری‌دوست، حسین (واله) / میهمان سنگ‌ها. - قزوین، ۱۳۵۷، ۹۷ ص.
- صفایی، شاهرخ / فصل بد. - تهران: اشرفی، ۱۳۴۶، ۱۴۷ ص.
- صلاحی، عمران / ایستگاه بین راه. - تهران: دنیای دانش، ۱۳۵۶، ۱۷۲ ص.
- ~ / قطاری در مه. - تهران: چکیده، ۱۳۵۵، ۳۱ ص.
- ~ / گریه در آب. - تهران: کتاب نمونه، ۱۳۵۲، ۹۳ ص.
- صلاحی، فریدون (شعله) / برکه. - مشهد: باستان، ۱۳۴۳، ۶۷ ص.
- صلح‌جو، جهانگیر / تاریخ مطبوعات در ایران. - تهران: کتاب‌های سیمرخ، ۱۳۴۸.
- صنیمی، ملکه / تصویر تنهایی. - بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۴۷، ۵۶ ص.
- صهبا، هوشنگ / انسان شیشه‌ئی. - تهران: رز، ۱۳۴۹، ۲۰۵ ص.
- طالشیان، اسماعیل / کتاب مهتاب. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۲۱۶ ص.
- طالعی، جواد / یاد و ماهورهای خاکستر. - تهران: رواق ۱۳۵۷، ۷۵ ص.
- طاهباز، سیروس / برگزیده آثار نیما یوشیج. - تهران: بزرگمهر، ۱۳۶۹، ماهنامه یغما، سال میزدهم، شماره اول، فروردین ۱۳۳۹.
- ~ / برگزیده آثار نیما یوشیج (نشر). - تهران: بزرگمهر، ۱۳۶۹.

- طاهرزاده بهزاد، کریم / قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران. - تهران: انتشارات اقبال، بی‌تا.
- طبائی، علی‌رضا / از نهایت شب. - تهران: بامداد، ۱۳۵۰، ۱۵۲ ص.
- ~ / جوانه‌های پاییز. - تهران: پیروز، تیر ۱۳۴۴، ۱۲۷ ص.
- طباطبائی، زازه / ابلق. - تهران: بی‌تا، ۱۳۵۰، ۵۸ ص.
- ~ / کلکسیون. - تهران: بی‌تا، ۱۳۵۲، بی‌ش‌ص.
- طباطبائی، همایون‌تاج / از غربت و عشق. - تهران: سپهر، ۱۳۵۶، ۸۱ ص.
- ~ / لحظه‌های مکرر ویرانی. - تهران: بی‌تا، ۱۳۵۲، ۹۱ ص.
- طبری، احسان / مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان. - تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۶۰، ۲۷۶ ص، چاپ دوم.
- طه، منیر / دوراهی. - تهران: بی‌تا، ۱۳۳۵، ۱۰۴ ص.
- ~ / سرگذشت. - تهران: بی‌تا، ۱۳۳۲، ۱۲۲ ص.
- ~ / مزدا. - تهران: بی‌تا، ۱۳۳۶، ۱۶۷+۲۴ ص.
- ظریف‌زاده، محمد / سرودسازان. - تهران: بی‌تا، ۱۳۴۴، ۱۶۰ ص.
- عابدینی، حسن / صدساله‌استان نویسی در ایران. - تهران، تندر، ۱۳۶۸، ۷۵۷ ص. (دومجلد)
- عابدینی، فرهاد / کوچ پرنده‌ها. - تهران: بی‌تا، ۱۳۵۲، ۱۰۴ ص.
- عارف قزوینی، میرزا ابوالقاسم / کلیات دیوان، به کوشش عبدالرحمن سیف آزاد. - تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۵۶.
- عبدالملکیان، محمدرضا / مه در مه. - تهران: گام، ۱۳۵۴، ۷۰ ص.
- عبدلی، م. / سیاه‌مشق‌های شبانه. - تهران: پندار، مهر ۱۳۵۰، ۹۸ ص.
- عرفان، حمید / آبناز. - تهران: بی‌تا، ۱۳۴۹، ص.
- عزیزپور، بتول / خواب لیلی. - تهران: رز، ۱۳۵۱، ۷۵ ص.
- عسکری، میرزاآقا / من با آب‌ها رابطه دارم. - تهران: گام، زمستان ۱۳۵۵، ۴۰ ص.
- ~ / حماسه هستی و راکب. - تبریز: داوزیر، ۱۳۵۷، ۳۹ ص.
- ~ / فردا اولین روز دنیا است. - تهران: گام، ۱۳۵۴، ۸۵ ص.
- عشقی، میرزاده، کلیات مصور عشقی، تألیف و نگارش علی‌اکبر سلیمی. - تهران: چاپخانه بانک ملی ایران، ۱۳۲۴ ه. ش.
- عطارزاده، صالح (نغمه) / در کوچه‌های اسارت. - تهران: سلمان، ۱۳۵۷، ۴۵ ص.
- ~ / عاشقی از خرمشهر. - تهران: سلمان، ۱۳۵۷، ۱۷۴ ص.
- ~ / تصویرهای وحشت و درد. - تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۱۴۴ ص.
- غرفی، عدنان / اینسوی صطرقبیلہ. - تهران: رواق، ۱۳۵۷، ۱۱۲ ص.

- غفاری، فرامرز / منظومه‌ها و شعرهای بلند آزاد. - تهران: انتشارات آذر، خرداد ۱۳۴۵، ۲۲۳ ص.
- غلامعلی پور، حسن (ساحل نشین) / برسنگ‌های موج‌شکن. - رشت: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۱۱۴ ص.
- فرازمتد، مجید (ماهان) / از خانه تا میخانه. - تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۹۳ ص.
- فرخزاد، پوران / خوشبختی در خوردن سیب‌های سرخ است. - تهران: مروارید، ۱۳۵۲، ۶۳ ص.
- فرخزاد، فروغ / اسیر. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۴، ۱۶۰ ص.
- / ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد. - تهران: انتشارات مروارید، چاپ پنجم، ۱۳۶۰.
- / برگزیده اشعار. - تهران: مروارید، ۱۳۵۰، ۲۳۸ ص.
- / تولدی دیگر. - تهران: مروارید، ۱۳۴۲، ۱۶۱ ص.
- / دیوار. - تهران: جاویدان، مرداد ۱۳۳۵، ۱۸۸ ص.
- / زیباترین اشعار (از سری شاهکار شاعران ایران، به کوشش سید هادی حائری). - تهران: آرمان، بهمن ۱۳۳۳، ۱۶۰ ص.
- / عصیان. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۷، ۱۳۲ ص.
- / گزیده اشعار فروغ فرخزاد. - تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۶۴، ۲۵۹ ص.
- فرخی سیستانی / دیوان حکیم فرخی سیستانی. - تهران: شرکت بنی‌اقبال و شرکاء، اسفند ۱۳۲۵.
- فروغ ... و غروب. - تهران: گل‌سرخ، ۱۳۴۶، ۱۲۸ ص.
- فریاد، فریدون [فریدون رحیمی] / میلاد نهنگ. - تهران: لوح، ۱۳۵۷، ۱۷۲ ص.
- فریدمتد، احمد / عاشقانه‌ها و درد. - تهران: چکیده، ۱۳۵۵، ۸۰ ص.
- فریدونی، عطا... / آوازهای جنگلی باد. - تهران: دریاچه، ۱۳۴۹، ۱۳۱ ص.
- فشاهی، محمدرضا / رایا و راز گل سرخ. - تهران: بی‌نا، اسفند ۱۳۴۹، ۱۰۰ ص.
- قائدی، یدالله / بیگم در کجاوه تسلیم. - اصفهان: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۱۰۸ ص.
- قاسمیان، مینا / رهانی. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۴، ۶۸ ص.
- قدرخواه، کیوان / برگزیده سفره‌های چرمین. - اصفهان: بابک، ۱۳۵۷، ۱۷۲ ص.
- قربان‌زاده، احمد / آن سوی فاصله‌ها. - تهران: رز، ۱۳۵۷، ۷۸ ص.
- قریب / شکست حماسه. - [تهران]: انتشارات انجمن گیشی، [اسفند] ۱۳۳۲، ۹۰ ص.
- قلیچ‌خانی، علی / قصص نامحدوده من. - تهران: روز، ۱۳۴۸، ۱۳۹ ص.
- کاتوزیان، دکتر محمدعلی (همایون) / اقتصاد سیاسی ایران ۱، از مشروطیت تا سقوط رضا شاه. - تهران: پاپیروس، ۱۳۶۶.

- ~ / اقتصاد سیاسی ایران ۲، سلطنت محمدرضا شاه. - تهران: پاپیروس، ۱۳۶۸.
- کاخی، مرتضی / باغ بی‌برگی (یادنامه مهدی اخوان ثالث). - تهران: نشر ناشران، شهرپور ۱۳۷۰، ۸۴۷ ص.
- کار، فریدون / آرزوی جنوب. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۳.
- ~ / اشک و بوسه. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۴، ۱۲۰ ص.
- ~ / پنجره (مجموعه اشعار سپید). - تهران: انوشه، ۱۳۳۶، ۹۲ ص.
- ~ / تلخ (مجموعه شعر). - [تهران]: ۱۳۳۲.
- ~ / شاهکار شعر معاصر ایران. - تهران، [؟]، ۱۳۳۷، ۲۰۲ ص.
- کارو (م. دردریان) / شکست سکوت. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۴، ۱۸۸ ص.
- ~ / نامه‌های سرگردان. - تهران: فرخ، ۱۳۵۶، ۱۲۷ ص.
- ~ / ماه‌ها و حماسه‌ها. - تهران: اشراق، ۱۳۴۲، ۲۳۵ ص.
- کاسمی، نصرت‌ا... / امواج. - تهران: اقبال، ۱۳۳۶، ۱۰۹ ص.
- کبیری، ناهید / بلدا. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۶، ۹۲ ص.
- کریمیان، کاظم / اطراف در پشت دیوارهای کوتاه. - تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۱۰۴ ص.
- کریمی، پرویز / پرچین. - تهران: پندار، ۱۳۵۱، ۱۵۲ ص.
- کریمی، رحمان / به موازات توقف. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۸، ۱۰۴ ص.
- کسرائی، سیاوش / آوا. - تهران: نیل، اسفند ۱۳۳۶، ۸۴ ص.
- ~ / از قرق تا خروسخوان. - تهران: مازیار، ۱۳۵۷، ۴۰ ص.
- ~ / خانگی. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۶، ۷۳ ص.
- ~ / خون سیاوش (همراه با منظومه آرش کمانگیر). - تهران: امیرکبیر، اسفند ۱۳۴۱، ۱۶۱ ص.
- ~ (کولی) / آرش کمانگیر (منظومه). - تهران: اندیشه، اردیبهشت ۱۳۳۸، ۴۰ ص.
- ~ (کولی) / با دماوند خاموش. - تهران: صائب، ۱۳۴۵، ۹۷ ص.
- کسروی، احمد / تاریخ هیجده ساله آذربایجان. - تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۵۷.
- کسری، لیلا (افشار) / در جشنواره ابنسوی پُل. - تهران: مروارید، ۱۳۴۹، ۱۶۹ ص.
- ~ / فصل مطرح نیست. - تهران: مروارید، ۱۳۴۸، ۱۴۸ ص.
- کلانتری، محمد (پرویز) / پایان شب. - تهران: بی‌نا، تابستان ۱۳۳۵، ۱۲۰ ص.
- ~ / سرو خورشید. - تهران: بی‌نا، مهر ۱۳۴۲، ۲۲۲ ص.
- کلاهی‌اهری، محمدباقر / بر فراز چار عناصر. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۵، ۴۹ ص.
- کوثری، عبدا... / از پنجره به هُرم شهرها. - تهران: نیما، ۱۳۵۲، ۱۲۱ ص.

- کوش‌آبادی، جعفر / یرخیز کوچک خان (منظومه). - تهران: انتشارات فرهنگ، اردیبهشت ۱۳۴۸، ۴۴ ص.
- ~ / ساز دیگر. - انتشارات فرهنگ، مهر ۱۳۴۷، ۹۴ ص.
- کیانوش، محمود / آب‌های خسته. - تهران: پیام، ۱۳۴۹، ۹۴ ص.
- ~ / ساده و غمناک (گزینه اشعار ۲۴-۴۱). - تهران: مروارید، شهریور ۱۳۴۱، ۶۱ ص.
- ~ / شب‌ویز. - تهران: شب‌ویز، تیر ۱۳۴۴، ۳۸ ص.
- ~ / شبستان (منظومه). - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۰، ۵۶ ص.
- ~ / شکوفه حیرت. - تهران: شب‌ویز، آذر ۱۳۴۳، ۱۱۰ ص.
- ~ / ماه و ماهی در چشمه باد. - تهران: نیل، ۱۳۴۷، ۱۲۷ ص.
- کیخسرو، م / آوازهای کوه و در و دشت. - تبریز: ساوالان، ۱۳۵۷، ۵۱ ص.
- گازپوروسکی، مارک، ج. / سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه فریدون فاطمی. - تهران: نشر مرکز، اردیبهشت ۱۳۷۱، ۳۹۶ ص.
- ~ / کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ترجمه سرهنگ غلامرضا نجاتی. - [تهران]: شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم، ۱۳۶۸.
- گراتوسکی، ا. آ. [و دیگران] / تاریخ ایران از باستان تا امروز، ترجمه کیخسرو کشاورزی، - تهران: انتشارات پویش، ۱۳۵۹.
- گرگین، محمد / میترا و خمیازه‌های باد. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۶، ۶۰ ص.
- گلچین معانی، احمد / مکتب وقوع در شعر فارسی. - تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
- گلرخ، خسرو / سیاست شعر، سیاست هنر. - تهران: [؟]، ۱۳۵۱، ۸۷ ص.
- گورگین، تیمور / امروز چه کسی می‌تواند شاعر باشد. - تهران: آتروپات (و) متین، ۱۳۴۹، ۴۰۸ ص.
- گوهرین، کاوه / ای سرزمین من (اشعار خسرو گلرخ). - تهران: نگاه، ۱۳۷۱.
- گیلانی، فریدون / نموداری از شعر امروز ایران. - تهران: [اندیشه]، بهمن ۱۳۳۹، ۹۴ ص.
- لاری کرمانشاهی / قلبم را به خاک سپارید. - تهران: مرجان، ۱۳۵۶، ۵۵ ص.
- لاهوئی، ابوالقاسم / دیوان لاهوئی، به کرش احمد بشیری. - تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸.
- متین، غلامحسین / شعر برای آزادی. - بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۷۳ ص.
- مجبایی، جواد / پرواز در مه. - تهران: روزبهان، ۱۳۵۶، ۱۲۸ ص.
- ~ / زوبینی بر قلب پائیز. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹، ۲۰۸ ص.
- ~ / فصلی برای تو ۲۷ شعر. - تهران: نمونه، ۱۳۴۴، ۱۰۸ ص.

- مجلسی، محمد / گلباد. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۸، ۵۰ ص.
- محبی، عبدالجواد / از کوچه تا گل سرخ. - مشهد: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۱۹۱ ص.
- محبی کرمانی، مهدی / صبح نارنجستان. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۹۰ ص.
- محبوب، دکتر محمدجعفر / تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا و خاندان و نیاکان او. - تهران: نشر اندیشه، ۱۳۵۳.
- محدث، جعفر / باران، از فصل بیقراری. - تهران: چاپخش، ۱۳۵۱، ۸۲ ص.
- محدثی، جواد / اسیر آزادی بخش. - [؟]
- محمائی، محمدابراهیم / اندوه بزرگ زیستن. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۸۷ ص.
- محمود، محمود / تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، (جلد سوم). - تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۵۳.
- مختاری، محمد / بر شانه فلات. - تهران: توس، ۱۳۵۶، ۷۹ ص.
- ~ / قصیده‌های هاویه. - تهران: آرمان، ۱۳۵۶، ۸۷ ص.
- مدیحی، محمدرضا / خیره چون شب دار. - تهران: بیداران، ۱۳۵۷، ۵۶ ص.
- مراقه‌ئی، زین‌العابدین / سیاحتنامه ایراهیم بیگ، یا یلای تعصب او، حواشی باقر مؤمنی. - تهران: اندیشه، ۱۳۵۳.
- مسعودی، رؤیا / رؤیا. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۳، ۱۹۱ ص.
- مشار، خانابا / مؤلفین کتب چاپی (فارسی و عربی)، (۶ جلد). - تهران: ناشر مؤلف، فروردین ۱۳۴۴-۱۳۴۰.
- مشرف‌آزادتهرانی، محمود (م.آزاد) / آئینه‌ها نمی‌است. - تهران: جوانه، ۱۳۴۶، ۱۲۷ ص.
- ~ / با من طلوع کن. - تهران: اشرفی، ۱۳۵۲، ۱۷۶ ص.
- ~ / بهار زانی آهو (گزینه اشعار). - تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۸، ۱۴۹ ص.
- ~ / دیار شب. - تهران: بی‌نا، تیر ماه ۱۳۳۴، ۲۴ ص.
- ~ / قصیده بلند باد و دیدارها. - تهران: مروارید، ۱۳۴۵، ۱۰۲ ص.
- مشفق، سیروس / پائیز. - تهران: پاپنگ، ۱۳۴۸، ۸۰ ص.
- ~ / پشت چپ‌های زمستانی. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۶، ۶۹ ص.
- ~ / شیخون. - تهران: رواق، ۱۳۵۷، ۷۶ ص.
- ~ / نمره جوان. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹، ۱۰۱ ص.
- مشیری، فریدون / ابر. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۰، ۱۳۹ ص.
- ~ / ابر و کوچه. - تهران: ۱۳۴۵، ۱۶۷ ص. [چاپ دوم مجموعه ابر با چند افزوده است.]
- ~ / از خاموشی. - تهران: زمان، ۱۳۵۶، ۱۵۹ ص.
- ~ / برگزیده شعرها. - تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۲۰۶ ص.

- ~ / بهار را باود کن. - تهران: نیل، ۱۳۴۷، ۱۲۹ ص.
- ~ / پرواز با خورشید. - تهران: صفی علی شاه، ۱۳۴۷، ۱۷۶ ص.
- ~ / تشنه توفان. - تهران: صفی علی شاه، ۱۳۳۲، ۱۷۵ ص.
- ~ / گناه دریا. - تهران: نیل، مرداد ۱۳۳۵، ۱۶+۸۲ ص.
- ~ / نایافته. - تهران: علی اکبر علمی، ۱۳۳۷، ۱۸۲ ص.
- مصدق، حمید / آبی، خاکستری، سیاه. - تهران: آذر ۱۳۴۴، ۳۲ ص.
- ~ / آبی، خاکستری، سیاه (و) در رهگذار باد. - تهران: فرمند، ۱۳۴۸، ۱۴۲ ص.
- ~ / دو منظومه. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۲، ۱۵۳ ص.
- ~ / گاو. - تهران: نیما، ۱۳۴۱، ۳۲ ص.
- مصطفوی، صدر / قافله‌های شب خمیز. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۴۴ ص.
- مطهری، سیاوش / چاپار. - تهران، بی‌نا، اردیبهشت ۱۳۴۴.
- ~ / در این شرابالی. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۳، ۸۴ ص.
- مظاهری، علی / این لحظه‌ها. - اصفهان: تأیید، ۱۳۴۹، ۱۹۲ ص.
- معرفت، افسر / صفای آئینه‌ها. - تهران: معرفت، ۱۳۴۸، ۹۹ ص.
- منزوی، حسین / حنجره زخمی تغزل. - تهران: بامداد، ۱۳۵۰، ۴۴+۷۵ ص.
- منشی‌زاده، کیومرث / سفرنامه مرد مالیخولیایی پریده‌رنگ. - تهران: رز، ۱۳۵۶، ۴۰ ص.
- موحدمحمدی، ضیاء / بر آب‌های مرده مروارید. - تهران: پنخس از آگاه، ۱۳۵۴، ۸۲ ص.
- موریه، جیمز / سرگذشت حاجی بابا اصفهانی در ایران، ترجمه میرزا حبیب اصفهانی «دستان»، به کوشش دکتر یوسف رحیم‌لو. [تبریز]، انتشارات حقیقت، چاپ دوم، ۱۳۵۴.
- موسوی‌پور، حمزه / زخم الماس. - تهران: ارغنون، ۱۳۴۸، ۱۵۹ ص.
- موسوی‌گرمارودی، علی / در سایه سار نخل ولایت. - تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۷، ۸۰ ص.
- ~ / سرود رگبارها. - تهران: رواق، ۱۳۵۷.
- ~ / عبور. - تهران: توس، ۱۳۴۹، ۱۲۰ ص.
- مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (مولوی) / کلیات شمس یا دیوان کبیر، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر. - تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۳.
- ~ / گزیده غزلیات شمس، به کوشش دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی. - تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ سوم، ۱۳۶۰.
- مهاجرانی، عطا (م. عطا) / شب و پرواز. - مشهد: توس، دی ۱۳۴۷، ۷۸ ص.
- مهدویان، ایرج / گل‌های آفتاب‌گردان و آورد پلی‌گون. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۹، ۹۶ ص.



- مهدوی، زاله / ارتفاع در تلخ. - تهران: جهان کتاب، ۱۳۵۲، ۸۸ ص.
- مهدیان، ایرج / مختصری درباره هنر. - تبریز: [؟]، ۱۳۵۱، ۵۶ ص.
- میرافشار، هما / گلپونه‌ها. - تهران: جاویدان، ۱۳۵۲، ۱۸۴ ص.
- میرزازاده، نعمت (م. آزرم) / سحوری. - تهران: رزه، ۱۳۴۹، ۱۷۳ ص.
- میرصادقی، جمال / قصه، داستان، رمان. - تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۰.
- میرصادقی، میمنت (آزاده) / بیداری جو باران. - تهران: توس، ۱۳۴۷، ۷۱ ص.
- ~ / با آب‌ها و آینه‌ها. - تهران: توس، ۱۳۵۶، ۱۰۴ ص.
- میرفخرائی، مجدالدین (گلچین گیلانی) / گلی برای تو. - تهران: خوارزمی، مرداد ۱۳۴۸، ۱۸۰ ص.
- میرفطروس، علی / آوازهای تبعیدی. - تهران: نگاه، ۱۳۵۷، ۷۲ ص.
- ~ / سرود آن کس که گفت «نه».. - تهران: (نگاه) و (کار)، ۱۳۵۷، ۹۶ ص.
- میرمیران، مجتبی / میلاد دریا. - تهران: پگاه، ۱۳۵۶، ۸۷ ص.
- میلانی، پروانه / هیچکس نمی‌داند. - تهران: بی‌نا، اسفند ۱۳۵۳، ۹۴ ص.
- میلانی، فروغ / آبی. - تهران: نیل، بی‌تا، (بی‌فهرست و بی‌شماره صفحه).
- ~ / جاده شیری. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۶، ۱۱۷ ص.
- مینوی، مجتبی / تاریخ و فرهنگ. - تهران: شرکت سهامی (خاص) انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۵۶.
- ناپلثونی، فیروز / کلدو. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۵، ۱۱۲ ص.
- ~ / و ناگهان جرقه. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۱، ۷۳ ص.
- نائل خانلری، پرویز / ماه در مرداب. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۳، ۲۳۵ ص.
- خائفی، پرویز / از لحظه تا یقین. - شیراز: کانون تربیت، ۱۳۵۰، ۱۰۷ ص.
- نادرپور، نادر / از آسمان و ریسمان. - تهران: مروارید، ۱۳۵۶، ۱۶+۹۷ ص.
- ~ / برگزیده اشعار. - تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۲۸+۲۲۸ ص.
- ~ / برگزیده اشعار. - تهران: جیبی، ۱۳۴۲، ۲۲۵ ص.
- ~ / چشم‌ها و دست‌ها. - تهران: صفی‌علی‌شاه، ۱۳۳۳، ۱۲+۱۲۴ ص.
- ~ / دختر جام. - تهران: نیل، ۱۳۳۴، ۸۳ ص.
- ~ / سرمه خورشید. - تهران: سخن، اردیبهشت ۱۳۳۹، ۲۳۵ ص.
- ~ / شام بازپسین. - تهران: مروارید، ۱۳۵۶، ۱۵۳ ص.
- ~ / شعر انگور. - تهران: نیل، ۱۳۳۶، ۱۳۶ ص.
- ~ / گیاه و سنگ نه، آتش. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹.
- ناصری، احمد / نیما یوشیج کیست و چیست. - تهران: احمدناصحی، بهمن ۱۳۳۳، ۹۶ ص.

- نجات، هوتن / حواشی مخفی. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۸، ۹۶ ص.
- ~ / در کنار هم. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۲، ۶۷ ص.
- نجاتی، سرهنگ غلامرضا / تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران (از کودتا تا انقلاب). - تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۲ مجلد، ۱۳۷۱، ۵۸۱ ص.
- نجمی، ناصر / ایران در میان توفان یا شرح زندگانی عباس میرزانايب السلطنه. - تهران: ۱۳۶۶.
- ندیمی، حسن / تا ... پل معیاد (با مقدمه‌ئی از امیرحسین آریان‌پور). - تهران: بی‌نا، شهریور ۱۳۴۲، ۱۱۸ ص.
- ~ / سپیده صبح. - تهران: بی‌نا، آبان ۱۳۳۹، ۹۸ ص.
- ~ / شعر کوچه. - تهران: رز، ۱۳۵۰، ۱۱۲ ص.
- نراقی، داریوش / این وقت شب. - تهران: شب‌ارز، ۱۳۴۸، ۹۸ ص.
- نسیم شمال (مید اشرف‌الدین حسینی) / کلیات نسیم شمال. - بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
- نصیری‌پور، غلامحسین / توطئه آب (دفتر شعر در سه فرگرد). - تهران: پندار، ۱۳۵۰، ۱۰۴ ص.
- ~ / موزه‌های برهوت. - تهران: بامداد، ۱۳۴۹، ۲۰۴ ص.
- نظیری، ژاله / دروازه‌های تور. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۱، ۸۲ ص.
- نفیسی، مجید / در پوست ببر. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۸، ۱۲۷ ص.
- نگاه، ف. الف [فریبرز ابراهیم‌پور] / رومشای قرمز محدود. - کرمانشاه، بی‌نا، ۱۳۴۹، ۸۰ ص.
- نوحیان، نصرت‌ا... (اسپند) / دنیای رنگ‌ها. - تهران: کیهان، تابستان ۱۳۴۲، ۲۰۰ ص.
- ~ / گرگ مجروح. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۳.
- ~ / گل‌هایی که پژمرد. - تهران: بی‌نا، شهریور ۱۳۳۶، ۵۶ ص.
- نوری‌زاده، علیرضا / از پشت شیشه‌ها. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۶، ۱۲۸ ص.
- ~ / الف. ل. م. - تهران: پندار، ۱۳۴۹، ۱۰۱ ص.
- نوری‌علاء، اسماعیل / از این سوی دیوار. - تهران: ققنوس، ۱۳۵۷، ۹۴ ص.
- ~ (الف. ن. پیام) / اتاق‌های در بسته. - تهران: طرفه، ۱۳۴۵، ۷۴ ص.
- ~ (الف. ن. پیام) / با مردم شب. - تهران: بامداد، ۱۳۴۸، ۱۶۶ ص.
- ~ / سرزمین ممنوع. - تهران: ققنوس، ۱۳۵۷، ۹۱ ص.
- ~ / صورت و اسباب در شعر امروز ایران. - تهران: انتشارات بامداد، ۱۳۴۸، ۲۳۰ + ۱۵۰ ص (حواشی و تعلیقات)
- نوری‌علاء، پرثو / سهمی از آن سال‌ها. - تهران: ققنوس، ۱۳۵۷، ۷۲ ص.
- نوعی، محمد / آفتاب سیاه. - تهران: روزنامه اطلاعات، ۱۳۴۰، ۱۱۲ ص.

- ~ / بیراهه. - تهران: علی اکبر علمی، ۱۳۴۲، ۶۶ ص.
- ~ / خزر. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۶، ۶۲ ص.
- ~ / مجموعه اشعار. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۷، ۱۳۱ ص.
- نیرو، سیروس / بهار از پنجره. - تهران: نشر اندیشه، ۱۳۵۶، ۱۰۱ ص.
- ~ / جاده. - تهران: بامداد، ۱۳۵۰، ۱۵۵ ص.
- ~ / سحر. - تهران: بی‌نا، اسفند ۱۳۳۴، ۶۰ ص.
- نیری، صفورا / ساده در باد. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۸، ۸۰ ص.
- ~ / سبز. - تهران: سپهر، ۱۳۴۵، ۱۴۱ ص.
- ~ / فصل پنجم. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۶، ۸۰ ص.
- نیستانی، منوچهر / جوانه. - کرمان: بی‌نا، ۱۳۳۳، ۸۰ ص.
- ~ / خراب. - تهران: بی‌نا، مهر ۱۳۳۷، ۷۹ ص.
- ~ / دیروز، خط فاصله. - تهران: رز، ۱۳۵۰، ۲۰۳ ص.
- نیک‌روی، افسر / دیوار بلورین. - شیراز: کانون تربیت، ۱۳۴۸، ۱۵۶ ص.
- نیکو صالح، احمد / گياهواره فصل سرخ. - رشت: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۸۸ ص.
- نیما یوشیج / ارزش احساسات و پنج مقاله در شعر و نمایش. - تهران: انتشارات توس، شهریور ۱۳۵۱، ۱۳۴ ص.
- ~ / برگزیده اشعار. - تهران: کتاب‌های جیبی، ۱۳۴۲، ۱۶۰ ص.
- ~ / تعریف و تبصره و یادداشت‌های دیگر. - تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، بهمن ۱۳۵۰.
- ~ / حرف‌های همسایه. - [تهران]: انتشارات دنیا، چاپ پنجم، ۱۳۶۳.
- ~ / خانواده سرباز (به نقل از کتاب فریادها). - تهران: بی‌نا، مهر ۱۳۳۳، ۴۸ ص، ۷۰ نسخه.
- ~ / شعر من. - تهران: جوانه، ۱۳۴۵، ۱۲۷ ص.
- ~ / شهر شب، شهر صبح. - تهران: مروارید، ۱۳۴۶، ۱۰۰ ص.
- ~ / فریادهای دیگر و عنکبوت رنگ. - تهران: جوانه، ۱۳۵۰، ۱۱۱ ص.
- ~ / قلم انداز. - تهران: دنیا، شهریور ۱۳۴۹، ۱۳۳ ص.
- ~ / ماخ اول. - تبریز: شمس، اسفند ۱۳۴۴، ۸۰ ص.
- ~ / مانلی. - تهران: صفی‌علی شاه، ۱۳۳۶، ۸۵+۶ ص.
- ~ / مجموعه آثار نیما یوشیج، دفتر اول، شعر، به کوشش سیروس طاهباز. - تهران: نشر ناشر، ۱۳۶۴.
- ~ / ناقوس. - تهران: مروارید، ۱۳۴۶، ۱۰۱ ص.

- ~ / نامه‌ها (از مجموعه آثار نیما یوشیج)، گردآوری، نسخه‌برداری و تدوین سیروس طاهباز. - تهران: دفترهای زمانه، ۱۳۶۸.
- ~ / نیما یوشیج و قسمی از اشعار او (گردآورنده، ابوالقاسم جنتی عطائی). - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۴، ۹۶ ص.
- واحد، سینا / از شکنج فریاد جمال. - تهران: الهام، ۱۳۵۷، ۱۷۰ ص.
- واحدی، غلامرضا / سایه روشن. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۴، ۱۸۸ ص.
- واقدی، اصغر / آواز عاشقان قدیمی. - تهران: نیما، ۱۳۵۱، ۹۷ ص.
- ~ / جرقه. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۴، ۸۸ ص.
- واقف، جمشید / از تهی سرشار. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۵، ۱۱۵ ص.
- ~ / بر دروازه‌های فردا. - تهران: معرفت، فروردین ۱۳۴۱، ۸۷ ص.
- والا، لمبت (شیبانی) / تا وقتی که خروس می‌خواند. - تهران: زوار، ۱۳۴۲، ۱۴۶ ص.
- ~ / رقص یادها. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۴، ۱۲۸ ص.
- ~ / گسته. - تهران: زوار، ۱۳۳۵، ۱۱۱ ص.
- وجدانی، محمد / طلوعی در غروب. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۳، ۱۲۶ ص.
- وجدی، شاداب / به یاد تشنگی کوهپایه‌های جنوب. - تهران: فرهنگ، ۱۳۵۳، ۱۱۲ ص.
- ~ (شادی) / خم کوچه. - تهران: معرفت، ۱۳۳۹، ۱۱۹ ص.
- ~ (شادی) / سرودی برای دست‌های کوچک. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۷، ۱۲۰ ص.
- وصال، هوشنگ / نقش‌های دربه دری. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۰، ۶۱ ص.
- وطن، اکبر (گردآورنده) / اسلام و آبی تازه‌اش باید. - تهران: امیر، ۱۳۵۴، ۶۶ ص.
- هدایت، صادق / ترانه‌های خیام. - تهران: کتاب‌های پرستو، چاپ ششم، ۱۳۵۳.
- هشترودی، محسن / سایه‌ها. - تهران: صفی‌علی‌شاه، ۱۳۳۵، ۶۹ ص.
- هشترودی، محمدضیاء / منتخبات آثار (از نویسندگان و شعرای معاصرین). - تهران: کتابخانه و مطبعه بروخیم، ۱۳۰۳.
- همایونی، صادق / بن‌بست. - شیراز، کانون تربیت، بهمن ۱۳۴۴، ۱۷۶ ص.
- ~ / دشت‌ها تشنه‌اند. - شیراز: کانون تربیت، ۱۳۴۹، ۸۵ ص.
- همتی، اسماعیل / آی با توام. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۶، ۶۴ ص.
- هنرمندی، حسن / برگزیده اشعار. - تهران: بامداد، ۱۳۵۰، ۲۳۷ ص.
- ~ / هراس. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۶، ۱۶۵ ص.
- هنرورشجاعی، نقی / تلخه‌های دیم. - تهران: بی‌نا، ۱۳۴۱، ۷۲ ص.
- ~ / خنیا و خون. - تهران: اندیشه، ۱۳۴۹، ۱۰۴ ص.
- ~ / در ابرگرم بار تموز. - تهران: آدا، ۱۳۵۷، ۱۷۱ ص.

- هوردل، ص. / شعله‌های جاویدان. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۴، ۸۰ ص.
- هوشنگ مهدوی، دکتر عبدالرضا / تاریخ روابط خارجی ایران از پایان جنگ جهانی دوم تا سقوط رژیم پهلوی. - تهران: [؟]
- یادمان نیما یوشیج / به کوشش سیروس طاهباز، زیر نظر محمدرضا لاهوتی. - تهران: مؤسسه فرهنگی گسترش هنر، آذر ۱۳۶۸.
- یاسمی، رشید / ادبیات معاصر. - [تهران]: چاپ روشنائی، ۱۳۱۶.
- یحوی، عباسعلی / آبخارهای آفتاب. - تهران: دنیای دانش، ۱۳۵۶، ۹۳ ص.
- یکتائی، متوجه / فالگوش. - تهران: روزن، ۱۳۴۸، ۱۳۵ ص.
- یوردشاهیان، اسماعیل (عنا) / کوزه. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۰، ۳۱ ص.
- ~ / مرثیه‌های کولی. - تهران: بی‌نا، ۱۳۵۳، ۷۸ ص.
- یوسف، سعید / نوعی از نقد، بر نوعی از شعر. - آلمان غربی: نوید، اسفند ۱۳۶۵.
- آخرین دفاع (شعر، نقد، ترجمه و مصاحبه خسرو گلرخ)، به اهتمام بزرگ خضرائی، تهران: آرمان، ۱۳۵۷، ۱۳۰ ص.
- ده شب (شب‌های شاعران و نویسندگان در انجمن فرهنگی ایران و آلمان)، به کوشش ناصر مؤذن. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷، ۶۹۴ ص.
- فریادها (جنگ شعرنو) / به کوشش علی عمویان (آوا). - تهران: سالنامه ادبی پروانه، پائیز ۱۳۴۰.
- کتاب زمان، ویژه‌نامه سزر. - تهران: انتشارات زمان، فروردین ۱۳۴۸.
- کلک، ماهنامه، سردبیر علی دهباشی، شماره ۴، تیرماه ۱۳۶۹
- کلک، ماهنامه، شماره ۳۷، فروردین ۱۳۷۲.
- / حماسه خسرو گلرخ. - تهران: آرمان، ۱۳۵۷، ۸۲ ص.
- نامه‌کانون نویسندگان ایران. - تهران: آگاه، شماره ۱، بهار ۱۳۵۸.

## مهم ترین نشریات نوپرداز

### در فاصله سال‌های ۱۲۹۹-۱۳۵۷ ه. ش. (به ترتیب سال)

آزادستان ۱۵ روزه، تقی رفعت، ۴ شماره، ۱۵ خرداد ۱۲۹۹-۲۱ شهریور ۱۲۹۹ ه. ش.

تجدد روزنامه، تقی رفعت، ۱۶۸ شماره، ... - فروردین ۱۲۹۹ ه. ش.  
دانشکده ماهانه، محمدتقی ملک‌الشعراء بهار، ۱۲ شماره، اردیبهشت ۱۲۹۷ - اسفند ۱۲۹۸ ه. ش.

بهار ماهانه، یوسف اعتصامی (اعتصام‌الملک)، ۲۴ شماره، ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ - رمضان ۱۳۴۰ ه. ق.

پارس دو هفتگی، ابوالقاسم لاهوتی [و دیگران]، ۶ شماره، شعبان ۱۳۳۹ - ذیحجه ۱۳۳۹ ه. ق.

نوبهار هفتگی، محمدتقی ملک‌الشعراء بهار، ...، ۱۲۹۹ - مهر ۱۳۰۲ ه. ش.  
آرمان، ماهانه دکتر علی شیرازی‌پور [شین. پرنوب] آذر ۱۳۰۹ - شهریور ۱۳۱۰ ه. ش.  
مجله موسیقی ماهانه، اداره موسیقی کشور (وزارت فرهنگ)، سرگردغ. مین‌باشیان، ۳۵ شماره، ۱۳۱۸-۱۳۲۰ ه. ش.

روزگار نو سه ماهه، لندن - نیویورک، ۲۱ شماره، تابستان ۱۹۴۱ - بهار ۱۹۴۵ م.  
پیام نو ماهانه، انجمن فرهنگی ایران و شوروی [۱۰۰ شماره] شهریور ۱۳۲۳ - مرداد ۱۳۳۲ ه. ش.

سخن ماهانه، پرویز ناتل خانلری، دوره اول خرداد ۱۳۲۲ - اسفند ۱۳۲۶ ه. ش.؛ دوره دوم آذر ۱۳۳۱ - بهمن ۱۳۵۷ ه. ش.

ایران و آمریکا ماهانه، انجمن روابط ایران و آمریکا، ۳۷ شماره، بهمن ۱۳۲۴ - اول اسفند ۱۳۲۸ ه. ش.

جهان نو ماهانه، محمدحسین حجازی، امین عالیمراد، خرداد ۱۳۲۵-۱۳۳۴ ه. ش.

- ماهنامه مردم ماهانه، حزب توده ایران (سردبیران: جلال آل‌احمد - احسان طبری)، ۲۹ شماره، مهر ۱۳۲۵-۱۳۲۷ ه. ش.
- سخن نو در هفتگی، عبدالرضا ناظر، احمد شاملو، ۵ شماره، دی و بهمن ۱۳۲۷ ه. ش.
- اندیشه نو ماهانه، خلیل ملکی، سه شماره، ۱۵ آذر ۱۳۲۷ - ۱۰ بهمن ۱۳۲۷ ه. ش.
- امید ایران، ایرج نقیسی، مهدی فشنگی، ۱۳۲۷-۱۳۵۷
- جام جم ماهانه، نشریه انجمن هنری، ۶ شماره، فروردین ۱۳۲۸ - شهریور ۱۳۴۸ ه. ش.
- خروس جنگی هفته‌نامه، هوشنگ ایرانی، غلامحسین غریب، شیروانی، ... (انجمن هنری خروس جنگی)، دوره اول ۵ شماره، ۱۳۲۸-۱۳۲۹ ه. ش.؛ دوره دوم ۱۳۳۰ ه. ش.
- رگبار امروز، ماهانه، محمود دژکام، ۱۳۲۸ دوره جدید: بهمن ۱۳۵۷-۱۳۵۹
- فردوسی، هفته‌نامه، بیژن خرسند، عباس پهلوان، ۱۳۲۸-۱۳۵۳ ه. ش.
- پیک صلح ماهانه، [حزب توده ایران]، ۱ شماره، ۱۳۲۹ ه. ش.
- ستاره صلح ماهانه، [حزب توده ایران]، ۵ شماره، ۱۳۲۹ ه. ش.
- علم و زندگی ماهانه، خلیل ملکی، ۱۴ شماره، دی ۱۳۳۰-۱۳۳۲ ه. ش.
- کویر ماهانه، ضیاءپور، شیروانی، غریب، ۲ شماره، ۱۳۳۰-۱۳۳۱ ه. ش.
- کیوتر صلح ماهانه، محمدجعفر محبوب، احمد صادق، ... ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۰ شهریور ۱۳۳۱ ه. ش.
- موزیک ایران، ماهانه، صالح لطفی، خرداد ۱۳۳۰-۱۳۵۰ ه. ش.
- موج ماهانه، هوشنگ ایرانی [و دیگران]، ۱ شماره، فروردین ۱۳۳۱ ه. ش.
- فرهنگ نو ماهانه، جامعه معلمین در راه، ۹ شماره، آبان ۱۳۳۱ - تیر ۱۳۳۱ ه. ش.
- شیوه ماهانه، [حزب توده ایران]، ۳ شماره، اردیبهشت ۱۳۳۲ - تیر ۱۳۳۲ ه. ش.
- سخن، ماهانه، پرویز ناتل خانلری، رضا سیدحسینی، قاسم صنعوی و ...، ۱۳۲۲-۱۳۵۷ ه. ش.
- علم و زندگی، خلیل ملکی، ۲۶ شماره، دی ۱۳۳۰ - اسفند ۱۳۴۱ ه. ش.
- آیندگان، بهروز روزبهان، ۱، ۲: ۱۳۳۲
- روشنفکر، هفته‌نامه، حسین مهری، ۱۳۳۲-۱۳۵۱
- سپید و سیاه، هفته‌نامه، علی بهزادی، ۱۳۳۲-۱۳۵۷
- اندیشه و هنر، گاهنامه، ناصر وثوقی، سال اول، ۵-۱: ۱۳۳۳؛ سال دوم، ۹-۶: ۱۳۳۴؛ دوره سوم، ۵-۱: ۱۳۳۷؛ ۸-۶: ۱۳۳۸؛ ۱۰-۹: ۱۳۳۹؛ دوره چهارم، و جواد پرووکیل، ۲-۱: ۱۳۳۹؛ ۳: ۱۳۴۰؛ ۶-۴: ۱۳۴۱؛ ۸-۷: ۱۳۴۲؛ دوره پنجم، و جواد پرووکیل و شمیم بهار و آیدین آغداشلو، ۱: ۱۳۴۲؛ ۵-۲: ۱۳۴۳؛ ۷-۶: ۱۳۴۴؛ ۸-۹: ۱۳۴۵؛ ۱۰: ۱۳۴۶؛ کتاب ششم، ۱: ۱۳۴۶؛ ۳-۲: ۱۳۴۷؛ ۶-۴: ۱۳۴۸؛ ۷:

- ۱۳۴۹: ۸؛ ۱۳۵۰: کتاب هفتم، ۱: ۱۳۵۰: ۲؛ ۱۳۵۱: ۳-۴؛ ۱۳۵۲: ۵؛ ۱۳۵۳: ۵  
 در راه هنر، سید غلامحسین خرازی، عبدالحمید شماعی، ۱: ۱۳۳۳؛ ۲-۶: ۱۳۳۴  
 آناهیتا، انجمن هنری آپادانا، ۱-۵: ۱۳۳۴  
 انقلاب کتاب، گاهنامه، انتشارات نیل، دوره اول، ۱-۳: ۱۳۳۴؛ ۴-۱۲: ۱۳۳۵؛ دوره دوم،  
 ۱-۸: ۱۳۴۳؛ دوره سوم، ۱-۵: ۱۳۴۴؛ ۶-۱۱: ۱۳۴۵؛ ۱۲: ۱۳۴۶؛ دوره چهارم،  
 ۱-۴: ۱۳۴۷  
 جنگ هنر و ادب امروز، حسین رازی، ۱: ۱۳۳۴؛ ۲: ۱۳۳۵  
 خوشه، هفته‌نامه، احمد شاملو، ۱۳۳۴-۱۳۴۷  
 کتابهای ماه، ایرج افشار، انجمن ناشران کتاب، سال اول، ۱-۴: ۱۳۳۴؛ ۵-۸: ۱۳۳۵؛  
 ۹-۱۱: ۱۳۳۶؛ ۱۲: ۱۳۳۷؛ سال دوم، ۱-۱۰: ۱۳۳۷؛ سال سوم، ۱-۶: ۱۳۳۸؛ سال  
 چهارم، ۱-۱۲: ۱۳۳۹؛ سال پنجم، ۱-۳: ۱۳۴۰  
 هنرهای ملی، دکتر ابوالقاسم جنتی عطایی، ۱: ۱۳۳۴  
 آپادانا، ا. س. عظیمی، ابوالقاسم معودی، ۱-۲: ۱۳۳۵  
 هنر نو، داریوش سیاسی، ۱: آذر ۱۳۳۵  
 بامشاد، هفته‌نامه، اسماعیل پوروالی، خرداد ۱۳۳۵-۱۳۴۷ از ۱۳۴۵ به مجله تبدیل شد.  
 سرخ آمین، فرهنگ قره‌هی، ۱: ۱۳۳۵  
 پادنگ، محمد جوادی، ۱-۳: ۱۳۳۵؛ ۴-۶: ۱۳۳۶  
 جنگ هنری چشمه، صفی، ۱: ۱۳۳۶-۱۳۳۷؛ ۲: ۱۳۳۷  
 صدف، احمد عظیمی زواره‌ای، ۱-۵: ۱۳۳۶؛ ۶-۸، ۱۰-۱۲: ۱۳۳۷  
 پیام نوین، ماهنامه، انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی، سعید نفیسی، محسن  
 هشرودی، ضیاءالله فروشانی، تابستان ۱۳۳۷-۱۳۵۷  
 توشه، مهندس عزیزالله افشار قاسملو، مهین افشار قاسملو، ادوارد ژوزف، دوره اول،  
 ۱-۹: ۱۳۳۷؛ ۱۰-۱۱: ۱۳۳۸؛ ۱۲: ۱۳۳۸؛ دوره بعدی = ۱۳  
 راهنمای کتاب، ماهنامه / فصلنامه، انجمن کتاب ایران، احسان یارشاطر، ایرج افشار، بهار  
 ۱۳۳۷-۱۳۵۷  
 ماهنامه اطلاعات، عباس معودی، احمد شاملو، ۱: اسفند ۱۳۳۷؛ ۲: فروردین ۱۳۳۸  
 واژه، مجله هنر و اندیشه زمان، حسن گریست، دوره اول: ۱-۲: ۱۳۳۷؛ ۳: ۱۳۳۸  
 آناهیتا، سینما تئاتر آناهیتا، دوره اول، «ستاره تهران ماهانه»، ۱-۲: ۱۳۳۹؛ ۳: ۱۳۴۰؛  
 «ماهنامه هنر و سینما»، ۴: ۱۳۴۰؛ ۵: ۱۳۴۱؛ دوره دوم، «ماهنامه هنر و سینما»، ۱-۲:  
 ۱۳۴۱؛ «ماهنامه فردوسی»، ۳-۶: ۱۳۴۱؛ دوره سوم، «ماهنامه فردوسی»، ۷: ۱۳۴۲  
 کاوش، امیرعباس هویدا، شهریور ۱۳۳۹. شماره‌های بعد = ۴



- ایران آباد، احمد نفیسی، دکتر محمود عنایت، ۱۲-۱: ۱۳۳۹؛ ۱۳: ۱۳۴۰
- آرش، گاهنامه، فاطمه نراقی، جواد پوروکیل، سیروس طاهباز، ۲-۱: ۱۳۴۰؛ ۳-۵:
- ۱۳۴۱؛ ۶-۷: ۱۳۴۲؛ دوره دوم، ۲-۱: ۱۳۴۳؛ ۳: ۱۳۴۴؛ ۶-۱۳۴۴: ۱۳۴۵؛ دوره سوم، ۱۵-۱۲: ۱۳۴۶، ۱۶-۱۹: ۱۳۴۷؛ ۲۰: ۱۳۵۰
- جگن، فریدون گیلانی، ۳-۱: خرداد ۱۳۴۰؛ دوره دوم، ۱: ۱۳۴۵؛ احتمال؛ «دوره سوم»
- ۱؟ و ناصر رحمانی نژاد، آربی اوانیان، سعید سلطانیپور، ۵: ۱۳۴۷
- کتاب هفته، احمد شاملو و دکتر محسن هشتروندی، ۱۶ مهر ۱۳۴۰ - آذر ۱۳۴۲
- صبح امروز، هفته‌نامه، ناصر ملک‌محمّدی، ۱۳۴۰-۱۳۵۲
- کتاب زمان، انتشارات زمان، ۵-۱: سالهای آخر دهه ۱۳۲۰
- ارشاد، دکتر محمود همایونی، ۱: ۱۳۴۱؛ ۲: ۱۳۴۲؛ دوره دوم، ۱: ۱۳۴۲؛ ۲-۳: اسفند
- ۴۲ - فروردین ۴۳: ۱۰-۴: ۱۳۴۳
- دریا، ۳-۱: (خرداد، مرداد، مهر) ۱۳۴۱
- فکر جوان، علی آزاده گیلانی، محمد سوابچی، محمدتقی صالح‌پور، ۱: ۱۳۴۱
- کیهان ماه، جلال آل‌احمد، انتشارات کیهان، ۱: خرداد، ۲: شهریور ۱۳۴۱
- نقش و نگار، انتشارات اداره کل هنرهای زیبای کشور، سیمین دانشور، نادر نادرپور، ۸ شماره: ۱۳۴۱-۱۳۴۴
- زیبایی و زندگی، ماهنامه، حسین آیدین، ۱۳۴۲-۱۳۵۲
- ماهنامه خوشه، دکتر عسکری، فرهنگ فرهی، ۱: ۱۳۴۲
- هیرمند، عبدالمجید مجید فیاض، مهدی علانی، ۱: ۱۳۴۲؛ ۲-۳: ۱۳۴۳؛ ۴: ۱۳۴۴
- هیرمند، نشریه نامه اهل خراسان، عبدالمجید فیاض، نعمت میرزازاده، ۱: ۱۳۴۶؛ ۲: ۱۳۴۸؛ ۳: ۱۳۴۹
- جنگ طرفه، گاهنامه، انتشارات طرفه، ۱۳۴۳
- خزه، ماهنامه نوای ملت: ۱: ۱۳۴۳
- بازار، میرشجاع گسگری، محمدتقی صالح‌پور، سال اول، ۱۱-۱: ۱۳۴۴؛ ۱۲: ۱۳۴۵؛
- سال دوم، ۲۱-۱۳: ۱۳۴۵؛ ۲۲: ۱۳۴۶؛ ۲۳: ۱۳۴۶؛ سال سوم، ۳۱-۲۴: ۱۳۴۶؛
- سال چهارم، ۳۶-۳۲: ۱۳۴۷؛ سال پنجم، ۴۰-۳۷: ۱۳۴۸
- بررسی کتاب، دو ماهنامه، انتشارات مروارید، نادر ابراهیمی، دوره اول، ۱، ۲، ۳، ۴، ۵:
- ۱۳۴۲؛ ۶، ۷، ۸، ۹: ۱۳۴۵؛ ۱۰: ۱۳۴۶؛ ۱۱، ۱۲: ۱۳۴۷؛ دوره دوم، ۱، ۲، ۳: ۱۳۴۷؛
- دوره جدید، ۱، ۲، ۳، ۴: ۱۳۵۰
- جنگ اصفهان، محمد حقوقی نجفی، ... ۲-۱: ۱۳۴۴؛ ۳: ۱۳۴۵؛ ۴-۵: ۱۳۴۶؛ ۶-۷:
- ۱۳۴۷؛ ۸: ۱۳۴۹؛ ۹: ۱۳۵۱؛ ۱۰: ۱۳۵۲

- نگین، ماهنامه، محمود عنایت، خرداد ۱۳۴۴-۱۳۵۹
- انتشارات سازمان هنری دانشجویان - تبریز، ۱: ۱۳۴۵؛ ۲: ۱۳۴۶
- تلاش، ماهنامه/دوماهنامه، علی میری، سیروس آموزگار، شکوه میرزادگی، ۱۳۴۵-۱۳۵۶
- جزوه شعر، اسماعیل نوری‌علاء، انتشارات طرفه: ۱۱-۱: ۱۳۴۵
- جنگ پارت، انتشارات پگاه، ۱: ۱۳۴۵
- هنر و سینما (بارو)، احمد شاملو، یدالله رؤیائی، ۲-۱: ۱۳۴۵.
- جنگ جنوب، روزنامه نوای ملت، ۱: ۱۳۴۵
- جنگ جوانه، انتشارات جوانه، ۱: ۱۳۴۵
- شاهد غرب، حاج حسن رزقی، اصغر واقفی، ۲-۱: ۱۳۴۵
- نامه دانشجویان دانشگاه تهران، رها ناروند، ۵-۱: ۱۳۴۵، ۹-۶: ۱۳۴۶؛
- ۱۰-۱۱: ۱۳۴۷؛ ۱۲: ۱۳۴۹
- هنر و ادبیات جنوب، ماهنامه پرچم خاورمیانه، حسن عرب، منصور خاکسار، ناصر تقوایی، دوره اول، ۶-۱: ۱۳۴۵؛ دوره دوم، ۱: ۱۳۴۶
- هنر و ادبیات امروز، پرچم خاور میانه، حسن عرب، سعید نیاز کرمانی، ۱، ۲: ۱۳۴۷
- جستار، دانشجویان مدرسه عالی بازرگانی، محمدحسین متوده، ۱۳۴۶-۱۳۴۷
- دفترهای روزن، انتشارات روزن، احمدرضا احمدی، یدالله رؤیائی، ابراهیم گلستان، ۱: زمستان ۱۳۴۶؛ ۲، ۳: ۱۳۴۷
- دفترهای زمانه، گاهنامه، سیروس طاهباز، ۱: بهمن ۱۳۴۶؛ ۲: ۱۳۴۷؛ ۳: ۱۳۴۹؛ ۴-۵: ۱۳۵۰؛ ۶: ۱۳۵۲؛ ۷-۸: ۱۳۵۷
- شمال ایران، منوچهر نوازش، پرویز رضایی، گروه هنری باران، ۱: ۱۳۴۶؛ ۲: ۱۳۴۷
- ماهنامه دانشجویان دانشسرای عالی سیاه دانش، محمد جان فشان، عباس اسدزاده، مرتضی فرهادی، مال اول، ۱: ۱۳۴۶؛ مال دوم، ۴-۱: ۱۳۴۷؛ ۵ (کتاب روستا): ۱۳۴۸؛ سال سوم، ۲-۱: ۱۳۴۸؛ ۳: ۱۳۴۹؛ سال چهارم (دفتر روستا)، ایرج پورباقره، ۱: ۱۳۴۹؛ ۲: ۱۳۵۰
- ماهنامه فردوسی، عباس پهلوان، ۶-۱: ۱۳۴۶
- یوش، ایرج جلالی، علی اکبر مهجوریان، ۱: ۱۳۴۶
- جنگ مازندران، ماهنامه، نورالدین علامه‌زاده، عزیزالله فرهنگیان، حسین صدرآرا، عمویان، روزنامه اعتراف - بابل، ۱۳۴۷-۱۳۴۸
- شعر دیگر، بهرام اردبیلی، پرویز اسلامپور، ۱: آذر ۱۳۴۷؛ ۲: ۱۳۴۹
- فصلهای سبز، هرمز ریاحی، ۱: زمستان ۱۳۴۷؛ ۲: ۱۳۴۸؛ ۳: ۱۳۵۰ (چاپ و مقوا شد
- [۲] چاپ دوم: ۱۳۵۷

کتاب ...، دو ماهنامه، انتشارات روز، ناصر رحمانی‌نژاد، ۱۳۴۷ (این نشریه با نام ماهی که در آن منتشر می‌شد، نامگذاری می‌شد).

کتاب روز، ناصر رحمانی‌نژاد، انتشارات روز، ۱-۲: ۱۳۴۷؛ ۳: ۱۳۴۸  
از شعر تا قصه، دو ماهنامه، گروه دانشجویی کمک - شیراز، پیمان جهان‌بین، ۱: ۱۳۴۸؛  
۲-۳: ۱۳۴۹؛ ۴: ۱۳۵۱

جشن هنر، دو هفته‌نامه، سازمان جشن هنر، ایرج گرگین، ۱۳۴۸-۱۳۵۰  
خرد و کوشش، فصلنامه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه پهلوی شیراز، حمید  
محامدی، محسن قادسی، منصور رستگار، ۱۳۴۸-۱۳۵۶  
زمان، گاهنامه، کتابفروشی زمان، غلامحسین ساعدی، مصطفی رحیمی، عبدالحسین  
آل‌رسول، ۵ شماره: ۱۳۴۸-۱۳۴۹

فرهنگ و زندگی، فصلنامه، شورای عالی فرهنگ و هنر - مرکز مطالعات و هماهنگی  
فرهنگی، محمود خوشنام، احمد میرعلائی، مسعود فقیه، ۱۳۴۸-۱۳۵۷  
کتاب سپهر، مرکز نشر سپهر، ۱: ۱۳۴۸

کتاب هنر، فصلنامه، دانشگاه پهلوی، خسرو فردی، ۱۳۴۸-۱۳۵۰  
نگرشی در هنر و ادبیات، جواد پارسای، ۱ (ژغند)، ۲ (پژواک): ۱۳۴۸؛ ۳ (پژواک):  
۱۳۴۹

هفت هنر، فصلنامه / گاهنامه، اداره کل آموزش هنری وزارت فرهنگ و هنر، غلامرضا  
خوشنویسان، ایرج زهری، محمود منشی، ۱۶ شماره: ۱۳۴۸-۱۳۵۶  
آبتوس، فصلنامه، انجمن شعر و ادب دانشگاه پهلوی، بهروز صوراسرافیل، ۱-۳: ۱۳۴۹؛  
۴: ۱۳۵۰

تماشا، هفته‌نامه، سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران، نادعلی همدانی، فیروز فولادی،  
۱۳۴۹-۱۳۵۶

جنگ چاپار، احمدرضا دریایی، ۱: زمستان ۱۳۴۹؛ ۲: زمستان ۱۳۵۰  
دست، گاهنامه، دانشکده ادبیات دانشگاه شیراز، محمدرضا افضل‌القدم، ۱۳۴۹-۱۳۵۱

سایبان، عبدالحسین ملک‌زاده، محمدتقی صالح‌پور، ۱-۲: زمستان ۱۳۴۹

سهند، گاهنامه، علی میرنظروس، ۱-۲: بهار ۱۳۴۹ - بهار ۱۳۵۰

فصلی در هنر، انتشارات تالار قدریز، ۱، ۲: ۱۳۴۹؛ ۳، ۴: ۱۳۵۰

کتاب ارک، غلامحسین فرنود، ۱: تابستان ۱۳۴۹

پل، فصلنامه، دانشکده کشاورزی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۰

جنگ سحر، ۱: ۱۳۵۰

فلک‌الانفلاک، غلامحسین نصیری‌پور، ۱: فروردین ۱۳۵۰؛ ۲: شهریور ۱۳۵۲

- رودکی، ماهنامه، وزارت فرهنگ و هنر (تالار رودکی)، [جمشید ارجمند] محمود  
خوشنام ۱۳۵۷-۱۳۵۰
- کتاب امروز، دو ماهنامه / گاهنامه، شرکت سهامی کتابهای جیبی، کریم امامی، دوره اول،  
۱-۲: ۱۳۵۰؛ ۳-۴: ۱۳۵۱؛ ۵-۶: ۱۳۵۲؛ دوره دوم، ۱-۲: ۱۳۵۳
- کتاب رز، گاهنامه، انتشارات رز، ۱-۲: ۱۳۵۰
- گزارش کتاب، انتشارات نمونه، ۱: ۱۳۵۰
- آشنایی با کتاب، اتحادیه ناشران و کتابفروشان، ۱: ۱۳۵۱؛ ۲، ۳، ۴: ۱۳۵۲؛ ۵، ۶: ۱۳۵۳
- امسال [کتاب جدید] غ. م. بهفر، ۱: تابستان ۱۳۵۱
- پاران، فصلنامه / گاهنامه، دانشجویان مدرسه عالی مدیریت گیلان - لاهیجان، ۱: ۱۳۵۱؛  
۲: ۹؛ ۳-۴: ۱۳۵۳؛ ۵: ۱۳۵۵؛ ۶: ۹؛ ۷-۸: ۱۳۵۶؛ ۹: ۹؛ ۱۰: ۱۳۵۷
- تندر، گاهنامه، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۵۱-۱۳۵۳
- دفترروستا، فصلنامه، دانشگاه سپاهیان انقلاب ایران، محمد مهدی خدیوی زند، ۱۳۵۱-۱۳۵۴
- زاده، گاهنامه، دانشکده پزشکی دانشگاه تهران، ۱۳۵۱-۱۳۵۲
- سیمرغ، فصلنامه، بنیاد شاهنامه فردوسی، مهدی فروغی، ۱۳۵۱-۱۳۵۶
- صدا، رحمان کریمی، ۱-۲: ۱۳۵۱، فریدون مرد خرم، ۲: ۱۳۵۱؛ ۳: ۱۳۵۲
- کتاب مرجان، گاهنامه، گروه فرهنگی مرجان، مهر تا اسفند ۱۳۵۱
- کتاب نمونه، عاطفه گرگین، انتشارات کتاب نمونه، ۱: ۱۳۵۱
- چکاد، فصلنامه، مدرسه عالی بازرگانی [تهران] ۱۳۵۲
- کتاب الفبا، گاهنامه، انتشارات امیرکبیر، دکتر غلامحسین ساعدی، ۱-۳: ۱۳۵۲؛ ۴-۵: ۱۳۵۳؛ ۶: ۱۳۵۶
- کتاب پیام، انتشارات پیام، ۱: بهار ۱۳۵۲
- کتاب سیاوشان، احمد نیکو صالح، ۱: بهار ۱۳۵۲
- کتاب شعر و قصه، عباس پهلوان، ۱: ۱۳۵۲
- جوانان رستاخیز، هفته نامه، حزب رستاخیز، هوشنگ پورشریعتی، حسین سرفراز،  
۱۳۵۴-۱۳۵۶
- رستاخیز جوان، هفته نامه، حزب رستاخیز ملت ایران، حامدالدین اشرقی زاده،  
۱۳۵۴-۱۳۵۵
- روزنه، گاهنامه، دانشگاه تهران، ۱۳۵۴-۱۳۵۵
- سپیدار، محمد شهری، ۱: ۱۳۵۴
- بنیاد، ماهنامه، علیرضا میبیدی: اسفند ۱۳۵۵-۱۳۵۶
- جوان، هفته نامه، ستار نقاشی، ۱۳۵۷

## گزیده مقالات

- آتش، منوچهر، «تغزل و حماسه» [بررسی انارستان مجموعه شعر مفتون امینی]، فردوسی، ش ۸۸۳ (۶ آبان ۱۳۴۷).
- ~، «شعری تر و ناب، یادداشتی بر مجموعه بر شانه فلات» [مجموعه شعر محمد مختاری]، تعاشا، ش ۳۷۰ (۱۰ تیر ۱۳۵۶).
- ~، «سیر تجربه در شعر»، تعاشا، س ۷، ش ۳۲۰ (تیر ۱۳۵۶): ۱۶-۱۹، ۹۰.
- ~، «فصل اغتشاش در شعر»، فردوسی، ش ۹۱۲ (۵ خرداد ۱۳۴۸).
- ~، «نماهای نوشتاری شعر امروز فارسی»، تعاشا، س ۷، ش ۳۴۹ (۸ بهمن ۱۳۵۶): ۲۲-۳۳، ۱۰۰؛ ش ۳۵۰ (۱۵ بهمن ۱۳۵۶): ۲۴-۲۵؛ ش ۳۵۱ (۲۲ بهمن ۱۳۵۶): ۳۱۳-۳۱۴.
- ~، [بررسی رنگ آبها مجموعه شعر بیژن جلالی]، رودکی، ش ۸ (خرداد ۱۳۵۱).
- ~، [درباره از صبا تا نیما، یحیی آرین پور]، تعاشا (شماره مخصوص ۱۳ نوروز ۱۳۵۱).
- ~، [درباره پیاده‌روها، مجموعه شعر محمدعلی سپانلو]، فردوسی (۱۶ فروردین ۱۳۴۸).
- آتش، [درباره پیاده‌روها، مجموعه شعر محمدعلی سپانلو]، تهران مصور (۱۲ فروردین ۱۳۴۸).
- آذر، ا، [درباره شعر احمدرضا احمدی]، جنگ خزه، ضمیمه ماهنامه ملت (آذر ۱۳۴۳).
- آذرید، حسن، «سیر تحولی داستان‌نویسی در ایران»، زمان نو، س ۱، ش ۱ (مرداد / شهریور ۱۳۶۰).
- آرین پور، یحیی، «از بازگشت ادبی تا آستانه شعرنو»، رستاخیز، (۲۲ مهر ۱۳۵۵): ۱۸.
- م. آزاد، «تولدی دیگر، فروغ فرخزاد»، انتقاد کتاب، س ۲، ش ۳ (خرداد ۱۳۴۳): ۸-۱۵.
- ~، «چهار سالی از مرگ نیما می‌گذرد»، آرش، ش ۱۸۷-۱۹۱.
- ~، «سیری در سلوک معنوی مهدی اخوان ثالث»، رودکی، ش ۲ (آبان ۱۳۵۰): ۳-۵.
- ~، «شاعران ما در لحظه کمال مرده‌اند»، کیهان (هنر و اندیشه)، ش ۸۸۲۳ (۱۶ آذر ۱۳۵۱).
- ~، «شعری انباشته از اداهای روشنفکرانه» [شعر طاهره صفارزاده]، روزنامه کیهان (۵ فروردین ۱۳۵۰).

- ~ «کرگدن» (شعر و زندگی احمد شاملو)، فردوسی، شماره‌های ۹۱۲-۹۱۶
- ~ «میراث‌های دوگانه کهن و نو»، بازار ادبی رشت، ش ۸۰۹ (اسفند ۱۳۴۴).
- ~ «نسترن‌های همسایه و قصه قصه‌گو» (درباره نیما یوشیج)، اندیشه و هنر، س ۵: ۳۶۱-۳۵۱
- ~ «یادداشتی بر زوایا و مدارات و فصل‌های زمستانی [محمد حقوتی]»، فردوسی، ش ۹۱۲ (۵ خرداد ۱۳۴۸)
- ~ «درباره شب‌های نیمکتی، روزهای باد مجموعه شعر محمدرضا اصلانی»، انتقاد کتاب، دوره ۳، ش ۶ (فروردین / اردیبهشت ۱۳۴۵).
- ~ «نقلی بر دریائی‌ها، مجموعه شعر یدالله رویانی»، بازار ادبی، ش ۱۳ (۲۰ خرداد ۱۳۴۵).
- ~ «یادداشت بر تلخه‌های دیم مجموعه شعر هنرور شجاعی»، آرش، ش ۶ (خرداد ۱۳۴۲).
- ~ «شوری، داریوش»، «سهراب سپهری صیاد لحظه‌ها»، رودکی، ش ۶ (فروردین ۱۳۵۱): ۵۳
- ~ «گشتی در هوای شعر سهراب سپهری»، و پیامی در راه [کتاب]، (۱۳۶۶).
- ~ «مشکل هنرمند امروز»، آرش، ش ۱۰ (دوره ۲، ش ۳) (آبان ۱۳۴۴).
- ~ «آغداشلو، آیدین» فرامرز خیبری، «نقلی بر آیدا در آینه»، اندیشه و هنر، دوره جدید (دیماه ۱۳۴۳).
- ~ «نقلی بر شبخوانی، مجموعه شعر شفیع کدکنی»، اندیشه و هنر، دوره ۵، ش ۷ (مهر ۱۳۴۴).
- ~ «یادداشت بر وادی شاهپرک‌ها مجموعه شعر سیروس آتابای»، اندیشه و هنر، دوره جدید، ش ۶ (اردیبهشت ۱۳۴۴).
- ~ «یادداشتی بر خاک، مجموعه شعر محمدعلی سپانلو»، اندیشه و هنر، ش ۶ (اردیبهشت ۱۳۴۴).
- ~ «آلب شعر ا. بامداد»، اندیشه و هنر، ۵: ۱۸۳-۱۹۰
- ~ آل احمد، جلال، «پیرمرد چشم ما بود»، جنگ مرجان، دفتر ۳ (دیماه ۱۳۵۱).
- ~ «پیرمرد چشم ما بود» (درباره نیما یوشیج)، آرش، ج ۱، ش ۲: ۶۵-۷۵
- ~ «سخنی چند پیرامون شعرنو»، فرهنگ نو، ج ۱، ش ۵: ۳۹-۵۲
- ~ «گفتگوی جلال آل احمد در شب نیما یوشیج»، نامه کانون نویسندگان ایران، ش ۱ (بهار ۱۳۵۸): ۲۳۴-۲۴۰
- ~ «نافه، فریدون توللی»، راهنمای کتاب، س ۶، ش ۱۲ (اسفند ۱۳۴۲): ۸۹۸-۸۹۲
- ~ «نیما دیگر شعر نخواهد گفت»، ارزیابی شتابزده، صص ۳۱-۳۶
- ~ «یادبود نیما»، تهیه از علی دهباشی، آرش، دوره پنجم (۱۳۶۰)، ش ۲: ۱۳۶-۱۴۲

- ~ ، [پیرامون مرگ صمد بهرنگی]، آرش (ویژه صمد بهرنگی) (آذر ۱۳۴۷).
- ~ ، [درباره غربزدگی]، جهان نو، دوره جدید، ش ۲ (تیر / مرداد ۱۳۴۵).
- آیسی، عبدالمحمد، «گناه شاعر، نقدی بر گناه دریا» مجموعه شعر فریدون مشیری، انتقاد کتاب، ش ۹ (مهر ۱۳۳۵).
- ~ ، «نقد برابر، مجموعه شعر فریدون مشیری»، راهنمای کتاب، ش ۴، ۳ (خرداد ۱۳۴۰).
- ~ ، [پیرامون باغ آینه، مجموعه شعر احمد شاملو]، راهنمای کتاب، ش ۷ (مهر ۱۳۴۰).
- ~ ، [نقدی بر آهنگ دیگر، مجموعه شعر منوچهر آتشی]، راهنمای کتاب، ش ۴ (آبان ۱۳۳۹).
- ~ ، [نقدی بر جاده‌های تهی مجموعه شعر یدالله رژیانی]، راهنمای کتاب، ش ۵، ش ۴ و ۵ (تیر / مرداد ۱۳۴۱).
- اخوان ثالث، مهدی، «بدعت‌ها و بدایع نیما یوشیج»، کتاب هفته، ش ۷۱ (اول اردیبهشت ۱۳۴۲).
- ~ ، «بعضی شاعران با پیر شدن از نیما دور می‌شوند» (گفت‌وگو با مهدی اخوان ثالث)، اطلاعات، (۱۶ دی ۱۳۵۵): ۱۱-۱۲.
- ~ ، «جزیره‌ش در خشکی، نقدی بر جزیره»، مجموعه شعر محمد زهری، ایران ما (شهریور ۱۳۳۵).
- ~ ، «در مورد ادب و هنر»، تلاش، ش ۷۹ (اردیبهشت ۱۳۵۷): ۲۶-۳۸.
- ~ ، «دم زدنی چند در هوای تازه [مجموعه شعر احمد شاملو]»، مجموعه مقالات، کتاب اول (بهمن ۱۳۴۹).
- ~ ، «عینیت و ذهنیت» (درباره نیما یوشیج)، آرش، ج ۱، ش ۲: ۷۶-۹۳.
- ~ ، «فصولی پراکنده درباره این که نیما مردی بود مردستان»، اندیشه و هنر، دوره دوم: ۶۵۲-۶۷۴.
- ~ ، «نامه‌ای از م. امید» (درباره احمد شاملو)، اندیشه و هنر، ش ۵: ۱۹۵-۲۰۱.
- ~ ، «نقطه تحول»، پیشه و هنر، دوره ۴، ش ۵.
- ~ ، «نیما، هماهنگی و ترکیب»، هیرمند، ش ۱: ۳۰۵-۳۱۹.
- ~ ، «یادداشتی بر تولدی دیگر از فروغ فرخزاد»، سپید و سیاه (۵ اسفند ۱۳۴۵).
- ~ ، [مصاحبه با ماهنامه کیان]، ماهنامه کیان، ش ۲، ۸ (مرداد / شهریور ۱۳۷۱).
- ~ ، [درباره شعر نادر نادرپور]، در راه هنر (سنگر خاور، در راه هنر)، ش ۲، (اردیبهشت ۱۳۳۴).
- [~]، «سنگش و داوری»، در راه هنر (سنگر خاور، در راه هنر)، ش ۱، ش ۲ (اردیبهشت ۱۳۳۴).

- [س] «دربارۀ شعرهایی که منتشر می‌کنیم» در راه هنر (سنگر خاور، در راه هنر)، ش ۱، اسفند ۱۳۳۳.
- [س]، [دربارۀ زمین، دیوان سابه] جنگ هنر و ادب امروز، دفتر اول (اسفند ۱۳۳۴).
- [س] م. دایم، [دربارۀ آرزوی جنوب مجموعه شعر فریدون کار] در راه هنر (سنگر خاور، در راه هنر)، ش ۲ (۱۳۳۴).
- [س]، [دربارۀ کوچ مجموعه شعر نصرت رحمانی] در راه هنر (سنگر خاور، در راه هنر)، ش ۲ (۱۳۳۴).
- [س]، [دربارۀ تشنه طوفان مجموعه شعر فریدون مشیری] در راه هنر، ش ۲ (۱۳۳۴).
- اردبیلی، بهرام: «شاملو چشم و گوش شاعران جوان را باز کرده» (گفت‌وگو با بهرام اردبیلی)، بنیاد، ش ۲۰
- استعلامی، محمد، «بررسی شعر معاصر ایران»، مهر، س ۱۳: ۷۴۰-۷۴۶
- س، «چهار پرسش درباره شعر امروز»، آینده، س ۶ (۱۳۵۹): ۱۶۱-۱۷۰
- اسدپور، یارمحمد، «نقدی بر تفاضل دو مغرب، محمدرضا اصلانی»، بنیاد، ش ۱۶ (تیر ۱۳۵۷)
- اصلانی، محمدرضا، [نقدی بر افق سیاه‌تر، مجموعه شعر بهمن صالحی] بازار (ویژۀ هنر و ادبیات)، ش ۲۴ (۲۵ خرداد ۱۳۴۶).
- [اعتمادزاده، محمود] م. ا. به‌آذین، «شکوفه‌های کبود، بررسی شعر سال ۱۳۳۶»، صدف، (اول اردیبهشت ۱۳۳۷).
- س، «ساز دیگر، جعفر کوش‌آبادی»، راهنمای کتاب، س ۱۱، ش ۱۰ / ۱۱ (اسفند ۱۳۴۷): ۶۲۷-۶۳۱
- ا.ع. دریا، [دربارۀ شعر زمین، مجموعه شعر هوشنگ ابتهاج] انتقاد کتاب، س ۱، ش ۳ (بهمن / اسفند ۱۳۳۴).
- امامی، کریم، «از آواز شقایق تا فراترها» (دربارۀ سهراب سپهری)، آینده، س ۶ (۱۳۵۹): ۷۸۷-۷۹۴
- س، «نگاهی دوباره به دنیای شعر و نقاشی سهراب سپهری»، آینده، س ۱۰ (۱۳۶۰): ۳۷۴-۳۸۰
- انزایی‌نژاد، رضا، «سیری دیر هنگام در دو منظومه» (از حمید مصدق)، نگین، س ۱۳، ش ۱۴۹ (۳۰ مهر ۱۳۵۶): ۴۱-۴۳
- س، «شعر سرشک نقطه عطفی مبارک در شعر معاصر ایران» (دربارۀ شفیعی کدکنی)، نگین، ش ۱۶۱ (مهر ۱۳۵۷): ۵۵-۵۵
- اوختای، چنگیز، [یادداشتی بر ساز دیگر، مجموعه شعر جعفر کوش‌آبادی]، دفترهای روزن، (زمستان ۱۳۴۷).



- ایل بیگی، فریدون، [نقد بر باغ آینه، مجموعه شعر احمد شاملو]، جگن، ش ۲ و ۳ (۱۳۴۰).
- باباچاهی، علی، «حضور شعر امروز در ابعاد گسترده‌تری ادامه دارد»، فردوسی، ش ۱۱۴۳ (آذر ۱۳۵۲).
- براهنی، دکتر رضا، «بررسی شعر منوچهر نیستانی»، فردوسی، ش ۱۰۷۱-۱۰۷۲.
- «تاریخ کانون نویسندگان، روایتی دیگر»، کلک، ش ۵ (مرداد ۱۳۶۹).
- «تأملاتی پیرامون شعر و هنر» نگین (تیر ۱۳۵۸).
- «جدید و جوان [درباره وضع شعر نیمه اول دهه پنجاه]» فردوسی، ش ۱۰۶۸ و ۱۰۶۹.
- «دو کلمه از داخل گود [درباره احمد شاملو و ابراهیم گلستان]»، فردوسی، (۲۱ مرداد ۱۳۴۷).
- «سرمقاله»، جهان نو، دوره جدید، ش ۱ (خرداد ۱۳۴۵).
- «درباره از صبا تا نیما، یحیی آریز پور]، روزنامه اطلاعات (۱۵ فروردین ۱۳۵۱).
- «درباره حجم سبز، مجموعه شعر سهراب سپهری]»، فردوسی، ش ۸۴۵-۸۴۷ (بهمن ۱۳۴۶).
- «درباره شعر طاهره صفارزاده]، روزنامه اطلاعات، ش ۱۳۷۳۴، (۸ اسفند ۱۳۵۰).
- «درباره شعر طاهره صفارزاده]» فردوسی، ش ۱۰۶۸.
- «در سوگ فروغ فرخزاد]» فردوسی، ش ۸۰۴ (۲ اسفند ۱۳۴۵).
- «درباره غریزدگی]» جهان نو، دوره جدید، ش ۲ (تیر / مرداد ۱۳۴۵).
- «تأملاتی پیرامون شعر و هنر» (به ویژه درباره فروغ فرخزاد)، نگین، ش ۱۰۵ (بهمن ۱۳۵۲): ۹-۱۱ و ۴۹-۵۱
- «تعهد و مسئولیت وارداتی یعنی چه؟»، فردوسی، ش ۹۳۱ (۱۴ مهر ۱۳۴۸)
- «درباره حجم سبز [سهراب سپهری]»، فردوسی، شماره‌های ۸۴۵ تا ۸۴۷ (بهمن ۱۳۴۶).
- «شعر امروز»، کاوه (جدید)، ش ۷ (۱۳۴۸): ۲۸-۵۰
- «کولاک، دفتر شعر مفتون امینی»، انتقاد کتاب، س ۳، ش ۴ (آذر / دی ۱۳۴۴): ۲۲-۲۸
- «لکه ابتذال... [نقدی بر دیدار در فلق مجموعه شعر منوچهر آتشی]»، فردوسی، ش ۹۵۱ (۴ اسفند ۱۳۴۸).
- «ماخ اولای نیما یوشیج»، جهان نو، ج ۱، ش ۴ / ۵: ۵۶-۶۱ (۱۳۴۵)
- «مناجات یک جنین، درباره شعر احمد رضا احمدی»، فردوسی، ش ۸۸۰-۸۸۱ (مهر ۱۳۴۷).

- ~ [بررسی دو کتاب زوایا و مدارات (و) فصل‌های زمستانی از محمد حقوقی]، فردوسی، ش ۹۵۷ (۲۴ فروردین ۱۳۴۹).
- ~ [پاسخ به نقد محمدعلی سپانلو بر مجموعه شعر مصیبت زیر آفتاب]، فردوسی، ش ۱۰۲۱ (تیر ۱۳۵۰).
- ~ [دربارهٔ در پوست بیر مجموعه شعر مجید نفیسی]، فردوسی (شمارهٔ مخصوص نوروز ۱۳۴۹).
- ~ [شعر و شعار در شب شعر خوشه]، فردوسی، ش ۸۷۹ (۸ مهر ۱۳۴۷).
- ~ [نقدی بر شکوفه‌های صدا، مجموعه شعر حشمت جزینی]، فردوسی، (شمارهٔ مخصوص نوروز ۱۳۴۹).
- بهاذر، م. «شعر در سال ۱۳۵۰»، رودکی، ش ۶ (فروردین ۱۳۵۱): ۳۲-۳۵
- بهار، شمیم، «چهار کوارتت، تی. اس. البوث، ترجمهٔ مهرداد صمدی»، انتقاد کتاب، س ۲، ش ۲۸ (اسفند ۱۳۴۲): ۱۹-۲۳
- بهبهانی، سیمین، «غوغای شعرنو»، رستاخیز، (۱۹ فروردین ۱۳۵۵): ۱۸
- [پرتو، دکتر تندر کیا]، «مرحوم نیما چه کاره بود؟»، اندیشه و هنر، ش ۹ (فروردین ۱۳۳۹).
- پرتو اعظم، ابوالقاسم، «افق تازه در شعر امروز ایران»، نگین، ش ۵۳ (۱۳۵۸): ۱۲-۱۴، ۵۸
- ~ «یادواره‌ای برای اسماعیل شاهرودی»، چراغ، ش ۲ (زمستان ۱۳۶۰): ۲۰۹-۲۱۳
- پرهام، باقر، «حزب توده و کانون نویسندگان ایران»، کتاب جمعه، ش ۲۷ (۲ اسفند ۱۳۵۸).
- پرهام، سیروس، [دربارهٔ آخر شاهنامه از مهدی اخوان ثالث]، راهنمای کتاب، ش ۵ (اسفند ۱۳۳۸).
- [~] دکتر میترا، [دربارهٔ اسیر، مجموعه شعر فروغ فرخزاد]، انتقاد کتاب، ش ۵ (اردیبهشت ۱۳۳۵).
- [~] دکتر میترا، [نقد بر اشک و بوسه مجموعه شعر فریدون کار]، سخن، س ۷، ش ۱ (نوروز ۱۳۳۵).
- [~] دکتر میترا، [نقد بر جای پا مجموعه شعر سیمین بهبهانی]، انتقاد کتاب، ش ۶ (خرداد ۱۳۳۵).
- [~] دکتر میترا، [نقد بر چشمه مجموعه شعر محمدعلی اسلامی ندوشن]، انتقاد کتاب، ش ۸ (مرداد و شهریور ۱۳۳۵).
- [~] دکتر میترا، [نقد بر شکست سکوت مجموعه شعر کارو]، سخن، س ۷، ش ۱۱ (اسفند ۱۳۳۵).

- [~] دکتر میرزا، [نقدی بر آرش کمانگیر مجموعه شعر سیاوش کسرانی]، راهنمای کتاب، ش ۳ (آذر ۱۳۳۸).
- [~] دکتر میرزا، [نقدی بر عصیان مجموعه شعر فروغ فرخزاد]، راهنمای کتاب، س ۱، ش ۲ (تابستان ۱۳۳۷).
- [~] س. پ، «فریادی که به گوش آشناست [یادداشتی بر آوا از سیاوش کسرانی]»، صدف، ش ۹ (۱۳۳۶).
- پسیان (سلطانزاده)، حسینعلی، «شمه‌ای درباره شعر نو در ایران»، هلال، ش ۲۴: ۸-۱۰، پورنامداریان، تقی، «برزخ شعر گذشته و امروز» [درباره شعر مهدی اخوان ثالث]، باغ نی‌برگی (یادنامه مهدی اخوان ثالث) (۱۳۷۰).
- پهلوان، عباس، «درینی دیگر. در مرگ هوشنگ ایرانی»، فردوسی، ش ۱۱۲۹ (۱۹ شهریور ۱۳۵۲).
- تفنگدار، کرامت، ...، «فروغ و پروین و ...» (پاسخ یک نقد)، نگین، ش ۱۵۶ (اردیبهشت ۱۳۵۷): ۴۳-۴۴
- ~، «تنها صداست که می‌ماند» (یادداشتی به مناسبت هشتمین سالگرد مرگ فروغ فرخزاد)، رودکی، شماره‌های ۳۹ / ۴۰ (دی / بهمن ۱۳۵۳): ۲۲-۲۳
- ~، «فراز و فرود یک شاعر»، (بررسی هشت کتاب سهراب سپهری)، رودکی، ش ۷۱ (مهر ۱۳۵۶).
- ~، «هیچ چیز کله شق تراز شعر نیست» (گفت‌وگو با فرخ تمیمی)، بنیاد، ش ۶ (شهریور ۱۳۵۶).
- توحیدی مقدم، فرهاد، «مروری بر اندیشه‌های یک شاعر» (درباره شفیع کدکنی)، بنیاد، ش ۱۶ (تیر ۱۳۵۷).
- توسی، بهمن، «یادداشتی بر حواشی شعرهای نیما»، بنیاد، ش ۱۱ (بهمن ۱۳۵۶)
- توللی، فریدون، «آشفته‌گی کار شعر در این روزگار»، تلاش، ش ۷: ۱۷-۲۱
- ~، «فریدون توللی»، گوهر، ش ۱ (فروردین ۱۳۵۲): ۷۹۴-۷۹۸
- ~، [درباره چشم‌ها و دست‌ها، مجموعه شعر نادر نادرپور]، کاویان، س ۴، (۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۳).
- حاج سیدجوادی، علی‌اصغر، «شعر زمان ما شعر تشویش است»، گامی در الفبا، تهران ۱۳۵۲، صص ۷۰-۷۸
- ~، [یادداشت بر آرش کمانگیر مجموعه شعر سیاوش کسرانی]، اندیشه و هنر، ش ۷ (تیر ۱۳۳۸).
- حاجی مهدی، عزیزالله، «روایاتی همچنان به محتوای شعر پشت می‌کند» (بررسی شعر دریایی‌ها)، کیهان، (۳ اسفند ۱۳۵۶): ۱۱

- حبیب‌اللهی، علی‌محمد، «هجوم، نمایشای جهان از روزنه‌ای بسیار کوچک» (دربارهٔ هجوم، محمدعلی سپانلو)، کیهان، (۲۲ دی ۱۳۵۶): ۱۱
- حسن‌بیگی، محمدرضا، «اخوان مردی از خطهٔ کلام»، بنیاد، س ۱ (۱۳۵۶)، ش ۸: ۵۵۵۳
- ~، «شعر صاعقه است» (گفت‌وگو با شهریار)، بنیاد، س ۱ (۱۳۵۶)، ش ۵: ۳۷-۳۴
- حسن‌زاده، فریده، «ضد نقدی بر یک نقد» (نقدی بر نقد شهرام شاه‌رختاش دربارهٔ شعر اسماعیل خوئی)، بنیاد، س ۱ (۱۳۵۶)، ش ۱۱: ۴۶-۴۹، ۵۶
- حسینی، صالح، «مرغ آمین نیما»، نگین، ش ۱۷۶ (اسفند ۱۳۵۸): ۱۵-۱۷، ۳۸
- حق‌شناس، دکتر علی‌محمد، «راهی که با سفر پنجم در شعر امروز آغاز می‌شود»، کیهان، ش ۱۰۴۰۹، (۱۷ اسفند ۱۳۵۶).
- ~، «نگرشی دوباره به شعر» (گفت‌وگو با دکتر علی‌محمد حق‌شناس)، بنیاد، ویژهٔ نوروز ۱۳۵۷
- حقوقی، محمد، «از سرچشمه تا مصب: نگاهی دیگر به شعر امروز»، جنگ اصفهان، دفتر ۶ (بهار ۱۳۴۷): ۱۶۵-۲۰۱
- ~، «از نشان دادن تا شعر»، (دربارهٔ شعر مهدی اخوان‌ثالث)، فرهنگ و زندگی، ش ۲ (۱۳۴۹): ۱۲۷-۱۴۶
- ~، «از هوای تازه تا ققنوس در باران»، جنگ اصفهان، دفتر چهارم (بهار ۱۳۴۶).
- ~، «پنجاه درصد شعرهای امروز تعریف شعر را ندارند»، کیهان (ویژهٔ هنر و ادبیات)، ش ۱۰۱۱۷۷ (۲۶ اسفند ۱۳۵۵).
- ~، «تولدای دیگر از فروغ فرخزاده» آرش، ش ۸ (دورهٔ ۲، ش ۱) (تیر ۱۳۴۳).
- ~، «دنیای ذهنی یک شاعر»، فردوسی، ش ۱۰۶۳
- ~، «کی مرده، کی به جاست»، جنگ اصفهان، ش ۳ (تابستان ۱۳۴۵): ۱۶۱-۲۲۸
- ~، [مقدمه بر مجموعهٔ شعر سد و بازوان از طاهرهٔ صفارزاده] (۱۳۵۰).
- ~، [یادداشتی بر باغ شب، مجموعهٔ شعر منصور اوجی]، بازار (ویژهٔ هنر و ادبیات)، ش ۲۱ (۲۸ اسفند ۱۳۴۵).
- ~، [یادداشتی بر خاک، مجموعهٔ شعر محمدعلی سپانلو]، جنگ اصفهان (تابستان ۱۳۴۴).
- حکمت، علی‌اصغر، «شعر فارسی در عصر حاضر»، نخستین کنگرهٔ نویسندگان ایران، ۱۳۲۵
- حیدری، امیرعباس، «منظومه پردازان دیروز و نوپردازان امروز»، هشتمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی، ۲ (۱۳۵۸): ۲۸۷-۳۰۴
- خائفی، پرویز، «از سنگر شعر می‌توان به جنگ بی‌عدالتی رفت»، آیندگان، (۵ شهریور ۱۳۵۶): ۱۲

س، «نقد ارغنون مهدی اخوان ثالث»، بنیاد، س ۱ (۱۳۵۶): ۲۴-۲۵، ۶۳؛ ش ۵: ۸-۱۱  
 س، «نگرش‌های انتزاعی در شعر امروز»، هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی، ۲ (۱۳۵۸):  
 ۳۱۶-۳۰۵

خدیرجم، حسین، «دیوار سترگ شعر امروز در برابر سیل یأس»، کیهان، (۱۲ آبان ۱۳۵۵):  
 ۱۷

خرم‌شاهی، بهاء‌الدین، «حق سعدی برگردن حافظ»، ذکر جمیلی سعدی (۳ مجلد)، اداره  
 کل انتشارات و تبلیغات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۴، صص ۳۰۳-۳۳۴  
 س، «خشم و خروش نجیبانه و اهورائی [در کوچه‌باغ‌های نشابور، مجموعه شعر شفیمی  
 کدکنی]»، رودکی، ش ۲۰ (خرداد ۱۳۵۲).

س، [درباره ابراهیم در آتش، مجموعه شعر احمد شاملو]، الفبا، ج ۲ (آذر ۱۳۵۲).

س، [نقدی بر شعر نو از آغاز تا امروز]، کتاب پیام (بهار ۱۳۵۲).

خوئی، اسماعیل، «درباره شعر امروز ایران»، نگین، ش ۱۵۰ (آبان ۱۳۵۶): ۱۷-۱۸، ۵۲  
 دادوئی، سیاوش، «سیای زندگی در شعر شاعران معاصر»، رستاخیز، (۱۳ مرداد  
 ۱۳۵۶): ۲۰

داریوش، پرویز، «مفاوضه مولانا... خنیاگر کوهستان» (درباره نیما یوشیج)، اندیشه و هنر،  
 دوره دوم: ۶۰۳-۶۱۵

داودی، مهدی، «به یاد رواهیج (محمدعلی جواهری)»، آینه، س ۱۴: ۱۸۴-۱۸۷

داوری، رضا، «وضع کنونی شعر فارسی»، دانشکده، س ۱ (۱۳۵۴)، ش ۴: ۱۴۳-۱۶۵  
 درودیان، ولی‌الله: [بررسی مجموعه شعر دشت ناامید از آتش]، نگین، س ۱۱، ش ۱۲۸  
 (دی ۱۳۵۴).

دریابندری، نجف، [یادداشتی بر مجموعه روزها از بیژن جلالی]، سخن، دوره ۱۴ (تیر ۱۳۴۲).  
 دستغیب، عبدالملکی، «آوا، از سیاوش کسرانی»، نگین، دوره ۳، ش ۳: ۳۰-۳۱.

س، «آیة، درخت و خنجر و خاطره، احمد شاملو»، راهنمای کتاب، س ۹، ش ۴ (آبان  
 ۱۳۴۵): ۴۰۹-۴۱۶

س، «۱. بامداد، شاهری که در جست‌وجوی پناهگاهی در عشق، حسن اجتماعی را  
 فراموش نکرده و از آن نگریخته است»، فردوسی، ش ۹۲۵ (۳ شهریور ۱۳۴۸)

س، «ارزیابی آثار یک شاعر امروز [درباره شعر محمدعلی سپانلو]، فردوسی، ش ۵ و ۴ و  
 ۱۰۸۳-۱۰ و ۱۸ (۲۶ مهر ۱۳۵۱).

س، «از نیما تا امروز»، فردوسی، (۲۲ شهریور ۱۳۵۰)

س، «اندیشه، تصویر، پره‌های زمزمه [درباره شعر سهراب سپهری]»، فردوسی، ش ۸۵۵  
 (۲۰ فروردین ۱۳۴۷).

- [~] دکتر میترا، [نقدی بر آرش کمانگیر مجموعه شعر سیاوش کسرایی]، راهنمای کتاب، ش ۳ (آذر ۱۳۳۸).
- [~] دکتر میترا، [نقدی بر عصیان مجموعه شعر فروغ فرخزاد]، راهنمای کتاب، س ۱، ش ۲ (تابستان ۱۳۳۷).
- [~] س. پ، «فریادی که به گوش آشناست [یادداشتی بر آوا از سیاوش کسرایی]»، صدف، ش ۹ (۱۳۳۶).
- پسیان (سلطانزاده)، حسینعلی، «شمه‌ای درباره شعر نو در ایران»، هلال، ش ۲۴: ۸-۱۰.
- پورنامداریان، تقی، «برزخ شعر گذشته و امروز» [درباره شعر مهدی اخوان ثالث]، باغ بی‌برگی (یادنامه مهدی اخوان ثالث) (۱۳۷۰).
- پهلوان، عباس، «دریغی دیگر. در مرگ هوشنگ ایرانی»، فردوسی، ش ۱۱۲۹ (۱۹ شهریور ۱۳۵۲).
- تفنگدار، کرامت، ... «فروغ و پروین و ...» (پاسخ یک نقد)، تگین، ش ۱۵۶ (اردیبهشت ۱۳۵۷): ۴۳-۴۴.
- ~، «تنها صداست که می‌ماند» (یادداشتی به مناسبت هشتمین سالگرد مرگ فروغ فرخزاد)، رودکی، شماره‌های ۳۹ / ۴۰ (دی / بهمن ۱۳۵۳): ۲۲-۲۳.
- ~، «فراز و فرود یک شاعر»، (بررسی هشت کتاب سهراب سپهری)، رودکی، ش ۷۱ (مهر ۱۳۵۶).
- ~، «هیچ چیز کله شق تراز شعر نیست» (گفت‌وگو با فرخ تمیمی)، بنیاد، ش ۶ (شهریور ۱۳۵۶).
- توحیدی مقدم، فرهاد، «مروری بر اندیشه‌های یک شاعر» (درباره شفیمی کدکنی)، بنیاد، ش ۱۶ (تیر ۱۳۵۷).
- توسی، بهمن، «یادداشتی بر حواشی شعرهای نیما»، بنیاد، ش ۱۱ (بهمن ۱۳۵۶).
- توللی، فریدون، «آشفته‌گی کار شعر در این روزگار»، تلاش، ش ۷: ۱۷-۲۱.
- ~، «فریدون توللی»، گوهر، ش ۱ (فروردین ۱۳۵۲): ۷۹۴-۷۹۸.
- ~، [درباره چشم‌ها و دست‌ها، مجموعه شعر نادر نادرپور]، کاویان، س ۴، (۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۳).
- حاج سیدجوادی، علی‌اصغر، «شعر زمان ما شعر تشویش است»، گامی در الفبا، تهران ۱۳۵۲، صص ۷۰-۷۸.
- ~، [یادداشت بر آرش کمانگیر مجموعه شعر سیاوش کسرایی]، اندیشه و هنر، ش ۷ (تیر ۱۳۳۸).
- حاجی مشهدی، عزیزالله، «روایاتی همچنان به محتوای شعر پشت می‌کند» (بررسی شعر دریایی‌ها)، کیهان، (۳ اسفند ۱۳۵۶): ۱۱.

- حبیب‌اللهی، علی‌محمد، «هجوم، تماشای جهان از روزنه‌ای بیار کوچک» (دربارهٔ هجوم، محمدعلی سپانلو)، کیهان، (۲۲ دی ۱۳۵۶): ۱۱
- حسن‌بیگی، محمدرضا، «اخوان مردی از خطهٔ کلام»، بنیاد، س ۱ (۱۳۵۶)، ش ۸: ۵۵۵۳
- ~، «شعر صاعقه است» (گفت‌وگو با شهریار)، بنیاد، س ۱ (۱۳۵۶)، ش ۵: ۳۷-۳۴
- حسن‌زاده، فریده، «ضد نقدی بر یک نقد» (نقدی بر نقد شهرام شاهرختاش دربارهٔ شعر اسماعیل خوئی)، بنیاد، س ۱ (۱۳۵۶)، ش ۱۱: ۴۶-۴۹، ۵۶
- حسینی، صالح، «مرغ آمین نیما»، نگین، ش ۱۷۶ (اسفند ۱۳۵۸): ۱۷-۱۵، ۳۸
- حق‌شناس، دکتر علی‌محمد، «راهی که با سفر پنجم در شعر امروز آغاز می‌شود»، کیهان، ش ۱۰۴۰۹، (۱۷ اسفند ۱۳۵۶).
- ~، «نگرشی دوباره به شعر» (گفت‌وگو با دکتر علی‌محمد حق‌شناس)، بنیاد، ویژهٔ نوروز ۱۳۵۷
- حقوقی، محمد، «از سرچشمه تا مصب: نگاهی دیگر به شعر امروز»، جنگ اصفهان، دفتر ۶ (بهار ۱۳۴۷): ۱۶۵-۲۰۱
- ~، «از نشان دادن تا شعر»، (دربارهٔ شعر مهدی اخوان‌ثالث)، فرهنگ و زندگی، ش ۲ (۱۳۴۹): ۱۳۷-۱۴۶
- ~، «از هوای تازه تا ققنوس در باران»، جنگ اصفهان، دفتر چهارم (بهار ۱۳۴۶).
- ~، «پنجاه درصد شعرهای امروز تعریف شعر را ندارند»، کیهان (ویژهٔ هنر و ادبیات)، ش ۱۰۱۱۷۷ (۲۶ اسفند ۱۳۵۵).
- ~، «تولدی دیگر از فروغ فرخواد» آرش، ش ۸، (دورهٔ ۲، ش ۱) (تیر ۱۳۴۳).
- ~، «دنیای ذهنی یک شاعر»، فردوسی، ش ۱۰۶۳
- ~، «کی مرده، کی به جاست»، جنگ اصفهان، ش ۳ (تابستان ۱۳۴۵): ۱۶۱-۲۲۸
- ~، «مقدمه بر مجموعهٔ شعر سد و بازوان از طاهرهٔ صفارزاده» (۱۳۵۰).
- ~، «یادداشتی بر باغ شب، مجموعهٔ شعر منصور اوجی»، بازار (ویژهٔ هنر و ادبیات)، ش ۲۱ (۲۸ اسفند ۱۳۴۵).
- ~، «یادداشتی بر خاک، مجموعهٔ شعر محمدعلی سپانلو»، جنگ اصفهان (تابستان ۱۳۳۴).
- حکمت، علی‌اصغر، «شعر فارسی در عصر حاضر»، نخستین کنگرهٔ نویسندگان ایران، ۱۳۲۵
- حیدری، امیرعباس، «منظومه‌پردازان دیروز و نوپردازان امروز»، هشتمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی، ۲ (۱۳۵۸): ۲۸۷-۳۰۴
- خائفی، پرویز، «از سنگر شعر می‌توان به جنگ بی‌عدالتی رفت»، آینه‌گان، (۵ شهریور ۱۳۵۶): ۱۲

~ «نقد ارغنون مهدی اخوان ثالث»، بنیاد، س ۱ (۱۳۵۶): ۲۴-۲۵، ۶۳؛ ش ۵: ۸-۱۱  
 ~ «نگرش‌های انتزاعی در شعر امروز»، هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی، ۲ (۱۳۵۸):  
 ۳۱۶-۳۰۵

خدیبوجم، حسین، «دیوار سترگ شعر امروز در برابر سیل یأس»، کیهان، (۱۲ آبان ۱۳۵۵):  
 ۱۷

خرم‌شاهی، بهاء‌الدین، «حق سعدی بر گردن حافظ»، ذکر جمیل سعدی (۳ مجلد)، اداره  
 کل انتشارات و تبلیغات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۴، صص ۲۰۲-۲۳۴  
 ~ «خشم و خروش نجیبانه و اهورائی [در کوچه باغ‌های نساپور، مجموعه شعر شفیمی  
 کدکنی]»، رودکی، ش ۲۰ (خرداد ۱۳۵۲).

~ «درباره ابراهیم در آتش، مجموعه شعر احمد شاملو»، الفبا، ج ۲ (آذر ۱۳۵۲).

~ «نقدی بر شعرنو از آغاز تا امروز»، کتاب پیام (بهار ۱۳۵۲).

خوئی، اسماعیل، «درباره شعر امروز ایران»، نگین، ش ۱۵۰ (آبان ۱۳۵۶): ۱۷-۱۸، ۵۲  
 دادوئی، سیاوش، «سیمای زندگی در شعر شاعران معاصر»، رستاخیز، (۱۳ مرداد  
 ۱۳۵۶): ۲۰

داریوش، پرویز، «مفروضه مولانا... خنیاگر کوهستان» (درباره نیما یوشیج)، اندیشه و هنر،  
 دوره دوم: ۶۰۳-۶۱۵

داودی، مهدی، «به یاد رواهیج (محمدعلی جواهری)»، آینده، س ۱۴: ۱۸۴-۱۸۷  
 داوری، رضا، «وضع کنونی شعر فارسی»، دانشکده، س ۱ (۱۳۵۴)، ش ۴: ۱۴۳-۱۶۵  
 درودیان، ولی‌الله: [بررسی مجموعه شعر دشت ناامید از آتش]، نگین، س ۱۱، ش ۱۲۸  
 (دی ۱۳۵۲).

دریابندری، نجف، [یادداشتی بر مجموعه روزها از بیژن جلالی]، سخن، دوره ۱۴ (تیر ۱۳۴۲).  
 دستغیب، عبدالعلی، «آوا، از سیاوش کسرانی»، نگین، دوره ۳، ش ۳: ۳۰-۳۱.

~ «آیضا، درخت و خنجر و خاطره، احمد شاملو»، راهنمای کتاب، س ۹، ش ۴ (آبان  
 ۱۳۴۵): ۴۰۹-۴۱۶

~ «ا. بامداد، شاعری که در جست‌وجوی پناهگاهی در عشق، حس اجتماعی را  
 فراموش نکرده و از آن نگریخته است»، فردوسی، ش ۹۲۵ (۳ شهریور ۱۳۴۸)  
 ~ «ارزیابی آثار یک شاعر امروز [درباره شعر محمدعلی سپانلو]، فردوسی، ش ۵ و ۴ و  
 ۱۰۸۳-۱۰ و ۱۸ (۲۶ مهر ۱۳۵۱).

~ «از نیما تا امروز»، فردوسی، (۲۲ شهریور ۱۳۵۰)

~ «اندیشه، تصویر، پره‌های زمزمه [درباره شعر سهراب سپهری]»، فردوسی، ش ۸۵۵  
 (۲۰ فروردین ۱۳۴۷).



- ~ «با دماوند خاموش، سیارش کسرائی»، راهنمای کتاب، س ۱۰، ش ۱ (اردیبهشت ۱۳۴۶): ۳۱-۳۶
- ~ «بررسی اجمالی درباره شعرنو فارسی»، پیام نوین، ج ۲، ش ۸: ۱۳-۲۳
- ~ «تحلیلی از شعرنو فارسی»، کتاب هفته، ش ۹۳: ۶۱-۷۱ (یکشنبه ۳۱ شهریور ۱۳۴۲)، ش ۹۴: ۱۰۰ (یکشنبه ۷ مهر ۱۳۴۲).
- ~ «جریان‌های منحن شعر معاصر ایران» (شعر روایاتی حتی فرمالیت هم نیست)، فردوسی، (۵ مهر ۱۳۵۰)
- ~ «چند کلمه دیگر با استادان انجمن‌های ادبی پایتخت» (در دفاع از شعر احمد شاملو)، فردوسی، ش ۱۰۵۲، (۲۵ بهمن ۱۳۵۰)
- ~ «ره‌آورد شعر امروز»، کتاب هفته، ش ۳۳: ۱۴۸-۱۵۲
- ~ «زنی در آستانه فصلی سرد» (درباره فروغ فرخزاد)، اطلاعات، (۱۴ بهمن ۱۳۵۵): ۱۲
- ~ «سهراب سپهری و شعر عرفانی جدید»، پیام نوین، س ۱۰ (۳ / ۱۳۵۲)، ش ۱۱: ۸۱
- ~ «شاعران اطرافم را چگونه یافتم»، فردوسی، نوروز ۱۳۵۱
- ~ «شعر جدید پارسی پس از نیما یوشیج»، نگین، ج ۳، ش ۲: ۱۶-۱۷، ۵۰: ۵۴-۵۵
- ~ «شعر روایاتی وابسته به قشر روشنفکران مرفهی است که دردهای مردم را حس نمی‌کنند» (نقد و بررسی دل‌تنگی‌های یدالله رویانی)، فردوسی، ش ۹۲۶ (۱۰ شهریور ۱۳۴۸)
- ~ «شعرنو پارسی و جهان‌نگری‌های جدید»، نگین، ش ۶۱ (۱۳۴۹): ۴-۵، ۶۹-۷۱
- ~ «شعرنو فارسی»، پیام نوین، ش ۸ (اردیبهشت ۱۳۳۹).
- ~ «شعر واقعی و شعر اصطلاحی»، راهنمای کتاب، ش ۱۱ (۱۴۷): ۳۵۷-۳۶۱
- ~ «فروغ فرخزاد»، پیام نوین، س ۱۰ (۳ / ۱۳۵۲)، ش ۸: ۲۴
- ~ «گلایه، محمد زهری»، سخن، س ۱۷، ش ۶ / ۷ (شهریور / مهر ۱۳۴۶): ۷۱۳-۷۱۶
- ~ «ماه گذشته به همراه شب‌های شعر»، نگین، ش ۴۱ (۱۳۴۷): ۱۹، ۶۹-۷۰
- ~ «نصرت رحمانی»، پیام نوین، س ۱۰ (۳ / ۱۳۵۲)، ش ۹: ۵۵-۶۳
- ~ «نیما یوشیج»، پیام نوین، ج ۳، ش ۶: ۴۰-۶۷
- ~ «پیرامون باغ آینه، مجموعه شعر احمد شاملو»، راهنمای کتاب، ش ۵ و ۶ (مرداد / شهریور ۱۳۴۰).
- ~ «پیرامون شب شعر انستیتو گوته»، فردوسی، ش ۸۶۷ (تیر ماه ۱۳۴۷).
- ~ «یادداشتی بر ماخ اولاً، مجموعه شعر نیما یوشیج»، نگین، ج ۲، ش ۲ (۱۳۴۵).
- ~ «دوستخواه، جلیل، «نیما یوشیج کیست و حرفش چیست؟»، راهنمای کتاب، س ۴: ۹۳۸-۹۴۴

- ~ ، [نقدی بر شبستان مجموعه شعر محمود کیانوش]، راهنمای کتاب، ش ۷ (مهر ۱۳۴۰).
- ~ ، [یادداشتی بر خون سیاوش، مجموعه شعر سیاوش کسرانی]، راهنمای کتاب، س ۶، ش ۴ و ۵ (تیر / مرداد ۱۳۴۲).
- [دوستخواه، جلیل] ه. پارسا، [یادداشتی بر مجموعه روزها از بیزن جلالی]، پیام نوین، ش ۷ (اردیبهشت ۱۳۴۲).
- [~]، «آتش مقدس نیما را فرزندان نگاه داریم»، پیام نوین، ج ۳، ش ۳: ۱-۶
- [~]، «تحلیلی از یک نامه نیما یوشیج»، پیام نوین، ج ۴، ش ۵: ۹-۱۶ و ۵۴
- رجبی، پرویز، «حاصل اندوه کبیر مهاجرت» (دربارۀ زاله اصفهانی)، فردای ایران، س ۱ (۱۳۶۰): ۵۵۶-۵۶۴
- رحمانی، نصرت، «قصه‌ای از شعرستان»، تلاش، ش ۶۰ (خرداد ۱۳۵۷): ۲۸-۳۲
- رحیمی، دکتر مصطفی، «شکوه شکفتن [بررسی در کوچه‌باغ‌های نشابور، مجموعه شعر شفیع کدکنی]»، الفبا، ج ۲ (آذر ۱۳۵۲).
- ~ ، «فضایی تهی در شعر امروز فارسی»، جهان نو، ج ۲۴، ش ۲ (۱۳۴۸)، ۱-۸
- رمزی، داود، «در جواب نقد آقای سپانلو»، نگین، ش ۹ (۱۳۴۵).
- رؤیائی، یدالله، «از کلمه تا حس»، بنیاد، س ۱، ش ۱ (اردیبهشت ۵۵): ۳۸، ۵۲
- ~ ، «اشاره‌ئی بر زبان نیما» کتاب هفته، ش ۱۸ (۲۲ بهمن ۱۳۴۰).
- ~ ، «اشاره‌ای بر زبان نیما»، نگین، س ۱۲، ش ۱۴۰ (دی ۱۳۵۵): ۱۱-۱۲
- ~ ، «افسانه مسئولیت»، بازار ادبی، ش ۱۵ و ۱۶ (۲۰ شهریور ۱۳۴۵).
- ~ ، «بیانیه شعر حجم»، بررسی کتاب، دوره جدید، ش ۴ (شهریور ۱۳۵۰).
- ~ ، «حصار، پرویز خائفی»، انتقاد کتاب، س ۲، ش ۳ (خرداد ۱۳۴۳): ۶-۱۱
- ~ ، «نقدی بر حصار، مجموعه شعر پرویز خائفی»، انتقاد کتاب، دوره ۲، ش ۴ (تیر / مرداد ۱۳۴۳).
- ~ ، «خاک، محمدعلی سپانلو»، انتقاد کتاب، س ۳، ش ۲ (آذر / دی ۱۳۴۴): ۲۹-۳۸
- ~ ، «زبان شعر، جان کلام»، جنگ اصفهان، دفتر ۶ (بهار ۱۳۴۷): ۲۹-۳۶
- ~ ، «زبان شعر»، کتاب هفته، شماره ۱۱ (۲۶ آذر ۱۳۴۰).
- ~ ، «شعر جوان ایران حضور دارد اما نماینده ندارد»، اطلاعات، (۲۸ تیر ۱۳۵۶): ۲۱
- ~ ، «شعرنو، شعر شکل و تشریفات است»، تلاش، ش ۴ (فروردین ۱۳۴۶): ۶۴-۶۵
- ~ ، «عبور از شعر حجم»، بررسی کتاب، دوره جدید، ش ۱ (فروردین ۱۳۵۰).
- ~ ، «گفت‌وگویی با یدالله رویائی درباره شعر امروز ایران»، (دیدارکننده غلامرضا همراز)، نگین، ش ۱۲۳ (مرداد ۱۳۵۴): ۸-۱۰؛ ش ۱۲۴ (شهریور ۱۳۵۴): ۱۵-۱۸، ۵۴-۵۷

- ~ ، «من حادثه‌ای هستم که تکرار می‌شوم»، (گفت‌وگو با یدالله رویانی)، فردوسی، ش ۱۱۵۱ (۲۲ بهمن ۱۳۵۲).
- ~ ، [بررسی آینده مجموعه شعر اسماعیل شاهرودی]، دفترهای روزن، (گزارش کتاب)، (زمستان ۱۳۴۶).
- ~ ، [دریازه قصیده بلند باد مجموعه شعر م. آزاد]، بررسی کتاب، ش ۷ (خرداد / تیر ۱۳۴۵).
- ~ ، [مصاحبه محمود بهنود با یدالله رویانی]، فردوسی، ش ۸۹۵ تا ۸۹۸.
- ~ ، [مصاحبه با یدالله رویانی دریازه شعر موج نو]، خوشه، ش ۵۲۳ و ۵۲۴ (مرداد ۱۳۴۵).
- ~ ، [مصاحبه شهین حنانه با یدالله رویانی]، روزنامه اطلاعات (شهریور ۱۳۵۰).
- ~ ، [نقد بر سرمه خورشید، مجموعه شعر نادر نادرپور]، راهنمای کتاب، ش ۴ (تیر ۱۳۴۰).
- ~ ، [یادداشتی بر حجم سبز، مجموعه شعر سهراب سپهری]، روزن، دفتر اول (زمستان ۱۳۴۶).
- رهگذر، «گلایه، محمد زهری»، سخن، س ۱۷، ش ۱ و ۲ (فروردین ۱۳۴۶): ۹۰-۹۲
- رهنا، فریدون، «نیما یوشیج و دلش که می‌تپید»، یغما، س ۱۳، ش ۱، (فروردین ۱۳۳۹)
- ریاحی، هرمز، «آئروها گربه‌های تفکر چندان فراوان نبودند»، فصل‌های سبز، ش ۲ (آبان ۱۳۴۸).
- زراعتی، ناصر، «حکایت خانواده سرباز از نیما یوشیج»، رودکی، ش ۴۶ (مرداد ۱۳۵۴): ۳۳-۳۲
- زرین‌کوب، حمید، «سخنی چند در باب محتوای شعر فروغ فرخزاده»، ارمغانی برای زرین‌کوب، خرم‌آباد، ۱۳۵۵، صص ۹۵-۱۱۱
- ~ ، «شناخت شعر»، دانشکده ادبیات مشهد، س ۱۴ (۱۳۵۷): ۶۲۰-۶۵۸
- ~ ، «مقدمه‌ای بر نوجویی در شعر فارسی معاصر»، دانشکده ادبیات مشهد، س ۱۲ (۱۳۵۵): ۱۳۹-۲۱۱
- ~ ، «نظری به محتوای شعر فروغ فرخزاده»، دانشکده ادبیات مشهد، س ۱۱ (۱۳۵۴): ۶۷۷-۶۸۷
- زرین‌کوب، عبدالحمین، «آینده شعر»، نه شرقی، نه غربی، انسانی، تهران، ۱۳۵۳، صص ۳۱۸-۳۲۰
- ~ ، «ادبیات نمی‌تواند غیرمتعهد باشد»، رستاخیز، (۲۸ مرداد ۱۳۵۵): ۱۸
- ~ ، [دریازه از صبا تا نیما، یحیی آرین‌پور]، راهنمای کتاب (مرداد / شهریور ۱۳۵۱).

- سلطان‌پور، سعید، «از آغوش تا سرزمین پاک [مجموعه‌های شعر فرخ تیمی]، آناهیتا، دوره ۲، ش ۳.
- سلطانی گردفرامرزی، علی، «جنگ هفتاد و دو ملت»، نگین، ش ۱۵۰ (آبان ۱۳۵۶): ۲۳۳۰؛ ش ۱۵۱: ۱۷-۱۸، ۵۲-۵۴؛ ش ۱۵۲: ۲۹-۳۴.
- ~، «عذر بدتر از گناه» (انتقاد از شعر فروغ فرخزاد)، نگین، ش ۱۵۷ (خرداد ۱۳۵۷): ۴۴-۴۵.
- سلیمانی، فرامرز، «شعر از چشم سوم» (بررسی شعر حمید کریم‌پور، سید علی صالحی، فیروزه میزانی، هرمز علی‌پور)، بنیاد، ش ۲۰ (آبان ۱۳۵۷).
- سمیعی، احمد، «پیچیدن در شعرنو و در فن او» (نقدی بر شعرنو از آغاز تا امروز محمد حقوقی)، کتاب امروز، بهار ۱۳۵۲: ۱۸-۳۲.
- ~، «کلام و پیام حافظ»، برگزیده مقالات نشر دانش درباره حافظ [کتاب]، تهران: انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۰: ۳۹-۹۶.
- سیار، غلامعلی، «کلمه‌ای چند درباره نیما»، اندیشه و هنر، دوره دوم: ۶۷۵-۶۷۷ شاملو، احمد، «بحشی با ا. بامداد»، اندیشه و هنر، ش ۵، ۱۳۹-۱۴۷.
- ~، «پیش‌نویس مقدمه سخنرانی در دانشکده ادبیات تبریز»، جنگ ارک (تابستان ۱۳۴۹).
- ~، «حاشیه‌ئی بر شعر معاصر»، اندیشه و هنر، دوره ۵، ش ۲ (فروردین ۱۳۴۳).
- ~، «حرف‌هایی با ا. بامداد»، اندیشه و هنر، ش ۵: ۱۳۳-۱۳۸.
- ~، «ره‌آورد سفر»، فردوسی، دوره جدید، ش ۴ (مسلل ۴۷۴) (۲۹ آذر ۱۳۳۹).
- ~، «ره‌آورد سفر»، فردوسی، دوره جدید، ش ۹ (مسلل ۴۷۹) (۴ بهمن ۱۳۳۹).
- ~، «ره‌آورد سفر»، فردوسی، دوره جدید، ش ۱۰ (مسلل ۴۸۰) (۱۱ بهمن ۱۳۳۹).
- ~، «ره‌آورد سفر»، فردوسی، دوره جدید، ش ۶ (مسلل ۴۷۶) (۱۳ دی ۱۳۳۹).
- ~، «ره‌آورد سفر»، فردوسی، دوره جدید، ش ۷ (مسلل ۴۷۷) (۲۰ دی ۱۳۳۹).
- ~، «شاعری»، اندیشه و هنر، ش ۵: ۱۳۸-۱۵۶.
- ~، «ضابطه‌های شعر نو»، خوشه، ش ۲۶ (۲۴ شهریور ۱۳۴۷).
- ~، «ضابطه‌های شعر نو»، خوشه، ش ۲۸ (مهر ۱۳۴۷).
- ~، «فن و احساس»، خوشه، ش ۳ (۱۱ اسفند ۱۳۳۴).
- ~، «مقدمه یادنامه خوشه»، خوشه [جنگ] (۱۳۴۷).
- ~، «موضوع مسئولیت و مأموریت»، مقدمه بر مجموعه شعر دیار شب از م. آزاد (۱۳۳۴).
- ~، «نظم یا شعر»، فلک‌الافلاک، ش ۱ (فروردین ۱۳۵۰).
- ~، «یادداشت پیرامون هنر»، ستاره تهران، آناهیتا، ش ۳ (اسفند ۱۳۳۹).

زهری، محمد، [یادداشتی بر مجموعه روزها از بیژن جلالی]، راهنمای کتاب، س ۶، ش ۳ (خرداد ۱۳۴۲).

سادات اشکوری، کاظم، «شاعر از کوچه‌ها برمس‌خیزد»، چاپار، ش ۲ (زمستان ۱۳۵۰).  
ساعدی، غلامحسین، «گفت و شنود با فروغ فرخزاده»، دفترهای زمانه، دفتر اول (شعر) (اسفند ۱۳۵۵).

ساهر، حبیب، [مصاحبه دربارهٔ تقی رفعت و یحیی آربن‌پور]، روزنامهٔ کیهان (ویژهٔ هنر و ادبیات)، ش ۱۰۰۴۲ (۲۵ آذر ۱۳۵۵).

سپانلو، محمدعلی، «چهرهٔ عبوس و تودار یک ادیب نوپرداز [منوچهر نیستانی]»، فردوسی، ش ۱۰۶۶.

~، «خاطراتی از فصل اول کانون نویسندگان ایران»، کلک، ش ۴ (تیر ماه ۱۳۶۹).

~، «دربارهٔ تاریخچه کانون»، نامهٔ کانون نویسندگان ایران، ش ۱، (بهار ۱۳۵۸).

~، «شاعره‌ئی که به زبان خارجی چیز می‌نویسد. [بررسی سد و بازوان، مجموعه شعر طاهرهٔ صفارزاده]»، فردوسی، ش ۱۰۶۱.

~، «شعراقلمی - شعرمنوچهرآثی»، بررسی کتاب، دورهٔ ۲، ش ۳، (دی/اسفند ۱۳۴۷).

~، «مصیبت، مصیبت. [نقدی بر مصیبت زیر آفتاب مجموعه شعر رضا براهنی]»، فردوسی، ش ۱۰۲۱ (تیر ۱۳۵۰).

~، «منظومهٔ خانهٔ سربویلی اثر نیما یوشیج»، دانشکده، س ۱ (۱۳۵۴)، ش ۴: ۹-۱۸.

~، [بررسی آتشکدهٔ خاموش، مجموعهٔ شعر منوچهر شیانی]، طرفه، ش ۲ (آبان ۱۳۴۳).

~، [دربارهٔ حجم سبزه، مجموعه شعر سهراب سپهری]، فردوسی، ش ۸۶۵ (۳ تیر ۱۳۴۷).

~، [دربارهٔ شبی از تیمروز، مجموعه شعر رضا براهنی]، نگین، ش ۷ (۱۳۴۵).

~، [نقدی بر دریائی‌ها، مجموعه شعر بدالله رؤیائی]، بازار ادبی، ش ۱۲ (۲۰ اردیبهشت ۱۳۴۵).

سپهری، سهراب، [یادداشت بر شعر گلوریا فرمی]، مرغ آمین (۱۳۳۵).

سرفراز، جلال، «پرچم شعر ایران در دست نسل ماست»، کیهان، (۱۹ مهر ۱۳۵۵): ۹.

~، «عمر بیشتر شعرهای امروز حداکثر دو هفته است. [مصاحبه]»، کیهان، (اول آذر ۱۳۵۵).

~، «فاتحهٔ خیلی از شعرای ایران خوانده است. [مصاحبه]»، کیهان (۷ مرداد ۱۳۵۵).

سمیدی سیرجانی، علی‌اکبر، «شعر معاصر این است؟»، سخن، س ۲۵ (۶ / ۱۳۵۵):

- ~ ، «یادداشت سردستی بر خطابه ویلیام فاکنر»، *جمعه نامه آژنگ*، ش ۶۸ (۱۳۳۹).
- ~ ، [در دفاع از جایزه فروغ فرخزاد]، *روزنامه اطلاعات* (اسفند ۱۳۵۰).
- ~ ، [سخنرانی شاملو به هنگام دریافت جایزه فروغ]، *روزنامه اطلاعات*، ش ۱۴۰۳۳ (۳ اسفند ۱۳۵۱).
- ~ ، *شاهرخشاش*، شهرام، «از غربت و عشق» (درباره شعر همایونتاج طباطبایی)، *بنیاد*، س ۱، ش ۱۱ (بهمن ۱۳۵۶): ۸۳-۸۴.
- ~ ، «چرا شاعران جوان را تخطئه می‌کنند»، *فردوسی*، ش ۱۱۴۳ (آذر ۱۳۵۲).
- ~ ، «چهار دفتر شعر م. آزاده»، *رودکی*، ش ۶۰ (شهریور ۱۳۵۵): ۱۴-۱۶.
- ~ ، «تقدوبررسی شعرهای اسماعیل خوئی»، *بنیاد*، س ۱ (دیماه ۱۳۵۶)، ش ۱۰: ۸۶۸۴۱.
- ~ ، «نگاهی به دهنه در ویس احمد شاملو»، *بنیاد*، ش ۱۶ (تیر ۱۳۵۷).
- ~ ، «نگاهی به موج نو شعر امروز ایران»، *نگین*، ش ۵۹ (۱۳۳۹): ۱۹-۲۱، ۴۹.
- ~ ، «هجوم، مجموعه شعر محمدعلی سپانلو»، *بنیاد*، شماره ویژه ۵۷ (اسفند ۱۳۵۶): ۹۱-۹۲.
- ~ ، *شاعرودی*، اسماعیل، «گپ و صحبت با اسماعیل شاعرودی»، *فردوسی*، ش ۱۱۴۳ (۲۶ آذر ۱۳۵۲).
- ~ ، «نیما وزن را تغییر نمی‌داد»، *بنیاد*، ش ۶ (شهریور ۱۳۵۶).
- ~ ، *شریعت‌پناهی*، مهرانوش، «زن + زن»، *روزن*، ۱۳۴۸.
- ~ ، *شفیعی‌کدکنی*، دکتر محمدرضا، [درباره از صبا تا نیما]، *بحی آرین‌پور*، *کتاب امروز* (خرداد ۱۳۵۱).
- ~ ، «از این اوستا، مهدی اخوان ثالث»، *راهنمای کتاب*، س ۹، ش ۱ (اردیبهشت ۱۳۴۵): ۵۷.
- ~ ، «ارج شعر: اعتدال چهار بند»، *کیهان*، (۸ اردیبهشت ۱۳۵۶)، ویژه هنر و ادبیات: ۶-۷.
- ~ ، «آبر خنگ راهوار زمین، اسماعیل خوئی»، *سخن*، س ۱۷، ش ۱۱ / ۱۲ (فروردین ۱۳۴۷): ۱۱۵۹-۱۱۶۱.
- ~ ، «بهار را باور کن، فریدون مشیری»، *سخن*، س ۱۸، ش ۲ (تیر ۱۳۴۷): ۲۰۸-۲۱۱.
- ~ ، «بیداری جویباران، میمنت میرصادقی»، *سخن*، س ۱۸، ش ۲ (شهریور ۱۳۴۷): ۴۶۷-۴۷۱.
- ~ ، «تحلیلی از شعر امید (مهدی اخوان ثالث)»، *هیمنت*: ۳۸-۷۳، ۲۳۷-۲۵۱.
- ~ ، «شعر فارسی بعد از مشروطیت»، *کتاب توس*، دفتر دوم (۱۳۵۲): ۵۶.
- ~ ، «ماخ اولاً، نیما یوشیج»، *راهنمای کتاب*، س ۹، ش ۶ (اسفند ۱۳۴۵): ۵۹۵-۶۰۲.
- ~ ، «منحنی شعر فارسی در قرن اخیر»، *کتاب توس*، دفتر سوم (پاییز ۱۳۵۲): ۱۴۹-۱۸۰.

- ~ «نخستین گام‌ها در راه تحول شعر معاصر»، هیرمند، ۱: ۴۱۱-۴۳۱
- ~ «دربارۀ حجم سبز مجموعه شعر سهراب سپهری» [جهان نو، دوره ۲۲، ش ۱۱ و ۱۲ (سال ۱۳۴۷)].
- صابری، کیومرث: «تحلیل منظومۀ مانلی، با نگاهی به قصهٔ اوراشیما و اشاره‌ای به سمبولیسم»، نگین، س ۱۳، ش ۱۴۶ (تیر ۱۳۵۶): ۲۳-۲۶؛ ش ۱۴۷ (۳۱ مرداد ۱۳۵۶): ۴۱-۴۵
- [صادقی، بهرام] ب. ص. «انتقاد بر انتقاد دکتر میترا بر مجموعهٔ شعر اسیر از فروغ فرخزاد»، انتقاد کتاب، ش ۶ (خرداد ۱۳۳۵).
- صارمی، رحیم، «مصاف خزف و صدف در شعر امروز»، کیهان، (۲۱ مهر ۱۳۵۵): ۱۷
- صالحی، سیدعلی، «بررسی ایستگاه‌بین‌راه، عمران‌صلاحی»، بنیاد، ش ۱۵، (خرداد ۱۳۵۷).
- ~ «بیانیه‌های رماتیک و مشتق تصاویر کهنه و فلج» (نقدی بر گیاه و سنگ نه آتش، نادر نادرپور)، بنیاد، ش ۱۷ (مرداد ۱۳۵۷).
- ~ «فورانی از تقلّ» (بررسی سراب‌های کویری منوچهر شیبانی)، بنیاد، ش ۱۵ (آبان ۱۳۵۷).
- ~ «نقدی بر پرواز در مه»، بنیاد، ش ۱۴، (اردیبهشت ۱۳۵۷).
- ~ «دربارۀ جایزهٔ فروغ فرخزاد» [بنیاد (ویژهٔ نوروز ۱۳۵۷)].
- ~ «نقدی بر سفر پنجم، مجموعه شعر طاهرهٔ صفارزاده» [بنیاد، ش ۱۷ (۱۳۵۷)].
- صلح کل، پوران، «جست‌وجو در معنی اشعار باغ آینه [احمد شاملو]»، اندیشه و هنر، ۵: ۱۷۱-۱۷۳
- صمدی، مهرداد، «دربارۀ شعر احمدرضا احمدی»، طُرفه (تیر ۱۳۴۳).
- صنعتی، همایون، «بحث دربارۀ شعر فارسی امروز»، سخن، س ۲۵ (۱۳۵۶): ۱۲۸۶-۱۲۹۰
- طاهباز، سیروس، «اشاره [بر شعر معاصر]»، آرش، ش ۱۰ (دوره ۲، ش ۳) (آبان ۱۳۴۴).
- ~ «گفت و شنود با فروغ فرخزاد»، دفترهای زمانه، دفتر اول (شعر) (اسفند ۱۳۵۵).
- ~ «بررسی انارستان مجموعه شعر مفتون‌امینی» [دفترهای روزن (گزارش کتاب)، دفتر دوم (بهار / تابستان ۱۳۴۷)].
- ~ «جوابیه‌نی بر نوشتهٔ پرتو دکتر تندرکیا» [کیهان ماه، ش ۲ (شهریور ۱۳۴۱)].
- ~ «یادداشتی بر آواز خاک» [دفترهای روزن، دفتر دوم، گزارش کتاب (بهار / تابستان ۱۳۴۷)].
- طاهری، احمد، «یادداشتی بر شکار، مجموعه شعر اخوان ثالث» [جنگ جنوب، ش ۱، (آذر ۱۳۴۵)].
- طبائی، علیرضا، «سهراب سپهری، شاعری در قلمرو هرفان»، فرهنگ و زندگی، ش ۲۵ / ۲۶ (۱۳۵۶): ۱۶۲-۱۸۶

~ ، «شعر نیما و شعر آتشی از نظر مکان در دو قطب متفاوت»، نگین، ش ۴۶ (۱۳۲۷):  
۲۱-۱۹

طبری، احسان، «بحث درباره نظم معاصر»، نخستین کنگره نویسندگان ایران، ۱۳۲۵  
~ ، «شعر امروز و راه و رسم آن»، دنیا، دوره چهارم، س ۱ (۱۳۵۸)، ش ۳: ۱۲۶-۱۳۱  
~ ، «شعر و نوپردازی»، مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان [کتاب] تهران: مروارید، ۱۳۵۹،  
صص ۲۸-۵۳

~ ، «طلسم یاس» (درباره اشعار نومیدانه معاصر)، دنیا، دوره دوم، ج ۳ (۱۳۴۱)، ش ۴:  
۴۶-۳۹

[~]، [درباره شعر نادر نادرپور] نامه مردم، س ۱، دوره ۵، ش ۱۰، اول تیر ۱۳۲۶.  
عابدینی، فرهاد، «بعد از فروغ [مینا اسدی]»، (در مجله «مهدی عابدینی» چاپ شده)،  
نگین، ش ۱۱۷ (بهمن ۱۳۵۳): ۲۱-۲۲

~ ، «تعهد و رسالت در شعر امروز»، نگین، ش ۱۱۱ (مرداد ۱۳۵۲): ۲۹  
~ ، «سیری در سروده‌های فروغ»، نگین، ش ۱۲۹ (بهمن ۱۳۵۴): ۹-۱۴؛ ش ۱۳۰  
(نوروز ۱۳۵۵): ۲۳-۲۸

~ ، «سیری در سروده‌های [محمد] زهری»، نگین، ش ۱۵۴ (اسفند ۱۳۵۶): ۳۵-۳۶؛ ش  
۱۵۵: ۲۸-۳۰

~ ، «شاهره‌های بعد از فروغ»، نگین، ش ۱۱۸ (فروردین ۱۳۵۴): ۵۰-۵۱؛ ش ۱۲۰  
(اردیبهشت ۱۳۵۴): ۲۳-۲۵

عاصمی، محمد، «نوپردازی در شعر فارسی»، کاوه [جدید]، ۲: ۱۰۴-۱۱۴  
عبداللهی، علی اکبر، «غرابت شعر و غربت شاعر»، آیندگان، (۹ آذر ۱۳۵۵): ۸  
~ ، «غلامحسین نصیری پور شاعری تصویرگرا»، کیهان، (۱۸ آذر ۱۳۵۵).

عبدلی، علی، «انارستان، در جا زدن یک شاعر خوب»، رستاخیز، (۴ اسفند ۱۳۵۶): ۲۳  
عسگری، میرزا آقا، «بررسی اصطلاح‌رود در شعر امروز»، نگین، ش ۱۵۸ (تیر ۱۳۵۷): ۴۵-۴۷  
~ ، «سهراب سپهری، شاعر لحظه‌های شفاف حیات»، کیهان، (۱۲ خرداد ۱۳۵۶) ویژه  
هنر و اندیشه: ۲-۴

عظیمی، محمد، «در حاشیه شعر معاصر»، جهان نو، ج ۲۲، ش ۲ (۱۳۴۸): ۹-۱۴  
علی‌یوسف، رستم، «نوآوری در شعر معاصر فارسی»، پیام نوین، ج ۷، ش ۴: ۱۷-۲۶  
فازانی، محمود، «شعرنو و نهضت ادبی معاصر در افغانستان»، نگین، ش ۱۱۵ (آذر  
۱۳۵۳): ۲۴-۲۸

فاریابی، پویا، «شعرنو افغانستان و برخی یادآوری‌ها»، عرفان، س ۵۱ (۱۳۵۲)، ش ۴/۳:  
۱۲۳-۱۳۲؛ ش ۶: ۷۴-۹۱



فدائی‌نیا، [درباره از دوستت دارم، مجموعه شعر بدالله رؤیائی]، روزن (بهمن ۱۳۴۷).  
فرازمند، تورج، [درباره چشم‌ها و دست‌ها، مجموعه شعر نادر نادرپور]، ایران ماه، ش ۱۷۹  
(خرداد ۱۳۳۳).

فراهرزی، عبدالرحمن، «شعرنو»، یغما، س ۲۴ (۱۳۵۰): ۶۵۶-۶۶۳  
فرخزاد، فروغ، «درباره شعر امروز»، نگین، ش ۷۲ (۱۳۵۰): ۳۱  
~، «شعر، گفت و شنود، نامه»، دفترهای زمانه، دفتر اول: شعر، آرش، ۱۳-۱ چاپ سوم،  
۱۳۵۳: ۱۱۴-۳۹

~، «نامه سرگشاده»، امید ایران، دوره ۳، ش ۲۳ (۱۳۳۴).  
~، «نگرشی بر شعر امروز»، هفته‌نامه آژنگ جمعه، ش ۷۳-۷۵ (مهر ۱۳۳۹).  
~، [درباره آرش کمانگیر سیاوش کسرانی]، آژنگ جمعه، ش ۷۲-۷۵ (مهر ۱۳۳۹).  
~، [درباره احمدرضا احمدی]، جاودانه فروغ، گردآورندگان امیر اسماعیلی (و)  
ابوالقاسم صدارت، انتشارات مرجان (تیر ۱۳۴۷).  
~، [یادداشتی بر آخر شاهنامه مجموعه شعر مهدی اخوان‌ثالث]، ایران آباد، ش ۸ (آبان  
۱۳۳۹).

فرخ، م.، «فروغ عصا عصفیان زن»، رودکی، ش ۵ (بهمن ۱۳۵۰): ۸-۹  
فرزاد، ا.، «بحث درباره شعر فارسی امروز»، سخن، س ۲۵ (۱۳۵۶): ۱۲۰۰-۱۲۰۲  
فرهی، فرهنگ، «درباره شعر امروز فارسی»، آناهیتا، دوره ۲، ش ۱ (تابستان ۱۳۴۰).  
~، «درباره وزن شعر»، مرغ آمین، (۱۳۳۵).

~، «ضرورت پیدایش شعرنو»، بنیاد، س ۱ (۱۳۵۶)، ش ۲: ۹-۱۴  
نشاهی، محمدرضا، «رواج و اشاعه رماتیسم سیاه...»، فردوسی، ش ۱۰۶۹ (۵ تیر ۱۳۵۱).  
~، «شعر محکوم، شعر مغلوب»، چاپار، ش ۲ (زمستان ۱۳۵۰).

~، [نامه سرگشاده به طاهره صفارزاده در دفاع از شعری]، فردوسی، ش ۱۰۶۵.  
فلاح رستگار، گیتی، «زبان کودکانه در شعر معاصر»، الهیات مشهد، س ۱۳ (۱۳۵۶):  
۱۳۴-۱۴۹

قاسمی، احمد، «نادرپور شاعر نوپرداز»، دنیا، دوره دوم، ج ۲ (۱۳۴۰)، ش ۳: ۴۸-۶۰  
قاضی مرادی، حسن، «با مرغ آمین»، آرش، دوره پنجم (۱۳۶۰)، ش ۵: ۱۰۷-۱۱۳  
قبصری، ابراهیم، «خلقیات نیما»، فرخنده پیام، مشهد، ۱۳۶۰، صص ۳۹۸-۴۳۱  
کاظمیه، اسلام، «چرا صمد مُرده»، آرش (ویژه صمد بهرنگی) (آذر ۱۳۴۷).

~، [آخر شاهنامه از مهدی اخوان‌ثالث]، اندیشه و هنر، دوره ۴ (مهر ۱۳۳۹).  
~، [یادداشتی بر آوار آفتاب، مجموعه شعر سهراب سپهری]، کتاب ماه (کیهان ماه)، ش  
۱ (خرداد ۱۳۴۱).

- کاره، «حرف‌هایی از زبان برگ، مجموعه شعر شفیعی کدکنی»، بامشاد، ش ۱۹۰ (مسلسل ۱۷۷۵)، (شهریور ۱۳۴۷).
- ~، «گذری شتابناک از زیر رگیارها، [بررسی رگیارها مجموعه شعر محمدعلی سپانلو]، بامشاد، شماره ۱۸ (مسلسل ۱۷۷۳) (شهریور ۱۳۴۷).
- ~، [درباره شعر یدالله رویانی]، بامشاد، ش ۸۷ (شهریور ۱۳۴۷).
- کسرائی، سیاوش، «باز هم گفت و شنودی درباره شعر و شعر امروز»، دنیا، دوره چهارم، س ۲ (۱۳۵۹)، ش ۴: ۱۵۴-۱۵۸
- ~، «پروازی در هوای مرغ آمین»، دنیا، دوره چهارم، س ۱ (۱۳۵۸)، ش ۱: ۹۸-۱۰۵
- ~، «در تمام طول شب...» (درباره نیما یوشیج)، شورای نویسندگان و هنرمندان ایران، دفتر دوم (زمستان ۱۳۵۹): ۱۱۴-۱۳۳
- ~، «شاعر مخاطبان تازه‌ای می‌یابد» (گفت‌وگو با سیاوش کسرائی)، اطلاعات، (۲۱ بهمن ۱۳۵۵): ۱۲
- کوثر، انعام‌الحق: «شعر نو در ایران»، ارمغان کوثر، لاهور، ۱۹۷۳، صص ۱۶۱-۱۶۸
- کیانوش، محمود، [درباره از زبان برگ، مجموعه شعر شفیعی کدکنی]، فردوسی، ش ۵۸۶۹ (۳۱ تیر ۱۳۴۷).
- ~، [یادداشت بر خانگی، مجموعه شعر سیاوش کسرائی]، فردوسی، ش ۸۶۲، ۸۶۵ (تیر / خرداد ۱۳۴۷).
- گرگین، عاطفه، «گفت‌وگو با نادر نادرپور»، فردوسی، شماره‌های ۹۱۶-۹۱۹ (تیر ۱۳۴۸)
- گلزار، لیلی، «شعر در سالی که گذشت»، پنیاد، شماره ویژه ۵۷ (اسفند ۵۶): ۱۶۵، ۱۹۶-۱۹۷
- گلسرخی، خسرو، «ادبیات و توده»، کتاب امسال (کتاب جدید)، ش ۱ (تابستان ۱۳۵۱).
- ~، «شاعری در کشاکش تضادها و دل‌بستگی‌های خویش [نقد بر شعر اسماعیل خوئی]»، ~، آخرین دفاع خسرو گلسرخی (مجموعه مقالات و مصاحبه‌ها...)، به اهتمام بزرگ خضرائی، تهران، انتشارات آرمان، ۱۳۵۷.
- ~، «عشق و شوریدگی در شعر، [بررسی گل بر گستره ماه از رضا پراهنی]»، روزنامه آینه‌گان، ش ۷۵۰ (۱۱ خرداد ۱۳۴۹).
- ~، «گذر از میان کورانی داغ [نقدی بر حریق باد، مجموعه شعر نصرت رحمانی]»، آخرین دفاع خسرو گلسرخی، به اهتمام بزرگ خضرائی.
- ~، «وصف خالی از شور [نقد با گریه‌های ساحلی مجموعه شعر منصور برمکی]»، آخرین دفاع خسرو گلسرخی، به اهتمام بزرگ خضرائی.
- ~، [مصاحبه جنگ چاهار با خسرو گلسرخی]، چاهار (زمستان ۱۳۴۹).

س، [نقدی بر جهان و روشنائی‌های غمناک مجموعه شعر علی باباچاهی]، روزنامه آبتندگان، [ش ۹] (سال ۱۳۴۹).

گلشیری، هوشنگ، «شمر روز و شمر همیشه»، پیام نوین، ج ۸، ش ۹: ۴۵-۶۴؛ ش ۹: ۷۶-۸۹

گیلانی، فریدون، «دکتر استوک مان به کارگردانی سعید سلطان‌پور»، فردوسی، ش ۹۴۸، (آبان ۱۳۴۸).

س، «فروغ = تبلیغات + خودش»، کیهان، (۲۱ بهمن ۱۳۵۵) ویژه هنر و ادبیات: ۱-۳. ماتک، علی، «ادبیات تشریفاتی در جامعه بوروکراسی»، چاپار، ش ۲ (زمستان ۱۳۵۰). ماخالسکی، فرانسیسک، «درباره شعر نادر نادرپور»، کاوه [جدید]، ش ۲ / ۳: ۲۲۳-۲۲۸. ماسکوویچ، «جویان ادبیات در ایران کنونی»، ترجمه شرف‌الدین قهرمانی، شرق، ۱۰: ۱۱۰-۱۱۴، ۱۱۷-۱۸۲

مجایی، جواد، [درباره شب شعر خوشه]، روزنامه اطلاعات (۶ مهر ماه ۱۳۴۷). مجیدی، فریبرز، [نقدی بر خنگ راهوار زمین مجموعه شعر اسماعیل خونی]، جنگ مازندران (ضمیمه اعتراف)، ش ۲ (اردیبهشت ۱۳۴۷).

[مختاری، محمد] سیارش روزبهران، [درباره از صبا تا نیما، یحیی آرین‌پور]، جنگ صدا (زمستان ۱۳۵۱).

مژده، احسان - روشن، ا.، «شعر عاشقانه ا. بامداد»، اندیشه و هنر، ۵: ۱۶۳-۱۷۰. مشیری، فریدون، «هو شاعر فرزند روزگار خویش است»، تلاش، ش ۷۸ (فروردین ۱۳۵۷): ۷۶-۷۸

مطهری، سیارش، [بررسی جوقه، مجموعه شعر اصغر واقفی]، نگین، س ۸، ش ۹۶ (۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۲).

معتقدی، محمود، «اسماعیل خونی شاعری از دیار طبیعت»، بنیاد (اسفند ۱۳۵۶). معزی مقدم، فریدون، «تحلیلی از شعر امروز ایران»، نگین، ج ۴، ش ۴۶ (۱۳۴۷): ۲۹۲۷. مکلاً، ابراهیم، «فروغی دیگر در تولدی دیگر»، آرش، ش ۸ (دوره ۲، ش ۱) (تیر ۱۳۴۳). منزوی، حسین، «از عشق بنفشه، تا عشق بهار» (درباره اسماعیل شاهرودی)، رودکی، ش ۵۵ (اردیبهشت ۱۳۵۵): ۲۶-۲۷

س، «اندیشه مرگ با منزلی دوردست» (درباره مهدی اخوان ثالث)، رودکی، ش ۵۱ (دی ۱۳۵۴): ۱۶-۱۷

س، «بهار، دیروز و امروز» (درباره فریدون توللی)، رودکی، ش ۵۴ (فروردین ۱۳۵۵): ۱۲-۱۳

س، «پیوندی عارفانه با دریا» (درباره بدالله رویانی)، رودکی، ش ۵۰ (آذر ۱۳۵۴): ۱۶-۱۷

- ~ ، «جز طنین یک ترانه نیستم» (درباره فروغ فرخزاد)، رودکی، ش ۵۲ (بهمن ۱۳۵۴):  
۱۱-۱۰
- ~ ، «روایتی از عصیان و خشم» (درباره منوچهر آتشی)، رودکی، ش ۵۳ (اسفند ۱۳۵۴):  
۲۱-۲۰
- ~ ، «سرودی برای رهایی» (درباره نادر نادرپور)، رودکی، ش ۴۹ (آبان ۱۳۵۴): ۱۶-۱۷
- ~ ، «شاعر ن اب یا نایاب» (درباره سهراب سپهری)، رودکی، ش ۴۷ (شهریور ۱۳۵۴):  
۱۳
- ~ ، «شب فردوسی و شب نیما»، رودکی، ش ۴۶ (مرداد ۱۳۵۴): ۲۴-۲۵
- ~ ، «قفنوس، شمر روزگار» (درباره نیما یوشیج)، رودکی، ش ۴۸ (مهر ۱۳۵۴): ۲۲-۲۳
- ~ ، «یاد غروب و خانه، چه خوب، آه!» (درباره منوچهر نیستانی)، رودکی، ش ۵۶ (خرداد ۱۳۵۵):  
۱۱-۱۰
- موحد، ضیاء، «از دو دریچه به بیرون» (بررسی شمر احمدرضا احمدی در مقایسه با شمر طاهره صفارزاده)، رودکی، ش ۹ (تیر ۱۳۵۱): ۵-۶
- ~ ، «سفر حجمی در خط زمان» (درباره فروغ فرخزاد)، رودکی، ش ۲۰ (خرداد / تیر ۱۳۵۲):  
۴-۳
- موسوی گرمارودی، علی، «در کوچه باغ‌های نشاپور مجموعه شعر شفیمی کلکنی»، نگین، ش ۹، ص ۷ (آبان ۱۳۵۱).
- ~ ، [درباره از صبا تا نیما، یحیی آرین‌پور]، نگین (اردیبهشت ۱۳۵۱).
- مهاجر، پرویز، «نکته‌نی بر نیما»، الفبا، ج ۶ (اردیبهشت ۱۳۵۶).
- ~ ، [بررسی رنگ آنها مجموعه شعر بیژن جلالی]، روزنامه آینه‌نگان (۲۳ شهریور ۱۳۵۱).
- مهربان، کورش [میروس طاهباز]، «تأملی در شعر امروز ایران»، فرموسی، ش ۹۱۱ (۲۹ اردیبهشت ۱۳۴۸): ش ۹۱۲ (۵ خرداد ۱۳۴۸).
- ~ ، [درباره شب شعر خوشه]، روزنامه کیهان (۶ مهر ۱۳۴۷).
- مهری، حسین، «خوشی! از این برهوت بازگرد»، روزنامه آینه‌نگان، ش ۱۴۹۴ (۱۹ آذر ۱۳۵۱).
- م. ی.، «اشاراتی چند بر سوود پنجم» (درباره شمر احمد شاملو)، اندیشه و هنر، ۵: ۱۹۱-۱۹۳
- میبدی، علیرضا، «این شاملوی قرن چهاردهم هجری»، رستاخیز، (۶ آبان ۱۳۵۵): ۱۹۱۸
- ~ ، «سخناتی درباره شعر امروز ایران»، نگین، ش ۴۱ (۱۳۴۷): ۲۰، ۱۸
- میرزازاده، نعمت (م. آزر)، «پایگاه شعر (شمر مقاومت، شعر تسلیم)»، متن زیراکسی سخنرانی در دانشکده فنی دانشگاه تهران (بهمن ۱۳۴۹).
- میرفطروس، علی، «صمیمیت در شعر، برداشت اجتماعی شاعر، بررسی اشعار حمید مصدق»، سهنگ، دفتر اول (خرداد ۱۳۴۹).

- ~ ، [نقدی بر پائیز در زندان مجموعه شعر مهدی اخوان ثالث]، پژواک، دفتر دوم (زمستان ۱۳۴۸).
- ~ میرقائد، مریم، «بررسی شعر همایون‌تاج طباطبائی»، بنیاد، ش ۷۷ (مرداد ۱۳۵۷).
- ~ ، «جست‌وجو در گستره بیان معانی» (بررسی شعر میرزا آقا عسگری)، بنیاد، ش ۱۸ (شهریور ۱۳۵۷).
- ~ نائل خانلری، پرویز، «اصطلاح شعرنو»، شعر و هنر، صص ۳۳۷-۳۴۶.
- ~ ، «بحث درباره نظم معاصر»، نخستین کنگره نویسندگان ایران، ۱۳۲۵.
- ~ ، «زبان شعر»، سخنرانی‌ها، ش ۱ (۱۳۵۰): ۱-۱۵.
- ~ ، «شعر فارسی در ادبیات معاصر»، پیام نو، ج ۱، ش ۱۱: ۳۰-۳۲.
- ~ ، «مصاحبه با خانلری»، دنیای سخن، ش ۳۴، (مهر ۱۳۶۹).
- ~ [~] پژوهنده، [درباره چشم‌ها و دست‌ها، مجموعه شعر نادر نادرپور]، سخن (خرداد ۱۳۳۳).
- ~ [~] پ.، [یادداشت بر آرش کمانگیر مجموعه شعر سیاوش کسرانی]، سخن، س ۱۰، ش ۵ (مرداد ۱۳۳۸).
- ~ نادیور، نادر، «بحث درباره شعر فارسی امروز»، سخن، س ۲۵ (۱۳۵۶): ۱۱۹۵-۱۱۹۸.
- ~ ، «درباره آن که نیما نام داشت»، ماهنامه کاوش، س ۱، ش ۱ (شهریور ۱۳۳۹).
- ~ ، «شاعری با تسلط بر بیان و چیره‌دستی در تصویرسازی [سهراب سپهری]»، فردوسی، ۸۶۶ (۲۰ تیر ۱۳۴۷).
- ~ ، «شعر معاصر»، راهنمای کتاب، س ۴: ۴۱۹-۴۲۱، ۵۲۹-۵۵۳.
- ~ ، «گناه فهم شما»، نقد بر نقد عبدالمحمد آیتی بر گناه دریا مجموعه شعر فریدون مشیری، انتقاد کتاب، ش ۹ (۱۳۳۵).
- ~ ، «ملایان» و «نخوانده ملایان»، رودکی، ش ۱۳ (آبان ۱۳۵۱): ۵.
- ~ ، «نگاهی به تحول شعر پارسی پس از انقلاب مشروطیت»، علم و زندگی، ۲: ۳۹۶۳۸۰.
- ~ ، [بررسی رنگ آبها مجموعه شعر بیژن جلالی]، سخن، دوره ۲ (مهر ۱۳۵۱).
- ~ ، [نقد بر آهنگ دیگر، مجموعه شعر منوچهر آتش]، سخن، دوره ۱۱، ش ۳ (نیر ۱۳۳۹).
- ~ ، [یادداشتی بر مجموعه روزها از بیژن جلالی]، سخن، دوره ۱۲ (مرداد ۱۳۴۱).
- ~ نگاه، م.، [نقدی بر گل‌های تارک، مجموعه شعر عبدالعلی دستغیب]، بامشاد، ش ۸۵ (مرداد ۱۳۴۷).
- ~ ، [یادداشتی بر انارستان مجموعه شعر مفتون امینی]، بامشاد، ش ۸۳ (مرداد ۱۳۴۷).
- ~ توانی وصال، عبدالوهاب، «شعر فارسی امروز و وجه تمایز آن با دوره‌های گذشته، از

- نظر فکر و موضوع و شکل»، سخنرانی‌ها، ج ۱ (۱۳۵۰): ۲۰۷-۲۲۲
- نوری‌زاده، علیرضا، «گفت‌وگو با دکتر اسماعیل خوئی»، فردوسی، ش ۱۰۶۹ (۵ تیر ۱۳۵۱ به بعد).
- ~ ، [یادداشتی بر پیاده‌روها، مجموعه شعر محمدعلی سپانلو]، مجله فیلم و هنر (۲۲ بهمن ۱۳۴۷).
- نوری‌علاء، اسماعیل، «آغازی در تدفین، بررسی وقت خوب مصائب مجموعه شعر احمدرضا احمدی»، بررسی کتاب، دوره ۲، ش ۳ (دی / اسفند ۱۳۴۷).
- ~ ، «آیا زیان به فلسفه پیوسته است؟ [بررسی شعر منصور اوجی]»، از شعر تا قصه، دفتر ۳ (شهریور ۱۳۴۹).
- ~ ، «انسان - خدایان معاصر [پاسخی به محمد حقوقی در دفاع از احمدرضا احمدی و رد شعر طاهره صفارزاده]»، فردوسی، ش ۱۰۶۴.
- ~ ، «با شاهرودی از آخرین نبرد تا آینده»، فردوسی، ش ۸۶۳ (۲۰ خرداد ۱۳۴۷).
- ~ ، «تذکره اللطیفه»، فردوسی، ش ۸۵۲ (اول فروردین ۱۳۴۷).
- ~ ، «خطابه برای شاعری که دیگر گمنام نیست [بررسی رگبارها مجموعه شعر محمدعلی سپانلو]»، بررسی کتاب (فروردین ۱۳۴۷).
- ~ ، «در جست و جوی هویت شعر تجسمی»، فردوسی، ش ۱۱۲۱ (۲۵ تیر ۱۳۵۲).
- ~ ، «در کارگاه شعر»، فردوسی، ش ۱۱۱۳ (۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۲).
- ~ ، «در کارگاه شعر»، فردوسی، (۱۰ مهر ۱۳۵۱).
- ~ ، «شعر م. آزاد، وسواس در شکل و تهی از حرفی برای گفتن»، بامشاد (۲۵ دی / ۲ بهمن ۱۳۴۵).
- ~ ، «مشخصات شعر تجسمی یا شعر پلاستیک»، فردوسی، ش ۱۱۲۱ (۲۵ تیر ۱۳۵۲).
- ~ ، [بحشی پیرامون مسئولیت]، فردوسی، ش ۸۷۸ (اول مهر ۱۳۴۷).
- ~ ، [بررسی آواز خاک، مجموعه شعر منوچهر آتشی]، دفترهای روزن، دفتر دوم، (بهار / تابستان ۱۳۴۷).
- ~ ، [بررسی دلنگی‌ها، مجموعه شعر بدالله رؤیائی]، بررسی کتاب، ش ۱۲، (اردیبهشت ۱۳۴۷).
- ~ ، [بررسی شهر خسته، مجموعه شعر منصور اوجی]، دفترهای روزن، دفتر دوم، (بهار / تابستان ۱۳۴۷).
- ~ ، [درباره شعر احمد شاملو]، بامشاد، ش ۱۵ (مسلل ۱۷۰۰) (بهمن ۱۳۴۵).
- ~ ، [یادداشتی بر حجم سبز، مجموعه شعر سهراب سهری]، بررسی کتاب، دوره ۲، ش ۱، (خرداد و تیر ۱۳۴۷).

نوری‌علاء، پرتو، «سخنی باید گفت» (دربارهٔ فروغ فرخزاد)، چراغ، ش ۲ (۱۳۶۰):  
۱۹۳-۱۹۹

نوکنده، طاهر، «شاعری که از ابتدای خلقت می‌آید [سهراب سپهری]، آیندگان، (۲۲ دی  
۱۳۴۸).

نیرو، سیروس، «بادی از شاهرودی»، برج، ش ۵ (اسفند ۱۳۶۰): ۱۰-۱۵  
نیزازی، قدرت‌الله، [نقدی بر ماه در مرداب، مجموعهٔ شعر پرویز ناتل خانلری]، جنگ  
اصفهان (تابستان ۱۳۴۴).

نیستانی، منوچهر، «من متعلق به دیروز هستم»، تلاش، ش ۷۹ (اردیبهشت ۱۳۵۷):  
۲۶-۲۴

نکبتا [یوشیج]، «شمع سوخته، در رثاء نیما»، اندیشه و هنر، دورهٔ ۳، ش ۹ (فروردین  
۱۳۳۹).

نیما یوشیج، [مقدمه بر کوچ، مجموعه شعر نصرت رحمانی]، کتاب کوچ (۱۳۳۳).

وثوقی، ناصر، سرمقالهٔ اندیشه و هنر، ش ۶ (خرداد ۱۳۳۴).

«، «نقدی بر آیدا در آینه»، اندیشه و هنر، دورهٔ جدید (دیماه ۱۳۴۳).

«، «نگرانی شاعر به پیرامونش» (دربارهٔ احمد شاملو)، اندیشه و هنر، ۵: ۱۷۵-۱۸۰

[«] سرمقالهٔ اندیشه و هنر، ش ۱ (فروردین ۱۳۳۳).

هاتفی، صادق، [دربارهٔ شب شعر خوشه]، روزنامهٔ کیهان (اول مهر ماه ۱۳۴۷).

هدایت، صادق، «ترانه‌های عامیانه»، مجلهٔ موسیقی، ش ۷، (مهر ۱۳۱۸).

هزارخانی، منوچهر، «جهان‌بینی ماهی سیاه کوچولو»، آرش (ویژهٔ صمد بهرنگی) (آذر  
۱۳۴۷).

هشترودی، دکتر محسن، «هراس، آوا، شعر انگرور»، راهنمای کتاب، ش ۱ (بهار ۱۳۳۷).

همدانی، علی (ناصر پاکدامن)، «نوآوری در شعر و ادب افغانستان امروز»، نگین، ش ۱۱۵

(آذر ۱۳۵۴): ۲۳-۲۴

همراز، غلامرضا، «تقی رفعت شاعر ستیهند»، کتاب جمعه، ش ۳۵ (اردیبهشت ۱۳۵۹):

۶۲-۶۸

هویدا، امیوقیاس، «سرمقاله»، کاوش، ش ۱، شهریور ۱۳۳۹.

باحقی، محمدجعفر، «اسطوره در شعر امروز ایران»، دانشکدهٔ ادبیات مشهد، س ۱۲

(۱۳۵۵): ۸۷۲-۸۰۹

یعقوب‌شاهی، نیاز، [بررسی آئینه‌ها تهی است مجموعه شعر م. آزاد]، بامشاد، ش ۱۰۰

(مسلل ۱۷۸۵) (آذر ۱۳۳۷).

«، «انحطاط هنری»، اندیشه و هنر، ش ۵ (بهمن / اسفند ۱۳۳۷).

- ؟ «با فروغ در دیار دیگر»، فردوسی، ش ۹۲۱ (۶ مرداد ۱۳۴۸).
- ؟ «چوا شعرخوانی را جدی نمی‌گیرند؟»، کیهان (ویژه هنر و ادبیات)، ش ۱۰۰۳۰ (۱۰ آذر ۱۳۵۵).
- ؟ «دربارۀ رئالیسم و ضدرئالیسم»، اندیشه و هنر، ش ۹ (۱۳۳۴).
- ؟ «دربارۀ سپهری»، آژنگ جمعه، ش ۷۰.
- ؟ «دربارۀ سپهری»، نقش و نگار، دورۀ سوم، ش ۷ (۱۳۳۹).
- ؟ «دربارۀ سیروس آتابای» طرفه، ش ۲ (آبان ۱۳۴۳).
- ؟ «دربارۀ قصۀ شهر سنگستان، سرودۀ م. امید و شعرهایی که از زبان جان می‌گیرد و به زبان توان می‌دهد»، تماشا، م ۷، ش ۳۵۴ (۱ اسفند ۱۳۵۶): ۱۴-۱۵.
- ؟ «دربارۀ قصۀ فرزند بالغ حوا» [بررسی شعر خون سیاوش از کسرائی]، آرش، ش ۶، (خرداد ۱۳۴۲).
- ؟ «دربارۀ مکتب‌های ادبی»، ایران ما، ش ۲۲۶ (۱۳۳۴).
- ؟ «دربارۀ مکتب‌های ادبی»، در راه هنر، ش ۴، (۱۳۳۴).
- ؟ «دربارۀ مکتب‌های ادبی»، روزنامه کیهان، ش ۳۵۹۰ (۱۳۳۴).
- ؟ «دربارۀ مکتب‌های ادبی»، سخن، دورۀ ۶، ش ۵ (۱۳۳۴).
- ؟ «دربارۀ مکتب‌های ادبی»، مجله امید ایران، ش ۱ (۱۳۳۴).
- ؟ «دربارۀ مکتب‌های ادبی»، مجله روشنفکر، ش ۱۰۲ (۱۳۳۴).
- ؟ «دربارۀ مکتب‌های ادبی»، مجله سپید و سیاه، ش ۴۵ (۱۳۳۴).
- ؟ «در خلوت هارفانه سراینده خواب [نیستانی]»، فردوسی، ش ۱۰۶۸.
- ؟ «بیداری از سرزمین پاک مجموعه شعر فرخ تمیمی»، آرش، ش ۵ (آذر ۱۳۴۱).
- ؟ «شب شعر خورشه»، فردوسی، ش ۸۷۸ (اول مهر ۱۳۴۷).
- ؟ «شب شعر خورشه»، فردوسی، ش ۸۷۷ (۲۵ شهریور ۱۳۴۷).
- ؟ «شب‌های شعر انستیتو گوته»، فردوسی، ش ۱۰۸۵ (۲۴ مهر ۱۳۵۱).
- ؟ «شب‌های شعر، بزم آلمانی؟ [مختصری حواشی درباره شب‌های شعر انستیتو گوته]»، فردوسی، ش ۱۱۳۵ (۳۰ مهر ۱۳۵۲).
- ؟ «شب‌های شعر، شعرای امروز»، فردوسی، ش ۱۱۳۶ (۷ آبان ۱۳۵۲).
- ؟ «شکست حماسه، اشعاری به نثر از [غلامحسین غریب]»، اندیشه و هنر، ش ۳، خرداد ۱۳۳۳.
- ؟ «کارنامه شعر جوان امروز» (با بررسی مجموعه شعر با خطبه‌تی در هجرت از شاپور بنیاد)، بنیاد، ش ۱۵ (خرداد ۱۳۵۷).
- ؟ «گزارش اولین جلسه عمومی کانون نویسندگان ایران»، فردوسی، ش ۸۸۸ (۱۱ آذر ۱۳۴۷).



- ۱؟ «گفت و گو با محمدعلی سپانلو»، *جنگ طرفه*، ش ۱ (تیر ۱۳۴۳).
- ۲؟ «نگاهی به دو منظومه مانلی و سریوبلی و درتگی بر اندیشه پردازی نیما در این دو منظومه»، *نمایش*، س ۷، ش ۳۵۳ (۶ اسفند ۱۳۵۶): ۲۲-۲۵، ۸۳.
- ۳؟ «نیما دیگر شعر نخواهد گفت»، *اندیشه و هنر*، دوره ۳، ش ۹ (فروردین ۱۳۳۹).
- ۴؟ «وضع کتاب در سال گذشته»، *کتاب‌های ماه*، ش ۵ (فروردین ۱۳۳۵).
- ۵؟ «یادداشت بر تولدی دیگر» *طرفه*، ش ۱ (تیر ماه ۱۳۴۳).
- ۶؟ «پشت چهرهای زمستانی مجموعه شعر سیروس مشفق» *بامشاد*، ش ۱۰۷ (بهمن ۱۳۳۷).
- ۷؟ «پشت چهرهای زمستانی مجموعه شعر سیروس مشفق» *دفترهای روزن*، دفتر دوم، (بهار / تابستان ۱۳۴۷).
- ۸؟ «دربارۀ آوا مجموعه شعر سیاوش کسرانی» *راهنمای کتاب*، ش ۱ (بهار ۱۳۳۷).
- ۹؟ «دربارۀ تشنه طوفان مجموعه شعر فریدون مشیری» *کاویان*، س ۵، ش ۳ (۱۳ اردیبهشت ۱۳۳۴).
- ۱۰؟ «دربارۀ جایزه فروغ» *روزنامه اطلاعات*، ش ۱۴۳۳۲ (۲۷ بهمن ۱۳۵۲).
- ۱۱؟ «دربارۀ فروغ فرخزاد» *هفته‌نامه آژنگ*، دوره ۲، ش ۷ (مسل ۵۵) (۱۳ دیماه ۱۳۳۳).
- ۱۲؟ «دربارۀ کوچ مجموعه شعر نصرت رحمانی» *ایران ما*، ش ۲۲۴ (۸ اردیبهشت ۱۳۳۴).
- ۱۳؟ «دربارۀ کوچ مجموعه شعر نصرت رحمانی» *کاویان*، س ۵، ش ۲۸ (۳۰ فروردین ۱۳۳۴).
- ۱۴؟ «دربارۀ واژه‌ها، مجموعه شعر شرف‌الدین خراسانی» *رودکی* (شهریور ۱۳۵۰).
- ۱۵؟ «دربارۀ واژه‌ها، مجموعه شعر شرف‌الدین خراسانی» *روزنامه اطلاعات* (۲۷ بهمن ۱۳۵۰).
- ۱۶؟ «دربارۀ وضع شعر نیمه اول دهه پنجاه» *روزنامه اطلاعات*، ش ۱۴۳۳۲ (۲۷ بهمن ۱۳۵۲).
- ۱۷؟ «نقدی بر اتاق‌های درسته، مجموعه شعر اسماعیل نوری‌علاء» *بازار ادبی* (۲۵ تیر ۱۳۳۶).
- ۱۸؟ «یادداشتی بر ساز دیگر، مجموعه شعر جعفر کوش‌آبادی» *راهنمای کتاب*، س ۱۱ (اسفند ۱۳۴۷).

## آثار دیگر شمس لنگرودی

### مجموعه شعرها

رفتار تشنگی (۱۳۵۵)

در مهتابی دنیا (۱۳۶۳)

خاکستر و بانو (۱۳۶۵)

جشن ناپیدا (۱۳۶۷)

قصیده لبخند چاک چاک (۱۳۶۹)

### داستان

رژه بر خاک پوک (۱۳۷۰)

### تحقیق

گردباد شور جنون

(سبک هندی و کلیم کاشانی) (۱۳۶۶)

مکتب بازگشت

(تحقیق در تاریخ و شعر دوره‌های افشاریه، زندیه، قاجاریه) (۱۳۷۲)



**Shams Langaroodi  
(M. T. J. Gilani)**

**An Analytic History  
of Persian Modern Poetry**

**Vol. 4  
(1971-1979)**

First edition 1998

---



all rights reserved for  
Nashr-e Markaz publishing Co.  
Tehran P.O.Box 14155-5541

---

printed in Iran

